



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

حاشیہ

پیشہ، انگریزی، ریویو، پاپر

کلیں

سید اویسی
معدنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عاشورا ریشه ها ، انگیزه ها ، رویدادها و پیامدها

نویسنده:

سعید داودی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها
۲۳	مشخصات کتاب
۲۴	اشاره
۲۸	فهرست
۴۴	مقدمه چاپ پنجم
۴۶	عاشورا حماسه بزرگ تاریخ
۴۶	اشاره
۴۹	بهترین روش برای مطالعه تاریخ
۴۹	اشاره
۵۲	سخن آغازین
۵۳	۱- اهداف و انگیزه های خالص الهی
۵۳	۲- کشته شدن حجّت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان
۵۴	۳- یاران همراه امام علیه السلام
۵۵	۴- ذلّت ناپذیری عاشوراییان
۵۶	۵- مظلومیت، در ابعاد مختلف
۵۷	۶- قدرت تأثیرگذاری
۵۹	کتاب حاضر
۶۲	بخش اول: شخصیت امام حسین علیه السلام و فلسفه عزاداری
۶۲	اشاره
۶۴	اول: ولادت امام حسین علیه السلام
۶۵	دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت
۶۵	اشاره
۶۶	امام حسین علیه السلام در زمان خلفای سه گانه

۶۸	امام حسین علیه السلام در زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام
۶۸	امام حسین علیه السلام در دوران امام حسن علیه السلام
۶۹	تکریم و تعظیم فوق العاده مردم
۷۰	جمع بندی
۷۱	سوم: نقش ائمه اطهار علیهم السلام در احیای یاد و نام امام حسین علیه السلام
۷۱	اشاره
۷۳	روش های ائمه علیهم السلام در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان
۷۳	اشاره
۷۳	۱- برپایی مجالس سوگواری
۷۳	۲- یادآوری مصایب آن حضرت علیه السلام در مناسبت های مختلف
۷۴	۳- گریستن و گریاندن
۷۶	۴- تشویق شاعران به مرثیه سرایی
۷۷	۵- اهمّیت به تربت امام حسین علیه السلام
۷۸	۶- اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام
۷۹	چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین علیه السلام
۷۹	اشاره
۸۰	۱- گریه بر امام حسین علیه السلام پیش از تولّد آن حضرت
۸۱	۲- گریه بر امام حسین علیه السلام پس از ولادت
۸۱	اشاره
۸۱	گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله
۸۲	گریه علی علیه السلام بر مظلومیت امام حسین علیه السلام
۸۳	سوگواری فاطمه زهرا علیها السلام
۸۳	۳- گریه و سوگواری بر امام حسین علیه السلام پس از شهادت
۸۳	اشاره
۸۴	حتّی دشمن بر او گریست
۸۵	سوگ و ماتم در بارگاه یزید

- ۸۵ برنامه سوگواری همسر امام حسین علیه السلام
- ۸۵ مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام
- ۸۶ مراسم سوگواری در محضر امام رضا علیه السلام
- ۸۸ سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا
- ۸۹ پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام
- ۸۹ اشاره
- ۹۰ ۱- حسن ذاتی گریه
- ۹۱ ۲- درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت علیهم السلام
- ۹۲ ۳- تشکر از امام حسین علیه السلام
- ۹۳ تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری
- ۹۳ اشاره
- ۹۳ ۱- حفظ مکتب اهل بیت علیهم السلام
- ۹۳ اشاره
- ۹۴ حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند
- ۹۵ ۲- بسیج توده ها
- ۹۸ ۳- خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)
- ۱۰۰ ۴- تجلیل از مجاهدت امام علیه السلام و تعظیم شعائر
- ۱۰۲ ششم: شیوه های عزاداری
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۳ ۱- گریه کردن
- ۱۰۴ ۲- تباکی
- ۱۰۴ ۳- لباس مشکی بر تن کردن
- ۱۰۵ ۴- تشکیل مجالس سوگواری
- ۱۰۶ ۵- نوحه سرایی
- ۱۰۷ ۶- به سر و سینه زدن
- ۱۰۸ ۷- تعطیلی کسب و کار

- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۹ تذکرات لازم
- ۱۱۰ توصیه های چهارده گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی - مدّ ظلّه - به هیئت های مذهبی و متّاحان محترم
- ۱۱۲ پناهگاه ستمدیدگان
- ۱۱۵ بخش دوم: ریشه های قیام عاشورا
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۸ ۱ دشمنی دیرینه بنی امیه با بنی هاشم
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۸ الف) ریشه های تاریخی
- ۱۲۱ ب) امتیازات ویژه بنی هاشم
- ۱۲۱ ۱- آراستگی به علم و فضیلت
- ۱۲۲ ۲- پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی
- ۱۲۳ ۳- شایستگی های فردی
- ۱۲۴ شعله ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام
- ۱۲۸ ۲ انتقام دشمنان اسلام از شکست های زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۹ نقش امیرمؤمنان علی علیه السلام در شکست مشرکان قریش
- ۱۳۰ نگرانی رسول خدا علیه السلام
- ۱۳۱ علی علیه السلام نیز نگران حسن و حسین علیهما السلام بود
- ۱۳۱ از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است
- ۱۳۳ یزید و انتقام کشته های بدر
- ۱۳۶ سخنانی از دیگر امویان
- ۱۳۸ ۳ توطئه در سقیفه (نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان)
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۴۰ الف) شکسته شدن حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام
- ۱۴۲ ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری

- ج) به قدرت رسیدن بنی امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی) ----- ۱۴۴
- رمز و راز مماشات عمر با معاویه! ----- ۱۴۶
- ۴ شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان ----- ۱۵۰
- اشاره ----- ۱۵۰
- پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی امیه ----- ۱۵۵
- اشاره ----- ۱۵۵
- ۱- مناصب کلیدی در اختیار امویان ----- ۱۵۶
- اشاره ----- ۱۵۶
- مروان بن حکم مشاور عالی عثمان ----- ۱۵۸
- ۲- روان شدن سیل اموال به سوی بنی امیه ----- ۱۶۰
- ۵ توطئه ها در عصر امیرمؤمنان علیه السلام ----- ۱۶۴
- اشاره ----- ۱۶۴
- ۱- ترک حمایت از عثمان ----- ۱۶۴
- ۲- جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام علیه السلام ----- ۱۶۷
- ۳- جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام علیه السلام ----- ۱۷۱
- ۴- ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی ----- ۱۷۳
- ۶ شکل گیری توطئه ها در عصر امام مجتبی علیه السلام ----- ۱۷۸
- اشاره ----- ۱۷۸
- ۱- فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن علیه السلام توسط معاویه ----- ۱۷۸
- ۲- تضعیف موقعیت امام علیه السلام توسط منافقان و عوامل معاویه ----- ۱۷۹
- ۳- صلح تحمیلی ----- ۱۸۰
- ۷ دوران خلافت معاویه ----- ۱۸۴
- اشاره ----- ۱۸۴
- ۱- نقض صلحنامه امام مجتبی علیه السلام ----- ۱۸۵
- ۲- نصب منافقان در پست های حساس ----- ۱۸۶
- اشاره ----- ۱۸۶

- ۱۸۸ عمرو بن عاص (والی مصر)
- ۱۹۱ زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)
- ۱۹۴ مغیره بن شعبه (والی کوفه)
- ۱۹۷ سمره بن جندب (جانشین زیاد در بصره)
- ۱۹۹ ۳- بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش
- ۱۹۹ اشاره
- ۲۰۰ الف) جلوگیری از تفسیر قرآن
- ۲۰۱ ب) ترویج مذهب جبر
- ۲۰۲ ج) تحریم ذکر فضایل علی علیه السلام و جعل حدیث درباره دیگران
- ۲۰۶ د) ترویج ناسزاگویی به علی علیه السلام
- ۲۱۰ ۴- به شهادت رساندن امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۲۱۲ ۵- کشتن شیعیان به بهانه های گوناگون
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۴ شهادت حُجر بن عدی
- ۲۱۷ شهادت عمرو بن حَمِق
- ۲۲۰ ۶- تنگنای اقتصادی مخالفان
- ۲۲۴ ۷- بدعت ها
- ۲۲۸ ۸- تحمیل بیعت یزید بر مردم
- ۲۳۵ ۸ حکومت جنایت بار یزید
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۵ ولادت و تربیت یزید
- ۲۳۷ افکار، اندیشه ها و رفتارهای ضدّ دینی یزید
- ۲۴۲ جنایات یزید
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ ۱- فاجعه خونین کربلا
- ۲۴۳ ۲- کشتار وسیع مردم مدینه

- ۳- آتش زدن کعبه - ۲۴۶
- بخش سوم: انگیزه های قیام عاشورا - ۲۴۹
- اشاره - ۲۴۹
- ۱ احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت ها - ۲۵۳
- ۲ اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر - ۲۶۱
- ۳ تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران - ۲۷۱
- اشاره - ۲۷۱
- نگاهی به گذشته - ۲۷۴
- سخن امام حسین علیه السلام در برابر معاویه - ۲۷۵
- تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید - ۲۷۶
- اشاره - ۲۷۶
- الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت) - ۲۷۶
- ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت - ۲۷۸
- ج) پاسخ به دعوت کوفیان - ۲۷۸
- کوفه به محضر امام علیه السلام - ۲۷۹
- پاسخ امام علیه السلام و اعزام مسلم به کوفه - ۲۸۰
- قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت - ۲۸۳
- بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا - ۲۹۱
- اشاره - ۲۹۱
- ۱ از مدینه تا کربلا - ۲۹۳
- اشاره - ۲۹۳
- ۱- خواستگاری امّ کلثوم - ۲۹۶
- ۲- وحشت از نام علی علیه السلام - ۲۹۹
- ۳- افتخار شما فقط فاطمه است! - ۳۰۰
- ۴- مصادره اموال معاویه - ۳۰۱
- ۵- ملاقات با حسین ممنوع! - ۳۰۲

- ۶- برخورد شدید امام حسین علیه السلام با معاویه ۳۰۳
- ۷- نامه شدید اللحن امام حسین علیه السلام به معاویه ۳۰۴
- ۸- همان نامه به روایت دیگر ۳۰۹
- ۹- حکومت معاویه بزرگترین فتنه! ۳۱۴
- ۱۰- نکوهش معاویه بر انتخاب یزید ۳۱۶
- ۱۱- پاسخ کوبنده امام علیه السلام به معاویه ۳۱۷
- ۱۲- من کسی را صالح تر از یزید نمی دانم!! ۳۲۱
- ۱۳- خطبه ای بسیار مهم و سرنوشت ساز ۳۲۳
- ۱۴- من فقط برای اقامه حق قیام کردم ۳۳۰
- ۱۵- توطئه شبانه برای گرفتن بیعت ۳۳۷
- ۱۶- چگونه توطئه خنثی شد؟ ۳۳۹
- ۱۷- همان مطلب به روایت دیگر ۳۴۰
- ۱۸- پاسخ کوبنده امام علیه السلام ۳۴۲
- ۱۹- ادامه همان سخن ۳۴۴
- ۲۰- پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است! ۳۴۶
- ۲۱- امام حسین علیه السلام کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۴۸
- ۲۲- خدایا! من نیکی ها را دوست دارم ۳۴۹
- ۲۳- وداع امام حسین علیه السلام با قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۵۰
- ۲۴- اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد! ۳۵۱
- ۲۵- وصیت نامه تاریخی امام حسین علیه السلام ۳۵۳
- ۲۶- من هرگز تن به ذلت نخواهم داد! ۳۵۴
- ۲۷- مادرم! می دانم که شهید می شوم! ۳۵۵
- ۲۸- پایان این راه شهادت است! ۳۵۷
- ۲۹- امام حسین علیه السلام از مدینه خارج می شود ۳۵۸
- ۳۰- ورود امام حسین علیه السلام به مکه ۳۵۹
- ۳۱- تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام علیه السلام ۳۶۰

- ۳۶۵ - نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم علیه السلام
- ۳۶۷ - برنامه ریزی برای بیعت و قیام
- ۳۶۸ - نامه امام حسین علیه السلام به مردم بصره و برنامه ریزی برای قیام
- ۳۷۰ - من مأموریت دارم!
- ۳۷۲ - پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد
- ۳۷۲ - فقط جان بر کفان با ما همراه شوند!
- ۳۷۴ - احترام حرم الهی
- ۳۷۶ - امام علیه السلام از شهادت خویش خبر می دهد
- ۳۷۷ - امام حسین علیه السلام امان دشمن را نمی پذیرد
- ۳۷۸ - قیام برای اعلاى کلمه حق
- ۳۷۹ - نامه دیگر از امام علیه السلام در پاسخ مردم کوفه
- ۳۸۱ - قیام برای احیای حق
- ۳۸۲ - گفتگوی پر معنی امام علیه السلام با فرزندش علی اکبر علیه السلام
- ۳۸۳ - بنی امیه در تعقیب امام علیه السلام
- ۳۸۴ - امام حسین علیه السلام مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد
- ۳۸۵ - امام علیه السلام حقایق را برای یارانش بازگو می کند!
- ۳۸۶ - اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا
- ۳۸۷ - خطبه امام علیه السلام در نخستین برخورد با دشمن
- ۳۹۰ - خطبه دیگر امام علیه السلام در برابر لشکر حز
- ۳۹۱ - گفتگوی پرمعنای امام علیه السلام با حز
- ۳۹۵ - تعبیر دیگری از امام علیه السلام درباره ذلت ناپذیری
- ۳۹۶ - خطبه دیگری از امام علیه السلام در جمع یاران حز
- ۳۹۸ - عبیدالله بن حُر جعفی و از دست دادن فرصت
- ۴۰۲ - در پستی دنیا همین بس ...
- ۴۰۴ - ورود به سر منزل مقصود
- ۴۰۷ - برخورد عزتمندانه امام علیه السلام با فرستاده عبیدالله

- ۴۰۸ ----- ۵۸- خاموش نشستن گناه است
- ۴۱۱ ----- ۵۹- خوشا چنین مرگی!
- ۴۱۲ ----- ۶۰- می خواهم با تو سخن بگویم
- ۴۱۴ ----- ۶۱- من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم
- ۴۱۶ ----- ۶۲- خطبه تاریخی امام علیه السلام در شب عاشورا
- ۴۱۹ ----- ۶۳- هرگز دست از دامنت بر نمی داریم!
- ۴۲۳ ----- ۶۴- شیرین تر از عسل
- ۴۲۶ ----- ۶۵- آماده سازی برای حادثه ای بزرگ
- ۴۲۸ ----- ۶۶- جالب ترین صحنه های ایثار
- ۴۳۴ ----- ۶۷- خون های شهیدان را به آسمان هدیه می برند!
- ۴۳۵ ----- ۶۸- آخرین توشه!
- ۴۳۶ ----- ۶۹- مناجات صبح عاشورا
- ۴۳۶ ----- ۷۰- خطبه صبح عاشورا
- ۴۳۸ ----- ۷۱- توجه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا
- ۴۳۹ ----- ۷۲- سازندگی در صبح عاشورا
- ۴۴۰ ----- ۷۳- خطابه شورانگیز امام علیه السلام به هنگام صف آرایی دشمن
- ۴۴۵ ----- ۷۴- خطبه حماسی امام علیه السلام در برابر سپاه دشمن
- ۴۵۱ ----- ۷۵- اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام علیه السلام
- ۴۵۲ ----- ۷۶- سخنان امام علیه السلام به اصحاب بزرگوارش
- ۴۵۳ ----- ۷۷- بشتابید ای دلیرمردان!
- ۴۵۵ ----- ۷۸- شهدای پرافتخار حمله اول
- ۴۶۰ ----- ۷۹- به سوی خیمه ها برگرد (که بر زنان جهاد نیست)
- ۴۶۲ ----- ۸۰- شما با جانتان یاریم کردید
- ۴۶۲ ----- ۸۱- من به نزد خدای بخشنده و کریم می روم
- ۴۶۳ ----- ۸۲- ابوشعثاء کندی
- ۴۶۴ ----- ۸۳- حر بن یزید ریاحی

- ۴۶۷ ۸۴- بریر بن خضیر
- ۴۶۹ ۸۵- مسلم بن عوسجه
- ۴۷۰ ۸۶- زهیر بن قین
- ۴۷۶ ۸۷- حبیب بن مظاهر
- ۴۸۱ ۸۸- عمرو بن قَرْظَه بن کعب انصاری
- ۴۸۲ ۸۹- انس بن حرث کاهلی
- ۴۸۳ ۹۰- اسلم بن عمرو، غلام ترکی
- ۴۸۴ ۹۱- عمرو بن جُناده
- ۴۸۶ ۹۲- یزید بن نُبَیْط
- ۴۸۷ ۹۳- عابس بن ابی شیبب شاکری
- ۴۸۹ ۹۴- حنظله بن اسعد شبامی
- ۴۹۱ ۹۵- حجاج بن مسروق
- ۴۹۲ ۹۶- سعید بن عبدالله حنفی
- ۴۹۳ ۹۷- جُون مولى أبی ذَرّ
- ۴۹۵ ۹۸- نافع بن هلال
- ۴۹۶ ۹۹- ابوتمامه صاندی
- ۴۹۸ ۱۰۰- درهای بهشت به رویتان گشوده شد!
- ۵۰۰ ۱۰۱- دو برادر از خوارج
- ۵۰۰ ۱۰۲- سوید بن عمرو
- ۵۰۲ ۱۰۳- خدایا شاهد باش
- ۵۰۷ ۱۰۴- به خدا سوگند بر عمویت دشوار است!
- ۵۰۹ ۱۰۵- شهدای خاندان عقیل
- ۵۰۹ اشاره
- ۵۰۹ ۱. عبدالله بن مسلم بن عقیل
- ۵۱۰ ۲. جعفر بن عقیل
- ۵۱۱ ۳. عبدالرحمان بن عقیل

- ۱۰۶- شهدای خاندان جعفر طیار ----- ۵۱۲
۱. عون بن عبدالله بن جعفر ----- ۵۱۲
۲. محمد بن عبدالله بن جعفر ----- ۵۱۲
- ۱۰۷- فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام ----- ۵۱۵
۱. عبدالله بن علی ----- ۵۱۵
۲. عثمان بن علی ----- ۵۱۶
۳. جعفر بن علی ----- ۵۱۸
۴. ابوبکر بن علی ----- ۵۱۹
- ۱۰۸- برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیته کن ----- ۵۱۹
- ۱۰۹- او طفلی شش ماهه است پس جرعه ای آب به وی برسانید! ----- ۵۲۴
- ۱۱۰- ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی دهید؟! ----- ۵۲۷
- ۱۱۱- پسرم! عمویت را نیز کشتند. ----- ۵۲۹
- ۱۱۲- یادی از مادر در آخرین دیدار ----- ۵۳۲
- ۱۱۳- لباس کهنه چرا؟ ----- ۵۳۳
- ۱۱۴- گفتگو با زنان حرم ----- ۵۳۴
- ۱۱۵- سخنان و اشعار امام علیه السلام در برابر دشمن ----- ۵۳۵
- ۱۱۶- شوق دیدار ----- ۵۴۳
- ۱۱۷- پیمان شکنان رسوا! ----- ۵۴۴
- ۱۱۸- مرا بشناسید ----- ۵۴۶
- ۱۱۹- اشعاری دیگر ----- ۵۴۸
- ۱۲۰- مرگ بهتر از زندگی ننگین است! ----- ۵۵۰
- ۱۲۱- اگر دین ندارید آزاد مرد باشید! ----- ۵۵۱
- ۱۲۲- مناجات با خدا و نفرین به دشمن ----- ۵۵۲
- ۱۲۳- می خواهم با چهره خونین به ملاقات جدم بروم ----- ۵۵۵
- ۱۲۴- آنجا که دشمن هم گریست! ----- ۵۵۶
- ۱۲۵- عبدالله بن حسن، یادگار برادر ----- ۵۵۷

- ۱۲۶- آخرین مناجات ۵۵۹
- ۱۲۷- لحظات شهادت ۵۶۰
- اشاره ۵۶۰
- رویدادهای پس از شهادت امام علیه السلام ۵۶۳
- ۱۲۸- دگرگونی عالم طبیعت ۵۶۳
- ۱۲۹- عزاداری فرشتگان ۵۶۴
- ۱۳۰- آمدن ذوالجناح به خيام ۵۶۴
- ۱۳۱- غارت سلاح و لباس های امام علیه السلام ۵۶۵
- ۱۳۲- غارت خيمه ها ۵۶۷
- ۱۳۳- يورش به خيمه امام سجاد عليه السلام ۵۶۹
- ۱۳۴- آتش زدن خيمه ها ۵۷۰
- ۱۳۵- تاختن اسبها بر پيکر امام علیه السلام ۵۷۲
- ۱۳۶- فرستاده شدن سر امام علیه السلام به سوی کوفه ۵۷۳
- ۱۳۷- تقسيم سرهای شهدا ۵۷۴
- ۱۳۸- اسارت اهل بيت عليهم السلام ۵۷۴
- ۱۳۹- عبور قافله اسيران از قتلگاه ۵۷۶
- ۱۴۰- دفن اجساد پاک ۵۸۱
- ۲ از کربلا تا مدینه ۵۸۶
- اشاره ۵۸۶
- ۱- ورود به کوفه ۵۸۸
- ۲- صدقه بر ما حرام است! ۵۸۹
- ۳- خطبه تاريخی زينب کبری عليها السلام در کوفه ۵۹۲
- ۴- خطبه عجب ديگری از فاطمه صغری ۵۹۶
- ۵- خطبه ای ديگر! ۶۰۲
- ۶- خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه ۶۰۴
- ۷- من جز زیبایی ندیده ام! ۶۰۷

- ۸- شهادت، افتخار ماست ۶۰۹
- ۹- این لبان را رسول خدا می بوسید! ۶۱۰
- ۱۰- پیرمردی که به آرزویش رسید ۶۱۲
- ۱۱- عجیب تر از ماجرای اصحاب کهف و رقیم ۶۱۶
- ۱۲- نامه ابن زیاد به یزید ۶۱۸
- ۱۳- منازل بین راه ۶۱۹
- اشاره ۶۱۹
- مشهد النقطه ۶۲۰
- حلب ۶۲۰
- بعلبک ۶۲۰
- ۱۴- غوغای شام ۶۲۱
- ۱۵- در بارگاه یزید ۶۲۴
- ۱۶- خروش زینب کبری علیها السلام ۶۲۷
- ۱۷- خطبه ای که پایه های کاخ یزید را لرزاند ۶۳۵
- ۱۸- فراقنی یزید ۶۴۳
- ۱۹- گفتگوی منهال با امام سجاد علیه السلام ۶۴۴
- ۲۰- بازمانده شام ۶۴۵
- ۲۱- خواسته های سه گانه امام سجاد علیه السلام ۶۴۸
- ۲۲- محل دفن سر مقدس ۶۴۹
- ۲۳- حرکت از شام ۶۵۱
- ۲۴- زیارت عاشقانه جابر بن عبداللّه انصاری ۶۵۳
- ۲۵- بررسی ورود خاندان اهل بیت علیهم السلام به کربلا ۶۵۶
- اشاره ۶۵۶
۱. اقوال گوناگون در مورد ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین به کربلا ۶۵۶
۲. بُعد مسافت و توقف های طولانی ۶۵۹
- اشاره ۶۵۹

۱. تصریح مورّخانی قبل از سید بن طاووس ۶۶۰
۲. الحاق سرهای شهدا به بدن ها ۶۶۱
۳. سنت زیارت اربعین ۶۶۴
- اربعین در کربلا چه گذشت؟ ۶۶۹
- ۲۶- به سوی مدینه ۶۷۱
- ۲۷- ورود به مدینه ۶۷۴
- اشاره ۶۷۴
- خطبه امام سجاد علیه السلام کنار دروازه مدینه ۶۷۶
- ۲۸- عزاداری در مدینه ۶۷۹
- اشاره ۶۷۹
- ناله های جانسوز ام البنین ۶۸۱
- بخش پنجم: آثار و پیامدهای قیام عاشورا ۶۸۶
- اشاره ۶۸۶
- ۱ احیای اسلام و آیین حق ۶۹۰
- ۲ الگوسازی برای آزادگان ۶۹۴
- ۳ قیام های خونین پس از حادثه عاشورا ۶۹۸
- اشاره ۶۹۸
- الف) اعتراضات و مقاومت های شخصی ۶۹۹
- ب) قیام توأبین ۷۰۱
- اشاره ۷۰۱
- هلاکت یزید ۷۰۳
- آغاز عملیات توأبین ۷۰۴
- تحلیل و بررسی ۷۰۵
- ج) قیام مختار ۷۰۶
- اشاره ۷۰۶
- آخرین نبرد ۷۱۴

۷۱۶	تحلیل و جمع بندی
۷۱۷	(د) انقراض بنی امیه
۷۱۷	اشاره
۷۱۹	قیام عباسیان و انتقام از بنی امیه
۷۱۹	شگفتی های تاریخ!
۷۲۴	جمع بندی پایانی
۷۲۶	بخش ششم: اشعار برگزیده
۷۲۶	اشاره
۷۳۰	اشعار فارسی
۷۳۰	جلوه گاه حق
۷۳۱	نور خدا
۷۳۱	مهر آزادگی
۷۳۲	حماسه آفرین
۷۳۴	همت بلند
۷۳۵	دانشگاه ایمان
۷۳۶	عشق بازی
۷۳۷	جان جهان
۷۳۸	قربانی اسلام
۷۳۹	اشک شفق
۷۳۹	خاک شهیدان
۷۴۰	عزت و آزادگی
۷۴۲	دوازده بند محتشم
۷۴۲	بند اول
۷۴۲	بند دوم
۷۴۲	بند سوم
۷۴۴	بند چهارم

۷۴۵	بند پنجم
۷۴۵	بند ششم
۷۴۶	بند هفتم
۷۴۷	بند هشتم
۷۴۸	بند نهم
۷۴۸	بند دهم
۷۴۹	بند یازدهم
۷۵۰	بند دوازدهم
۷۵۲	اشعار عربی
۷۵۲	عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا
۷۵۳	گزیده ای از قصیده سید حمیری
۷۵۵	گزیده ای از قصیده دعبل خزاعی
۷۵۷	گزیده ای از قصیده ابن حنّاد عبدی
۷۶۲	گزیده ای از قصیده دیگر ابن حنّاد
۷۶۴	قصیده ای از شاعر دیگر:
۷۶۸	منتخبی از قصیده ابن عرندس
۷۷۰	منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس
۷۷۳	گزیده ای از قصیده میمّیه سید جعفر حلّی (ره)
۷۷۶	قصیده ای از یکی از بزرگان
۷۷۷	شعری از سید محمّد حسین قزوینی (ره)
۷۷۹	گزیده ای از قصیده شیخ خلیعی
۷۸۰	فهرست ها
۷۸۰	فهرست آیات
۷۸۴	فهرست روایات
۸۱۱	فهرست اشخاص و لقب ها
۸۵۰	فهرست قبایل و گروه ها

۸۵۳ ----- فهرست اماکن

۸۶۰ ----- فهرست منابع

۸۶۸ ----- درباره مرکز

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها / محققان سعید داودی، مهدی رستم نژاد؛ زیر نظر مکارم شیرازی.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲؟].

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۷۸۴ ص.

شابک : ۶۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۷-۳

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Ashura: roots, motives, events consequences.

یادداشت : چاپ قبلی: مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۳۸۴ (۶۲۴ص.).

یادداشت : چاپ پنجم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۷۷۷]-۷۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق. -- فلسفه

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق. -- علل

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : رستم نژاد، مهدی، ۱۳۴۲ -

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -، ناظر

رده بندی کنگره : ۱۳۸۷ ۲ع۲د/BP۴۱/۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۸۰۵۹

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها

محققان سعید داودی، مهدی رستم نژاد؛ زیر نظر مکارم شیرازی.

ص: ۴

فهرست مطالب

۲۱مقدمه چاپ پنجم
۲۳مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی
۲۳عاشورا حماسه بزرگ تاریخ
۲۶بهترین روش برای مطالعه تاریخ
۲۹سخن آغازین
۲۹نکات برجسته قیام عاشورا
۳۰۱- اهداف و انگیزه‌های خالص الهی
۳۰۲- کشته شدن حجت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان
۳۱۳- یاران همراه امام <small>علیه السلام</small>
۳۲۴- ذلت ناپذیری عاشورایمان
۳۳۵- مظلومیت، در ابعاد مختلف
۳۴۶- قدرت تأثیرگذاری
۳۶کتاب حاضر

بخش اول: شخصیت امام حسین علیه السلام و فلسفه عزاداری / ۳۹

۴۱اشاره:
۴۱اول: ولادت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۲دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت
۴۳امام حسین <small>علیه السلام</small> در زمان خلفای سه گانه
۴۵امام حسین <small>علیه السلام</small> در زمان خلافت امیر مؤمنان علی <small>علیه السلام</small>
۴۵امام حسین <small>علیه السلام</small> در دوران امام حسن <small>علیه السلام</small>

- ۴۶..... تکریم و تعظیم فوق العاده مردم.
- ۴۷..... جمع‌بندی
- ۴۸..... سوم: نقش ائمه اطهار علیهم‌السلام در احیای یاد و نام امام حسین علیه‌السلام.
- ۵۰..... روش‌های ائمه علیهم‌السلام در زنده نگه‌داشتن عاشورا و عاشوراییان.
- ۵۰..... ۱- برپایی مجالس سوگواری
- ۵۰..... ۲- یادآوری مصایب آن حضرت علیه‌السلام در مناسبت‌های مختلف
- ۵۱..... ۳- گریستن و گریاندن
- ۵۳..... ۴- تشویق شاعران به مرثیه‌سرایی
- ۵۴..... ۵- اهمیت به تربت امام حسین علیه‌السلام
- ۵۵..... ۶- اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام
- ۵۶..... چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین علیه‌السلام
- ۵۷..... ۱- گریه بر امام حسین علیه‌السلام پیش از تولد آن حضرت
- ۵۸..... ۲- گریه بر امام حسین علیه‌السلام پس از ولادت
- ۵۸..... گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
- ۵۹..... گریه علی علیه‌السلام بر مظلومیت امام حسین علیه‌السلام
- ۶۰..... سوگواری فاطمه زهرا علیها‌السلام
- ۶۰..... ۳- گریه و سوگواری بر امام حسین علیه‌السلام پس از شهادت
- ۶۱..... حتی دشمن بر او گریست
- ۶۲..... سوگ و ماتم در بارگاه یزید
- ۶۲..... برنامه سوگواری همسر امام حسین علیه‌السلام
- ۶۲..... مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام
- ۶۳..... مراسم سوگواری در محضر امام رضا علیه‌السلام
- ۶۵..... سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا
- ۶۶..... پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام
- ۶۷..... ۱- حسن ذاتی گریه
- ۶۸..... ۲- درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام
- ۶۹..... ۳- تشکر از امام حسین علیه‌السلام

۷۰	تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری
۷۰	۱- حفظ مکتب اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۷۱	حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند
۷۲	۲- بسیج توده‌ها
۷۵	۳- خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)
۷۷	۴- تجلیل از مجاهدت امام <small>علیه السلام</small> و تعظیم شعائر
۷۹	ششم: شیوه‌های عزاداری
۸۰	۱- گریه کردن
۸۱	۲- تباکی
۸۱	۳- لباس مشکی بر تن کردن
۸۲	۴- تشکیل مجالس سوگواری
۸۳	۵- نوحه سرایی
۸۴	۶- به سر و سینه زدن
۸۵	۷- تعطیلی کسب و کار
۸۶	تذکرات لازم
۸۷	توصیه‌های چهارده گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله)
۸۹	پناهگاه ستمدیدگان

بخش دوم: ریشه‌های قیام عاشورا / ۹۱

۹۳	اشاره:
۹۵	فصل اول: دشمنی دیرینه بنی امیه با بنی هاشم
۹۵	الف) ریشه‌های تاریخی
۹۸	ب) امتیازات ویژه بنی هاشم
۹۸	۱- آراستگی به علم و فضیلت
۹۹	۲- پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی
۱۰۰	۳- شایستگی‌های فردی
۱۰۱	شعله‌ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

- فصل دوم: انتقام دشمنان اسلام از شکست‌های زمان رسول خدا ﷺ ۱۰۵
- نقش امیرمؤمنان علی ﷺ در شکست مشرکان قریش ۱۰۶
- نگرانی رسول خدا ﷺ ۱۰۷
- علی ﷺ نیز نگران حسن و حسین ﷺ بود ۱۰۸
- از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است ۱۰۸
- یزید و انتقام کشته‌های بدر ۱۱۰
- سخنانی از دیگر امویان ۱۱۳
- فصل سوم: توطئه در سقیفه (نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان) ۱۱۵
- الف) شکسته شدن حرمت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ ۱۱۷
- ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری ۱۱۹
- ج) به قدرت رسیدن بنی‌امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی) ۱۲۱
- رمز و راز مماشات عمر با معاویه! ۱۲۳
- فصل چهارم: شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان ۱۲۷
- پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی‌امیه ۱۳۲
- ۱- مناصب کلیدی در اختیار امویان ۱۳۳
- مروان بن حکم مشاور عالی عثمان ۱۳۵
- ۲- روان شدن سیل اموال به سوی بنی‌امیه ۱۳۷
- فصل پنجم: توطئه‌ها در عصر امیرمؤمنان ﷺ ۱۴۱
- ۱- ترک حمایت از عثمان ۱۴۱
- ۲- جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام ﷺ ۱۴۴
- ۳- جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام ﷺ ۱۴۹
- ۴- ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی ۱۵۰
- فصل ششم: شکل‌گیری توطئه‌ها در عصر امام مجتبی ﷺ ۱۵۵
- ۱- فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن ﷺ توسط معاویه ۱۵۵
- ۲- تضعیف موقعیت امام ﷺ توسط منافقان و عوامل معاویه ۱۵۶
- ۳- صلح تحمیلی ۱۵۷

فصل هفتم: دوران خلافت معاویه	۱۶۱
۱- نقض صلحنامه امام مجتبی <small>علیه السلام</small>	۱۶۲
۲- نصب منافقان در پست‌های حساس	۱۶۳
عمرو بن عاص (والی مصر)	۱۶۵
زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)	۱۶۸
مغیره بن شعبه (والی کوفه)	۱۷۱
سمرة بن جندب (جانشین زیاد در بصره)	۱۷۴
۳- بستر سازی‌های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش	۱۷۶
الف) جلوگیری از تفسیر قرآن	۱۷۷
ب) ترویج مذهب جبر	۱۷۸
ج) تحریم ذکر فضایل علی <small>علیه السلام</small> و جعل حدیث درباره دیگران	۱۷۹
د) ترویج ناسزاگویی به علی <small>علیه السلام</small>	۱۸۳
۴- به شهادت رساندن امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>	۱۸۶
۵- کشتن شیعیان به بهانه‌های گوناگون	۱۸۸
شهادت حُجر بن عدی	۱۹۰
شهادت عمرو بن حَمِق	۱۹۳
۶- تنگنای اقتصادی مخالفان	۱۹۶
۷- بدعت‌ها	۲۰۰
۸- تحمیل بیعت یزید بر مردم	۲۰۴
فصل هشتم: حکومت جنایت‌بار یزید	۲۱۱
ولادت و تربیت یزید	۲۱۱
افکار، اندیشه‌ها و رفتارهای ضد دینی یزید	۲۱۳
جنایات یزید	۲۱۸
۱- فاجعه خونین کربلا	۲۱۸
۲- کشتار وسیع مردم مدینه	۲۱۹
۳- آتش زدن کعبه	۲۲۲

بخش سوم: انگیزه‌های قیام عاشورا/ ۲۲۵

۲۲۷ اشاره
۲۲۹ فصل اول: احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت‌ها
۲۳۷ فصل دوم: اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر
۲۴۷ فصل سوم: تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران
۲۵۰ نگاهی به گذشته
۲۵۱ سخن امام حسین <small>علیه السلام</small> در برابر معاویه
۲۵۲ تلاش امام حسین <small>علیه السلام</small> برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید
۲۵۲ الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)
۲۵۴ ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت
۲۵۴ ج) پاسخ به دعوت کوفیان
۲۵۵ نامه سران کوفه به محضر امام <small>علیه السلام</small>
۲۵۶ پاسخ امام <small>علیه السلام</small> و اعزام مسلم به کوفه
۲۵۹ قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا/ ۲۶۹

۲۶۹ فصل اول: از مدینه تا کربلا
۲۷۱ اشاره
۲۷۲ ۱- خواستگاری ام کلثوم
۲۷۵ ۲- وحشت از نام علی <small>علیه السلام</small>
۲۷۶ ۳- افتخار شما فقط فاطمه است!
۲۷۷ ۴- مصادره اموال معاویه
۲۷۸ ۵- ملاقات با حسین ممنوع!
۲۷۹ ۶- برخورد شدید امام حسین <small>علیه السلام</small> با معاویه
۲۸۰ ۷- نامه شدید اللحن امام حسین <small>علیه السلام</small> به معاویه
۲۸۵ ۸- همان نامه به روایت دیگر
۲۹۰ ۹- حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

- ۱۰- نکوهش معاویه بر انتخاب یزید..... ۲۹۲
- ۱۱- پاسخ کوبنده امام علیه السلام به معاویه..... ۲۹۳
- ۱۲- من کسی را صالح تر از یزید نمی دانم!!..... ۲۹۷
- ۱۳- خطبه‌ای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز..... ۲۹۹
- ۱۴- من فقط برای اقامه حق قیام کردم..... ۳۰۶
- ۱۵- توطئه شبانه برای گرفتن بیعت..... ۳۱۳
- ۱۶- چگونه توطئه خنثی شد؟..... ۳۱۵
- ۱۷- همان مطلب به روایت دیگر..... ۳۱۶
- ۱۸- پاسخ کوبنده امام علیه السلام..... ۳۱۸
- ۱۹- ادامه همان سخن..... ۳۲۰
- ۲۰- پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!..... ۳۲۲
- ۲۱- امام حسین علیه السلام کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۲۴
- ۲۲- خدایا! من نیکی‌ها را دوست دارم..... ۳۲۵
- ۲۳- وداع امام حسین علیه السلام با قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۲۶
- ۲۴- اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!..... ۳۲۷
- ۲۵- وصیت‌نامه تاریخی امام حسین علیه السلام..... ۳۲۹
- ۲۶- من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!..... ۳۳۰
- ۲۷- مادرم! می‌دانم که شهید می‌شوم!..... ۳۳۱
- ۲۸- پایان این راه شهادت است!..... ۳۳۳
- ۲۹- امام حسین علیه السلام از مدینه خارج می‌شود..... ۳۳۴
- ۳۰- ورود امام حسین علیه السلام به مکه..... ۳۳۵
- ۳۱- تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام علیه السلام..... ۳۳۶
- ۳۲- نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم علیه السلام..... ۳۴۱
- ۳۳- برنامه‌ریزی برای بیعت و قیام..... ۳۴۳
- ۳۴- نامه امام حسین علیه السلام به مردم بصره و برنامه‌ریزی برای قیام..... ۳۴۴
- ۳۵- من مأموریت دارم!..... ۳۴۶
- ۳۶- پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد..... ۳۴۸

- ۳۷- فقط جان بر کفان با ما همراه شوند! ۳۴۸
- ۳۸- احترام حرم الهی ۳۵۰
- ۳۹- امام علیه السلام از شهادت خویش خبر می دهد ۳۵۲
- ۴۰- امام حسین علیه السلام امان دشمن را نمی پذیرد ۳۵۳
- ۴۱- قیام برای اعلای کلمه حق ۳۵۴
- ۴۲- نامه دیگر از امام علیه السلام در پاسخ مردم کوفه ۳۵۵
- ۴۳- قیام برای احیای حق ۳۵۷
- ۴۴- گفتگوی پر معنای امام علیه السلام با فرزندش علی اکبر علیه السلام ۳۵۸
- ۴۵- بنی امیه در تعقیب امام علیه السلام ۳۵۹
- ۴۶- امام حسین علیه السلام مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد ۳۶۰
- ۴۷- امام علیه السلام حقایق را برای یارانش بازگو می کند! ۳۶۱
- ۴۸- اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا ۳۶۲
- ۴۹- خطبه امام علیه السلام در نخستین برخورد با دشمن ۳۶۳
- ۵۰- خطبه دیگر امام علیه السلام در برابر لشکر حتر ۳۶۶
- ۵۱- گفتگوی پر معنای امام علیه السلام با حتر ۳۶۷
- ۵۲- تعبیر دیگری از امام علیه السلام درباره ذلت ناپذیری ۳۷۰
- ۵۳- خطبه دیگری از امام علیه السلام در جمع یاران حتر ۳۷۱
- ۵۴- عبیدالله بن حتر جعفری و از دست دادن فرصت ۳۷۳
- ۵۵- در پستی دنیا همین بس ۳۷۷
- ۵۶- ورود به سر منزل مقصود ۳۷۹
- ۵۷- برخورد عزتمندان امام علیه السلام با فرستاده عبیدالله ۳۸۲
- ۵۸- خاموش نشستن گناه است ۳۸۳
- ۵۹- خوشا چنین مرگی! ۳۸۶
- ۶۰- می خواهم با تو سخن بگویم ۳۸۷
- ۶۱- من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم ۳۸۹
- ۶۲- خطبه تاریخی امام علیه السلام در شب عاشورا ۳۹۱
- ۶۳- هرگز دست از دامنت بر نمی داریم! ۳۹۴

- ۳۹۸..... ۶۴- شیرین تر از عسل
- ۴۰۱..... ۶۵- آماده‌سازی برای حادثه‌ای بزرگ
- ۴۰۳..... ۶۶- جالب‌ترین صحنه‌های ایثار
- ۴۰۹..... ۶۷- خون‌های شهیدان را به آسمان هدیه می‌برند!
- ۴۱۰..... ۶۸- آخرین توشه!
- ۴۱۱..... ۶۹- مناجات صبح عاشورا
- ۴۱۱..... ۷۰- خطبه صبح عاشورا
- ۴۱۳..... ۷۱- توجه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا
- ۴۱۴..... ۷۲- سازندگی در صبح عاشورا
- ۴۱۵..... ۷۳- خطابه شورانگیز امام علیه السلام به هنگام صفا آرایی دشمن
- ۴۲۰..... ۷۴- خطبه حماسی امام علیه السلام در برابر سپاه دشمن
- ۴۲۶..... ۷۵- اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام علیه السلام
- ۴۲۷..... ۷۶- سخنان امام علیه السلام به اصحاب بزرگوارش
- ۴۲۸..... ۷۷- بشتابید ای دلیر مردان!
- ۴۳۰..... ۷۸- شهدای پرافتخار حمله اول
- ۴۳۵..... ۷۹- به سوی خیمه‌ها برگرد (که بر زنان جهاد نیست)
- ۴۳۷..... ۸۰- شما با جانتان یاریم کردید
- ۴۳۷..... ۸۱- من به نزد خدای بخشنده و کریم می‌روم
- ۴۳۸..... ۸۲- ابوشعشاء کندی
- ۴۳۹..... ۸۳- حرّ بن یزید ریاحی
- ۴۴۲..... ۸۴- بریر بن خضیر
- ۴۴۴..... ۸۵- مسلم بن عوسجه
- ۴۴۵..... ۸۶- زهیر بن قین
- ۴۵۱..... ۸۷- حبیب بن مظاهر
- ۴۵۶..... ۸۸- عمرو بن قَرظَة بن کعب انصاری
- ۴۵۷..... ۸۹- انس بن حرث کاهلی
- ۴۵۸..... ۹۰- اسلم بن عمرو، غلام ترکی

- ۹۱- عمرو بن جُنَادَة..... ۴۵۹
- ۹۲- یزید بن ثُبَيْط..... ۴۶۱
- ۹۳- عابس بن ابی شیبب شاکری..... ۴۶۲
- ۹۴- حنظله بن اسعد شبامی..... ۴۶۴
- ۹۵- حجاج بن مسروق..... ۴۶۶
- ۹۶- سعید بن عبدالله حنفی..... ۴۶۷
- ۹۷- جَوْن مولى أبی ذَرّ..... ۴۶۸
- ۹۸- نافع بن هلال..... ۴۷۰
- ۹۹- ابو ثمامه صائدی..... ۴۷۱
- ۱۰۰- درهای بهشت به رویتان گشوده شد!..... ۴۷۳
- ۱۰۱- دو برادر از خوارج..... ۴۷۵
- ۱۰۲- سوید بن عمرو..... ۴۷۵
- ۱۰۳- خدایا شاهد باش..... ۴۷۷
- ۱۰۴- به خدا سوگند بر عمویت دشوار است!..... ۴۸۲
- ۱۰۵- شهدای خاندان عقیل..... ۴۸۴
۱. عبدالله بن مسلم بن عقیل..... ۴۸۴
۲. جعفر بن عقیل..... ۴۸۵
۳. عبدالرحمان بن عقیل..... ۴۸۶
- ۱۰۶- شهدای خاندان جعفر طیار..... ۴۸۷
۱. عون بن عبدالله بن جعفر..... ۴۸۷
۲. محمد بن عبدالله بن جعفر..... ۴۸۷
- ۱۰۷- فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام..... ۴۸۹
۱. عبدالله بن علی..... ۴۸۹
۲. عثمان بن علی..... ۴۹۰
۳. جعفر بن علی..... ۴۹۱
۴. ابوبکر بن علی..... ۴۹۲
- ۱۰۸- برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیه کن..... ۴۹۲

- ۱۰۹- او طفلی شش ماهه است پس جرعه‌ای آب به وی برسانید! ۴۹۷
- ۱۱۰- ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی‌دهید؟! ۵۰۰
- ۱۱۱- پسرم! عمویت را نیز کشتند..... ۵۰۲
- ۱۱۲- یادی از مادر در آخرین دیدار ۵۰۵
- ۱۱۳- لباس کهنه چرا؟ ۵۰۶
- ۱۱۴- گفتگو با زنان حرم..... ۵۰۷
- ۱۱۵- سخنان و اشعار امام علیه السلام در برابر دشمن ۵۰۸
- ۱۱۶- شوق دیدار ۵۱۳
- ۱۱۷- پیمان شکنان رسوا!! ۵۱۴
- ۱۱۸- مرا بشناسید..... ۵۱۶
- ۱۱۹- اشعاری دیگر ۵۱۸
- ۱۲۰- مرگ بهتر از زندگی ننگین است! ۵۲۰
- ۱۲۱- اگر دین ندارید آزاد مرد باشید! ۵۲۱
- ۱۲۲- مناجات با خدا و نفرین به دشمن..... ۵۲۲
- ۱۲۳- می‌خواهم با چهره خونین به ملاقات جدم بروم ۵۲۵
- ۱۲۴- آنجاکه دشمن هم گریست! ۵۲۶
- ۱۲۵- عبدالله بن حسن، یادگار برادر ۵۲۷
- ۱۲۶- آخرین مناجات..... ۵۲۹
- ۱۲۷- لحظات شهادت ۵۳۰
- رویدادهای پس از شهادت امام حسین علیه السلام ۵۳۳
- ۱۲۸- دگرگونی عالم طبیعت ۵۳۳
- ۱۲۹- عزاداری فرشتگان ۵۳۴
- ۱۳۰- آمدن ذوالجناح به خیام..... ۵۳۴
- ۱۳۱- غارت سلاح و لباسهای امام علیه السلام ۵۳۵
- ۱۳۲- غارت خیمه‌ها..... ۵۳۷
- ۱۳۳- یورش به خیمه امام سجاد علیه السلام ۵۳۹
- ۱۳۴- آتش زدن خیمه‌ها..... ۵۴۰

- ۱۳۵- تاختن اسبها بر پیکر امام علیه السلام ۵۴۲
- ۱۳۶- فرستاده شدن سر امام علیه السلام به سوی کوفه ۵۴۳
- ۱۳۷- تقسیم سرهای شهدا ۵۴۴
- ۱۳۸- اسارت اهل بیت علیهم السلام ۵۴۴
- ۱۳۹- عبور قافله اسیران از قتلگاه ۵۴۶
- ۱۴۰- دفن اجساد پاک ۵۵۰
- فصل دوم: از کربلا تا مدینه** ۵۵۵
- ۱- ورود به کوفه ۵۵۷
- ۲- صدقه بر ما حرام است! ۵۵۸
- ۳- خطبه تاریخی زینب کبری علیها السلام در کوفه ۵۶۱
- ۴- خطبه عجیب دیگری از فاطمه صغری ۵۶۵
- ۵- خطبه ای دیگر! ۵۷۱
- ۶- خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه ۵۷۳
- ۷- من جز زیبایی ندیده‌ام! ۵۷۶
- ۸- شهادت، افتخار ماست ۵۷۸
- ۹- این لبان را رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بوسید! ۵۷۹
- ۱۰- پیرمردی که به آرزویش رسید ۵۸۱
- ۱۱- عجیب‌تر از ماجرای اصحاب کهف و رقیم ۵۸۵
- ۱۲- نامه ابن زیاد به یزید ۵۸۷
- ۱۳- منازل بین راه ۵۸۸
- مشهد النقطة ۵۸۹
- حلب ۵۸۹
- بعلبک ۵۸۹
- ۱۴- غوغای شام ۵۹۰
- ۱۵- در بارگاه یزید ۵۹۳
- ۱۶- خروش زینب کبری علیها السلام ۵۹۶
- ۱۷- خطبه ای که پایه‌های کاخ یزید را لرزاند ۶۰۴

۶۱۲	۱۸- فرافکنی یزید.....
۶۱۴	۱۹- گفتگوی منهال با امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۶۱۴	۲۰- بازمانده شام
۶۱۷	۲۱- خواسته‌های سه گانه امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۶۱۸	۲۲- محل دفن سر مقدس
۶۲۰	۲۳- حرکت از شام.....
۶۲۲	۲۴- زیارت عاشقانه جابر بن عبدالله انصاری
۶۲۵	۲۵- بررسی ورود خاندان اهل بیت <small>علیهم السلام</small> به کربلا
۶۲۵	۱. اقوال گوناگون در مورد ورود اهل بیت <small>علیهم السلام</small> در اربعین به کربلا
۶۲۸	۲. بُعد مسافت و توقف‌های طولانی
۶۲۹	۱. تصریح مورّخانی قبل از سید بن طاووس
۶۳۰	۲. الحاق سرهای شهدا به بدن‌ها
۶۳۳	۳. سنت زیارت اربعین
۶۳۸	اربعین در کربلا چه گذشت؟
۶۴۰	۲۶- به سوی مدینه
۶۴۲	۲۷- ورود به مدینه
۶۴۴	خطبه امام سجاد <small>علیه السلام</small> کنار دروازه مدینه
۶۴۷	۲۸- عزاداری در مدینه
۶۴۹	ناله‌های جانسوز امّ البنین

بخش پنجم: آثار و پیامدهای قیام عاشورا / ۶۵۳

۶۵۵	اشاره
۶۵۷	فصل اول: احیای اسلام و آیین حق
۶۶۱	فصل دوم: الگوسازی برای آزادگان
۶۶۵	فصل سوم: قیام‌های خونین پس از حادثه عاشورا
۶۶۶	الف) اعتراضات و مقاومت‌های شخصی
۶۶۸	ب) قیام توأبین

۶۷۰	هلاکت یزید.....
۶۷۱	آغاز عملیات توأبین.....
۶۷۲	تحلیل و بررسی.....
۶۷۳	ج) قیام مختار.....
۶۸۱	آخرین نبرد.....
۶۸۳	تحلیل و جمع‌بندی.....
۶۸۴	د) انقراض بنی‌امیه.....
۶۸۶	قیام عباسیان و انتقام از بنی‌امیه.....
۶۸۶	شگفتی‌های تاریخ!.....
۶۹۱	جمع بندی پایانی.....

بخش ششم: اشعار برگزیده / ۶۹۳

۶۹۵	اشاره:.....
۶۹۷	اشعار فارسی.....
۶۹۷	جلوه‌گاه حق.....
۶۹۸	نور خدا.....
۶۹۸	مهر آزادگی.....
۶۹۹	حماسه آفرین.....
۷۰۱	همت بلند.....
۷۰۲	دانشگاه ایمان.....
۷۰۳	عشق بازی.....
۷۰۴	جان جهان.....
۷۰۵	قربانی اسلام.....
۷۰۶	اشک شفق.....
۷۰۶	خاک شهیدان.....
۷۰۷	عزت و آزادگی.....
۷۰۹	دوازده بند محتشم.....

۷۱۹	اشعار عربی
۷۱۹	عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا
۷۲۰	گزیده‌ای از قصیده سید حمیری
۷۲۱	گزیده‌ای از قصیده دعبل خزاعی
۷۲۲	گزیده‌ای از قصیده ابن حماد عبدی
۷۲۶	گزیده‌ای از قصیده دیگر ابن حماد
۷۲۷	قصیده‌ای از شاعر دیگر:
۷۲۹	منتخبی از قصیده ابن عرندس
۷۳۱	منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس
۷۳۳	گزیده‌ای از قصیده میمیه سید جعفر حلی (ره)
۷۳۶	قصیده‌ای از یکی از بزرگان
۷۳۷	شعری از سید محمد حسین قزوینی (ره)
۷۳۸	گزیده‌ای از قصیده شیخ خلیعی
۷۳۹	فهرست‌ها
۷۳۹	فهرست آیات
۷۴۱	فهرست روایات
۷۵۵	فهرست اشخاص و لقب‌ها
۷۷۱	فهرست قبایل و گروه‌ها
۷۷۳	فهرست اماکن
۷۷۷	فهرست منابع

در پی استقبال خوانندگان از این کتاب، که موجب شد- بحمدالله- در مدت دو سال، سه بار تجدید چاپ شود، نیاز به نگاهی دوباره و رفع پاره ای از نواقص ضروری به نظر می رسید. به ویژه آنکه در طی این دو سال، پیشنهادها و نقطه نظرهایی نیز از خوانندگان و اندیشمندان برای تکمیل این کتاب مطرح شد؛ از جمله آنکه پیشنهاد شد بخش های مربوط به اصحاب امام حسین علیه السلام به صورت گسترده تری مورد بحث قرار گیرد و همچنین حوادث پس از کربلا: اسارت خاندان اهل بیت علیهم السلام، حضور آنان در کوفه و شام، بررسی نقطه نظرات ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا در اربعین، و مراجعت آنان به مدینه نیز تدوین گردد، تا خوانندگان را از مراجعه به دیگر کتاب ها تا حد زیادی بی نیاز سازد. ما نیز با استقبال از این پیشنهادهای ارزشمند، خواسته های صاحب نظران را عملی کرده و در نتیجه بیش از یکصد صفحه دیگر بر این کتاب افزوده شد.

در پایان لازم می دانیم از اندیشمند توانا و مخلص جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد قدسی سپاس ویژه ای داشته باشیم که با دقت فراوان از ابتدا تا انتهای کتاب را مطالعه کرده، ملاحظاتی را یادداشت و در اختیار ما قرار داده اند که در تجدیدنظر مورد توجه قرار گرفت.

از همه این عزیزان و اندیشمندان تشکر و سپاسگزاری نموده، توفیق بیش از پیش آنان را از خداوند بزرگ مسألت داریم و همچنان از نقطه نظرات دیگر اندیشمندان و همه خوانندگان گرامی استقبال می نمایم.

سعید داودی- مهدی رستم نژاد

فروردین ۱۳۸۷

ربیع الاول ۱۴۲۹

ص: ۲۲

مراسم عزاداری عاشورای حسینی که هر سال باشکوه تر و فراگیرتر از سال قبل، در میان «اشک و آه» عاشقان مکتب سالار شهیدان برگزار می شود، نباید ما را از روح حماسی آن غافل سازد.

اگر یک نگاه اجمالی - ولی با دقت - به تاریخ کربلا از روز نخست تا امروز بیفکنیم، شاهد تغییر فاحشی در برداشت های پیرامون این مکتب از این تاریخ خواهیم بود.

در آغاز، عاشورا به صورت یک حماسه ظهور کرد؛ سپس فقط به صورت یک حادثه غم انگیز توأم با اشک و آه درآمد، و در قرن اخیر بار دیگر چهره آغازین خود را بازیافت، یعنی در میان سیل اشک و آه عاشقان مکتب حسینی، روح حماسی خود را نیز آشکار ساخت و توده های مسلمین را به حرکت درآورد.

شعارهای انقلابی «هیئات منّا الذلّه» و «إنّ الحیاه عقیده و جهاد» که برگرفته از تاریخ کربلا بود، در کنار اشعار پر اشک و آه محتشم:

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است

چرخشی را در افکار خطبا و شعرا و مدّاحان پدید آورد و ضمن عزاداری با ارزش سنتی - که هرگز نباید فراموش شود - ابعاد حماسه کربلا - نیز تشریح گردید. این حماسه مخصوصاً در انقلاب اسلامی و برنامه های حزب الله جنوب لبنان و اخیراً در عاشوراها و اربعین های عراق نقش بسیار مؤثری ایفا کرد، و ندای «کلّ أرض، أرض»

کربلا» و «کلّ یوم عاشورا» در فضای کشورهای اسلامی طنین انداز شد.

آری! به حق عاشورا یک حماسه بود، زیرا آن روز که امام حسین علیه السلام می خواست مکه را به قصد عراق ترک گوید، فرمود:

«مَنْ كَانَتْ فِيْنَا بِأَذِلَّةٍ مُّهْجَتُهُ وَ مُوطَّنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ فَلْيَزْحَلْ مَعَنَا؛ هر کس آماده جانبازی و شهادت و لقاءالله است، با من حرکت کند». (۱)

در نزدیکی کربلا تأکید دیگری بر آن نهاد و فرمود:

«الَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ؛ ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان شمشیر و دلت مخیر ساخته، به استقبال شمشیرها می روم و هرگز تن به دلت نمی دهم». (۲)

و یاران حسین علیه السلام در شب عاشورا این سند را امضا کرده و گفتند: اگر یک بار نه، هفتادبار، بلکه هزاربار کشته شویم و زنده شویم، بازهم دست از یاری تو بر نمی داریم. (۳)

فرزند شجاع آن حضرت علیه السلام، علی اکبر علیه السلام در مسیر کربلا با جمله «أَذُنْ لَا تُبَالِي بِالْمَوْتِ؛ چون برحق هستیم از شهادت باک نداریم» (۴)، بر این حماسه صحه نهاد.

یاران آن حضرت هر کدام در رجزهایشان در صحنه قتال عاشورا، روح تسلیم ناپذیری خود را در برابر دشمن، در قالب الفاظ ریختند و دشمن را در شگفتی فرو بردند.

خواهرش زینب کبری علیها السلام در کنار پیکر خونین برادر زانو زد و پیکر خونین را با دو دست خود از زمین بلند کرد و گفت: «خداوندا این قربانی را از ما، (خاندان پیامبرت) قبول فرما!». (۵) ۰۷

ص: ۲۴

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷

۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴

۳- رجوع کنید به: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۰

۴- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷

۵- مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۰۷

در خطبه آتشین شیر زن میدان کربلا در کوفه، با صراحت آمده است: «گریه می کنید و ناله سر می دهید، بخدا بسیار بگریید و کمتر بخندید، لکه ننگی بر دامان شما نشست که با هیچ آبی پاک نمی شود. شما چگونه اجازه دادید سلاله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پناهگاه شما در مشکلات کشته شود و چراغ فروزان جامعه شما را خاموش کنند؟!» (۱)

و در پاسخ ابن زیاد، آن مرد سفاک بی رحم و خطرناک، با یک دنیا شجاعت فرمود:

«ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا؛ جز خوبی (و شجاعت و عظمت) در کربلا ندیدم». «هُؤْلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ...؛ آنها گروهی بودند که شهادت در سرنوشت شان رقم زده شده بود و به آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی در دادگاه عدل الهی در برابر آنها ظاهر خواهی شد». (۲)

و در خطبه آتشین دیگرش در شام در برابر یزید گفت: «اگر حوادث سخت روزگار، مرا در شرایطی قرار داد که مجبور شوم با تو صحبت کنم، من تو را موجودی کوچک و بی مقدار می دانم و در خور هر گونه توبیخ و سرزنش ... آنچه در توان داری انجام ده؛ ولی هرگز نمی توانی نور ما را خاموش کنی و آثار ما را محو نمایی!». (۳)

و سخنان فراموش نشدنی که در خطبه های امام سجّاد علیه السلام در شام و در نزدیکی مدینه آمده است، هر کدام بیانگر روح حماسی این واقعه بزرگ تاریخ است.

در طول تاریخ نیز، بسیاری از شعرای اهل البیت علیهم السلام کوشیدند تا روح حماسی عاشورا را در اشعار خود زنده نگه دارند.

دعبل، شاعر شجاع و با صفا، قصیده معروف خود را با این بیت آغاز کرد:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوِهِ وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُفْفِرِ الْعَرَصَاتِ

«خانه های شما ای آل محمد صلی الله علیه و آله مدارس آیات خدا بود که دشمنان نور تلاوت قرآن را در آن خاموش کردند و محلّ نزول وحی الهی بود که اکنون از همه چیز تهی گشته است». (۴) ۴۷

ص: ۲۵

۱- رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹ و ۱۶۵

۲- همان مدرک، ص ۱۱۶

۳- رجوع کنید به: همان مدرک، ص ۱۳۳-۱۳۵

۴- بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۷

شعرای معاصر ما نیز رنگ و آب تازه ای به آن بخشیدند و با اشعاری از این دست راه شعرای اهل البیت علیهم السلام را ادامه دادند:

إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمِ إِلَّا بِقَتْلِ يَاسُوفَ خُدِينِي

«اگر دین محمد جز با شهادت من (و رسوایی دشمن) استوار نمی شود، ای شمشیرها به سراغ من آید». (۱)

یا به گفته شاعری دیگر، به عنوان زبان حال سالار شهیدان کربلا:

قِفْ دُونَ رَأْيِكَ فِي الْحَيَاةِ مُجَاهِدًا إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ

«برای حفظ مکتب و عقیده خود در زندگی بایست و جهاد کن که زندگی حقیقی چیزی جز عقیده و جهاد نیست». (البته مخاطب مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند).

امروز دشمنان اسلام برای محو و نابودی این آیین پاک که مزاحم منافع نامشروع آنهاست، می کوشند مراسم عزای حسینی را از محتوا خالی کنند و روح حماسی آن را بگیرند و درس هایی که در جای جای این حماسه بزرگ تاریخی نهفته است، به فراموشی بسپارند.

بر خطبای آگاه، مدّاحان با هدف، نویسندگان شجاع و بیدار لازم است که در حفظ محتوای این حماسه بزرگ تاریخ بکوشند و از آن برای نجات ملت های مظلوم جهان عموماً و مسلمین ستمدیده خصوصاً بهترین درس ها را بگیرند.

بهترین روش برای مطالعه تاریخ

اشاره

بسیاری از مردم- و حتی دانش آموختگان- عادت دارند حوادث تاریخی را

ص: ۲۶

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱. این بیت، از یک قصیده طولانی است که شاعر و خطیب کربلا، مرحوم شیخ محسن ابوالحَبّ (متوفای ۱۳۰۵ ق) سروده است (تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، ص ۸۶)

جدای از یکدیگر مطالعه کنند که در این صورت ممکن است بسیاری از پرسش‌ها برای آنها بدون پاسخ بماند.

در حالی که تاریخ، سلسله‌حوادثی است که مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است؛ هر حادثه بزرگ یا کوچک امروز، ریشه‌ای در گذشته و آثاری در آینده دارد، و هر قدر حادثه بزرگ‌تر باشد، ریشه‌ها پیچیده‌تر، و آثار فزون‌تر خواهد بود.

کتابهایی که حوادث خونبار عاشورای حسینی را شرح می‌دهد، غالباً به صورت یک حادثه غم‌انگیز و جدا از دیگر حوادث تاریخی از آن یاد کرده‌اند، هر چند در همان محدوده داد سخن داده باشند.

ولی اگر ریشه این حادثه عظیم را در گذشته تاریخ اسلام و حتی در عصر جاهلیت بررسی کنیم و آثار و ثمرات آن را در قرون بعد و حتی امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم، عاشورا عظمت و مفهوم دیگری پیدا می‌کند و جزء جزء این حادثه معنی می‌شود و پاسخ بسیاری از پرسش‌های مربوط به آن آشکارتر می‌گردد.

به دنبال پیشنهاد و آمادگی دو تن از فضیلات دانشمندان، جوان و با ذوق حوزه علمیه، حجج اسلام آقایان سعید داودی و مهدی رستم نژاد، جهت تدوین کتابی در ارتباط با قیام امام حسین علیه السلام، فکر کردم خوب است این کتاب، بر اساس همین تفکر درباره قیام سالار شهیدان نوشته شود که از ریشه‌ها و انگیزه‌ها شروع شود، سپس به بیان اصل وقایع از منابع معروف و معتبر پردازد و سرانجام به بیان آثار گسترده و ثمرات مهم آن ختم گردد، تا همه قشرها - به ویژه نسل جوان فرهیخته - با عمق این حادثه بزرگ تاریخ اسلام آشنا تر شده، و عظمت آن را با تمام وجود خود درک کنند.

توفیق الهی شامل حال شد و با آمادگی این عزیزان برای انجام این کار بزرگ، راهکارها به آنها ارائه گردید و در مسیر راه پیوسته بر کار آنها نظارت شد و آنان نیز، بحمدالله به خوبی از عهده این مهم برآمدند و کتاب حاضر که در موضوع خود کم نظیر است، به رشته تحریر درآمد.

کتابی است کاملاً مستند و شامل تحلیل های منطقی و کاربردی که مطالعه آن برای همه قشرها- إن شاء الله- مفید و سودمند است.

و این می تواند سرآغازی باشد برای تلاش بیش تر در این زمینه؛ چرا که عاشورا تعلق به همه اعصار و قرون دارد.

امیدوارم خوانندگان عزیز بتوانند با مطالعه آن، بیش از پیش عارف به حق شهیدان کربلا و مخصوصاً سالار شهیدان، شوند و از آن در زندگی خود الگو بگیرند و حماسه های عاشورا در وجودشان نقش بندد و بر عزت و سربلندی و شهامتشان بیفزاید.

قم- حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

خرداد ماه ۱۳۸۴- ربیع الثانی ۱۴۲۶

ص: ۲۸

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

تاریخ بشر حوادث تلخ و شیرین بی شماری را به یاد دارد و تاریخ سازان فراوانی را در دل خویش پرورش داده است، ولی کمتر حادثه ای را همانند حادثه عاشورای سال ۶۱ هجری با پی آمدهای گسترده اش به خود دیده و کمتر تاریخ سازانی همچون تاریخ سازان کربلا را به یاد می آورد.

این حادثه همچون سگه ای دارای دو روی کاملاً متفاوت و متمایز از یکدیگر است؛ یک روی آن، خیانت، بی وفایی، ناجوانمردی، ستمگری، پلییدی، قساوت، بی وفایی، بی رحمی و مهمان کشی؛ و روی دیگر آن، وفاداری، جانبازی، جوانمردی، شهامت، ستم ناپذیری، صبر، تسلیم در برابر قضای الهی و عبودیت حق در عالی ترین درجه آن است.

هر چند تاریخ، حوادثی دردناک تر از این حادثه را به خود دیده و کشته های به مراتب بیش تری را شاهد بوده و قیام های خونین و حق طلبانه فراوانی را در حافظه خود به یاد دارد؛ ولی آنچه که سبب امتیاز نهضت عاشورا شده، نکاتی چند است که در دیگر حوادث مشابه تاریخ یا وجود نداشته، و یا به این اندازه پررنگ نبوده و یا همه این امتیازات را یک جا در خود جای نداده است.

مهم ترین نکته های برجسته این قیام از این قرار است:

۱- اهداف و انگیزه های خالص الهی

عنصر نیت و انگیزه الهی در قیام امام حسین علیه السلام بسیار ممتاز است. آن حضرت فقط و فقط برای رضای خدا و احیای دین حق دست به قیام زد و هرگز هیچ عنصر دنیوی و جاه طلبانه در قیام او دخالت نداشت؛ جای تاریخ کربلا گواه این مدعاست. از این رو، امام علیه السلام در این نهضت همواره به وظیفه الهی خویش می اندیشید و نتیجه را به خدا واگذار کرد. این حقیقت بارها در کلمات، سیره و رفتار امام حسین علیه السلام جلوه گر شده است (در این کتاب بارها به شواهد این مطلب اشاره شده است).

۲- کشته شدن حجت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان

ویژگی دیگر این حادثه آن است که در این ماجرا، نه فقط یک انسان مؤمن و حق طلب، بلکه امامی معصوم، پنجمین فرد از اصحاب کساء و فرزند فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دست مردمی که خود را از امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دانستند به گونه ای دردناک و بی سابقه به شهادت رسید.

کشتن امام حسین علیه السلام با آن همه عظمت معنوی و اصل و نسب خانوادگی، در روز روشن و در آن صحنه، کار ساده ای نبود که تاریخ بتواند آن را فراموش کند.

هر چند کشتن هر انسان مؤمن و هر نفس محترمی جرم بزرگی است، ولی به یقین کشتن مردی که حجت خدا بر روی زمین و امام عصر خویش است و برای مبارزه با ظلم و ستم به پا خاسته، آن هم به آن شیوه بسیار ناجوانمردانه، گناه سنگینی است که نمی توان از کنار آن به سادگی گذشت.

چه زیبا سروده است محتشم کاشانی؛ آنجا که می سراید:

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یک باره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر دارند شرم، کز گنه خلق دم زنند

اخبار و روایاتی که درباره تحولات آسمان و زمین و گریه آسمانیان و فرشتگان پس از شهادت جانسوز آن حضرت در منابع شیعه و سنی نقل شده است به این حقیقت گواهی می دهد. (۱)

دردآورتر آن است که مردمی که ادعای مسلمانی داشتند و به ظاهر نماز می خواندند و قرآن تلاوت می کردند، تکبیر گویان به جنگ با جگر گوشه پیغمبرشان برخاستند (۲) و با بی رحمی تمام اسوه تقوا و ایمان را شهید کرده و حریمش را مورد هتک و غارت قرار دادند.

۳- یاران همراه امام علیه السلام

هر چند گروهی که همراه امام حسین علیه السلام در حادثه کربلا به شهادت رسیدند، جمعیت اندکی بودند؛ ولی نگاهی گذرا به زندگی آنان و کلمات و رفتارهایی که از آن گروه به یادگار مانده است، نشان می دهد که افرادی مؤمن، وفادار، فداکار و پاکبخته بوده اند. گواه روشن این حقیقت، سخن امام علیه السلام در شب عاشورا در وصف یاران خویش است که فرمود:

«فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصِيحَابًا أَوْلَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصِيحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِيٍّ وَلَا أَوْصَالَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ من یارانی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی نیکوکارتر و به وظیفه خویشاوندی پای بندتر از اهل بیت نمی شناسم». (۳)

ص: ۳۱

-
- ۱- رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱-۲۱۹ و سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۵-۴۲۸
 - ۲- به گفته شاعر: وَيَكْبُرُونَ بِأَنْ قُتِلَتْ، وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِحِكِّ التَّكْوِينِ وَالتَّهْلِيلِ «هنگامی که تو را کشتند، تکبیر گفتند، ولی در حقیقت با کشتن تو تکبیر و تهلیل (لا إله إلا الله) را کشتند». (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۴)
 - ۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲

۴- ذلت ناپذیری عاشوراییان

امام حسین علیه السلام و یاران همراه او، در اوصاف گوناگونی ممتاز بودند، ولی یکی از عالی ترین خصیصه هایی که در آنان وجود داشت، ذلت ناپذیری و نستوهی آنان بود.

دشمن هر چه تلاش کرد که آنان را به تسلیم وادار کند و یا حتی سخنی از آنان در تأیید خلافت یزید بشنود، موفق نشد. حسرت شنیدن یک کلمه حاکی از پشیمانی یا ضعف را بر دل دشمن باقی گذاشتند!

شعار «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ» (۱)

و همچنین کلام ماندگار «وَاللَّهِ لَأُعْطِيَكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَ لَأُفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ؛ به خدا سوگند نه به شما دست ذلت می دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد» (۲) برای همیشه بر تارک تاریخ می درخشد!

ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب خود- به مناسبت شرح خطبه ۵۱ نهج البلاغه- بحثی را با عنوان «أَبَاءُ الضَّيْمِ وَ أَخْبَارُهُمْ» (سرگذشت ستم ناپذیران) مطرح می کند و جمعی از ستم ناپذیران را در تاریخ اسلام نام می برد. وی در ابتدای این بحث می نویسد:

«سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَ الْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ، إِخْتِيَارًا لَهُ عَلَى الدَّيْتِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ عُرِضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَ أَصِيحَابُهُ فَأَنْفَ مِنَ الذُّلِّ؛ بزرگ و پیشوای ستم ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مرگ در سایه شمشیرها را بر ذلت و خواری به مردم جهان داد، حسین بن علی - علیهما السلام - بود. بر او و یارانش امان عرضه کردند، ولی آنان تن به ذلت ندادند.» (۳)

نه تنها امام حسین علیه السلام بلکه تمام یارانی که با او در عاشورای ۶۱ هجری کشته

ص: ۳۲

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۹

۲- ارشاد مفید، ص ۴۵۰

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹

شدند، در اوجی از عزّت نفس و نستوهی شربت شهادت را نوشیدند. ردّ امان نامه «شمر» توسط حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام (۱) نمونه ای از این حقیقت است.

دشمن بدن های آنان را مثله و قطعه قطعه کرد، ولی نتوانست از عزّت و سربلندی و عظمت روحی آنان چیزی بکاهد. آن شاعر عرب چه زیبا این حقیقت را ترسیم کرده است:

قَدْ غَيَّرَ الطَّغْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحِهِ إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَهْنٍ مِنَ الْغَيْرِ

«ضربه ها (ی نیزه و شمشیر) تمام بدن آنان را دگرگون ساخت؛ ولی عظمت روحی و بزرگواری آنان را هرگز دستخوش تغییر نکرد.»

۵- مظلومیت، در ابعاد مختلف

مظلومیت امام حسین علیه السلام و یارانش در یک بُعد نبوده است؛ بلکه ابعاد گوناگونی از مظلومیت در حادثه کربلا دیده می شود: دعوت کردن امام و بی وفایی نسبت به آن حضرت، کشتن مهمان، بستن آب به روی آن حضرت و یاران و زنان و کودکان اهل بیت او، جنگ نا برابر سی هزار نیروی مجهّز در برابر ۷۲ تن، کشتن کودک شیرخوار، حمله به کودکان و زنان، آتش زدن خیمه ها، تاختن اسب بر پیکر شهدا، سرها را بالای نیزه بردن، جلوگیری از دفن پیکر شهیدان، اسارت زنان و کودکان آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و گرداندن آنها در شهرهای مختلف و جهات دیگر مظلومیت، همه از ویژگی های این حادثه است که آن را از حوادث مشابه دیگر جدا می سازد.

ابعاد مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در آن روز چنان بود که گاه دشمن بی رحم نیز می گریست؛ از جمله در آنجا که زینب کبری علیها السلام خطاب به «عمر بن سعد» فرمود:

«يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؛ ای عمر سعد! ابو عبدالله را می کشند و تو نظاره می کنی؟!»

ص: ۳۳

در آن حال، اشک عمر سعد سرازیر شد و بر چهره زشت و ناپاک او فرو غلتید به گونه ای که از شرم، صورت از زینب علیها السلام برگرداند. (۱)

به گفته موسیوماربین آلمانی: «مصائبی که حسین علیه السلام در راه احیای دین جدش بر خود وارد ساخت، بر شهیدان پیش از او برتری اش داد و بر هیچ یک از گذشتگان چنین مصائبی وارد نشده است ... در تاریخ دنیا، هجوم این گونه مصائب مخصوص حسین علیه السلام است». (۲)

۶- قدرت تأثیر گذاری

از دیگر امتیازات این حماسه بزرگ، قدرت تأثیر گذاری آن در افکار عمومی مسلمانان، بلکه آزادمردان جهان در طول تاریخ است.

به جرأت می توان گفت که این بُعد از قیام عاشورا در طول تاریخ بی نظیر است.

یعنی نمی توان قیام و نهضتی را در عالم پیدا کرد که تا این اندازه الگو و اسوه آزادمردان و سبب حرکت و جوشش مبارزان در برابر ظالمان و ستمگران، آن هم از زمان وقوع حادثه تا عصر حاضر باشد.

به تعبیر دیگر: این نهضت یک نهضت فرا زمانی و فرامکانی است. نفوذ نهضت عاشورا در طول و عرض و عمق شگفت آور است. (: طول زمان، عرض و گستره جغرافیایی زمین، عمق و نفوذ ژرف در جان آزادگان جهان).

به یقین، کمتر نهضتی را- همانند نهضت حسینی- می توان یافت که از همان روز شکست، فاتح و پیروز باشد و از همان روز مغلوب شدن غالب گردد و از همان ساعت که دشمن، کار مخالف خود را تمام شده می دید، کار خودش به پایان رسیده باشد.

توماس کارلایل (۳) می نویسد: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این

ص: ۳۴

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۵

۲- مطابق نقل: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۷

۳- توماس کارلایل، مقاله نویس، مورخ و خاورشناس انگلیسی (و از دانشمندان قرن نوزدهم میلادی) که عربی را در بغداد آموخت و در کمبریج استاد زبان مزبور گردید (فرهنگ معین)

است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عدد در جایی که حق با باطل روبه رو می شود، اهمّیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلّیتی که داشت، باعث شگفتی من است». (۱)

کشتن این پاک مردان نه تنها کمکی به تثبیت حکومت فرزندان ابوسفیان نکرد، بلکه در سقوط آنان تسریع نمود و سرنگونی آنان را شتاب فزاینده ای بخشید.

اعتراضات فردی و گروهی مردم و قیام های خونین پس از عاشورا، همگی از قدرت تأثیرگذاری این انقلاب خونین و پیروزی واقعی عاشوراییان حکایت دارد (در بخش پنجم این کتاب، بیش تر در این باره سخن خواهیم گفت).

عبّاس محمود عقّاد (۲) نویسنده معاصر مصری می نویسد:

«یزید را در داستان کربلا- برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می بینیم و حسین را در آن روز- بر عکس- مغلوب و شکسته خورده می نگریم؛ ولی پس از مدّت کوتاهی علائم و نشانه ها با وضع شگفت آمیزی جابجا می شود و در کفه های سنجش، دگرگونی حیرت آوری پدیدار می گردد؛ تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می رود و کفه فرازمنند، به زمین فرود می آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه های سود و زیان، برای هیچ نظاره گری باقی نمی گذارد». (۳)

از جلوه های دیگر نفوذ و تأثیر این حادثه غم انگیز آن است که پس از قرن ها، میلیون ها علاقمند به آن حضرت، هر سال در ایام محرم و به خصوص در تاسوعا و عاشورای حسینی، به عزاداری برای آن حضرت و یارانش، و تجلیل و تکریم از آنان می پردازند و در این راه هزینه های سنگینی می کنند و زحمات و رنج ها را به جانف)

ص: ۳۵

۱- . درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۹۰

۲- . برای آگاهی از شرح حال وی رجوع شود به: الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۶۶

۳- . ابوالشهدا، عبّاس محمود عقّاد، ترجمه محمّد کاظم معزی، ص ۲۱۲. (با اندکی تصرّف)

می خرنند و کودک و جوان و پیر، زن و مرد مشتاقانه به راه اقامه هر چه باشکوه تر عزای حسینی بر می خیزند.

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

کتاب حاضر

هر چند درباره نهضت حسینی و قیام خونین عاشورا، کتاب های فراوانی در طول تاریخ نوشته شد، ولی از آنجا که عمق این حادثه فراتر از آن است که فکر می کنیم و بررسی ابعاد این قیام هر زمان درس های تازه ای به ما می آموزد و نویسندگان معاصر را به تدوین کتاب های تازه ای واداشته که بسیار ارزشمند است؛ ولی احساس می شود همچنان جای بحث و بررسی و تحلیل پیرامون این انقلاب بزرگ حسینی باقی است و می توان با نگاهی تازه، از آن درس های تازه ای گرفت.

به همین منظور، از محضر مرجع عالیقدر و نویسنده بزرگ اسلامی حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی)- که اندیشه و قلم وی آثار پربرکتی را برای جهان اسلام به همراه داشته- خواسته شد که اگر مصلحت بداند کتابی در این باره تدوین شود. معظّم له ضمن استقبال از این پیشنهاد، فرمودند: درباره عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام کتاب های فراوانی نوشته شده است، بنابراین نیاز است کتابی با ابتکارات تازه و مطالبی نوین به رشته تحریر درآید، لذا در این باره باید بیش تر اندیشیده شود.

پس از مدّتی معظّم له ما را دعوت کرد و فرمود: طرح تازه ای برای بررسی قیام امام حسین علیه السلام به خاطر رسیدن به چهارچوب های آن تدوین شده و اگر مطابق آن به تدوین مطالب پردازید، کتاب پرمحتوا و نوینی خواهد شد.

پس از بیان سرفصل های طرح توسط مرجع عالیقدر، ملاحظه شد- همان طور که از معظّم له انتظار می رفت- طرحی نو و ابتکاری در این باره اندیشیده شده است که

حقیقتاً می تواند خلأی را در این رابطه پر کند.

برابر رهنمود ایشان، شروع به تحقیق و تدوین کتاب با استفاده از منابع مهم و معتبر شیعه و اهل سنت کردیم و هر قسمتی که آماده می شد، نخست برای یکدیگر بازخوانی کرده و پس از اصلاحات، آن را به محضر معظم له تحویل می دادیم. ایشان نیز با دقت آنها را می خواند و اصلاحاتی ارزنده را در نوشته های ما انجام می داد؛ نکاتی را بر آن می افزود و تذکراتی برای تکمیل مطالب ارائه می فرمود. بدین سان کتاب حاضر نوشته شده است.

جالب آن که شروع برنامه و ارائه طرح اولیه کتاب، در روز اربعین ۱۴۲۳ هجری قمری بود و تدوین کتاب نیز- بدون هیچ برنامه ریزی قبلی- در اربعین سال ۱۴۲۶ (۱۳۸۴/۱/۱۱) به پایان رسید.

این کتاب از شش بخش تشکیل شده است:

بخش اول: شخصیت امام حسین و فلسفه عزاداری

بخش دوم: ریشه های قیام عاشورا

بخش سوم: انگیزه های قیام عاشورا

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا

بخش پنجم: آثار و پی آمدهای قیام عاشورا

بخش ششم: بخشی از اشعار برگزیده

امیدواریم این «بضاعت مزجاء» مورد قبول حضرت حق و پذیرش مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام قرار گرفته و ذخیره ای برای روز قیامت ما گردد.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَبَبِّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَلُوا مَهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

آمین یا رب العالمین

سعید داودی- مهدی رستم نژاد

اربعین سال ۱۴۲۶ برابر با ۱۳۸۴/۱/۱۱

بخش اول: شخصیت امام حسین علیه السلام و فلسفه عزاداری

اشاره

ص: ۳۹

در این بخش نکاتی در ارتباط با ولادت امام حسین علیه السلام، عظمت و شخصیت آن حضرت و عزاداری و شیوه های آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

اول: ولادت امام حسین علیه السلام

مطابق نقل برخی از مورخان آن حضرت در سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری بدینا آمده است. (۱) ولی مطابق برخی دیگر از نقل ها ولادت امام حسین علیه السلام در سال سوم هجری روز سوم شعبان بوده است. (۲)

مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این اختلافات معتقد است که: «مشهورتر آن است که ولادت آن حضرت سوم شعبان است». (۳)

به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله نام آن حضرت را حسین علیه السلام نامیدند، که به گفته برخی از مورخان: «مردم آن محیط پیش از آن با نام حسن و حسین آشنا نبودند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند و این دو نام از جانب خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شد،

ص: ۴۱

۱- . ارشاد مفید، ص ۳۶۸، و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۴

۲- . اقبال سید بن طاووس، ج ۳، ص ۳۰۳. مرحوم کلینی نیز در کافی (ج ۱، ص ۲۰۱) بدون اشاره به ماه تولد، روز میلاد آن حضرت را سوم شعبان دانسته است

۳- . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱

تا آن حضرت بر فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام این نام ها را بنهد». (۱)

جلال الدین سیوطی (از علمای معروف اهل سنت در قرن دهم) نقل کرده است که: «حسن و حسین دو نام از نام های اهل بهشت است و مردم عرب پیش از این، این دو نام را بر فرزندان خویش نمی نهادند». (۲)

دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت

اشاره

امام حسین علیه السلام در میان جامعه اسلامی و مسلمانان در همان زمان، دارای شخصیت خاصی بود؛ چرا که فرزند فاطمه زهرا علیها السلام بود و از این رو فرزند رسول خدا نیز نامیده می شد. این دو بزرگوار (حسن و حسین) به سبب محبت ویژه رسول خدا و کلمات ارزشمندی که حضرت درباره آنان فرموده بود، مورد توجه ویژه همه مسلمین قرار داشتند. در اینجا به نمونه هایی از کلمات و برخوردهای محبت آمیز رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت توجه می کنیم:

۱. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام این جمله معروف را فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ حسن و حسین سرور جوانان بهشتند». (۳)

۲. در حدیث دیگری آمده است که: گروهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مهمانی می رفتند، آن حضرت پیشاپیش آن جمع حرکت می کرد. در اثنای راه، حسین علیه السلام را دید. رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست او را در آغوش بگیرد، ولی حسین علیه السلام به این سو و آن سو می دوید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله از مشاهده این حالت تبسم کرد، تا آن که او را در آغوش گرفته، یک دست

ص: ۴۲

۱- . اسد الغابه، ج ۲، ص ۹

۲- . تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹

۳- . این حدیث با تعبیرات مختلف در منابع سنی و شیعه نقل شده است از جمله: مسند احمد، ج ۳، ص ۳، ۶۲، ۶۴ و ۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱، ۲۵، ۱۲۴، ۱۹۱-۱۹۲

خود را به پشت سر او و دست دیگر را به زیر چانه او نهاد و لب های مبارکش را بر لب های حسین قرار داد، بوسه زد و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا؛ حسین از من است و من از حسینم. هر کس حسین را دوست دارد، خداوند وی را دوست می دارد».^(۱)

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بر روی شانه خود سوار می کرد و با خواندن اشعاری به آنان محبت می نمود.^(۲)

و گاه رسول خدا بر منبر خطبه می خواند و با دیدن حسن و حسین علیهما السلام از منبر فرود می آمد و در برابر چشم همگان آنها را در آغوش می گرفت و به آنان محبت می کرد (تا جایگاه آن دو را به همگان بفهماند)؛^(۳) و گاه در پاسخ این سؤال که کدام یک از افراد خانواده، نزد شما محبوبتر است؟ می فرمود: «حسن و حسین» و همواره آن دو را می بوید و به (سینه) خویش می چسبانید.^(۴)

امام حسین علیه السلام در زمان خلفای سه گانه

امام حسین علیه السلام به سبب شخصیت ممتاز و نسب برجسته اش، در زمان خلفای سه گانه مورد احترام دستگاه خلافت بود، تا آنجا که انتقادات سخت آن حضرت را با بردباری تحمل می کردند و سعی در حفظ حرمت وی داشتند.

در برخی از کتب اهل سنت آمده است که: روزی خلیفه دوم بر منبر، خطابه می خواند که حسین علیه السلام خطاب به وی فرمود: «از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر

ص: ۴۳

۱- . مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۶

۲- . کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۴، ۶۶۶ و ۶۶۷ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۵-۲۸۶

۳- . بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۴

۴- . سِئِلَ رَسُولُ اللَّهِ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ. وَ كَانَ يَشُمُّهُمَا وَيَضُمُّهُمَا إِلَيْهِ. (سير اعلام النبلاء، ج

۴، ص ۳۸۲)

خویش بنشین!». عمر با خونسردی پاسخ داد: «پدرم که منبری ندارد!». آنگاه حسین علیه السلام را در کنار خویش نشاند (و به او اظهار محبت کرد). (۱)

همین ماجرا با تفاوت هایی در کتب شیعه نیز نقل شده است. (۲)

در زمان عثمان نیز، در چند ماجرا حضور امام حسین علیه السلام ثبت شده است که هر کدام به گونه ای نشان احترام و عظمت آن حضرت میان عموم مسلمانان و مراعات حریم آن حضرت از سوی دستگاه حاکمیت بود.

امام حسین علیه السلام همراه پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام و برادر ارجمندش امام حسن علیه السلام در مسیر هدایت مسلمین و دفاع از مظلومان حضور سازنده ای داشت و گاه خشم خلیفه سوم را بر می انگیخت، ولی به هر حال، از روی ناچاری حرمتش را مراعات می کردند.

در ماجرای بدرقه ابوذر- آن هنگام که عثمان وی را به سرزمین ربذه تبعید کرد و همگان را از بدرقه و همراهی ابوذر ممنوع ساخت- امام حسین علیه السلام همراه پدر و برادرش در مراسم بدرقه حاضر شدند و سخنانی با این مضمون برای تقویت ابوذر و تسلای خاطر وی بیان کرد؛ فرمود: «عموجان! خداوند تواناست که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه ای است. این گروه دنیای خویش را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از (دستبرد) آنان بازداشتی! پس چقدر تو از دنیای آنان بی نیازی؛ ولی آنان به دین تو سخت نیازمندند، صبر پیشه کن! چرا که خیر در صبر و شکیبایی است و شکیبایی نشانه شخصیت است». (۳)

ص: ۴۴

۱- . کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۴، حدیث شماره ۳۷۶۶۲. شبیه همین اعتراض از امام حسین علیه السلام نسبت به ابوبکر و تأثر ابوبکر از سخنان وی نیز نقل شده است. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵، ح ۳)

۲- . احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۹۲ و امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۱۳

۳- . یا عَمَّاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُعَيِّرَ مَا تَرَى وَ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ. إِنَّ الْقَوْمَ مَنَعُوكَ دُنْيَاهُمْ وَمَنَعْتَهُمْ دِينَكَ. فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ مَا أَحْوَجُهُمْ إِلَيَّ مَا مَنَعْتَهُمْ. فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَالصَّبْرُ مِنَ الْكُرَمِ. (کافی، ج ۸، ص ۲۰۷ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۳۱)

امام حسین علیه السلام به وظیفه خویش - بدون توجه به تهدیدات مخالفان - عمل می کرد و در عین حال مورد تعرض دستگاه خلافت قرار نمی گرفت، آنگونه که ابوذر و عمار و عبدالله بن مسعود، مورد تعرض و ضرب و شتم عثمان و عمال وی قرار گرفتند، زیرا افکار عمومی سخت با این کار مخالف بود.

امام حسین علیه السلام در زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

امام حسین علیه السلام در زمان خلافت پدر بزرگوارش، همراه آن حضرت در جنگ هایش علیه ناکثین و قاسطین و مارقین شرکت مؤثر داشت (۱)؛ در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیرمؤمنان علیه السلام به عهده وی بود (۲)، و در جنگ صفین، چه از راه سخنرانی های پرشور و تشویق یاران علی علیه السلام برای شرکت در جنگ و چه در مسیر پیکار با قاسطین حضور فعال داشت. (۳) در ماجرای حکمیت نیز یکی از شاهدان این ماجرا از طرف علی علیه السلام بود. (۴)

امام حسین علیه السلام در دوران امام حسن علیه السلام

امام حسین علیه السلام پس از شهادت پدرش امیرمؤمنان علیه السلام در کنار برادرش امام حسن علیه السلام که امام و پیشوای زمان خود بود، قرار گرفت و به هنگام حرکت نیروهای امام مجتبی علیه السلام به سمت شام، همراه آن حضرت بود و هنگامی که امام حسن علیه السلام با پیشنهاد صلح از سوی معاویه مواجه شد، در این باره، با امام حسین علیه السلام و عبدالله بن

ص: ۴۵

۱- . الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳

۲- . تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام

۳- . صفین نصر بن مزاحم، ص ۱۱۴، ۲۴۹ و ۵۳۰

۴- . همان مدرک، ص ۵۰۷

جعفر به گفتگو پرداخت (۱) و پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش به مدینه بازگشت و در همانجا اقامت گزید. (۲)

تکریم و تعظیم فوق العاده مردم

امام حسین علیه السلام به سبب آنچه که از اصالت خانوادگی، عظمت روحی و محبوبیتش نزد رسول خدا، برخوردار بود، مورد محبت و احترام خاص همه اقشار مسلمین قرار داشت؛ به عنوان نمونه:

۱- روزی ابن عباس (صحابی جلیل القدر) زمام مرکب حسن و حسین علیهما السلام را گرفته و با آنان همراه شده بود. شخصی معترضانه به وی گفت: آیا تو- با آن که سنت از این دو جوان بیشتر است (۳)- زمام مرکب آنان را می گیری؟

ابن عباس در پاسخ گفت: این دو تن، فرزندان رسول خدا هستند؛ و این کار مایه افتخار و سعادت من است! «إِنَّ هَذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ أَخُذَ بِرِكَابَيْهِمَا». (۴)

۲- ماجرای دوم از ابوهریره است که روزی مشاهده کرد، حسین علیه السلام به سبب خستگی در راهی نشسته، نزدیک آمد و با گوشه لباسش خاک از قدم های مبارک آن حضرت پاک کرد. وقتی که امام علیه السلام پرسید: چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد:

«دَعْنِي! فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمُ لَحَمَلُوكَ عَلَى رِقَابِهِمْ؛ بَا مِنْ كَارِي نَدَاثْتَهُ بَاشْ! بَه خَدَا سَوَكُنْدَا! اِغْرَ اَنْجَه كَه مِنْ اَز (عظمت و منزلت) تو می دانم، مردم آگاه بودند، تو را بر شانه های خویش سوار می کردند!». (۵)

ص: ۴۶

-
- ۱- . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۵
 - ۲- . الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳
 - ۳- . ابن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شده است (اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۹۳). ولی امام حسین علیه السلام در سال سوم، یا چهارم هجری متولد شد
 - ۴- . مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۸
 - ۵- . همان مدرک

۳- هنگامی که مسلمانان امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در مسیر حج پیاده می دیدند، همگی به احترام، از مرکب های خود پیاده می شدند و پیاده راه می پیمودند، تا آنجا که آن بزرگواران برای این که مسلمانان به زحمت نیفتند، مسیر خویش را از جمعیت جدا می کردند، تا مسلمین بتوانند سوار بر مرکب های خویش شوند. (۱)

هنگامی که به طواف خانه خدا می رفتند، به سبب ازدحام مردم جهت زیارت و تبرک جستن به آن دو وجود مقدس، تحت فشار شدید قرار می گرفتند. (۲)

جمع بندی

امام رسول خدا صلی الله علیه و آله و چه پس از آن حضرت، تا زمان خلافت معاویه همواره مورد احترام مسلمانان و خلفا قرار داشت، چرا که وی علاوه بر امتیازات انسانی و عظمت روحی و معنوی و کرامت و بزرگواری، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و مورد محبت فوق العاده او بود، ولی در زمان معاویه و سپس یزید وضع دگرگون شد. هرچند ما معتقدیم ریشه های جریان خونین کربلا را باید از «سقیفه» پی جویی کرد (که در جای خود بازگو خواهد شد)، اما تردیدی نیست که عصر معاویه و پس از آن، زمان حکومت یزید، با دوران پیش از آنان تفاوت بسیار داشت و اگر تا قبل از زمامداری معاویه، ماجرای شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و اسارت خاندانش برای مردم بازگو می شد، کسی آن را باور نمی کرد.

آری؛ کسی باور نمی کرد که محبوب قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جگرگوشه صدیقه کبرا علیها السلام توسط گروهی که خود را مسلمان و از امت محمد صلی الله علیه و آله می خواندند، مورد تعرض و بی حرمتی قرار گیرد، چه رسد به این که غریبانه، مظلومانه و لب تشنه در سرزمین نینوا به شهادت برسد و فرزندان و بانوان حرمش به اسارت روند.

ص: ۴۷

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۶

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸

با شروع حکومت اموی، بی حرمتی‌ها از سوی معاویه و عمالش نسبت به ساحت مقدّس امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و ترویج سب و لعن آنان به صورت علنی آغاز شد و زمینه‌های فاجعه خونین کربلا به گونه‌ای شتابان فراهم گردید و آن حسین عزیزی که این همه مورد محبّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمین بود، حتّی مأوایی در تمام آن سرزمین پهناور اسلامی نداشت. (در بخش‌های آینده به طور مشروح بحث آن خواهد آمد).

سوم: نقش ائمه اطهار علیهم السلام در احیای یاد و نام امام حسین علیه السلام

اشاره

در آیات متعدّدی از قرآن مجید بر لزوم زنده نگه داشتن یاد پیامبران الهی و شخصیت‌های برجسته تاریخ و بازگویی سرگذشت عبرت‌انگیز و درس‌آموز آنان تأکید شده است. مطالعه این دسته از آیات که معمولاً با جملاتی نظیر: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ، وَادُّكُرُ فِي الْكِتَابِ» آغاز می‌شود به خوبی می‌رساند که غرض از یادآوری و احیای یاد و خاطره برگزیدگان الهی، بیان بیوگرافی و شرح نام و مسائل شخصی آنان نیست، بلکه همواره در این گونه از آیات اشاره شده است که دلیل زنده نگه داشتن یاد آنان وجود صفات نیکو و خصلت‌های پسندیده و روش‌های الهی و انسانی در آنان است.

در آیات ذیل می‌خوانیم:

«وَادُّكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»؛ در این کتاب ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود. (۱)

«وَادُّكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»؛ و در این کتاب از موسی یاد کن، که او مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود. (۲)

«وَادُّكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»؛ و در این کتاب از

ص: ۴۸

۱- .مریم، آیه ۴۱

۲- .مریم، آیه ۵۱

اسماعیل یاد کن، که او در وعده هایش صادق بود. (۱)

«وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ»؛ و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، که دارای دستها (ی نیرومند) و چشم ها (ی بینا) بودند. (۲)

همان گونه که ملاحظه می شود در این آیات به جنبه های شخصی و خانوادگی و امور معمول زندگی آنان اشاره ای نشده است، بلکه از صلاحیت ها و فضایل اخلاقی و برنامه های سازنده آنان سخن به میان آمده است، و این به خوبی نشان می دهد لزوم زنده نگهداشتن یاد و خاطره اینان، به جهت وجود این صفات و ملکات پسندیده است و ذکر نام و نشان آنان هیچ موضوعیت و خصوصیتی ندارد، بلکه هر کس دارای چنین برجستگی های انسانی و الهی باشد، زنده نگهداشتن یاد و خاطره او از وظایف انسانی و دینی است.

از این رو می بینیم امامان معصوم علیهم السلام در زنده نگهداشتن یاد و نام شهیدان کربلا، به عنوان کامل ترین الگوهای فداکاری و ایثار در راه نجات امت، به خصوص سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام در مناسبت های مختلف سعی و تلاش فراوانی نمودند و هیچ فرصتی را در زنده نگهداشتن یادشان فروگذار نکردند.

بی تردید، احیای نام و یاد این مردان بزرگ، الهام بخش بوده و به زندگی انسان ها جهت می دهد و روح فداکاری و ایثار را زنده کرده و آدمی را در برابر مشکلات و حوادث سخت، مقاوم و استوار می سازد. ذکر این صالحان و طرح فضایل اخلاقی و روح حماسی شان باعث می شود که هر قوم و ملتی - به خصوص مسلمین - از آنها الگو گرفته و به آنان تأسی و اقتدا کنند.

***۴۵

ص: ۴۹

۱- . مریم، آیه ۵۴

۲- . سوره ص، آیه ۴۵

اشاره

امامان اهل بیت علیهم السلام در تلاش برای زنده نگهداشتن یاد امام حسین علیه السلام از شیوه های گوناگونی استفاده می کردند، از جمله:

۱- برپایی مجالس سوگواری

علقمه حصرمی نقل می کند که امام باقر علیه السلام در روز عاشورا برای امام حسین علیه السلام در خانه اش اقامه عزا می کرد.

«... ثُمَّ لَيُنْدَبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَبْكِيهِ وَيَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ... وَلْيَعِزُّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمُصَابِهِمْ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ امام باقر علیه السلام بر امام حسین می گریست و به افرادی که در خانه بودند و از آنان تقیه نمی کرد، می فرمود: بر آن حضرت سوگواری کنند... و به آنان می فرمود در مصیبت حسین علیه السلام به یکدیگر تسلیت بگویند».^(۱)

برکاتی که امروز از مجالس سوگواری آن حضرت نصیب امت اسلام شده و می شود بر کسی پوشیده نیست. آثار فرهنگی و تربیتی و آموزشی این سنت ماندگار ائمه اطهار علیهم السلام آنقدر زیاد است که قسمت اعظم فرهنگ شیعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از آن متأثر است.

۲- یادآوری مصایب آن حضرت علیه السلام در مناسبت های مختلف

در حدیثی می خوانیم امام صادق علیه السلام به داود رقی فرمود:

«إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ من هرگز آب سرد ننوشیدم مگر این که به یاد امام حسین علیه السلام افتادم».^(۲)

ص: ۵۰

۱- . وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۸. ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰

۲- . امالی صدوق، ص ۱۴۲

در روایتی دیگر می خوانیم وقتی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق علیه السلام را آتش زد، آن حضرت در منزل حضور داشت و آتش را خاموش کرده و دختران و بانوان وحشت زده اش را آرام نمود. فردای آن روز تعدادی از شیعیان برای احوالپرسی خدمت امام علیه السلام شرفیاب شدند. امام علیه السلام را گریان و اندوهگین یافتند، پرسیدند: این همه اندوه و گریه از چیست؟ آیا به دلیل گستاخی و بی حرمتی آنان نسبت به شما است؟ امام علیه السلام پاسخ داد:

«لا، وَلَكِنْ لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيْزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَبَنَاتِي يَتَرَكَضْنَ فِي صَيْحِنِ الدَّارِ مِنْ حُجْرِهِ إِلَى حُجْرِهِ وَ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ هَذَا وَ أَنَا مَعَهُنَّ فِي الدَّارِ فَتَيَدَكَّرْتُ فِرَارَ عِيَالِ جَدِّي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَا مِنْ حَيْمِهِ إِلَى حَيْمِهِ وَ مِنْ خِباءٍ إِلَى خِباءٍ؛ امام فرمود: هرگز برای این گریه نمی کنم، بلکه گریه من برای این است که وقتی آتش زبانه کشید، دیدم بانوان و دختران من از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می برند با این که (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدم حسین علیه السلام در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند (و مردان آنها همه شهید شده بودند)». (۱)

۳- گریستن و گریاندن

از مؤثرترین تدابیر ائمه اطهار علیهم السلام برای احیای نهضت عاشورا گریه بر امام حسین علیه السلام است. امام سجّاد علیه السلام در طول دوران امامتش پیوسته سوگوار قصه عاشورا

ص: ۵۱

۱- . مأساه الحسين، ص ۱۱۷ و مجمع مصائب اهل البيت، خطیب هندوبی، ج ۱، ص ۲۴ (مطابق نقل ره توشه راهیان نور، ویژه محرم ۱۴۲۱، ص ۴)

بود و در این مصیبت آن قدر گریست که از «بکائین عالم» (بسیار گریه کنندگان) لقب داده شد. (۱)

آن حضرت می فرمود: «إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مَضِرَّعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا حَنَقْتَنِي الْعَبْرَةُ؛ هر زمان که به یاد قتلگاه فرزندان فاطمه (کربلا) می افتم، اشک گلوگیرم می شود». (۲)

گریه های امام علیه السلام که در هر مناسبتی به آن اقدام می کردند باعث بیداری عمومی و مانع از فراموش شدن نام و یاد شهیدان عاشورا شد.

امامان بزرگوار شیعه نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می گریستند، بلکه همواره مردم را به گریستن بر امام حسین علیه السلام تشویق و ترغیب می کردند.

در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است:

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلَيْبِكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ؛ پس بر همانند حسین علیه السلام باید گریه کنندگان گریه کنند، چرا که گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را می ریزد». (۳)

به موازات ثوابهای عظیمی که برای گریستن در روایات آمده است، برای گریاندن و حتی «تباکی» (حالت گریه به خود گرفتن) ثوابهای زیادی ذکر شده است.

در روایتی در ارتباط با گریه بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می خوانیم:

«... مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ هر کس بگرید و (حتی) یک تن را بگریاند، پاداشش بهشت است و هر کس حالت اندوه و گریه به خود بگیرد پاداش او بهشت است». (۴)

***۸۸

ص: ۵۲

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷، ح ۷

۲- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۴، ح ۸

۴- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸

شاعرانی که مصایب امام حسین علیه السلام را به شعر در آورده و در مجالس و محافل می خواندند، همواره مورد لطف خاص و عنایت ویژه ائمه معصومین علیهم السلام قرار داشتند. شعرای بنامی چون «کَمِيتِ اسْدِي»، «دِعْبِلِ خُرَاعِي»، «سَيِّدِ حَمِيرِي» و ... به عنوان (شاعران اهل بیت) با تشویق ائمه اطهار علیهم السلام از موقعیت های اجتماعی بلندی در بین مردم برخوردار بودند.

هارون مکفوف (یکی از یاران امام صادق علیه السلام) می گوید: به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، فرمود: «برایم مرثیه بخوان. برایش خواندم. فرمود: «لَا كَمَا تَنْشِدُونَ وَ كَمَا تَزَيِّهِ عِنْدَ قَبْرِهِ؛ این گونه نمی خواهم، آن گونه که در کنار قبر آن حضرت علیه السلام مرثیه می خوانید، بخوان» و من خواندم:

أَمُرُّ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ فَقُلُّ لَأَعْظِمَهُ الرَّكِيه

«از کنار قبر حسین علیه السلام گذر کن و به آن استخوان های پاک او بگو ...»

دیدم آن حضرت به گریه افتاد، سکوت کردم، ولی فرمود: ادامه بده، ادامه دادم.

فرمود: «باز هم بخوان» خواندم تا به این بیت رسیدم:

يَا مَرْيَمُ قُومِي وَأَنْدَبِي مَوْلَاكِ وَعَلَى الْحُسَيْنِ فَاسْعَدِي بِبِكَائِكِ

«ای مریم! برخیز و بر مولای خود ندبه کن و با گریه ات بر حسین علیه السلام رستگاری طلب کن.»

دیدم امام صادق علیه السلام گریه کرد و بانوان، شیون سر دادند. وقتی آرام شدند، حضرت فرمود:

«يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ ای ابوهارون! هر کس بر امام حسین علیه السلام مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است.» (۱)

ص: ۵۳

۵- اهمّیت به تربت امام حسین علیه السلام

دشمنان اسلام از بنی امیه و بنی عبّاس با تمام توان، تلاش می کردند تا قیام امام علیه السلام و یاران پاکبخته اش به دست فراموشی سپرده شود و مردم از آن سخنی نگویند و حتی اثری از قبر آن امام همام به جای نماند.

از این رو، برخی از خلفای عبّاسی بارها به ویران کردن قبر آن حضرت اقدام کردند. (۱) ولی از آن سو ائمه اطهار علیهم السلام در هر فرصتی برای مقابله با این جریان بپا خواستند و تربت آن حضرت را قطعه ای از خاک بهشت، مایه شفای دردها، و موجب برکت زندگی دانسته اند.

در روایتی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام می خوانیم:

«لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئًا لَتَبَرَّكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةُ حَيْدِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهَا شِفَاءً لِشَيْعَتِنَا وَأَوْلِيَانِنَا؛ از تربت من چیزی برای تبرک بر ندارید، زیرا همه تربت ها جز تربت جدم امام حسین علیه السلام (خوردنش) حرام است. خداوند- عزّ و جلّ- آن را برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است!». (۲)

در حالات امام سجّاد علیه السلام آمده است که در پارچه ای تربت امام حسین علیه السلام را نگه می داشت.

«فَكَانَ إِذَا حَضَرَ تَهُ الصَّلَاةُ صَبَّهَ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ؛ هر گاه وقت نماز می رسید، آن (تربت) را روی سجّاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد». (۳)

مجموع روایاتی که در مورد تربت امام حسین علیه السلام وارد شده است، می رساند که

ص: ۵۴

۱- در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۰ بابتی تحت عنوان «جور الخلفاء علی قبره الشریف» درباره تلاش خلفای جور برای تخریب قبر آن حضرت آمده است

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۴، ح ۲ و بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۸

۳- بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۳۵. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۰، باب ۷۵، (باب استحباب اتّخاذ سبحة من تربه الحسین علیه السلام)

استفاده از برکت آن تربت پاک، از نخستین روز ولادت، با باز کردن کام نوزاد با آن آغاز شده و تا واپسین لحظات حیات و قراردادن تربت در قبر، به پایان می رسد. (۱) همچنین ساختن مهر و تسیح با تربت کربلا و همراه داشتن آن و خوردن مقدار بسیار کمی (مثلاً به اندازه یک عدس در آب حل کند و بخورد) از آن به قصد شفا و باز کردن افطار در روز عید فطر با آن مورد ترغیب و توصیه ائمه اطهار علیهم السلام بوده است. (۲)

۶- اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام

ائمه اطهار علیهم السلام گذشته از آن که خودشان به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رفتند، با بیان پاداش های عظیم برای زیارت آن حضرت، شیعیان را برای رفتن به کربلا تشویق و بسیج می کردند و خاطره آن شهیدان پرافتخار را زنده نگه داشته، ضربات سنگینی را برپیکر کفر و عناد و دشمنان اهل بیت علیهم السلام وارد می کردند.

از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

«ما مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ لِمَا يَرَى لِمَا يُضَيِّعُ بَزُورِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ؛ هر کسی در روز قیامت، آرزو می کند که از زائران قبر امام حسین علیه السلام باشد، از فرونی آنچه از کرامت آنان (زائران قبر آن حضرت) نزد خداوند مشاهده می کند.» (۳)

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ

ص: ۵۵

- ۱- از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «حَنُّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ؛ کام نوزادانتان را با تربت امام حسین علیه السلام باز کنید.» (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۰، ح ۸)
- ۲- مراجعه شود به: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۴، باب ۷۲ و ص ۴۰۸، باب ۷۰
- ۳- بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۷۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۷

بِنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ هر کس دوست دارد روز قیامت در کنار سفره های نور الهی بنشیند، باید از زائران امام حسین علیه السلام باشد». (۱)

حتی در برخی از روایات زیارت مکرر آن حضرت توصیه شده است.

امام ششم علیه السلام می فرماید:

«مَنْ سَيَّرَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَيِّئَةُ الْمَوْتِ، وَ هُوَ الْمُطَّلِعُ، فَلْيَكُنْ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ هر کس دوست دارد در قیامت نظر به رحمت های الهی کند و سختی جان کندن بر او آسان شود و هول و هراس قیامت از او برطرف گردد، مرقد امام حسین علیه السلام را بسیار زیارت کند». (۲)

چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین علیه السلام

اشاره

عظمت مصیبت و مظلومیت خامس آل عبا به گونه ای بود که گریه و سوگواری همواره قرین نام آن حضرت بوده و هست؛ همان گونه که آزادگی و شجاعت و دفاع از دین و ارزش های اسلامی با نام حسین علیه السلام عجین شده است.

سنگینی این حادثه همه اهل اسلام را متأثر ساخت، و حتی برعرشیان و ساکنان آسمان و زمین نیز سنگین آمد. (۳)

تاریخچه سوگواری و اشک ریختن بر مظلومیت سید الشهداء علیه السلام را در سه قسمت - به طور گذرا - پی گیری می کنیم.

ص: ۵۶

۱- بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۸

۲- بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۱، ح ۴۰

۳- وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِحُكِّ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ (زیارت عاشورا) و همچنین در اولین زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام (در مفاتیح الجنان) چنین آمده است: وَاقْشَعَرَتْ لَهُ أَظْلُهُ الْعَرْشِ وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ

۱- گریه بر امام حسین علیه السلام پیش از تولد آن حضرت

در روایات می خوانیم، برخی از انبیای الهی - هزاران سال قبل از تولد امام کربلا با خبر می شدند، بر مظلومیت آن حضرت اشک می ریختند.

در روایتی آمده است: هنگامی که جبرئیل کلماتی را به حضرت آدم علیه السلام برای توبه تعلیم می داد، و او خدا را به پنج تن مقدّس می خواند، وقتی که به نام حسین علیه السلام رسید قلبش شکست و اشکش جاری شد، به جبرئیل گفت: نمی دانم چرا وقتی که نام پنجمی (حسین علیه السلام) را می برم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟

جبرئیل گفت: «بر او مصیبتی خواهد گذشت که همه مصایب در برابر آن کوچک خواهد بود. او تشنه کام، غریبانه، تنها و بدون یار و یاور به شهادت خواهد رسید».

جبرئیل برخی دیگر از مصایب آن حضرت و خاندانش را برای آدم علیه السلام بیان کرد، تا آنجا که هر دو تن همچون مادر فرزند مرده ای بر حسین علیه السلام گریستند، (فَبَكَى آدَمُ وَجَبْرَائِيلُ بُكَاءَ التَّكْلِ). (۱)

هنگامی که خداوند برای موسی علیه السلام از مظلومیت امام حسین علیه السلام سخن گفت و ماجرای شهادت مظلومانه آن حضرت و اسارت بانوان حرمش و گرداندن سرهای شهدا در شهرها را بازگو نمود، موسی علیه السلام نیز گریست. (۲)

زکریای پیامبر علیه السلام نیز، وقتی که نام های پنج تن مقدّس را از جبرئیل آموخت، هنگامی که نام حسین علیه السلام را بر زبان جاری می ساخت، بغض گلویش را می گرفت و اشکش جاری می شد. به خداوند عرضه داشت:

خدایا! چرا وقتی نام آن چهار تن (محمد، علی، فاطمه و حسن علیهم السلام) را می برم غم و اندوهم زایل می شود، ولی هنگامی که نام حسین علیه السلام را بر زبان می آورم، اشکم جاری

ص: ۵۷

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵

۲- معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۸۶

می گردد و اندوه و غم مرا فرا می گیرد؟

خداوند بخشی از مصایب امام حسین علیه السلام را برای زکریا شرح داد، و زکریا پس از شنیدن آن، به مدت سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را نیز اجازه نداد به محضرش برسند و در تمام این مدت بر مصیبت امام حسین علیه السلام گریه می کرد و بر او مرثیه می سرود. (۱)

در روایتی نقل شده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «حضرت عیسی بن مریم علیه السلام همراه با حواریون از کربلا می گذشتند که آن حضرت شروع به گریستن کرد و حواریون نیز با او گریستند. وقتی که حواریون سبب گریه را پرسیدند، حضرت عیسی علیه السلام فرمود: در این مکان فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام کشته خواهد شد». (۲)

۲- گریه بر امام حسین علیه السلام پس از ولادت

اشاره

پس از ولادت امام حسین علیه السلام نیز از همان شروع ولادت و پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام هنگامی که از رنج ها و مظلومیت آینده حسین علیه السلام آگاه می شدند، بر او می گریستند.

گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله

در روایتی می خوانیم: پس از ولادت امام حسین علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل فاطمه علیها السلام آمد و به اسماء فرمود: فرزندم را بیاور! اسماء نیز حسین علیه السلام را در پارچه ای سفید قرار داد و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در گوش راست

ص: ۵۸

۱- فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَفَارِقْ مَشِجَدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَ كَانَ يُرْتِيهِ: «إِلَهِي أَتَفَجَعُ خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ...» (احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۲۹)

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۳

حسین علیه السلام اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس وی را در آغوش گرفت و گریست.

اسماء می گوید: به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا گریه می کنی؟

فرمود: به خاطر این فرزندم گریانم.

عرض کردم: او که هم اکنون متولد شده است (و جای شادی و خوشحالی است، نه اندوه).

فرمود:

«تَقْتَلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أُنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي؛ وَی رَا پَس از من گروهی ستمکار به شهادت می رسانند که هرگز خداوند شفاعتم را نصیب آنان نخواهد ساخت».

آنگاه فرمود:

«یا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدٌ بَوْلَادَتِهِ؛ ای اسماء! فاطمه را از این ماجرا آگاه مساز؛ چرا که او تازه صاحب این فرزند شده است».^(۱)

گریه علی علیه السلام بر مظلومیت امام حسین علیه السلام

ابن عباس می گوید: من با امیرمؤمنان علیه السلام در مسیر رفتن به صفین همراه بودم؛ هنگامی که به نینوا رسیدیم، با صدای بلند به من فرمود: ای ابن عباس! آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم.

فرمود: اگر آن گونه که من این سرزمین را می شناسم، تو نیز می شناختی، از آن نمی گذشتی جز آن که همانند من گریه کنی.

آنگاه امام علیه السلام مدتی طولانی اشک ریخت، تا آنجا که اشک ها از محاسن مبارکش بر

ص: ۵۹

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹. مرحوم طبرسی نیز این حدیث را در «اعلام الوری بأعلام الهدی»، ج ۱، ص ۴۲۷ و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینایع الموده»، ج ۲، ص ۳۰۰ نقل کرده اند

سینه اش سرازیر شد و من نیز همراه او گریستم. امام علیه السلام در همان حال فرمود: وای! وای! آل ابوسفیان را با من چه کار؟ مرا با آل حرب (از اجداد یزید) چه کار؟ همان ها که حزب شیطان و اولیای کفرند. ای اباعبدالله! صبر پیشه کن! چرا که به پدرت نیز از این گروه همان (ستم ها) می رسد که به تو می رسد. (أَوَّهَ أَوْهَ مَالِي وَ لَيْلِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَالِي وَ لَيْلِ حَرْبِ حَرْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟ صَبْرًا يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ). (۱)

سوگواری فاطمه زهرا علیها السلام

هنگامی که رسول خدا علیه السلام خبر شهادت امام حسین علیه السلام و مصایب آن حضرت را به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام داد، زهرا علیها السلام به شدت گریست و آنگاه پرسید: این ماجرا چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که نه من باشم، نه تو و نه علی. فاطمه علیها السلام با شنیدن این سخن گریه اش شدیدتر شد. آنگاه رسول خدا وی را از برپایی عزا و سوگواری توسط مردان و زنان امت، بر شهدای کربلا و رنج های زنان اهل بیت علیهم السلام آگاه ساخت و پاداش این گریه ها را بیان فرمود. (۲)

۳- گریه و سوگواری بر امام حسین علیه السلام پس از شهادت

اشاره

سرانجام، آن حادثه ای که از ابتدای خلقت ماجرایش برای اولیای الهی گفته شده بود، اتفاق افتاد. به یقین، ماجرای که پیش از وقوعش دل ها را به درد آورده و اشک ها را جاری ساخته بود، هنگامی که در روز عاشورای سال ۶۱ هجری روی داد، شعله ای بر جان ها زد و سوگ و ماتم را قرین خویش ساخت. همراه با درس های بزرگ آزادگی

ص: ۶۰

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲ (با تلخیص)

۲- همان مدرک، ص ۲۹۲ (با تلخیص)

و آرمان خواهی و دفاع از شرف و اعتقاد تا پای جان، عمق فاجعه به اندازه ای بود که از روز عاشورا مراسم سوگواری و اشک و ماتم بر آن حضرت و یاران پاکبازش آغاز شد و همچنان ادامه دارد و تا واپسین لحظات عمر دنیا ادامه خواهد داشت. چرا که به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«إِنَّ لِقَاتِلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛ به یقین شهادت حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد خواهد کرد، که هرگز خاموش نخواهد شد».^(۱)

در این قسمت نمونه هایی از گریه و سوگواری بر آن حضرت را پس از شهادت، از نظر خواننده عزیز می گذرانیم:

حتی دشمن بر او گریست

هنگامی که زنان حرم نبوی صلی الله علیه و آله چشم شان بر شهدا افتاد، فریاد و ضجه سردادند و آنگاه زینب شروع به ندبه و ناله کرد و با صدای محزونی صدا زد:

«وَا مُحَمَّدَاهُ صَيْلِي عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مَرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا؛ ای محمد! درود خداوند بر تو باد. این حسین (توست که) به خون آغشته است و پیکرش قطعه قطعه شده و (این هم) دخترانت هستند که اسیر شده اند».

زینب کبری علیها السلام همچنان در مصیبت برادرش و دیگر شهدا، سخن گفت و ندبه سرداد تا آنجا که نقل شده است:

«فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ؛ به خدا سوگند! دوست و دشمن را به گریه آورد».^(۲)

ص: ۶۱

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۳

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸-۵۹. (با تلخیص). در کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ نیز همین تعبیرات با تفاوت هایی آمده است

پس از آن که کاروان اسیران را به کوفه و شام بردند، با خطبه های افشاگرانه امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام، اوضاع شهر شام برگشت و با جو ایجاد شده بر ضد دستگاه خلافت اموی، یزید چاره ای جز اظهار ندامت و فرافکنی نداشت. در چنان شرایطی، زنان حرم حسینی در «شام» مراسم عزا و ماتم برپا کردند، تا آنجا که حتی زنان خاندان اموی نیز در آن شرکت نمودند و این برنامه تا سه روز ادامه داشت. (۱)

برنامه سوگواری همسر امام حسین علیه السلام

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، همسر او (به نام رباب) (۲) برای آن حضرت مجلس ماتمی برپا کرد، خود گریه می کرد و زنان و خادمانش نیز با او همصدا می شدند». (۳)

مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق علیهما السلام

برپایی مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام در حضور امام باقر علیه السلام پیش از این گذشت، (۴) اما در مورد حضرت امام صادق علیه السلام گاه برخی از شعرای اهل بیت که به

ص: ۶۲

- ۱- ... فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدَ فَلَمْ تَبْقَ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَهُنَّ تَبْكِي وَ تَنُوحٌ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمُنَاحَةَ ثَلَاثًا. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳) همین مطلب در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲ نیز به گونه ای مشروحتر آمده است
- ۲- مرحوم شیخ مفید می نویسد: یکی از همسران امام حسین علیه السلام رباب دختر «امراءالقیس کلبی» است که مادر حضرت سکینه علیها السلام می باشد. (ارشاد مفید، تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، باب ۵، ص ۴۹۱)
- ۳- لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَاتَمًا وَ ... (کافی، ج ۱، ص ۴۶۶)
- ۴- نمونه دیگر از عزاداری در محضر امام باقر علیه السلام، سرودن اشعاری توسط کمیت اسدی در محضر آن حضرت در رثای شهیدان کربلاست که امام با شنیدن آن، اشکش جاری شد و صدای گریه کنیزکی نیز از پشت پرده شنیده شد. امام علیه السلام پس از آن در حق کمیت دعا کردند. (بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۹۰-۳۹۱)

محضر امام علیه السلام می رسیدند، آن حضرت از آنان می خواست در رثای حسین بن علی علیه السلام اشعاری بخوانند و گاه خود آن شاعران از امام علیه السلام اجازه می گرفتند تا اشعاری در رثای سید الشهداء علیه السلام بخوانند. در پاره ای از موارد امام علیه السلام به خانواده خویش می فرمود: پشت پرده بنشینند و آن اشعار را بشنوند و در واقع، محفلی از دوستان خالص اهل بیت علیهم السلام برای عزای سالار شهیدان بر پا می شد.

داستان ابوهارون مکفوف را پیش از این آورده ایم و اینک نمونه ای دیگر را نقل می کنیم.

عبدالله بن غالب می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و در حضور آن حضرت مرثیه ای در باره امام حسین علیه السلام خواندم. هنگامی که به یک بیت حساس از آن مرثیه رسیدم، صدای زنی را از پشت پرده شنیدم که با گریه فریاد زد: «یا ابتاه؛ پدرجان!». (۱)

مراسم سوگواری در محضر امام رضا علیه السلام

از دِعبِل خُزاعی (شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام) نقل شده است که من در ایام شهادت امام حسین علیه السلام به محضر امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت محزون و اندوهگین نشسته و یارانش نیز گرد آن حضرت نشسته اند. هنگامی که مرا دید فرمود: «خوش آمدی ای دِعبِل! آفرین بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می کند!».

سپس در کنار خویش برای من جا باز کرد و مرا کنارش نشاند. آنگاه به من فرمود: ای دِعبِل! دوست دارم امروز برای ما مرثیه بخوانی؛ چراکه این ایام روزهای اندوه ما اهل بیت علیهم السلام و ایام شادمانی دشمنان ما - به ویژه بنی امیه - است. (سپس امام علیه السلام

ص: ۶۳

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶؛ ماجرای مرثیه سرایی ابوعماره در محضر امام صادق علیه السلام و گریه آن حضرت و اهل خانه نیز نمونه دیگری است. (همان، ص ۲۸۲)

مطالبی را در پاداش گریه کردن و گریاندن در مصیبت اهل بیت علیهم السلام به خصوص مصائب امام حسین علیه السلام بیان کرد).

آنگاه امام رضا علیه السلام برخاست و پرده ای میان ما و حرمسرای خویش زد و خانواده اش را پشت پرده نشانده، تا آنان نیز برای مصیبت جدشان امام حسین علیه السلام گریه کنند. (۱) سپس به دعبل فرمود اشعار خود را بخوان و وی نیز مرثیه ای را در ماتم امام حسین علیه السلام و اهل بیتش خواند که قسمتی از آن چنین است:

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ
إِذَا لَلَطَمَتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ وَأَجْرِيَتْ دَمْعُ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَانْدُبِي نُجُومَ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتِ
بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَهُ وَآلَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهَتِكَاتِ
وَآلَ زِيَادٍ فِي الْخُصُونِ مَنِيعُهُ وَآلَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ
سَأَبُكِيهِمْ مَا دَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقُ وَنَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ
وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ

«ای فاطمه! اگر پیکر به خاک و خون غلطیده حسین را که تشنه کام کنار شطّ فرات به شهادت رسیده به خاطر آوری در آن هنگام ای فاطمه کنار آن پیکر، به چهره ات طپانچه می زنی و اشک چشمانت را بر رخسارت سرازیر می سازی ای فاطمه ای دختر بهترین مردم، برخیز! و بر ستارگان آسمان ها در آن صحرای خشک ناله بزن (چرا گریان نباشم وقتی که به خاطر آورم) دختران زیاد در قصرهای خویش درامانند؛ ولی حریم خاندان رسول خدا دریده شده است. در حالی که آل زیاد در دژهای محکمی آسوده اند فرزندان رسول خدا در صحرای خشک و سوزان سرگردانند. آری! تا آن زمان که خورشید در عالم پرتو افشانی می کند و ندای مؤذنی برای نماز بلند است و (۷)

ص: ۶۴

۱- ثُمَّ إِنَّهُ نَهَضَ، وَ ضَرَبَ سَتْرًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ حَرَمِهِ، وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَرَاءِ الشَّتْرِ لِيَبْكُوا عَلَي مُصَابِ جَدِّهِمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ... (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷)

مادامی که خورشید طلوع و غروب می کند و به هنگام شبانگاهان و صبح گاهان بر آنان می گرییم» (۱).

سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا

از برخی از فرازهای تاریخ بر می آید که شیعیان گاه و بیگاه در مناسبت ها (تا آنجا که شرایط را مساعد می دیدند) کنار مزار آن حضرت در کربلا- مراسم سوگ و ماتم برپا می داشتند و ائمه علیهم السلام نیز از این عمل شادمان می شدند و آنان را تشویق می کردند. به عنوان نمونه:

عبدالله بن حمّاد بصری می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از ساکنین اطراف کوفه و دیگر نقاط، بر مزار امام حسین علیه السلام در کربلا گردهم می آیند و زنانی نیز برای آن حضرت نوحه گری می کنند، و از این جمعیت گروهی قرآن می خواند و گروهی دیگر حوادث کربلا- را بازگو می کنند و جمعی نوحی گری کرده و برخی نیز مرثیه می خوانند».

گفتم: فدایت شوم، من نیز بخشی از آنچه را می فرمایید، دیده ام.

امام علیه السلام فرمود: سپاس خداوندی را که در میان مردم گروهی را قرار داد که به سوی ما می آیند و برای شهدای ما مرثیه می خوانند و دشمنان ما را کسانی قرار داد که گروهی از خویشاوندان (و دوستان ما) و دیگر مردم، آنان را بی اعتبار کرده و کار آنان را زشت و ناپسند می شمرند. (۲)

ص: ۶۵

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷ (با اختصار)

۲- بَلَّغْنِي أَنْ قَوْمًا يَأْتُونَهُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَ نَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ وَ نِسَاءً يَنْدُبُنَّهُ وَ ذَلِكَ فِي النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَمَنْ بَيْنَ قَارِيٍّ يِقْرَأُ وَ قَاصِّ يَقْضُ وَ نَادِبٍ يَنْدُبُ وَ قَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِي؟ فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا وَ يَمِدُّنَا وَ يَزِيئُنَا لَنَا، وَ جَعَلَ عِدُونَنَا مَنْ يُطِيعُنْ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا أَوْ غَيْرِهِمْ يَهْدِرُونَهُمْ وَ يَقْبَحُونَ مَا يَصْنَعُونَ (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۴ به نقل از کامل الزیارات، ص ۳۲۵، باب ۱۰۸، ح ۱)

کوتاه سخن این که: مراسم سوگواری برای امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش به ویژه در ایام محرم و عاشورای حسینی از گذشته، تاکنون ادامه داشته و شیعیان و علاقمندان به سالار شهیدان، در همه جای عالم، به شیوه های گوناگون همه ساله در مصیبت آن حضرت به ماتم می نشینند و ضمن یادآوری فداکاری و جانبازی حسین بن علی علیه السلام و یارانش در مظلومیت آنان نیز اشک می ریزند.

پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

اشاره

به یقین، تأکید و توصیه ای که در روایات نسبت به برپا نمودن مجالس عزا و گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام وارد شده است، نسبت به هیچ یک از امامان معصوم علیهم السلام حتی وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد نشده است. گویا در این مسئله سرّی نهفته است که ائمه اطهار علیهم السلام این همه آن را مورد تأکید و سفارش قرار داده اند.

بیان روایات در وعده ثواب های عظیم این مجالس به گونه ای است که عده ای آن را اغراق آمیز دانسته و منکر آن شده اند و منشأ آن را «غلات» دانسته و گفته اند: «ثواب باید با عمل تناسب داشته باشد، چگونه ممکن است عمل کوچکی مانند گریه بر امام حسین علیه السلام اینقدر پاداش عظیم داشته باشد؟!».

عده ای هم در نقطه مقابل آن، جنبه افراط را پیموده و معتقد شده اند، همین که انسان بر امام حسین علیه السلام بگرید، هر چند به قدر بال مگسی باشد اهل نجات است، حتی اگر در باتلاق گناه و فساد فرو رفته باشد. در نگاه اینان همه دروغ گویی ها، خیانت ها، ظلم ها و حق کشی ها با قطره اشکی شسته می شود!

مطمئناً هیچ یک از این دو دیدگاه که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند، نمی تواند صحیح باشد. این گونه اظهار نظرها از کسانی عنوان می شود که نتوانستند برای این روایات و وعده ثواب های فوق العاده سوگواری، تحلیل صحیح و جامعی ارائه دهند و در واقع از درک فلسفه عزاداری عاجز ماندند.

نخست تحلیل های نادرست و نقد آنها را به صورت گذرا بیان می کنیم، سپس به سراغ تحلیل منطقی مسأله می رویم.

۱- حسن ذاتی گریه

عده ای با توجه به آثار مثبت جسمانی و روانی گریه و تأثیر آن در پالایش روح و روان انسان مدعی شدند سرّ تأکید ائمه علیهم السلام نسبت به برپایی مجالس عزا به خاطر حسن ذاتی گریه است، زیرا «اظهار تأثر» به وسیله گریه از نشانه های طبیعی و تعادل عاطفی آدمی است. اشخاصی که کمتر گریه می کنند و نمی توانند بدین وسیله غم ها، و افسردگی های خویش را تخلیه کنند و عقده های درونی خویش را بگشایند، از روان متعادل و سلامت جسمی و روحی خوبی برخوردار نیستند. به همین جهت روانشناسان معتقدند: «زن ها از مردها عقده کمتری دارند، زیرا آنان زودتر مشکلات روحی خویش را به وسیله «گریه» بیرون می ریزند و کمتر آن را در درون خویش پنهان می دارند و این امر یکی از رموز سلامت آنان می باشد» (۱) و نیز معتقدند گریه فشارهای ناشی از عقده های انباشته در درون انسان را می کاهد و درمان بسیاری از آلام و رنج های درونی انسان است. در حقیقت اشک چشم به منزله سوپاپ اطمینانی است که در شرایط بحرانی موجب تعادل روح آدمی می گردد.

به عقیده اینان به خاطر همین حُسن ذاتی گریه بود که یعقوب علیه السلام برای دوری فرزندش سالها اشک از دیدگان جاری ساخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ فرزندش - ابراهیم (۲) - و صحابی جلیل القدرش عثمان بن مظعون به سختی گریست. (۳) همچنین به هنگام مرگ جمعی از صحابه و یارانش و در شهادت عمویش حضرت حمزه گریان

ص: ۶۷

۱- . صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص ۱۳۴

۲- . صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ح ۱۲۷۷ و کافی، ج ۳، ص ۲۶۲

۳- . کافی، ج ۵، ص ۴۹۵؛ بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۹۱ و مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳

شد و بانوان مدینه را جهت گریستن بر حمزه دعوت کرد. (۱) و به همین دلیل بود که حضرت زهرا علیها السلام در رحلت جانگداز رسول خدا صلی الله علیه و آله شبانه روز می گریست (۲) و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در شهادت پدر بزرگوارش سالیان دراز گریان بود. (۳)

و لکن هر چند آثار مثبت گریه در پالایش روح انسان و حتی تکامل آن و دیگر فواید طبّی آن، قابل انکار نیست، ولی چنین تحلیلی هرگز نمی تواند سرّ این همه تأکید و سفارش ائمه اطهار علیهم السلام برای گریستن بر امام حسین علیه السلام و وعده ثواب های فراوان آن باشد. این تحلیل یک اشتباه بزرگ است، هر کس روایات اسلامی را در این زمینه بخواند، می داند هدف مهمّ دیگری در کار بوده است.

۲- درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت علیهم السلام

در این تحلیل مردم برای استفاده از ثواب و رسیدن به شفاعت ائمه اطهار علیهم السلام مجالس عزا به پا کرده و بر آنان می گریند.

ضعف و سستی این تحلیل نیز به خوبی روشن است؛ زیرا فرض ثواب برای عملی، فرع وجود حکمت و مصلحت در نفس آن عمل است. تا عملی دارای مصلحت و حکمتی معقول نباشد ثوابی در بر نخواهد داشت. در این مبحث ما به دنبال فلسفه عزاداری یعنی مصلحت و حکمت این عمل هستیم. طبعاً سخن از ثواب که در ردیف معلولات حکم است نه علل آن، در این مرحله جایی ندارد.

به علامه، آیا ممکن است در طول تاریخ احساسات میلیون ها انسان را فقط به خاطر تحصیل ثواب تحریک کرد و آنان را گریاند؟ راستی اگر عشقی در کار نباشد و

ص: ۶۸

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۰

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵ و ۱۷۵

۳- همان مدرک، ج ۴۴، ص ۲۸۴

کانون دل، ملامت از محبت و شور نباشد، آیا این وعده می تواند عواطف و احساسات را برانگیزد؟! (۱)

۳- تشکر از امام حسین علیه السلام

در این تحلیل امام حسین علیه السلام خود را فدا کرد تا گناهان امت بخشوده شود و امام کفاره گناهان امت باشد. نظیر اعتقاد باطلی که مسیحیان نسبت به حضرت مسیح علیه السلام دارند و می گویند مسیح علیه السلام با تن دادن به صلیب باعث پاک شدن گناهان پیروان خود شد و آنان را رستگار کرد.

معتقدان این تحلیل با تمسک به تعبیری چون «یا بَابِ نِجَاهِ الْأُمَّةِ» چنین برداشت کردند که امام حسین علیه السلام نیز با استقبال از شهادت موجب بخشوده شدن گناهان فاسقان و فاجران امت و در نتیجه سبب نجات آنان شده است. در عوض امت با برپایی مجالس عزای امام تشکر و سپاسگزاری کرده و مستحق رستگاری می شود.

این تحلیل نیز با هیچ یک از اصول و مبانی مسلم دینی سازگار نیست و موجب شده است عده ای گمان کنند که امام حسین علیه السلام با شهادت خود و فرزندانش، گناهکاران را در برابر عذاب الهی بیمه کرده است. به تعبیر دیگر: امام علیه السلام و یارانش کشته شدند تا دیگران در انجام هر گناه و جنایتی آزاد باشند و در واقع تکلیف الهی از آنان ساقط گردد.

همین پندار سبب شده است که عده ای گمان کنند هر کس بر امام حسین علیه السلام گریه کند، هر قدر در فساد و تباهی غوطه ور باشد و حتی نسبت به ضروریات دین پایبند نباشد، مورد عفو و بخشش قرار گرفته و اهل نجات خواهد بود.

ص: ۶۹

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به «حماسه حسینی» استاد شهید مرتضی مطهری (ره)، ج ۱، فصل دوم، بحث عوامل تحریف

نفوذ این پندار غلط تا جایی بوده است که حتی سلاطین جبار و ستمگری که حکومتشان بر پایه های ظلم و بی عدالتی استوار بود و دستشان به خون بی گناهان آلوده بوده، در ایام عزاداری آن حضرت مجالس عزا به پا کنند و یا خود پابرهنه در دستجات عزاداری به سر و سینه بزنند، و آن را مایه نجات خود بدانند!

هیچ کس نمی تواند شفاعت را انکار کند، ولی شفاعت حساب و کتاب و شرایطی دارد.

تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری

اشاره

در این قسمت به تحلیل های صحیح و منطقی در موضوع فلسفه عزاداری در چهار عنوان اشاره می شود:

۱- حفظ مکتب اهل بیت علیهم السلام

اشاره

به اعتراف دوست و دشمن، مجالس عزای امام حسین علیه السلام عامل فوق العاده نیرومندی برای بیداری مردم است و راه و رسمی است که آن حضرت آن را به پیروان خود آموخته تا ضامن تداوم و بقای اسلام باشد.

اهمیت برپایی این مجالس و رمز تأکید ائمه اطهار علیهم السلام بر حفظ آن، آنگاه روشن تر می شود که ملاحظه کنیم شیعیان در عصر صدور این روایات به شدت در انزوا به سر می بردند و تحت فشارهای گوناگون حکومت امویان و عباسیان چنان گرفتار بودند که قدرت بر انجام کوچکترین فعّالیت و حرکت سیاسی واجتماعی نداشتند و چیزی نمانده بود که به کلی منقرض شوند ولی مجالس عزای امام حسین علیه السلام آنان را نجات داد و در پناه آن، تشکّل و انسجام تازه ای یافتند و به صورت قدرتی چشمگیر در صحنه جامعه اسلامی ظاهر شده و باقی ماندند.

به همین دلیل، برپایی این مجالس در روایات به عنوان «احیای امر اهل بیت علیهم السلام»

ص: ۷۰

تعبیر شده است. امام صادق علیه السلام در مورد این گونه مجالس فرمودند:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا فَأُحِبُّوْا أَمْرَنَا؛ این گونه مجالس (شما) را دوست دارم، از این طریق مکتب ما را زنده بدارید!». (۱)

امام خمینی قدس سره بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی در تعبیر جامعی می فرماید:

«همه ما باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است، این مراسم سیاسی، مراسم عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام به ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است که حافظ ملت مسلمین به ویژه شیعیان ائمه اثنی عشر - علیهم صلوات الله و سلم - می باشد». (۲)

حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند

«ژوزف فرانسوی» در کتاب «اسلام و مسلمانان» ضمن اشاره به اندک بودن شمار شیعیان در قرون اولیه اسلام، به خاطر عدم دست رسی آنان به حکومت، و ظلم و ستم حاکمان بر آنان و قتل و غارت اموالشان در تحلیل جالبی می نویسد:

«یکی از امامان شیعه، آنان را دستور تقیه داد تا جانشان از گزند بیگانگان محفوظ باشد و همین امر باعث شد که شیعیان کم کم قدرت پیدا کنند و این بار دشمن بهانه ای نیافت تا به واسطه آن شیعیان را بکشد و اموالشان را غارت نماید. شیعیان مجالس و محافل مخفیانه ای را تشکیل دادند و بر مصائب حسین علیه السلام گریه می کردند. این عاطفه و توجه قلبی در دل‌های شیعیان استحکام یافت و کم کم زیاد شد و پیشرفت کردند ...

بزرگترین عامل این پیشرفت برپا کردن عزاداری حسین علیه السلام می باشد که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می کند ... هر یک از شیعیان در حقیقت مردم را به سوی مذهب خود می خوانند بی آن که مسلمانان دیگر متوجه بشوند. بلکه خود شیعیان هم

ص: ۷۱

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۱-۳۹۲، ح ۲

۲- وصیت نامه الهی - سیاسی امام خمینی قدس سره - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳

(شاید) به فایده ای که در این کارهایشان وجود دارد متوجه نیستند و گمان می کنند تنها ثواب اخروی کسب می کنند». (۱)

«ماربین» مورخ آلمانی نیز در کتاب «سیاست اسلامی» می گوید:

«من معتقدم رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به سبب شهید شدن حسین علیه السلام و آن رویدادهای غم انگیز می باشد و یقین دارم که سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه های زندگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین علیه السلام بوده است». (۲)

۲- بسیج توده ها

ائمه اطهار علیهم السلام با تأکید بر برگزاری مراسم عزاداری حسینی علیه السلام، برنامه آن حضرت را «محوری» برای وحدت مردم قرار دادند. به گونه ای که امروزه در ایام شهادتش میلیونها انسان با اختلاف طبقات و نژاد و مذهب در هر کوی و برزن به عزاداری آن حضرت بپاخاسته و گرد بیرق حسینی اجتماع می کنند.

هر ملتی برای بقا و موفقیت خویش محتاج به عامل وحدت و اجتماع است. بدون شک بهترین عامل وحدت پیروان اهل بیت علیهم السلام که با کمترین زحمت و کمترین هزینه می تواند توده های میلیونی را حول یک محور جمع کند، همین مراسم عزاداری حسینی است. به یقین اگر ملتی از چنین قدرتی برخوردار باشد که بتواند در کوتاهترین فرصت و با کمترین تبلیغات، نیروهای متفرق خویش را گردآوری کرده و سازماندهی کند، می تواند هر مانعی را از سر راه پیشرفت خود بردارد.

ص: ۷۲

۱- . به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت،

ص ۹۲

۲- . فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام، ص ۱۰۹

در واقع ائمه اطهار علیهم السلام با ترغیب مردم به اقامه مجالس حسینی از پراکندگی نیروها جلوگیری به عمل آوردند و توده های متفرق را بسیج کردند و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان آنها قدرت عظیمی را به وجود آوردند.

حرکت خودجوش میلیونی مردم مسلمان ایران در نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی در ماه محرم و صفر به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا که لرزه بر اندام طاغوتیان می انداخت سر تأکید ائمه اطهار علیهم السلام بر محور قرار دادن امام حسین علیه السلام را روشن تر می کند.

چه بسا اگر ما شاهد آزادسازی چنین انرژی های ذخیره شده در این مجالس در انقلاب نبودیم، شاید ما هم راز تأکید ائمه اطهار علیهم السلام بر اقامه این مجالس را کمتر درک می کردیم.

«ماربین آلمانی» در اثر خود می نویسد:

«بی اطلاعی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شد که عزاداری شیعه را به جنون و دیوانگی نسبت دهند؛ ولی اینان گزاره گفته و به شیعه تهمت زده اند. ما در میان ملل و اقوام، مردمی مانند شیعه پرشور و زنده ندیده ایم، زیرا شیعیان به واسطه بپا کردن عزاداری حسینی سیاست های عاقلانه ای را انجام داده و نهضت های مذهبی ثمر بخشی را بوجود آورده اند.» (۱)

همین نویسنده آلمانی می گوید:

«هیچ چیز مانند عزاداری حسینی نتوانست بیداری سیاسی در مسلمانان ایجاد کند.» (۲ ص)

ص: ۷۳

۱- به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی علیه السلام - سید عبدالحسین شرف الدین، ص ۱۰۹

۲- به نقل از سیاسته الحسینیه، ص ۴۴. جالب است بدانیم که اخیراً کتابی در آمریکا با نام «نقشه ای برای جدایی مکاتب الهی» منتشر شده است که در آن گفتگوی مفصلی با دکتر «مایکل برانت» یکی از معاونان سابق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) انجام شده است؛ وی در این گفتگو به طرح هایی اشاره می کند که علیه شیعیان و مذهب شیعه تدارک دیده شده است. در این گفتگو با اشاره به جلسات سری مقامات سازمان سیا و نماینده سرویس اطلاعاتی انگلیس آمده است: «ما به این نتیجه رسیدیم که پیروزی انقلاب اسلامی ایران فقط نتیجه سیاست های اشتباه شاه در مقابله با این انقلاب نبوده است، بلکه عوامل دیگری مانند ... استفاده از فرهنگ شهادت دخیل بوده؛ که این فرهنگ از هزار و چهار صد سال پیش توسط نوه پیامبر اسلام (امام حسین علیه السلام) بوجود آمده و هر ساله با عزاداری در ایام محرم این فرهنگ ترویج و گسترش می یابد». سپس برای مقابله با این فرهنگ می گوید: «ما تصمیم گرفتیم با حمایت های مالی از برخی سخنرانان و مداحان و برگزار کنندگان اصلی این گونه مراسم، عقاید و بنیان های شیعه و فرهنگ شهادت را سست و متزلزل کنیم». (روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۷۲۰۳-۷۲۰۴/۵-۳/۸۳-۱۶، با تلخیص)

مخالفت دشمنان اسلام با اقامه این مجالس و تلاش آنها در جهت به تعطیلی کشاندن آن، حتی اقدام آنان بر انهدام قبر امام حسین علیه السلام و مانع شدن از زیارت قبر آن حضرت (۱)، خود شاهد دیگری است که حکومت ها تا چه اندازه از این نیروی عظیم وحشت داشته و دارند.

امروزه وحشتی که در دل دشمنان دین از برپایی این مجالس افتاده است بر کسی پوشیده نیست، تا جایی که گاه با وارد کردن اتهامات ناروا بر شیعیان از طریق وابستگان داخلی خویش و گاه با برانگیختن دیکتاتورهای دست نشانده خویش، امثال رضاخان، و گاه با بی محتوا ساختن چنین مجالسی، برای ریشه کن کردن شعائر حسینی تلاش کرده و می کنند.

با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام بعد از حادثه کربلا می بینیم این مجالس و پیام های عاشورایی تا چه اندازه سرمشق قیام های مجاهدان راه خداوند در مقابل گردنکشان و طاغوتیان بوده است.

براستی اگر از این مجالس همه مسلمین به نحو شایسته ای بهره برداری می کردند و با این عامل قوی، پلیدی ها و آلودگی های اجتماعی محیط خویش را پاکسازی می نمودند، آیا ستمگران می توانستند بر سرزمین های اسلامی سلطه پیدا کنند؟ و

آیا ۳۷

ص: ۷۴

اگر با احیای این مجالس، پیام و حماسه عاشورا همواره زنده می ماند، دست چپاولگران برای غارت ثروت های کشورهای اسلامی به سوی آنان دراز می شد؟

۳- خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)

مجالس عزای امام حسین علیه السلام مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیت امام حسین علیه السلام آن حضرت را الگو قرار می دهند، در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنخیت خود را با سیره عملی آن حضرت فراهم می سازند.

تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترک گناه و معصیت می گیرند، و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تبتّه حاصل کرده و راه نجات را پیدا می کنند.

این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می آموزد. این مجالس مهد پرورش انسان های حق طلب و عدالت گستر و شجاع است.

اضافه بر این، در طول تاریخ این جلسات به مشابه کلاس های درس برای توده های مردم بوده است و آنان را با معارف و حقایق دینی، تاریخ، رجال، احکام و موضوعات گوناگون دیگر آشنا می کرده است، و یکی از مؤثرترین پایگاه های خودسازی و تهذیب نفوس و تربیت اخلاق بوده است.

مارین آلمانی در این زمینه می گوید:

«مادامی که این روش و خصلت (برپایی مجالس سوگواری) در میان مسلمانان وجود دارد هرگز تن به خواری نمی دهند و تحت اسارت کسی نمی روند ... شیعیان در

ص: ۷۵

حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت تعلیم می دهند»^(۱).

ائمه اطهار علیهم السلام با گشودن این باب، و تشویق مردم به شرکت در این محافل در واقع همه را به تحصیل و تربیت در این دانشگاه حسینی دعوت کردند.

شور و هیجان جوانان بسیجی در جبهه های نبرد در جنگ تحمیلی هشت ساله به ویژه در شبهای عملیات و لحظه شماری آنان برای فداکاری و ایثار و نیل به شهادت، گواه روشنی بر تأثیر عمیق مجالس حسینی است.

این است که اگر این مجالس را «مجالس تأسی و الگوپذیری» بنامیم بیراهه نرفته ایم.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «محجّه البیضاء» در توضیح حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ؛ به هنگام یاد صالحان رحمت الهی نازل می شود». با اشاره به مسئله تأثیرپذیری انسان از محیط اجتماعی و الگوهای شایسته، در بیان علت نزول رحمت به هنگام یاد صالحان، می نویسد:

«چون ذکر صالحان و طرح صلاحیت های اخلاقی آنان باعث می شود که انسان از آنها الگو بگیرد و با تحت تأثیر واقع شدن، به آنها تأسی و اقتدا کند و زمینه صلاحیت و برخورداری از رحمت پروردگار را برای خود فراهم سازد»^(۲).

ثقه الاسلام کلینی رحمه الله و شیخ الطایفه شیخ طوسی رحمه الله در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند:

«قَالَ: قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا النَّوَادِبَ يَنْدُبُنِي عَشْرَ سَنِينَ بِمَنِي أَيَّامَ مِنِي؛ پدرم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مالم را (پس از وفاتم) برای برپایی مجلس سوگواری برایم در ایام حج در منی اختصاص بده»^(۳). ۵۸

ص: ۷۶

۱- به نقل از: فلسفه شهادت و عزاداری، ص ۱۰۹

۲- محجّه البیضاء، ج ۴، ص ۱۷

۳- کافی، ج ۵، ص ۱۱۷ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۸

صاحب جواهر در «کتاب طهارت» در بیان حکمت و فلسفه این وصیت امام باقر علیه السلام بیانی دارد که مفادش چنین است: «چون برپایی مجالس عزاداری و سوگواری ائمه علیهم السلام باعث شناخت فضایل اخلاقی آنان و در نتیجه «اقتداء و تأسی» مردم به آن بزرگان است». (۱) لذا احیای نام و بزرگداشت خاطره آنان حرکتی پسندیده و عملی مطلوب است.

۴- تجلیل از مجاهدت امام علیه السلام و تعظیم شعائر

اساساً سوگواری در مرگ اشخاص یک نوع تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیت و شخصیت شان محسوب می شود؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مِيتٌ لَابْوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ؛ مرده ای که گریه کننده ای نداشته باشد عزّتی ندارد!». (۲)

مخصوصاً سوگواری در مرگ مردان الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی بوده و تجلیل از عقیده و راه و رسم و مجاهدت و تلاش آنان محسوب می شود. از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از جنگ احد وقتی که مشاهده کرد خانواده های شهدای قبیله «بنی اشهل» و «بنی ظفر» برای شهیدان خود گریه می کنند، ولی عموی بزرگوارش حضرت حمزه گریه کننده ای ندارد، فرمود:

«لَكِنَّ حَمْزَةَ لَابْوَاكِي لَهُ الْيَوْمَ؛ اما امروز حمزه، گریه کننده ای ندارد!». (۳)

زنان مدینه با شنیدن این سخن در خانه حضرت حمزه اجتماع کرده و به سوگواری پرداختند و بدین وسیله شخصیت عظیم حضرت حمزه مورد تجلیل

ص: ۷۷

۱- جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۶: «وَقَدْ يُسْتَفَادُ مِنْهُ اسْتِحْبَابُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ الْمُنْدُوبُ ذَا صِفَاتٍ تَسْتَحِقُّ النَّشْرَ لِيُقْتَدَى بِهَا»

۲- المأساه الحسين، ص ۱۱۸

۳- استیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵

و تکریم قرار گرفت.

و نیز آنگاه که خبر شهادت جعفر طیار در جنگ مته به مدینه می رسد، پیامبر صلی الله علیه و آله برای گفتن تسلیت نخست به خانه جعفر رفت، سپس به خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمد، و آن بانوی بزرگ را در حال گریه و سوگواری دید، فرمود:

«عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْكِي الْبَوَاكِي؛ به راستی برای شخصیتی چون جعفر باید گریه کنندگان گریه کنند!» (۱)

قرآن کریم در مورد گروهی از قوم موسی که راه تباهی و فساد را در پیش گرفتند و سرانجام در اثر نفرین آن حضرت به هلاکت رسیدند، آنان را لایق تجلیل و گریه ندانسته و می فرماید:

«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ؛ نه (اهل) آسمان بر آنان گریستند و نه (اهل) زمین!» (۲)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که لیاقت گریه دیگران را نداشتن نوعی حقارت و بی ارزشی است.

از این رو، در سفارش های ائمه اطهار علیهم السلام می بینیم که می فرمودند: چنان در میان مردم منشأ آثار خیر و برکت باشید که بر مرگتان بگریند و از شما تجلیل کنند!

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عَشْتُمْ حُنُوا إِلَيْكُمْ؛ با مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق بورزند.» (۳)

بنابراین، اقامه عزاداری برای امام حسین علیه السلام آن شخصیت ممتاز و بی نظیری که ۱۰

ص: ۷۸

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶

۲- دخان، آیه ۲۹

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۰

خود از خاندان عصمت و طهارت بود و از اولیای الهی و امامان معصوم است، علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است که:

«وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»؛ هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست. (۱)

چگونه چنین نباشد و حال آن که صفا و مروه با این که مکانی بیش نیستند، تنها چون یاد و ذکر الهی در آنجا زنده می شود، از شعائر الهی شمرده است؟

«إِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ»؛ صفا و مروه از شعائر (و نشانه های) خداست. (۲)

به یقین، امام حسین علیه السلام که تمام هستی خویش را یکجا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت علیهم السلام و فرزندان در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت، از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزا برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود.

ششم: شیوه های عزاداری

اشاره

همان گونه که در فصل های گذشته از نظر خوانندگان محترم گذشت، اصل عزاداری و سوگواری بر امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش مورد سفارش و تأکید اولیای دین بوده است. شیعیان و علاقمندان به سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام نیز در طول تاریخ، از سوگواری و عزاداری برای آن حضرت غافل نبوده اند.

امروز نیز در هر نقطه ای از جهان که مسلمانان آگاه به ماجرای کربلا حضور دارند، حداقل در دهه نخست محرم و به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا به خیل عزاداران حسینی می پیوندند و به اندازه توان خود، ابراز ارادت می کنند.

ص: ۷۹

۱- . حج، آیه ۳۲

۲- . بقره، آیه ۱۵۸

در این قسمت شیوه های مطلوب عزاداری را به طور فشرده یادآور می شویم.

۱- گریه کردن

از شیوه های معمول در عزاداری و سوگواری، اشک ریختن است که به طور طبیعی هر انسانی در غم فراق عزیزی اندوهگین می شود و اشک می ریزد.

در روایات می خوانیم هنگامی که ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، آن حضرت در مرگ او گریست و هنگامی که برخی از اصحاب معترضانه از آن حضرت سبب گریه را پرسیدند، فرمود:

«تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوجَعُ الْقَلْبُ، وَ لَا نَقُولُ مَا يُسِيخُ الرَّبَّ؛ چشم می گرید و قلب به درد می آید، ولی بر زبان سخنی که موجب خشم خدا شود، جاری نمی سازیم». (۱)

همچنین نقل شده است وقتی که صحابی جلیل القدر «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی طولانی بر او گریه کرد. (۲) و در شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه نیز بسیار گریست. (۳)

همچنین در تاریخ می خوانیم پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان به شدت گریه و ندبه کردند و نقل شده است: «هنگامی که پیامبر رحلت کرد، کوچک و بزرگ، در مرگ آن حضرت داغدار شدند و بسیار بر او گریستند؛ ولی در میان همه مردم و خویشاوندان، هیچ کس حزن و اندوهش از حضرت زهرا علیها السلام بیشتر نبود. حزن او پیوسته افزایش و گریه او شدت می یافت». (۴)

ص: ۸۰

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۹۱

۲- همان مدرک

۳- همان مدرک، ص ۱۰۴

۴- لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ افْتَجَعَ لَهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَكَثُرَ عَلَيْهِ الْبُكَاءُ... وَ لَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِ الْمَأْرُضِ وَالْأَصْحَابِ وَالْأَقْرَبَاءِ وَالْأَحْبَابِ، أَشَدُّ حُزْنًا وَ أَغْظَمَ بُكَاءً وَ انْتِحَابًا مِنْ مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَا عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ كَانَ حُزْنُهَا يَتَحَدَّدُ وَ يَزِيدُ وَ بُكَاءُهَا يَشْتَدُّ (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۵)

گریه کردن بر مصائب امام حسین علیه السلام نیز از شیوه های معمول عزاداری است و مورد سفارش نیز قرار گرفته است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِكِ الْبَاكُونَ؛ بر همانند حسین باید گریه کنندگان، گریه کنند».^(۱)

روایاتی که ترغیب به گریه بر ابی عبدالله علیه السلام دارد، فراوان است که برخی از آنها در فصل های گذشته آمده است.

البته نباید فراموش کرد که این گریه ها جنبه شخصی ندارد، و در واقع اعلام جنگ و ستیز با ظالمان و ستمگران می باشد.

۲- تباکی

«تباکی» به معنای آن است که انسان به خود حالت گریه بگیرد، چرا که گاه ممکن است برخی از علاقمندان به سبب پاره ای از شرایط، اشک از چشمانشان جاری نشود، ولی این نباید سبب عدم شرکت در محافل و مجالس حسینی گردد، چرا که در این صورت می توان با «تباکی» و حالت غم و اندوه و گریه به خود گرفتن، به خیل عزاداران پیوست و از پاداش معنوی آن نیز برخوردار شد، در این کار نیز نشانه ظلم ستیزی و مبارزه با ظالمان است، چرا که هدف امام حسین علیه السلام چیزی جز این نبود.

روایت فضیلت «تباکی» نیز پیش از این گذشت.

۳- لباس مشکی بر تن کردن

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می دانند. بنابراین، یکی از راه ها و

ص: ۸۱

شیوه های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایام محرم است.

در تاریخ می خوانیم: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس های سیاه و خشن پوشیدند. (۱)

در برخی از روایات نیز آمده است: هنگامی که (بر اثر خطابه ها و افشاگری های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدت هفت روز برای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا عزاداری کردند. (۲)

۴- تشکیل مجالس سوگواری

تشکیل مجالس سوگواری و محافل عزاداری برای ابی عبدالله الحسین علیه السلام از شیوه های معمول اقامه عزاست؛ علاقمندان به مکتب حسینی با برپایی چنین مجالسی، از اهداف عالی و ارزشمند قیام امام حسین علیه السلام آگاه می شوند و بر مصائب آن حضرت و یارانش اشک می ریزند و این مجالس همواره وسیله مهمی برای بیداری و آگاهی توده های مردم بوده است.

امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش به نام «فضیل» فرمود: آیا تشکیل مجلس می دهید و با یکدیگر (پیرامون معارف دینی و فضایل اهل بیت علیهم السلام) گفتگو می کنید؟

ص: ۸۲

-
- ۱- . لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَبَسَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادَ وَ الْمَسْوَحَ (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸)
 - ۲- . فَلَمْ تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَبَسَتِ السَّوَادُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَدَبُوهُ عَلَيَّ مَا نُقِلَ سَبْعُهُ أَيَّامٍ (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷). لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات به کراهت لباس سیاه به خصوص در نماز فتوا داده اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین علیه السلام کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه تعظیم شعائر بر آن غلبه دارد

فضیل پاسخ داد: آری.

امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ تَلَمَّكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَجَمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا؛ چنين مجالسی را دوست می دارم. مکتب ما را زنده نگه دارید؛ خداوند رحمت کند کسی را که مکتب ما را احیا کند».

سپس امام علیه السلام ادامه داد: «هر کس که (مصائب) ما را یاد آورد و یا نزد او از ما یادی شود و اشک از دیدگانش سرازیر گردد، هر چند اندک باشد، خداوند گناهانش را ببامزد». (۱)

۵- نوحه سرایی

نوحه سرایی به صورت خواندن اشعار سوزناک و پرمعنی در مصائب امام حسین علیه السلام و یارانش می باشد و سبب تحریک احساسات و عواطف مسلمین و تبیین حوادث و خاطرات عاشورا است، شیوه ای معمول و مرسوم در عزاداری است. این شیوه، ریشه در عصر ائمه علیهم السلام دارد.

امامان اهل بیت علیهم السلام با تشویق نوحه سرایان و مرثیه خوانان، آنان را به سرودن اشعار و نوحه سرایی و بیان حوادث کربلا و فجایع بنی امیه ترغیب کرده و پاداش فراوانی را برای چنین اعمالی ذکر می کردند. (۲)

امیرمؤمنان علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام نیز پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اشعاری را در رثای آن حضرت سرودند. (۳)

ص: ۸۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲. (پیرامون تشکیل عزای حسینی از سوی برخی از امامان، پیش از این سخن گفته شد)

۲- در فصل های گذشته به برخی از احادیث در این زمینه اشاره شده است

۳- رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۳ و ۵۴۷ و ج ۷۹، ص ۱۰۶

برخی از دانشمندان اهل سنت نیز اشعاری را از زهرای مرضیه علیها السلام در فراق پدر بزرگوارش نقل کرده اند.

«حاکم نیشابوری» می نویسد: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاک سپردند،

فاطمه علیها السلام خطاب به «انس» فرمود:

«يَا أَنَسُ أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْتُوا التُّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؛ ای انس آیا قلبتان رضایت داد که بر بدن رسول خدا خاک بریزید؟».

سپس ادامه داد:

يَا أَبْتَاهُ أَجَابَ رَبًّا دَعَاهُ يَا أَبْتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا أَدْنَاهُ

يَا أَبْتَاهُ جَنَّهُ الْفِرْدَوْسِ مَأْوَاهُ يَا أَبْتَاهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ أَنْعَاهُ

«پدر جان ای آن که دعوت پروردگارش را اجابت کردی؛ پدر جان ای آن که به پروردگار خویش نزدیک (و ملحق) شدی.

پدرجان! بهشت برین جای تباد؛ پدرجان! رحلت تو را به جبرئیل خبر می دهم». (۱)

همچنین «ام سلمه» در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرگ پسرعمویش، نوحه سرایی کرد و با حزن و اندوه

اشعاری را خواند. (۲)

امام باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق علیه السلام سفارش کرد که مقداری از مالم را وقف کن برای آن که به مدت ده

سال جمعی از نوحه سرایان در «منا» برایم نوحه سرایی کنند. (۳)

۶- به سر و سینه زدن

به سر و سینه زدن در عزا و مصیبت بزرگی همچون مصائب امام حسین علیه السلام امری عادی و طبیعی است. همان گونه که

متعارف است مردم در مرگ عزیزترین عزیزان

ص: ۸۴

۱- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۲. همین ماجرا، جملات و اشعار، با اندکی تفاوت در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب

مرض النبی و وفاته، حدیث ۳۰ آمده است

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸۹، ح ۲

۳- همان مدرک، ص ۸۸

خویش به سر و سینه می زنند. هر چند لازم است از کارهای موهن و نادرست پرهیز شود.

متأسفانه بعضی از عوام دست به کارهای زننده ای می زنند که اثر منفی در شکوه و عظمت مراسم حسینی دارد و باید عقلای قوم آنها را با زبان خوب از این گونه اعمال زننده باز دارند.

نقل شده است هنگامی که زنان و فرزندان خاندان هاشمی را از شام به سمت مدینه حرکت دادند؛ در میان راه از راهنمای قافله خواستند آنها را به کربلا ببرد، تا تجدید دیداری با شهیدان کربلا شود. هنگامی که به آن سرزمین رسیدند، مشاهده کردند که جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم برای زیارت قبر حسین علیه السلام به کربلا آمده اند. این دو قافله وقتی با یکدیگر ملاقات کردند، دیدارشان همراه با اندوه، گریه و بر سر و صورت زدن بود و به این ترتیب ماتی جانسوز در آن سرزمین برپا کردند. (۱)

هر چند در روایات - تا آنجا که ما جستجو کردیم - درباره سینه زدن بر مصائب اهل بیت علیهم السلام مطلبی یافت نشده است؛ ولی تعبیر به «لطم» ظاهراً شامل سینه زنی نیز می شود.

۷- تعطیلی کسب و کار

اشاره

از نمودهای روشن ماتم زدگی و عزادار بودن، دست کشیدن از کسب و کار و تعطیل کردن بازارهاست. در ارتباط با ترک تلاش و کوشش دنیوی در روز عاشورا روایتی نیز وارد شده است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا

ص: ۸۵

۱- ... فَوَجَّهُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرَجُلًا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ؛ قَدَّ وَرَدُوا لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَتَلَقَّوْا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطْمِ، وَأَقَامُوا الْمَأْتَمَ الْمُفْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶)

وَالْآخِرَةَ وَ مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصْتَبِيَّتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ؛ هر کس در روز عاشورا تلاش و کوشش دنیوی را رها سازد، خداوند حوایج دنیا و آخرت او را برآورده کند و هر کس که روز عاشورا را روز مصیبت و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را برای وی روز شادی و سرور قرار خواهد داد». (۱)

تذکرات لازم

هر چند عزاداری خامس آل عبا علیه السلام از افضل قربات است و سبب احیای مکتب حسینی و بقای شریعت می شود، ولی بر مؤمنین لازم است این عمل ارزشمند را با امور موهن و زننده و ناپسند آلوده نسازند.

از سرودن اشعار نامناسب و سبک و دور از شأن اهل بیت علیهم السلام یا کفرآمیز و غلوگونه اجتناب ورزند و از اختلاط زن و مرد در تشکیل محافل و مجالس و دسته ها پرهیز نمایند و از قمه زدن و حرکاتی که موجب وهن شیعه در جهان است و بهانه به دست دشمن می دهد و ضرر و زیان بر بدن وارد می کند، دوری کنند و سخنرانان محترم آداب عزاداری صحیح را به مؤمنین و مداحان گوشزد نمایند و خود نیز در جهت تبیین اهداف قیام ابی عبدالله الحسین علیه السلام و ترویج عقاید ناب محمّدی و تقویت اعتقادات اصیل اسلامی و اخلاق حسنه و ایثار و فداکاری تلاش کنند و در ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام فقط از منابع معتبر استفاده کنند و از بیان اموری که با عزّت و سربلندی امام حسین علیه السلام سازگار نیست، خودداری ورزند و صحنه گردانی مجالس آن حضرت را به دست افراد بدنام، یا نادان نسپارند و صالحان و آگاهان زمام مجالس را به دست گیرند.

بانوان محترم نیز ضمن شرکت در مجالس امام حسین علیه السلام شأن و وقار و متانت

ص: ۸۶

خویش را حفظ نمایند و با شیوه ای که مناسب یک زن مسلمان و علاقمند به مکتب حسینی است، در مجالس و محافل عزاداری شرکت کنند و خدای ناکرده این امر مهم دینی را با پوشش نادرست و حرکات ناپسند، به گناه آلوده نسازند که مسئولیت بسیار سنگینی دارد.

جوانان عزیز- که سرمایه های اصلی چنین مجالسی هستند- مجالس امام حسین علیه السلام مخصوصاً ایام محرم و تاسوعا و عاشورای حسینی را غنیمت بشمارند و با حضور گسترده تر و آگاهانه، بر آگاهی های معنوی و دینی خویش بیفزایند و در جهت ترویج مکتب حسینی و آشناساختن دیگران با این حماسه جاویدان الهی کوشش نمایند.

توصیه های چهارده گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی - مدّ ظلّه - به هیئت های مذهبی و مدّاحان محترم

در آستانه حلول ماه محرم الحرام ۱۴۲۶ قمری و برپایی ایام سوگواری سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، همایشی تحت عنوان «همایش عظیم عاشوراییان» در شهر مقدّس قم برگزار شد که در این همایش حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) ضمن روشن ساختن ابعاد عظیم حادثه عاشورا، برنامه چهارده ماده ای را برای مدّاحان عزیز و هیئت های مذهبی ارائه کردند که در محافل مذهبی و رسانه ها انعکاس گسترده ای داشت و مورد توجه عالمان و اندیشمندان، مدّاحان مخلص و هیئت های مذهبی قرار گرفت. به سبب اهمّیت این تذکرات، همه آن موارد را به طور فشرده نقل می کنیم:

۱- سخنان این عزیزان باید بر گرفته از مدارک معتبر (کتاب و سنّت) باشد و شأن و مقام امام حسین علیه السلام و شهدای والا مقام کربلا در محتوای اشعار به طور کامل حفظ

ص: ۸۷

شده و اهداف این قیام عظیم برای عموم مردم تبیین گردد.

۲- از مطرح ساختن مسائلی که بوی غلوّ درباره ائمه دین علیهم السلام و سایر بزرگان می دهد، اجتناب گردد.

۳- از آنجا که مدّاحی ترکیبی از علم و هنر است، باید آموزش های لازم به مدّاحان محترم از سوی پیش کسوتان آگاه، ارائه شود.

۴- از چراغ سبز نشان دادن نسبت به گناه به سبب عزاداری، در مجالس و عظم و مدّاحی اجتناب شود و به تقوا و دینداری توصیه گردد.

۵- به عزاداران محترم توصیه شود که از در آوردن پیراهن و لخت شدن خودداری نمایند.

۶- سینه زنی و زنجیرزنی از شعائر حسینی است، ولی از آسیب رساندن و مجروح ساختن بدن خودداری شود.

۷- وعاظ و مدّاحان محترم مراعات وقت نماز را نموده و در وقت نماز برنامه ای جز اقامه نماز نداشته باشند.

۸- آهنگ مدّاحان محترم نباید به آهنگ های مجالس لهو و فساد شباهت داشته باشد.

۹- هیأت های محترم عزاداری توجه کنند که بازیچه دست سیاست های مرموز قرار نگیرند.

۱۰- از بیان مصائب سخت اهل البیت علیهم السلام، حتّی الامکان پرهیز شود و به اشاره و اجمال از آن بگذرند.

۱۱- مجالس به گونه ای طولانی نشود که موجب خستگی و دلزدگی مردم- به ویژه جوانان- گردد.

۱۲- احترام به پیشکسوتان در این مجالس حفظ شود.

۱۳- تقویت نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مراجع باید مدّ نظر قرار گیرد

و عشق به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در همه مجالس به عنوان اساسی ترین مطلب، زنده نگه داشته شود.

۱۴- وعظ و مداحان محترم باید متخلق به اخلاق حضرت امام حسین علیه السلام و یارانش باشند، تا سخنان آنها بر دل نشیند و به مصداق «كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ» همه شنندگان از آنها الگو بگیرند.

به یقین، این مراسم عظیم (با شرایط فوق) خاری در چشم دشمنان اسلام و سبب تقویت اسلام و مسلمین است.

پناهگاه ستمدیدگان

جالب این که مجالس حسینی در طول تاریخ پناهگاه خوبی برای جوامعی که تحت ستم قرار گرفته بودند، محسوب می شد؛ نه تنها در انقلاب اسلامی ایران، مردم حداکثر بهره برداری را از مجالس حسینی کرده و با شور و هیجان این مجالس، پاسخ دندان شکنی به نیروهای اهریمنی دادند، بلکه در استقلال عراق و پاکستان و ... نیز همین مسأله مطرح بود.

در کلام معروفی از گاندی، رهبر استقلال هندوستان، می خوانیم: من زندگی امام حسین علیه السلام آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین علیه السلام پیروی کند. (۱)

ولی این در صورتی است که نیت ها خالص باشد و رقابت های مخرب جای خود را به همکاری سازنده دهد و این مجالس کانون وحدت گردد و نشانه های ایثار و فداکاری در آن ظاهر شود.

ص: ۸۹

از آنجا که مسأله اجرای عدالت و ظلم ستیزی منحصر به جهان اسلام نیست، تعلیماتی را که امام حسین علیه السلام در کربلا به نسل بشر داد، می تواند راهگشای تمام امت ها گردد.

برای حفظ جاذبه و اصالت این مراسم باید آن را از هر گونه خرافه پیراست و اجازه نداد افراد ناآگاه با افکار کوچک خود، چهره نادرستی از این مراسم ترسیم کنند و از عظمت آن بکاهند و اهداف مقدّس آن را زیر سؤال برند.

ص: ۹۰

بخش دوم: ریشه های قیام عاشورا

اشاره

ص: ۹۲

حوادث تاریخی را نمی توان جدای از یکدیگر مورد مطالعه قرار داد؛ چرا که در این صورت نمی توان برای همه پرسش های آن حوادث، پاسخی در خور یافت.

در حقیقت، یک حادثه تاریخی از پیوند سلسله حوادثی - همچون حلقه های به هم پیوسته زنجیر - پدید می آید. هر حادثه، چه کوچک و چه بزرگ، ریشه ای در گذشته دارد، همان گونه که آثار و پی آمدهایی در آینده خواهد داشت.

طبیعی است که حادثه هر چه پیچیده تر و بزرگ تر باشد، ریشه یابی آن نیاز به دقت و پی جویی بیشتری دارد.

حادثه بزرگی همچون حادثه عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ نمی توان آن را فقط در ظرف تحقّقش، یعنی سال ۶۱ هجری، مورد تحلیل و بررسی قرار داد؛ چرا که در این صورت پرسش های بی پاسخ فراوانی برای یک تحلیل گر باقی می ماند.

پرسشی از این دست که چگونه می توان باور کرد، امت اسلامی، فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، تنها بازمانده خمسه طّیبه و جگر گوشه فاطمه زهرا علیها السلام را به آن صورت فجیع به شهادت برساند؛ به کودک و پیر و جوان و زن و مرد این خانواده رحم نکند؛ جمعی را از دم تیغ بگذرانند و جمعی دیگر را به اسارت برد و از هیچ ستمی در حقّ آنان دریغ نوزد.

از این رو لازم است، برای شناسایی ریشه های حادثه محرم سال ۶۱ هجری و علل و عوامل اصلی تشکیل دهنده آن، سال ها به عقب برگردیم. بلکه حوادث سال ها پیش از ظهور اسلام و تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را- هر چند به صورت فشرده- مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

چرا که در سال های نسبتاً طولانی، حوادثی دست به دست هم داده است که هر یک در پیدایش آن حادثه بزرگ سهمی بسزا داشته اند.

حادثه هایی که چون حلقه های زنجیر به یکدیگر متصل شده و نمی توان آنها را نادیده گرفت، یا از هم جدا کرد.

ریشه های این حادثه عظیم را در هشت فصل مورد بررسی قرار می دهیم.

ص: ۹۴

اشاره

با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود از قبیله قریش بود ولی واقعیت های تاریخی نشان می دهد که سر سخت ترین دشمنان اسلام نیز از همین قبیله برخاسته اند و از هیچ کوشش و تلاشی در کارشکنی و عداوت علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندانش فروگذار نکردند. خصوصاً پس از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله چنان حوادث تلخ و دردناکی به بار آوردند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

دو تیره بنی هاشم و بنی امیه که خونین ترین برخوردها بین آنان رخ داده است، از همین قبیله بودند. مطالعه و بررسی جنگ های صدر اسلام گویای این واقعیت است که بنی هاشم هیچ گاه مورد تعرض قرار نگرفتند، مگر آن که سردمدار متعزّضین از طایفه بنی امیه بوده است و در هیچ جنگی دست به قبضه شمشیر نبردند جز آن که دودمان بنی امیه در طرف مقابل آن قرار داشتند.

مهمترین اختلافات این دو طایفه به چند امر بر می گردد:

الف) ریشه های تاریخی

«عبد مناف» جدّ سوم پیامبر اسلام، با این که به خاطر خصلت های نیکو و اخلاق پسندیده از موقعیت خاصی در دلها برخوردار بود، ولی هرگز در صدد رقابت با برادر خود «عبدالدار» در به چنگ آوردن مناصب عالی کعبه نبود. حکومت و ریاست طبق

وصیت پدرش «قُصی» با برادر وی «عبدالدار» بود. ولی پس از فوت این دو برادر فرزندان آنان در تصدی مناصب با یکدیگر به نزاع پرداختند.

دو تن از فرزندان عبد مناف به نام های هاشم و عبدشمس دو برادر دو قلوی به هم چسبیده بودند که هنگام تولد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش عبدشمس چسبیده بود. موقع جدا کردن خون زیادی جاری شد و مردم آن را به فال بد گرفتند. (۱)

در تاریخ فرزندان هاشم به «بنی هاشم» و فرزندان عبدشمس به «بنی امیه» شناخته می شوند.

جوانمردی و کرم هاشم و بذل و بخشش های وی در بهبود وضع زندگی مردم و گام های برجسته او در بالا بردن بازرگانی مکیان و پیمانی که در این رابطه با امیر غسان بست، و همچنین پی ریزی مسافرت قریش در تابستان به سوی شام و در زمستان به سوی یمن، محبوبیت فوق العاده ای را برایش به ارمغان آورده بود.

«امیه» فرزند عبدشمس - برادرزاده هاشم - از این همه موقعیت و عظمت و نفوذ کلمه عمویش در میان قبایل مختلف رشک می برد و از این که نمی توانست خود را در دل مردم جای کند، به بدگویی از عمویش رو آورد؛ ولی این بدگویی ها بیشتر بر عظمت و بزرگی هاشم افزود.

سرانجام «امیه» که در آتش حسادت می سوخت، عموی خود را وادار کرد تا به اتفاق یکدیگر نزد کاهنی (از دانایان عرب) بروند تا هر کدام مورد تمجید او قرار گرفت، زمام امور را به دست گیرد. اصرار «امیه» موجب شد تا هاشم با دو شرط پیشنهاد برادرزاده اش را بپذیرد.

اول آن که: هر کدام که محکوم شدند صد شتر در ایام حج قربانی کند.

دوم: شخص محکوم تا ده سال مکه را ترک گفته و جلای وطن نماید.

پس از این توافق به نزد کاهن «عُسفان» (محلّی در نزدیکی مکه) رفتند، ولی ۱۶

ص: ۹۶

برخلاف انتظار امیه، تا چشم کاهن به هاشم افتاد زبان به مدح و ثنای وی گشود. این بود که «امیه» طبق قرار قبلی مجبور شد تا ده سال مکه را ترک کند و در شام اقامت گزیند. (۱)

این قضیه علاوه بر آن که ریشه دشمنی های این دو طایفه را به خوبی روشن می کند، علل نفوذ امویان را در منطقه شام نیز مشخص می سازد که چگونه روابط دیرینه امویان با شام مقدمات حکومت آنها را در دوره های بعد فراهم ساخت.

«ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه داستان دیگری را نقل می کند که از فاصله و اختلاف این دو تیره در زمان جاهلیت بیشتر پرده بر می دارد.

اختلافاتی که ناشی از بزرگی و عظمت چشم گیر بنی هاشم از یک سو، و تحمیل حقارت و بدنامی بنی امیه از طرف دیگر است.

مطابق این نقل، یزید فرزند معاویه در حضور پدرش، از آباء و اجداد خویش به نیکی یاد کرد و بر عبدالله بن جعفر فخر می فروخت. (لازم به ذکر است، معاویه فرزند ابوسفیان فرزند حرب فرزند امیه فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف است).

عبدالله در پاسخ یزید گفت: «به کدامیک از نیاکانت بر من مباحات می کنی، آیا به حرب، همو که بر ما پناه آورد و در پناه خاندان ما زیست، یا به امیه، آن کسی که غلام خانگی ما بود و یا به عبد شمس آن که تحت تکفل و حمایت ما زندگی می کرد؟»

معاویه که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، با زیرکی خاصی این منازعه لفظی را پایان داد ولی چون با پسرش یزید تنها شد سخنان عبدالله بن جعفر را مورد تأیید قرار داد و در توضیح آن سخنان گفت: «امیه به مدت ده سال به خاطر قراردادی که با عبدالمطلب بسته بود در خانه وی به بندگی و غلامی پرداخت و عبد شمس نیز به علت فقر و تهی دستی، همواره چشم به دست برادرش هاشم دوخته بود». (۲ ص)

ص: ۹۷

۱- برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۲۹-۲۳۰، ذیل نامه ۲۸ (با تلخیص)

ابن ابی الحدید در جای دیگر از استادش «ابوعثمان» نقل می کند که در دوران جاهلیت سران بنی امیه- با وجود همه حرص و ولعی که برای به چنگ آوردن مناصب عالی و جایگاه ممتاز اجتماعی از خود نشان می دادند- همواره از این مناصب دور بودند و مناصبی چون پرده داری کعبه، ریاست دارالندوه و سقایت و پذیرایی حجّاج عمدتاً در اختیار بنی هاشم و دیگر تیره های قریش بود. (۱)

به یقین این وضع در روحیه آنها اثر می گذاشت، و آتش حسد را در دل های آنها شعله ور می ساخت.

(ب) امتیازات ویژه بنی هاشم

۱- آراستگی به علم و فضیلت

فاصله و اختلاف بنی امیه با بنی هاشم تنها ریشه در این مسائل ظاهری و بیرونی نداشت، بلکه برخورداران بنی هاشم از معنویت آشکار، آنان را در چنان سطحی قرار داد که همواره مورد حسادت و بغض رقیبان خود از بنی امیه قرار داشتند؛ سرانجام آنان به جایگاهی رسیدند که درخت «نبوت» و «امامت» در خاندان آنان غرس شد و خانه هایشان محل آمد و شد فرشتگان الهی گردید و علوم و معارف از آنان سرچشمه گرفت.

حضرت علی علیه السلام در سخنان جامعی می فرماید:

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِباً وَ بَغِيّاً عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسَدِّتَعَطَى الْهُدَى وَ يُسَدِّتَجَلَى الْعَمَى، إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصِلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَ لَا تَصِلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ؛ كَجَائِنْدَ كَسَانِي كِه اَدْعَا مِي كَرْدِنْدَ اَن هَا رَا سَخَان دَر عَلْمِنْد نِه مَا، وَ اَيْن اَدْعَا رَا اَز طَرِيقِ دَرُوعِ وَ سْتَمِ نَسَبِ

ص: ۹۸

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۸. (با اختصار) و رجوع شود به: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲-۲۳

به ما مطرح می نمودند. (آنها کجا هستند تا ببیند که) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد؛ به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت؛ ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت. مردم به وسیله ما هدایت می یابند و از نور ما نایبانیان روشنی می جویند. به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از هاشم غرس شده است، این مقام در خور دیگران نیست و زمامداران غیر از آنها شایستگی ولایت و امامت را ندارند». (۱)

۲- پاکي و تقوا و اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی و طهارت حَسَب و نَسَب طایفه ای که آیه تطهیر در شأن سران و بزرگان آنان نازل می شود، نیازی به شرح و بیان ندارد؛ ولی در مقابل آن، زندگی ننگین زنان و مردان بنی امیه به قدری زبانزد خاص و عام شده بود که با وجود این که آنان بعدها ده ها سال با اختناق و سرکوب زمام امور مسلمین را در دست داشتند، نتوانستند آن رسوایی ها را از خاطره ها محو سازند. زنانی که رسماً دارای پرچم خاص! بوده، و در خانه هایشان به روی هر مرد بیگانه ای باز بوده است. انسان هایی که چند نفر در تعیین نسبشان با هم درگیر می شدند و هر کدام خود را پدر آنها می دانستند. (۲)

امیرمؤمنان علیه السلام در اشاره ای پر معنی در یک جمله کوتاه به همین نکته اشاره کرده، در جواب نامه معاویه می فرماید:

«وَأَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَدِيٍّ مَنَافٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةُ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَزْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَ لَا الصَّرِيْحُ كَاللصِّيْقِ؛ وَ أَمَّا سَخْنُ تُوْ بَهْ اَيْنَ كَهْ مَا هَمَّهْ فِرْزَنْدَانِ عِبْدِمَنَافٍ هَسْتِيْمِ. آری (به

ص: ۹۹

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴

۲- . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به ربیع الابرار زمخشری، ج ۳، باب القرباب و الانساب و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،

ج ۱، ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۱۲۵

حسب ظاهر) چنین است؛ ولی هرگز امیّه مانند هاشم، و حرب چون عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده و فرزندان صحیح النسب چون منسوب شده به پدر نیستند!». (۱)

ابن ابی الحدید در توضیح جمله «وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ» برای پرده پوشی می نویسد: «منظور امام این است که آن کسی که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده است مانند کسی که از روی ترس یا برای به دست آوردن دنیا و غنایم، اسلام آورده است، نیست». (۲)

ولی علامه مجلسی ضمن مردود دانستن این سخن می نویسد: کلمه «لصیق» به حسب ظاهر اشاره به نسب بنی امیّه دارد و ابن ابی الحدید برای حفظ آبروی معاویه خود را به نادانی زده است، حتّی برخی از دانشمندان تصریح کرده اند که «امیّه» از نسل عبد شمس نبوده، بلکه وی غلام رومی بوده است که عبد شمس او را فرزندخوانده خود قرار داد، و در زمان جاهلیت هرگاه کسی می خواست غلامی را به خود نسبت دهد وی را آزاد کرده و دختری از عرب را به همسری وی درآورده و بدین ترتیب آن غلام به نسب وی ملحق می گشت.

آنگاه علامه مجلسی نتیجه می گیرد و می گوید:

بنابراین، بنی امیّه اساساً از قریش نیستند، بلکه منسوب به قریش می باشند. (۳)

۳- شایستگی های فردی

بنی هاشم علاوه بر فضایل معنوی و اخلاقی که در رفتار و کردارشان آشکار بود، همچون جوانمردی، سخاوت، ایثار، از خودگذشتگی و زهد و وارستگی؛ از زیبایی های ظاهری چون حسن صورت و فصاحت و بلاغت فوق العاده نیز

ص: ۱۰۰

۱- نهج البلاغه، نامه ۱۷

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۱۹

۳- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۷

برخوردار بودند و این جمال و کمال در مقابل زندگی آلوده بنی امیه به سختی آرامش درونی آنان را بر هم می زد، و آتش حسد را در درونشان شعله ور می ساخت.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به سؤالی پیرامون ویژگی های هر یک از طوایف قریش، در بیان فرق بین فرزندان عبد شمس - که بنی امیه از آنها هستند - و بنی هاشم چنین می فرماید:

«وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ وَ أَمْكَرُ وَ أَنْكَرُ وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبِحُ؛ أَمَّا مَا «طایفه بنی هاشم» از همه طوایف قریش نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، آن ها (بنی امیه) پر جمعیت و مکار و زشت اند و ما فصیح تر و دلسوزتر و زیباتریم!». (۱)

شعله ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دعوت خود را در مکه آغاز کرد اتفاقاً قدرت سیاسی و اقتصادی شهر بیشتر در اختیار دودمان بنی امیه بود.

سران این تیره از راه تجارت و رباخواری، مال های فراوانی اندوخته بودند و علاوه بر آن با نگاهبانی خانه کعبه و پذیرایی زائران، برای خویش نوعی سلطه دینی نیز به دست آورده بودند. به همین جهت هنگام حج وقتی که حاجیان از عرفات حرکت می کردند قریش از مزدلفه بار می بست. چرا که اعتقاد داشتند باید کعبه را با جامه پاک طواف کرد و جامه وقتی پاک است که آن را از یکی از طوایف قریش بگیرند! و اگر آنان به کسی جامه نمی دادند طواف کننده ناچار بود، برهنه طواف کند! (۲)

در واقع قریش در سایه همین ریاست و سلطه دینی، قوانینی را از سوی خود وضع

ص: ۱۰۱

۱- نهج البلاغه، کلمه قصار، ۱۱۶

۲- رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۵ به بعد

می کردند و دیگر قبایل عرب نیز به آن تن می دادند.

ولی با ظهور اسلام حشمت ظاهری قریش در هر دو جبهه - اشرافیت مادی و ریاست دینی - مورد تهدید جدی قرار گرفت.

نخستین دعوت پیامبر اسلام در یکتاپرستی و ادای شهادتین خلاصه می شد. ولی آرام آرام در کنار این دعوت به ظاهر ساده، درخواست های دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و مساوات مردم در پیشگاه خدا و سپردن ولایت کعبه به پرهیزگاران عنوان شد. درخواستی که با منافع و موقعیت اجتماعی سران قریش - به ویژه رؤسای بنی امیه چون ابوسفیان و ابوجهل - سخت ناسازگار بود.

دقت در نخستین آیات سوره «همزه» که در اوایل بعثت نازل شده است، می رساند اسلام تا چه میزان برای مال اندوزان و زورمندان ظالم، تهدید جدی به شمار می آید.

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُتْبَدَنَ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ...»؛ وای بر هر عیب جوی هرزه زبان! همان کسی که مال فراوان جمع کرده و شماره کرده است.

می پندارد که مال دنیا عمر ابدیش خواهد بخشید. چنین نیست! بلکه به یقین، به آتشی پرتاب می شود و چه می دانی چیست آتش سوزان!

این زنگ های خطر چیزی نبود که در گوش سران استثمارگر قریش خوشایند باشد.

از سوی دیگر نفوذ روزافزون پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قشر ضعیف یا متوسط جامعه که تا پای جان در راه ایمان خود ایستادگی می کردند، قریش را متوجه این خطر ساخت که سلطه دینی آنان نیز به موازات سلطه اقتصادی آنها در برابر قوانین اسلام مورد تهدید قرار گرفته است.

این بود که به یک باره بغض و کینه های دیرینه آنان ترکید، به خصوص این که منافع نامشروع و موقعیت اجتماعی خویش را در معرض نابودی می دیدند. لذا با تمام

قدرت به مبارزه با این آیین تازه برخاستند. آنان بی آن که بدانند چه می کنند به تلاش وسیع و گسترده ای دست زدند: تحریک قبایل مختلف بر ضد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، پیمان با قبیله های یهودی ساکن مدینه و برانگیختن آنان بر ضد پیامبر و بالاخره راه اندازی جنگ های خونین و توطئه های گوناگون دیگر، ولی هیچ یک از این تلاش ها نتیجه ای نبخشید.

آنان با امضای پیمان صلح حدیبیه - در سال ششم - می پنداشتند با جلوگیری پیامبر صلی الله علیه و آله از ورود به مکه وی را خوار کردند و سلطه خودشان را بر مکه بیمه کردند؛ غافل از این که در واقع با امضای این پیمان به حکومت رسمی خویش بر حجاز پایان دادند و به صورت ضمنی به حکومت رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله در یثرب اعتراف کردند، و طبیعی بود با این اعتراف، پیمان هایی که با قبایل دیگر بسته بودند، متزلزل شود.

از آن سال، تا سال هشتم هجری، سران قبایل دیگر حجاز در انتظار پایان این نزاع و کشمکش به سود اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که سرانجام با تسلیم شدن مکه، حشمت قریش به یکباره فرو ریخت.

در واقع قریش، با پذیرش این شکست، هم ریاست و سلطه دینی خویش را از دست دادند و هم موقعیت اجتماعی و قدرت اقتصادی خود را.

ولی فراموش نکنیم در تمام طول این مبارزه سخت و دامنه دار، سرپرستی جنگ ها و دیگر توطئه ها بر ضد پیامبر و مسلمین با ابوسفیان - رئیس طایفه بنی امیه - بود.

وی و دودمانش که بیش از هر گروهی اشرافیت مادی و معنوی خویش را از کف داده بودند، هنگامی به اسلام گرویدند که جز آن چاره ای دیگر نداشتند.

به علامه تصوّر کردند در تازه ای برای برخورداری از مطامع دنیا به روی آنان گشوده شده است که اگر بتوانند بر این موج سوار شوند به مقصود خود نایل می شوند، لذا سودجویانه و منفعت طلبانه به اسلام تن دادند. (۱) ولی از آنجا که تمام امتیازات دوره (۶)

ص: ۱۰۳

۱- حضرت علی علیه السلام در ارتباط با اسلام آوردن این طایفه فرمود: «وَمَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلِمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ اینان اسلام را نپذیرفته بودند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در سینه پنهان داشتند؛ اما هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند». (نهج البلاغه، نامه ۱۶)

جاهلی خود را از دست داده بودند و با قبول عنوان «طُلَقًا» (آزادشدگان از بند اسارت در روز فتح مکه) شکست و خواری سختی را متحمل شده بودند به شدت کینه پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم را علاوه بر کینه های موروثی سابق در دل گرفتند. این بود که پس از تسلیم شدن نیز، لحظه ای از توطئه های پنهان و آشکار خود دست برنداشتند.

بنابراین، تعجب نمی کنیم اگر بینیم حادثه خونین کربلا به دست همین طایفه رقم خورده است و یزید پس از داستان کربلا با صراحت از انتقام گرفتن از بنی هاشم سخن گفت (که در فصل بعد می آید).

ص: ۱۰۴

یکی دیگر از ریشه های ماجرای خونین کربلا، انتقامی بود که بنی امیه از شکست های خود در زمان رسول خدا علیه السلام می گرفتند.

با ظهور اسلام، مشرکان قریش به مخالفت برخاستند و انواع کارشکنی ها، فشارها و آزارها را نسبت به رسول خدا علیه السلام روا داشتند. در این میان بنی امیه به ویژه بزرگ آنان ابوسفیان- نیز از هیچ گونه مخالفتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله دریغ نورزیدند.

پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آزار آنان بر ضد رسول خدا ادامه داشت، تا آن که در سال دوم هجری، شکست سختی را از مسلمانان در جنگ معروف بدر متحمل شدند. در این نبرد، هفتاد تن از قریش به هلاکت رسیدند. (۱) در میان کشته شدگان چند تن از خویشان معاویه نیز دیده می شدند که از جمله آنان «عتبه» جد مادری معاویه (پدر هند) و «ولید بن عتبه»، دایی معاویه و «حنظله» برادر معاویه بودند. (۲)

ص: ۱۰۵

- ۱- رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۲ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۹
- ۲- امیرمؤمنان در نامه ۲۸ و ۶۴ نهج البلاغه که به معاویه نوشته است، اشاره ای به این ماجرا دارد، از جمله در بخشی از نامه ۶۴ فرمود: «وَ عِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ؛ نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جد و دایی و برادرت کوبیدم». در جنگ بدر سه تن از فرزندان ابوسفیان شرکت داشتند، حنظله که کشته شد. عمرو که اسیر گشت و معاویه که از مهلکه گریخت. وی چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید، پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می کرد. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۴)

هر چند در سال سوم هجری در جریان جنگ «احد» حمزه و جمعی دیگر از مسلمانان به شهادت رسیدند و رهبری مشرکان در این نبرد به عهده ابوسفیان بود، ولی بنی امیه همچنان کینه «بدر» را در دل داشته و در پی انتقام از اسلام بودند.

ابوسفیان که پس از آن، جنگ های دیگری را بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری می کرد و تا زمان فتح مکه ایمان نیاورده بود، در برابر لشکر عظیم اسلام که برای فتح مکه (سال هشتم هجری) اطراف مکه را گرفته بودند، تاب مقاومت نیاورد و تسلیم شد و به ظاهر اسلام آورد و به همراه او، پسرش معاویه نیز - به ظاهر - مسلمان شد. اما به شهادت قراین واضح، هرگز اسلام آنان واقعی و از روی رغبت نبود.

امام علی علیه السلام در چند جای نهج البلاغه به این نکته اشاره دارد که ابوسفیان و معاویه و فرزندان آنان هرگز از روی رغبت اسلام را نپذیرفتند. از جمله در نامه ۱۷ خطاب به معاویه می فرماید:

«وَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً؛ شما از کسانی بودید که داخل این دین شدید؛ اما این کار، یا برای دنیا بود و یا از ترس».

همچنین در نامه ۱۶ می فرماید:

«فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلِمُوا، وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجِدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنان (معاویه و عمرو عاص و هم دستان آنان) اسلام را نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شده بودند و کفر را در سینه پنهان داشتند؛ اما هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند».

نقش امیرمؤمنان علی علیه السلام در شکست مشرکان قریش

بی تردید نقش علی علیه السلام در شکست مشرکان قریش، نقشی اساسی و انکارناپذیر بود و در جنگ های دیگر سهم بسزایی در شکست جبهه کفر داشت و همین سبب شد

که مشرکان قریش کینه ای عظیم از آن حضرت در دل بگیرند.

در این میان بنی امیه که تلاش های گسترده آنان بر ضد اسلام، با پایمردی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شجاعت علی علیه السلام و سایر مسلمانان نافرجام ماند و جمعی از خویشان آنان در جنگ های گوناگون به دست آن حضرت به هلاکت رسیدند، منتظر فرصتی جهت انتقام گیری از بنی هاشم بودند.

با پیروزی اسلام و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جرأت درگیری و انتقام گرفتن را نداشتند، اما هنگامی که بر امور مسلط شدند، کینه های خویش را آشکار ساختند.

نگرانی رسول خدا علیه السلام

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با توجه به همه شرایط و با آن که بارها مقام و موقعیت علی علیه السلام را برای مسلمانان بیان فرمود و در روز غدیر خم در میان هزاران نفر آن حضرت را به امامت منصوب کرد و بارها نیکی به اهل بیت خود را به مسلمانان توصیه فرمود؛ ولی همواره نگران کینه های قریش در حق علی علیه السلام و خاندان او بود.

عالم بزرگ اهل سنت «طبرانی» در «معجم الکبیر» نقل می کند که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نظر افکند و اشک ریخت. وقتی از او پرسیده شد چرا گریه می کنی؟ آن حضرت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«صَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَمَّا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي؛ (گریه من) برای کینه هایی است که در درون گروهی (نسبت به تو) وجود دارد، که آن را پس از من آشکار خواهند ساخت.» (۱)

ص: ۱۰۷

۱- . معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۶۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷. همین معنا با تعبیر دیگری نیز آمده است که آن حضرت فرمود: «أَحْنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَأَيُّدُونَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي» (میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۳۵۵)

امیرمؤمنان علیه السلام نیز به خوبی می دانست، قریش که جمعی از آنان به ظاهر اسلام آورده بودند، همواره منتظر فرصتی برای انتقام بودند؛ اما با وجود شخص علی علیه السلام زمینه کافی برای اجرای همه مقاصد خویش نمی یافتند؛ ولی در کمین نشسته بودند که با تسلط کامل بر اوضاع، انتقام شکست های زمان اسلام را از آنان بگیرند.

در سخنی که «ابن ابی الحدید» از آن حضرت نقل می کند، این نگرانی به خوبی نمایان است. او می نویسد: امیرمؤمنان علیه السلام به خداوند عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَعْدَيْكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَيْلِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضُرُوبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْعُدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْهَا؛ وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا؛ فَكَانَتْ الْوَجْبَةُ بِي، وَالدَّائِرَةُ عَلَيَّ. اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَيْنًا وَحُسَيْنًا، وَلَا تُمْكِنْ فَجْرَةَ قُرَيْشٍ مِنْهُمَا مَا دُمْتُ حَيًّا، فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَأَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ خُداوندا! من از تو برای پیروزی بر قریش کمک می جویم؛ چرا که آنان کسانی بودند که انواع توطئه ها و نیرنگ ها را درباره پیامبرت در نظر داشتند، ولی از اجرای آن ناتوان ماندند و تو مانع اجرای مقاصد آنها شدی؛ سپس همه هیاهوها متوجه من شد و توطئه ها بر ضد من بسیج گردید. پروردگارا! حسن و حسین را حفظ فرما و تا زمانی که من زنده ام امکان دستیابی و توطئه فاجران قریش را نسبت به آنان فراهم مساز و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب آنانی و تو بر هر چیز گواهی». (۱)

از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است

هر چند از اعمال و رفتار معاویه در زمان سلطه بر کشور اسلامی می توان به خوبی

ص: ۱۰۸

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸، نکته ۴۱۳. در خود نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲ نیز بخشی از این جملات آمده است

دشمنی او را با اسلام، قرآن و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استنباط کرد؛ (۱) ولی تاریخ گاه سخنانی از وی را ثبت کرده است، که به صراحت از دشمنی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و تلاش او برای محو نام آن حضرت حکایت دارد.

مورّخ معروف «مسعودی» می نویسد: از «مطرف بن مغیره» فرزند «مغیره بن شعبه» (یار مورد اعتماد معاویه) نقل شده است که من با پدرم «مغیره» به شام آمدم و پدرم هر روز نزد معاویه می رفت و با او سخن می گفت و بر می گشت و از عقل و هوش او تعریف می کرد. شبی از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار اندوهگین بود، به گونه ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصوّر کردم مشکلی درباره خانواده ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث ترین مردم بر می گزدم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: مقام تو بالا گرفته، اگر عدالت را پیشه سازی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجاست. مخصوصاً به خویشاوندانت از بنی هاشم نیکی کن و صله رحم بجا آور، آنان امروز خطری برای تو ندارند.

ناگهان (او منقلب و عصبانی شد و) گفت: ابوبکر به خلافت رسید و آنچه باید انجام بدهد، انجام داد؛ اما هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم فراموش شد؛ فقط گاهی می گویند: ابوبکر! سپس عمر به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید! او نیز هنگامی که از دنیا رفت، نامش هم از میان رفت؛ فقط گاهی می گویند: عمر! بعد از آنها برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد! ولی هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم از میان رفت؛ ولی اخوهایم (اشاره به رسول اکرم است) هر روز پنج مرتبه، نام او را (بر مأذنه ها) فریاد می زنند و می گویند: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» با این حال، چه عمل و نامی از ما باقی می ماند، ای بی مادر! سپس گفت: «وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنًا؛ به خدا سوگند! ۴۰»

ص: ۱۰۹

چاره ای نیست جز این که این نام را برای همیشه دفن کنم!!» (۱)

این ماجرا به خوبی از برنامه های معاویه و کینه او از اسلام و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حکایت دارد. از این رو، وی هرگز از دشمنی با خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران اهل بیت علیهم السلام دست نکشید و جنایات بی شماری را در حق آنان مرتکب شده که نمونه های روشن آن رواج سب و لعن علی و فرزندانش، به شهادت رساندن امام حسن علیه السلام و حجر بن عدی و یاران حجر و بسیاری دیگر است.

یزید و انتقام کشته های بدر

یزید بن معاویه که در فساد و بی دینی شهره آفاق بود و جنایت عظیم کربلا به دستور او صورت گرفت و ننگ کشتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و پاره تن فاطمه زهرا علیها السلام را برای خود خرید و صفحه جنایت بار حکومت اموی را با این ماجرا سیاهتر و تاریک تر ساخت، بارها از انتقام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کشته های بدر سخن به میان آورده است، که چند نمونه از آن را ذیلاً ملاحظه می کنید:

۱- مورد نخست، مربوط به آنجایی است که یزید در قصر خود در محلی مُشرف بر «جیرون» (۲) نشسته بود و از آنجا ورود سرهای مقدّس و کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام را مشاهده می کرد. در همان حال شنیدند که این اشعار را زمزمه می کند:

«لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ تِلْكَ الشُّمُوسُ عَلَى رَبِّي جِيرُونَ

نَعِبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صَبْحَ أَوْ لَا تَصْبَحُ فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ الْغَرِيمِ دُونِي»

ص: ۱۱۰

«هنگامی که آن قافله پدیدار شد، و آن خورشیدها (سرهای شهدا) بر بلندبهای جیرون تابید، در آن زمان کلاغی فریاد کشید. من گفتم: فریاد بزنی یا نزنی، من که طلب خود را از بدهکارانم گرفتم!». (۱)

در این اشعار به صورت کنایه روشن تر از تصریح از انتقام خونهای اجداد و اقوام خود در جنگ های اسلامی سخن می گوید؛ مقصودش این است که طلب خود یعنی خون های جاهلیت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتم!

۲- مورد دیگر آنجاست که سرهای مقدّس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید ساختند، یزید در حالی که باچوبدستی خود بر لب و دندان امام حسین علیه السلام می زد، این اشعار را می خواند:

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ

لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا وَ لَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَأَتَشَلُّ

فَجَزَيْنَاهُ بِبَدْرِ مَثَلًا وَ أَقْمَنَا مِثْلَ بَدْرِ فَاعْتَدَلْ

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ (۲)

«فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده!

کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است!

در آن حال، از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت درد نکند!.

ص: ۱۱۱

۱- . نفس المهموم، ص ۴۳۵

۲- . بیت دوم این ابیات از «عبدالله بن زبیری» از دشمنان سرسخت رسول خداست. وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می کنند. یزید از این بیت استفاده کرد و بقیه را خود سروده است (قصه کربلا، ص ۴۹۵).

امروز کيفر ماجرای بدر را به آنان داديم و همانند بدر با آنان معامله کرديم و در نتیجه برابر شديم!

من از فرزندانِ «خِنْدِف» (۱) نيستم اگر از فرزندان احمد (رسول اکرم) انتقام نگیرم». (۲)

همچنين نقل شده است که يزيد در همان جلسه در حالی که بر لب و دندان ابی عبدالله الحسين عليه السلام می نواخت، می گفت: «يَوْمَ بِيَوْمِ بَدْرٍ؛ امروز روزی است در برابر روز بدر». (۳)

از این عبارات به خوبی کفر يزيد و عدم ايمان او به مبانی اسلام آشکار می شود.

وی در پی انتقام از خاندان رسول خدا صلی الله عليه و آله بود و می خواست انتقام کشته شدگان از طایفه خویش را که در برابر اسلام و قرآن قد علم کردند و شمشیر کشیدند و با دفاع مسلمانان به هلاکت رسیدند، از رسول خدا صلی الله عليه و آله بگیرد. او و پدر و جدش هیچگاه به قرآن و رسول گرامی اسلام صلی الله عليه و آله ايمان نیاورده بودند. بلکه در برابر انقلاب عظیم اسلامی و لشکر اسلام و پیروزی های پی در پی مسلمانان تاب مقاومت نداشتند. از این رو، به ظاهر مسلمان شدند و منافقانه به تلاش خویش ادامه دادند و آن روز که بر اریکه قدرت تکیه زدند و رقیبی برای خویش نمی دیدند، در پی احیای سنت جاهلی برآمدند و به خونخواهی خویشان خویش برخاستند. ۲۳

ص: ۱۱۲

۱- «خِنْدِف» لقب همسر الیاس بن مُضَر بن نزار است که نامش لیلان بنت حلوان است. فرزندان الیاس را به نام همسرش فرزندان خندف نامیدند (لسان العرب) بنابراین، خندف از جدّه های اعلای قریش و از جمله يزيد محسوب می شود. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴-۲۵)

۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۲. این اشعار با تعبیرات مختلف، در کتاب های متعدّد شیعه و سنی از يزيد نقل شده است. از جمله: امالی صدوق، ص ۲۳۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۸؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۸۰؛ اخبار الطوال دینوری، ص ۲۶۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۳ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳

ماجرای انتقام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان اهداف نبرد خونین عاشورا علاوه بر آن که توسط یزید بیان شد، از سوی افراد دیگر از بنی امیه نیز بر زبان جاری شد.

۱- وقتی که امام حسین علیه السلام، روز عاشورا در برابر سپاه یزید قرار گرفت و فرمود:

برای چه مرا می کشید؟ آیا حقی را ترک کرده ام؟ یا سنتی را تغییر داده ام؟ جمعی پاسخ دادند: جنگ ما با تو به علت بغض و کینه ای است که از پدرت علی داریم؛ چرا که او در جنگ بدر و حنین اجداد ما را کشته است. (۱)

۲- همچنین پس از شهادت امام حسین علیه السلام سعید بن عاص اموی که آن روز حاکم مدینه بود، بر منبر رفت و با اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «يَوْمَ يَوْمٍ يَدْرُ؛ امروز در برابر روز بدر!». انصار از این سخن ناراحت شدند و به وی اعتراض کردند. (۲)

در یک جمع بندی به روشنی می توان دریافت که یکی از ریشه های ماجرای خونین کربلا، کینه های متراکم شده در دل امویان و انتقام آنان از شکست های خویش در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در واقع، آنان می خواستند از اسلام و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله انتقام بگیرند و آن شکست ها را جبران کنند.

این قسمت را با سخنی از یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت به پایان می بریم.

عبدالکریم خطیب در کتاب خود به نام «علی بن ابی طالب» پس از نقل شجاعت و رشادت های علی علیه السلام در جنگ های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و نقش انکارناپذیر آن حضرت در نابودی سران شرک و کفر می نویسد:

«علی علیه السلام در میان همه مسلمانان نسبت به مشرکان شدیدتر و سخت گیرتر بود و

ص: ۱۱۳

۱- . فَقَالُوا: بَلْ نُقَاتِلُكَ بُغْضًا مِّنَّا لَأَبِيكَ وَ مَا فَعَلَ بِأَشْيَاخِنَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ ... (موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۹۲؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱)

۲- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲

جمعی از فرزندان، پدران و خویشاوندان آنان را به هلاکت رساند و همین سبب کینه آنان نسبت به وی شد. این کینه در جان مشرکان قریش، پس از آن که مسلمان شدند نیز وجود داشت ... تا آن که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، قریش، پیر و جوان و کودکان بنی هاشم را از دم شمشیر خود گذراندند و زنان آنان را به اسارت برده و آواره ساختند.

سپس می افزاید:

«وَ كَأَنَّمَا تَنَارٌ بِهَذَا لِقَاتِلَاهَا فِي بَدْرٍ وَ أَحَدٍ، وَ حَشِينَا أَنْ نَذُكَّرَ مَضْرَعِ الْحُسَيْنِ وَ آلِ بَيْتِهِ فِي كَرْبَلَاءَ، وَ مَا تَلَا ذَلِكَ مِنْ وَقَائِعٍ؛ گویا آنان با این کار خویش می خواستند انتقام کشته های خود را در بدر و احد بگیرند و برای نمونه کافی است که به خاک و خون افتادن حسین و خاندانش در کربلا و حوادث (اسارت زنان اهل بیت) پس از آن را ذکر کنیم».^(۱)

***ص)

ص: ۱۱۴

۱- مطابق نقل فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج ۳، ص ۱۵۴-۱۵۵ (با تلخیص)

«بنی امیه» که سالها، بزرگترین جنگ ها و توطئه ها را در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر ضد اسلام به راه انداخته بودند، سرانجام با پذیرش شکستی تلخ به عنوان «طُلقاً» (آزادشدگان پیامبر) در میان مسلمانان با خواری و بدنامی روزگار می گذراندند. آنان هنگام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از هیچ اعتبار و وجهه ای برخوردار نبودند تا بتوانند چون دو دهه گذشته در مقابل موج جدید اسلام پا خیزند.

ولی با حادثه ای که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جریان سقیفه اتفاق افتاد و در نتیجه دست «بنی هاشم» از حکومت اسلامی و مدیریت جامعه نو بنیاد و پرتلاطم آن روز کوتاه شد، شرایطی فراهم گشت که در نهایت به سلطه قطعی بنی امیه بر جامعه اسلامی انجامید.

بگذارید این سخن را از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی «صحیح بخاری» بشنویم:

آن روز گروهی از انصار در سقیفه گردهم آمده بودند تا برای مسلمانان امیری انتخاب کنند. آنان در صدد بودند سعد بن عبادة انصاری - رئیس قبیله خزرج - را به عنوان امیر برگزینند؛ ولی «ابوبکر» با برافراشتن پرچم فضیلت قریش گروه انصار را شکست داد. وی با این سخن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پیشوای مسلمانان باید از قریش

باشد» (۱) با تکیه بر اصل امتیاز قریش بر سایر اقوام عرب بر آنان غلبه کرد. اصلی که اسلام با آن مبارزه کرد؛ و پیامبر تنها زعامت و پیشوایی امت را در اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار داده بود.

اخبار و روایاتی که پیرامون گفت و گوهای آن روز در سقیفه، امروز در دست ما است گویای این واقعیت است که معیار انتخاب خلیفه در آن جمع عمدتاً حول محور «قرشی» بودن می چرخید.

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۶ نهج البلاغه می گوید:

«عمر به انصار گفت: «به خدا سوگند! عرب هرگز به امارت و حکومت شما راضی نمی شود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیله شما نیست. ولی عرب قطعاً از این که مردی از طایفه پیغمبر حکومت کند امتناع نخواهد کرد. کیست که بتواند با ما در حکومت و میراث محمدی معارضه کند، حال آن که ما نزدیکان و خویشاوند او هستیم؟». (۲)

در روایت ابن اسحاق چنین آمده است:

«شما به خوبی می دانید که این جماعت از قریش دارای چنین منزلت و مقامی است که دیگر اقوام عرب آن را ندارند و اقوام عرب جز بر مردی از قریش متفق القول نخواهند شد».

و در بیان ابوبکر نیز آمده است: «قوم عرب جز قریش را به خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد شناخت». (۳)

مفهوم این سخن آن است که آنچه شرط لازم برای زمامداری مسلمانان است، ۴.

ص: ۱۱۶

۱- صحیح بخاری، کتاب المحاربین، ج ۸، ص ۲۰۸ (با تصرّف و تلخیص). و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۴

۲- «قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمَّرَكُمْ وَ نَبِيَّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ وَ لَا تَمْتَنِعُ الْعَرَبُ أَنْ تُؤَلَّى أَمْرَهَا مَنْ كَانَتِ النَّبُوَّةُ مِنْهُمْ مَنْ يُنَازِعُنَا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَ عَشِيرَتُهُ؟» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۸

۳- «... وَ إِنَّ الْعَرَبَ لَا تَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا لِقُرَيْشٍ» همان مدرک، ص ۲۴.

شایستگی و تقوی و فضیلت نیست، بلکه آنچه که باید جانب آن را رعایت کرد و محترم شمرد «شرافت قبیله ای» است که آن هم تنها در قریش خلاصه می شود؛ چون این قریش بود که در زمان جاهلیت از اشرافیت دینی و مالی برخوردار بوده است، به گونه ای که سایر اقوام تنها زیر بار فرمانی می رفتند که قریش آن را وضع کند، و این قریش بود که سرنوشت حجاز را در آن زمان در دست داشت. بنابراین، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این قریش است که حق دارد زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر همگان حکمرانی کند.

این مهمترین برگ برنده ای بود که ابوبکر و دستیارانش در آن روز توانستند با طرح آن بر جمع کثیر انصار غلبه کنند.

جمع بندی حوادث نیم قرن اول اسلام نشان می دهد آنچه در «سقیفه» اتفاق افتاد تنها شکست انصار در مقابل امتیازطلبی قریش نبود، بلکه اصلی در آنجا بنا نهاده شد که زنجیروار باب مسائل و مشکلات دیگر را بر جهان اسلام گشود.

مهمترین پیامدهای سقیفه را می توان در سه مطلب خلاصه کرد:

الف) شکسته شدن حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

یکی از مهمترین پیامدهای سقیفه، شکسته شدن حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در سقیفه سخنان صریح پیامبر صلی الله علیه و آله در نصب علی علیه السلام برای خلافت و رهبری امت به فراموشی سپرده شد و ابّهت حضرت در میان امت شکسته شد.

طبیعی بود که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان راستین زیر بار این خواسته ناروا نروند و در نتیجه با مقاومت دستگاه خلافت مواجه شوند که این خود به شکسته شدن بیشتر حرمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دامن می زد و آن را در میان امت رسمیت می بخشید.

دستگاه خلافت که جایگاه خویش را با برافروختن آتش تعصب قبیله ای به چنگ آورده بود، برای حفظ آن جایگاه تا بدانجا پیش رفت که به خانه وحی و رسالت

یورش برد. چیزی که تا چند صباح قبل از آن، حتی به مخیله هیچ مسلمانی خطور نمی کرد.

می دانیم که پس از داستان سقیفه تعدادی از بزرگان اسلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرده بودند. آنان که افرادی چون زبیر، عباس بن عبدالمطلب، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب و ابی بن کعب در جمع آنان دیده می شدند همگی در منزل حضرت فاطمه علیها السلام جمع شده بودند.

«ابن عبد ربّه» دانشمند معروف اهل سنت نقل می کند:

«ابوبکر، عمر را فرستاد و به او گفت: اگر آنان از بیعت امتناع کردند با آنان بجنگ! وی با مشعلی از آتش به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد تا آن را بسوزاند. فاطمه علیها السلام جلو آمد و گفت: ای زاده خطاب! آیا آمدی تا خانه ما را بسوزانی؟ گفت: آری. مگر آن که چون بقیه امت با ابوبکر بیعت کنید!». (۱)

همچنین در تاریخ طبری آمده است:

«عمر بن خطاب به منزل علی علیه السلام آمد، در حالی که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آنجا گردآمده بودند. آنگاه به آنان گفت: به خدا سوگند! خانه را بر سرتان بسوزانم یا این که برای بیعت کردن از آن خارج شوید». (۲) است

ص: ۱۱۸

۱- . إِنَّ أَبَابُكْرَ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا فِقَاتِلَهُمْ! فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضْرِمَ عَلَيْهِمْ فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: يَا بْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لَتَحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلْتَ فِيهِ الْأُمَّةُ (عقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۹-۲۶۰) همچنین رجوع کنید به: الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۳۰؛ انساب الاشراف، باب امر السقیفه، با تحقیق دکتر زگار و دکتر زکلی، ج ۲، ص ۲۶۸

۲- . «أَتَى عُمَرُ بَيْنَ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَ فِيهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَمَّا حَرَّقْنَا عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ». (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳). ذهبی در میزان الاعتدال (ج ۳، ص ۱۰۸) و ابن حجر در لسان المیزان (ج ۴، ص ۱۸۹) در شرح حال علوان بن داود روایت کردند که ابوبکر در آن بیماری که به مرگش منتهی شد، گفت: دوست داشتم که خانه فاطمه را به زور باز نمی کردم، گرچه برای جنگ بر ضد ما بسته شده بود: «وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ إِنْ أَغْلَقَ عَلَيَّ الْحَزْبُ». طبری در تاریخش (ج ۲، ص ۶۱۹) نیز آن را روایت کرده است و نیز در الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۳۶ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ آمده است

«بلاذری» نیز در «انساب الاشراف» نقل می کند: حضرت زهرا علیها السلام رو به عمر بن خطاب کرد و فرمود:

«يَا بْنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مُحْرَقًا عَلَيَّ بِأَبِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ؛ أَي فِرْزَنَدِ خَطَّابِ! أَيَا مِي خَوَاهِي دَر خَانَه مِرَا آتَشِ بَزْنِي؟ پَاسِخِ دَاد: آری.

(مصلحت) این کار برای آنچه پدرت آورده مهم تر است». (۱)

دامنه این هتک حرمت ها که ریشه در سقیفه داشت تا بدانجا کشیده شد، که وقتی امیرمؤمنان علیه السلام را برای بیعت نزد ابوبکر آورده بودند، آن حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم شما چه می کنید؟ گفتند: به آن خدایی که جز او معبودی نیست، سرت را از بدنت جدا خواهیم کرد! (۲)

پرواضح بود که این حرمت شکنی ها، آن هم از سوی کسانی که سال ها محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مستقیماً درک کرده، و از این جهت برای خویش وجهه و اعتباری کسب نموده بودند، می توانست تا چه میزان مورد سوء استفاده فرصت طلبانی چون «بنی امیه» قرار گیرد، و آینده اسلام را در کابوس حوادث دردناکی فرو برد و نتایج شومی را برای آیندگان به بار آورد.

ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری

دومین نتیجه روشنی که از سقیفه به دست آمد تبدیل شدن خلافت الهی، که اعتبارش از نص و تعیین مستقیم خداوند و رسولش نشأت می گرفت، به یک امر

ص: ۱۱۹

۱- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۸، باب امر السقیفه

۲- «فَاخْرَجُوا عَلِيًّا وَ مَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عَنْقَكَ» الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۳۰-۳۱، باب كيف كانت بيعه على ابن ابى طالب عليه السلام

عادی بشری بود، آن هم به گونه ای که می توان سرنوشت مسئله ای با این اهمّیت را در یک مشاجره کوتاه میان انصار و تنی چند از قریش، بدون حضور بزرگان اسلام، با تکیه بر عصیّت قومی و قبیله ای تعیین کرد.

در نظام اجتماعی، اگر اصلی شکسته شود، یا قانونی به نفع طایفه خاصّی رقم خورد، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که اصل های دیگر شکسته نشود.

درست به همین دلیل، پس از سقیفه، انتخاب زمامدار و خلیفه از هیچ قانون معینی پیروی نکرد. تکلیف مسأله ای با این اهمّیت روزی در میان مشاجره بین انصار و تعداد انگشت شماری از قریش رقم خورد، و روز دیگر به وصیّت خلیفه اوّل و انتخاب شخصی او و دیگر بار به شورای شش نفره سپرده شد.

جالب است بدانیم همین هرج و مرج و بی ثباتی در انتخاب خلیفه، بهانه ای شد که آن را معاویه برای نامزدی یزید برای خلافت مطرح سازد.

وی خطاب به مردم چنین گفت:

«ای مردم! شما می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و کسی را جانشین خود قرار نداد، مسلمانان خود به سراغ ابوبکر رفته و وی را انتخاب کردند. ولی ابوبکر در وقت وفاتش طبق وصیّتی خلافت را به عمر واگذار نمود. عمر هم در زمان مرگش آن را به شورای شش نفری محوّل کرد.

پس چنان که می بینید ابوبکر در تعیین خلیفه کاری کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن کار را انجام نداده بود. عمر هم کاری کرد که ابوبکر نکرده بود. هر یک مصلحت مسلمانان را دیدند و عمل کردند. امروز هم من مصلحت می بینم که برای یزید بیعت بگیرم و از اختلافات در میان امت جلوگیری نمایم!» (۱)

آری، این محصول نهال شومی بود که در سقیفه غرس شده بود. به نظر عجیب و طنزآلود می رسد که ردای خلافت بر اندام فردی چون یزید قرار گیرد!! ۱۲

ص: ۱۲۰

ج) به قدرت رسیدن بنی امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی)

شاید حاضران در سقیفه از ابتدا فکر نمی کردند چیزی که آنها تصویب می کنند، پس از یکی دو دهه دیگر، تبدیل به یک حکومت سلطنتی موروثی خواهد شد.

حکومت بنی امیه پدیده ای نبود که یک روزه در دنیای اسلام سر برآورده باشد، بلکه این حکومت طی سالیانی با حمایت های پیدا و پنهان خلفا پا به عرصه وجود گذاشت.

خلافت که عهدی الهی بود، در سقیفه به زمامداری فردی از قریش تنزل یافت و در ادامه راه، به حکومت سلطنتی بنی امیه در شام انجامید. حکومتی که عشرت طلبی و زراندوزی، برترین آمال او بود و حاکمیت اسلامی را به امپراطوری و پادشاهی موروثی تبدیل کرده بود.

آن روز که بذر برتری جویی قبيله ای در سقیفه پاشیده می شد، ابوسفیان و دودمانش با این که به حسب ظاهر از مسلمانان محسوب می شدند، ولی به علت سابقه بسیار ننگینشان در به راه انداختن جنگ ها و دشمنی ها علیه اسلام و مسلمین در وضعیتی نبودند که بتوانند از فرصت استفاده کنند و چون دوران گذشته، دیگر قبایل را به زیر فرمان آورده و آنان را علیه دین نوبنیاد بسیج کنند.

ولی از این که می دیدند تیره های بی نام و نشان قریش چون «تیم» و «عدی» توانسته بودند با تکیه بر اصل امتیازطلبی قریش، در قدم نخست انصار را کنار زده و در مرتبه بعد سخنان صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در ارتباط با خلافت و وصایت امیرمؤمنان علی علیه السلام نادیده گرفته و راه دیگری ببینند؛ در دل شادمان بودند. چه این که این امتیاز می توانست مقدمه امتیازهای دیگری باشد و همین هم شد که بالاخره دیگر طمع سران بنی امیه نیز برای به چنگ آوردن حکومت به جوش آمد!

ابوسفیان خود به این نکته اعتراف کرده، می گوید:

«إِنَّ الْخِلَافَةَ صَارَتْ فِي تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ حَتَّى طَمَعْتُ فِيهَا؛ خلافت از آن هنگام که

به دست دو طایفه تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) افتاد من نیز در آن طمع کردم!». (۱)

پر واضح بود که شخصی چون ابوسفیان که تا آخرین نفس در مقابل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کوتاه نیامده بود، در برابر انسانهایی چون ابوبکر و عمر که آنان را از رده های پایین قوم قریش می دانست (۲)، هرگز کوتاه نخواهد آمد.

ولی هنگامی که ماجرای سقیفه اتفاق افتاد ابوسفیان در مدینه حضور نداشت. پس از مراجعت، چون از قضایا باخبر شد، ابتدا به منظور فتنه جویی به نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفت ولی چون جوابی نشنید به سوی ابوبکر و عمر شتافت.

عمر به ابوبکر گفت: ابوسفیان نزد ما می آید، وی مرد خطرناکی است بهتر است زکات اموالی را که جمع آوری کرده است، به خود او ببخشی تا سکوت کند! (۳)

با این نقشه عمر، دوره همزیستی مسالمت آمیز ابوسفیان با دستگاه خلافت اسلامی فرا رسید ولی اسناد تاریخی نشان می دهد که واقعیت بسیار فراتر از یک حق سکوت معمولی و بی ارزش بوده است. (۴) هر چه بود در سال سیزدهم هجری بنی امیه پادشاه این سکوت و تسلیم را این گونه از خلیفه وقت دریافت می کنند.

در آن سال، ابوبکر لشکری را به سرکردگی یزید- فرزند ابوسفیان و برادر معاویه- (۵)

ص: ۱۲۲

۱- الاستیعاب، ص ۶۹۰ و الاغانی، ج ۶، ص ۳۵۶

۲- «جاء أَبُو سَيفِيانَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: وَلَيْتُمْ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ أَذَلَّ بَيْتٍ فِي قُرَيْشٍ» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۵.

۳- همان مدرک، ص ۴۴

۴- حضرت علی علیه السلام در پیوند منافقان با مدعیان خلافت پس از رحلت پیامبر می فرماید: «وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَوَصَّيْتَهُمْ بِمَا وَصَّيْتَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ، وَالدُّعَاءِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ، فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا؛ خدایوند شما را از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و چنان که لازم بوده اوصاف آنان را برای شما بر شمرده است. (این منافقان) پس از پیامبر نیز به زندگی خود ادامه دادند و خود را با دروغ و بهتان (و نیرنگ) به پیشوایان گمراه و دعوت کنندگان به آتش دوزخ نزدیک ساختند. آنان نیز کارها را به دست اینها سپردند و آنها را برگرده مردم سوار کردند و به وسیله اینان به خوردن دنیا مشغول شدند». (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰)

برای جنگ با رومیان به سوی شام گسیل می دارد. پرچمدار این سپاه کسی جز معاویه- فرزند دیگر ابوسفیان- نیست. وی که پس از مرگ برادرش به عنوان فرمانده لشکر برگزیده می شود در دوره خلافت عمر به ولایت آن دیار نیز منصوب می گردد. جالب آن که معاویه برای تصدی این جایگاه حتی منتظر حکم خلیفه نمی ماند بلکه خود رأساً اقدام می کند و پس از مدتی حکم رسمی خلیفه هم به وی ابلاغ می گردد.

ظاهر شدن دودمان بنی امیه و فرزندان ابوسفیان در دستگاه خلافت و ولایت، آن هم با آن سرعت پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منطقه ای بسیار دورتر از مرکز خلافت اسلامی، از اتفاقات پرمز و راز تاریخ اسلام است.

اتفاقی که به وسیله آن شالوده حکومت استبدادی و موروثی بنی امیه در شام و سپس در سراسر دنیای اسلام آن روز، ریخته شد.

رمز و راز مماشات عمر با معاویه!

شگفت آورتر آن که بررسی های تاریخی نشان می دهد خلیفه دوم با وجود همه سخت گیری هایی که نسبت به عمال و فرمانداران خود داشت، از فاحش ترین اشتباهات معاویه چشم پوشی می کرد و با این که می دید معاویه بساط پادشاهی و سلطنت پهن کرده و بر ضد حکومت اسلامی در منطقه پهناور شام آشیانه فساد بنا نموده است، هرگز درصدد اصلاح آن، حتی به صورت یک تذکر خشک و خالی هم برنیامد! و این راستی عجیب است.

«عمر» در حساب رسی و سخت گیری از عمال و فرماندارانش تا بدانجا جدی بود که «خالد بن ولید» را که «شمشیر خدا» لقب گرفته بود، به جرم دست اندازی به بیت المال مسلمین از فرماندهی عزل کرد. (۱)

ص: ۱۲۳

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۰

«محمد بن مسلمه انصاری» را به جانب «عمرو بن عاص» که فرمانداری مصر را به عهده داشت روانه ساخت تا به حساب و کتاب وی رسیدگی کند و در صورت تخلف، اموالش را مصادره نماید. نماینده خلیفه در مصر بدون آن که به طعام آماده «عمرو» دست بزند نصف دارایی او را مصادره کرد و با خود به مدینه آورد. (۱)

و آنگاه که «ابوهریره» از طریق نامشروع به بیت المال مسلمین خیانت کرد، اندوخته اش را به بیت المال بازگرداند و با شلاق بر پشت و بدن وی نواخت و با خشونت به وی خطاب کرد و گفت: «مادرت «امیمه» تو را جز برای خرچرانی نزیایده است!». (۲)

سیره و رفتار عمر چنان بود که همه ساله دارایی و اموال فرمانداران و عمّالش را با دقت تمام رسیدگی می کرد و در صورت عزل هر یک، دارایی های آنان را مصادره می کرد. (۳)

ولی با این همه سخت گیری ها چه رازی در طرز رفتار وی با معاویه نهفته بود که در مقابل خیانت ها و بدعت های زشت او هرگز واکنش جدی از خود نشان نداد؟

در حالی که عزل معاویه و قراردادن فرد شایسته ای به جای وی، برای عمر در آن زمان بسیار آسان بود، امّا چنان با وی مماشات می کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محققان بی طرف امت است.

کارهای ضدّ دینی پیدا و پنهان معاویه هیچگاه از دیدگاه عمر پنهان نبود. او خود به هنگام دیدن معاویه می گفت: «وی کسرای عرب است!» (۴) ولی در عمل وی را برای ۸۶

ص: ۱۲۴

-
- ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۵. عمرو عاص چنان از این برخورد برآشفته که گفت: «لَعَنَ اللَّهُ زَمَانًا صِرَتْ فِيهِ عَامِلًا لِعُمَرَ؟ نَفَرِينَ بِرِأْسِ زَمَانِهِ كَمَا نَفَرَتْ بِرِأْسِ زَمَانِهِ»
 - ۲- «قَالَ: مَا رَجَعْتُكَ أُمِيمَةً إِلَّا لِرِعْيَةِ الْحُمْرِ» عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۴
 - ۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴ به بعد
 - ۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، و اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۸۶

طرد حاکمیت اسلامی و استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق العنان گذاشته بود، و قلمرو وسیعی از سرزمین کشورهای سوریه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلط کرد.

روزی که عمر به دمشق پا نهاد، موبک عظیم و پرطمطراق معاویه را در میان صدها محافظ و نگهبان مشاهده کرد، ولی تنها به یک پرسش ساده و اجمالی بسنده کرد و دیگر هیچ مخالفت جدی از خلیفه دیده نشد. (۱)

حتی آن وقت که شنید معاویه خود را نخستین پادشاه عرب نامیده است، چندان حساسیتی از خود بروز نداد، و آنگاه که خورجین پر از پول را از ابوسفیان گرفت، با آن که می دانست آن پول ها را فرزندش معاویه از بیت المال مسلمین به پدرش داده است، از این خیانت آشکار بر نیاشفت! (۲)

حیرت انگیزتر آن که به نقل «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، عمر هنگام مرگ که از شدت درد به خود می پیچید به اهل شوری چنین گفت:

«پس از من اختلاف نکنید و از تفرقه بپرهیزید، چه این که اگر با یکدیگر اختلاف کنید معاویه وارد عمل می شود و حکومت را از چنگ شما خواهد ربود!». (۳)

راستی چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیت دودمان بنی امیه در شام باز گذاشت که حال قدرت وی را به رخ اهل شوری می کشد؟!

آیا منظور خلیفه از تقویت بنی امیه در شام این بود که قدرت بنی هاشم را مهار کند؟

و در صورت بروز هر گونه تحرک و قیامی از سوی بنی هاشم، آنان را با قدرت دشمنان دیرینه اسلام، یعنی بنی امیه سرکوب نماید؟!

آری! ممکن است راز اصلی این همه مدارا و مماشات در همین نکته نهفته باشد!

در واقع، خلیفه با به حکومت رساندن بنی امیه در شام، ضریب امتیث خویش را ۸۷۱

ص: ۱۲۵

۱- . مراجعه شود به: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵۳ و الاصابه، ج ۳، ص ۴۱۳

۲- . مراجعه شود به: الغدير، ج ۶، ص ۱۶۴

۳- . «... وَ إِنَّ تَحَاسِبَ دُنُومِمْ وَ تَقَاعِ دُنُومِمْ وَ تَدَابِرُتُمْ وَ تَبَاغُضُتُمْ عَلَبْكُمْ عَلَي هَذَا الْأَمْرِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ كَانَ مُعَاوِيَةُ حِينَئِذٍ أَمِيرَ الشَّامِ». شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۷

بالا برده و خود را در مقابل قیام های احتمالی فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله از بنی هاشم بیمه کرده بود و از دودمان بنی امیه به عنوان سپر حفاظتی خویش در مقابل طوفان خشم بنی هاشم استفاده کرده بود و به همین جهت، به آنان مجال می داد تا با خاطری آسوده پایه های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهناور و ثروتمند، محکم و استوار سازند. حکومتی که خون فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام را به ناحق به زمین ریخت و فجایعی را در اسلام مرتکب شد که هرگز از خاطره ها محو نخواهد شد.

این جریان در زمان عثمان که خود نیز از بنی امیه بوده است، شتاب بیشتری یافت (که در فصل بعد به آن پرداخته می شود).

این جاست که عمق این کلام که «قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيفَةِ؛ امام حسین علیه السلام در همان روز سقیفه به شهادت رسید» بیشتر آشکار می شود.

مرحوم محقق اصفهانی در دو بیت بسیار جامع و پر معنی به همین نکته اشاره کرده، می گوید:

وَ مَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرْمَلُهُ وَ إِنَّمَا رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ

سَهْمَهُ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيفَةِ وَ قَوْسُهُ عَلَى يَدَيْ خَلِيفِهِ

«آن هنگام که حرمله تیر می انداخت (و حلقوم علی اصغر را نشانه می گرفت) این حرمله نبود که تیر می انداخت، بلکه این تیر را کسی رها کرده است که چنین بستری را برای حرمله آماده ساخته بود! این تیری است که از سوی سقیفه رها شده و کمانش در دستان خلیفه بود!»، (۱)

***ه)

ص: ۱۲۶

۱- دیوان اشعار مرحوم محقق اصفهانی (رضوان الله علیه)

چهارمین نکته ای را که می توان از ریشه های ماجرای کربلا- شمرد، ماجرای تشکیل شورای انتصابی از سوی عمر بود که زمینه ساز به قدرت رسیدن عثمان و در نتیجه تقویت جبهه اموی شد.

فشرده ماجرای تشکیل این شورا و به قدرت رسیدن عثمان چنین است:

زمانی که عمر به وسیله مردی به نام «فیروز» که کنیه اش «ابولؤلؤ» بود، به سختی مجروح شد و خود را در آستانه مرگ دید، چنین گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله تا هنگام مرگ از این شش نفر راضی بود: علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف. لذا امر خلافت باید به مشورت این شش نفر انجام شود، تا یکی را از میان خود انتخاب کنند. آن گاه دستور داد تا هر شش نفر را حاضر سازند، سپس نگاهی به آنها کرد و گفت: همه شما مایل هستید بعد از من به خلافت برسید؛ آنها سکوت کردند.

دوباره جمله را تکرار کرد. زبیر پاسخ داد: ما کمتر از تو نیستیم، چرا به خلافت نرسیم!

عمر در ادامه برای هر یک از شش تن عیبی شمرد. از جمله به طلحه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، در حالی که به خاطر جمله ای که بعد از نزول «آیه حجاب» گفته ای از تو ناراضی بود (۱) و به علی علیه السلام گفت: تو مردم را به راه روشن و طریق صحیح

ص: ۱۲۷

۱- منظور از آیه حجاب آیه «فَاسْتَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ» است که درباره زنان پیامبر آمده است. طلحه گفت: پیامبر می خواهد امروز آنها را از ما بپوشاند، ولی فردا که از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می کنیم. پس از این سخن آیه ۵۳ سوره احزاب نازل شد و ازدواج با همسر رسول خدا را پس از رحلت آن حضرت ممنوع کرد. نکته قابل توجه آن است که این سخن عمر، درباره طلحه در تناقض آشکاری است با آنچه در آغاز گفت که پیامبر از دنیا رفت و از این شش نفر راضی بود

به خوبی هدایت می کنی؛ تنها عیب تو این است که بسیار مزاح می کنی!

عمر در بر شمردن عیب عثمان چنین گفت:

«كَأَنِّي بِجَعِكَ قَدْ قَلَّدْتُكَ قُرَيْشُ هَذَا الْأَمْرَ لِحُبِّهَا إِيَّاكَ، فَحَمَلَتْ بَنِي أُمِّيَّةَ وَبَنِي أَبِي مُعَيْطٍ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، وَآثَرَتْهُمْ بِالْفَنَى، فَسَارَتْ إِلَيْكَ عِصَابُهُ مِنْ ذُؤَبَانَ الْعَرَبِ، فَدَبَّحُوكَ عَلَى فِرَاشِكَ ذَبْحًا؛ گویا می بینم که خلافت را قریش به دست تو داده اند و بنی امیه و بنی ابی معیط را بر گردن مردم سوار می کنی و بیت المال را در اختیار آنان می گذاری و (بر اثر شورش مسلمین) گروهی از گرگان عرب تو را در بسترت سر می برند!». (۱)

سرانجام ابوطلحه انصاری را خواست و فرمان داد که پس از دفن او با پنجاه تن از انصار، این شش نفر را در خانه ای جمع کنند، تا برای تعیین جانشین او به مشورت پردازند؛ هرگاه پنج نفر به کسی رأی دهند و یک نفر در مخالفت پافشاری کند، گردن او را بزنند و همچنین در صورت توافق چهار نفر، دو نفر مخالف را به قتل برسانند، و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر بودند، آن گروهی را که عبدالرحمان بن عوف در میان آنهاست، مقدم دارند و بقیه را اگر در مخالفت پافشاری کنند، گردن بزنند و اگر سه روز از شورا گذشت و توافقی حاصل نشد، همه را گردن بزنند، تا مسلمانان خود شخصی را انتخاب کنند!

سرانجام طلحه که می دانست با وجود علی علیه السلام و عثمان خلافت به او نخواهد رسید، و از امیرمؤمنان علی علیه السلام دل خوشی نداشت، جانب عثمان را گرفت، در حالی که زبیر حق خود را به علی علیه السلام واگذار کرد. سعد بن ابی وقاص حق خویش را به پسر عمویش عبدالرحمان بن عوف داد. بنابراین، شش نفر در سه نفر خلاصه شدند:

علی علیه السلام، عبدالرحمان و عثمان. ۸۶

ص: ۱۲۸

عبدالرحمان نخست رو به علی کرد و گفت: با تویعت می کنم که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش ابوبکر و عمر رفتاری کنی. علی علیه السلام در پاسخ گفت: می پذیرم، ولی طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نظر خودم عمل می کنم. عبدالرحمان رو به عثمان کرد و همان جمله را تکرار نمود. عثمان آن را پذیرفت. عبدالرحمان سه بار این جمله را تکرار کرد و همان جواب را شنید. لذا دست عثمان را به خلافت فشرد. این جا بود که علی علیه السلام به عبدالرحمان فرمود: «به خدا سوگند! تو این کار را نکردی، مگر این که از او انتظار داری؛ همان انتظاری که خلیفه اول و دوم از یکدیگر داشتند؛ ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید!». (۱)

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

اول: نحوه تشکیل شورای شش نفره به گونه ای بود که پیش بینی شده بود، خلافت به علی علیه السلام نرسد؛ چرا که طلحه از قبیله «تیم» و پسر عموی عایشه بود. یعنی از همان قبیله ای که ابوبکر به آن تعلق داشت و آنان تمایلی به علی علیه السلام نداشتند.

سعد بن ابی وقاص نیز مادرش از بنی امیه بود و دایی ها و نزدیکانش در جنگ های اسلام در برابر کفر و شرک، به دست علی علیه السلام کشته شده بودند و به همین سبب، او حتی در زمان خلافت علی علیه السلام نیز با آن حضرت بیعت نکرد و عمر بن سعد، جنایتکار بزرگ حادثه کربلا و عاشورا فرزند اوست. بنابراین، کینه توزی او نسبت به علی علیه السلام مسلم بود و به همین دلیل، وی نیز به علی علیه السلام متمایل نبود. شخص دیگر عبدالرحمان بن عوف است که وی نیز داماد عثمان بود؛ چرا که شوهر «ام کلثوم» خواهر عثمان بود.

در نتیجه، فقط زبیر که به علی علیه السلام علاقه داشت، جانب آن حضرت را می گرفت و بقیه آراء به نفع عثمان ریخته می شد. ۷۰

ص: ۱۲۹

۱- رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۷؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۴۲ (باتفاوت در تعبیرات) و پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۷۰

علی علیه السلام در خطبه شقشقیه (خطبه سوم نهج البلاغه) همین ماجرا را به گونه ای فشرده بیان کرده است. فرمود:

«فَصِيَ غَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَعْفِهِ وَ مَالِ الْآخِرِ لِصَهْرِهِ، مَعَ هِنٍ وَ هَنٍ؛ سرانجام یکی از آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست»^(۱).

علاوه بر آن، عمر به صراحت معایبی برای طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف برشمرد، که در واقع عدم شایستگی آنان را به خلافت می رساند.

درباره طلحه گفت: رسول خدا در ماجرای آیه حجاب به خاطر سخنی که گفته بودی از تو ناراضی بود. ^(۲)

به سعد بن ابی وقاص گفت: تو مرد جنگ هستی که به درد خلافت و رسیدگی به امور مردم نمی خوری. ^(۳)

به عبدالرحمان بن عوف نیز گفت: تو مردی ضعیف هستی و مرد ضعیفی همانند تو، شایسته این جایگاه نیست. ^(۴)

او با این سخنان گویا به این افراد فقط حق رأی می داد، که از میان علی علیه السلام و عثمان یکی را برگزینند؛ اما با یک چنین حساب شده، کفه ترازو را به نفع عثمان سنگین تر کرد.

شاید بر همین اساس بود که صاحب نظران سیاسی از قبل پیش بینی می کردند که حکومت به علی علیه السلام نخواهد رسید و آن حضرت را از شرکت در جلسه شورا منع ۸۶

ص: ۱۳۰

۱- برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۵۸

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴

۳- همان مدرک

۴- همان مدرک، ص ۱۸۶

می کردند.

بنابر نقل طبری، ابن عباس به علی علیه السلام گفت: وارد این شورا مشو! امیرمؤمنان علیه السلام پاسخ داد: نمی خواهم از جانب من مخالفتی صورت پذیرد.

ابن عباس گفت: «إِذَا تَرَى مَا تُكْرَهُ؛ در این صورت آنچه را که خوشایند تو نیست، خواهی دید».^(۱)

امیرمؤمنان علی علیه السلام برای آن که خود را شایسته خلافت و امامت می دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حَقانیت خویش را به اثبات رساند و همین اقدام را نیز کرد؛ اما بار دیگر آن نقشه مرموزانه کار خود را کرد و مردم از رهبری علی علیه السلام بی بهره شدند.

علاوه بر آن، علی علیه السلام نمی خواست به ایجاد شکاف و مخالفت متهم شود، و تا نگویند اگر حضرت در آن مجلس شرکت می کرد، حَقش را به وی می دادند، از این رو مولا علیه السلام مصلحت را به حضور در آن شورا دید.

دوم: جای تعجب نیست که عمر شورایی آن چنانی تنظیم کند که محصول آن به هر حال خلافت عثمان باشد؛ چرا که عثمان نیز برای رسیدن عمر به خلافت - پس از ابوبکر - خدمتی بزرگ به وی کرد.

«ابن اثیر» مورخ معروف می گوید: ابوبکر در حال احتضار، عثمان را احضار کرد تا وصیتی در امر خلافت بنویسد. به او گفت: بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این وصیتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است اما بعد...».

ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله ها را نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ لَمْ أَلْكُمْ خَيْرًا؛ من عمر بن خطاب را خلیفه بر شما قرار دادم و از هیچ خیر و خوبی برای شما فروگذارم» (۸)

ص: ۱۳۱

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۳. در تاریخ ابن اثیر آمده است: عباس نیز علی علیه السلام را از شرکت در آن شورا نهی کرده بود. (کامل، ج ۳، ص ۶۸)

نکردم!».

هنگامی که عثمان این جمله را نوشت، ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان و او خواند. ابوبکر تکبیر گفت! و سپس افزود: من تصوّر می‌کنم (این که عجله کردی و خلافت را به نام عمر نوشتی برای این بود که) ترسیدی اگر من به هوش نیایم و بمیرم مردم اختلاف کنند. عثمان گفت: آری! چنین بود. ابوبکر در حقّ او دعا کرد! (۱)

راستی چه خدمتی از این بالاتر؟!

پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی امیه

اشاره

با انتخاب عثمان (۲) به خلافت، بنی امیه که دشمنی آنان با اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله از همان آغاز آشکار بود، قدرت یافتند و زمینه‌های انتقام از آل رسول الله صلی الله علیه و آله فراهم شد.

قدرت در خاندانی قرار گرفت که در تمامی جنگ‌ها بر ضدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور مستقیم یا غیر مستقیم مشارکت داشتند و قدرت و نفوذ رسول خدا را امری دنیوی و چیزی همانند سلطنت و حکومت می‌دانستند، نه ناشی از رسالت و نبوت. به همین خاطر، پس از قدرت یافتن عثمان، ابوسفیان روزی خطاب به عثمان گفت:

«صَارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْمٍ وَ عِدِيٍّ فَأَدْرِهَا كَالْكُرْهِ، وَاجْعَلْ أَوْلَادَهَا بَنِي أُمَّيَّةَ، فَإِنَّمَا هُوَ الْمُلْكُ وَ لَا أَدْرِي مَا جَنَّهُ وَ لَا نَارُهُ؛ این خلافت پس از قبیله تیم (ابوبکر) و عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون توپ (میان قبیله خودت) بگردان و پایه‌های آن را بنی امیه قرار ده! (این نکته را بدان که) فقط مسأله، فرمانروایی است (نه خلافت اسلامی) من که بهشت و دوزخی را نمی‌شناسم!».

این سخن به اندازه‌ای زشت و ناپسند بود که عثمان نیز از آن بر آشفته و به

ص: ۱۳۲

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵ و کنز العمال، ج ۵، ص ۶۷۶ و ۶۷۸

۲- . عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس

همچنین در تاریخ آمده است در همان ایام، ابوسفیان به قبر جناب حمزه علیه السلام لگد زد و گفت: ای ابوعمار! مسأله ای که دیروز بر سر آن شمشیر کشیده بودیم، امروز به دست کودکان ما رسیده و با آن بازی می کنند: (یا أبا عُمَارَه! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ، أُمْسَى فِي يَدِ غِلْمَانِنَا الْيَوْمَ يَتَلَعَّبُونَ بِهِ). (۲)

ولی متأسفانه عثمان بنی امیه را از مناصب حکومتی دور نکرد و با دادن پست های مختلف و اموال فراوان به آنان، عملاً در مسیر تقویت جبهه بنی امیه کوشید!

کارهایی که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق و تضعیف اسلام و مؤمنان گردید فراوان است و ما در اینجا بخش هایی از آن را بازگو می کنیم:

۱- مناصب کلیدی در اختیار امویان

اشاره

سرزمین شام که از قبل در اختیار معاویه قرار داشت، در زمان خلافت عثمان نیز، همچنان در اختیار او بود و معاویه بیش از گذشته در جهت تقویت پایه های امارت خویش می کوشید. این سخن برای محققان غیر متعصب آشکار است که معاویه کسی بود که هرگز اسلام را باور نکرد. به تعبیر دانشمند معروف معاصر، ویل دورانت:

«معاویه در کار دنیا ورزیده بود و به دین پایبند نبود. دین را پلیسی کم خرج می دانست که نمی باید میان او و تمتع از لذات دنیا حایل شود!». (۳)

ص: ۱۳۳

- ۱- الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۱۶ (شماره ۳۰۱۷). این سخن، با تعبیرات دیگری نیز در دیگر منابع اهل سنت آمده است. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۳ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۶۸)
- ۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶
- ۳- تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، فصل دهم

عثمان، ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خویش (۱) را والی کوفه ساخت.

ولید کسی است که آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ «هرگاه شخص فاسقی خبری برای شما نقل کند، تفحص و بررسی کنید» (۲)؛ درباره او نازل شده است. علامه امینی ادعای اجماع آگاهان به تأویل و تفسیر قرآن را بر این شأن نزول نقل می کند. (۳)

ولید کسی است که به گفته مسعودی، پیامبر صلی الله علیه و آله وی را اهل دوزخ دانسته است. (۴)

وی به هنگام فرمانداری کوفه خلاف کاریهای زیادی انجام می داد که یکی از آنها نوشیدن خمر بود. روزی با همان حال برای نماز صبح حاضر شد و نماز صبح را چهار رکعت خواند. (۵)

پس از عزل ولید- به سبب اعتراض همگانی و ایجاد جو بدبینی میان مسلمین- عثمان «سعید بن عاص» (یکی دیگر از امویان) را فرماندار کوفه ساخت. از وی نیز اموری زشت در آنجا سرزد. (۶)

سعید بن عاص از سر غرور و استبداد و بهره گیری همه جانبه از امارت کوفه، آن شهر را «بستان قریش!» نامید که مورد اعتراض «مالک اشتر» قرار گرفت. (۷)

فرماندار دیگر عثمان «عبدالله بن عامر بن کریم» است که پسر دایی عثمان بود. وی پس از عزل «ابو موسی اشعری» توسط خلیفه، والی بصره شد. عبدالله فقط ۲۵ سال داشت! که فرماندار این شهر بزرگ شد. ۶۵

ص: ۱۳۴

۱- مسعودی تصریح می کند که ولید برادر عثمان از جانب مادر بود (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷)

۲- حجرات، آیه ۶

۳- الغدیر، ج ۸، ص ۲۷۶

۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴

۵- ماجرای شراب نوشیدن ولید به قدری مشهور است که حتی در کتاب صحیح مسلم (کتاب الحدود، باب حدّ الخمر، حدیث ۳۸) نیز آمده است. (برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد)

۶- الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۷

۷- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶۵

وی فردی رفاه طلب، خوشگذران و اهل ریخت و پاش بود. شیوه حکومتی وی مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت؛ ولی عثمان به اعتراضات ترتیب اثری نداد. (۱)

یکی دیگر از فرمانداران عثمان از قبیله بنی امیه، «عبدالله بن ابی سرح» برادر رضاعی عثمان بود. وی از سوی عثمان والی مصر شد.

درباره وی نوشته اند: او از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آن حضرت را مورد استهزا قرار می داد و از این رو، رسول خدا فرمود: خون او هدر است، هر چند به پرده خانه کعبه چسبیده باشد.

به همین دلیل، وی مدتی فراری بود، تا آن که پس از مدتی به مکه آمد و به عثمان پناهنده شد و عثمان نیز او را پنهان نمود. آنگاه وی را در فرصتی مناسب نزد رسول خدا آورد و برای او شفاعت کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از سکوتی او را عفو کرد. پس از آن که عثمان به اتفاق عبدالله خارج شد، رسول خدا فرمود: این سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او را گردن بزند

او پس از آن که به ظاهر اسلام آورد، مرتد شد.

عبدالله بن ابی سرح به هنگام فرمانداری مصر، با ستم و بیدادگری با مردم رفتار می کرد و همین سبب شکایت مصریان از وی نزد عثمان شد. (۲)

مروان بن حکم مشاور عالی عثمان

از دیگر امویان که نقش بسزایی در تصمیم گیری های عثمان داشت، مروان بن حکم بود.

عثمان در سال های نخستین حکومت خویش، عموی خود «حکم بن ابی العاص» و پسرش «مروان بن حکم» را که طریقه (تبعیدی) رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، به مدینه بازگرداند.

ص: ۱۳۵

-
- ۱- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹ و حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴۴-۳۴۵
 - ۲- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۷۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۲۴-۲۲۶ و حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۲

«ابن قتیبه» و «ابن عبد ربّه» و «ذهبی» که همگی از معاریف اهل سنت هستند، می گویند: از جمله اموری که مردم بر عثمان انتقاد داشتند، این بود که «حکم بن ابی العاص» را نزد خود جای داد، در حالی که ابوبکر و عمر حاضر به این کار نشدند! (۱)

عثمان «حکم» را مقرب خویش ساخت و جبه خز (لباس گرانبیاض) بر او پوشانید و جمع آوری زکات طایفه «قضاعه» را بر عهده او گذاشت و آنگاه همه آن مبلغ را - که سیصد هزار درهم بود - به وی بخشید.

مهمتر از آن، بزرگداشت «مروان بن حکم» است. (۲) مروان که پسر عموی خلیفه بود، مورد توجه ویژه عثمان قرار داشت. وی را به دامادی خویش انتخاب کرد و آنگاه او را به عنوان معاون و مشاور عالی خود برگزید.

محققان می گویند: هر چند خلافت به ظاهر در دست عثمان قرار داشت، ولی نفوذ مروان به گونه ای بود که چنین به نظر می رسید، عثمان فقط به اسم خلیفه است! و خلیفه واقعی مروان است! (۳)

علی علیه السلام نیز با اشاره به این واقعیت و نفوذ و سلطه مروان در دستگاه خلافت و تأثیرپذیری عثمان از وی، خطاب به عثمان فرمود:

«اما رَضِيَتْ مِنْ مَرْوَانَ وَلَا رَضِيَتْ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَعَنْ عَقْلِكَ مِثْلُ جَمَلِ الظَّعِينَةِ يُقَادُ حَيْثُ يُسَارُّ بِهِ؛ تو از مروان راضی نمی شوی و او از تو خشنود نمی شود؛ جز آن که دین و عقلت را به انحراف بکشاند و (تو در برابر او) همانند شتری هستی که او را به هر سو بخواهند می کشند!». (۴) د»

ص: ۱۳۶

- ۱- رجوع کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۲۴۱ به بعد
- ۲- درباره خباثت و مذمت از مروان و خلاف کاریهای او رجوع کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۲۶۰ به بعد
- ۳- حياه الامام الحسين بن علي عليه السلام، ج ۱، ص ۳۳۷
- ۴- تاريخ طبري، ج ۳، ص ۳۹۷ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۱۴۷. در خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه نیز آمده است: «فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّفَهُ يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَ تَقْضِي العُمْرَ؛ در این پیری و پایان عمر، خود را ابزار دست مروان مساز که تو را به هر سو بخواهد، براند»

در ماجرای شکایت و تظلم مردم از فرمانداران عثمان و مراجعه آنان به مدینه و وعده های عثمان به رسیدگی به دادخواهی آنان، و سپس پیمان شکنی خلیفه، نقش مروان بسیار آشکار است که در منابع معتبر تاریخی به آن پرداخته شده است.

او چنان نفوذی در دستگاه خلافت عثمان داشت که اجازه نمی داد مردم به حداقل خواسته های مشروع خویش دست یابند و پیوسته عثمان را به مجازات دادخواهان تشویق می کرد. تا آنجا که همسر عثمان (نائله) از شوهرش می خواهد به سخنان مروان توجهی نکند؛ چرا که نائله معتقد بود مروان و دیگر افراد بنی امیه عاقبت عثمان را به کشتن خواهند داد! (۱)

آری؛ عثمان بسیار قبیله و خویشاوندان خود را دوست می داشت و از این رو، آنان را بر جان و مال مردم مسلط ساخت و ریاست و امارت بسیاری از شهرهای اسلامی را به آنان سپرد. دلبستگی عثمان به بنی امیه به قدری است که گفته است:

«لَوْ أَنَّ بَيْدِي مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمِّيَّةَ حَتَّى يَدْخُلُوهَا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ؛ اگر کلیدهای بهشت در اختیارم باشد تمام آن را به بنی امیه می بخشم تا همگی وارد بهشت شوند». (۲)

۲- روان شدن سیل اموال به سوی بنی امیه

کار دیگری که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق، به ویژه بنی امیه شد، بخشش های عجیب و بی حساب عثمان نسبت به این گروه بود که سبب تقویت مالی آنان گردید که ذیلاً به بخشی از آن اشاره می شود:

ص: ۱۳۷

- ۱- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۷
- ۲- کنز العمیال، ج ۱۳، ص ۵۲۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۲؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۰ و الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱. در امالی مفید از قول عثمان آمده است که گفت: «وَلَوْ كُنْتُ جَالِسًا بَبَابِ الْجَنَّةِ ثُمَّ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُدْخَلَ بَنِي أُمِّيَّةَ جَمِيعًا الْجَنَّةَ لَفَعَلْتُ؛ اگر بتوانم کنار در بهشت بنشینم و توان آن را داشته باشم که همه بنی امیه را وارد بهشت سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد». (امالی مفید، ص ۷۱، و بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۸۱)

۱- به مروان بن حکم خمس غنائم آفریقا را بخشید که مبلغ آن ۵۰۰ هزار دینار (مثقال طلا) بوده است و مبلغ یکصد هزار درهم (نقره) دیگر از بیت المال به او بخشید که مورد اعتراض زید بن ارقم کلیددار بیت المال قرار گرفت.

۲- مبلغ دویست هزار نیز به ابوسفیان بخشید.

۳- از غنائم جنگ دیگری در آفریقا مبلغ یکصد هزار دینار به عبدالله بن ابی سرح (برادر رضاعی خود) بخشید.

۴- مبلغ سیصد هزار درهم به حارث بن حکم (برادر مروان بن حکم) بخشید.

۵- به سعید بن عاص اموی مبلغ یکصد هزار درهم بخشید.

۶- به عبدالله بن خالد اموی مبلغ سیصد هزار درهم بخشید و به گفته یعقوبی:

عثمان دختر خویش را به تزویج عبدالله درآورد و آنگاه مبلغ ۶۰۰ هزار درهم به وی عنایت کرد!

۷- ابوموسی اشعری (والی بصره (۱)) مقدار فراوانی از اموال عراق را برای عثمان فرستاد که وی نیز همه را میان بنی امیه تقسیم کرد.

این بخشش ها غیر از اموال فراوانی بود که عثمان برای خود اندوخته بود. در تاریخ آمده است که وقتی عثمان کشته شد، میلیون ها درهم و بیش از ۵۰۰ هزار دینار برای خود ذخیره کرده بود و یک هزار شتر و یک هزار برده و تعداد زیادی اسب و اموال دیگری نیز برای خود اندوخته بود! (۲)

آری؛ این بخشش های بی حساب و کتاب بود که مورد اعتراض مردم قرار گرفت و ۶۳

ص: ۱۳۸

۱- . طبری می نویسد: ابوموسی اشعری به مدت شش سال والی بصره بوده است، تا آن که عثمان پس از آن، وی را عزل و عبدالله بن عامر (پسر دایی خود) را والی آنجا کرد (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹)

۲- . مرحوم علامه امینی فهرستی از این بخشش های عثمان را با استفاده از کتابها و منابع معتبر تاریخی نقل کرده است. (الغدیر، ج ۸، ص ۲۵۷-۲۸۶). همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲ به بعد و حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۴-۳۶۳

در نهایت به شورش عمومی انجامید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره دوران حکومت عثمان و سوء استفاده خاندان وی از بیت المال می فرماید:

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَعُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةً الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ؛ بستگان پدری اش (بنی امیه) به همکاری او برخاستند و همچون شتر گرسنه ای که در بهار به علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را بلعد، به خوردن اموال خدا مشغول شدند». (۱)

در واقع، عثمان با چنین امتیازاتی، طبقه جدید اشرافی و ممتاز را پدید آورد که ره آورد آن شورش های مردمی و آثار و پیامدهایی بود که سالها دامن اسلام را گرفت.

به هر حال، بنی امیه در زمان عثمان هم دارای قدرت و فرمانروایی شدند و هم از ثروت سرشاری بهره مند گردیدند و بی تردید این امتیازات سبب قدرت حزب نفاق، در مقابله با اسلام راستین و مکتب نبوی صلی الله علیه و آله گردید.

این فصل را با سخنی از «جرج جرداق» نویسنده معروف معاصر، به پایان می بریم.

وی درباره تقویت بنی امیه توسط عثمان می نویسد:

«وَجَعَلَ [عثمان] فِي أَيْدِيهِمْ مِفْتَاحَ بَيْتِ الْمَالِ، وَ سَيْفَ السَّيْلَانِ؛ عثمان، هم کلید بیت المال و هم شمشیر سلطان را در دستان بنی امیه قرار داده بود!». (۲)

***۲۴

ص: ۱۳۹

۱- نهج البلاغه، خطبه سوم

۲- الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۱۲۴

اشاره

از جمله عواملی که در تحقق حادثه کربلا- تأثیر بسزایی داشت، توطئه‌هایی بود که توسط معاویه در زمان حکومت علی علیه السلام صورت پذیرفت.

معاویه که از مدّت‌ها پیش برای رسیدن به کرسی خلافت کمین کرده بود، برای نیل به این هدف از هر وسیله‌ای سود می‌جست.

با بررسی شواهد تاریخی می‌توان به وضوح داستان آلوده‌وی را در پشت صحنه همه حوادث آن دوران که از قتل عثمان شروع شده بود، مشاهده کرد.

حوادثی که هر یک به تقویت جبهه اموی و تسلط آنان بر دنیای اسلام از یک سو، و تضعیف و غربت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از سوی دیگر انجامید.

اینک تصویر فشرده‌ای از نقش ویرانگر معاویه در آن حوادث مهم:

۱- ترک حمایت از عثمان

به کارگمارده شدن عناصر اصلی بنی‌امیه در دوره عثمان بر همه مناصب کلیدی در بلاد و ولایات و سازماندهی آنان در رده‌های بالای حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی آن روز و تلقی خلیفه نسبت به بیت‌المال که می‌تواند چون ملک شخصی خویش آن را مصرف کند یا به نزدیکان و بستگان خود ببخشد، بستر مناسبی برای شکل‌گیری حکومت سلطنتی خودکامه و موروثی معاویه شد.

عثمان در پاسخ به کسانی که به بذل و بخشش های بی حساب و کتاب وی از بیت المال اعتراض داشتند، می گفت:

«فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ، أَحْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَالِحاً لِلْأُمَّةِ، وَإِلَّا فَلَمَّاذَا كُنْتُ خَلِيفَةً؛ اخْتِيارِ بَيْتِ الْمَالِ فِي دَسْتِ مَنْ اسْتِ وَ هِرْ چِه رَا كِه بَرَايِ اُمَّتِ صِلَاحِ بَدَانِمِ اِنْجَامِ مِي دِهَمِ وَ گِرَنِه مَن چِه خَلِيفَه اِي هِسْتَم؟» (۱)

روشن است که به عقیده وی صلاح امت عبارت است از:

اهدای فدک به مروان، بازگرداندن حکم بن ابی العاص و مروان- تبعیدی پیامبر صلی الله علیه و آله- به مدینه، و سپردن مسندی از حکومت به وی، اعطای دویست هزار درهم به ابوسفیان، اعطای صد هزار درهم به مروان، تقسیم خراج عراق بین بنی امیه و بذل و بخشش های بی حساب و کتاب دیگر به ارقاب و نزدیکان خویش. (۲) (این بحث در قسمت قبل مشروحاً گذشت).

بدیهی است این وضعیتی نمی توانست چندان دوام داشته باشد. ثروت اندوزی و جنایات خویشاوندان عثمان بالاخره مسلمانان ناراضی را برآشفته و شورش و انقلاب بلاد مختلف اسلامی را فرا گرفت. به ویژه مدینه- مرکز خلافت اسلامی- مدتها در تب و تاب این شورش می سوخت.

عثمان که تصور می کرد در آن شرایط بحرانی، معاویه در یاری وی کمترین تردیدی به خود راه نمی دهد، و از هیچ فرصتی در کمک رسانی به وی دریغ نخواهد کرد، با ارسال نامه ای از او یاری طلبید و تأکید کرد تا با شتاب جنگجویان شام را با هر وسیله ای که ممکن است به سوی مدینه گسیل دارد.

ولی معاویه که به خوبی اوضاع را تحت نظر داشت و از عمق تنفر و بیزاری مردم نسبت به خلیفه باخبر بود، در این اندیشه بود که با از میان رفتن خلیفه، قدمی به کرسی ۱۵

ص: ۱۴۲

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰ و ج ۱، ص ۳۳۹، ذیل خطبه ۲۵

۲- همان مدرک، ج ۵، ص ۱۹۸. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ذیل خطبه ۱۵

خلافت نزدیک تر خواهد شد. این بود که روزها و هفته ها در فرستادن نیروی کمکی به سوی مدینه تعلل ورزید و این عمل خویش را چنین توجیه می کرد که صحابه با عثمان مخالفند و من از مخالفت با صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله اجتناب می کنم!

ابن ابی الحدید به نقل از بلاذری- مورّخ معروف قرن سوم- می نویسد: «هنگامی که عثمان از معاویه کمک خواست معاویه «یزید بن اسد قسری» را با گروهی سرباز به سوی مدینه روانه ساخت، ولی به وی فرمان داد وارد مدینه نشود، بلکه در سرزمین «ذابخش» که سرزمینی است به فاصله یک شب از مدینه، توقف کند و منتظر دستور بعدی بماند.

این بود که سپاه مذکور طبق مأموریت در بیرون مدینه رحل اقامت افکند و آنقدر درنگ کرد تا عثمان کشته شد و چون آب از آسیاب افتاد، به دستور معاویه بدون آن که هیچ کاری انجام داده باشند، به شام بازگشتند» (۱).

بلاذری بر این باور است که در واقع معاویه می خواست عثمان در این انقلاب و شورش کشته شود تا وی بتواند به نام عموزادگی و خونخواهی وی، مدعی خلافت گردد. (۲)

استاد شهید مرتضی مطهری در این مورد می نویسد:

«[معاویه] آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می تواند بهره برداری کند تا از زنده او و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرواب

ص: ۱۴۳

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوم کتاب. «سیوطی» در «تاریخ الخلفاء» نقل می کند که فردی از صحابه به نزد معاویه رفت، معاویه به وی گفت: آیا تو از قاتلان عثمان نیستی؟ پاسخ داد: خیر؛ اما از کسانی هستم که در مدینه حاضر بودم ولی او را یاری نکردم. معاویه گفت: چرا وی را یاری نکردی؟ پاسخ داد: چون مهاجران و انصار (از او بیزار شده و) به یاری اش نشتافتند. معاویه گفت: ولی لازم بود همگان او را یاری کنند. آن مرد پاسخ داد: اگر چنین است چرا تو با آن که سپاه شام در اختیار بود به کمکش نشتافتی؟! (تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳)

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوم کتاب

می دهد تا خونی که در رگ های عثمان حرکت می کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملاً قادر بود کمک های مؤثری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث تنها گذاشت!». (۱)

حضرت علی علیه السلام خود در دو مورد از نهج البلاغه به این نکته تصریح می کند. یکی در نامه ۲۸ نهج البلاغه آنجا که در نامه ای به معاویه خطاب می کند که: «کدامیک از من و تو بیشتر با وی (عثمان) دشمنی کردیم و راه هایی را که به کشته شدن او منتهی می شد، هموار نمودیم؟ آن کسی که بی دریغ در صدد یاری او برآمد ... یا آن کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او با دفع الوقت کردن، موجبات مرگش را فراهم ساخت؟».

و دیگر در نامه ۳۷ آنجا که خطاب به معاویه می فرماید:

«فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ؛ تو آنجا که یاری عثمان به سودت بود او را یاری کردی و آنجا که نیاز به یاری تو داشت وی را تنها گذاشتی!».

جستجو در شواهد و قراین تاریخی آن دوران نشان می دهد معاویه برای رسیدن به خلافت چشم به حادثه مدینه و قتل عثمان دوخته بود، تا رقیب نیرومندی چون عثمان از میان برداشته شود و زمینه برای خلافت وی هموار گردد.

ولی پس از قتل عثمان، آنچه که وی در سر می پروراند ائتفاق نیفتاد. بلکه مردم با تمام وجود و یک صدا به بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام روی آوردند و این بود که به فکر نقشه های شیطانی دیگر افتاد.

۲- جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام علیه السلام

مراسم بیعت مردم و انقلابیون با امیرمؤمنان علیه السلام با شور و هیجان خاصی انجام شد.

آن حضرت پس از آن که ابتدائاً- بنا به مصالحی (۲)- از پذیرش این مسئولیت استنکاف

ص: ۱۴۴

۱- سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۸

۲- مراجعه شود به: پیام امام علیه السلام، ج ۴، ص ۲۰۸، ذیل خطبه ۹۲ نهج البلاغه

ورزید، در مقابل اصرار بیش از حد مردم، با یک شرط حاضر شد در آن اوضاع بحرانی، زمام امور را به دست گیرد:

لغو کلیه امتیازات طبقاتی که از زمان خلیفه دوم شروع شده بود و تساوی حقوق همه افراد در برابر قانون اسلام و بیت المال.

«مغیره بن شعبه» پس از بیعت با علی علیه السلام به آن حضرت رو کرد و گفت:

«امروز را دریاب! بگذار معاویه بر سر کار و حکومتش بماند. بگذار عبدالله بن عامر- پسر دایی عثمان و فرماندار بصره- به حکومتش ادامه دهد. کارگزاران بنی امیه را رها کن بر سر کارشان بمانند تا همگی با تو بیعت کنند. پس از آن هر کس را خواستی برکنار کن». علی علیه السلام لحظه ای درنگ کرد و فرمود: «من در دینم از راه حيله وارد نمی شوم و در کارم پستی راه نمی دهم». (۱)

در تاریخ طبری آمده است: مغیره به علی علیه السلام عرض کرد: «معاویه آدم گستاخی است، مردم شام از وی اطاعت می کنند. به علاوه تو برای بقای وی بر سر قدرت، دلیل داری و آن این که عمر پیش از تو، این ولایت (شام) را به وی داده بود».

علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

«وَاللَّهِ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ أَبَدًا؛ به خدا سوگند! حتی دو روز هم او را در این پست (به ناحق) باقی نمی گذارم». (۲)

عدالت جوئی شگفت انگیز علی علیه السلام ایجاب می کرد که ثروت های کلانی که عمال بنی امیه در دوران حکومت عثمان به ناحق به چنگ آورده بودند، مصادره کرده و به بیت المال برگرداند.

این بود که آن حضرت در روز دوم حکومت خویش به طور رسمی اعلام کرد: ۶۱

ص: ۱۴۵

۱- الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۷۹. و مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۱

«وَاللَّهِ لَوْ وَحَدَّثْتَهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْأَمَاءَ لَرَدَّدْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر اموال بیت المال را بیابم که مهر زنان شده و یا کنیزانی خریده باشند، آن را به بیت المال بر می گردانم».^(۱)

هنگامی که این خبر به عمرو بن عاص رسید، بلافاصله به معاویه پیغام داد: «هر کاری از دست ساخته است، انجام ده. زیرا در غیر این صورت فرزند ابوطالب اموال را از تو جدا می کند، همان گونه که پوست از عصا جدا می شود!».^(۲)

روح تساوی طلبی علی علیه السلام و عدم وجود کمترین اثری از انعطاف و نرمش در مقابل توقع نابجای افراد سرشناسی چون طلحه و زبیر، آنان را پس از گذشت چند ماه از بیعت با علی علیه السلام به این نتیجه رساند که به نقل طبری می گفتند:

«مَا لَنَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَلَحْسِهِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ؛ بهره ما از این کار (حکومت علوی) به اندازه بهره ای است که سگ از لیسیدن بینی اش می برد!».^(۳)

درست در همین زمان که امثال طلحه و زبیر از رسیدن به هر مقام و امتیازی در حکومت علی علیه السلام به کلی مأیوس می گشتند، معاویه در شام زیر کانه اوضاع «مدینه» را زیر نظر داشت. او که به خوبی روحیه دنیاپرستی طلحه و زبیر را می شناخت و از اشتیاق شدید آنان برای رسیدن به حکومت با خبر بود، دست به توطئه ای دیگر زد. او پنهانی برای آنان نامه ای نوشت و سعی کرد با پاشیدن بذر طمع خلافت در دل‌هایشان، آنها را به جنگ با امام وادار نماید.^(۴)

ص: ۱۴۶

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ص ۵۲۵

۲- «مَا كُنْتُ صَانِعًا فَاصْنَعْ إِذْ قَشَرَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ كُلِّ مَالٍ تَمْلِكُهُ كَمَا تُقَشِّرُ عَنِ الْعَصَا لِحَاهَا» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۲. ذیل خطبه ۱۵

۳- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۳

۴- معاویه در آن نامه به زبیر نوشته است: «قَدْ بَايَعْتُ لَكَ أَهْلَ الشَّامِ فَأَجَابُوا وَاسْتَوْتَفُوا الْحَلْفَ فَدُونَكَ الْكُوفَةَ وَ الْبُضَيْرَةَ لَا يَسْبِقَنَّكَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ ... وَ قَدْ بَايَعْتُ لِطَلْحَةَ ابْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِكَ فَأَظْهَرَ الطَّلَبَ بِدَمِ عُثْمَانَ وَادْعُ النَّاسَ إِلَي ذَلِكْ؛ من از شامیان برای تو بیعت گرفتم، آنان نیز پذیرفتند و پیمان محکمی در وفاداری به تو بستند. پس کوفه و بصره را دریاب! تا فرزند ابوطالب بر تو پیش دستی نکند. برای طلحه نیز پس از تو بیعت گرفتم. پس به خونخواهی عثمان برخیزید و مردم را نیز به این امر دعوت کنید! ...». هنگامی که این نامه به زبیر رسید، خوشحال شد و طلحه را بدان آگاه ساخت. آن دو در خیرخواهی معاویه در حق خویش تردیدی نداشتند. از این رو تصمیم گرفتند به مخالفت با علی علیه السلام برخیزند. (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱)

طرح معاویه به زودی اثر کرد و آنان مغلوب حيله های وی شدند. این بود که به بهانه زیارت خانه خدا جهت خداحافظی به نزد علی علیه السلام آمدند. حضرت پس از اخذ مجدد بیعت، به آنان اجازه مسافرت داد و سپس به یاران خود فرمود: «به خدا سوگند هدف آنان از این مسافرت، زیارت خانه خدا نیست بلکه زیارت را بهانه ساخته اند و هدفی جز پیمان شکنی و بی وفایی ندارند». (۱)

بالاخره آنان به مکه شتافتند تا زیر پرچم مخالفت با علی علیه السلام که عایشه برافراشته بود با دیگر سران بنی امیه گردهم آیند.

بدون شک، معاویه به خوبی می دانست که با امیرمؤمنان علیه السلام نه در سابقه و نه در فضایل، نمی تواند رقابت کند. او می اندیشید نتیجه این جنگ هر چه باشد به نفع او است، چرا که اگر امام شکست بخورد او به نتیجه دلخواه رسیده، و اگر طلحه و زبیر از میان بروند، باز دو تن از نیرومندترین رقبای او در خلافت از میدان خارج می شوند.

در هر دو حالت او می تواند گامی بلند به سوی کرسی خلافت بردارد!

فایده دیگر جنگ جمل برای معاویه آن بود که وی به تنهایی جرأت و جسارت شوریدن علیه خلیفه وقت، علی علیه السلام را نداشت. لذا می بایست افراد معروف دیگری چون عایشه و طلحه و زبیر این راه را برای او هموار کنند تا وی بتواند به راحتی در آن گام نهد.

در واقع او می اندیشید برای اغفال مردم سطحی نگر لازم است افرادی چون طلحه و زبیر که روزی طبق وصیت خلیفه دوم، همردیف علی علیه السلام از اعضای شورای شش ۶۷

ص: ۱۴۷

۱- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷ و تاریخ ابن اعثم، ص ۱۶۶-۱۶۷

نفره تعیین خلیفه وقت بودند، در این راه سدشکنی نمایند، تا راه شوریدن بر ضدّ خلیفه مسلمین برای امثال معاویه باز گردد.

از سوی دیگر، بنی امیه که با علی علیه السلام عداوتی دیرینه داشتند و منتظر فرصتی بودند تا بر ضدّ حکومت آن حضرت پناهند، با ترغیب و تحریک معاویه، از هر کوی و برزن، در مکه گرد عایشه اجتماع کردند. فرمانداران و والیان دوران عثمان که یکی پس از دیگری، توسط امیرمؤمنان معزول می شدند با ثروت های هنگفت به سوی عایشه شتافتند. مروان بن حکم - داماد و مشاور خاصّ عثمان - نیز در این جمع حضوری فعال داشت.

مورّخ معروف «طبری» از «زُهری» نقل می کند که «عبدالله بن عامر» - پسر دایی عثمان و فرماندار بصره از طرف عثمان - پس از آن که حضرت علی علیه السلام وی را عزل نمود با یک دنیا ثروت به مکه گریخت تا در زیر پرچم عایشه بر ضدّ حکومت علی علیه السلام وارد عمل شود.

«یعلی بن امیه» - فرماندار عثمان در یمن - نیز پس از عزل شدن از طرف علی علیه السلام با ثروتی کلان به سوی عایشه شتافت.

(۱)

بدین ترتیب، ساز و برگ نظامی و هزینه سنگین جنگ جمل از ثروت های بادآورده عمال بنی امیه که در دوران عثمان از بیت المال غارت کرده بودند، تأمین شد.

این است که اگر جنگ جمل را رویارویی غیر مستقیم معاویه با حکومت امیرمؤمنان علیه السلام بدانیم سخنی به گراف نگفته ایم.

۳- جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام علیه السلام

تحقیق پیرامون اتفاقات و حوادث زنجیره ای آن دوران نشان می دهد که معاویه

ص: ۱۴۸

۱- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۹ به بعد

پس از هر حادثه مهم، گامی بلند به سوی خلافت و حکومت بر تمام قلمرو اسلامی بر می داشت. وی روزی با تعلل در یاری رساندن به عثمان، زمینه قتل او را فراهم ساخت، و این مانع بزرگ را از سر راه خلافت خود برداشت؛ روز دیگر با تحریک طلحه و زبیر و دیگر عمال بنی امیه نقش پشت صحنه جمل را بازی کرد و باعث قتل آن دو رقیب اصلی خود شد. این بار به فکر اجرای نقشه ای بسیار خطرناک و ویرانگر افتاد.

او که از یک سو، عنوان مظلومیت عثمان (۱) و ادعای خونخواهی وی را دستاویز خود قرار داده و از دیگر سو، راه شوریدن بر ضد خلیفه مسلمین پس از جنگ جمل باز شده بود، به جنگ مستقیم با امام علیه السلام برخاست. و انبوهی از شامیان را که حدود بیست سال تحت تربیت او در یک جهالت و بی خبری و حشتناکی به سر می بردند بر ضد امام علیه السلام بسیج کرد.

دشت پهناور صفین میدان رویارویی سپاهیان امام علیه السلام و معاویه بود و نبرد ماه ها طول کشید، و چنان که می دانیم در واپسین ساعات نبرد، آن هنگامی که ستون های لشکر امام علیه السلام با دلاوری های مردانی چون «مالک اشتر» در اعماق جبهه شام نفوذ کرده بود و می رفت تا نماینده تمام عیار دوران جاهلیت برای همیشه از بین برود و حکومت عدل علوی سراسر قلمرو اسلام را در برگیرد، ناگهان با طرح شیطانی «عمرو بن عاص» قرآن ها بر سر نیزه ها قرار گرفت و به یک باره سرنوشت جنگ به نحو دیگری رقم خورد.

مردانی که ماه ها دلیرانه در کنار علی علیه السلام ایستادگی کرده و خود را تا آستانه پیروزی رسانده بودند، در مقابل این نیرنگ شوم، عرصه را بر امام تنگ کردند. در نتیجه، کار به ۶۴

ص: ۱۴۹

۱- . معاویه با آویختن پیراهن عثمان در کنار منبر و برپا کردن مجالس عزاداری برای وی، احساسات مردم شام را تحریک نمود و سپاه عظیمی را بر ضد علی علیه السلام به راه انداخت. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۴

داستان داوری و حکمیت کشیده شد و چون داور شام عمرو بن عاص آن فریبکار کهنه کار، داور عراق ابوموسی اشعری را فریب داد، این شکست زشت را ننگی بزرگ برای خویش دانستند؛ ولی برای جبران آن، به ننگ بزرگتری تن دادند و با بهانه تراشی های ابلهانه، از سپاه امام کناره گیری کردند و بدین ترتیب دسته بزرگی به نام «خوارج» در اسلام ظهور کرد.

گروهی که جهالت و نادانی آنان از سویی و نیرنگ و خدعه های معاویه از سوی دیگر، شکاف بین مسلمانان را عمیق تر کرد و آتش فتنه جنگ دیگری را به نام «جنگ نهروان» شعله ور ساخت.

۴- ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی

معاویه پس از بازگشت از جنگ صفین برای تضعیف موقعیت امام علیه السلام نقشه جدیدی طراحی کرد. وی با اعزام سپاهیان غارتگر و خونخوار خود به گوشه و کنار سرزمین های تحت حکومت امام علیه السلام، ناامنی وسیعی را برای مسلمانان بی دفاع از عراق و یمن و حجاز به وجود آورد.

سپاهیان اعزامی معاویه که به سرزمین های بدون سرباز و نگهبان حمله می کردند و هرگاه در مقابل سپاهیان مسلح امام قرار می گرفتند، می گریختند، دستور داشتند تا در قلمرو حکومت امام علیه السلام بکشند، بسوزانند، غارت کنند و هر چه آبادی و آبادانی می دیدند آن را به ویرانه تبدیل نمایند!

افراد خونخوار مزدوری چون «بسر بن ارطاه»، «نعمان بن بشیر»، «سفیان بن عوف» و «عبدالله بن مسعده» مأموریت داشتند تا به فرمان معاویه، امتیث و آرامش را از سرزمین های اسلامی بگیرند و با این ترفند مردم را از حکومت آن حضرت مأیوس سازند.

در تمام این مدت امیرمؤمنان علیه السلام هر قدر مردم عراق و مخصوصاً کوفه را به دفاع از

کیان اسلام و مسلمین دعوت می کرد، کمتر گوش شنوایی وجود داشت.

هنگامی که «سفیان بن عوف» به شهر انبار حمله کرد و تعدادی از مردان و زنان بی گناه را بیرحمانه به قتل رساند، امام علیه السلام در واکنشی شدید نسبت به این اعمال وحشیانه به سربازان بی اراده خویش خطاب کرد و فرمود:

«أَلَا- وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ: أُغْزَوْهُمْ قَبِيلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ ... فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شُنِنْتُ عَلَيْكُمْ الْغَارَاتُ وَ مِلِكْتُ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانَ؛ آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فراخواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند؛ با آنها بجنگید ... اما شما هر کدام، مسئولیت را به گردن دیگری افکندید، و دست از یاری هم برداشتید، تا آن که مورد هجوم پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین هایتان از دست رفت».^(۱)

«بُسر بن ارطاه» یکی از خونخوارترین فرستادگان معاویه بود. وی حتی به زنان و کودکان خردسال هم رحم نمی کرد.

ابوالفرج اصفهانی - مورخ مشهور - در کتاب اغانی می نویسد:

«معاویه، بُسر را بعد از داستان حکمیت به قلمرو حکومت امام علیه السلام فرستاد و به وی فرمان داد تا در شهرهای مختلف گردش کند و هر کس از شیعیان و یاران امام را یافت، بکشد و اموالشان را غارت کند و حتی به زنان و کودکانشان رحم نکند».^(۲)

وقتی که امیرمؤمنان علیه السلام قساوت ها و بی رحمی های این مرد را شنید با این عبارت وی را نفرین کرد:

«بارالها! از او دینش را بازستان و عقلش را قبل از مرگش زایل کن!».

دعای امام به اجابت رسید و او قبل از مرگش عقل خود را از دست داد و با نکبت و ۴۰

ص: ۱۵۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۷

۲- الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۵. و نیز مراجعه شود به: اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۴۰

با دقت در آن بخشی از کلمات امام در نهج البلاغه، که به سختی از بی انضباطی و سستی مردم کوفه می نالد و دردناک تر از آن، این که برای خویش طلب مرگ می کند؛ می یابیم که این کلمات بیشتر مربوط به همین دوره است که با توطئه های معاویه و عمالش، ناامنی و غارتگری بخش های وسیعی از قلمرو حکومت امام علیه السلام را فراگرفته بود.

در واقع، لشکر امام علیه السلام به این نتیجه رسیده بود که در صورت اجابت خواسته امام علیه السلام، طبق نظر آن حضرت، می بایست به تمام قید و بندهای اخلاقی و انسانی پایبند باشد. اگر پیروز شوند حق ندارند اموال کسی از افراد ظاهراً مسلمان را به غنیمت بگیرند و یا زن و فرزندانشان را به اسارت گیرند و یا آزادانه همه چیز را ویران کنند و غارت نمایند. تنها چیزی که جنگ برای آنها به ارمغان می آورد همان خطر مرگ بود، بدون آن که (به ظاهر) هیچ منفعت مادی برایشان داشته باشد. این بود که جز تعداد اندکی از یاران امام علیه السلام که دارای انگیزه الهی بودند کسی به فریادهای آن حضرت پاسخ نگفت.

در مقابل، مردم شام به طور کامل از معاویه اطاعت می کردند، زیرا آنان آزاد بودند هر کس را بکشند. دختران و زنان را اسیر کنند و هر مالی که به چنگشان می آمد، برای خویش بگیرند. این آزادی مطلق، غرایز و امیال حیوانیشان را ارضا می کرد، لذا با دل و جان، گوش به فرمان معاویه بودند.

وقوع سه جنگ ویرانگر در کمتر از چهار سال، به علاوه ایجاد ناامنی و آشوب در اقصی نقاط سرزمین اسلامی آن روز، اشراف ناراضی را که می دیدند سفره آنان از همراهی با علی علیه السلام چرب و شیرین نمی شود، و با تیزبینی دریافته بودند که آینده از آن معاویه خواهد بود، بر آن داشت تا پنهانی با معاویه وارد معامله شوند. این بود که با (۵)

ص: ۱۵۲

نامه های ذلت بار از حاتم بخشی های وی برخوردار شدند و معاویه نیز با استناد به آن نامه ها وانمود می کرد، مردم عراق از وی می خواهند تا برای سامان دادن به کارهایشان به آنجا رود.

دوران غربت قرآن و به حاشیه رانده شدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسیده بود؛ همه عوامل برای حاکمیت بلامنازع معاویه بر قلمرو اسلامی فراهم شده بود. تنها مانع بسیار مهم، شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که او نیز در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری به دست یکی از دست پرورده شدگان سیاهکاری های معاویه ضربت شهادت نوشید و در شب بیست و یکم شبانه و پنهان، دفن شد.

دفن غریبانه و مخفیانه این حاکم بزرگ اسلامی و الهی و پنهان ماندن قبر آن حضرت در سالهای طولانی حکایت از عمق جنایات معاویه و بنی امیه و غربت اسلام راستین و اهل بیت پیامبر علیهم السلام داشت.

ص: ۱۵۳

ششمین نکته ای که می تواند از ریشه های ماجرای کربلا شمرده شود، و بر زمینه سازی چنان حادثه ای تأثیرگذار باشد، توطئه هایی است که در عصر امام حسن علیه السلام اتفاق افتاد و سبب تقویت «جبهه اموی» شد.

به عبارت دیگر: مجموعه ای از توطئه ها و حوادث که پی آمد بسیار شومی را به دنبال داشت و آن سلطه کامل معاویه بر همه بلاد اسلامی بود.

فشرده این توطئه ها و حوادث از این قرار است:

۱- فریب خوردن برخی از فرماندهان لشکر امام حسن علیه السلام توسط معاویه

امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش خطبه ای خواند و مردم را برای جنگ بر ضدّ یاغیان شامی بسیج کرد. آن حضرت «عبیدالله بن عباس» را به فرماندهی بخشی از لشکر خود منصوب ساخت و او را روانه جبهه نبرد کرد.

عبیدالله بن عباس کسی بود که دو فرزند خردسالش در زمان علی علیه السلام توسط «بسر بن اراطاه» فرمانده خونریز معاویه به شهادت رسیدند. (۱)

معاویه که از ماجرا مطلع شد، نامه ای خطاب به عبیدالله بن عباس نوشت و از او

ص: ۱۵۵

۱- رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۸۳ و پیام امام امیرالمؤمنین، ج

خواست تا دست از امام علیه السلام بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، یک میلیون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد؛ عیدالله نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست و صبح گاهان لشکریان دیدند، بی فرمانده شده اند. (۱)

۲- تضعیف موقعیت امام علیه السلام توسط منافقان و عوامل معاویه

در همان حال که امام علیه السلام برای نبرد با معاویه آماده می شد و لشکر خود را به سمت جبهه نبرد روانه می ساخت، توسط گروهی از لشکریان خود مورد تعرض قرار گرفت؛ این حرکات موزیانه و مانند آن که بدون تردید بی ارتباط با عوامل نفوذی معاویه و دسیسه های او نبود، سبب تضعیف روحیه لشکر و پراکندگی آنان، و چنان که خواهد آمد در نهایت نیز منجر به صلح تحمیلی معاویه شد.

نفوذ عوامل معاویه در میان لشکر آن حضرت به قدری شدید شد که مورخان می نویسند: یک بار امام حسن علیه السلام توسط یکی از نیروهای خودی در حال نماز با خنجر مورد تعرض قرار گرفت (۲) و بار دیگر برخی از سپاهیان سجاد از زیرپای حضرت کشیدند. (۳)

و گاه برخی از بزرگان لشکر امام علیه السلام به معاویه نامه نوشتند که حاضرند امام مجتبی علیه السلام را دست بسته تحویل دهند و یا او را به قتل برسانند. (۴)

ص: ۱۵۶

- ۱- . ارشاد مفید، ص ۳۵۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴ و مقاتل الطالبیین، ص ۴۲
- ۲- . ارشاد مفید، ص ۳۵۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱
- ۳- . ارشاد مفید، ص ۳۵۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱
- ۴- . ارشاد مفید، ص ۳۵۳

در حالی که معاویه برای نبرد بر ضدّ امام حسن علیه السلام آماده می شد و نیروهای گسترده ای را فراهم می ساخت؛ جمعی از یاران بی وفای امام علیه السلام به صراحت از ترک جنگ سخن می گفتند.

مورّخ معروف اهل سنت، ابن اثیر در کتاب «اسد الغابه» نقل می کند که امام مجتبی علیه السلام برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد و نبرد با معاویه و غارتگران شام دعوت کرد؛ و در عین حال از آنها سؤال فرمود: شما چه می خواهید؟ اگر آماده جهاد و شهادتید، دست به شمشیر برید و اگر زندگی و زنده ماندن را دوست دارید، با صراحت بگویید!

گروه زیادی در پاسخ امام علیه السلام فریاد زدند: «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ؛ ما زندگی و ماندن را می خواهیم!». (۱)

در همین خطبه امام علیه السلام تفاوت روحیه مردم را در زمان شرکت آنها در جنگ صفین و روحیه آنان را در زمان خویش بیان کرده، می فرماید:

«وَكُنْتُمْ فِي مُتَدَبِكُمْ إِلَى صَفِينٍ وَ دِينِكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ الْيَوْمَ وَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ؛ آن روز که به سوی صفین رهسپار بودید، دین شما پیشوای دنیای شما بود؛ ولی امروز دنیای شما پیشوای دین شماست. (بر اساس منافع دنیوی حرکت می کنید و انگیزه دینی ندارید)». (۲)

به هر حال، در چنین شرایطی که امام احساس تنهایی می کرد و جز عده ای اندک از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران خاص، حاضر به همراهی نبودند، آن حضرت با

ص: ۱۵۷

۱- . اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳-۱۴. همین خطبه در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱-۲۲ نیز با اندک تفاوتی آمده است و نقل شده است که مردم در پاسخ گفتند: «الْبَقِيَّةُ وَالْحَيَاةُ؛ یعنی ما بقا و زندگی را می خواهیم (نه جنگ و شهادت)»

۲- . اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: «امام علیه السلام چاره ای جز صلح نداشت، چرا که یاران او نسبت به جایگاه امام بصیرت کافی نداشتند و سیاست های او را به فساد و تباهی می کشاندند و به وعده های خویش وفا نمی کردند و بسیاری از آنان، ریختن خون آن حضرت را مباح می شمردند و آماده تسلیم امام علیه السلام به دشمنانش بودند واز سویی دیگر، پسرعمویش نیز وی را تنها گذاشت و به دشمن پیوست (و در یک جمله) بسیاری از آنان به زندگی زودگذر دنیا علاقمند بودند و نسبت به آخرت و پاداش اخروی بی رغبت: (وَ مِثْلُ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَى الْعَاجِلِ، وَ زَهْدُهُمْ فِي الْآجِلِ). (۲)

در واقع، امام علیه السلام یا باید به جنگی روی می آورد که امیدی به پیروزی در آن نبود، اهل بیت و اصحاب خاصّ خویش را در حالی به کشتن می داد، که نتیجه ای برای اسلام نداشت؛ زیرا معاویه با فریبکاریهایش مسئولیت جنگ را به عهده امام می انداخت و مردم نیز تحت تأثیر ظواهر فریبنده معاویه قرار داشتند.

و یا آن که برای حفظ مصالح اسلام، صلح کند تا پرده های فریب را از چهره معاویه کنار بزند؛ باطن حکومت اموی را برای مردم آشکار سازد و عدم پایداری آنها را به تعهدات دینی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله به اثبات رساند.

امام مجتبی علیه السلام پس از هفت ماه خلافت (۳)، بر اثر توطئه های معاویه و بی وفایی و ضعف یاران، زمامداری را طبق صلح نامه ای به معاویه واگذار کرد، تا هدف دوم محقق شود. ۶۱

ص: ۱۵۸

۱- در تاریخ آمده است: «فَلَمَّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَى الصُّلْحِ؛ هنگامی که آن حضرت را تنها گذاشتند، صلح را پذیرفت». (اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴). در تاریخ یعقوبی نیز آمده است: «فَلَمَّا رَأَى الْحَسَنُ أَنْ لَا قُوَّةَ بِهِ وَ أَنَّ أَصْحَابَهُ قَدِ افْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ يَقُومُوا لَهُ، صَالِحٌ مُعَاوِيَةَ؛ هنگامی که امام حسن علیه السلام مشاهده کرد نیرویی برای او نمانده و یارانش از او فاصله گرفتند و همراهی نکردند، با معاویه صلح کرد». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵)

۲- ارشاد مفید، ص ۳۵۴

۳- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۶۱

سرانجام توطئه های دشمنان و ضعف یاران امام علیه السلام و نفوذ منافقین در سپاه اسلام موجب صلح آن حضرت و واگذاری امور به معاویه شد و با قدرت یافتن معاویه و خلافت رسمی وی، جبهه اموی به قدرتی همه جانبه تبدیل شد و از آن پس، بازگشت به عصر جاهلیت و برانداختن ارزش های الهی و سنت نبوی صلی الله علیه و آله به طور بنیانی سرعت گرفت و گسترش یافت.

در فصل بعد خلافتکاری های معاویه و مبارزه او را با تعلیمات اسلام پی گیری خواهیم کرد.

ص: ۱۵۹

دوران بیست ساله خلافت معاویه (۱) را می توان از مهمترین عوامل زمینه ساز ماجرای کربلا دانست. در این دوران حوادثی اتفاق افتاد که مقدمات پدید آمدن ماجرای کربلا را فراهم ساخت.

در واقع، این دوران از دو زاویه به فرایند حادثه کربلا- کمک کرد: از یک سو، ستم ها، قتل ها و غارت ها، بدعت ها و دین ستیزی های معاویه، شکل گیری ماجرای عاشورای سال ۶۱ هجری را برای امویان و انتقام آنان از اسلام آسان می کرد و از سوی دیگر حوادث دوران او، به ویژه زمینه سازی برای خلافت فرزند فاسدش یزید، عکس العمل شدیدی را از سوی مسلمانان به ویژه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به رهبری امام حسین علیه السلام به همراه داشت.

این عکس العمل ها با شروع خلافت یزید و اصرار او برای بیعت گرفتن از همه مسلمین و رسمیت بخشیدن به همه خلاف کاری هایش شدیدتر شد؛ تا آن جا که- در پی یک سلسله حوادث- به عاشورای سال ۶۱ منتهی گردید.

خلاف کاری ها، بدعت ها و حوادث سخت و دردناک دوران معاویه فراوان است که عمده آن ها به طور فشرده به شرح زیر است:

ص: ۱۶۱

همان گونه که در بخش گذشته آمد، امام حسن علیه السلام به سبب شرایط دشوار، به صلح با معاویه تن داد، و از وی برای امور زیر پیمان گرفت:

«در قنوت نمازها امیرمؤمنان علیه السلام را سبّ ننماید! و متعرض شیعیان نشود، امتیّت آنها را تأمین کند و حقوق هر صاحب حقی را به وی بدهد».

معاویه نیز همه این موارد را پذیرفت و بر انجام آن تعهّد بست و سوگند یاد کرد؛ ولی پس از امضای صلح نامه وقتی روز جمعه وارد «نُخَيْلَه» (منزلگاهی نزدیک کوفه) شد، پس از نماز، خطبه ای برای مردم خواند و چنین گفت:

«إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلُّوا وَ لِيَتَّصِمُوا، وَ لِيَتَّحِجُّوا وَ لِيَلْتَرُكُوا، إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ، وَ لَكِنِّي قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ! ... أَلَا وَ إِنِّي كُنْتُ مُنِيَّتِ الْحَسَنِ أَشْيَاءَ، وَ أُعْطِيْتُهُ أَشْيَاءَ، وَ جَمِيعُهَا تَحْتَ قَدَمِي لَا أَفِي بِشَيْءٍ مِنْهَا لَهُ؛ به خدا سوگند! من برای این با شما نجنگیدم که نماز بگزارید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و زکات دهید! این امور را خودتان انجام می دهید! هدف من از بیکار با شما این بود که بر شما فرمانروایی کنم (و به قدرت دست یابم). آگاه باشید! من در (صلح نامه) اموری را به حسن علیه السلام وعده دادم و تعهّداتی کردم، اما (بدانید) همه آن پیمان ها و تعهّدات را زیر پا انداخته و به هیچکدام از آنها وفا نخواهم کرد!».

پس از آن داخل کوفه شد و از مردم بیعت گرفت، و آنگاه خطبه ای برای مردم خواند و نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام و همچنین امام حسن علیه السلام بدگویی کرد. (۱)

بدین صورت، معاویه در قدم اول حاکمیت خویش، نخست هدف خود را از آن همه تلاش ها و کشتارها به صراحت بیان کرد. او هرگز مانند یک فرمانده مسلمان

ص: ۱۶۲

۱- . ارشاد مفید، ص ۳۵۵. همچنین رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶. بخشی از این خطبه در مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۴۳ و سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۰۴ نیز آمده است

برای خدا (فی سبیل الله) نجات دهید و رسیدن به فرمانروایی را انگیزه خویش قرار داد و همچنین با صراحت از پیمان شکنی و نادیده انگاشتن پیمان نامه صلح سخن گفت؛ در حالی که وفای به عهد و پیمان حداقل چیزی است که از یک مسلمان انتظار می رود.

او با ناسزاگویی به امیرمؤمنان علیه السلام - پرچمدار توحید و عدالت - و به امام حسن علیه السلام که از اهل بیت رسول خداست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وی و برادرش را «سرور جوانان اهل بهشت» نامید، همه اصول اولیه پیمان های اخلاقی، دینی و انسانی را زیر پا گذاشت و باطن خویش را برای مردم آشکار ساخت.

۲- نصب منافقان در پست های حساس

اشاره

طبیعت حکومت معاویه اقتضا می کند که برای پیشبرد مقاصد نامشروع خود از افراد فاسد استفاده کند. این امر موجب می شد تا هر چه سریع تر مردم از تعالیم عادلانه و حیات بخش اسلام فاصله گرفته و حکومت جبار وی نیز به اهداف خویش نزدیک تر گردد و صدای مخالفان را در گلو خفه سازد.

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در یک پیش بینی شگفت آور از این واقعه خبر داد:

«وَلَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَهُ حَوْلًا وَالصَّالِحِينَ حَزْبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا؛ من از این اندوهناکم که سرپرستی حکومت این امت به دست این بی خردان و نابکاران (بنی امیه) افتد. بیت المال را به غارت ببرند، آزادی بندگان خدا را سلب کنند و آنها را برده خویش سازند، با صالحان نبرد کنند و فاسقان را همدستان خود قرار دهند.» (۱)

این عبارت کوتاه و پر معنای امیرمؤمنان علیه السلام می رساند که حضور افراد فاسد و تبهکار در پایگاه های اصلی یک حکومت، بیانگر فساد و انحراف آن نظام و حکومت است، چنانچه حضور مردان صالح و درست کار در دستگاه حکومت، نشانه

ص: ۱۶۳

سلامت و درستی آن است.

به تصریح مورخان، تقریباً در هیچ یک از سرزمین های تحت امر اموی حتی یک فرد صالح و امین در رأس امور قرار نداشت. در واقع کارگزاران اصلی حکومت معاویه، انسان های طماع و هوس رانی بودند که به طمع رسیدن به آمال شیطانی و اغراض مادی، تن به این کار داده بودند.

ناگفته پیداست به کارگیری افراد منحرف و مفسد که علناً تظاهر به فسق و فجور می کردند تا چه میزان می توانست به عادی سازی منکرات در جامعه منجر شده و ارزش های معنوی جامعه را به خطر اندازد.

دستگاه عریض و طویل حکومتی معاویه توسط افرادی اداره می شد که تمام هوش و ذکاوت خویش را جهت آباد کردن دنیای نامشروع خود به کار گرفته بودند.

دنیارستان و هوس بازانی چون «عمرو بن عاص»، «مغیره بن شعبه» و «زیاد بن ابیه» که از مشهورترین حيله گران عرب محسوب می شدند (۱)، به طمع ریاست و مقام در دام های فریب و نیرنگ معاویه گرفتار آمده بودند، دینشان را دادند و در مقابل، حکومت بخشی از سرزمین اسلامی را به تناسب ظرفیت و حساسیت، از آن خود کردند.

در واقع معاویه با توجه به شناختی که از روحیات مردم هر منطقه داشت با زیرکی و شیطنت خاص، یکی از این کارگزاران توطئه پرداز خویش را بر آن سامان می گماشت و بدین ترتیب چهره جامعه دینی را به طور کلی تغییر داد و بذر فساد و تباهی و بی دینی را در اطراف و اکناف جهان اسلام پاشید.

مصر را مادام العمر در اختیار «عمرو عاص» یعنی عقل منفصل خود قرار داد؛ عراق را به ستمگری خون آشام چون «زیاد» و مدینه و حجاز را به کینه توزی چون «مروان» ۸۰

ص: ۱۶۴

۱- از شعبی نقل شده است: «إِنَّ دُهَاهَ الْعَرَبِ أَرْبَعَةٌ: مُعَاوِيَةُ وَ ابْنُ الْعَاصِ وَالْمُعَيَّرَةُ وَ زِيَادٌ؛ زیرکان جهان عرب چهارتن بودند، معاویه، عمر و عاص، مغیره و زیاد». الذریعه، ج ۱، ص ۳۵۰ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۰

سپرد، (۱) و جز این ها از چهره های سفاک و خونریزی چون ضحاک بن قیس، سعید بن عاص، بسر بن ارطاه و دیگران برای سرکوب و اختناق استفاده کرد و هرگاه خطری را احساس می کرد با سرعت به تعویضی حساب شده دست می زد.

هنگامی که «عبدالله»- فرزند عمرو بن عاص- از طرف معاویه به حکومت کوفه منصوب شد، مغیره بن شعبه به معاویه گفت: «کوفه را به عبدالله و مصر را به پدرش «عمرو عاص» داده ای و خود را در میان دو آرواره شیر قرار داده ای!!».

معاویه با شنیدن این سخن بلافاصله «عبدالله» را عزل و «مغیره بن شعبه» را به جای وی منصوب کرد. (۲)

در این قسمت به طور اجمال ضمن معرفی برخی از کارگزاران اصلی حکومت معاویه، گوشه هایی از زندگانی ننگین و جنایت بارشان را بازگو می کنیم.

عمرو بن عاص (والی مصر)

«عمرو عاص» تقریباً سی و چهار سال، قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متولد شد.

پدرش «عاص بن وائل» از دشمنان سرسخت اسلام بود که قرآن مجید در نکوهش او می فرماید: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»؛ دشمن تو بریده نسل و بی عقب است». (۳)

مادرش- طبق نقل مورخان- بدنام ترین زن در «مکه» بود. به گونه ای که وقتی که «عمرو» متولد شد، پنج نفر مدعی پدری او بودند، ولی مادرش ترجیح داد که او را فرزند «عاص» بشمرد. چرا که هم شباهتش به او بیشتر بود و هم «عاص» بیشتر از دیگران به او کمک مالی می کرد.

ولی ابوسفیان، همواره می گفت: من تردید ندارم که «عمرو» فرزند من است و از

ص: ۱۶۵

۱- در ارتباط با معرفی مروان و فساد و گمراهی اش سابقاً بحث شد

۲- تجارب الامم، ج ۲، ص ۷

۳- کوثر، آیه ۳. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۱۸ و الغدير، ج ۲، ص ۱۲۰ به بعد

نطفه من منعقد شده است. (۱)

«عمرو بن عاص» در مکه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام بود.

هنگامی که جمعی از مسلمانان مکه بر اثر فشار شدید مشرکان قریش به «حبشه» مهاجرت کردند، وی از طرف بت پرستان با شخص دیگری به نام «عمار» مأموریت یافت به حبشه برود و اگر بتواند «جعفر بن ابی طالب» رئیس مهاجران را به قتل برساند و یا حکومت حبشه را بر ضد آنها بشورانند.

ولی به اعتقاد بعضی از مورخان، هنگامی که پیشنهاد قتل «جعفر» را به نجاشی دادند «نجاشی» سخت برآشفته و به آن‌ها هشدار داد. «عمرو» که چنین انتظاری نداشت، اظهار کرد: «من نمی دانستم محمد صلی الله علیه و آله چنین مقامی دارد، هم اکنون مسلمان می شوم»، و با این گفته به ظاهر مسلمان شد. (۲)

مرحوم «علامه امینی» در شرح حال «عمرو بن عاص» می گوید:

«ما هیچ تردیدی نداریم که او هرگز اسلام و ایمان را نپذیرفته بود، بلکه هنگامی که در حبشه خبرهای تازه ای از پیشرفت پیامبر صلی الله علیه و آله در حجاز به گوش او رسید و از سوی دیگر حمایت صریح «نجاشی» را نسبت به مسلمانان حبشه مشاهده کرد، به ظاهر اسلام آورد و هنگامی که به حجاز بازگشت منافقانه در میان مسلمانان می زیست». (۳)

سال‌ها بدین گونه سپری شد تا هنگامی که در عهد «عمر بن خطاب» تمام شامات در اختیار معاویه قرار گرفت. «عمرو عاص» مأمور فتح مصر شد و پس از فتح آن منطقه، تا چهار سال از دوران عثمان والی مصر بود، ولی پس از آن بین «عمرو» و «عثمان» اختلافاتی پیش آمد و از حکومت مصر معزول شد و با خانواده اش به «فلسطین» منتقل گشت. ۲۶

ص: ۱۶۶

۱- ربيع الابرار، زمخشری، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۳ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۳

۲- مراجعه شود به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶

۳- الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶

هنگامی که «معاویه» در شام بر ضد امیر مؤمنان علیه السلام شورش کرد، از «عمرو عاص» دعوت به همکاری نمود، او پس از تأمل و مشورت با نزدیکانش، سرانجام دعوت معاویه را به شرط واگذاری حکومت مصر پذیرفت (۱) و گفت:

مُعَاوِيَ لَأُعْطِيكَ دِينِي وَ لَمْ أَتْلِ بِهِ مِنْكَ دُنْيَا فَأَنْظُرُنْ كَيْفَ تَصْنَعُ

«ای معاویه! دینم را به تو نمی دهم که در مقابل آن به دنیا هم نرسم، بنگر که چه باید بکنی؟!». (۲)

حضرت علی علیه السلام طی سخنانی به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

«إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْهِ وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكَ الدِّينِ رَضِيحَةً؛ او حاضر نشد با معاویه بیعت کند، مگر این که عطیه و پاداشی از او بگیرد (و حکومت مصر را برای او تضمین نماید) و در مقابل از دست دادن دینش، رشوه اندکی دریافت نماید!». (۳)

و نیز در نامه ای به عمرو عاص فرمود:

«إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِأَمْرِي ظَاهِرٍ غَيْبُهُ ... فَأَذْهَبَتْ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتُكَ؛ تو دین خود را برای دنیای کسی (معاویه) فروختی که گمراهی وی آشکار است ... هم دنیا را از دست دادی و هم آخرت را». (۴)

آری «عمرو» در دام فریبنده دنیا طلبی گرفتار شد، و پس از آن تمام قدرت فکری خویش را در شیطنت به کار گرفت. یکی از معروفترین نقشه های شیطانی او، داستان سر نیزه کردن قرآن هاست که در جنگ «صفین» هنگامی که لشکر «معاویه» در آستانه شکست قرار گرفت، او با یک نیرنگ عجیب، لشکر او را از شکست حتمی نجات ۳۹

ص: ۱۶۷

۱- . مراجعه شود به: الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۸۲ و الغدير، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۲

۲- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۵ و الغدير، ج ۲، ص ۱۴۳ به نقل از عيون الاخبار ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۸۱

۳- . نهج البلاغه، خطبه ۸۴. رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۶۱ به بعد

۴- . نهج البلاغه، نامه ۳۹

داد؛ دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و بگویند ما همه پیرو قرآنیم و باید به حکمیت قرآن، تن در دهیم و دست از جنگ بکشیم.

این نیرنگ چنان در گروهی از ساده لوحان از لشکر امیرمؤمنان علی علیه السلام مؤثر افتاد که به طور کلی سرنوشت جنگ را تغییر داد.

«معاویه» به پاس جنایات بی‌شمار و طراری‌های این وزیر حيله گرش، مصر را مادام‌العمر به وی بخشید.

ولی عجب! که حکومت سراسر نیرنگ و فریب این جرثومه فساد دوام چندانی نداشت. چند صباحی نگذشته بود که با پیدا شدن آثار و نشانی‌های مرگ، لرزه بر اندامش افتاد و با حسرت و پشیمانی فراوان در کام مرگ فرو رفت.

به گفته «یعقوبی» مورخ معروف، هنگامی که مرگ او فرا رسید، به فرزندش گفت:

ای کاش پدرت در غزوه «ذات السلاسل» (در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله) مرده بود! من کارهایی انجام دادم که نمی‌دانم در نزد خداوند چه پاسخی برای آنها دارم. آن‌گاه نگاهی به اموال بی‌شمار خود کرد و گفت: ای کاش به جای اینها، مدفوع شتری بود، ای کاش سی سال قبل مرده بودم! دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خودم را بر باد دادم! دنیا را مقدم داشتم و آخرت را رها نمودم، از دیدن راه راست و سعادت نایبنا شدم، تا مرگم فرا رسید. گویا می‌بینم که معاویه اموال مرا می‌برد و با شما بدرفتاری خواهد کرد.

یعقوبی می‌افزاید: هنگامی که «عمرو عاص» مرد، معاویه اموالش را مصادره کرد، و این اولین مصادره اموالی بود که توسط معاویه نسبت به اطرافیانش انجام پذیرفت. (۱)

زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)

وی در آغاز از خطرناک‌ترین و ناسازگارترین دشمنان برای معاویه به حساب می‌آمد. مادرش - سمیه - از جمله زنانی بود که معروف است بالای خانه اش در

ص: ۱۶۸

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۴۶۱-۴۷۶

جاهلیت پرچم سرخی که خاصّ زنان بدکار بود برافراشته بود و از آنجا که کنیز حرث بود، وی را به ازدواج غلام رومی اش - عیبید - در آورده بود. هنگامی که «زیاد» متولّد شد به درستی مشخصّ نبود پدر واقعی او کیست، به همین جهت با این که به حسب ظاهر، پدرش عیبید - غلامی رومی - بود، وی را «زیاد ابن ابیه» (زیاد فرزند پدرش!) می نامیدند.

ولی تیزهوشی و سخنوری و بی باکی «زیاد» وی را زبازد خاص و عام کرده بود و رفته رفته به فرد سرشناسی تبدیل شده بود تا جایی که بعدها در دوران حکومت امام امیرمؤمنان علیه السلام از طرف آن حضرت به حکومت سرزمین پهناور فارس منصوب شد، شاید به این منظور که جذب دستگاه معاویه نشود.

ولی بارها از طرف معاویه مورد تهدید یا تطمیع قرار گرفت، اما زیاد در مقابل وی مقاومت کرد، حتّی پس از صلح امام حسن علیه السلام با این که تمام سرزمین های اسلامی به زیر فرمان معاویه قرار گرفت، تنها قسمت باقیمانده، فارس بود که همچنان زیر نفوذ حکومت اموی نرفت.

معاویه با طرح نقشه ای عجیب «مغیره بن شعبه» - دوست دیرین زیاد - را نزد وی فرستاد تا از طریق پیشنهاد «برادر خلیفه بودن!» وی را به گردن نهادن در برابر حکومت اموی وادار نماید.

نقشه معاویه کارگر افتاد. زیاد با خود اندیشید در این صورت (برادر معاویه شدن) به یکی از قدرتمندترین مردان عرب تبدیل شده و از این پس، پدرش نه یک غلام رومی گمنام، که ابوسفیان رئیس قبیله قریش خواهد بود و دیگر از رنج بردگی و حقارت و غیر عرب بودن نژادش رهایی خواهد یافت (۱)، این بود که مغلوب این توطئه شد و به سوی دمشق رهسپار گردید. ۴۴

ص: ۱۶۹

۱- . چنانچه گذشت زیاد فرزند «عیبید» غلام رومی «حرث» شمرده می شد. مراجعه شود به کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴

بدین ترتیب، وی در دام هزار رنگ معاویه گرفتار آمد و یکی از کارگزاران حکومت اموی گردید و سالیان دراز تمام قدرت خود را صرف تحکیم پایه های سلطنت ننگین معاویه نمود.

ابن اثیر- مورّخ مشهور- می نویسد:

«قضیه ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان، اولین حکمی بود که به صورت علنی بر خلاف شریعت مقدّس اسلام اعلام گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود:

«الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ؛ فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگ سار شدن است».^(۱)

در واقع «زیاد» با این کار، ننگ زنازادگی خویش را می خرید. شیخ محمد عبده از «احمد عباس صالح» نقل می کند که وی پس از اظهار شگفتی از ماجرای الحاق زیاد به ابوسفیان می گوید:

«شگفت آورتر آن که شهادت به رابطه نامشروع «ابوسفیان» با «سمیه»، که زنی شوهردار بود، در یک مجلس علنی و رسمی صورت گرفت و زیاد هم از آن احساس شرمندگی نکرد، چرا که وی- میان امتیاز برادری با خلیفه! و رسوایی و ننگ زنازادگی- برادری را پذیرفت تا از منافع آن بهره مند شود!».^(۲)

این اتفاق در دنیای اسلام به شدت بازتاب منفی پیدا کرد، و شاعران زبردست عرب با سرودن اشعاری تند و هجوآمیز، از آن به عنوان ننگی بزرگ بر دامن بنی امیه یاد کردند.^(۳) ۲۷

ص: ۱۷۰

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۴، حوادث سال ۴۴ و مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم، ص ۱۵۰ به بعد

۲- . شرح نهج البلاغه عبده، ذیل نامه ۴۴

۳- . برای آگاهی بیشتر از شرح حال زیاد مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۷۵ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۱ به بعد، (حوادث سال ۴۴ و ۴۵ هجری)؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۳ به بعد؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۲۱۶-۲۲۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵-۲۶ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۶-۲۲۷

پس از این حادثه، برگ دیگری از زندگی «زیاد» ورق خورد و وی که تا دیروز دشمن سرسخت معاویه بود برای تحکیم حکومت معاویه به خونخوارترین چهره تاریخ مبدل شده بود. فردی که شنیدن نام وی، وحشت و مصیبت را برای مردم به ارمغان می آورد.

ابن ابی الحدید- دانشمند مشهور معتزلی- در شرح نهج البلاغه اش می نویسد:

«معاویه، حکومت کوفه و بصره را به «زیاد بن ابیه» سپرد و او شیعیان علی علیه السلام را از زیر هر سنگ و کلوخ بیرون می کشید و به قتل می رسانید». (۱)

به جرأت می توان ادعا کرد، یکی از عواملی که موجب شد تا کوفیان با ورود «عبیدالله بن زیاد» به کوفه، با سرعتی شگفت آور از حمایت «مسلم بن عقیل» دست بکشند، همین ترس و وحشتی بود که پدر سنگ دل و بی رحمش- زیاد- در دل کوفیان ایجاد کرده بود.

این بود چهره واقعی یکی دیگر از زمینه سازان حادثه دلخراش کربلا.

مغیره بن شعبه (والی کوفه)

«مغیره» بنا به تصریح مورخان، یکی از مشهورترین حيله گران جهان عرب بود (۲) و بیشتر عمر خویش را در فسق و فجور سپری کرده است. (۳)

ابن ابی الحدید از استادش- مدائنی- نقل می کند که «مغیره» در دوران جاهلیت از زناکارترین مردم بوده است و این عمل زشت را در عهد عمر، زمانی که والی بصره بود، نیز مرتکب شد. (۴)

ص: ۱۷۱

- ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۸
- ۲- مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۴
- ۳- مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰، ذیل حکمت ۴۱۳
- ۴- همان مدرک، ج ۱۲، ص ۲۳۹

وی با این که تقریباً هفت سال قبل از بعثت متولد شده بود ولی تا اندکی پیش از صلح حدیبیه (سال ششم هجری) مشرک باقی مانده بود. پس از آن نیز، بعد از آن که به قتل و کشتار بی رحمانه ای دست زده بود، به مدینه پناه آورد و جان خود را به حسب ظاهر با اسلام آوردن حفظ کرد، ولی مورد استقبال پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان قرار نگرفت. (۱)

«ابن ابی الحدید» در این باره می نویسد:

«وَكَانَ إِسْلَامُ الْمُغَبَّرِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادِ صَاحِبِ حَيْحٍ وَ لَا إِنْ بَهِ وَ تَبَّهِ جَمِيلِهِ؛ اسَلام آوردن مغیره از روی اعتقاد صحیح و با نیت صادق نبوده است». (۲)

بررسی زندگی سراسر نکبت بار مغیره خود بهترین گواه است که وی هرگز طعم ایمان را نچشیده بود.

در حافظه تاریخ هیچ نقطه روشنی از زندگی وی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله ثبت نشده است، ولی پس از ارتحال پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله به سختی در تحکیم حکومت خلفا کوشید، تا جایی که در حادثه یورش به خانه حضرت زهرا علیها السلام و به آتش کشیدن آن، حضوری چشمگیر داشت.

امام حسن مجتبی علیه السلام در حضور معاویه و سران نابکار بنی امیه در خطابی به مغیره فرمود:

«أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلَقْتَ مَا فِي بَطْنِهَا؛ تو همان کسی هستی که حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا را چنان زدی که بدنش خونین شد و فرزندی را که در رحم داشت، سقط کرد». (۳)

وی در زمان خلافت «عمر» به عنوان والی بصره برگزیده شد، ولی پس از مدتی به ۴۰

ص: ۱۷۲

۱- . مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۵۷-۱۵۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸ ذیل

حکمت ۴۱۳

۲- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸ ذیل حکمت ۴۱۳

۳- . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۳ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰

جرم زنای محصنه از حکومت آنجا معزول گشت، ولی خلیفه، اجرای حدّ الهی یا حدّ اقلّ تعزیر را نسبت به وی مصلحت ندانست، (۱) بلکه به عکس پس از مدّتی او را به حکومت کوفه منصوب کرد؛ ولی این لگه ننگ از دامنش پاک نشد.

«ابن ابی الحدید» در این باره می نویسد:

«وَ كَانَ عَلِيٌّ بَعِيدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنَّ ظَفَرْتُ بِالْمَغِيرَةِ لَأَتَّبِعْتُهُ الْحِجَارَةَ؛ حضرت علی علیه السلام می فرمود: اگر من بر مغیره دست یابم او را سنگ سار می کنم». (۲)

امام حسن مجتبی علیه السلام در خطابش به «مغیره» در حضور معاویه و جمعی دیگر فرمود:

«أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجِبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ؛ تو همان زناکاری هستی که مستحقّ سنگ سار شدن می باشی». (۳)

در دوران معاویه، «مغیره» از جایگاه ویژه ای برخوردار شد و مدّت ها ولایت کوفه و اطراف آن را به عهده داشت و هرگز از سبّ و لعن علی علیه السلام در خطبه های نماز جمعه و در حضور جمع، چشم پوشی نمی کرد.

یکی از مصیبت بارترین جنایات مغیره به جوش آوردن دیک طمع معاویه نسبت به طرح ولایت عهدی یزید بوده است که اوّل بار توسط وی به معاویه پیشنهاد داده شد و بنا به گفته خودش: «پای معاویه را در رکابی قرار داده ام که جولانگاهش بر امتّ محمد صلی الله علیه و آله بسیار طولانی است و رشته کار این امتّ را چنان از هم گسستم که دیگر قابل جمع کردن نیست».

(۴) ۵۶

ص: ۱۷۳

۱- . مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۶۵-۱۶۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی

الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ ج ۲۰، ص ۸ به بعد

۲- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۸

۳- . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۳ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰

۴- . «لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلَ مُعَاوِيَةَ فِي غَرْزِ بَعِيدِ الْغَايَةِ عَلَى امِّهِ مُحَمَّدٍ وَفَتَقْتُ عَلَيْهِمْ فَتَقًا لَأَيُّرْتُقُ أَبَدًا» کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۴،

حوادث سال ۵۶

«مغیره» در طول حکومت خویش در کوفه جنایات بی شماری را مرتکب شد و مطابق میل و تأکید معاویه از شکنجه و آزار شیعیان و هواداران امیرمؤمنان علیه السلام لحظه ای کوتاه نیامد و در مقابل اعتراض «حُجر بن عدی»- مجاهد نستوهی که در راه دفاع از حریم ولایت به شهادت رسید- گفته بود:

«ای حُجر! در سرزمینی که من والی آن هستم آشوب به پا می کنی؟! اِتَّقِ السُّلْطَانَ، اِتَّقِ غَضَبَهُ وَ سَيِّطَوْتَهُ؛ از سلطان بترس، از خشم و قدرت او بپرهیز». (۱)

ولی «حُجر» علی رغم این تهدیدها در دفاع از مکتب اهل بیت علیهم السلام از پای ننشست و سرانجام در همین راه شربت شهادت نوشید.

سمره بن جندب (جانشین زیاد در بصره)

با این که معاویه، نسبت به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله- امام حسن و امام حسین علیهما السلام- و نیز نسبت به صدها صحابی با سابقه، کمترین توجهی نداشت، بلکه موجبات آزار و قتل آنان را فراهم می ساخت، در عین حال برای آن که گفتار و کردارش به نوعی مورد قبول عامه و پذیرش مردم قرار گیرد؛ مجبور بود برای توجیه کارهای خود به استخدام افراد دنیاپرستی تن دهد که عنوان صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله را با خود یدک می کشیدند، تا بتواند با دامن زدن به این تفکر که صحابی پیامبر بودن مساوی با حق گفتن و حق بودن است، خلاف کاری های خویش را توجیه نماید.

در همین راستا معاویه، افرادی چون «ابوهریره» و یا حتّی کسانی مثل «سمره بن جندب» که هیچ سابقه روشنی در اسلام نداشتند تنها به بهانه درک زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جذب می کند و آنان را در خدمت جعل احادیث به نفع خود به کار می گیرد.

روحیه اسلام ستیزی و حق ناپذیری «سمره» را می توان در داستان «حدیث لاضرار» بدست آورد.

ص: ۱۷۴

خلاصه داستان چنین است: «سمره» برای سرکشی به یک درخت خرما که متعلق به او بود، بدون اجازه وارد «بُستان» یکی از انصار می شد. مرد انصاری که با خانواده اش آنجا زندگی می کرد از وی تقاضا کرد تا پیش از ورود به منزل اجازه بگیرد، ولی سمره نپذیرفت. نزاع آنان بالا گرفت و مرد انصاری شکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برد. پیامبر صلی الله علیه و آله «سمره» را احضار فرمود و به او پیشنهاد کرد آن درخت را به چند برابر قیمتش بفروشد ولی سمره امتناع ورزید. پیامبر صلی الله علیه و آله درختی را در بهشت به جای آن به او وعده داد، ولی سمره همچنان سماجت کرد و زیربار نرفت.

اینجا بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مرد انصاری دستور داد تا درخت را از ریشه درآورد و پیش روی سمره بیفکند و فرمود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ». (۱)

«ابن ابی الحدید» به نقل از استادش «ابوجعفر» می نویسد:

«سمره» با گرفتن چهارصد هزار درهم از معاویه حاضر شد این حدیث را جعل کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...» (بقره، ۲۰۷)، که در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است؛ در شأن ابن ملجم است. (۲) (مشروح این روایت به زودی خواهد آمد).

کوتاه سخن این که «معاویه» از وجود «سمره» در دستگاه خویش سود بسیار برد و او نیز از معاویه پاداش خوش خدمتی هایش را می گرفت و سرانجام به عنوان جانشین زیاد در بصره برگزیده شد، و این مرد تاریک دل، در بصره هزاران نفر را به جرم دین داری و عشق و ارادت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به قتل رساند.

طبری- موزخ معروف- نقل می کند که «محمد بن سلیم» از «ابن سیرین» پرسید: آیا «سمره» کسی را به قتل رسانده است؟ ۳۰

ص: ۱۷۵

- ۱- کافی، ج ۵، ص ۲۹۲، باب الضرار، حدیث ۲ و تهذیب، ج ۷، ص ۱۴۶، باب بیع الماء، حدیث ۶۵۱. برای آگاهی بیشتر از مدارک و محتوای این قاعده مراجعه شود به: القواعد الفقہیة تألیف آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۹ به بعد
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ذیل خطبه ۵۶ و الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۰

پاسخ داد:

«هَلْ يُحْصَى مَنْ قَتَلَ سِمْرَةَ ابْنَ جُنْدَبٍ؟ إِسِيَتْخَلَفَهُ زِيَادٌ عَلَى الْبَصْرَةِ وَ أَتَى الْكُوفَةَ فَجَاءَ وَقَدْ قَتَلَ ثَمَانِيَةَ آلَافٍ مِنَ النَّاسِ؛ آیا می شود تعداد کشته شدگان به دست سمره را به شماره در آورد؟! «زیاد» او را به جانشینی خویش در بصره قرار داد و وی هشت هزار تن را به قتل رساند».

طبری می افزاید: «زیاد» از سمره پرسید: آیا نترسیدی در این میان، بی گناهی را کشته باشی؟! پاسخ داد: اگر دوبرابر این تعداد را نیز می کشتم، باکی نداشتم. (۱)

مردی به نام «ابوسوار عدوی» می گوید: «سمره» فقط از قوم من در یک سپیده دم چهل و هفت تن از جمع آوری کنندگان قرآن را به قتل رساند. (۲)

با این که «سمره» برای رسیدن به منافع مادی حاضر به هر جنایتی بود و سالیان درازی در دستگاه حکومت معاویه به توجیه جنایات وی و سران بنی امیه اشتغال داشت، ولی حکومتش بر بصره بیش از شش ماه دوام نیافت، هنگامی که حکم عزلش از جانب معاویه صادر شد، از روی خشم گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ! وَاللَّهِ لَوْ اطَّعْتُ اللَّهَ كَمَا اطَّعْتُ مُعَاوِيَةَ مَا عَزَّدْتَنِي اِبْدَاءً؛ خدا لعنت کند معاویه را! به خدا سوگند! اگر آن گونه که از معاویه اطاعت کردم، از خداوند اطاعت می نمودم هرگز مرا گرفتار عذاب نمی کرد». (۳)

۳- بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش

اشاره

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تثبیت حکومت اموی و محو تدریجی آثار اسلام، نیاز به انجام مقدمات و ایجاد بسترهای مناسب فرهنگی داشت. او می بایست

ص: ۱۷۶

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۶، حوادث سال ۵۳، مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶۲-۴۶۳، حوادث سال ۵۰

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۶

۳- همان مدرک

فرهنگ جدیدی را از اسلام به جامعه اسلامی عرضه کند، تا در پرتو آن، امور سیاسی خود را پیش ببرد. از این رو، دست به حرکات مختلف و شگردهای گوناگونی زد که بخشی از آنها به شرح زیر است:

الف) جلوگیری از تفسیر قرآن

محو ظاهری الفاظ قرآن در جامعه اسلامی برای معاویه ممکن نبود، ولی از آن جا که وجود قرآن با تفسیر صحیح و فهم درست آیات آن، مانع خودکامگی های او بود، از دانشمندان امت اسلامی می خواهد از تفسیر و تأویل صحیح آن بپرهیزند. ماجرای گفتگوی معاویه با ابن عباس در این زمینه شنیدنی است:

در سفری که معاویه در ایلام خلافت خویش به مدینه داشت، به ابن عباس برخورد کرد، وقتی که او را دید، گفت: ای ابن عباس! ما به همه سرزمین اسلامی نامه نوشتیم که کسی حق ندارد از مناقب علی و خاندانش چیزی را نقل کند پس تو نیز زبانت را نگه دار و چیزی مگو!

ابن عباس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن نهی می کنی؟

معاویه گفت: هرگز!

ابن عباس گفت: پس ما را از تفسیر و تأویل آن باز می داری؟

معاویه گفت: آری!

ابن عباس: بنابراین ما فقط باید قرآن بخوانیم، ولی از مقصود آن چیزی نپرسیم!

آنگاه ادامه داد: کدام یک بر ما واجب تر است، خواندن قرآن، یا عمل کردن به آن؟

معاویه: عمل به قرآن!

ابن عباس: چگونه به قرآن عمل کنیم در حالی که نمی دانیم خدا چه امری را قصد کرده است (بنابراین، بدون فهم آیات نمی شود به آن عمل کرد).

معاویه: اشکالی ندارد، شما تأویل و تفسیر آیات را از کسانی پرسید که مطابق

تفسیر و تأویل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی کنند!

ابن عباس: قرآن بر اهل بیت ما (رسول خدا و خاندان پاکش علیهم السلام) نازل شده است، آنگاه تفسیر آن را از آل ابوسفیان پرسیم؟! ...

معاویه که پاسخی نداشت با نهایت گستاخی به ابن عباس گفت:

قرآن بخوانید و تفسیرش کنید؛ ولی آنچه را که از آیات قرآن درباره شما (اهل بیت رسول خدا علیهم السلام) نازل شده است را روایت نکنید؛ و غیر آن را برای مردم نقل کنید ...

آنگاه افزود: اگر ناچار از نقل چنین آیاتی می باشی، آن را پنهانی نقل کن که کسی آن را آشکارا از شما نشنود. (۱)

معاویه نمی خواهد مردم از حقایق قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به اهل بیت علیهم السلام بود، آگاه شوند؛ وی به دنبال تفسیر قرآن و بیان مصادیق و شأن نزول آیات مطابق «تفسیر اموی» است! و حتی بیان آن را از مردی همانند ابن عباس که آشنای به تفسیر و تأویل آیات است، بر نمی تابد؛ چرا که آگاهی از حقایق قرآن، بزرگترین مانع خودکامگی های او و حکومت اموی است و بهترین راه برای چنین هدفی، در جهل نگه داشتن مردم است؛ همان گونه که سال ها مردم شام را در بی خبری از حقیقت قرآن و اسلام نگه داشت و حداکثر استفاده را از ناآگاهی آنان در پیشبرد مقاصد خویش برد.

(ب) ترویج مذهب جبر

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش عقیده جبر را میان مسلمانان ترویج می کرد.

نقل شده است که معاویه می گفت: «عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است». (۲)

این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود؛

ص: ۱۷۸

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۴

۲- حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۵۲۹ (به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۱۰)

چنان که از او نقل شده است که می گفت:

«هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَضَاءٌ مِنَ قَضَاءِ اللَّهِ؛ خِلَافَتٌ مِنْ يَكِيٍّ مِنْ فِرْمَانِ هَيَّ خِدَاسْتِ وَ از قضا و قدر پروردگار می باشد!».

(۱)

در واقع ترویج این عقیده برای جلوگیری از اعتراض و قیام مردم بود. بدین معنا که آنچه امروز اتفاق می افتد، خواست خداست و مقاومت در برابر قضا و قدر الهی بی فایده است.

معاویه با این ترفند، بذر سستی و بی اثر بودن تلاش های معترضانه را در جامعه منتشر می ساخت و آن ها را وادار به پذیرش کارهای خلاف خویش می کرد.

ج) تحریم ذکر فضایل علی علیه السلام و جعل حدیث درباره دیگران

معاویه برای جلوگیری از نفوذ معنوی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله- و به ویژه امیرمؤمنان علی علیه السلام- به مقابله با نشر فضایل آن حضرت علیه السلام پرداخت؛ از یک سو چنان بر شیعیان و علاقمندان آن حضرت سخت می گرفت که کسی جرأت بیان فضایل مولا علیه السلام را پیدا نکند، و از سوی دیگر دستور داد، برای خلفای گذشته، به ویژه عثمان به نقل (و جعل) فضایل پردازند و برای ناقلان این فضایل جوایز فراوانی در نظر گرفت.

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:

«معاویه به والیان شهرها نامه نوشت و طی بخش نامه ای به همه آنان ابلاغ کرد که:

علاقمندان عثمان و آنان که فضایل و مناقبش را نقل می کنند، از مقربان دستگاه حکومتی قرار داده و مورد اکرام و احترام ویژه قرار دهند و اگر کسی روایتی را در

ص: ۱۷۹

۱- . مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۹. وی همچنین در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید در سال ۵۶ هجری در مدینه، به وی گفت: «إِنَّ أَمْرَ يَزِيدَ قَضَاءٌ مِنَ الْقَضَاءِ، وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ ماجرای زمامداری یزید قضای حتمی است که بندگان در این ارتباط از خود اختیاری (در مخالفت) ندارند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰)

فضیلت وی نقل کرد، علاوه بر نام او، نام پدر و خویشاوندانش را بنویسید، تا به همه آنان جایزه و پاداش دهم!

این بخش نامه اجرا شد و در نتیجه جوایز و پاداش های فراوانی میان مردم سرازیر گردید و چند سالی به همین منوال گذشت، تا آن که بار دیگر نوشت: «احادیث در فضایل و مناقب عثمان فراوان شد! از این پس از مردم بخواهید تا در فضایل دیگر صحابه- به ویژه آن دو خلیفه- به نقل حدیث پردازند و در برابر هر حدیثی که در فضیلت علی علیه السلام نقل شده است، بانقل همان فضایل برای دیگر صحابه به مقابله با فضایل علی علیه السلام پردازند!».

ابن ابی الحدید می افزاید:

«معاویه چنان بر شیعیان علی علیه السلام سخت گرفت که اگر مردی از شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام می خواست حدیثی را درباره آن حضرت و یا از آن حضرت برای افراد مورد اعتماد نقل کند، از او پیمان های مؤکد می گرفت و او را سوگند می داد که این ماجرا را پنهان نگه دارد، سپس حدیث را برای وی می گفت.

این سخت گیری ها و آن بذل و بخشش های معاویه جهت نشر فضایل خُلُفا- به ویژه عثمان- سبب شد که احادیث دروغین فراوان شود و هر کس برای کسب متاع دنیا حدیثی در فضیلت افراد مورد نظر معاویه نقل کند».^(۱)

این دانشمند بزرگ اهل سنت در جای دیگر از کتابش می نویسد:

«بنی امیه از آشکار شدن فضایل علی علیه السلام جلوگیری کردند، و هر کس روایتی را در این باره نقل می کرد، مجازات می کردند؛ تا آنجا که اگر کسی می خواست روایتی را از آن حضرت- حتی روایتی که مربوط به فضیلت وی نبود، بلکه درباره احکام دینی بود- نقل کند، جرأت نداشت، نام آن حضرت را ببرد، بلکه می گفت: «عن ابی زینب»(ر)

ص: ۱۸۰

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶ (با اختصار)

یعنی ابوزینب چنین گفته است! (۱).

داستان جعل فضایل برای خلفای گذشته و حتی برای خود معاویه و بیان آن در منبرها و مکتب خانه ها را مرحوم طبرسی نیز در احتجاج نقل می کند. (۲)

ابن ابی الحدید از یکی از بزرگان علم حدیث نقل می کند که: «بیشترین احادیث جعلی و دروغین در فضایل صحابه، در عصر حاکمیت بنی امیه ساخته و ترویج شد؛ هدف حدیث سازان این بود که با کوبیدن بنی هاشم به حاکمان بنی امیه نزدیک شوند (و به مال و مقام دست یابند)». (۳)

دستگاه خلافت معاویه به این مقدار نیز اکتفا نکرد، بلکه به یکی از حدیث سازان، مقدار فراوانی پول داد، تا شأن نزول برخی از آیات را به نفع دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام و به ضرر آن حضرت تحریف کند!

معروف است معاویه مبلغ چهارصد هزار درهم به «سمره بن جندب» (یکی از حدیث سازان) داد، تا اعلام کند که این دو آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ* وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَأَيُّبُ الْفَسَادِ»؛ (۴)

و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می گیرند، ۰۵

ص: ۱۸۱

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳. توجه دارید که کنیه معروف آن حضرت ابوالحسن است، ولی جو اختناق حکومت اموی چنان بر شیعیان سخت گرفته بود که نه تنها از بردن نام و القاب آن حضرت می ترسیدند، بلکه از کنیه معروف آن حضرت نیز استفاده نمی کردند و از کنیه غیر معروف (ابوزینب) بهره می گرفتند

۲- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۴-۸۵. مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدير احادیث ساختگی در فضایل خلفا و همچنین معاویه را به طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است. (رجوع کنید به: الغدير، ج ۷، ۸، ۹ و ۱۰)

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶

۴- بقره، آیات ۲۰۴-۲۰۵

در حالی که آنان سرسخت ترین دشمنانند. آنان هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند) در راه فساد در زمین می کوشند و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد. (۱)

در حالی که این آیه مطابق سخن مفسران درباره «اخنس بن شریق» منافق نازل شده است، که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به جنایاتی زد. (۲)

وی همچنین اعلام کرد آیه ۲۰۷ سوره بقره که می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»؛ «برخی از مردم جان خویش را به خاطر خشنودی خدا می فروشند». در وصف ابن ملجم (قاتل امیرمؤمنان علیه السلام) نازل شده است، (در حالی که این آیه درباره علی علیه السلام در ماجرای ليله المبيت نازل شده بود). (۳)

تمام این تلاش ها برای آن بود که خط فضیلت علوی مورد تردید مسلمانان قرار گیرد، و بغض و کینه جانشین آن شود تا در پناه آن، معاویه خط سیاه اموی را که از سرچشمه جاهلی سیراب می شد، ترویج کند و به اهداف دنیاطلبانه خویش برسد.

ص: ۱۸۲

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳

۲- رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، الدرّ المثثور، مجمع البیان و تفسیر نمونه (ذیل تفسیر آیات فوق)

۳- آری؛ این آیه در عظمت فداکاری امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است. مطابق نقل مفسران و مورخان شیعه و سنی این آیه مربوط به ليله المبيت یعنی آن شب است که مشرکان مکه قصد داشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در منزلش به قتل برسانند؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان الهی بستر خود را ترک کرد و علی علیه السلام آن شب به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید. صبحگاهان که مشرکان با شمشیرهای آخته بر آن خانه هجوم آوردند، علی علیه السلام را در آن جا یافتند و با این فداکاری، رسول خدا از دست مشرکان نجات یافت و از همان جا هجرت رسول خدا به سوی مدینه آغاز شد. بنابراین، آیه فوق درباره عظمت کار امیرمؤمنان علیه السلام که با وجود خطر فراوان، شجاعانه و فداکارانه آن شب را در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر برد، نازل شده است. (برای آگاهی از مصادر این شأن نزول، رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۷، تفسیر آیه ۲۰۷ سوره بقره)

معاویه به پرده پوشی فضایل علی علیه السلام و ترویج فضایل ساختگی سایر خلفا و بعضی از صحابه اکتفا نکرد، بلکه به سب و ناسزاگویی آن حضرت روی آورد و آنچه را که پیش از آن، میان مردم شام سنت ساخته بود، به سایر بلاد اسلامی نیز گسترش داد و به سب و لعن امیرمؤمنان علیه السلام در محافل و مجالس و برفراز منبرها و در خطبه های نماز جمعه فرمان داد.

مرحوم علامه امینی با استناد به منابع معتبر اهل سنت می نویسد:

«معاویه پیوسته اصرار داشت که روایاتی در نکوهش مقام امیرمؤمنان علی علیه السلام جعل کند و این کار را آن قدر ادامه داد که کودکان شام با آن خو گرفتند و بزرگ شدند و بزرگسالان به پیری رسیدند. هنگامی که پایه های بغض و عداوت نسبت به اهل بیت علیهم السلام در قلوب ناپاکان محکم شد، سنت زشت لعن و سب مولا علی علیه السلام را به دنبال نمازهای جمعه و جماعت و بر منبر، در همه جا، حتی در محل نزول وحی یعنی مدینه رواج داد. (۱)»

«جاحظ» نقل می کند که معاویه در پایان خطبه نماز، با کلماتی زشت (۲)، علی علیه السلام را مورد سب و لعن قرار می داد و آنگاه همین جملات را طی بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی فرستاد، تا خطبای جمعه! نیز هماهنگ با او این گونه آن حضرت را لعن نمایند. (۳)

همچنین نقل شده است که معاویه در قنوت نماز خویش علی، حسن و حسین علیهم السلام را لعن می کرد. (۴)

ص: ۱۸۳

- ۱- . الغدير، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲
- ۲- . این کلمات را ابن ابی الحدید در شرح خود (ج ۴، ص ۵۶) به نقل از جاحظ آورده است که به علت زشتی این کلمات، از نقل آن خودداری می کنیم
- ۳- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶-۵۷
- ۴- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲ و بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۶۹

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «به دستور معاویه خطبا در هر آبادی و بر فراز منبرها، علی علیه السلام را لعن می کردند و به او و خاندان پاکش ناسزا می گفتند» (۱).

طبری (مورخ معروف) می نویسد: «وقتی که معاویه، مغیره بن شعبه را والی کوفه ساخت، به وی گفت:

«لَا تَتَّخِمْ عَن شَمِّ عَلِيٍّ وَ دَمِّهِ؛ از ناسزاگویی و مذمت نسبت به علی پرهیز نکن!» (۲).

اصرار معاویه بر این کار تا آنجا بود که وقتی در مراسم حج شرکت کرد و وارد مدینه شد، تصمیم داشت، بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را لعن کند. به او گفتند:

«سعد بن ابی وقاص» در اینجا حضور دارد و از این کار ناخشنود خواهد شد؛ بنابراین، خوب است پیش از آن، با وی مشورت کنی.

معاویه قصد خویش را با وی در میان گذاشت. سعد گفت: اگر چنین کنی، من دیگر به مسجد پیامبر نخواهم آمد. معاویه که چنین دید تا زمانی که سعد زنده بود در آنجا اقدام به لعن نکرد. (۳)

در کتاب «صحیح مسلم» (از کتاب های معروف و معتبر اهل سنت) آمده است:

معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را ناسزا نمی گویی؟ سعد در پاسخ گفت: به خاطر سه جمله ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در عظمت علی علیه السلام شنیده ام که اگر یکی از آنها در حق من بود، از داشتن شتران سرخ مو (کنایه از اموال فراوان است) برایم بهتر بود.

آنگاه سعد بن ابی وقاص آنها را نقل کرد. (۴ص)

ص: ۱۸۴

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۸ (حوادث سال ۵۱ هجری) و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲

۳- عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۶

۴- آن سه فضیلت عبارتند از: الف) در جریان تبوک که علی علیه السلام را در مدینه به جای خود گذاشت، خطاب به وی فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأُتْبِوَهُ بَعْدِي؛ آیا خشنود نیستی که جایگاه تو در نزد من همانند هارون نسبت به موسی باشد (با این تفاوت) جز آن که بعد از من نبوتی نیست». ب) در جنگ خیبر بعد از آن که دیگران نتوانستند قلعه خیبر را بگشایند فرمود: «لَمَّا عَطَيْنَ الرَّاْيَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ؛ پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند». آنگاه پرچم را به دست علی علیه السلام داد و فتح و پیروزی حاصل شد. ج) وقتی که (در ماجرای مباهله) آیه ۶۱ سوره آل عمران «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا

وَأَبْنَاءَكُمْ...» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و فرمود:
«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي؛ خداوندا! اینان خاندان من هستند (که مشمول این آیاتند)». (صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب
فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوم، با تلخیص)

معاویه کینه توز عجیبی بود و شاید کمتر کسی در کینه توزی به پای او می رسید تا آنجا که درخواست بزرگان اسلام و حتی برخی از بنی امیه را جهت ترک این عمل زشت و نفرت انگیز رد می کرد و همچنان به کار خویش ادامه می داد.

علامه مجلسی نقل می کند: در ملاقاتی که ابن عباس با معاویه داشت، به وی گفت:

ای معاویه! تو علی را می شناسی و سابقه او را در اسلام می دانی و به فضل و مقام وی آگاهی؛ اکنون که وی از دنیا رفته است، دستور بده بر منبرهایتان به وی ناسزا نگویند.

معاویه با وقاحت تمام درخواست وی را رد کرد. (۱)

ابوعثمان جاحظ می گوید: گروهی از بنی امیه با توجه به آثار منفی این کار- به معاویه گفتند: تو به آنچه خواستی رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار! پاسخ داد: نه به خدا سوگند! باید آن قدر این کار ادامه یابد، تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگسالان با آن پیر گردند و هیچ کس فضیلتی برای علی نگوید! (۲)

به هر حال، با این برنامه، لعن علی علیه السلام و خاندان وی به صورت یک سنت درآمد و هفتاد هزار منبر در عصر امویین در سراسر کشور اسلامی نصب شد و بر فراز آن ها، علی علیه السلام را لعن می کردند. (۳)

ص: ۱۸۵

۱- بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۶

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۲

۳- ربیع الابرار زمخشری، ج ۲، ص ۱۸۶ (مطابق نقل الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۶۶)

این برنامه تا زمان عمرین عبدالعزیز ادامه داشت و آثار منفی آن هر روز آشکارتر می شد؛ تا آن که وی در زمان خلافت خویش (سال ۹۹ هجری) طی بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی دستور لغو این سنت زشت را صادر کرد. (۱)

آری؛ بنی امیه برای کتمان سابقه زشت خود و جلوگیری از نشر فضایل علی علیه السلام و در نتیجه گرایش مردم به «خطّ علوی» به سبّ و لعن آن حضرت روی آوردند. در واقع، آنان ادامه حکومت جنایت بار خویش را بر پایه چنین سنتی استوار می دیدند.

این نکته ای است که «مروان بن حکم» بدان تصریح کرده است.

در تاریخ می خوانیم که وقتی از «مروان حکم» سؤال شد که چرا شما علی را سبّ و لعن می کنید؟ و این کار چه نفعی برای شما دارد؟ پاسخ داد:

«لَا يَشْتَقِيْمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ؛ حکومت ما جز با این کار سامان نمی یابد». (۲)

آنان با طرح و گسترش چنین حرکت زشت و ناجوانمردانه ای، آزار، کشتن و اسارت خاندان هاشمی را برای مزدوران خویش امری ساده و حتی مورد رغبت و پسندیده می ساختند و در پناه آن به اهداف شوم دنیاطلبانه خویش دست می یافتند.

۴- به شهادت رساندن امام حسن مجتبی علیه السلام

معاویه می دانست که با وجود امام حسن علیه السلام نمی تواند به سادگی به اهداف شوم دراز مدّت خویش و تثبیت خلافت در خاندان اموی دست یابد؛ مخصوصاً که در پیمان نامه صلح او با امام مجتبی علیه السلام آمده بود که معاویه پس از خویش، کسی را برای

ص: ۱۸۶

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۸. (برای آگاهی بیشتر از ماجرای سنت معاویه و پیروانش در سبّ و لعن مولا علیه السلام رجوع کنید به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۱ به بعد و ج ۱۰، ص ۲۵۷ به بعد؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶ به بعد؛ پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵۲ و دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۱، ص ۵۹)

۲- . رجوع کنید به: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۰ و الغدیر، ج ۷، ص ۱۴۷، ج ۸، ص ۲۶۴ و ج ۹، ص ۳۹۲

خلافت معرفی نکند و کار آن را به مسلمین بسپارد. (۱)

از این رو، معاویه برای برداشتن موانع از سر راه خویش و هموار ساختن سلطنت یزید فاسد، دست به جنایت دیگری زد و امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساند. ولی برای در امان ماندن از پی آمد چنین جنایت بزرگی، مخفیانه و با مسموم ساختن آن حضرت، به چنین عملی اقدام کرد.

مطابق نقل جمعی از مورخان شیعه و سنی، معاویه به همسر امام حسن علیه السلام که دختر اشعث بن قیس (۲) بود، پیام داد که اگر وی حسن بن علی علیه السلام را مسموم سازد، او را به همسری پسرش یزید درخواهد آورد. معاویه برای جلب اعتماد «جعه دختر اشعث» مبلغ یکصد هزار درهم نیز برای وی فرستاد. دختر اشعث نیز پذیرفت که همسر خود حضرت امام مجتبی علیه السلام را مسموم سازد و به شهادت برساند (هر چند معاویه، وی را هرگز به همسری یزید در نیاورد!). (۳)

مورخ معروف «ابوالفرج اصفهانی» می نویسد: معاویه می خواست برای فرزندش

ص: ۱۸۷

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵. (البته مطابق نقل ابن قتیبه در «الامامه و السیاسة» جلد ۱، صفحه ۱۸۴، معاویه تعهد کرده بود که پس از مرگش، خلافت به امام حسن علیه السلام منتقل شود. در این صورت انگیزه معاویه برای به شهادت رساندن آن حضرت، روشن تر است. همین انگیزه را علامه امینی در الغدير، ج ۱۱، ص ۹، از ابوالفرج اصفهانی نویسنده کتاب «مقاتل الطالبین» نقل می کند؛ ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹ می نویسد: امام حسن علیه السلام با وی شرط کرده بود که خلافت پس از معاویه، در اختیار او قرار گیرد)

۲- برای آگاهی از زندگی و سابقه اشعث، رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۶۴۴ به بعد (ذیل خطبه نوزدهم)

۳- رجوع کنید به: کتاب های معتبر تاریخی از شیعه و سنی؛ مانند: ارشاد مفید، ص ۳۵۶ و ۳۵۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۷-۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۹؛ تذکره الخواص سبط بن جوزی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲. ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج ۱، ص ۴۴۰ در شرح حال امام حسن علیه السلام می نویسد: گروهی گفته اند که آن زن به دسیسه معاویه و پولی که برای وی فرستاد، آن حضرت را مسموم ساخت (وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا بِتَدْسِيسِ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهَا وَ مَا بَدَّلَ لَهَا فِي ذَلِكَ)

یزید از مردم بیعت بگیرد؛ ولی وجود امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص کار را برای او مشکل می ساخت، از این رو، هر دوتن را مسموم ساخت. (۱)

تأسف بارتر آن که، وقتی خبر شهادت امام حسن علیه السلام به شام رسید، معاویه و دیگر درباریان جنایتکارش خوشحال شدند و به سجده افتادند. (۲)

به هر حال، تردیدی نیست که معاویه برای رسیدن به اهداف شوم خود، سعی می کرد همه موانع را از سر راه خود بردارد و مسیر را برای «خلافت موروثی آل امیه» هموار سازد که یکی از موانع مهم، حضور امام حسن مجتبی علیه السلام با آن همه شایستگی ها و عظمت فردی و خانوادگی بود. از این رو، دست خود را به این جنایت عظیم آلوده ساخت و به واسطه زنی دنیاپرست - به خیال خویش - به هدفش نائل شد.

۵- کشتن شیعیان به بهانه های گوناگون

اشاره

معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن امام مجتبی علیه السلام برخلاف مفاد صلح نامه (۳) و بر خلاف تمام اصول انسانی و دینی به کشتار وسیع شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست زد؛ تا با از میان برداشتن مخالفان، راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید با اشاره به این دوران می نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه داشت، تا آنگاه که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید؛ پس از آن، سختی ها و فشارها بر شیعیان افزایش یافت، به گونه ای که هر شیعه، از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمناک بود». (۴)

ص: ۱۸۸

۱- . مقاتل الطالیین، ص ۴۸

۲- . الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۹

۳- . در یکی از بندهای صلح نامه آمده بود: «وَأَنْ يُؤْمَنَ شِيعَتَهُ، وَلَا يَتَعَرَّضَ لِأَخِيْدٍ مِنْهُمْ؛ امیت شیعیان علی علیه السلام را تضمین کند و متعرض احدی از آنان نشود». (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و ارشاد مفید، ص ۳۵۵)

۴- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶

امام باقر علیه السلام با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می فرماید:

«وَكَأَنَّ عِظْمَ ذَلِكُمْ وَ كِبْرَهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعِيدَ مَوْتِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُتِلَتْ شَيْعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدٍ وَ قُطِّعَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ عَلَى الظُّنَّةِ وَ كَانَ مَنْ يُذَكَّرُ بِحُبِّنَا وَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْنَا سِجْنًا أَوْ نُهْبَ مَالِهِ أَوْ هُدْمَتَ دَارِهِ؛ بیشترین و بزرگترین فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن علیه السلام بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می شدند و دست ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه ای قطع می شد. شدت سخت گیری به حدی بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد، زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت».^(۱)

در این هنگام، معاویه فرمانداری کوفه را به «زیاد بن ابیه»^(۲) سپرد؛ وی که شیعیان علی علیه السلام را به خوبی می شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افراد سرشناس و مؤثر از دوستان علی علیه السلام را به قتل رساند. شدت سخت گیری و جنایت «زیاد» را ابن ابی الحدید معتزلی این گونه ترسیم می کند:

«زیاد، شیعیان علی علیه السلام را زیر هر سنگ و کلوخی (در هر مکانی) یافت به قتل رساند؛ آنها را دچار ترس و وحشت ساخت و دست و پای آنان را قطع کرد و چشم های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت و گروهی از آنان را از سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند».^(۳)

ص: ۱۸۹

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۶۸

۲- شرح حال «زیاد» پیش از این گذشت

۳- فَقُتِلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدْرٍ، وَ أَخَافَهُمْ، وَ قُطِّعَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ، وَ سَمِلَ الْعُيُونُ وَ صَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَدَهُمْ عَنِ الْعِرَاقِ؛ فَلَمْ يَبْقَ بِهِمَا مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ (همان مدرک، ص ۴۴). محقق ارجمند جناب شیخ باقر قرشی می نویسد: زیاد قصد کرد کوفه را از شیعیان خالی کند و شوکت آنان را در هم بشکند؛ از این رو، پنجاه هزار تن از شیعیان کوفه (و عراق) را آواره منطقه خراسان کرد، و البته همین جمعیت موجب نشر تشیع در آن منطقه و تشکیل گروه های مقاومت و مبارزه علیه امویان شد. (حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۸)

جنايات «زياد» در نامه امام حسين عليه السلام به معاويه نیز آمده است؛ در بخشی از نامه آن حضرت می خوانيم:

«ثُمَّ سَلَطْتُهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَيَقَطُّعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَيُصَيِّلُهُمْ عَلَى جُرْدِ النَّخْلِ؛ أَنْغَاةَ زِيَادٍ رَأَى بِرَاسِهِ مَسْلُطًا سَاطِعًا، وَوَجَدَ فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ مُحَمَّدًا، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ عَلِيًّا، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ الْحَسَنَ، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ عَلِيًّا، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ مُحَمَّدًا، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ عَلِيًّا، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ الْحَسَنَ، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ عَلِيًّا، وَرَأَى فِي يَدَيْهِ رِجْلَ مَنْ قَتَلَ مُحَمَّدًا.» (۱)

شهادت حُجر بن عدی

شهادت حُجر بن عدی (۲)

از جنايات عظيمی که در اين مدّت توسط عمّال معاويه انجام گرفت و بسياری از مورّخان شيعه و سنی آن را نقل کرده اند، شهادت «حُجر بن عدی» و ياران گرانقدرش بود. اينان از مردان شايسته و به زهد و تقوا و ايمان شناخته شده بوده اند و فقط به جرم پیروی از علی عليه السلام و ايستادگی در برابر ناسزاگویی های «زياد» نسبت به آن حضرت به طرز فجيعی به شهادت رسيدند، که فشرده آن چنین است:

زمانی که «مغیره بن شعبه» از سوی معاويه حاکم کوفه شد، به دستور معاويه در

ص: ۱۹۰

۱- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۰۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳

۲- حُجر بن عدی از بزرگان صحابی رسول خدا بود. دانشمندان شيعه و سنی تعبيرات بلندی در عظمت او نقل کرده اند. درباره او نوشته اند: وی هر چند از نظر سنّ و سال از ديگر صحابه رسول خدا صلی الله عليه و آله کوچک تر بود، ولی از نظر عظمت از بزرگان صحابه بود. حاکم نیشابوری در مستدرک از او با عنوان «راهب أصحاب محمّد» یاد کرده است و ابن اثیر در اسدالغابه و ابن حجر عسقلانی در الاصابه از او به عنوان «حُجر الخیر» یاد کرده اند. درباره او آمده است که وی مردی عابد بود، همیشه با وضو بود و هر گاه وضو می گرفت، نماز می خواند. ابن عبدالبر در استيعاب و ابن اثیر در اسدالغابه وی را مستجاب الدعوه دانسته اند. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۸۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۴؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۶ به بعد؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۵۶۹ به بعد و الغدير، ج ۱۱، ص ۵۳ به بعد

خطبه ها و سخنرانی ها نسبت به علی علیه السلام دشنام و ناسزا می گفت. در این میان «حُجر بن عدی» در برابر او ایستادگی می کرد و از فضایل علی علیه السلام می گفت، و معاویه را رسوا می ساخت. «حُجر» که مردی با نفوذ و از شخصیت های معروف کوفه بود، با بیانش توطئه های مغیره را خنثی می ساخت.

جمع زیادی از مردم کوفه نیز با وی همراهی می کردند و به مخالفت با سخنان «مغیره» می پرداختند. مغیره که ترس داشت دست خویش را به خون آنان آلوده سازد، تحمّل می کرد؛ ولی همیشه «حُجر» را از پی آمد سخنانش می ترساند و می گفت همه حاکمان مانند من تحمّل نخواهند کرد و در برابر تو شدّت عمل به خرج خواهند داد.

مغیره در سال ۵۱ هجری به هلاکت رسید و آنگاه معاویه «زیاد» را که والی بصره بود، با حفظ سِمَت، به ولایت کوفه منصوب کرد. «زیاد» نیز همانند دیگر والیان جور و به دستور معاویه بر فراز منابر و در سخنرانی ها به سب و بدگویی علی علیه السلام می پرداخت که با مخالفت «حُجر» مواجه می شد.

«حُجر بن عدی» و یارانش که تحمّل این ناسزاگویی ها را نداشتند، در برابر دستگاه ستمگر معاویه و «زیاد» ایستادگی کردند و از افشای حاکم شام و آل ابوسفیان خودداری نمی کردند و به تهدیدات «زیاد» ستمگر اعتنایی نداشتند.

سرانجام زیاد، آنها را دستگیر کرد و همراه با نامه ای در مذمّت و بدگویی از آنان به شام روانه ساخت.

حجر و یارانش را در «مرج عذرا» (منطقه ای در نزدیکی دمشق) نگه داشتند، تا حکم آنان از سوی معاویه صادر شود.

از میان این گروه که چهارده تن بودند، هفت تن با وساطت بعضی به نزد معاویه نجات یافتند؛ ولی حُجر به همراه شش تن از یارانش که مقاومت می کردند- به جرم دینداری و محبّت به علی علیه السلام- به طرز فجیعی به شهادت رسیدند. (۱) ۸۶

ص: ۱۹۱

۱- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۷-۲۰۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲-۴۸۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۵-۲۴۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳-۴؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۷ به بعد و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۶۹-۵۸۶

در کتاب کنز العمال (از کتاب های معروف اهل سنت) آمده است که حُجر به هنگام شهادت چنین وصیت کرد:

«لَا تُطَلِّقُوا عَنِّي حَديدًا وَلَا تَغَسِّمُوا عَنِّي دَمًا وَ اذْفُنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي لَأَقِ مُعَاوِيَةَ بِالْجَادَّةِ وَإِنِّي مُخَاصِمٌ؛ غل و زنجیر را از دست و پایم باز نکنید و خونم را نشوید و مرا در پیراهنم دفن کنید! چرا که می خواهم به این صورت معاویه را در قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدا دیدار کنم».^(۱)

قبر جناب حجر و یارانش امروزه در منطقه «مرج عذرا»، در نزدیکی دمشق معروف و مشهور است و زیارتگاه گروه زیادی از مسلمانان می باشد.

شهادت حُجر بن عدی و یارانش چه در همان زمان و چه پس از آن، مورد اعتراض شدید مردم قرار گرفت و از آن به عنوان لکه ننگی در زندگی معاویه یاد می شد.

امام حسین علیه السلام در نامه ای به معاویه به شهادت حُجر و یارانش اشاره می کند و می فرماید:

«أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ أَصْرِي حَابَهُ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْطَعُونَ الْبِدْعَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَكَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا، مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ الْمَوَاطِقَ الْغَلِيظَةَ، وَ الْعُهُودَ الْمُؤَكَّدَةَ، جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ وَ اسْتِخْفَافًا بِعَهْدِهِ؛ (ای معاویه!) آیا تو همان نیستی که حجر و یارانش را که عابد و در برابر خدا متواضع بودند، به قتل رساندی؟ آنان که از بدعت ها بیزار بودند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کردند؛ ولی تو آنان را از روی ستم و عداوت- پس از پیمان های محکم (در عدم تعرض به آنان)- کشتی و این عمل را از روی ۱۵

ص: ۱۹۲

۱- . کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۳، حدیث شماره ۳۱۷۲۴؛ همچنین رجوع کنید به: اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۸۶ و الاصابه، ج ۱،

نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان او انجام دادی». (۱)

عایشه نیز در ملاقاتی با معاویه به وی گفت: چرا حُجر و یارانش را کشتی؟ معاویه پاسخ داد: مصلحت امت را در آن دیدم!!! عایشه گفت: از رسول خدا شنیدم که درباره آنان می فرمود:

«سَيَقْتُلُ بَعْدَ ذَآءِ نَاسٍ، يَغْضَبُ اللَّهُ لَهُمْ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ؛ به زودی در منطقه «عذراء»، مردمانی کشته می شوند که خداوند و آسمانیان به خاطر آنان خشمگین می شوند». (۲)

از «حسن بصری» نقل شده است که می گفت: معاویه چهار عمل زشت انجام داد که هر یک از آنها به تنهایی جرم و جنایت بزرگی محسوب می شود و برای تبهکاری معاویه کافی است ... یکی از آن چهار مورد، کشتن حُجر بن عدی بود. سپس دو بار گفت:

«وَيْلًا لَهُ مِنْ حُجْرٍ وَ أَصْحَابِ حُجْرٍ؛ وای بر وی (معاویه) از ماجرای حُجر و یاران حُجر!». (۳)

ماجرای شهادت حُجر به قدری مظلومانه بود که خود معاویه نیز- به ظاهر- از پی آمد اخروی آن وحشت داشت!

در کامل ابن اثیر به نقل از ابن سیرین آمده است که معاویه به هنگام مرگ می گفت:

«يَوْمِي مِنْكَ يَا حُجْرٌ طَوِيلٌ؛ ای حُجر! روزی طولانی (برای محاکمه نزد خدا) با تو خواهم داشت». (۴)

شهادت عمرو بن حمق

از دیگر شخصیت های بزرگ اسلامی که توسط معاویه به شهادت رسید، جناب

ص: ۱۹۳

۱- الامامه والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۳؛ همچنین رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳

۲- مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۴۱ و الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۵

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۸ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷

۴- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷

«عمرو بن حَمِقْ خُزَاعِي» است.

وی از اصحاب رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله بود و مطابق نقل محدثان و مورخان روزی با مقداری شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را سیراب کرد، آن حضرت در حقّ وی چنین دعا کرد:

«اللَّهُمَّ مَتَّعْهُ بِشَبَابِهِ؛ خدایا او را از جوانی اش بهره مند ساز!» عمرو نیز به برکت این دعا، هشتاد سال بر او گذشت، ولی موی سپیدی در سر و رویش دیده نشد». (۱)

وی از شیعیان خاصّ امیرمؤمنان علیه السلام بود. امام کاظم علیه السلام هنگامی که حواریون و یاران ویژه امیرمؤمنان علیه السلام را بر می شمرد، از عمرو بن حمق نیز نام می برد. (۲)

امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ صفین پس از اعلام آمادگی و وفاداری خالصانه عمرو، به وی فرمود:

«لَيْتَ أَنْ فِي جُنْدِي مِائَةٌ مِثْلِكَ؛ کاش در میان لشکریانم یکصد نفر همانند تو بودند». (۳)

عمرو بن حمق به سبب عشق و ارادت به علی علیه السلام مورد بُغْض معاویه قرار داشت، تا آن که معاویه در زمان خلافت خویش، وی را مورد تعقیب قرار داد. عمرو از شهر خویش گریخت؛ ولی معاویه با وقاحت تمام همسرش «آمنه» را به مدّت دو سال در زندان دمشق حبس کرد، تا آن که عمّال معاویه عمرو را در منطقه «موصل» دستگیر کردند؛ (۴) و او را به طرز فجیعی به شهادت رساندند و سرش را برای زیاد و او نیز برای معاویه فرستادند!

ص: ۱۹۴

۱- . کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۲۱؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۰۰ و بحارالانوار، ج ۱۸، ص

۱۲

۲- . بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳

۳- . بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۲

۴- . طبری می نویسد: او را در موصل دستگیر کردند و به شهادت رساندند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷). ولی مطابق نقل ابن سعد در طبقات (ج ۶، ص ۲۵) او را در منطقه جزیره دستگیر کردند و به شهادت رساندند

مورخان نوشته اند: نخستین سری که در اسلام شهر به شهر گردانده شد، سر «عمرو بن حَمِقْ خُزاعی» بود!

ابن سعد در طبقات به نقل از شعبی (از بزرگان تابعین) می نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ». (۱)

به دستور معاویه سر بریده «عمرو» برای همسرش در زندان فرستاده شد. مأموران سنگدل حاکم شام، سر آن شهید را به دامن آمنه انداختند و آمنه نیز کلماتی آتشین و با حزن و اندوه در فراق شوهرش بیان کرد. (۲)

امام حسین علیه السلام در نامه اش به معاویه به شهادت عمرو بن حَمِقْ اشاره کرده و از آن بزرگمرد به عظمت یاد می کند و می فرماید:

«أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ؛ آیا تو قاتل عمرو بن حَمِقْ نیستی؛ همان مردی که کثرت عبادت چهره اش را فرسوده کرده بود». (۳)

آری؛ معاویه با کشتن شیعیان علی علیه السلام به ویژه افراد بانفوذ و ایجاد ترس و وحشت میان آنان، در پی انتقام از امیرمؤمنان علی علیه السلام و در واقع انتقام از اسلام راستین برآمد، تا بتواند به «خَطِّ اموی» استحکام بیشتری ببخشد و راه را برای خودکامگی هایش هموارتر سازد.

***ت)

ص: ۱۹۵

۱- طبقات، ج ۶، ص ۲۵. ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ أَهْدِيَ فِي الْإِسْلَامِ، رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ، بُعِثَ بِهِ زِيَادٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ». (الاصابه، ج ۲، ص ۵۲۳)

۲- رجوع کنید به: الغدير، ج ۱۱، ص ۴۱-۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۵؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۳۳؛ كنز العمّال، ج ۱۳، ص ۴۹۷؛ مصنّف ابن ابی شیبّه، ج ۸، ص ۳۵۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۲۰۲ و اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۶

۳- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۰۳. (در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳ نیز، این جملات با تفاوتی نقل شده است)

یعقوبی - مورخ مشهور - از حضرت رسول گرامی صلی الله علیه و آله روایت کرده است، که فرمود:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوَلًا وَ دِينَهُ دَخَلًا؛ آنگاه که فرزندان ابوالعاص (پسر امیه) به سی تن برسند، بیت المال را در انحصار خود قرار می دهند و بندگان خدا را برده خویش، و دین خداوند را مایه فریب می سازند».

(۱)

این سه پایه های حکومت های استبدادی است که حکومت بنی امیه بر اساس آن شکل گرفته است.

معاویه که در سال های اول حکومتش با سیاستی مزورانه پا به میدان نهاد و با بذل و بخشش های فراوان و تظاهر به بردباری و چشم پوشی از دشمنانش، سعی در به سازش کشاندن آنان داشت و به هر شکل می خواست همگان در برابر حکومت او سر تسلیم فرود آورند و یا حداقل سکوت کنند؛ پس از استحکام پایه های حکومتش سیمای واقعی خویش را نمایان ساخت و شدیدترین فشارهای اقتصادی را بر مردم بی نوا روا داشت.

وی با این که ثروت های عمومی و دارایی های کشور اسلام را به رایگان تقدیم موالیان و نزدیکان خویش می کرد، با وضع مقررات سنگین اقتصادی نسبت به مخالفان خویش، چنان عرصه را بر آنان تنگ کرده بود که بسیاری از مردم با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می کردند.

او این کار را برای این انجام می داد تا احدی به فکر قیام بر ضد او نیفتد. (۲)

این سیاست در دوران یزید نیز ادامه یافت تا جایی که نسبت به افرادی چون

ص: ۱۹۶

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۶

۲- رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹

«عبدالله بن عباس» نیز اعمال می شد. عبدالله در نامه ای به یزید به همین نکته اعتراض کرده، می نویسد:

«فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَ إِنَّكَ لَتَنَحِسُ عَنَّا مِنْهُ الْعَرِيضَ الطَّوِيلَ؛ به جانم سوگند! تو از حقوق ما جز مقدار ناچیزی به ما ندادی و تمام آن را خود برداشتی!». (۱)

معاویه که برای تصاحب اموال مردم مسلمان خیز برداشته بود هر روز دستوری صادر می کرد.

یک روز فرمان داد تمام اراضی مربوط به پادشاهان ساسانی که در اطراف کوفه قرار داشت، تصرف شود. در پی این فرمان، تمام آن سرزمین های وسیع و آباد جزء اموال خصوصی او قرار گرفت. درآمد این زمین ها در هر سال تا ۵ میلیون درهم می رسید.

روز دیگر فرمان داد، بصره و املاک آباد اطراف آن را به این سرزمین ها اضافه کنند.

در مرحله سوم دستور داد: هدایایی که رعایای ایرانی در ایام نوروز و مهرگان به پادشاهان ساسانی می پرداختند، از این به بعد به دستگاه خلافت بپردازند. (۲)

منطق معاویه بر این اساس بود که می گفت: زمین از آن خداست و وی خلیفه خدا! لذا هر طوری که میلش باشد عمل می کند. او می گفت:

«الْأَرْضُ لِلَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَتُهُ اللَّهُ فَمَا آخُذُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي وَ مَا تَرَكْتُهُ كَانَ جَائِزاً لِي؛ زمین از آن خداست و من هم خلیفه او، پس اگر در مالی تصرف کنم، متعلق به من است و اگر تصرف نکنم باز مجاز به تصرف آنم». (۳)

بر اساس منطق معاویه ولایات و شهرها به صورت تبعیض آمیزی اداره می شد. در حالی که مردم شام - بهترین مدافعان حکومت معاویه - در امتیّت و رفاه به سر برده و ۷۹

ص: ۱۹۷

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۴. همچنین رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸. مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم، ص ۱۵۷

۳- الغدیر، ج ۸، ص ۳۴۹. به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۹

ارزاق عمومی به وفور و با قیمتی مناسب در اختیارشان قرار می گرفت و هر گاه و بی گاه از بذل و بخشش های بی دریغ معاویه بهره مند بودند؛ مردم شهرهای دیگر تحت فشار سخت ترین تنبیهات اقتصادی قرار داشتند.

خصوصاً شهر کوفه که پایگاه اصلی شیعیان و دوست داران امیرمؤمنان علیه السلام بود، با وضع بسیار دردناکی روبرو بود. مغیره بن شعبه- والی کوفه- ارزاق عمومی را از مردم کوفه دریغ می داشت. این سیاست تبعیض آمیز معاویه تا دهها سال پس از وی نیز ادامه یافت؛ تا آن جا که عمر بن عبدالعزیز- به اصطلاح عادل ترین آنان!- در حالی که بر حقوق شامیان ده دینار افزوده بود بر اهل عراق هیچ نیافزود! (۱)

غصب زمین های آباد بلاد اسلامی، تنها به کوفه و بصره خلاصه نشد. بلکه پس از آن معاویه بر زمین های یمن و شام و بین النهرین نیز دست انداخت و سرزمین هایی که در گذشته عنوان خالصه و تیول داشت، از چنگک صاحبان آنها درآورد و در تصرف خویش قرار داد.

وی حتی از دو شهر مقدس مکه و مدینه نیز صرف نظر نکرد؛ هر سال مقدار زیادی خرما و گندم از این دو شهر به عنوان مالیات و خراج می گرفت و «فدک» را که متعلق به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود جزء تیول مروان بن حکم قرار داد! (۲)

«ابن عبد ربّه» می نویسد:

در دوران حکومت معاویه هیچ بودجه ای از بیت المال برای شهر مقدّس مدینه اختصاص نمی یافت (۳)، چه این که در این شهر بزرگانی زندگی می کردند که همه از سران مخالفان حکومت اموی بودند. ۵۸.

ص: ۱۹۸

۱- . عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵

۳- . مراجعه شود به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸

والیان منصوب معاویه، مردم این سامان را مجبور کردند تا با بهای ناچیزی املاک خویش را بفروشند و بسیاری از زمین های اطراف مدینه را به اجبار به تصرف دستگاه حکومت درآوردند.

به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه نیز سعید بن عاص بر مدینه حکومت می کرد و هر دو در تضعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. (۱)

معاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را وجهه نظر خویش قرار داده بود، در بخشنامه ای به همه عمال خویش اعلام کرد:

«انظروا إلی مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَاْمُحُوهُ مِنَ الدِّيْوَانِ وَ اسْقِطُوا عَطَاءَهُ وَ رِزْقَهُ؛ مواظب باشید هر که ثابت شد که از شیعیان علی علیه السلام و اهل بیت او است اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مزایای او را قطع نمایید». (۲)

این همه سخت گیری از جانب معاویه برای آن بود که وی همواره از شیعیان احساس خطر عظیمی می کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و شرارت بار دست می زد.

ابن ابی الحدید، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که شرایط چنان سخت شده بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت. (۳)

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می گوید:

«مَا نَدْرِي مَا نَصْنَعُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ أَحْبَبَنَا إِفْتَقَرْنَا وَ إِنْ ابْغَضْنَا ۴۳»

ص: ۱۹۹

-
- ۱- . مراجعه شود به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹
 - ۲- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵ و الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۹
 - ۳- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳

كَفَرْنَا؟ نمی دانیم با علی علیه السلام چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم، (چنان بر ما سخت می گیرند که) فقیر و نیازمند می شویم و اگر او را دشمن بداریم، کافر می شویم». (۱)

۷- بدعت ها

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تحکیم پایه های مقام و موقعیت خود، که سخت به آن علاقه داشت، به احکام اسلامی نیز دست اندازی کرد و بدعت هایی را در دین پدید آورد که از مهم ترین آن ها انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت استبدادی و موروثی، مخصوصاً انتخاب فرزند آلوده و ناصالحش برای ولایت عهدی بود.

این خطر به قدری جدی و مهم بود که امام حسین علیه السلام در جمع عده زیادی از صحابه و انصار و فرزندان آنها در منی، با آن که جاسوسان معاویه همه جا مراقب اوضاع بودند، در این باره فرمود:

«فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَيَذْهَبَ؛ مَنْ بِيَمِ آن دَارِمُ كَه (در اثر اعمال معاویه) دین اسلام فرسوده گشته و به طور کامل ریشه کن گردد». (۲)

معاویه خود تصریح می کرد که خلافت را نه با محبت و دوستی مردم و نه رضایت آن ها از حکومت او، بلکه با شمشیر به دست آورده است. (۳)

بنابراین، دلیلی ندارد که خواسته های ملت مسلمان را رعایت کند.

«جا حظ» می گوید:

«معاویه آن سال را که به قدرت رسید «عام الجماعة» نامید، در حالی که آن سال «عام الفرقه و القهر و الغلبه» بود، سالی که امام به سلطنت و نظام کسرابی تبدیل شد و

ص: ۲۰۰

۱- . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۸

۲- . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۷؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۲۸

۳- . عقد الفرید، ج ۴، ص ۸۱-۸۲

خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله غصب شد و قیصری گردید». (۱)

معاویه خود را اولین «ملک» (شاه) می خواند. (۲)

«سعید بن مسیب» می گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد. (۳)

«ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» چند ویژگی برای تفاوت نظام سلطنتی معاویه با خلافت پیش از وی برشمرده است.

نخست: دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت قیام نمی کردند، ولی معاویه در پی آن بود با هر وسیله ای که شده بر مسند خلافت تکیه زند.

دوم: دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.

سوم: چگونگی مصرف بیت المال. زیرا در دوران معاویه بیت المال به صورت ثروت شخصی او و دودمان او درآمد و کسی نمی توانست درباره حساب و کتاب بیت المال از حکومت وی بازخواست کند.

چهارم: پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش از عهد معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.

پنجم: پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.

ششم: خاتمه یافتن حکومت شورایی.

هفتم: ظهور تعصبات نژادی و قومی.

هشتم: نابودی برتری قانون، بر خواسته های شخصی. (۴)

ص: ۲۰۱

۱- رساله الجاحظ فی بنی امیه، ص ۱۲۴، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۹۶. مراجعه شود به: پیام امام امیرالمؤمنین

علیه السلام، ج ۳، ص ۲۵۰ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۲۷

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲. مراجعه شود به: تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲

۴- خلافت و ملوکیت، ص ۱۸۸-۲۰۷؛ به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۰۷-۴۰۸. رجوع شود به: پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۵۰-۲۵۱

«ابن ابی الحدید» پس از نقل سخنانی در مورد خلاف کاری ها و بدعت های معاویه، می گوید:

«اعمال خلاف و آشکارای «معاویه» از قبیل: پوشیدن حریر، استعمال ظروف طلا و نقره، جمع آوری غنایم برای خود، اجرا نکردن حدود الهی و مقررات اسلام درباره اطرافیان و کسانی که مورد علاقه اش بودند، ملحق کردن «زیاد» به خود و او را برادر خود خواندن، با این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ؛ فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگسار شدن است». کشتن «حُجْرَبْنِ عَدِي» و یاران پاک او، توهین به ابوذر و او را سوار بر شتر برهنه کردن و فرستادنش به مدینه، ناسزا گفتن به «امیر مؤمنان علی علیه السلام» و «امام حسن علیه السلام» و «ابن عباس» بر روی منابر، ولیعهد قراردادن «یزید» شراب خوار و قمارباز و ... همه و همه دلیل بر کفر و الحاد او است». (۱)

معاویه در بدعت گزاری هیچ حدّ و مرزی قائل نبود و به اعتراض دیگران نیز وقعی نمی نهاد.

«ابودرداء» می گوید:

«به معاویه گفتم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم هر کسی از ظروف طلا و نقره بیاشامد آتش جهنّم درونش را فرا خواهد گرفت». معاویه گفت:

«أَمَّا أَنَا فَلَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا؛ اَمَا مِنْ بَرَاءِى نَمِي بَيْنِي!!».

«ابودرداء» پاسخ داد: عجباً! من از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنم تو رأی شخصی خود را اظهار می کنی! من دیگر در سرزمینی که تو هستی نخواهم ماند!». (۲)

مرحوم علامه امینی در کتاب نفیس «الغدیر» با ذکر اسناد و مدارک روشن بدعت ها و فجایعی را که شخص معاویه انجام داده جمع آوری کرده است؛ در این جا فهرست ۲۱

ص: ۲۰۲

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۱

۲- همان مدرک، ج ۵، ص ۱۳۰. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱

آن از نظر خوانندگان عزیز می گذرد و شرح و تفصیل منابع آن را می توانند در «الغدیر» جلد یازدهم مطالعه کنند.

این مرد محقق می نویسد:

«نخستین کسی که آشکارا به شرب خمر و خریدن آن اقدام کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که در محیط اسلام فحشا را اشاعه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که ربا را حلال شمرد، معاویه بود.

نخستین کسی که ازدواج با دو خواهر را در یک زمان اجازه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را در باب دیات تغییر داد، معاویه بود.

نخستین کسی که لئیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترک کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سر باز زد، معاویه بود.

نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.

نخستین کسی که به هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی علیه السلام را شرط می کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که سر یکی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (عمرو بن حقیق) را جدا کرده و در شهرها گردش داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله را به سلطنت مبدل ساخت، معاویه بود.

نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید، معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله را غارت کنند، معاویه بود.

نخستین کسی که سب و ناسزاگویی به علی علیه السلام را رواج داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خطبه نماز عید را (بر خلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله) بر نماز عید مقدم داشت، تا بتواند قبل از متفرق شدن مردم، ضمن خطبه خود، علی علیه السلام را سب کند،

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیه را بررسی کند، باز هم به نمونه های بیشتری دست می یابد و به راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام ادامه می یافت، به یقین چیزی از اسلام باقی نمی ماند و این سخن با مدارک گسترده ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجب می کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیه را بستانند؛ براستی شگفت آور است! انصاف کجاست؟! (۲)

۸- تحمیل بیعت یزید بر مردم

طبق نوشته «ابن عبد ربّه» معاویه هفت سال تمام به منظور آماده سازی افکار عمومی برای بیعت با یزید تلاش کرد (۳) و برای رسیدن به این مقصود از همه وسایل فریب و نیرنگ سود جست و از هیچ فرصتی چشم پوشی نکرد.

معاویه، از هر کسی بهتر می دانست که مردم بعد از وی هرگز با فرد فرومایه ای چون یزید بیعت نخواهند کرد. از این رو لازم دید هر چه از دستش بر می آید پیشاپیش انجام دهد. این بود که با حيله و تزویر مدعیان آینده خلافت، چون امام حسن مجتبی علیه السلام، سعد بن ابی وقاص و دیگران را یکی پس از دیگری از میان برداشت. (۴)

وی حتی از عبدالرحمان - فرزند خالد بن ولید، از همسنگران جاهلی خویش - نیز

ص: ۲۰۴

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۱ به بعد مراجعه شود که تمام مدارک مطالب فوق را از کتب برادران اهل سنت با ذکر جلد و صفحه آورده است

۲- رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، ص ۳۲۹ - ۳۳۰

۳- عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۸ و مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶

۴- مقاتل الطالبیین، ص ۷

نگذشت و چون از شامیان شنید که او را برای خلافت آینده مناسب می دانند، وی را توسط طبیب مخصوص خویش به قتل رساند. (۱)

جمعی از مورخان چون یعقوبی و ابن اثیر (۲)، بر این باورند که اولین بار طرح ولایت عهدی یزید به صورت رسمی توسط «مغیره بن شعبه» کلید زده شد. معاویه بنا داشت مغیره را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش منصوب نماید، ولی مغیره پس از اطلاع از این تصمیم، به سرعت خود را به شام رساند و برای تحکیم موقعیت خویش، ولایت عهدی یزید را به معاویه پیشنهاد داد و افزود که راضی کردن مردم کوفه با من.

معاویه که مقصود اصلی مغیره را دریافت، گفت، به کوفه بازگرد و به این کار پرداز!

پس از آن معاویه در نامه ای به «یزید» حاکم بصره نوشت:

«مغیره مردم کوفه را به بیعت یزید فراخوانده است، تو شایسته تری که نسبت به پسر برادرت! این کار را انجام دهی! هنگامی که نامه ام به دست تو رسید مردم بصره را جمع کن و از آن ها برای یزید بیعت بگیر!».

وقتی که نامه معاویه به یزید رسید، در شگفتی فرو رفت و به معاویه چنین پیام داد:

«یزید مردی است که با سگ ها و میمون ها بازی می کند و جامه های رنگارنگ می پوشد و پیوسته شراب می نوشد و شب را با ساز و آواز می گذراند، اگر مردم را به بیعت وی بخوانم به ما چه خواهند گفت؟ در حالی که هنوز مردانی چون عمر و عبدالله بن زبیر در میانشان هستند. یزید را وادار که یکی دو سال به اخلاق اینان درآید! شاید بتوان در آن صورت مردم را به این ۵۶

ص: ۲۰۵

۱- . مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۳۳؛ الاستیعاب، شرح حال عبدالرحمن و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۱

۲- . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۳، حوادث سال ۵۶

بیعت راضی کرد».

معاویه از شنیدن این پیام خشمگین شد و گفت:

وای بر پسر عیب! شنیده ام در گوشش خوانده اند که وی پس از من امیر است؛ به خدا سوگند! او را به مادرش سمیه و پدرش عیب باز می گردانم. (۱)

طبیعی بود که «زیاد» در مقابل ابطال هویت و شناسنامه جعلی اش! چاره ای جز تسلیم نداشت.

بدین ترتیب، معاویه و کارگزاران وی وارد کار سخت و دشواری شده بودند، معاویه با هر زحمتی که بود از گوشه و کنار مملکت، سران و بزرگان قبایل را به دمشق فرا می خواند و با تهدید، یا بخشیدن پول های هنگفت و گاه با دادن امتیازات دیگر چون فرمانروایی و حکمرانی، آنان را به بیعت با یزید وادار می کرد.

سال ها طول کشید تا همه بلاد اسلامی - جز مکه و مدینه - به بیعت تحمیلی یزید تن دادند. تنها این دو شهر - مخصوصاً مدینه - همچنان دست نخورده باقی مانده بود.

حضور افراد ذی نفوذی چون امام معاویه در ابتدا به مروان بن حکم - والی وقت مدینه - دستور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد؛ ولی مردم مدینه اعتنایی به این امر نکردند، عبدالرحمان - فرزند خلیفه اول - در جمع مردم با صراحت گفت: مروان و معاویه دروغ می گویند، آن ها می خواهند حکومت را تبدیل به پادشاهی کنند که هر شاهی مُرد، شاه دیگر (پسرش) جانشین وی گردد. (۲)

سرانجام اعتراض شدید امام حسین علیه السلام مروان را در انجام این مأموریت ناکام ساخت.

معاویه چاره ای ندید جز این که شخصاً به این دو شهر مقدّس سفر کند و مردم آن ۰۶

ص: ۲۰۶

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰ و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۰. ابن اثیر در کامل (ج ۳، ص ۵۰۳-۵۰۵) این داستان را به نحو دیگری نقل کرده است

۲- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۶

سامان را به بیعت تحمیلی با یزید مجبور نماید. این بود که با تعداد زیادی از نظامیان و گارد مخصوص خویش به حجاز سفر نمود.

«ابن قتیبه» در کتاب «الامامه و السیاسه» داستان این سفر و سخنان عتاب آمیز معاویه را در مدینه با حسین بن علی علیه السلام و دیگر سرشناسان به تفصیل نقل کرده است.

وی می نویسد:

«معاویه فرمان داد مردم را به مسجد فراخوانند و چون مردم جمع شدند برخاست و در مورد شایستگی و لیاقت یزید برای خلافت سخن راند و گفت: تمام مسلمانان در کلیه بلاد اسلامی جز شما مردم مدینه با یزید بیعت کردند، من برای اهمیت این شهر آن را به تأخیر انداخته ام و اگر در امت اسلامی کسی را بهتر از یزید می شناختم به خدا سوگند برای او بیعت می گرفتم!».

در این لحظه امام حسین علیه السلام برخاست و سخن وی را قطع کرد و فرمود:

«به خدا سوگند! کسی را که پدرش از پدر یزید و مادرش از مادر وی و خودش از خود او بهتر و شایسته تر است کنار نهادی و یزید را مطرح ساختی!».

معاویه گفت: «گویا خودت را می گویی؟»

امام علیه السلام فرمود: آری.

گفت: امّا سخن تو که مادرت از مادر یزید بهتر است سخن به حقی است. چه این که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کسی در دین و سابقه به پای وی نخواهد بود، و امّا این که می گویی پدرت از پدر یزید بهتر است، خدا پدر یزید را بر پدر تو پیروز کرد!!

امام فرمود: «این جهالت و نادانی برای تو بس است که دنیای زود گذر را بر آخرت جاویدان برگزیده ای».

معاویه ادامه داد: امّا این که می گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا سوگند! یزید برای امت محمد صلی الله علیه و آله از تو بهتر و شایسته تر است!!

امام علیه السلام فرمود: این دروغ و بهتانی بیش نیست، آیا یزید شراب خوار و عشرت پیشه از من بهتر است؟! (۱)

بنابر نقل «ابن اثیر» معاویه مدّتی در مدینه ماند تا سرانجام با تهدید صریح در حالی که نظامیان با شمشیرهای آخته و آماده اطراف مردم را در مسجد گرفته بودند، از آنان- غیر از آن چهار تن- بیعت گرفت و سپس به سوی شام رهسپار گردید. (۲)

با این که معاویه به حسب ظاهر از مردم شهرهای مختلف برای یزید بیعت گرفت و یزید را به عنوان جانشین انتخاب کرد، ولی این عمل به عنوان یکی از کارهای بسیار زشت معاویه در خاطره تاریخ باقی ماند.

زشتی این انتخاب تا آنجا بود که- همچنان که گذشت- حتّی در باور فردی چون «زیاد» نمی گنجید و به همین جهت به معاویه گفت، چگونه مردم را به بیعت فرد شراب خوار و میمون باز دعوت کنیم؟

«ابن اثیر» از «حسن بصری» نقل می کند که گفت: معاویه چهار عمل انجام داد که هر یک از آن ها برای تباهی او کافی بود، و آن گاه یکی از آن ها را چنین می شمارد:

«وَاسِيَتِخْلَافُهُ بَعْدَهُ إِبْنُهُ سَكِيْرًا خَمِيْرًا يَلْبِسُ الْحَرِيْرَ وَيَضْرِبُ بِالطَّنَائِيْرِ؛ جانشین کردن فرزند بسیار مست و شراب خوار خود را که لباس حریر می پوشید و به ساز و آواز مشغول بود». (۳)

به گفته یعقوبی- مورّخ مشهور- هنگامی که به عبدالله بن عمر پیشنهاد شد با یزید بیعت کند، گفت: (۸)

ص: ۲۰۸

۱- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۲۵۰

۲- مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۱۱ و عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۷۱-۳۷۲

۳- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷ و الغدير، ج ۱۰، ص ۲۲۵. معاویه خود بهتر از هر کس می دانست که یزید شایسته این جایگاه نیست؛ ولی عشق به فرزند و بقای خلافت در این خاندان، او را از پیروی حقّ بازداشت. از معاویه نقل شده که می گفت: «لَوْ لَا هَوَايَ فِي يَزِيْدٍ لَأَبْصَرْتُ رُشْدِي؛ اگر عشق و علاقه به یزید نبود، می توانستم راه صحیح را تشخیص دهم!» (تذکره الخواص، ص ۲۵۷ و رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۸)

«با کسی که میمون باز و سگ باز و شراب خوار و دارای فسق آشکار است، بیعت کنم، در این صورت به خداوند چه پاسخی بدهم؟» (۱)

به هر حال، علاقه فردی معاویه به فرزندش یزید و بقای خلافت در خاندان اموی سبب چنین بیعت تحمیلی گردید. در نتیجه ضربت کاری دیگری به جامعه اسلامی و شریعت نبوی صلی الله علیه و آله از این طریق وارد شد.

سید قطب، نویسنده و دانشمند معروف مصری می نویسد:

«تعیین یزید برای خلافت یک ضربه کاری به قلب اسلام و به نظام اسلامی و هدف ها و مقاصد آن بود» (۲)

***۸۱

ص: ۲۰۹

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰

۲- العداله الاجتماعیه، ص ۱۸۱

آخرین حلقه حوادثی که به ماجرای خونین کربلا ختم شد، بدست گرفتن خلافت توسط یزید بن معاویه بود.

حوادثی که از سقیفه شروع شد و هر دوره ای بیش از گذشته سبب تقویت «جبهه اموی» و منافقان گردید، در نهایت کار را به آن جا رساند که با نهایت تأسف خلافت مسلمین به دست یزید فاسد، شراب خوار و هوس باز افتاد.

او با غرور و خودخواهی در پی بیعت گرفتن و به رسمیت بخشیدن حکومت فاسد خویش برآمد و در مسیر اجرای اهداف خود، دست به هر جنایتی می زد. به گفته «مسعودی» مورخ معروف: «سیره یزید، همان روش فرعون بود؛ بلکه باید گفت فرعون در میان مردم، بیش از یزید به عدالت رفتار می کرد».^(۱)

در این قسمت، برای آشنایی با افکار و عقاید و اعمال یزید، کارنامه سیاه او را کمی بررسی می کنیم.

ولادت و تربیت یزید

یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری زاده شد و مادر وی «میسون» نام داشت؛ معاویه «میسون» را در حالی که یزید را در شکم داشت، طلاق داد و «میسون» وی را در زمانی

ص: ۲۱۱

۱- . وَ سِیرُهُ سِیرَةُ فِرْعَوْنَ، بَلْ كَانَ فِرْعَوْنُ أَعْدَلَ مِنْهُ فِي رَعِيَّتِهِ (مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸)

که همسر معاویه نبود، به دنیا آورد. (۱)

برخی از نویسندگان معتقدند: یزید نزد دایی های خود در بادیه پرورش یافت و قبیله مادرش پیش از اسلام مسیحی بودند و هنوز حال و هوای دوران مسیحیت در سر آنان بود و از این رو، یزید بیش از آن که تربیت او اسلامی باشد، تربیت مسیحی داشت؛ بنابراین، پرده دری وی نسبت به ارزش های اسلامی امر غریبی نبود. (۲)

شاید از این روست که یزید در اشعار خویش - به هنگامی که می خواهد شراب بنوشد - چنین می سراید:

وَإِنْ حَرَمْتُ يَوْمًا عَلَى دِينِ أَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ

«اگر نوشیدن شراب در دین اسلام حرام است؛ آن را مطابق دین مسیح بنوش!». (۳)

دولت روم در دربار بنی امیه نفوذ داشت و برخی از مسیحیان روم در دربار شام به عنوان مستشار حضور داشتند. مورخان تصریح می کنند که به هنگام حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه، یزید به توصیه «سرجون» رومی «عبیدالله زیاد» را که والی بصره بود (با حفظ سیمت) به حکومت کوفه نیز منصوب کرد. سرجون این توصیه را به نقل از معاویه به یزید نمود.

(۴)

«ابوالفرج اصفهانی» درباره هم نشینان یزید می گوید: «در طلعه ندیمان یزید، شاعری مسیحی به نام «اخطل» قرار داشت. این دو تن با هم شراب می نوشیدند و ساز و آواز می شنیدند و یزید وی را در سفرها به همراه خود می برد. پس از مرگ یزید و انتقال خلافت به مروانین، اخطل در دوران خلافت عبدالملک مروان، از نزدیکان او (۱)

ص: ۲۱۲

- ۱- . مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹
- ۲- . حیاة الامام الحسين بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۰. این سخن از استاد عبدالله علائلی نقل شده است
- ۳- . تنمیه المنتهی در تاریخ خلفاء، ص ۶۶. البتّه ما معتقدیم شراب در همه ادیان الهی حرام بوده است و از جمله در دین حضرت مسیح علیه السلام هر چند به این دین نسبت داده شده که آن را جایز می شمارند
- ۴- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸. سرجون هم پیاله یزید در باده نوشی نیز بود (انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۰۱)

قرار گرفت و هر زمان می خواست، نزد او می رفت، در حالی که گردنبند طلا در گردن داشت و قطرات خمر از موی صورتش می چکید». (۱)

افکار، اندیشه ها و رفتارهای ضدّ دینی یزید

آنچه را که تاریخ از افکار و اندیشه های این عامل فساد و تباهی و رفتارهای او نقل می کند، همه حکایت از فسق و فجور و رفتارهای الحادی دارد.

قاضی نعمان مصری می نویسد:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به معاویه نظر افکند و فرمود:

«أَيُّ يَوْمٍ لِأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيُّ يَوْمٍ سُوءٍ لِدُرِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَزْوٍ يَخْرُجُ مِنْ صَيْلِبِكَ، يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًّا وَ يَسْتَحِلُّ مِنْ حُرْمَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ أُمَّتٌ مِنْ جِهَةِ رُوزٍ (سختی) از تو خواهند داشت؟ و خاندان من از فرزندی که از صلب تو خارج می شود، روز بدی را در پیش دارد! همان فرزندی که آیات خدا را به استهزا می گیرد و آن چه را که خداوند از حریم من حرام کرده، وی حلال می شمارد». (۲)

اشعار کفرآمیز یزید و سخن گفتن از انتقام از پیامبر و یادآوری کشتگان مشرک در جنگ بدر و کشتن امام حسین علیه السلام در برابر آنان، همگی از عدم اعتقاد او به دین اسلام حکایت دارد. (۳)

وی در زمان خلافت پدرش به می گساری و هوسرانی مشغول بود، معاویه تصمیم گرفت برای ساختن سابقه ای دینی، وی را به جهاد بر ضدّ «رومیان» بفرستد؛ از این رو، او را به فرماندهی لشکری برای جنگ با رومیان اعزام کرد و «سفیان بن عوف غامدی» را نیز در این مسیر با وی همراه ساخت. یزید در این سفر جهادی! معشوقه

ص: ۲۱۳

-
- ۱- . الاغانی، ج ۷، ص ۱۷۰ (مطابق نقل حیاة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴)
 - ۲- . المناقب و المثالب، ص ۷۱ (مطابق نقل حیاة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۱۸۰)
 - ۳- . اشعار و سخنان وی را پیش از این در دومین ریشه از ریشه های قیام عاشورا آورده ایم

خود «ام کلثوم» را نیز به همراه داشت. در این سفر لشکریان یزید که گروهی از لشکرش وارد روم شده بودند، به تب و آبله گرفتار شدند؛ ولی یزید در همان حال در منزلی به نام «دیر مَران» (محلّی در نزدیک دمشق) در کنار «ام کلثوم» به استراحت و هوسرانی می پرداخت. وقتی از این حادثه با خبر شد (با بی اعتنایی به آنچه بر لشکریانش اتفاق افتاد)، چنین سرود:

مَا إِنْ أُبَالِي بِمَا لَأَقْتُ جُمُوعَهُمْ بِالْعَذَقَدُونَةِ مِنْ حُمَى وَ مِنْ مُومٍ
إِذَا اتَّكَأْتُ عَلَى الْأَنْمَاطِ فِي عُرْفِ بَدِيرِ مَرَّانَ عِنْدِي أُمَّ كَلْثُومٍ!

«من باکی ندارم از این که آن جمعیت در منطقه غذقدونه (ناحیه ای در نزدیک سرزمین روم) دچار تب و آبله شدند؛ آنگاه که من در «دیر مَران» در میان غرفه ها بر بالش ها تکیه زده ام و ام کلثوم را در کنار خود دارم!». (۱)

در زمان خلافت کوتاهش دربار یزید، مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود؛ به گونه ای که به گفته «مسعودی» در دوران حکومت کوتاه وی، حتی در محیط مقدّسی همچون مکه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می پرداختند. (۲)

هنگامی که گروهی از مردم مدینه به سرپرستی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» برای آگاهی از افکار و عقاید و اعمال یزید به شام سفر کردند و برگشتند، عباراتی در معرّفی یزید گفته اند که از عمق فاجعه ای که مسلمین گرفتار آن شده بودند، حکایت می کند.

«ابن اثیر» در کتاب خویش نقل می کند، آنان گفتند:

«ما از نزد مردی آمدم که دین ندارد، شراب می نوشد، طنبور می نوازد، نوازندگان به نزد وی به لهو و لعب مشغولند، با سگ ها بازی می کند، با جمعی از دزدان ۶۷

ص: ۲۱۴

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۹ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۳-۲۴

۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷

دیگری گفت: «به خدا سوگند! وی شراب می نوشد و به گونه ای مست می شود که نماز را نیز ترک می کند!». (۲)

«ابن جوزی»، دانشمند معروف اهل سنت از قول «عبدالله بن حنظله» نقل می کند، که گفت:

«وَاللَّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَى يَزِيدَ حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُزْمَى بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ! إِنَّهُ رَجُلٌ يَنْكُحُ الْأُمَّهَاتِ، وَالْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَدْعُ الصَّلَاةَ؛ مَا فِي حَالِي مِنْ يَزِيدَ بِيْرُونَ آمَدِيمُ كَمَا خُوفَ أَنْ دَاخْتَمِيمُ كَمَا (بر اثر گناهان فراوان وی) از آسمان سنگ بر سر ما ببارد، او مردی است با مادران و دختران و خواهران نیز زنا می کند؛ وی شراب می نوشد و نماز نمی خواند». (۳)

می گساری وی به طور علنی و سرودن اشعاری در حال مستی و دهن کجی به ارزش های اسلامی در آن حالت، از صفحات تاریک زندگی یزید است.

«سبط بن جوزی» در «تذکره الخواص» می نویسد، وی در حال مستی چنین می سرود:

«یاران هم پیاله من! برخیزید و به نغمه های خوانندگان گوش فرا دهید. پیاله های شراب را پی در پی سر بکشید و بحث های علمی را کنار بگذارید. نغمه های ساز و آواز (به گونه ای مستم می کند که) مرا از شنیدن صدای اذان باز می دارد و من خمره های شراب را با حوران بهشتی معاوضه کردم. (و لذات مستی را بر وعده هایست

ص: ۲۱۵

۱- . قَدْ مَنَّا مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَيْسَ لَهُ دِينَ، يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُ بِالطَّنَابِيرِ وَيُعْرِفُ عِنْدَهُ الْقِيَانَ وَيَلْعَبُ بِالْكَلَابِ وَيَشِيمُرُ عِنْدَهُ الْحَرَابُ وَهُمْ اللَّصُوصُ (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳)

۲- . همان مدرک

۳- . المنتظم، ج ۴، ص ۱۷۹ (حوادث سال ۶۳). شبیه همین جملات را سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳ آورده است

الهی ترجیح می دهیم!». (۱)

در تاریخ آمده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام یزید برای تشکر از «ابن زیاد» وی را به شام دعوت کرد و بساط باده نوشی را پهن کرد و در حالی که «ابن زیاد» در کنار وی نشسته بود، خطاب به باده به دستان و ساقیان سرود:

إِسْقِنِي شَرْبَةً تَرَوُّي مُشَاشِي ثُمَّ مِلْ فَاسْقِ مِثْلَهَا ابْنَ زِيَادٍ

صَاحِبِ السَّرِّ وَالْأَمَانَةِ عِنْدِي وَ لِتَشْدِيدِ مَغْنَمِي وَ جِهَادِي

«ای ساقی! به من شرابی بنوشان که جان مرا سیراب کند؛ سپس جامی از شراب پر کن و به ابن زیاد بنوشان. همو که راز دار و امانت دار من است. آن کس که کار جهاد و غنیمت من به دست او استحکام یافت!».

آنگاه به نوازندگان دستور داد که بنوازند. (۲)

یزید به قدری دلبسته شراب بود که حتی در زمان پدرش در سفر حج هنگامی که وارد مدینه شد، در آنجا نیز بساط شراب را گستراند! (۳)

امام حسین علیه السلام در نامه معروف خود به معاویه، به شراب خواری یزید اشاره می کند؛ آن حضرت در شمردن خلاف کاری های وی فرمود:

«وَ أَخَذَكَ النَّاسَ بِيَعِهِ إِيْنِكَ، غُلَامٌ مِنَ الْعِلْمَانِ، يَشْرِبُ الشَّرَابَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَعَابِ؛ (از خلاف کاری های دیگر (بیعت گرفتن از مردم برای پسرک جوانت ۲۴

ص: ۲۱۶

۱- . مَعَشَرَ النَّدْمَانِ قَوْمُوا وَاسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِي وَاشْرَبُوا كَأْسَ مُدَامٍ وَاتْرُكُوا ذِكْرَ الْمَعَانِي شَغَلْتَنِي نَعْمَةُ الْعِيدَانِ عَنِ صَوْتِ الْأَذَانِ وَ تَعَوَّضْتُ عَنِ الْحُورِ خُمُوراً فِي الدَّنَانِ (تذکره الخواص، ص ۲۶۱)

۲- . مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷

۳- . رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۴

می باشد، همان که شراب می نوشد و قمار بازی می کند». (۱)

مجموعه فسادهای اخلاقی و انجام کارهای سبک و جلف توسط - به اصطلاح - خلیفه مسلمین! (یزید بن معاویه) در عبارت کوتاهی از ابن کثیر - مورخ و دانشمند متعصب و معروف اهل سنت - چنین آمده است:

«وَقَدْ رُويَ أَنَّ يَزِيدَ كَمَا نَقَدِ اشْتَهَرَ بِالْمَعَارِيفِ وَ شَرِبَ الْخَمْرَ وَ الْغِنَا وَ الصَّيْدَ وَ اتَّخَذَ الْغُلَمَانَ وَ الْقِيَانَ وَ الْكِلَابَ وَ النَّطَاحَ بَيْنَ الْكِبَاشِ وَ الدَّبَابِ وَ الْقُرُودِ؛ وَ مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا يُضَيِّحُ فِيهِ مَخْمُورًا وَ كَانَ يَشُدُّ الْقِرْدَ عَلَى الْفَرَسِ مُشْرِجَةً بِجَبَالٍ وَ يَسُوقُ بِهِ وَ يَلْبَسُ الْقِرْدَ قَلَانِسَ الذَّهَبِ وَ كَذَلِكَ الْغُلَمَانَ وَ كَانَ إِذَا مَاتَ الْقِرْدُ حَزَنَ عَلَيْهِ؛ يَزِيدُ بِهِ نَوَازِنْدَگِي، شَرَابِ نَوْشِي، خَوَانْدَگِي، شَكَار، بَه خَدْمَتِ گِرْفَتَنِ غَلَامَانِ وَ كَنِيزَانِ خَنِياگَر، سَگِ بَازِي وَ بَه جَانِ هَمِ اِنْدَاخْتَنِ قَوْچِ هَا، چَهَارپَايَانِ وَ بوزينه ها شهرت داشت. هر بامدادان مست و می زده بر می خاست. او بوزینه ای را بر پشت اسب زین شده ای سوار می کرد و می گرداند و بر بوزینه و غلامان، کلاه های زرین می پوشانید و هنگامی که بوزینه اش مرد، بر او اندوهگین شد». (۲)

او را میمونی بود که «ابوقیس» نام داشت و همدم او بود! هنگامی که آن میمون بر اثر حادثه ای مرد، یزید در مرگ او بسیار اندوهگین شد و دستور کفن و دفن وی را صادر کرد! و به شامیان فرمان داد که به وی در این مصیبت بزرگ! تفریب بگویند و خود نیز اشعاری در سوگ «ابوقیس» سرود! (۳)

***۸۲

ص: ۲۱۷

۱- . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۲. این جملات با اندکی تفاوت در الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۴ نیز آمده است

۲- . البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۳۹

۳- . حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۲

يزید در مدّت کوتاه خلافت خویش که سه سال و چند ماه بیشتر طول نکشید، جنايات بزرگی مرتکب شد که هر یک از آن ها به تنهایی برای رسوایی و ننگ وی و خاندانش کافی است. از میان آن ها به سه جنايت مهم اشاره می شود:

۱- فاجعه خونین کربلا

مهمترین جنایتي که به دستور يزید در ابتدای حکومت وی انجام شد، ماجرای خونین کربلاي سال ۶۱ هجری و شهادت امام حسین علیه السلام و یاران پاکبخته و با ایمان او و به اسارت بردن زنان و کودکان حریم نبوی صلی الله علیه و آله به دست عمال وی می باشد.

يزید در ابتدای حکومت خویش نامه ای به «ولید بن عتبّه»- والی مدینه- نوشت و از وی خواست به هر قیمتی که شده از امام حسین علیه السلام، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر برای او بیعت بگیرد. (۱)

مطابق نقل «ابن عثم» هنگامی که يزید از خودداری امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر آگاه شد، نامه دیگری به ولید نوشت و در آن تأکید کرد که در صورت امتناع حسین علیه السلام از بیعت، سرش را برای من بفرست، تا جوایز فراوانی نصیب تو شود. (۲)

با امتناع امام علیه السلام از بیعت و حرکت به سمت مکه و کوفه، در نهایت کار به حادثه کربلا ختم شد.

ماجرای خونین کربلا و جنايات لشکریان يزید و سرداران سپاه او در این واقعه در کتاب های شیعه و سنی به طور مشروح آمده است و حتی میان غیر مسلمانان نیز مورد

ص: ۲۱۸

۱- ... أَمَا بَعْدُ! فَخُذْ حُسَيْنًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ بِأَلْبَتِغِهِ أَخْذًا شَدِيدًا، لَيْسَتْ فِيهِ رُخْصَةٌ، حَتَّى يُبَايَعُوا (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴)

۲- ... وَلْيَكُنْ مَعَ جَوَابِكَ إِلَيَّ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ جَعَلْتَ لِمَكَ أَعْنَةَ الْخَيْلِ، وَ لَكَ عِنْدِي الْجَائِزَةُ وَالْحِطُّ الْأَوْفَرُ (فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۲۶)

بحث و بررسی قرار گرفته است و کتاب های فراوانی در این زمینه نوشته شده است.

مشروح این ماجرا در بخش چهارم (بخش رویدادها) خواهد آمد.

۲- کشتار وسیع مردم مدینه

این فاجعه در ذی حجه سال ۶۳ هجری واقع شد (۱) و به واقعه «حزّه» نیز معروف است. (۲)

پس از حادثه خونین کربلا- و آگاهی مردم از ماهیت یزید و پلیدی و خباثت وی، و اعلام قیام و جهاد از سوی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» و برخی دیگر از صاحب نفوذان، انقلاب خونینی در مدینه آغاز شد.

مردم مدینه نخست با عبدالله بن حنظله تا پای جان بیعت کردند و آنگاه «عثمان بن محمد بن ابوسفیان»، والی مدینه را بیرون کردند. بنی امیه در منزل مروان بن حکم اجتماع کردند و همگی در آن جا محبوس شدند.

مردم مدینه یزید را از خلافت خلع کرده و به بدگویی و سب و لعن وی پرداختند.

یزید که از ماجرا مطلع شد، لشکر عظیمی فراهم ساخت و فرماندهی آن را به عهده مردی خونریز به نام «مسلم بن عقبه» گذاشت. (۳)

این فرمانده سفاک، پس از محاصره مدینه، مقاومت آنان را درهم شکست و به قتل و غارت مدینه پرداخت و کشتار وسیعی را در این شهر به راه انداخت.

ص: ۲۱۹

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۴

۲- «حزّه» به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و چون بخشی از مدینه از سنگلاخ و سنگ های آتش فشانی پوشیده شده است، آن منطقه «حزّه» نامیده شد و به علت پیدایش این فاجعه در آن منطقه و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق «حزّه و اقم» به «واقعه حزّه» نیز معروف شده است. (لسان العرب، واژه «حزّه»)

۳- معاویه به یزید سفارش کرده بود که در صورت نقض بیعت توسط مردم مدینه، آن ها را با مسلم بن عقبه درهم بشکن! (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲ و الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۳۱)

ابن اثیر می نویسد: مسلم بن عقبه، مدینه را سه روز بر لشکریانش مباح ساخت که هرگونه بخواهند در آن عمل کنند. آنان به کشتار وسیع مردم پرداخته و اموال آنان را نیز غارت کردند. (۱)

ابن قتیبه می نویسد: یکی از سربازان شامی به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت، سرباز از او اموالی را طلب کرد، زن اظهار داشت: هر چه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند.

سرباز سنگدل یزیدی طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد. (۲)

مسلم بن عقبه وقتی بر مردم مسلط شد، از آنان به عنوان بردگان یزید بیعت می گرفت که اختیار اموال و خانواده آن ها به دست یزید می باشد که هرگونه بخواهد در آن ها تصرف کند. هر کس امتناع می ورزید، کشته می شد. (۳)

در این فاجعه از بزرگان مهاجر و انصار هزار و هفتصد تن و از سایر مسلمین ده هزار تن به قتل رسیدند. (۴)

ابن ابی الحدید می نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند، آن گونه که قصاب، گوسفند را سر می برد. چنان خون ها ریخته شد، که قدم ها در میان آن ها فرو می رفت؛ فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به قتل رساند و از آن ها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفت. (۵) ۵۹

ص: ۲۲۰

-
- ۱- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۷
 - ۲- . الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۳۸
 - ۳- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۸ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰. لازم به یادآوری است که به سبب نفوذ فاجعه عظیم کربلا در افکار عمومی، یزید دستور داده بود، در این ماجرا متعرض امام علی بن الحسین علیه السلام و خاندانش نشوند و آن ها را از این نحوه بیعت مستثنا دانست
 - ۴- . الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۳۹
 - ۵- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹

مورخان نوشته اند که از بس مسلم بن عقبه خون بی گناهان را ریخت به «مُسرف» (خونریزی بی حد و حصر) معروف شد. (۱)

در این فاجعه به زنان مسلمان نیز بی حرمتی شد و جمعی از آنان مورد تجاوز قرار گرفتند. (۲)

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می نویسد: در این فاجعه مسلم بن عقبه، زنان را نیز بر سربازان خویش مباح ساخت. (۳)

سیوطی (دانشمند معروف اهل سنت) نقل می کند که حسن بصری از این فاجعه یاد کرد و گفت: به خدا سوگند! هیچ کس از آن حادثه نجات نیافت (یا کشته و یا زخمی شد و یا مورد آزار و توهین قرار گرفت)؛ گروه زیادی از صحابه و دیگر مسلمانان در آن ماجرا به قتل رسیدند؛ مدینه غارت شد و هزار دختر مورد تجاوز قرار گرفت!!

سپس از روی تأسف و اندوه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

آنگاه ادامه داد: این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ هر کس اهل مدینه را بترساند؛ خداوند او را مورد خوف و خشم خود قرار خواهد داد و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد!». (۴) ۵۵

ص: ۲۲۱

۱- . مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰

۲- . الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۱۵

۳- . معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۹ (واژه حرّه و اقم)

۴- . تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳. این روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب های معتبر اهل سنت با تعبیرات مختلفی

آمده است؛ رجوع کنید به: صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فضل المدینه، حدیث ۱۰ و ۱۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵ و

کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۴۶-۲۴۷. برای آگاهی بیشتر از واقعه حرّه و کشتار عظیم مردم رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص

۳۷۰-۳۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۲۱ و انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۳۷-۳۵۵

لشکر یزید پس از غارت مدینه برای نبرد با عبدالله بن زبیر به سوی مکه حرکت کرد. مسرف بن عقبه در بین راه به هلاکت رسید. (۱)

وی به هنگام مرگ، به سفارش یزید، «حصین بن نمیر» را به فرماندهی لشکر انتخاب کرد. لشکریان شام مکه را محاصره کردند و ابن زبیر را که به مسجد الحرام پناهنده شده بود، مورد حمله قرار دادند. آنان با منجیق، حرم الهی را آتش باران کردند که در نتیجه پرده ها و سقف کعبه آتش گرفت و سوخت.

مورخان نوشته اند که این آتش سوزی در سوم ربیع الاول سال ۶۴ هجری واقع شده است.

محاصره و درگیری شامیان با عبدالله بن زبیر و طرفدارانش ادامه داشت، تا آن که خبر مرگ یزید به شامیان رسید و پس از آن، آن ها متفرق شدند و به شام بازگشتند. (۲)

آری؛ یزید در مدت کوتاه خلافتش، هر سالی را با جنایتی بزرگ سپری کرد و به جان و مال و ناموس مسلمین دست تعرض دراز کرد و از همه عظیم تر، جنایت بزرگ عاشورای سال ۶۱ هجری را پدید آورد.

این بحث را با جمله ای از «ذهبی»- دانشمند معروف اهل سنت- به پایان می بریم؛ وی در معرفی یزید می نویسد:

«كَانَ نَاصِبِيًّا، فَظًّا، غَلِيظًا، جَلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمُسِيكِرَ، وَيَفْعَلُ الْمُنْكَرَ، إِفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَ اخْتَتَمَهَا بِوَأَقَعِهِ الْحَرَّةَ؛ يَزِيدُ نَاصِبِي (دشمن علی و

ص: ۲۲۲

۱- . پس از دفن مسرف در آن مکان و حرکت لشکر شام، زنی قبر وی را شکافت و جنازه اش را به دار آویخت، مردم پس از اطلاع از این ماجرا، به آن مکان آمدند و جنازه اش را سنگباران کردند. (الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۴۲)

۲- . رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱-۳۸۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۱۹ و تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳

خاندانش)، خشن، تندخو و بی ادب بود. مسکرات می نوشید و مرتکب منکرات می شد. دولت وی با کشتن حسین شهید آغاز و با واقعه حرّه (مدینه) پایان یافت». (۱)

نفرین تمام نفرین کنندگان جهان بر او باد!

***۸۳

ص: ۲۲۳

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۳

بخش سوم: انگیزه های قیام عاشورا

اشاره

ص: ۲۲۵

آنچه که همه اعمال و رفتار و گفتار انسان را روح می بخشد، نیت و انگیزه اوست.

نیت و انگیزه به همه کارها رنگ و جهت می دهد و بر تمامی تلاش ها سایه می افکند.

انگیزه های مادی و نیت های الهی، تأثیرهای متمایزی در تلاش های انسان می گذارند، نتایج متفاوتی به بار می آورند و نمودهای مختلفی را از خود بروز می دهند.

کسانی که در تلاش خویش، غیر خدا را می جویند، از همه ابزارهای مشروع و نامشروع و مقدمات روا و ناروا، برای رسیدن به اهدافشان بهره می گیرند، ولی جامع همه این تلاش ها، رسیدن به مقصد دنیوی و نیل به اهداف مادی به هر قیمتی است.

ولی هنگامی که انگیزه تلاش انجام وظیفه الهی، خشنودی حق و جلب رضایت خداوند باشد، آن زمان همه مقدمات، ابزارها و افراد همراه، رنگ و بوی دیگری دارند؛ سود و زیان، نفع و ضرر، کامیابی و ناکامی نیز معنای دیگری پیدا می کند.

سرباز جبهه حق و عامل به وظیفه الهی، زمانی خود را کامیاب و خوشبخت می بیند که توانسته باشد وظیفه عبودیت و بندگی خویش را به نحو احسن انجام دهد و هیچ کس و هیچ انگیزه ای جز نگاه به حضرت دوست و تکاپو برای جلب محبت پروردگار، توجه او را جلب نکرده باشد و اگر غیر از این بیاندیشد و یا عمل کند، خود

را ناکام و زیان دیده می‌داند.

با این مقدمه به سراغ انگیزه‌های قیام عاشورا می‌رویم.

در ارتباط با اهداف و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام تحلیل گران، تفسیر و تحلیل‌های مختلفی ارائه داده‌اند و برخی از این تحلیل‌ها که عمدتاً از سوی مستشرقان و یا ناآگاهان از حقیقت دین و جوهره اسلام ارائه شده است، دور از واقعیت می‌باشد و با مبانی اعتقادی امام حسین علیه السلام ناسازگار است.

برخی از تحلیل‌ها نیز، یک‌جانبه و با نگاه به پاره‌ای از کلمات آن حضرت است و همه‌جانبه نیست.

اما بهترین راه این است که به سراغ سخنان و خطبه‌های خود آن حضرت - به طور جامع - برویم و با استفاده از کلمات سالار شهیدان، انگیزه‌های آن حضرت را جستجو کنیم.

ص: ۲۲۸

۱ احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت ها

به یقین نهضت خونینی همچون نهضت کربلا و استقبال امام حسین علیه السلام از همه حوادث شکننده آن و پذیرش شهادت خود، یاران و فرزندان و اسارت زنان و کودکانش، نمی تواند مسأله ساده ای باشد.

باید مطمئن بود که آن امام بزرگوار و یاران گرانقدرش به دنبال هدفی مهم بودند که تقدیم جان و مال و پذیرش هر نوع سختی و آزار را برای آنان سهل و آسان می کرد.

هدفی که والاتر از سرمایه های زندگی مردانی همچون حماسه سازان کربلا بود.

قبلاً گذری به آیات قرآن می افکنیم تا در یابیم خداوند در چه زمانی چنین اجازه ای را به مسلمانان می دهد و برای رسیدن به چه هدفی، بذل جان و مال را لازم می شمرد.

در جای جای قرآن کریم از قتال «فی سبیل الله» سخن به میان آمده است و به مجاهدان راه خدا بشارت ها داده و از آنان تجلیل شده است. (۱) یاد مردان خداپرستی را که همراه جمعی از پیامبران در راه خدا کشته شدند، گرامی داشته (۲) و از شهیدان راه خدا به عظمت یاد کرده است. (۳)

ص: ۲۲۹

۱- آل عمران، آیه ۱۹۵؛ نساء، آیات ۷۴، ۹۵-۹۶؛ توبه، آیات ۲۰-۲۲، ۱۱۱ و آیات فراوان دیگر

۲- آل عمران، آیه ۱۴۶

۳- آل عمران، آیات ۱۶۹-۱۷۱

در واقع قدر مشترک این آیات، تجلیل از جهادی است که هدف آن، تقویت دین خدا و اعلاّی کلمه حق باشد «وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» (۱).

آری؛ آنجا که آیین خدا به خطر افتد و خطر سلطه شرک و کفر و ظلم و الحاد بر جامعه اسلامی احساس شود، تقدیم جان و مال و مقام، کاری است والا و پر ارزش.

در واقع، آیین خدا که راهگشای همه انسان ها به سوی سعادت جاویدان است به قدری مهم است که مردانی همچون امام حسین علیه السلام و یاران با ایمانش برای نجات آن از سلطه منافقان و دشمنان حق، هستی خویش را مخلصانه تقدیم می کنند.

به تعبیر امام خمینی قدس سره: «اسلام آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء علیه السلام با آن جوان ها، با آن اصحاب، برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند» (۲).

امیرمؤمنان علی علیه السلام در روایتی می فرماید:

«فَإِذَا نَزَلَتْ نازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ؛ هنگامی که حادثه ای پیش آمد (که دین یا جان شما را تهدید می کند) جان خویش را فدا کنید، نه دینتان را» (۳).

تاریخ به خوبی گویای این حقیقت است که از عصر استیلای بنی امیه بر بلاد اسلامی، زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله و تلاش مجاهدان صدر اسلام در نشر آیین خدا به تاراج رفت؛ ارزش های اسلامی زیر پا گذاشته شد؛ بدعت و فسق و فجور رایج گشت.

سخن از محو نام رسول الله صلی الله علیه و آله به میان آمد و تبعیض و بی عدالتی، ستم و بیدادگری، شکنجه و آزار مؤمنان، شاخصه این حاکمیت بود که در بخش گذشته شرح آن، با مدارک متقن گذشت.

خطّ انحراف از اسلام ناب که از ماجرای سقیفه آغاز شد، در عصر استیلای معاویه شدت گرفت، ولی تلاش معاویه بر آن بود که با حفظ ظواهر دینی و در پس پرده نفاق، ۲

ص: ۲۳۰

۱- توبه، آیه ۴۰

۲- صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۵۱ (سخنرانی ۲۴/۳/۵۸)

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲

به مقاصد خویش برسد. هر چند، هر قدر سلطه او قوی تر می شد، جسارت و عقده گشایی های وی نیز، آشکارتر می گشت؛ ولی با این حال، همچنان عناوینی همچون «خال المؤمنین»، «صحابی رسول الله» و «کاتب وحی» را یدک می کشید، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم عامی، امام حسین علیه السلام و معاویه هر دو صحابی پیامبر بودند و اختلاف این دو با یکدیگر - به اصطلاح - مربوط به اختلاف در قرائت از دین و درگیری دو صحابی در نحوه برداشت از قرآن و سنت بود!

از این رو، امام حسین علیه السلام در اواخر عمر معاویه، مبارزه خود را به گونه ای علنی آغاز می کند و با سخنرانی معروفش در سرزمین منا، در جمع گروهی از صحابه و تابعین و فرزندان آنان به افشاگری عملکرد معاویه می پردازد و زمینه یک قیام را فراهم می کند (شرح این سخنرانی در بخش آینده خواهد آمد).

همچنین نامه هایی که آن حضرت به معاویه می نویسد و با شجاعت تمام به نکوهش او می پردازد، (۱) همگی از این حقیقت حکایت دارد که امام علیه السلام مبارزه خود را آغاز کرده است؛ هر چند بر اساس پایبندی به صلح برادرش امام حسن علیه السلام دست به قیام مسلحانه نمی زند، ولی روشن است که امام علیه السلام قیام بزرگی را در نظر دارد و منتظر است پس از معاویه بدان اقدام کند.

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه جمعی از مردم کوفه که برای همراهی و قیام، اعلام آمادگی کرده اند، نوشت:

«... فَالْصِّقُوا بِالْأَرْضِ، وَ اخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهَوَى، وَ اخْتَرِسُوا مِنَ الْأَطْنَاءِ مَا دَامَ ابْنُ هِنْدَ حَيًّا، فَإِنْ يَحْدُثَ بِهِ حَدَثٌ وَ أَنَا حَيٌّ يَأْتِكُمْ رَأْيِي؛ اکنون حرکتی انجام ندهید، و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواسته خویش پنهان کنید و از حرکات شک برانگیز - تا زمانی که فرزند هند (معاویه) زنده است - پرهیز نمایید. اگر او مرد و من زنده بودم، تصمیم خود را به شما اعلام خواهم کرد». (۲) ۶۶

ص: ۲۳۱

۱- این نامه را نیز در بخش چهارم (بخش رویدادها) بخوانید

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶

معاویه با آن که از این ماجراها مطلع بود و گاه امام علیه السلام را تهدید می کرد، ولی از اقدام عملی و درگیر شدن با آن حضرت پرهیز داشت، اما روشن بود که این وضع پس از مرگ معاویه ادامه نخواهد یافت.

پس از مرگ معاویه شرایط تغییر کرد؛ چرا که از سویی، یزید به فسق و فجور و بی دینی شهره بود و از انجام هیچ گناهی حتی به صورت علنی پروا نمی کرد، و از سوی دیگر، یزید هیچ سابقه ای (هر چند به صورت ظاهری) در اسلام نداشت؛ جوانی خام، ناپخته و هوسران بود؛ به همین دلیل، میان صحابه و فرزندان آنان نیز دارای هیچ گونه امتیاز و مقبولیتی نبود و از سوی سوم، گروه زیادی از مردم کوفه برای همراهی با امام علیه السلام اعلام آمادگی کرده بودند.

امام علیه السلام می دید اگر از این فرصت برای افشای چهره واقعی بنی امیه و یاری دین خدا استفاده نکنند، دیگر نامی از اسلام و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نخواهد ماند.

امام حسین علیه السلام با هدف احیای دین خدا قیام و حرکت خویش را آغاز کرد؛ در مرحله نخست - اگر ممکن است - با تشکیل حکومت اسلامی و در غیر این صورت، با شهادت خود و یارانش به مقصود بزرگ خود برسد.

به هر حال، می بایست دین از دست رفته و سنت فراموش شده رسول خدا صلی الله علیه و آله را زنده کرد و چه کسی سزاوارتر از فرزند رسول خداست که پیش گام چنین حرکتی شود.

امام حسین علیه السلام نخست با این جمله:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید فاتحه اسلام را خواند».^(۱)

تصریح کرد که با وجود خلیفه ای همچو یزید، فاتحه اسلام خوانده است و دیگر امیدی به بقای دین خدا در حکومت یزید نمی رود. ۲۴

ص: ۲۳۲

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۹۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴

همچنین در نامه ای به جمعی از بزرگان بصره به بدعت های موجود در جامعه اشاره کرده، و هدفش را از قیام بر ضد حکومت یزید، احیای سنت و مبارزه با بدعت ها معرفی می کند. می فرماید:

«وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ امِيتَتْ وَأَنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتُمْ، وَإِنْ اسْتَمِعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي، أَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ؛ مَنْ شَمَا رَا بِه كِتَابِ خِدا وَ سُنَّتِ پيامبرش فِرا مِی خوانم؛ چِرا كه (این گروه) سُنَّتِ پيامبر را از بين برده و بدعت (در دین) را احیا کردند. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم».^(۱)

آن گاه که در مسیر کربلا با «فرزدق» ملاقات می کند، به روشنی از بدعت ها و خلاف کاری های حاکمان شام و قیام برای نصرت دین خدا سخن می گوید:

«يَا فَرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ ابْطَلُوا الْحِدُودَ، وَ شَرَبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْتَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ اغْزَا شَرْعَهُ، وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛ اِی فِرزدق! اینان گروهی اند كه پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند، باده ها نوشیدند و دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر كس به یاری دین خدا و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم. تا آیین خدا پیروز و برتر باشد».^(۲)

تعبیراتی با این مضمون، در کلمات و خطابه های امام حسین علیه السلام بسیار دیده می شود، که در بخش آینده قسمت مهمی از آنها خواهد آمد؛ این مطلب را با جمله دیگری از آن حضرت پایان می دهیم: ۱۸:

ص: ۲۳۳

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰

۲- تذکره الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸

امام علیه السلام در خطبه ای که در مسیر کربلا در جمع لشکریان حُر ایراد کرد، فرمود:

«الَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا؛ آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است راغب دیدار پروردگارش (شهادت) باشد». (۱)

امام حسین علیه السلام با این کلمات هم هدف خویش را از قیام و حرکتش بیان می کند و هم آمادگی خویش را برای شهادت در طریق مبارزه با باطل و احیای دین خدا اعلام می دارد.

بنابراین، روشن است که یکی از اهداف مهم قیام امام حسین علیه السلام احیای دین خدا، مبارزه با بدعت ها و مفساد دستگاه بنی امیه و رهایی اسلام از چنگال منافقان و دشمنان خدا بود و در این راه موفقیت بزرگی نصیب آن حضرت شد، هر چند آن حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار خفته مسلمین دادند و لرزه بر اندام حکومت جباران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی صلی الله علیه و آله جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

در زیارت معروف اربعین می خوانیم:

«وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرِهِ الضَّلَالَةِ؛ او (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد».

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: پس از شهادت امام حسین علیه السلام وقتی که ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت: ۸۱

ص: ۲۳۴

«يا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟؛ ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!»

امام علیه السلام فرمود:

«اِذَا ارَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَادِّنْ ثُمَّ اقِمِ؛ اگر می خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین علیه السلام) پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن گاه بین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)». (۱)

امام چهارم علیه السلام می خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ولی امام حسین علیه السلام با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه همچنان نام محمد صلی الله علیه و آله که نشانه بقای مکتب اوست برده می شود (و هر قدر زمان می گذرد این حقیقت آشکارتر می شود).

به گفته شاعری با اخلاص:

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها هر جا ز فراق تو چاک است گریان ها

ای گلشن دین سیراب با اشک محبانت از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان ها

بسیار حکایت ها گردیده کهن اما جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران ها

در دفتر آزادی، نام تو به خون ثبت است شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان ها

این سان که تو جان دادی، در راه رضای حق آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها

قربانی اسلامی با همت مردانه ای مفتخر از عزم همواره مسلمان ها ۷۷

ص: ۲۳۵

۲ اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر

با آن که به حسب ظاهر عواملی چون امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید و یا پاسخ به دعوت کوفیان، در تحقق این قیام خونین بی تأثیر نبود، ولی در عین حال در کلمات امام علیه السلام، به طور مکرر از اصلاح امت و دو فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از انگیزه های اساسی این نهضت بزرگ یاد شده است.

دو فریضه ای که قرآن هلاکت و انقراض اقوام پیشین را به سبب فراموش کردن آن معرفی کرده، می فرماید:

«فَلَوْلَمَا كَانَتْ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ»؛ چرا در قرون (و اقوام) پیش از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند. (۱)

همچنین درباره آن گروه از بنی اسرائیل که مورد لعن پیامبرانی چون حضرت داود و عیسی علیهما السلام قرار گرفتند، می فرماید:

«كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ (چون) آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بدکاری انجام می دادند. (۲)

ص: ۲۳۷

۱- هود، آیه ۱۱۶

۲- مائده، آیه ۷۹

در حقیقت این بی تفاوتی و سازشکاری آنان بود که موجب تشویق افراد گناهکار می شد، و در نهایت به هلاکت همگان انجامید.

در آیه ای دیگر خداوند اجرای این اصل را به صورت گسترده از ویژگی های امت اسلامی به عنوان «امت برتر» دانسته، می فرماید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»؛ شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شدید (چه این که) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید. (۱)

نکته جالب توجه در این آیه آن است که دلیل بهترین امت بودن را «امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا» می شمرد. و جالب تر این که «امر به معروف و نهی از منکر» را بر «ایمان به خدا» مقدم می دارد تا بیانگر این معنی باشد که بدون این دو فریضه، ریشه های ایمان به خدا نیز در دلها سست می شود و پایه های آن فرو می ریزد و به تعبیر دیگر ایمان به خدا بر آن دو فریضه استوار می گردد. (۲) همان گونه که اصلاح همه امور جامعه بر آن دو استوار است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتَرُدُّ الْمَظَالِمَ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرایض با آن ها بر پا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود و حقوق افراد تأمین می گردد و در سایه آن زمین آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد». (۳) ۳۸

ص: ۲۳۸

۱- آل عمران، آیه ۱۱۰

۲- رجوع شود به تفسیر نمونه، ذیل آیه.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۵، ح ۶. مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۸

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در بیانی نورانی فرمودند:

«قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ قِوَامُ شَرِيعَتِ بَرِ پَایَه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی استوار است».^(۱)

از این روایات پر معنی به خوبی استفاده می شود که اگر در جامعه ای این دو فریضه، یعنی مسئولیت همگانی در برابر فساد به فراموشی سپرده شود، پایه های شریعت در هم شکسته و رفته رفته اصل دین از بین می رود. و امور جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود.

این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احیاء کنندگان امر به معروف و نهی از منکر را نماینده خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب معرفی می کنند. (مِنْ أَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ).^(۲)

علی علیه السلام در تبیین جایگاه بسیار مهم این دو فریضه در مقایسه آن با سایر فرایض می فرماید:

«وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ؛ تمام کارهای نیک، حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر یک دریای پهناور».^(۳)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که تا چه اندازه این موضوع در اسلام از اهمیت و ارزش بی نظیری برخوردار است.

حضرت علی علیه السلام در سخن دیگری به مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرده، می فرماید:

«أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ ۗ ۷۴»

ص: ۲۳۹

۱- غرر الحکم، حکمت ۶۸۱۷

۲- مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۷۹ سوره مائده. رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴

بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيءٌ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أَجَرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ؛ أَيِ مُؤْمِنَانِ! هَرِ كَسِّ بَيْنِدِ سَتْمِي صَوْرَتِ مِي گيرد و مردم را به سوی کار زشتی دعوت می کنند، اگر تنها در دلش آن را انکار کند سالم مانده و گناهی بر وی نیست (به شرط آن که بیشتر از آن نتواند) و کسی که آن را با زبانش انکار کند، پاداش الهی نصیب او شده و مقامش از اولی برتر است و آن کس که برای اعتلای نام خدا و سرنگونی ظالمان با شمشیر به مبارزه برخیزد، او کسی است که به راه راست هدایت یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در دلش تابیده است!». (۱)

به راستی امام حسین علیه السلام را باید قهرمان این میدان دانست. آن حضرت علاوه بر امر به معروف قلبی و زبانی، عمل به آن را نیز به منتهای اوج خود رساند و بالاترین مرحله عملی آن را انجام داد، و با شجاعتی وصف ناپذیر به همگان اعلام کرد: «أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ، وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ، فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصِرِفْ عَنَا؛ أَيِ مَرْدَمِ! هَرِ كَسِّ اَزْ شَمَا دَرِ بَرَابَرِ تِيزِي شَمَشِيرِ وَ زَخْمِ نِيزِهْ هَا شَكِيَا اسْتِ، بَا مَا بَمَانِدْ وَ آلا اَزْ مَا جَدَا شُوْد!». (۲)

مطابق روایات قیام با شمشیر (در جای خود) عالی ترین و پرفضیلت ترین مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر است که امام حسین علیه السلام به آن اقدام کرد.

امیرمؤمنان پس از بیان مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر (قلبی، زبانی و عملی)، فرمود:

«وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلِ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ أَمَا اَزْ هَمِهْ مَهْمُ تَرِ سَخْنِ بَهْ ٠٦»

ص: ۲۴۰

۱- . نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۳

۲- . ينابيع المودّه، ص ۴۰۶

حقی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته شود». (۱)

امام حسین علیه السلام نه تنها با سخنانش به افشای جنایات بنی امیه پرداخت که با شمشیر بر ضد آنان به مبارزه برخاست و تا پای جان ایستادگی کرد و این حرکت خویش را «امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور جامعه» نامید و در بیان و سخنان خویش، به طور مکرر از این فریضه بزرگ یاد کرد، و با صراحت، یکی از انگیزه های حرکتش را احیای همین امر مهم شمرد.

اکنون به مهمترین بخش از سخنان آن حضرت و یارانش، در این مورد گوش جان می سپاریم.

۱- آن حضرت دو سال قبل از هلاکت معاویه، در میان جمع زیادی از مهاجرین و انصار در سرزمین مقدّس «منا»، طی یک خطابه بسیار مهم، سرشناسان جامعه اسلامی آن روز را به سبب مسامحه و سهل انگاری نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار داد و فرمود: چرا از نکوهشی که خداوند نسبت به علمای یهود فرموده است پند نمی گیرید؟ آنجا که فرمود:

«لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ»؛ چرا علمای یهود، مردم را از سخنان گناه آلود و خوردن حرام نهی نمی کردند. (۲) (از فساد و تباهی جامعه جلوگیری نمی کردند).

آنگاه امام علیه السلام در ادامه چنین فرمود:

«وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَٰلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّالِمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ ۶۳

ص: ۲۴۱

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴. برای آگاهی بیشتر از مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر رجوع شود

به: جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴ به بعد

۲- مائده، آیه ۶۳

أَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ، فَلَا- يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ؛ خداوند تنها از این جهت بر آنها عیب می گیرد که آنها با چشم خود شاهد زشتکاری و فساد ستمکاران بودند ولی (هیچ عکس العملی نشان نمی دادند و) آنان را نهی نمی کردند».

سپس در مورد اهمّیت و عظمت این دو فریضه فرمود:

«إِذَا أَدَيْتَ وَاقِيَمْتِ، إِسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَصِيَّعِبُهَا؛ هرگاه فریضه امر به معروف و نهی از منکر به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر اعم از آسان و دشوار انجام خواهد شد».^(۱)

این خطابه بسیار مهمّ امام علیه السلام در آن شرایط خفقان بار و در آن جمع کثیر، نشان می دهد که امام منتظر فرصتی بود تا این فریضه الهی را در حدّ اعلا جامه عمل ببوشاند.

همان گونه که در نامه ای به معاویه می نویسد:

«ای معاویه! به خدا سوگند از این که الان با تو نبرد نمی کنم، می ترسم در پیشگاه الهی مقصّر باشم».^(۲)

یعنی من دنبال فرصت مناسبی هستم تا با تو بستیزم.

۲- بعد از هلاکت معاویه، زمانی که امام علیه السلام از سوی والی مدینه به بیعت با یزید فراخوانده شد، امام علیه السلام به شدّت بر آشفت و آن را مردود شمرد و شبانگاه به سوی روضه شریف نبوی رفته به راز و نیاز پرداخت و در آن نیایش خالصانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَقَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ ۱۲

ص: ۲۴۲

۱- تحف العقول، ص ۱۶۸-۱۷۰ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹، ح ۳۷

۲- در مختصر تاریخ دمشق (ج ۷، ص ۱۳۷) در شرح حال امام حسین علیه السلام می خوانیم که آن حضرت در پاسخ به نامه معاویه نوشت: «... وَ مَا أَظُنُّ أَنَّ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُدْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكَ». در احتجاج طبرسی (ج ۲، ص ۸۹، ح ۱۶۴) آمده است: «مَا أَرِيدُ لِمَكَ حَرْبًا وَ لَاعَلَيْكَ خِلَافًا، وَإِيْمُ اللَّهِ إِنَّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...» همچنین رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۴،

مَا قَدْ عَلِمْتَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَنْكِرُ الْمُنْكَرَ ...؛ خداوندا! این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله و من هم فرزند دختر او هستم، از آنچه برای من پیش آمده تو آگاهی، خداوندا! من معروف را دوست داشته و از منکر بیزارم!». (۱)

در واقع امام علیه السلام انگیزه های اصلی قیام خویش را در این جمله کوتاه، آن هم در کنار مرقد پاک جد بزرگوارش صلی الله علیه و آله در مقدس ترین مکان ها بیان داشت و آن را به سینه تاریخ سپرد.

۳- شاید بتوان صریح ترین و رساترین تعبیر امام علیه السلام در تبیین انگیزه اصلی قیامش را جمله ای دانست که در وصیت نامه آن حضرت به برادرش محمد حنفیه آمده است.

آن حضرت پس از آن که انگیزه هایی چون هوی و هوس و کسب مقام را از قیام خود دور دانست، چنین نوشت:

«وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي، أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ من تنها به انگیزه اصلاح در امت جدّم بیا خاستم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار نمایم!». (۲)

امام علیه السلام در این عبارات کوتاه و گویا در همان آغاز راه، هدف حرکت الهی خویش را بیان می کند که قصدش کشورگشایی و به چنگ آوردن مال و مقام دنیا نیست، بلکه هدفش فقط اصلاح جامعه اسلامی و احیای امر به معروف و نهی از منکر است.

۴- بعد از آن که مسلم بن عقیل علیه السلام- سفیر آن حضرت در کوفه- توسط نیروهای ابن زیاد با مکر و حيله دستگیر شد و به مجلس او وارد گشت و او، مسلم را متهم به فتنه انگیزی ساخت، آن حضرت در پاسخ گفت:

«مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَ لَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ، وَ دَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ ... فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَهُمْ ۲۹

ص: ۲۴۳

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸

۲- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

بِالْمَعْرُوفِ، وَنَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ من برای این چیزها که تو می گویی به کوفه نیامدم، بلکه شما منکرات و زشتی ها را ظاهر و معروف و خوبی ها را دفن کرده اید ... پس ما به پا خواستیم تا مردم را به معروف دعوت کنیم و از منکرات دور سازیم». (۱)

۵- هنگامی که امام علیه السلام با سپاه «حرّ» رو به رو گشت و بی وفایی کوفیان آشکار شد و امام علیه السلام خود را با شهادت مواجه دید در میان اصحاب خویش برخواست و طّی سخنانی چنین فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است (قیام کند و) شیفته ملاقات پروردگار (و شهادت) باشد». (۲)

از این سخن امام علیه السلام استفاده می شود که در چنین شرایطی از جان باید گذشت یعنی در مرحله ای که خطر، کیان دین و مذهب را تهدید می کند، وجود ضررهای مالی و جانی نمی تواند مانع امر به معروف و نهی از منکر، گردد.

۶- طبق نقل مورخان آنگاه که حرّ مانع حرکت امام شد، امام علیه السلام در نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:

«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسِيئًا تَجَلَّأَ لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛ شما می دانید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می کند ولی با او به مبارزه ۳۷

ص: ۲۴۴

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰۱؛ ملهوف (لهوف)، ص ۷۱. مراجعه شود به: انساب الاشراف، ص ۸۲

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷

عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند». (۱)

امام علیه السلام با این سخنان ضمن گوشزد کردن وظایف همه قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل با خودکامگان و ستمگران بنی امیه اعلام می دارد، و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم نمی کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند و لذا ما امروز در برابر مرقد آن حضرت ایستاده، و می گوئیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ من شهادت می دهم که تو نماز را پیا
داستی و زکات را ادا کردی و امر به معروف کرده و نهی از منکر را بجا آوردی». (۲)

نکته قابل توجه آن است که این گواهی، گواهی در محکمه قضا و در حضور قاضی و داور نیست بلکه به این معنی است که من به این حقیقت اذعان دارم که نهضت تو، نهضت امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی بود.

***رث

ص: ۲۴۵

۱- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱

۲- . زیارت وارث

انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدّس خویش، درصدد تشکیل حکومت برآمدند؛ چرا که بدون شک با تشکیل حکومت، بهتر می توان مردم را به سوی ارزش های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرک و بیدادگری کمک نمود.

همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی توان آنها را اجرا کرد و یا- لا اقل- به طور مطلوب تحقّق نمی یابد.

از این رو، پیامبران پیشین تا آنجا که شرایط اجازه می داد، درصدد تشکیل حکومت دینی بودند و پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نیز در نخستین فرصت، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی در مدینه کرد و خود شخصاً رهبری این حکومت را به عهده گرفت.

آن حضرت برای ادامه خطّ حاکمیت صالحان- به فرمان الهی- در روز عید غدیر خم، علی علیه السلام را به جانشینی خود و امامت مردم پس از خویش منصوب کرد. از این رو، در روایات ما، از ولایت و رهبری، به عظمت یاد شده است، از جمله در روایت معروف امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَ

الْوَلَايَةُ؛ اسلام بر پنج اصل اساسی بنیان نهاده شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

آنگاه در پاسخ به این سؤال که از این پنج اصل کدام یک برتر است، می فرماید:

«الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا، وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ ولایت از همه چیز برتر است؛ چرا که ولایت (و تشکیل حکومت اسلامی) کلید بقیه است و والی (امام) راهنمای مردم نسبت به آن چهار امر مهم می باشد».^(۱)

آری؛ با تشکیل حکومت دینی و پذیرش حاکمان صالح به خوبی می توان به اجرای احکام الهی کمک کرد و اصول، اخلاق و احکام شریعت را تحقق عینی بخشید.

متأسفانه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری امت اسلامی در جایگاه اصلی خویش قرار نگرفت و امیرمؤمنان علی علیه السلام را از خلافت دور نگه داشتند؛ ولی آن حضرت هر زمان که فرصتی دست می داد، بر حق حاکمیت خویش پای می فشرد، و خود را سزاوارتر از همه به خلافت اسلامی می شمرد.

سرانجام آن حضرت در سال ۳۵ هجری در یک بیعت عمومی به خلافت ظاهری رسید و در مسیر اقامه قسط و عدل و احیای ارزش های دینی تلاش کرد، ولی زخم های بر جای مانده از دوران گذشته و حوادث سخت و شکننده دوران خلافت و در نهایت شهادت مولا علیه السلام، سبب شد که علی علیه السلام به تمام اهداف والای خویش دست نیابد.

توطئه های معاویه چه در عصر امیرمؤمنان علی علیه السلام و چه در عصر خلافت کوتاه امام حسن علیه السلام و تلاش های جبهه نفاق برای «تضعیف خطّ علوی» و ناآگاهی جمعی از مردم و دنیازدگی گروه دیگر، بار دیگر سنگ آسیای خلافت را از محورش خارج ساخت و این بار دشمنان قسم خورده حاکمیت اسلام راستین، بر اریکه قدرت قرار گرفتند!د)

ص: ۲۴۸

۱- . کافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الاسلام (به این مضمون، روایات متعددی در همین باب وجود دارد)

امام حسین علیه السلام که شایسته و وارث حاکمیت نبوی و علوی و رهبر معنوی امت اسلامی بود، برای احیای ارزش های اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست، به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی و گرنه با شهادت خویش و یارانش، چهره واقعی بنی امیه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم و کفر و نفاقشان پردازد و اسلام و امت مظلوم اسلامی را یاری کند.

امام حسین علیه السلام در خطبه ای با صراحت هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِمَّا كَانَتْ مَنَا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا اِتِّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْأَضْيَاعَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ؛ خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم) صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنت ها و احکامات مورد عمل قرار گیرد».^(۱)

امام خمینی قدس سره در سخنی در تبیین همین مطلب می گوید: «... آنهایی که خیال می کنند حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده، خیر [این سخن صحیح نیست بلکه] اینها برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست مثل سید الشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند، باشد».^(۲) هر چند امام علیه السلام می دانست سرانجام در این راه شهید می شود. ۳

ص: ۲۴۹

۱- . تحف العقول، ص ۱۷۰ و بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۹

۲- . صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳

در جای دیگر می گوید: «زندگی سید الشهداء، زندگی حضرت صاحب الزمان علیه السلام، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اول، از آدم تا حالا همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند». (۱)

با این مقدمه اکنون برای اثبات این مطلب (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران) به سراغ سخنان و سیره آن حضرت می رویم.

نگاهی به گذشته

اگر به زندگی اباعبدالله الحسین علیه السلام نگاه کنیم به خوبی در می یابیم که آن حضرت از نوجوانی فقط اهل بیت علیهم السلام را شایسته خلافت اسلامی می دانست.

در تاریخ می خوانیم: «روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه می خواند و در خطبه خویش گفت: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم!

امام حسین علیه السلام که در گوشه مسجد نشسته بود- خطاب به عمر- فریاد زد:

از منبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیا! این منبر پدر تو نیست (که بر فراز آن قرار گرفته ای و این گونه ادعاهای می کنی!).

عمر گفت: ای حسین! به جانم سوگند قبول دارم که این منبر پدر توست، نه پدر من، ولی بگو چه کسی اینها را به تو یاد داده است؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!

حسین علیه السلام فرمود: اگر من مطیع فرمان پدرم باشم به جانم سوگند او هدایت کننده است و من هدایت شده او خواهم بود. او بیعتی بر گردن مردم از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد که آن را جبرئیل از ناحیه خداوند نازل کرد و جز منکر کتاب خدا، این مطلب را انکار نمی کند. مردم آن را با قلب خویش شناختند (و دانستند حق با پدرم است) ولی با زبان آن را انکار کردند؛ وای بر منکران حقوق ما اهل بیت! ...

عمر گفت: ای حسین! هر کس حق پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد! (ولی

ص: ۲۵۰

من بی تقصیرم چرا که) مردم ما را امیر ساختند و ما نیز پذیرفتیم و اگر پدرت را امیر می کردند، ما اطاعت می کردیم!

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: ای پسر خطاب! کدام مردم تو را بر خویش امیر ساختند، پیش از آن که تو ابوبکر را بر خود (و مردم) امیر قرار دهی. وی نیز بدون حجت و دلیلی از پیامبر صلی الله علیه و آله و بدون رضایت آل محمد علیهم السلام تو را بر مردم امیر ساخت. آیا رضایت شما دو نفر، همان رضایت (خدا و) پیامبر است؟! ...

عمر که پاسخی نداشت، خشمگین از منبر فرود آمد و به همراه جمعی نزد علی علیه السلام رفت و از حسین علیه السلام شکایت کرد...» (۱).

امام حسین علیه السلام در تمام دوران خلافت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام برای تقویت حکومت اسلامی در کنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حکومت اسلامی مبارزه می کرد.

سخن امام حسین علیه السلام در برابر معاویه

هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت جهت یزید برآمد و به شهرها سفر کرد؛ در مدینه نیز اجتماعی برای معرفی و بیعت برای یزید تشکیل داد و گفت:

به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمین کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می گرفتم!!

امام اُمّاً وَ نَفْساً؛ به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و شایستگی ها و ارزش های فردی و صفات انسانی بهتر است، کنار گذاشتی!.

معاویه گفت: گویا خودت را می گویی؟

ص: ۲۵۱

فرمود: آری!

معاویه خاموش شد. (۱)

مطابق روایت دیگری امام علیه السلام فرمود:

«أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَجَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، وَأُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ؛ بِهِ خُذُوا سَوَاطِرَكُمْ! مَنْ أَسْرَفَ مِنْكُمْ فِيهَا فَهُوَ كَافِرٌ» (یزید) به خلافت سزاوارترم؛ چرا که پدرم از پدرش و جدّم از جدّش و مادرم از مادرش بهتر است و خودم نیز از او بهترم!.

(۲)

از این کلمات صریح، به خوبی روشن می شود که امام حسین علیه السلام در آن زمان فقط خود را شایسته خلافت می دانست و معتقد بود شخصی همانند او- با آن عظمت خانوادگی و معنوی- باید زمام امور مسلمین را به دست گیرد.

تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید

اشاره

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، شرایط برای مبارزه با ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی- بیش از زمان گذشته- فراهم شده بود و آن حضرت در این مسیر اقداماتی را در پیش گرفت:

الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)

با توجه به این که امام حسین علیه السلام یزید را هرگز شایسته این جایگاه رفیع نمی دانست و خود را به حق شایسته ترین فرد برای امر خلافت می دید، با یزید بیعت نکرد و حکومت او را به رسمیت نشناخت.

از این رو، هنگامی که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید و آن حضرت توسط والی

ص: ۲۵۲

۱- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۶۵

مدینه احضار شد، امام علیه السلام در پاسخ به عبدالله بن زبیر که پرسید چه خواهی کرد؟

فرمود: «هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد، چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن علیه السلام تنها شایسته من است». (اِئِیْ لَأَبَايَعُ لَهُ أَبَدًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ). (۱)

همچنین به والی مدینه نیز فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ، وَ مَعِيدِنَ الرَّسَالَةِ، وَ مُخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةِ ... وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلِّنٌ بِالْفَسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ؛ مَا مِنْ خَائِدَانِ نَبْوَةٍ وَ مَعْدِنِ رِسَالَةٍ وَ جَائِغَاهُ رَفِيعٌ رَفَعَتْ وَ آمَدُ فَرَشَتِهَا كَانِيْمٌ ... فِي حَالِي كَمَا يَزِيدُ مَرْدِيٌّ فَاسِقٌ، مِيْ كَسَارٍ، قَاتِلٌ بِيْ كِنَاهَانٍ؛ أَوْ كَسِيٌّ فَاسِقٌ كَمَا يَزِيدُ مَرْتَكِبٌ فَسْقٍ وَ فَجْوَرٍ مِيْ شُوْدٍ. بِنَابِرَائِنِ، هَرَكَزِ شَخْصِيٍّ هَمَانِدِنِ مِنْ، بَا مَرْدِيٍّ هَمَانِدِنِ وَ يَبِيْعَتِ نَخَوَاهِدِ كَرْدٍ». (۲)

همچنین امام علیه السلام در پی اصرار «مروان بن حکم» برای بیعت با یزید، با قاطعیت فرمود:

«وَ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ الْإِسْلَامُ إِذْ قَدْ بَيَّيْتُ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ آلِ أَبِي سُفْيَانَ؛ هَنَكَامِي كَمَا أُمَّتِ اسْلَامِي بِه زَمَامْدَارِي مِثْلِ يَزِيدٍ كَرَفْتَارِ آيِدِ، بَايِدِ فَاتِحَةِ اسْلَامِ رَا خَوَانِدِ! مِنْ اَزِ جَدِّمِ رَسُولِ خَدَا شَنِيدِمِ كَمَا مِيْ فَرَمُوْد: خِلَافَتِ بَرِ خَائِدَانِ اَبُوْسُفْيَانَ حَرَامِ اسْتِ!». (۳)

در واقع امام علیه السلام با این جمله، عمق فاجعه زمامداری یزید را بیان می کند و با استشهاد به کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله تصدی خلافت توسط فرزندان ابوسفیان را حرام می شمارد. ۸۴

ص: ۲۵۳

۱- . مقتل الحسين خوارزمي، ج ۱، ص ۱۸۲

۲- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵

۳- . ملهوف (لهوف)، ص ۹۹ و بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۴

در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمّد حنفیه می فرماید، بار دیگر بر عدم بیعت با یزید- به هر قیمتی- تأکید می ورزد و می فرماید:

«يَا أَخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ؛ أَيِ بَرَادِر! بَعْدَ خَدَا سَوَّغَنَدَا! إِنْ دَرِ هَيْجَ نَقْطَهْ أَيْ مِنْ دُنْيَا، هَيْجَ پَنَاهِگَاهْ وَ جَايِ أَمْنِي نَدَاشْتَه بَاشِم هَرْگَز بَا يَزِيدَ بِنِ مَعَاوِيَه بِيَعْت نَخَوَاهِم كَرَد.» (۱)

ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت

امام حسین علیه السلام علاوه بر آن که یزید را شایسته این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام علیه السلام با این جملات در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین حرکت می کند.

امام حسین علیه السلام در خطبه ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان «حرّ» خواند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ أَوْلَى بِوَلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ؛ أَيِ مَرْدَم! مِنْ فَرْزَنْدِ دَخْتَرِ رَسُولِ خَدَايِم، مَا بَه وَلَايَتِ أَيْنِ أُمُورِ بَرِ شَمَا (وَ أَمَامَتِ مَسْلَمِينِ) مِنْ أَيْنِ مَدَّعِيَانِ دَرُوعِينِ سَزَاوَارْتَرِيم.» (۲)

همه اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین علیه السلام در حیات معاویه- آنگاه که مسأله ولایتعهدی یزید مطرح شد- به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).

ج) پاسخ به دعوت کوفیان

از نمودهای تلاش امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ به دعوت

ص: ۲۵۴

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۱ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

۲- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با اندکی تفاوت)

کوفیان جهت پذیرش رهبری قیام بر ضد حکومت نامشروع یزید است.

همچنین فرستادن امام علیه السلام سفیر و نماینده خود، جناب مسلم بن عقیل رحمه الله را به کوفه برای ارزیابی دعوت آنان و بسیج نیروها و گرفتن بیعت از مردم، حکایت از عزم امام علیه السلام جهت تشکیل حکومت اسلامی و الهی دارد.

با توجه به این که کوفه مرکز علاقمندان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام بود، تصمیم امام

کوفه به محضر امام علیه السلام

پس از مرگ معاویه و به دنبال یک گردهمایی در منزل «سلیمان بن سرد خزاعی» جمعی از بزرگان کوفه نامه ای به محضر امام علیه السلام نوشته و برای پذیرش رهبری آن حضرت جهت برپایی نهضتی همگانی اعلام آمادگی کردند.

مضمون نامه را که نام چهارتن از بزرگان شیعه، یعنی سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبيب بن مظاهر و گروهی دیگر از شیعیان در آن آمده، چنین است:

«خدای را سپاس می گوئیم که (معاویه) آن دشمن ستمکار و کینه توز را نابود ساخت، همو که بدون رضایت امت بر گرده آنان سوار شد و اموال آنها را غصب کرد و خوبان آنان را کشته و به نابکاران میدان داد ...

اینک ما، امام و پیشوایی نداریم؛ به سوی ما بیا! بدان امید که خداوند به برکت وجود تو همه ما را بر محور حق گرد آورد.

نعمان بن بشیر (والی کوفه) در دارالاماره است و ما با او در نماز جمعه و اجتماعات عمومی حاضر نمی شویم (و به او اعتنایی نداریم) و اگر با خبر شویم که به

سوی ما می آیی، او را از کوفه بیرون کرده و به شام ملحقش می سازیم» (۱).

پاسخ امام علیه السلام و اعزام مسلم به کوفه

به دنبال نامه های متعدد مردم کوفه و اعلام آمادگی برای پذیرش رهبری امام علیه السلام، آن حضرت نامه ای در پاسخ به آنان نوشت، سپس پسرعمویش مسلم بن عقیل را به آن شهر فرستاد. نامه امام علیه السلام چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِئًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ - وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ - وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَضَيْتُمْ وَذَكَرْتُمْ، وَمَقَالَةَ جُلُكُم: «أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبَلُ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ». وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أُخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَآمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَآمُرِكُمْ وَرَأْيِكُمْ.

فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَئِكُمْ، وَذَوَى الْفَضْلِ وَالْحِجَى مِنْكُمْ، عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدِمْتَ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتَ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَأً إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَالْأَخِذُ بِالْقِسْطِ، وَالِدَائِنُ بِالْحَقِّ، وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَيَّ ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامِ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان؛ از حسین بن علی علیه السلام به بزرگان از مؤمنان و مسلمانان! هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند- و این دو تن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند- محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این

ص: ۲۵۶

۱- ... فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ أَمَا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدْوَكَ الْجَبَّارَ الْعَنِيدَ، الَّذِي انْتَرَى عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فَابْتَرَّهَا أَمْرَهَا، وَغَصَبَ بِهَا فَيْئَهَا، وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا، وَاسْتَبَقَى شَرَارَهَا، ... إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبَلُ! لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالنُّعْمَانُ بِنُ بَشِيرٍ فِي قَصِيرِ الْإِمَارَةِ، لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعِهِ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدِهِ، وَ لَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى نَلْحَقَهُ بِالسَّامِ. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۳)

بود که: «امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیایا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گرد آورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم - مسلم بن عقیل - را به سوی شما می فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکار تان را برای من بنویسد.

هر گاه به من اطلاع دهد که بزرگان و خردمندان شما؛ با آنچه که در نامه هایتان ذکر شده، همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهیم آمد. ان شاء الله

(در پایان نامه اضافه فرمود:) به جانم سوگند! امام و پیشوا تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را بر پا دارد، دین حق را پذیرفته و خود را وقف راه خدا کند». (۱)

این نامه به خوبی گویای این حقیقت است که امام علیه السلام در مسیر قیام برای سرنگونی حکومت پلید اموی و تشکیل حکومت اسلامی گام بر می داشت. از این رو، برای ارزیابی اوضاع، نخست نماینده ای آگاه و مورد اعتماد را به آن شهر اعزام می کند، تا از حقیقت امر آگاه شود و با بسیج نیروها و آمادگی شیعیان در این راه قدم بردارد.

جمله پایانی سخن امام علیه السلام نیز تأکیدی است بر شایستگی خود جهت امامت و رهبری و عدم لیاقت حاکم شام - که نه به کتاب خدا عمل می کند و نه عدل و داد را بر پا می دارد و نه خود را وقف راه خدا می کند - که این خود قرینه ای است بر عزم امام جهت پذیرش امامت و خلافت مسلمین و برپایی عدل و داد.

امام علیه السلام همچنین در نامه ای که همراه با اعزام مسلم علیه السلام خطاب به او مرقوم می دارد، بار دیگر بر بسیج نیروها و آماده سازی مردم تأکید می ورزد. در این نامه می خوانیم:

«... وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَاخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَإِنَّ رَأْيَ النَّاسِ مُجْتَمِعِينَ عَلَيَّ يَبْعَثُنِي لِي بِالْخَيْرِ، حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى؛ ... (چون به کوفه رسیدی) مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از ۸۱

ص: ۲۵۷

حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم متفقاً بیعت کردند، مرا با خیر ساز تا برابر آن عمل کنم». (۱)

پراکنده ساختن مردم از حمایت خاندان ابوسفیان و فراخوانی مردم به اطاعت امام علیه السلام و یکپارچگی آنان برای بیعت و همراهی، همه و همه نشان از تهیه ساز و کارهای مناسب جهت تشکیل حکومت دارد.

پس از ورود مسلم علیه السلام به کوفه و بیعت گروه زیادی از مردم با وی و اعلام آمادگی آنان برای جانبازی و همراهی با امام علیه السلام و انعکاس آن به محضر امام علیه السلام توسط فرستادگان جناب مسلم، امام حسین علیه السلام از مکه عازم کوفه می شود. (۲)

امام علیه السلام در گفتگویی با ابن عباس می فرماید:

«وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ، وَقَدْ وَجِبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَقَامَ لَهُمُ الْعُدْرُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ أَيُّهَا نَامَةُ هَا وَفَرَسْتَادِ كَانِ كُوفِيَانِ اسْت. بَر مِّن لَّازِمِ اسْت دَعْوَتِ آنَانِ رَا پَاسِخِ دَهْمِ، چَرَا كِه حَبَّتِ الهِي بَر مِّن تَمَامِ شَدِه اسْت». (۳)

همچنین به عبدالله بن زبیر فرمود:

«أَتْتَنِي بَيْعُهُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بِيْعَتِ چَهْلِ هِزَارِ تَنِ از مَرْدَمِ كُوفِه كِه دَر وَفَادَارِي بِه طَلَاقِ وَ عِتَاقِ (۴) سَوِگَنْدِ خُورْدِه اَنْد، بِه دَسْتَمِ رَسِيْدِه اسْت». (۵)

امام علیه السلام در ملاقات با عبدالله بن مطیع - هنگامی که از عت خروج حضرت از مکه ۴۹

ص: ۲۵۸

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶

۲- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و ارشاد مفید، ص ۴۱۸

۳- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۶ و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۲

۴- منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده است که اگر سوگند خود را شکستند، همسران آنها خودبه خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح است

۵- تاریخ ابن عساکر (در شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۱۹۴، حدیث ۲۴۹

سؤال می کند- به صراحت می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ أَمَاتِهِ الْبِدْعِ؛ مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم، بدان امید که (با تشکیل حکومت اسلامی) نشانه های حق زنده و بدعت ها نابود شود». (۱)

به هر حال، با توجه به شواهد تاریخی- که بخشی از آن گذشت و قسمتی از آن در بخش رویدادها خواهد آمد- یکی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی و در واقع بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصلی خویش بود، تا در پناه آن عدل و داد گسترش یابد، حق احیا شود و باطل و پلیدی و بدعت ها نابود گردد.

پشتیبانی و اعلام آمادگی مردم کوفه و تأکید و اصرار آنان بر این امر، حجت را بر امام علیه السلام تمام کرد که باید با نیروی چند ده هزار نفری بر ضد حاکم غاصب و فرمانروای ستمگری مانند یزید قیام کند و از این رو به سمت کوفه آمد و قبل از آن نیز توسط سفیر خویش جناب مسلم از همراهی کوفیان با خبر شد.

قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

اکنون جای طرح این سؤال است که آیا امام حسین علیه السلام از شهادت خویش و یارانش در مسیر حرکت به سوی کوفه و قیام بر ضد یزید، آگاه بود، یا خیر؟ و اگر از این امر مطلع بود، آگاهی به شهادت با قیام و برنامه ریزی برای تشکیل حکومت اسلامی چگونه سازگار است؟

بر اساس شواهد تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که امام حسین علیه السلام از فرجام قیام خویش آگاه بود و با یقین به شهادت، نهضت خویش را آغاز کرد و شواهد روشن آن در همین کتاب آمده است ولی در این قسمت نخست به بخشی از شواهد مزبور که

ص: ۲۵۹

علم و آگاهی امام علیه السلام به شهادت خویش را تأیید می کند، اشاره کرده سپس به پاسخ پرسش فوق می پردازیم.

لازم به ذکر است روایات و اخباری که از طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موضوع شهادت امام حسین علیه السلام نقل شده است به اندازه ای مشهور بود که ابن عباس می گوید:

«مَا كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ؛ ما اهل بیت همگی تردیدی نداشتیم که امام حسین علیه السلام در سرزمین طف (کربلا) به شهادت خواهد رسید». (۱)

چنان که از مفاد این روایت استفاده می شود، نه تنها امام، بلکه عموم اهل بیت حتی از محل شهادت آن حضرت با اطلاع بودند.

علامه مجلسی در بحار الانوار هفتاد و یک روایت در این باره نقل کرده است! (۲)

نمونه هایی که به دنبال می آید تنها بخش کوچکی از آن است که از زبان خود آن حضرت نقل شده است.

۱- امام علیه السلام در آغاز حرکتش در مدینه در خطاب به بنی هاشم چنین نوشت:

«إِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ؛ هر کس از شما به من بیوندد به شهادت می رسد و هر کس بماند به پیروزی نخواهد رسید». (۳)

۲- هنگامی که یکی از برادرانش خبر شهادت امام را از زبان امام حسن علیه السلام نقل کرد، امام حسین علیه السلام در پاسخ وی فرمود: (۳)

ص: ۲۶۰

۱- مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۰

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳-۲۶۶

۳- موسوعه کلمات الحسين، ص ۲۹۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۶. جالب آن که شبیه همین مضمون را در حال عزیمت از مکه در جمع مردم بیان فرمود: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيُزَحَلْ مَعَنَا؛ هر یک از شما حاضر است در راه ما خون قلبش را نثار کند و از جانش بگذرد با ما همراه باشد» (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳)

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي، وَأَنَّ تَرْبِيَّتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبِيَّتِهِ فَتُظَنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ؛ پدردم نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از کشته شدن پدرم و من با خیر ساخته است و فرمود که تربت من نزدیک تربت پدرم خواهد بود، تو فکر می کنی چیزی را می دانی که من نمی دانم؟». (۱)

۳- شبیه همین مطلب در گفتگوی آن حضرت با برادرش محمد حنفیه در مکه عنوان می شود. آنگاه که محمد حنفیه پیشنهاد کرد امام علیه السلام از رفتن به عراق خودداری کند، فرمود:

«آتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعِيدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حَسِيْبُ! اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيْلًا؛ بعد از آن که از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود: ای حسین! حرکت کن، زیرا خداوند خواسته است تو را کشته ببیند». (۲)

۴- نمونه دیگر، سخنی است که امام هنگام اعزام مسلم به وی فرمود: من تو را به سوی اهل کوفه روانه ساختم، خداوند آن گونه که خود دوست دارد و می پسندد کارت را سامان دهد.

آنگاه امام افزود:

«أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَأَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ؛ امیدوارم که من و تو در جایگاه شهدا قرار گیریم». (۳)

این سخن گویای این حقیقت است که امام علیه السلام برای خود و یارانش راه شهادت را برگزیده است و همین را آرزو می کند.

۵- عجیب آن که آن حضرت در پاسخ مردی از اهل کوفه، با اشاره به نامه های مردم کوفه، آنان را قاتل خویش معرفی کرده، می فرماید: ۹۶

ص: ۲۶۱

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۹۹-۱۰۰

۲- . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳

۳- . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶

«هَذِهِ كُتِبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَلَا أَرَاهُمْ إِلَّا قَاتِلِي؛ أَيْنَ نَامَةِ هَيْ مَرْدَمِ كُوفَه اسْتِ وُلِي مَن آنَان رَا جَز قَاتِلِ خُود نَمِي دَانَم». (۱)

۶- صریح تر از همه این ها سخنانی است که امام علیه السلام در جمع مردم مکه قبل از حرکت به سوی عراق ایراد کرد و چنین فرمود:

«... وَ خَيْرِي مَضِرِعُ أَنَا لَا يِقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَا، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أُجْرَبَةً سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنِّي يَوْمَ خُطِّ بِالْقَلَمِ؛ بَرَاي مَن «شهادت گاهی» اِخْتِيَار شُدِه اسْتِ كِه مَن بِه آن خُوهام رَسِيد. گُويَا مِي بِيَنَم كِه گَرگ هَاي بِيَابَان هَاي عِرَاق مِيان نُوَاوِيس (قَبْرَسْتان يَهُود دَر نَزْدِيكِي كَرْبَلَا) وَ كَرْبَلَا بِنْد بِنْد مَرَا جَدَا كَرْدِه وَ شَكْم هَا وَ جِيْب هَاي خَالِي خُود رَا (بَا كَشْتَن مَن وَ دَرِيافَت جُوايِز) پَر مِي كَنَنْد. اَز رُوزِي كِه بَا دَسْت قَضَا وَ قَدْر الهِي نُوَشْتِه شُدِه، چَارِه اِي نِيَسْت». (۲)

با ملاحظه این سخن و نمونه های فراوان دیگر از این دست، شکی باقی نمی ماند که امام نه تنها از اصل کشته شدن خویش آگاهی داشت، بلکه دقیقاً از محلّ شهادت و نیز قاتلان خود با اطلاع بوده است.

اینک با توجه به این که امام علیه السلام از سرانجام این حرکت آگاه بود، این سؤال مطرح می شود که چگونه اطمینان امام به شهادت با حرکت آن حضرت برای دستیابی به حکومت اسلامی قابل جمع است؟ یعنی چگونه می شود امام علیه السلام هم سرانجام کار را بداند و به شهادت خویش و یارانش یقین داشته باشد و در عین حال به قصد تشکیل حکومت اسلامی قیام کند؟

پاسخ به این سؤال به اندازه ای اهمیّت دارد که برخی از نویسندگان را که نتوانستند ۳۵

ص: ۲۶۲

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۳۳، ص ۲۱۱ (بخش امام حسین علیه السلام)

۲- ملهوف (لهوف)، ص ۳۵

بین «ادای وظیفه» و «آگاهی از نتیجه» وفق دهند، بر آن داشت تا به طور کلی آگاهی امام از فرجام کار را انکار کنند! و تمام ادله تاریخی و روایی را که در این موضوع وارد شده است، زیر سؤال برند!

غافل از آن که نتیجه کار نمی تواند تعیین کننده وظیفه مردان الهی باشد. در فرهنگ دین، آنچه مهم است تشخیص وظیفه و عمل به آن است و اما رسیدن به نتیجه دلخواه، در مرحله دوم قرار دارد.

تعالیم قرآن و اسلام و سیره معصومین علیهم السلام گویای این واقعیت است که جمع بین «وظیفه» و «نتیجه» هر چند اولویت دارد، ولی «عمل به وظیفه» مقدم بر «رسیدن به نتیجه» می باشد.

به عبارت دیگر: بر هر فرد با ایمانی لازم است در مسیر انجام وظیفه گام نهد، هر گاه به نتیجه مطلوب برسد چه بهتر؛ و اگر نرسد نفس این کار که وارد مسیر انجام وظیفه شده، خود مطلوب مهمی است که می تواند افراد بهانه جو را به کار وادارد. زیرا بسیار می شود که بهانه جویان به بهانه این که حصول نتیجه مشکوک است، از انجام وظیفه و رسیدن به نتیجه باز می مانند.

این است که امام علیه السلام در کنار سخنانی که با صراحت از شهادت خویش و یارانش یاد می کند، در عین حال از انگیزه های الهی حرکت خویش نیز به عنوان وظیفه الهی و تکلیف دینی، سخن به میان می آورد و حتی می فرماید: «بی وفایی یاران و کمی نفرات مرا از تکلیفم باز نمی دارد».

آن حضرت در روز عاشورا پیش از آغاز جنگ به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

«أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أُنْدَرْتُ، إِلَّا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قَلْبِ الْعِتَادِ وَ خَذَلَهُ الْأَصْحَابُ؛ آگاه باشید! که من حجت را تمام کردم و از عاقبت شوم مخالفان حق، خبر دادم. آگاه باشید! که من با همین خانواده، با وجود نداشتن سپاه و بی وفایی

آری، امام علیه السلام درصدد ادای وظیفه است و نداشتن سپاه و کمی یاران، خللی در عزم او وارد نمی کند. این است که امام با وجود این که کاملاً از عاقبت امر آگاه بود، با انگیزه تشکیل حکومت اسلامی قیام کرد و این درست به حکم «عمل به وظیفه» بوده است.

سیره امامان معصوم علیهم السلام همواره طبق «تکلیف دینی» و «عمل به وظیفه» بوده است. آنان از این منظر در هر حال احساس پیروزی می کردند. و به تعبیر قرآن به «إِخْدَى الْحُسَيْنِ؛ یکی از دو نیکی» (۲) - شهادت یا پیروزی - می رسیدند.

چه پیروز می شدند و چه شهید می شدند، هر دو صورت برای آنان پیروزی بود.

بر همین مبنا است که امام حسین علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ، وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ، وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ، فَلَمْ يَغْتَيِدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْتَهُ وَالتَّقْوَى سِرِيرَتَهُ؛ اگر قضای الهی بر آنچه می پسندیم نازل شود، خداوند را بر آن نعمت سپاسگزاریم و برای شکرگزاری از او یاری می طلبیم و اگر تقدیر الهی میان ما و آنچه به آن امید داریم مانع شود، (و به شهادت برسیم) پس کسی که نیتش حق و درونش تقوا باشد از حق نگذشته (و به وظیفه خود عمل کرده است)». (۳)

حرکت امام علیه السلام یکی از جلوه های باشکوه «عمل به وظیفه» بود، نتیجه هر چه بود فرقی نمی کرد، لذا می فرماید:

«أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قُتِلْنَا أَمْ ظَفِرْنَا؛ امیدواریم آنچه خداوند برای ما مقرر فرموده خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم!». (۴) ۹۷

ص: ۲۶۴

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

۲- توبه، آیه ۵۲

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰

۴- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷

با این بیان روشن است که هیچ منافاتی بین آگاهی از سرانجام کار (شهادت) و عمل به وظیفه (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی) نیست.

در پایان، یادآوری این نکته نیز ضروری است که وجود انگیزه تشکیل حکومت در این قیام مقدّس، به معنی دستیابی عملی و بالفعل به آن حکومت در همان برهه از زمان نیست، بلکه شهادت آن حضرت زمینه ساز کوتاه شدن دست بازماندگان دوران جاهلیت از حکومت اسلامی در آینده بود و این واقعیتی است که امام به دنبال آن بود.

به علاوه انگیزه های حرکت امام علیه السلام منحصر به این يك هدف نبود، اهداف دیگری نیز در تحقّق این حرکت مقدّس دخیل بوده که در مباحث گذشته به آنها اشاره شد.

ص: ۲۶۵

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا

اشاره

ص: ۲۶۷

۱ از مدینه تا کربلا

اشاره

ص: ۲۶۹

این بخش در دو قسمت مورد بررسی قرار می گیرد.

قسمت نخست (از مدینه تا کربلا) به حوادث مربوط به امام حسین علیه السلام از عصر معاویه تا شهادت آن حضرت در کربلا اختصاص دارد. در این سیر تاریخی، از یک سو، رویدادها و حوادثی مورد توجه است که از روح مبارزه و نستوهی آن حضرت و یارانش حکایت دارد و از سوی دیگر، به سلسله ماجراهایی پرداخته می شود که از پی یکدیگر به عاشورای سال ۶۱ هجری و شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران پاک باخته آن حضرت منجر گردید.

در قسمت دوم، (از کربلا تا مدینه) به حوادث مربوط به خاندان اهل بیت علیهم السلام پس از حرکت از کربلا و حضور در کوفه، شام، بازگشت مجدد به کربلا و مراجعت به مدینه پرداخته خواهد شد.

لازم به یادآوری است که در ذیل نقل این رویدادها، عمدتاً نکاتی در تحلیل و یا تجلیل از آن رویداد آمده است.

مرحوم بحرانی در کتاب «عوامل» چنین نقل می کند: معاویه به مروان - که استاندار حجاز بود - نامه ای نوشت و از وی خواست «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. مروان به سراغ عبدالله بن جعفر رفت و جریان خواستگاری را با او در میان گذاشت.

عبدالله گفت: اختیار «امّ کلثوم» به دست من نیست؛ بلکه به دست آقای ما حسین علیه السلام است که دایی این دختر است.

موضوع را به اطلاع امام حسین علیه السلام رساندند؛ فرمود: «از خداوند طلب خیر می کنم؛ خدایا این دختر را به آنچه مایه خشنودیت از آل محمد است موفق بدار!»

(روز موعود فرا رسید) و مردم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله اجتماع کردند؛ مروان نیز آمد و کنار امام حسین علیه السلام نشست و گفت: امیر مؤمنان! (اشاره به معاویه است!) به من فرمان داده است که «امّ کلثوم» را برای «یزید» خواستگاری کنم و مهریه او را مطابق خواسته پدرش قرار دهم، به هر مقدار که باشد! همراه با آشتی میان دو قبیله (بنی هاشم و بنی امیه) و نیز ادای دیون پدرش.

[سپس خطاب به امام حسین علیه السلام گفت:] بدان! کسانی که به خاطر وصلت شما با یزید به حال شما غبطه می خورند، بیشترند از کسانی که به یزید به سبب وصلتش با شما غبطه بخورند. (آنگاه گفت:) مایه شگفتی است که چگونه یزید برای کسی مهریه قرار می دهد و حال آن که وی در شأن و منزلت همتایی ندارد و مردم با توسل به روی او طلب باران می کنند. ای اباعبدالله! سختم را با نظر مثبت پاسخ بگو!

امام حسین علیه السلام فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، وَانزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَوَحْيَهُ، وَ اَيَّمُ اللَّهُ لَا يَنْقُصُنَا أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا شَيْئًا إِلَّا اَنْتَقَصَهُ مِنْ حَقِّهِ، فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ، وَ لَا يَكُونُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَ لَنَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ.»

يا مَرْوَانُ قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنَا.

أَمَّا قَوْلُكَ: مَهْرُهَا حُكْمٌ أَبِيهَا بِالْغَا مَبْلَغٌ، فَلَعَمْرِي لَوْ أَرَدْنَا ذَلِكَ مَا عَدَدْنَا سِنِّيَّ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَنَاتِهِ وَ نِسَائِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ ثِنْتَا عَشْرَةَ أَوْ قِيَّةً، يَكُونُ أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَعَ قَضَاءِ دَيْنِ أَبِيهَا، فَمَتَى كُنَّ نِسَائُنَا يَفْضَعِينَ عَنَّا دُيُونَنَا؟ وَ أَمَّا صُلْحٌ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيَيْنِ، فَإِنَّا قَوْمٌ عَادَيْنَا كُمْ فِي اللَّهِ، وَ لَمْ نَكُنْ نُصَالِحُكُمْ لِلدُّنْيَا، فَلَعَمْرِي فَلَقَدْ أَعْيَى النَّسَبُ فَكَيْفَ السَّبَبُ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: الْعَجَبُ لِيَزِيدَ كَيْفَ يَسْتَمَهْرُ؟ فَقَدْ اسْتَمَهَرَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ يَزِيدَ، وَ مِنْ أَبِي يَزِيدَ وَ مِنْ جَدِّ يَزِيدَ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ يَزِيدَ كَفُوٌ مَنْ لَا كُفُوَ لَهُ، فَمَنْ كَانَ كُفُوَهُ قَبْلَ الْيَوْمِ فَهُوَ كُفُوُهُ الْيَوْمَ مَا زَادَتْهُ أَمَارَتُهُ فِي الْكِفَاءِ شَيْئًا.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: بِوَجْهِهِ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ، فَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بِوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَنْ يَعْبُطُنَا بِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعْبُطُهُ بِنَا، فَإِنَّمَا، يَعْبُطُنَا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ، وَ يَعْبُطُهُ بِنَا أَهْلُ الْعَقْلِ.

فَأَشْهَدُوا جَمِيعًا أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أُمَّ كُلْثُومَ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ ابْنِ عَمَّتِهَا الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ؛ عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا، وَ قَدْ نَحَلْتُهَا ضَمِيْعَتِي بِالْمِدِينَةِ» أَوْ قَالَ «أَرْضِي بِالْعَقِيْقِ، وَ إِنَّ غَلَّتْهَا فِي السَّنَةِ ثَمَانِيَةُ آلَافِ دِينَارٍ، فَفِيهَا لَهُمَا غَنِيٌّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

«ستایش مخصوص خداوندی است که ما را برای خویش اختیار نمود و برای دینش انتخاب کرد و ما را بر خلقش برگزید و کتاب و وحی خود را بر (خاندان) ما نازل فرمود. به خدا سوگند! هر کس حقی از ما را کم بگذارد، خداوند در دنیا و آخرت حقش را کم خواهد گذاشت و هر کس بر ما- برای مدتی- سلطه یابد، باید بداند که عاقبت کار، از آن ما خواهد بود و این مطلب را به زودی خواهید دانست.

سپس فرمود: ای مروان! تو سخن گفتی و ما شنیدیم (و اکنون ما می گوئیم و تو بشنو:).

اما این که گفتی مهریه این دختر، مطابق خواسته پدرش- هر چند زیاد باشد- خواهد بود؛ به

جانم سوگند! ما هرگز از سنت رسول خدا در مهریه دختران، همسران و اهل بیتش تجاوز نخواهیم کرد. که (مهر السنه است) همان دوازده «اوقیه» (واحدی است در وزن) که برابر با ۴۸۰ درهم است.

و اما این که گفتی: دیون پدرش را نیز ادا خواهیم نمود؛ (ای مروان!) از چه زمانی زنان ما دیون ما را ادا می کردند (که امروز چنین شود؟!).

و اما در مورد مسأله صلح میان این دو قبیله، باید بگویم که ما با شما در راه خدا و برای خدا دشمنی کرده ایم و لذا حاضر نیستیم به خاطر دنیا با شما مصالحه کنیم!

به جانم سوگند! (برای سازش با شما) از قرابت نسبی (بنی هاشم با بنی امیه) کاری ساخته نیست؛ تا چه برسد به قرابت سببی (پیوند زناشویی).

و اما آن سخت که گفته ای: تعجب می کنم چگونه یزید مهریه قرار می دهد؛ پاسخ آن این است که کسی که از یزید و پدر و جدش بهتر است، مهریه قرار می داد (چه برسد به یزید!).

و اما پاسخ این سخت که گفتی: یزید کفو و همتایی ندارد این است که آن کس که قبل از امروز کفو او بوده، همین امروز نیز کفو اوست بدون آن که فرمانروایی وی چیزی بر شأن او بیفزاید.

و اما آن سخت که درباره یزید گفته ای با توسل به روی وی طلب باران می شود، این تنها به برکت چهره رسول خدا بوده است (نه یزید).

و اما این که گفته ای: کسانی که به خاطر وصلت با یزید، به حال ما غبطه می خورند، بیشتر از کسانی هستند که به حال یزید به جهت وصلتش با ما غبطه خواهند خورد؛ پاسخش آن است که فقط نادانان به خاطر وصلت ما با یزید، به حال ما غبطه می خورند، ولی عاقلان و خردمندان، به حال یزید به سبب وصلتش با ما غبطه خواهند خورد.

(سرانجام امام علیه السلام پس از سخنانی فرمود:) «همگی شاهد باشید که من «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را به ازدواج پسر عمویش «قاسم بن محمد بن جعفر» در آوردم! و مهریه اش را ۴۸۰ درهم قرار دادم و زمین حاصلخیزم را در مدینه نیز به این دختر بخشیدم.» - یا این که فرمود:- «مزرعه ام را در سرزمین عقیق به وی بخشیدم که درآمد آن سالانه ۸ هزار دینار است و همین

مزرعه برای زندگی این دو کافی است، ان شاء الله!». (۱)

این سخنان تیری بود که بر قلب ناپاک یزید خصوصاً، و بنی امیه عموماً، نشست و نقشه ای را که برای فریب مردم، از طریق نزدیکی به بنی هاشم، کشیده بودند نقش بر آب کرد.

بنی امیه افراد منفور و آلوده ای بودند که می خواستند از طریق انتساب به بنی هاشم در میان مردم کسب آبرویی کنند و پایه های قدرت شیطانی خود را از این طریق تقویت نمایند؛ یک نمونه آن جریان خواستگاری امّ کلثوم - دختر عبدالله بن جعفر - بود.

ولی امام حسین علیه السلام به موقع اقدام فرمود و تیر آنها به سنگ خورد، و ساحت مقدّس بنی هاشم با انتساب به بنی امیه آلوده نشد.

۲- وحشت از نام علی علیه السلام

معاویه، مروان بن حکم را والی مدینه قرار داد و به او فرمان داد که برای جوانان قریش سهمیه ای از بیت المال قرار دهد؛ او نیز چنین کرد.

امام سجّاد، علی بن الحسین علیه السلام می گوید: من به نزد او رفتم (تا حقّ خود را از بیت المال بگیرم) مروان به من گفت: نامت چیست؟

گفتم: علی بن الحسین.

پرسید: نام برادرت چیست؟

گفتم: علی!

گفت: علی و علی؟! پدرت چه منظوری دارد که نام همه فرزندان را علی می گذارد؟ سپس سهمیه مرا مشخص کرد. وقتی که به نزد پدرم باز گشتم و ماجرا را

ص: ۲۷۵

۱- العوالم، ج ۱۷، ص ۸۷، ح ۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴-۴۵ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص

۲۰۷-۲۰۸، ح ۴

بازگو نمودم؛ پدرم فرمود:

«وَيْلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَّاعِهِ الْمَأْدُمِ، لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لِمَا حَبَبْتُ أَنْ لَا اسْمِي أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا؛ وَايَ بر پسر زن زاغ چشمی که پوست ها را دِیّاخی می کرد، من اگر یکصد فرزند داشته باشم، دوست دارم جز «علی» نامی دیگر برای آنان انتخاب نکنم.»

(۱)

آری دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم السلام می خواستند نام «علی» از اذهان مردم فراموش شود، ولی فرزندان علی علیه السلام سعی داشتند این نام هر چه پررنگ تر در سینه ها نقش بندد، به همین دلیل امام حسین علیه السلام نام «علی» را برای همه فرزنداناش برگزیده بود، تا خاری در چشم دشمنان باشد.

۳- افتخار شما فقط فاطمه است!

مرحوم طبرسی در احتجاج نقل کرده است که روزی مروان بن حکم به امام حسین علیه السلام گفت: اگر افتخارتان به فاطمه علیها السلام نبود، دیگر چه چیزی داشتید که با آن بر ما افتخار کنید؟!

امام حسین علیه السلام که پنجه قدرتمندی داشت، گلوی مروان را گرفت و آن را به شدت فشار داد و آنگاه عمامه اش را بر گردنش پیچید تا آنجا که مروان سست شد و بر زمین افتاد؛ آنگاه وی را رها کرد. سپس به جماعتی از قریش رو کرد و فرمود:

«أَشِدُّكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ حَيِّينَ كَانَا أَحَبَّ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنِّي وَمِنْ أَحْي؟ أَوْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيٍّ غَيْرِي وَغَيْرُ أَحْي؟

قالوا: اللَّهُمَّ لَا.

قال: وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مَلْعُونُ ابْنُ مَلْعُونٍ غَيْرُ هَذَا وَ أَبِيهِ طَرِيدِي رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا بَيْنَ جَابِرِ سِ وَ جَابَلِقِ أَحَدِهِمَا بِيَابِ الْمَشْرِقِ وَ الْآخِرِ بِيَابِ الْمَغْرِبِ رَجُلَانِ مَمَّنْ

ص: ۲۷۶

يُنْتَجِلُ الْأَسْلَامَ أَعْيَدِي لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْكَ وَ مِنْ أَبِيكَ إِذْ كَانَ. وَ عَلَامَةُ قَوْلِي فِيكَ أَنْتَكَ: إِذَا غَضِبْتَ سَيَقُطِرُ دَاؤُكَ عَنِ مَنْكِبِكَ».

«شما را به خدا سوگند می‌دهم که اگر راست می‌گویم، سخنم را تصدیق کنید. آیا در زمین کسی را می‌شناسید که از من و برادرم (امام حسن علیه السلام) نزد رسول خدا محبوبتر باشند؟ و آیا بر روی زمین، کسی جز من و برادرم، فرزند دختر پیامبر وجود دارد؟ همگی پاسخ دادند: نه، هرگز!».

سپس فرمود: «به یقین در روی زمین ملعون پسر ملعونی را غیر از این مرد (مروان) و پدرش (حکم) نمی‌شناسم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو تن را (به خاطر نفاقشان) طرد کرد. (آنگاه رو به مروان کرد و فرمود:) به خدا سوگند! در میان مشرق و مغرب از میان کسانی که ادعای اسلام می‌کنند، پر عداوت تر از تو و از پدرت نسبت به خدا و رسولش و اهل بیتش نمی‌شناسم و نشانه این سخنم آن است که تو هر گاه خشمگین می‌شوی، ردایت از شانه هایت فرو می‌افتد!».

راوی می‌گوید: وقتی که مروان خشمگین شد و از آن مجلس برخاست، تکانی خورد و ردایش از شانه اش فرو افتاد! (۱)

بنی امیه اصرار داشتند افتخارات اهل بیت علیهم السلام به فراموشی سپرده شود، و اگر نتوانند، لا اقل آن را محدود سازند که نمونه آن را در حدیث بالا مشاهده کردیم. ولی امام حسین علیه السلام با بیان منطقی خود، این مرد لجوج اموی یعنی «مروان» را که از دشمنان سرسخت اهل بیت بود بر سر جای خود نشانده و نشان داد گرچه وجود فاطمه زهرا علیها السلام از بزرگترین افتخارات اهل بیت علیهم السلام است ولی افتخارات آنها فراتر و گسترده تر از آن است.

۴- مصادره اموال معاویه

در حدیثی آمده است که امام حسین علیه السلام اموالی را که از یمن برای معاویه می‌بردند،

ص: ۲۷۷

۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۶-۹۷، ح ۱۶۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۸ (با اختصار) و بحار الانوار، ج ۴۴، ص

مصادره کرد و در پی آن به معاویه نوشت:

«مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، أَمَا بَعِيدُ: فَهَانَ عَيْرًا مَرَّتْ بِنَا مِنَ الْيَمَنِ تَحْمِلُ مَالًا وَ حُلْمًا وَ عَثْرًا وَ طَبِيبًا إِلَيْكَ، لِيُؤَدَّعَهَا خَزَائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعْلَلَّ بِهَا بَعْدَ النَّهْلِ بِنَبِيِّ أَبِيكَ، وَ أَنِّي اخْتَجْتُ إِلَيْهَا فَاخَذْتُهَا وَ السَّلَامُ؛ از حسین بن علی علیه السلام، به معاویه بن ابی سفیان؛ ایا بعد! گذر کاروانی به ما افتاد که از یمن همراه با اموال، پوشاک، عنبر و عطریات، به سوی تو می آمد، تا آنها را در خزانه دمشق جای دهی و فرزندان پدرت را با آن سیر کنی. من بدانها نیاز داشتم، از این رو آنها را تصرف کردم. والسلام» (۱)

معاویه با شنیدن این خبر سخت بر آشفت؛ به خصوص این که فزونی اموال بنی هاشم را خطری برای خود می دید ولی چاره ای جز سکوت نداشت.

۵- ملاقات با حسین ممنوع!

بلاذری دانشمند معروف اهل سنت نقل می کند: ولید بن عتبه (فرماندار مدینه) مانع ملاقات مردم عراق با امام حسین علیه السلام شده بود. امام علیه السلام به ولید فرمود:

«يَا ظَالِمًا لِنَفْسِهِ، عَاصِيًا لِرَبِّهِ، عَلَامَ تَحُولُ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَوْمٍ عَرَفُوا مِنْ حَقِّي مَا جَهَلْتَهُ أَنْتَ وَ عَمَّكَ؟! ای کسی که به خویشتم ستم نموده، و پروردگارت را نافرمانی کرده ای! چرا مانع ملاقات من با مردمی می شوی که قدر و منزلت مرا می شناسند، در حالی که تو و عمویت (معاویه) نسبت به آن جایگاه جاهلید؟»

ولید در پاسخ گفت: ای کاش حلم و بردباری ما در برابر تو، سبب نشود کسانی غیر از ما نسبت به تو دست به کار جاهلانیه ای بزنند. تندی های زبانت را می بخشم تا زمانی که دست به اقدامی نزنی؛ که در آن صورت کاری مخاطره آمیز انجام داده ای و اگر می دانستی که پس از ما چه بر تو خواهد گذشت (چرا که همه مثل من بردبار نیستند)

ص: ۲۷۸

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۰۹ و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۵

همین گونه که امروز ما را دشمن می داری، دوست خواهی داشت!! (۱)

آری؛ بنی امیه می دانستند که اهل بیت علیهم السلام عموماً و امام حسین علیه السلام خصوصاً، در درون دل‌های مردم جای دارند و ارتباط آنها با مردم پایه های حکومت متزلزل آنها را متزلزل تر می سازد، لذا با هر وسیله ای این رابطه را قطع می کردند.

آری؛ آنها از ملاقات مردم با امام حسین علیه السلام وحشت داشتند، و انواع مزاحمت ها را برای مسلمانان پاکباز که عاشقان اهل بیت علیهم السلام بودند، روا می داشتند؛ ولی امام حسین علیه السلام با شمشیر زبان بر آنها می تاخت و رابطه را برقرار می ساخت.

۶- برخورد شدید امام حسین علیه السلام با معاویه

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج چنین نقل می کند: «هنگامی که معاویه «حُجر بن عدی» و یارانش، آن مردان شجاع و پاکباز از شیعیان علی علیه السلام را به شهادت رساند، در همان سال برای مراسم حج رهسپار حجاز شد. وقتی که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد به آن حضرت گفت:

ای اباعبدالله! آیا به تو خبر رسیده که ما با «حُجر» و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت چه کردیم؟!

امام فرمود: «وَمَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟؛ با آنها چگونه رفتار کردیدی؟».

گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز گذاردیم!!

امام علیه السلام تبسم تلخی کرد و فرمود:

«خَصِيْمُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةَ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا كَفَّنَاهُمْ وَلَا - صَيَّلْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا قَبْرَ نَاهُمْ، وَلَقَدْ بَلَّغْنِي وَقِيَعَتِكَ فِي عَلِيٍّ وَ قِيَامِكَ بَبَعْضِنَا، وَ اعْتِرَاضِكَ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَارْجِعْ إِلَى نَفْسِكَ، ثُمَّ سَأَلَهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَ لَهَا ... فَإِنَّكَ وَاللَّهِ لَقَدْ أَطَعْتَ فِينَا

ص: ۲۷۹

رَجُلًا مَا قَدِمَ إِسْلَامُهُ، وَلَا حَيْدَثَ نِفَاقُهُ، وَلَا نَظَرَ لَكَ فَأَنْظُرَ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعَّ؛ أَي مَعَاوِيَةَ أَنَانَ بَا تُو دَشْمَن بُودَنَد، (ولی مسلمان خالص بودند) اَمَّا اِگَر مَآ پِیروان تُو رَا بَه قَتْل بَرَسَانِیْم نَه أَنَانَ رَا كَفَن مِی كَنِیْم وَ نَه بَر أَنَانَ نَمَاز مِی خَوَانِیْم وَ نَه أَنَانَ رَا بَه خَاك مِی سِپَارِیْم (چرا که آنان را مسلمان نمی دانیم!).

به من خبر رسیده که تو نسبت به پدرم علی علیه السلام دشمنی می ورزی (و ناسزا می گویی) و به دشمنی با ما برخاسته ای و نسبت به بنی هاشم عیب جوئی می کنی. هر زمان که چنین اعمالی انجام می دهی، به خویشتن مراجعه کن، سپس از وجدان خود حق را بپرس (و عیوب خود را بنگر) خواه به ضرر تو باشد یا به نفع تو ...

به خدا سوگند! تو در دشمنی با ما، از مردی (عمرو عاص) اطاعت کردی که سابقه ای در اسلام ندارد، نفاق او تازگی نداشته و قصد خیری برای تو ندارد. به هر حال، یا خودت برای خویش چاره ای بیندیش و یا این کارها را رها کن!». (۱)

معاویه می خواست با این سخن قدرت نمایی کند، و امام را تهدید نماید و شیعیان علی علیه السلام را تحقیر کند؛ ولی امام علیه السلام چنان پاسخی به او داد که دهانش بسته شد. در ضمن به یکی از ریشه های مهم بدبختی او، یعنی اطاعت از عمر و عاص، اشاره فرمود.

۷- نامه شدید اللحن امام حسین علیه السلام به معاویه

امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه (۲) نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ إِلَيْكَ عَنِّي أُمُورٌ لَمْ تَكُنْ تَتَّظُنُّنِي بِهَا ...

وَأَنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يُهْدَى لَهَا وَلَا يُسَدَّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ رَقِيَ إِلَيْكَ

ص: ۲۸۰

- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۸۸-۸۹ ح ۱۶۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۹-۱۳۰، ح ۱۹
- ۲- این نامه در پاسخ نامه ای است که معاویه به امام حسین علیه السلام نوشته و به پندار خود در آن هم نصیحت کرده بود و هم تهدید. نامه معاویه، در الغدير ج ۱۰، ص ۲۴ آمده است

عَنِّي، فَإِنَّمَا رَفَأَهُ الْمَلَاقُونَ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمَفْرُقُونَ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَكَذَبَ الْغَاوُونَ الْمَارِقُونَ، مَا أَرَدْتُ حَرْبًا وَلَا خِلَافًا، وَإِنِّي لَأَخْشَى اللَّهَ فِي تَرْكِ ذَلِكَ مِنْكَ وَمِنْ حِزْبِكَ الْفَاسِطِينَ الْمُحِلِّينَ، حِزْبِ الظَّالِمِ، وَأَعْوَانِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرٍ وَأَصِيحَابِهِ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَنْفِضُونَ الْبِدْعَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَتَقَاتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ الْمَوَاقِيقَ الْغَلِيظَةَ، وَالْعُهُودَ الْمُؤَكَّدَةَ جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ وَاسْتِخْفَافًا بَعْدَهُ.

أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ الَّذِي أَخْلَقْتَ وَأَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبَادَةَ؟ فَتَقَاتَلْتَهُ مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُ مِنَ الْعُهُودِ مَا لَوْ فَهِمْتَهُ الْعُصْمُ نَزَلَتْ مِنْ شَعَفِ الْجِبَالِ.

أَوْ لَسْتَ الْمَيْدَعِي زِيادًا فِي الْإِسْلَامِ، فَرَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِي سَيْفِيَانَ، وَقَدْ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَاللِّعَاطِرِ الْحَجَرِ». ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ يَقْتُلُهُمْ وَيَقَطِّعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَيُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ؟

سُبْحَانَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَةَ! لَكَائِكَ لَسْتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَيْسُوا مِنْكَ أَوْ لَسْتَ قَاتِلَ الْحَضْرَمِيِّ الَّذِي كَتَبَ إِلَيْكَ فِيهِ زِيَادٌ أَنَّهُ عَلَى دِينِ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَدِينِ عَلِيِّ هُوَ دِينُ ابْنِ عَمَّةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي أَجْلَسَكَ مَجْلِسَكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ أَفْضَلُ شَرَفِكَ وَشَرَفِ آبَائِكَ تَجَشُّمَ الرَّحْلَتَيْنِ: رِحْلَةَ الشُّتَاءِ وَالصَّيْفِ، فَوَضَّعَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ بِنَا مِنْهُ عَلَيْكُمْ، وَقُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: لَا تَرُدَّنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِي فِتْنَةٍ. وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لَهَا فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ إِمَارَتِكَ عَلَيْهَا.

وَقُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَإِدِينِكَ وَإِلَامِهِ مُحَمَّدٍ. وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِكَ، فَإِنْ أَفْعَلُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى رَبِّي، وَإِنْ لَمْ أَفْعَلْهُ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِدِينِي، وَأَسْأَلُهُ التَّوْفِيقَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى.

وَقُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: مَتَى تَكِدُنِي أَكِدُكَ، فَكِدُنِي يَا مُعَاوِيَةَ فِيمَا بَدَأَكَ، فَلَعَمْرِي لَقَدِيمًا يُكَادُ الصَّالِحُونَ، وَإِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ لَا تُضَرَّرَ، إِلَّا نَفْسِيكَ وَلَا- تَمَحَقْ إِلَّا عَمَّاكَ، فَكِدُنِي مَا يِدَأُكَ، وَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةَ! وَأَعْلَمُ أَنَّ لِلَّهِ كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صِيغَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِنَاسٍ لَكَ قَتْلِكَ بِالظَّنِّ، وَأَخَذَكَ بِالتُّهْمَةِ، وَإِمَارَتِكَ صَبِيًّا يَشْرَبُ الشَّرَابَ،

وَيَلْعَبُ بِالْكِلاِبِ، مَا أَرَاكَ إِلَّا قَدْ أُوبِئْتَ نَفْسَكَ، وَأَهْلَكَتَ دِينَكَ، وَ أَضَعْتَ الرَّعِيَّةَ وَالسَّلَامَ».

امّا بعد! نامه تو به دستم رسید که در آن یادآور شده ای: از جانب من به تو اخباری رسیده است که گمان نمی کردی من دست به چنین کارهایی بزنم، البته فقط خداست که انسان ها را به سمت خوبی ها هدایت کرده و موفق می گرداند، و امّا این که گفته ای چنین اخباری از جانب من به تو رسیده، باید بگویم: گزارش این گونه خبرها کار چاپلوسان سخن چین و تفرقه انداز است؛ گزارش گران گمراه بی دین دروغ گفته اند.

من در حال حاضر، قصد جنگ و درگیری با تو را ندارم (به خاطر پیمان صلحی که میان تو و برادرم امام حسن علیه السلام امضا شده است) و برای ترک مبارزه با تو و با حزب ستمکارت - که حرام خدا را حلال شمرده اند، همان گروه ستم پیشه و یاران شیطان رانده شده - از خدای خود بیمناکم!

آیا تو قاتل حُجر بن عدی و یارانش نیستی؟ همان ها که عابدان خدا ترس بودند؛ بدعت ها بر آنان گران بود، امر به معروف و نهی از منکر می کردند. تو آنها را - پس آن که امان دادی و عهد و پیمان های محکم بستی (که آزاری به آنها نرسانی) - از روی بیدادگری و دشمنی کشتی! و این جز به خاطر نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان الهی نبود.

آیا تو قاتل «عمرو بن حَمِق» نیستی؟ همان مردی که عبادت فراوان چهره اش را فرسوده کرده بود. او را نیز پس از پیمان های عدم تعرّض به قتل رساندی، پیمان هایی که اگر آهوان بیابان آن را در می یافتند از بلندای کوه ها به زیر می آمدند!

آیا تو همان کس نیستی که در اسلام (برای نخستین بار) «زیاد» را (به پدرت) نسبت داده ای و او را فرزند ابوسفیان خواندی (۱) در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین حکم کرد که: «فرزند از آن شوهر است و برای زناکار جز سنگسار شدن، نصیبی نیست!».

پس از آن که زیاد را به ابوسفیان ملحق کردی، این مرد آلوده را بر مسلمانان مسلط ساختی کههود

ص: ۲۸۲

۱- «زیاد» چون پدرش معلوم نبود او را به مادرش نسبت می دادند و به «زیاد بن سمیه» یا «زیاد بن ابیه» معروف بود (یعنی زیاد، پسر پدرش!)؛ یکی از کسانی که با مادر زیاد ارتباط داشت، ابوسفیان بود. از این رو، معاویه برای جذب زیاد، در یک جلسه رسمی، او را فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد! و این بدعت و جنایت خطرناکی بود

آنها را به قتل برساند و دست و پایشان را قطع کرده و آنها را بر شاخه های نخل به دار بیاویزد!

سبحان الله! ای معاویه گویا تو از امت اسلامی نیستی و این مردم نیز از تو نیستند!

(ای معاویه!) آیا تو قاتل «حضر می» نیستی؟ همان کسی که زیاد (والی کوفه) در باره او به تو نوشت که وی بر دین علی علیه السلام است. (بدان که) دین علی علیه السلام، همان دین پسر عمّش رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ همان پیامبری که تو را به جایگاه امروزی رسانده است! و اگر این جایگاه را بدست نمی آوردی، چه افتخاری داشتی؟ برترین قدر و منزلت تو و پدران، همان تحمّل رنج کوچ های زمستانه و تابستانه بود، (۱) خداوند بر شما منت نهاد و آن زحمت ها را از دوش شما به برکت ما (خاندان نبوت) برداشت.

(سپس افزود:) در گفته های خطاب به من چنین آمده بود که: «این امت را در فتنه و آشوب میاندازا!» (پس بدان که) من برای امت اسلامی فتنه ای بزرگتر از فرمانروایی تو سراغ ندارم!

از جمله سخنان خطاب به من این بود که: «ملاحظه خودت و دینت و امت محمّد را بنما (و از مخالفت و قیام بر ضدّ من بر حذر باش)!».

به خدا سوگند! من کاری را برتر از جهاد با تو سراغ ندارم؛ پس اگر چنین کاری کنم، مایه تقرب و نزدیکی من به پروردگار خواهد بود و اگر دست به کاری نزّم، از خداوند (برای ترک جهاد) استغفار می کنم و از او- در آنچه را دوست دارد و بدان خشنود است- طلب توفیق می نمایم.

همچنین به من گفته ای: «هر گاه تو نقشه ای بر ضدّ من طرح کنی، من نیز چنین می کنم».

ای معاویه! هر چه می توانی بر ضدّ من توطئه کن؛ به جانم سوگند! همیشه تاریخ، صالحان مورد توطئه و آزار قرار می گرفتند. من امیدوارم دسیسه های جز به خودت آسیب نرساند، و جز کار و تلاشت را تباه نسازد، پس هر چه به خاطر می رسد، درباره من فروگذار نکن!

ای معاویه! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) ند

ص: ۲۸۳

۱- اشاره است به سفرهای تجارتي قریش که در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای نسبتاً گرمی داشت و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، سفر می کردند

هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نمی کند و همه آنها را شماره خواهد کرد.

و بدان که خداوند فراموش نمی کند که تو چه افرادی را با یک پندار و بهانه به قتل رسانده ای و با اتهامات واهی دستگیر کرده ای؟

همچنین جوانکی شرابخوار و سگ باز را (اشاره به یزید است) به ولایت عهدی خود رسانده ای. با این کار، خودت را خوار کرده و دینت را نابود ساخته و مردم را تباه کرده ای! والسلام. (۱)

این نامه شجاعانه و متین و حساب شده امام علیه السلام آن هم در زمانی که ظاهراً قدرتی در دست ندارد، در برابر سلطان ستمگر و جباری همچون معاویه که همه چیز را در دست داشت، نامه ای که گوشه هایی از تاریخ ننگین بنی امیه را افشا می کند و به نقد آن می پردازد، نشان می دهد که امام علیه السلام حتی در زمان قدرت معاویه نیز دست از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر نمی داشت و با صراحت حکومت معاویه را غیر اسلامی بلکه غیر انسانی، معرفی می کرد.

امام علیه السلام در این نامه به سه بخش از کارنامه سیاه معاویه اشاره می کند که هر کدام از دیگری شرم آورتر است:

نخست، ریختن خون افراد پاکباز و با تقوا و با ایمانی که از بهترین الگوهای جهاد و ظلم ستیزی بودند، مانند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق»، و دیگر زنده کردن یک سنت زشت جاهلی و مخالفت با قانون مسلم اسلامی «الولد للفراش و للعاهر الحجر»؛ و دیگر، سپردن پست های کلیدی کشور اسلامی به افراد بدنام و بی آبرو و بی شخصیت.

امام علیه السلام در این نامه جهاد با دستگاه فرعونی معاویه را از آرزوهای مهم خویش می شمرد، و از تهدیدهای او کمترین هراسی به خود راه نمی دهد. ۶۱

ص: ۲۸۴

مطابق روایتی دیگر، سالار شهیدان امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكُّرٌ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ، وَ أَنَا بِغَيْرِهَا عِنْدَكَ جَدِيرٌ، فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا، وَلَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ.

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي، فَأَنَّهُ أَمَّا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمُتَلَقُونَ الْمَشَاوُونَ بِالْنَمِيمِ، وَ مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَ لَا عَلَيَّكَ خِلَافًا، وَ إِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ ...

أَلَسْتَ الْقَاتِلَ حُجْرًا أَخَا كِنْدَةَ وَ الْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَ يَسْتَعْظِمُونَ الْبِدْعَ، وَ لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً، ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا كُنْتَ أَعْطَيْتَهُمُ الْإِيمَانَ الْمُغْلَظَةَ، وَ الْمَوَاقِيقَ الْمُؤَكَّدَةَ، وَ لَا تَأْخُذْهُمْ بِحَدِيثِ كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، وَ لَا بِأَحْتِنَةٍ تَجِدُهَا فِي نَفْسِكَ.

أَوْ لَسْتَ قَاتِلَ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْعَبِيدِ الصَّالِحِ الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ، فَتَحَلَ جَسَدُهُ، وَ صَيَّرَتْ لَوْنُهُ، بَعِيدًا مَا أَمَّنْتَهُ وَ أَعْطَيْتَهُ مِنْ عَهْدِ اللَّهِ وَ مَوَاقِيقِهِ مَا لَوْ أَعْطَيْتَهُ طَائِرًا لَنَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى رَبِّكَ وَ اسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ.

أَوْ لَسْتَ الْمِدْعَى زِيَادَ بْنَ سَيْمِيَّةَ الْمُؤَلُّودِ عَلَى فِرَاشِ عُيَيْنِدِ ثَقِيفٍ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِيكَ، وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ «الْوَلَمُدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجْرُ»، فَتَرَكْتَ سِيْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعْمُدًا وَ تَبَعْتَ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، ثُمَّ سَيَّلْتَهُ عَلَى الْعِرَاقَيْنِ، يَفْطَعُ أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ وَ أَرْجُلَهُمْ، وَ يَسْمَلُ أَعْيُنَهُمْ وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَيْسُوا مِنْكَ.

أَوْ لَسْتَ صَاحِبَ الْخَضِرِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ: أَنْ أَقْتُلَ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ، فَقَتَلْتَهُمْ وَ مَثَلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَ دِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهُ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَ يَضْرِبُكَ، وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرُّكَ وَ شَرُّ أَبِيكَ الرَّحْلَتَيْنِ.

وَقُلْتُ فِيمَا قُلْتُ: «انْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأَمِّهِ مُحَمَّدٍ، وَ اتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ تَرِدَهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ». وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَ لَانِيَّتِكَ عَلَيْهَا، وَ لَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَ لِدِينِي وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُجَاهِدَكَ فَإِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ، وَ إِنْ تَرَكْتُهُ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِدُنْيِي، وَ أَسْأَلُهُ تَوْفِيقَهُ لِإِرْشَادِ أَمْرِي.

وَقُلْتُ فِيمَا قُلْتُ: «إِنِّي إِنْ أَنْكَرْتُكَ تُنْكِرُنِي، وَ إِنْ أَكْرَمْتُكَ تَكْرِمُنِي». فَكِدْنِي مَا بَدَالَكَ، فَإِنِّي أَرْجُوا أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فَيَّ، وَ أَنْ لَا يَكُونَ عَلَى أَحَدٍ أَضَرٌّ مِنْهُ عَلَى نَفْسِكَ، لِأَنَّكَ قَدْ رَكِبْتَ جَهْلَكَ، وَ تَحَرَّصْتَ عَلَى نَقْضِ عَهْدِكَ، وَ لَعَمْرِي مَا وَفَيْتَ بِشَرْطٍ، وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَكَ بِقَتْلِكَ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَ الْأَيْمَانِ وَ الْعُهُودِ وَ الْمَوَاقِيقِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قَاتِلُوا وَ قَتَلُوا وَ لَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ إِلَّا لِتَذْكَرَهُمْ فَضَلْنَا، وَ تَعْظِيمِهِمْ حَقًّا، فَقَتَلْتَهُمْ مَخَافَةَ أَمْرِ لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْتَهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا أَوْ مَا تَوَاتَوْا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوا.

فَأَبْشُرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ، وَ اسْتَبْقِنِ بِالْحِسَابِ، وَ أَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَابًا «لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»، (١)

وَ لَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لِأَخِيذِكَ بِالظَّنِّهِ، وَ قَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى التُّهْمِ، وَ نَفْيِكَ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلَى دَارِ الْغُرَبَةِ، وَ أَخِيذِكَ النَّاسِ بَيْنَعِهِ إِيْنِكَ غُلَامِ حَدِيثٍ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَلَابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا وَ قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ، وَ بَتَرْتَ دِينَكَ، وَ غَشَشْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ أَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ، وَ سَمِعْتَ مَقَالَ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ، وَ أَخَفَّتِ الْوَرَعَ التَّقِيَّ لِأَجْلِهِمْ وَ السَّلَامُ».

نامه تو به دستم رسید؛ یاد آور شده ای که درباره من خبرهایی به تو رسیده است که از من انتظار آن را نداشتی (و برای تو ناخوشایند بود).

البته تنها خداوند است که انسان را به سمت کارهای نیک هدایت کرده و به انجام آن موفق می کند.

اما این که گفته ای: گزارش هایی درباره من به تو رسیده. این نوع گزارش ها کار چاپلوسان سخن چین است. ۴۹

ص: ۲۸۶

و من اکنون آهنگ جنگ و درگیری با تو را ندارم؛ ولی به خدا سوگند که در ترک این عمل از خداوند بیمناکم! ...

آیا تو قاتل «حجر کندی» و جمعی از نمازگزاران عبادت پیشه نیستی؟ همان ها که ظلم را ناخوش داشتند و بدعت ها را بزرگ شمردند، و در مسیر رضای خدا از هیچ ملامت و سرزنشی نترسیدند؟

تو آنها را پس از سوگندهای غلیظی که یاد کرده ای و پیمان های محکمی که بر عدم تعرّض به آنان بسته ای، و این که آنها را به خاطر اختلافی که میان تو و آنان وجود داشت، و کینه ای که در دل نسبت به آنان داشتی آزار ندهی، با ستم و عداوت هر چه تمامتر به قتل رسانده ای!

مگر تو نبودی که عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا را- آن عبد صالحی که عبادت فراوان، وی را فرسوده و بدنش را نحیف و رنگ رخسارش را دگرگون کرده بود- به قتل رساندی؟ آن هم پس از آن که به وی امان داده بودی. چنان پیمان و میثاقی که اگر به پرندگان آسمان می دادی، از بالای کوه ها نزد تو فرود می آمدند! ولی تو با نافرمانی پروردگارت و سبک شمردن آن پیمان ها، او را به قتل رسانده ای.

مگر تو نبودی که زیاد بن سمیه را- همان کس که در حباله نکاح غلام ثقیف بود- فرزند پدرت (ابوسفیان) خوانده ای؟ در حالی که رسول خدا فرمود: «فرزند متعلّق به مردی است که زن در حباله نکاح اوست؛ و برای زناکار جز سنگسار شدن نصیبی نیست». ولی تو سنت رسول خدا را عمداً ترک کرده ای و از هوای نفس خود- بدون توجه به دستورات الهی- پیروی نموده ای.

سپس او را بر کوفه و بصره مسلط ساختی؛ و او نیز- برای خوش خدمتی به تو- دست و پای مسلمانان را بریده، چشم های آنان را کور می کند و آنان را به دار می کشد. گویا تو از این امت نیستی و آنها نیز از تو نیستند!

مگر تو نبودی که دستور دادی حضرمی ها را- همان ها که پسر سمیه درباره آنان نوشت که از دوستان و پیروان علی علیه السلام هستند- به قتل برساند و به او نوشتی که هر کس که پیرو علی است را به قتل برسان!

او نیز به فرمان تو آنها را کشت و بدن آنان را قطعه قطعه کرد!

(ای معاویه) به خدا سوگند! دین علی همان (دینی) است که آن حضرت به خاطر آن، بر ضدّ پدرت (ابوسفیان) و تو شمشیر می زد و به برکت همان دین است که تو در این جایگاه نشسته ای و اگر این آیین نبود، منزلت تو و پدرت همان سفرهای (پر مشقّت) تابستانه و زمستانه (برای تحصیل مقداری از مال دنیا) بود.

همچنین به من گفته ای که: «مراقب خودت و دینت و اّمّت محمّد باش و از ایجاد تفرقه و فتنه میان اّمّت اسلامی بپرهیز!» ولی به یقین! من بزرگترین فتنه را برای این اّمّت فرمانروایی تو می دانم! و کاری برای خویش و برای دین خود و اّمّت محمّد برتر از جهاد با تو سراغ ندارم!

پس اگر دست به جهاد بزنم مایه تقربّ به خداوند است و اگر (به خاطر شرایط خاص) آن را ترک کنم، از خداوند طلب مغفرت می کنم و از او می خواهم که مرا برای درستی کارم توفیق دهد.

از جمله به من نوشته ای که: «اگر مرا انکار کنی، تو را انکار خواهم کرد و اگر با من از درِ دسیسه در آیی، من نیز چنین خواهم نمود!»

(با صراحت می گویم) هر چه می توانی درباره من مکر و حيله بکار ببر؛ من امیدوارم که حيله تو آسیبی به من نرساند و فریب و توطئه ات، بیش از هر کسی به خودت زیان رساند؛ چرا که تو بر مرکب جهل خویش سوار شده ای و بر نقض عهد و پیمان تلاش می کنی. به جانم سوگند! تو هرگز به پیمان های خود وفادار نبوده ای و با کشتن آن مؤمنان پاکباز - پس از آن همه سوگندها و پیمان های مؤکّد - بی اعتبار بودن پیمان هایت را روشن ساختی.

آنان را - بدون آن که دست به جنگ و پیکاری بر ضدّ تو بزنند و کسی را کشته باشند - به قتل رساندی. و این کار را با آنان فقط به این خاطر کردی که فضایل ما را بازگو می کردند و حقّ ما را بزرگ می شمردند.

تو آنان را برای ترس از کاری (یعنی قیام و مبارزه بر ضدّ تو) کشته ای؛ ولی اگر آنان را نمی کشتی، شاید پیش از آن که کاری بکنند، عمرت به پایان می رسید (و دستت به کشتن آنها آلوده نمی شد) و یا آنان عمرشان به پایان می رسید (و ضرری به تو نمی رساندند).

ای معاویه! خودت را به قصاص و انتقام (الهی) بشارت ده و به حساب رسی الهی یقین داشته باش! و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) «هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه آنها را احصا می کند»، و خداوند هرگز فراموش نمی کند که تو چگونه مسلمانان را با گمان و پندار دستگیر کرده ای و با اتهامات واهی آنان را به قتل رسانده ای و جمعی دیگر از اولیای خدا را از خانه هایشان به مکان های دور دست تبعید کرده ای و برای پسرک خود که خمر می نوشد و سگ باز است، از مردم بیعت گرفته ای.

من تو را جز این نمی بینم که به خودت زیان رسانده ای و دینت را نابود ساخته ای و نسبت به رعیت خود، خیانت ورزیده ای، و امانت خود را تباه ساخته ای و به سخنان سفیه نادان، گوش فرا داده ای، و به خاطر آن گروه نادان، انسان های پرهیزکار متقی را ترسانده ای. والسلام.

وقتی که معاویه نامه امام حسین علیه السلام را خواند گفت: این نامه نشان می دهد که او نسبت به ما کینه و دشمنی خاصی دارد!

یزید که آنجا حاضر بود، به پدرش گفت: به وی پاسخی بده که وی را کوچک کند و در آن نامه، پدرش را به بدی یاد کن!

همزمان عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به وی گفت: نامه حسین را دیده ای؟

عبدالله پرسید: چه نامه ای؟ معاویه نامه را برای وی خواند. عبدالله برای خوشایند معاویه گفت: چرا به وی جواب تحقیر آمیزی نمی دهی؟

یزید نیز به پدرش گفت: نظرت درباره پیشنهاد من چیست؟

معاویه رو به عبدالله کرد و گفت: یزید هم همین پیشنهاد را داده است.

عبدالله گفت: یزید حرف درستی زده است!

معاویه (با سیاست شیطانی مخصوص خود) به آنان گفت: شما دو تن اشتباه می کنید؛ آیا می پندارید اگر از علی علیه السلام عیب گویی کنم، گفته های من حقیقت دارد؟ من چه عیبی برای علی علیه السلام بگویم؟ برای شخصی چون من صحیح نیست که به باطل و به

چیزی که نمی دانم عیبجویی کنم و اگر چنین کنم مردم بدان اهمّیت نمی دهند و آن را نمی پذیرند.

نمی توانم از حسین علیه السلام هم عیبی بگویم، چرا که من در وی عیبی نمی بینم. من ابتدا در نظر داشتم، نامه ای در جواب وی بنویسم و وی را تهدید کنم و بترسانم، ولی بعداً تصمیم گرفتم چنین کاری نکنم و با وی به تندی برخورد ننمایم! (۱)

همان گونه که گفتیم امام علیه السلام در این نامه معاویه را بر سکوی اّتهام نشانیده، و او را محاکمه و محکوم کرده است.

در ادامه نامه، او را به شدیدترین وجهی زیر رگبار سرزنش و ملامت گرفته و چیزی برای او باقی نگذاشته است.

افزون بر این عملاً به او اعلان جنگ داده و او را مستحقّ هر گونه تحقیر و مجازات دانسته است.

و این نشان می دهد مبارزه با بنی امّیه از زمان یزید شروع نشد؛ بلکه از زمان پدرش آغاز گردیده بود.

۹- حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

مروان بن حکم در نامه ای به معاویه نوشت: من از ایجاد شورش و فتنه توسط حسین آسوده نیستم و گمان می کنم که تو روزهای طولانی و سختی را با حسین در پیش داری!

معاویه نیز به امام حسین علیه السلام نامه ای به این مضمون نوشت:

«خبردار شدم که جمعی از مردم کوفه تو را به اختلاف و درگیری فرا خوانده اند.

ص: ۲۹۰

۱- رجال کشی، ص ۴۹-۵۱؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۹-۹۳، ح ۱۶۴ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص

در حالی که تو عراقیان را آزموده ای و می دانی چگونه کار پدر و برادرت را تباه ساختند (و با آنها بی وفایی کردند) از خدا بترس و به یاد پیمان صلح باش؛ چرا که اگر تو با من کید و مکر نمایی، من نیز چنین خواهم کرد!!».

امام حسین علیه السلام در پاسخ نوشت:

«أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ أَنَا بَعِيرِ الَّذِي بَلَغَكَ عَنِّي جَدِيرٌ، وَ الْحَسَيْنَاتُ لَا يَهْدِي لَهَا إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا أَرَدْتُ لَكَ مُحَارِبَةً وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافًا، وَ مَا أَظُنُّ أَنَّ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُذْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكَ!! وَ مَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وَلَايَتِكَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ!!!» نامه ات به دستم رسید؛ من سزاوار نسبت هایی که به من داده شده است، نیستم و جز خداوند کسی نمی تواند انسان را به نیکی ها هدایت کند. من اکنون بنای مبارزه و مخالفت با تو را ندارم و البته گمان نمی کنم که برای ترک جهاد با تو، نزد خداوند عذری داشته باشم و من هیچ فتنه ای را، بزرگتر از فرمانروایی تو بر این امت نمی شناسم!!».

معاویه با خواندن نامه گفت: «إِنَّ أَتْرُنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِلَّا أَسَدًا؛ ما ابا عبدالله (حسین بن علی) را جز یک شیر نمی یابیم! (و مبارزه با شیر خطرناک است!)» (۱).

آری شجاعت امام حسین علیه السلام از همان آغاز کار چنان آشکار بود که حتی دشمن خطرناک و قلدری همچون معاویه او را «شیر» خطاب می کرد، او به حق پسر شیر خدا بود، (اسدُ الله و اسدُ رسوله)، و جز این انتظاری از او نمی رفت.

این نامه های آتشین، آتش کینه و عداوت را در دل بنی امیه روز به روز شعله ورتر می ساخت و در انتظار انتقام به سر می بردند، ولی تردیدی نیست که این نامه ها در مهار کردن خود کامگی های این دودمان آلوده و شجره خبیثه تأثیر عمیقی داشت.م)

ص: ۲۹۱

قاضی نعمان مصری (۱) نقل می کند که امام حسین علیه السلام نامه ای به معاویه نوشت و در آن نامه او را به خاطر کارهای زشتی که انجام می داد، سرزنش و محکوم کرد.

از جمله در آن نامه آمده است:

«ثُمَّ وَلَّيْتَ ابْنِكَ وَ هُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ يَلْهُو بِالْكَلابِ، فَخُنْتَ أَمَانَتَكَ وَ أَخْرَبْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ لَمْ تُؤَدِّ نَصِيحَةَ رَبِّكَ، فَكَيْفَ تُؤَلِّي عَلَى أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ؟

وَ شَارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْفَاسِقِينَ، وَ شَارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرَارِ. وَ لَيْسَ شَارِبُ الْمُسْكِرِ بِأَمِينٍ عَلَى دِرْهِمٍ فَكَيْفَ عَلَى الْأُمَّةِ!؟ فَعَنْ قَلِيلٍ تَرُدُّ عَلَى عَمَلِكَ حِينَ تُطَوِّى صَحَائِفُ الْأَسْتِغْفَارِ».

«تو پسر جوانت را که خمر می نوشد و با سگ ها بازی می کند، بر تخت حکومت نشانده ای.

بنابراین، در امانت، خیانت و مسلمین را بدبخت کرده ای و حق فرمان پروردگارت را ادا نکرده ای.

تو چگونه مردی باده نوش را بر امت محمد فرمانروایی داده ای؟ در حالی که نوشنده مسکرات از فاسقان است و از اشرار به شمار می آید. باده نوش، حتی بر درهمی امین نیست، چه رسد بر یک امت؟!؟

به زودی به کیفر عملت خواهی رسید، در آن زمان که پرونده عذر خواهی (و طومار زندگی) بسته شود!». (۲)

امام علیه السلام آینده بسیار تاریک جامعه اسلامی را بعد از روی کار آمدن یزید پیش بینی کرد و به پدر گمراهش معاویه گوشزد نمود، ولی او گوش شنوایی نداشت که پیام حق را درک کند، غرق آرزوها و گرفتار خیالات خام خویش بود.

ص: ۲۹۲

۱- قاضی نعمان بن محمد مصری از علمای امامیه (متوفای ۳۶۳ ق) نویسنده کتاب دعائم الاسلام است

۲- دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۴۶۸

معاویه که برای زمینه سازی خلافت یزید و گرفتن بیعت به حجاز آمده بود، در مدینه جلساتی را تشکیل داد. از جمله در روز دوم ورودش، سراغ حسین بن علی علیه السلام و ابن عباس فرستاد. ابن عباس زودتر آمد، معاویه با وی به صورت آهسته مشغول گفتگو شد، تا آن که حسین علیه السلام وارد شد. معاویه وقتی که حسین علیه السلام را دید در سمت راست خویش بالشتی را برای وی آماده کرد. امام حسین علیه السلام وارد شد (و برای رعایت ادب اسلامی) سلام کرد. معاویه وی را در سمت راست خویش نشاند و از او جویای احوال فرزندان امام حسن علیه السلام شد. (و احترام نمود).

پس از آن معاویه خطبه ای را درباره خلافت و بیعت برای فرزندش یزید خواند و از فضایل او یاد کرد و خواستار بیعت برای او شد.

ابن عباس دستش را برای سخن گفتن بالا برد و آماده شد که پاسخ معاویه را بدهد، ولی امام حسین علیه السلام به وی اشاره کرد و فرمود: «دست نگهدار! مقصود او (معاویه) از سخنانش من هستم و به من بیش از همه تهمت زده است». ابن عباس سکوت کرد و حسین علیه السلام ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَمَّا بَعِيدُ: يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَنْ يُؤَدِّيَ الْقَائِلُ وَإِنْ أَطْنَبَ فِي صِفَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ جَمِيعِ جُزْءٍ، وَقَدْ فَهِمْتُ مَا لَبِسْتَ بِهِ الْخَلْفَ بَعِيدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ إِجْازِ الصَّفِّهِ وَالتَّنْكِبِ عَنِ اسْتِبْلَاحِ الْبَيْعَةِ، وَهَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَاوِيَةَ! فَضَحَ الصُّبْحُ فَحَمَهُ الدُّجَى، وَبَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوَارَ الشَّرْجِ، وَلَقَدْ فَضَّلْتَ حَتَّى أَفْرَطْتَ، وَاسْتَأْتَرْتَ حَتَّى أَجْحَفْتَ، وَمَنْعْتَ حَتَّى بَخَلْتَ، وَجَزَوْتَ حَتَّى جَاوَزْتَ. مَا بَدَلْتَ لِيذَى حَقٍّ مِنْ أَتَمَّ حَقِّهِ بِنَصِيبٍ حَتَّى أَخَذَ الشَّيْطَانُ حَظَّهُ الْأَوْفَرَ، وَنَصِيْبَهُ الْأَكْمَلَ، وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَهُ عَنْ يَزِيدَ مِنْ اكْتِمَالِهِ وَسِيَّاسَتِهِ لِأَمِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، تُرِيدُ أَنْ تُوهَمَ النَّاسَ فِي يَزِيدَ، كَأَنَّكَ تَصِفُ مَحْجُوبًا، أَوْ تَنْعُتُ غَائِبًا، أَوْ تَخْبِرُ عَمَّا كَانَ مِمَّا اخْتَوَيْتَهُ بِعِلْمٍ خَاصٍّ، وَقَدْ دَلَّ يَزِيدُ مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مَوْقِعِ رَأْيِهِ، فَخُذْ لِي يَزِيدَ فِيمَا أَخَذَ بِهِ مِنْ اسْتِقْرَائِهِ الْكِلَابِ الْمُهَارِشَةَ عِنْدَ التَّحَارُشِ، وَالْحَمَامِ السَّبْقِ لِأَتْرَابِهِنَّ، وَالْقَيْنَاتِ ذَوَاتِ

المعازف، و ضرب المِلاهی، تجده ناصراً، و دَع عَنْكَ ما تُحاولُ.

فَمَا أَعْنَاكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ جَوْرَ هَذَا الْخَلْقِ بِأَكْثَرِ مِمَّا أَنْتَ لَاقِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا بَرِحَتْ تُقَدِّرُ بَاطِلًا فِي جَوْرِ، وَ حَقًّا فِي ظُلْمٍ، حَتَّى مَلَأَتْ الْأَسْقِيَةَ، وَ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْمَوْتِ إِلَّا غَمُضَةٌ، فَتَقْدِمَ عَلَى عَمَلٍ مَحْفُوظٍ فِي يَوْمٍ مَشْهُودٍ، وَ لَاتِ حِينَ مَنَاصٍ، وَ رَأَيْتُكَ عَرَضْتَ بِنَا بَعِيدَ هَذَا الْعَامِرِ، وَ مَنَعْنَا عَنْ آبَائِنَا، وَ لَقَدْ لَعَمْرُ اللَّهِ أَوْرَثْنَا الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَدَاهُ، وَ جِئْتَ لَنَا بِهَا مَا حَجَجْتُمْ بِهِ الْقَائِمَ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذَعَنَ لِلْحُجَّةِ بِذَلِكَ، وَ رَدَّهُ الْأَيْمَانَ إِلَى النَّصْفِ، فَرَكِبْتُمْ الْأَعَالِيلَ، وَ فَعَلْتُمْ الْأَفَاعِيلَ، وَ قُلْتُمْ: كَانَ وَ يَكُونُ، حَتَّى أَتَاكَ الْأَمْرُ يَا مُعَاوِيَةَ مِنْ طَرِيقٍ كَانَ قَصِيدُهَا لِغَيْرِكَ، فَهَنَّاكَ فَاعْتَبَرُوا يَا أَوْلِي الْأَبْصَارِ، وَ ذَكَرْتَ قِيَادَةَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بِعَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَأْمِيرَهُ لَهُ، وَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لِعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ يَوْمَئِذٍ فَضِيلَةٌ بِصُحْبَةِ الرَّسُولِ، وَ بِيَعْتَهُ لَهُ، وَ مَا صَارَ لِعَمْرٍو يَوْمَئِذٍ حَتَّى أَنْفَ الْقَوْمِ إِمْرَتَهُ، وَ كَرِهُوا تَقْدِيمَهُ وَ عَدُّوا عَلَيْهِ أفعالَهُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «لَا جَرَمَ مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ لَا يَعْمَلُ عَلَيْكُمْ بَعِيدَ الْيَوْمِ غَيْرِي» فَكَيْفَ يُحْتَجُّ بِالْمَنْسُوخِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فِي أَوْكَادِ الْأَحْوَالِ وَ أَوْلَاهَا بِالْمَجْتَمَعِ عَلَيْهِ مِنَ الصَّوَابِ؟ أَمْ كَيْفَ صَاحَبَتْ بِصَاحِبٍ تَابِعَ وَ حَوْلَكَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ فِي صِيحْبَتِهِ، وَ لَا يَعْتَمِدُ فِي دِينِهِ وَ قَرَابَتِهِ، وَ تَتَخَطَّاهُمْ إِلَى مُشِيرِفٍ مَفْتُونٍ، تُرِيدُ أَنْ تَلْبَسَ النَّاسَ شُبُهَةً يَسْبَعُ بِهَا الْبَاقِيَ فِي دُنْيَاهُ، وَ تَشْقَى بِهَا فِي آخِرَتِكَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْخُسَيْرَانُ الْمُبِينُ، وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ».

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) ای معاویه! هر گوینده ای هر چند بسیار طولانی در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بگویند، هر گز نمی تواند از همه اوصاف آن حضرت، بخشی را ادا کند.

بی گمان دانستم که تو درباره جانشین واقعی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کمتر سخن گفته ای و از بیان جریان واقعی آن طفره رفته ای.

هیئات ای معاویه! سپیدی صبح، تاریکی و ظلمت شدید شب را رسوا کرد، و روشنایی خورشید، نور چراغ ها را بی فروغ ساخت. تو به حد افراط برتری جویی کردی و به اندازه ای بیت المال را به خود اختصاص دادی که به حد اجحاف رساندی و به گونه ای (حق خدا و خلق) را منع کردی تا آنجا که به وصف بخل گرفتار شدی. ستمگری را از حد گذراندی. سهم حق دار را به او

نپرداختی، تا این که شیطان، بهره فراوان و نصیب کامل خود را، به دست آورد.

من می دانم تو برای چه هدفی از کمالات یزید و سیاست و مدیریتش درباره امت محمد صلی الله علیه و آله گفته ای! تو با این توصیفات می خواهی مردم را درباره یزید گمراه سازی و دچار اشتباه کنی. گویا تو کسی را که در پرده است و مردم او را نمی شناسند معرفی می کنی؟ یا فردی را که اعمالش از دید مردم پنهان است وصف می نمایی؟ یا از کسی خبر می دهی که با دانش ویژه ای او را کشف کرده ای؟!

در حالی که یزید با اندیشه و اعمال خویش، خود را معرفی کرده است. پس تو برای یزید سرنوشتی را رقم بزنی که خود به آن علاقمند است که همان جنگ و ستیز با سگان ستیزه جو و بازی کبوتران نر و ماده و تماشای زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است، که او را در این زمینه پیشرو خواهی یافت، و رها کن آنچه را اکنون در صدد آن هستی. (ای معاویه!) چه فایده که افزون بر گناهانت، با وزر وبال گناهان خلق (که بر عهده گرفته ای) خدا را ملاقات کنی؟!

به خدا سوگند! تو راه باطل را در بیدادگری، و خشم و غضب را در ستمگری پیموده ای، تا آنجا که پیمانۀ آن را پر نمودی؛ در حالی که میان تو و مرگ جز به اندازه یک چشم بر هم زدن فاصله نیست! پس از آن، با اعمالی مشخص، در روزی آشکار، بر خدا وارد می شوی و چاره ای جز این نخواهی داشت.

تو را در حالی می بینم که به ما بدی کردی و حقّ پدران ما را از ما منع نموده ای، و حال آن که به خدا سوگند! پیامبر صلی الله علیه و آله از زمان ولادت، ما را وارث آن کرده بود، و همان استدلالی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله (در جریان سقیفه) آوردند، تو نیز علیه ما آوردی!

وی (خلیفه اول) آن دلایل را باور کرد، ولی بعداً انصاف داد (و به خطای خود اعتراف کرد) در نتیجه دست به توجیحات زد و هر چه خواستید، انجام دادید و چنین و چنان گفتید تا این که امر حکومت به دست تو (ای معاویه) افتاد، البته از راهی که هدف آن غیر از تو بود؛ صاحبان خرد باید عبرت بگیرند.

و یادآوری کردی که آن مرد (عمرو بن عاص) در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان امیر از طرف

حضرت انتخاب شده بود، آری چنین بود. آن روز عمرو بن عاص به خاطر همراهی و بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله، دارای فضیلتی بود، ولی با این حال به گونه ای عمل کرد که مردم امارت وی را نپذیرفتند و کارهای ناپسند او را بر شمردند، تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مهاجران! از امروز به بعد جز من کسی بر شما امارت نخواهد داشت». چگونه به عمل منسوخ پیامبر صلی الله علیه و آله که در شرایط خاصی صورت گرفت (سپس آن را نسخ فرمود) می توان تمسک جست؟

یا چگونه با کسی همدمی که نمی توان به او اعتماد کرد؟ و اطراف تو کسی است که دین و خویشاوندی اش مورد اطمینان نیست، تو می خواهی مردم را به سوی مردی اسرافگر و فریب خورده سوق دهی و آنان را در مسیری بیندازی که وی در دنیایش لذت ببرد و تو آخرت خویش را بر باد دهی، به یقین این همان زیان آشکار است. از خداوند برای خود و شما طلب آمرزش می کنم! (۱)

این خطبه حساب شده و منطقی، و در عین حال صریح و شجاعانه بیانگر این حقیقت است که اولاً: امام حسین علیه السلام سعی داشت با منطق و استدلال روشن، جلو خودکامگی های معاویه را- مخصوصاً در نصب یزید به خلافت- بگیرد و عواقب شوم دنیوی و اخروی آن را نمایان کند. صفات زشت واقعی یزید را بر شمرد، امواج خروشان افکار عمومی مسلمین را بر ضد او نشان دهد.

ثانیاً: به معاویه گوشزد کرد که افکار عمومی مسلمین بر ضد تو و مخصوصاً بر ضد یزید است، همه از سوابق زشت او آگاه شده اند و پرده پوشی بر آن ممکن نیست.

اضافه بر همه اینها نزدیک بودن پایان عمر او و بازخواست در دادگاه عدل الهی را به او یادآور شد و او را به شدت انداز کرد.

همه اینها نشان می دهد که بر خلاف پندار بعضی از گویندگان، امام حسین علیه السلام در عصر خلافت معاویه هرگز دست از مبارزه با او و یارانش برنداشت. ۸۴

ص: ۲۹۶

معاویه پس از ایراد آن خطبه (خطبه پیشین) و شنیدن پاسخ کوبنده امام حسین علیه السلام به مدّت سه روز از مردم فاصله گرفت و بیرون نیامد (تا غوغای مردم فرو نشیند) پس از سه روز از منزل خارج شد و دستور داد که مردم را در مسجد جمع کنند.

مردم در مسجد اجتماع کردند و آنها که از بیعت با یزید امتناع کرده بودند، کنار منبر نشستند.

معاویه حمد و ثنای الهی را به جای آورد، آنگاه در فضل یزید و قرائت قرآنش سخن گفت! سپس گفت: ای مردم مدینه! من مصمّم هستم که برای یزید بیعت بگیرم و از این رو، شهر و روستایی نبود جز آن که برای بیعتش افرادی را اعزام کردم، و مردم همه تسلیم شدند و بیعت کردند. من بیعت مردم مدینه را تأخیر انداختم چرا که با خود گفتم: بزرگ این قوم و اصل و ریشه آن اینجاست و اینان کسانی اند که من در امر بیعت با آنها مشکلی ندارم و کسانی که از بیعت با یزید امتناع کردند، به مهربانی با او سزاوارترند! به خدا سوگند! اگر کسی را می یافتم که از یزید جهت تصدّی امر خلافت بهتر و شایسته تر بود، برای همان شخص بیعت می گرفتم!!

امام حسین علیه السلام برخاست و گفت: «وَاللّٰهُ لَقَدْ تَرَكْتَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبًا وَ أُمَّاً وَ نَفْسًا؛ به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و ارزش های فردی (دینی و صفات انسانی) بهتر است، کنار گذاشتی».

معاویه گفت: گویا خودت را می گویی؟!!

فرمود: آری!

معاویه گفت: پاسخ آن است که آری از نظر مادر، به جانم سوگند! مادر تو از مادر وی (یزید) بهتر است. اگر مادرت هیچ فضیلتی نداشت، جز آن که زنی از زنان قریش بود، کافی است، چرا که زنان قریش افضل همه زنانند! چه برسد به این که وی دختر رسول خداست. علاوه بر آن که دین و سابقه وی در اسلام، فضیلت دیگری

است. بنابراین، به خدا سوگند! مادرت از مادرش بهتر است.

و اما پدرت؛ بدان که پدر تو کار پدرش را (معاویه) به خدا واگذار کرد و (در آن منازعه) خداوند پدرش را بر پدر تو پیروز ساخت.

امام حسین علیه السلام فرمود: «حَسْبُكَ جَهْلُكَ! آثَرَتَ الْعَاجِلَ، عَلَى الْآجِلِ؛ چه قدر نادانی؛ تو دنیای زودگذر را بر آخرت برگزیدی! (و با نیرنگ و حيله بر تخت قدرت نشستی)».

معاویه گفت: و اما این که خودت را برتر از یزید می دانی، به خدا سوگند! یزید برای سرپرستی اُمّت محمّد از تو بهتر است!

امام حسین علیه السلام فرمود: «هَذَا هُوَ الْإِفْكَ وَ الزُّورُ، يَزِيدُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَرِي اللَّهْوِ خَيْرٌ مِنِّي؛ این سخن تو بسیار نادرست و باطل است، آیا یزید شارب الخمر و آن کس که خریدار لهو و گناه است، از من بهتر است؟!».

معاویه که پاسخی نداشت، گفت: پسر عمویت را ناسزا مگو؛ چرا که اگر نزد وی از او بدگویی کنی (آنقدر بردبار است که) هرگز به تو ناسزا نخواهد گفت!!!

معاویه که در برابر سخنان محکم امام حسین علیه السلام درمانده شده بود، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! شما می دانید رسول خدا از دنیا رفت ولی کسی را خلیفه قرار نداد! مسلمانان ابوبکر را خلیفه کردند! و بیعت و خلافت او، بیعتی صحیح بود. ابوبکر به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد و هنگامی که وقت مرگش فرا رسید، رأیش بر این قرار گرفت که عمر را به جانشینی خود برگزیند. عمر نیز به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد، تا هنگام مرگش چنین به خاطرش رسید که خلافت را به شورای شش نفره واگذار نماید. در نتیجه ابوبکر برای بعد از خودش راهی را پیش گرفت که رسول خدا انجام نداد بود و عمر نیز به شیوه ای عمل کرد که ابوبکر آن گونه عمل نکرده بود. همه اینها کارهایی را که به تشخیصشان به نفع مسلمین بوده، انجام دادند؛ من هم تشخیص داده ام، برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی! و با یک نظر

معاویه از یک سو می دانست اگر مدینه- یعنی کانون هدایت های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مرکز بزرگان اسلام اعم از مهاجران و انصار و فرزندان آنها- با فرزند او بیعت نکند کار او سامان نمی گیرد و مناطق دیگری که بیعت کرده اند تدریجاً باز می گردند، لذا سعی داشت به هر حيله ای شده برای یزید بیعت بگیرد: از طریق تطمیع، تهدید، فریب و نیرنگ و هر وسیله ممکن دیگر. ولی کسی که نقشه های او را نقش بر آب کرد و او را در رسیدن به مقصود ناکام گذاشت، امام حسین علیه السلام بود که در جلسات تبلیغی معاویه حضور می یافت و با فصاحت و بلاغت و شجاعتی که از پدر بزرگوارش علی علیه السلام به ارث برده بود، دهان معاویه را می بست و نیرنگ او را برای همه مردم فاش می ساخت.

۱۳- خطبه ای بسیار مهم و سرنوشت ساز

سُلیم بن قیس روایت کرده است که: «یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام به اتفاق عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج رفت. در این سفر امام علیه السلام مردان و زنان بنی هاشم و خادمان آنها را و از انصار هر کس را که با امام علیه السلام و اهل بیتش آشنا بود جمع کرد. سپس به سراغ اصحاب رسول خدا- آنها که به درستی و تقوا معروف بودند، و در موسم حج حضور داشتند- فرستاد و همه آنها را در منا جمع فرمود. در نتیجه جمعیتی بیش از هفتصد نفر در آن مکان اجتماع کردند که اکثر آنها از تابعین و حدود دویست نفر نیز از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. امام حسین علیه السلام برخاست و میان آنان خطبه ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَا بَعِيدٌ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بَشَّيَعَتِنَا مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُمْ فَصَدَّقُونِي وَ إِنْ كَذَبْتُمْ فَكَذَّبُونِي، وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ

ص: ۲۹۹

اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَحَقَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقِرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَوَصَفْتُمْ مَقَالَتِي وَدَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قِبَائِلِكُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ».

«اما بعد! همه شما دیدید، دانستید و شاهد بودید که این مرد طغیانگر (معاویه) با ما و شیعیان ما چه کرده است؟! من اکنون می خواهم از شما اموری را پرسم که اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر (خدای ناکرده) خلاف گفتم، تکذیب نمایید! و شما را به حق خداوند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نسبتی که با پیامبران دارم، سوگند می دهم که حادثه امروز را به مردم برسانید و سخنانم را برای آنان بازگو کنید و در شهرهایتان افراد مطمئن از مردم را دعوت کنید!».

در روایت دیگری آمده است که پس از جمله «اگر سخنانم نادرست باشد، آن را تکذیب نمایید» فرمود:

«اسْمِعُوا مَقَالَتِي وَاكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى اَمْصَارِكُمْ وَقِبَائِلِكُمْ فَمَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَوَقَفْتُمْ بِهِ فَاذْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّهَا فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيَغْلِبَ، وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ...».

«سخن مرا بشنوید و یادداشت کنید، و هنگامی که به شهرها و قبیله هایتان بازگشتید، افراد مورد اعتماد از مردم را، به سوی (اهداف) ما فرا خوانید؛ چرا که من می ترسم امر دین کهنه و نابود شود و حق از بین برود، و مغلوب شود، هر چند که خداوند نورش را کامل می کند، اگر چه کافران آن را ناخوشایند دارند!».

آنگاه امام علیه السلام هر چه از آیات قرآن که درباره اهل بیت نازل شده بود را تلاوت و تفسیر فرمود و تمام سخنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره پدرش (علی علیه السلام) و مادرش (حضرت زهرا علیها السلام) و برادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود، نقل کرد و اصحاب نیز گفتارش را تصدیق کرده، می گفتند: همه ما این سخنان را شنیده ایم و تابعین نیز می گفتند: ما نیز این اخبار را از افراد موثق و مورد اعتماد صحابه شنیده ایم.

آنگاه امام فرمود:

«أُنْبِئُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ يَتَّقُونَ بِهِ وَبِدِينِهِ...؛ شما را به خدا سوگند می دهم! این

سخنان را برای کسانی که به آنان و دینشان اعتماد دارید، نقل کنید».

سلیم بن قیس می گوید: از جمله اموری که امام حسین علیه السلام آنان را به اقرارش سوگند داد، این بود که فرمود:

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ آخَى بَيْنَ اضْطِحَابِهِ فَأَخِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ، وَقَالَ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟» قالوا:

اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنَازِلَهُ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ مَنَازِلَ تَسَعَهُ لَهُ وَجَعَلَ عَاشِرَها فِي وَسْطِها لِأَبِي، ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بابٍ شَارِعَ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بابِهِ فَتَكَلَّمَ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ. فَقَالَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَفَتَحْتُ بابَهُ وَلكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَفَتْحِ بابِهِ، ثُمَّ نَهَى النَّاسَ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرِهِ...! قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ».

قال: «أَفْتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَّصَ عَلَى كُوَّةِ قَدْرِ عَيْنِهِ يَدْعُها فِي مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ ابْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَغَيْرِ أَخِي وَبَنِيهِ؟» قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَصَبَ بِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلايَةِ، وَقَالَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»، قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَبِصَاحِبَتِهِ وَابْنَتِهِ». قالوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ الْبِلاَءَ يَوْمَ خَيْبَرَ ثُمَّ قَالَ: لِمَا دَفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ يَفْتَحُها اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ؟» قالوا:

اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَهُ بِبِرَائِهِ وَقَالَ: لَا يُبْلَغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ تُنَزَلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إِلَّا قَدَمَةٌ لَهَا ثِقَةٌ بِهِ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ إِلَّا يَقُولُ: يَا أَخِي وَ ادْعُوا لِي أَخِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَضَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلِّ يَوْمٍ خَلْوَةٌ، وَ كُلُّ لَيْلَةٍ دَخَلَهُ، إِذَا سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَ إِذَا سَكَتَ أَبْدَاهُ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضَّلَهُ عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ حِينَ قَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

زَوْجَتُكَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِي، أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا، وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَنَا سَيِّدٌ وَ لِدِ بَنِي آدَمَ، وَ أَخِي عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَرَبِ، وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قَالُوا:

اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ جَبْرَائِيلَ يُعِينُهُ عَلَيْهِ؟» قَالُوا:

اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبِهِ خُطْبَهَا: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

«شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید علی بن ابی طالب علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله یارانش را با یکدیگر برادر قرار داد، میان علی و خودش، عقد برادری و اخوت خواند و به وی فرمود: «در دنیا و آخرت تو برادر من و من برادر تو خواهم بود»؟ همگی گفتند: آری به خدا سوگند!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خدا زمین مسجد (مسجد النبی) را و زمین منزل های خود را خرید، سپس در آنجا ده حجره ساخت که نه تایی آن را برای خود و دهمی

آن را- در وسط آن مکان- برای پدرم علی علیه السلام قرار داد. سپس (به فرمان خدا) همه درهایی را که به مسجد باز می شد، بست به جز در خانه پدرم را. در این باره برخی به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند! رسول خدا فرمود: «من از پیش خود درهای خانه های شما را نیستم و در خانه او را باز نگذاشتم، بلکه خداوند به من چنین فرمان داد». سپس رسول خدا- به جز پدرم- مردم را از خوابیدن در مسجد نهی کرد ... همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

سپس امام در ادامه این سخن افزود: «آیا می دانید که عمر بن خطاب سعی داشت سوراخی به اندازه چشم خود از منزلش به مسجد باقی بگذارد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو این مقدار را نیز گرفت؛ سپس خطبه ای خواند و فرمود: خداوند به من فرمان داد که بنای مسجد را پاک قرار دهم و لذا جز من و برادرم (علی علیه السلام) و فرزندان کسی حق سکونت در آن ندارد؟» همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

امام علیه السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در روز غدیر خم به ولایت منصوب کرد و فرمود: حاضران به غایبان این جریان را اطلاع دهند؟» گفتند:

آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان جنگ تبوک (هنگامی که علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت؛ در پی سخنان کنایه آلود منافقان و گلایه علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به وی) فرمود: موقعیت و جایگاه تو در نزد من، همانند جایگاه هارون است، نسبت به موسی (هارون، جانشین حضرت موسی بود) و تو بعد از من، سرپرست تمامی مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام علیه السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که نضارای نجران را برای مباحله فرا خواند، جز علی علیه السلام و همسرش و دو فرزندش را همراه خود نبرد؟» گفتند: آری به خدا سوگند! (پس علی علیه السلام به منزله نفس پیامبر صلی الله علیه و آله بود).

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که در جنگ خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم رابه دست علی علیه السلام سپرد و فرمود: پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست

دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، پیوسته به صف دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند؛ خداوند فتح و پیروزی را به دستان او تحقّق می بخشد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جریان برائت (و خواندن آیات نخستین سوره توبه میان مشرکان هنگام حج) علی علیه السلام را فرستاد، و (برای پیش گیری از اعتراض بعضی) فرمود:

(جبرئیل از جانب خداوند به من فرمان داد که این آیات را) جز خودم و یا مردی از (بستگان) من (که به جای من است) نباید ابلاغ کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «آیا می دانید که هیچ گاه سختی و مشکلی به رسول خدا صلی الله علیه و آله روی نمی آورد مگر آن که علی علیه السلام را- به سبب اعتمادی که به وی داشت- برای رفع آن می فرستاد و دیگر آن که هرگز وی را به نام، فرا نمی خواند مگر آن که در پی آن می فرمود: ای برادرم! و می فرمود: برادرم را فراخوانید؟» همه گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین علی و جعفر و زید (بن حارثه) داوری کرد (و هر یک را به وصفی ستود) و درباره علی علیه السلام فرمود: ای علی تو از منی و من از تو؛ و تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام فرمود: «آیا می دانید که علی علیه السلام هر روز با رسول خدا صلی الله علیه و آله خلوتی داشت و هر شب بر وی وارد می شد (و در مجلس خصوصی از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله استفاده می کرد) و هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی می کرد، به وی پاسخ می داد و هرگاه سکوت می کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خود شروع به سخن گفتن با او می نمود؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

امام علیه السلام ادامه داد: «آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را بر جعفر و حمزه برتری داد آنگاه به فاطمه علیها السلام فرمود: تو را به تزویج بهترین فرد از اهل بیتم در آوردم؛ همان کس که قبل از همه اسلام آورد و از همه حلیم تر است و دانش وی از همه بیشتر است؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

امام علیه السلام فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور فرزندان آدم می باشم و برادرم علی علیه السلام، سرور عرب است و فاطمه علیها السلام سرور زنان اهل بهشت است و فرزندانم حسن و

حسین علیهما السلام سرور جوانان اهل بهشتند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد که غسلش دهد و به وی خبر داد که جبرئیل در این کار کمکش می کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه اش فرمود: من می روم و میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و اهل بیت؛ پس به این دو تمسک جوئید که هرگز گمراه نخواهید شد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

خلاصه این که: امام علیه السلام هر چه را که در قرآن و همچنین به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به طور ویژه درباره علی علیه السلام و درباره اهل بیتش آمده بود بیان کرد و صحابه و تابعین را سوگند داد (و از آنان اقرار گرفت) صحابه می گفتند: آری ما شنیدیم و تابعی می گفت: آری برای ما نیز افراد موثق فلانی و فلانی نقل کرده اند.

سپس در پایان آنان را سوگند داد و فرمود: «آیا شنیده اید که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هر کس گمان کند مرا دوست دارد در حالی که علی علیه السلام را دشمن می دارد، دروغ گفته است، نمی شود مرا دوست بدارد و علی را دشمن.»

کسی سؤال کرد: ای رسول خدا! چرا نمی شود؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست می دارد و هر کس مرا دوست می دارد، به یقین خدا را دوست دارد و هر کس علی را دشمن بدارد، به یقین با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند، خدا را دشمن داشته است؟» همگی گفتند: آری، این را نیز شنیده ایم.

پس از آن همگی متفرق شدند (و این خبر در تمام شهرها پیچید). (۱)

***۸۵

ص: ۳۰۵

امام علیه السلام با این خطابه حساب شده و پر معنی در آن مجمع بزرگ، که در آن زمان مهمترین مجمع در نوع خود محسوب می شد، با حضور دویست نفر از صحابه و صدها نفر از تابعین و شخصیت های سرشناس و معروف علمی و دینی جهان اسلام چند هدف مهم را دنبال می فرمود:

۱- امام نشان داد که حاکمان ظالم بنی امیه که دستور داده اند علی علیه السلام را بر فراز منابر سب و ناسزا گویند به چه کسی بدگویی می کنند؟ آن کس که همچون جان پیامبر صلی الله علیه و آله و برادر و جانشین و وصی او بود، و همین امر سبب شد که مردم از یک سو به ماهیت ضد اسلامی بنی امیه پی ببرند و از سوی دیگر با این برنامه ننگین یعنی ناسزاگویی بر منابر به مبارزه برخیزند.

۲- هدف دیگر این بود که قدرت بنی امیه دلیلی بر حقیقت آنها شمرده نمی شود و مردم جنایات آنها را به دست فراموشی نسپارند.

۳- امام علیه السلام بذرهای انقلابها و قیام های آینده را بر ضد این شجره خبیثه ملعونه در افکار پاشید و چیزی نگذشت که به ثمر نشست.

۴- اگر امام علیه السلام در کربلا با قیام و مبارزه نظامی خود و نوشیدن شربت شهادت، بنی امیه را رسوا ساخت، در اینجا با این قیام فرهنگی افکار را بیدار ساخت و راه و رسم مبارزه با این گروه از منافقان را که متأسفانه بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه زده بودند، نشان داد.

۱۴- من فقط برای اقامه حق قیام کردم

از خطبه های امام حسین علیه السلام است که درباره امر به معروف و نهی از منکر ایراد فرموده است (این کلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده است): «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَيَّ الْأَخْبَارِ إِذْ يَقُولُ: «لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُّونَ»

وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» (١)

وَ قَالَ: «لِعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» إِلَى قَوْلِهِ:

«لَبَسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (٢)

وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنَ» (٣)

وَ قَالَ: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (٤)

فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِّيتْ وَ أُقِيمَتْ اسْتِيقَامَتِ الْفَرَائِضِ كُلِّهَا هَيِّنُهَا وَ صَعْبُهَا، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ، وَ قِسْمَهُ الْفَيْءِ وَ الْغَنَائِمِ وَ أَخَذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا، وَ وَضَعِهَا فِي حَقِّهَا.

ثُمَّ أَنْتَمُ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ، وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ، وَ يُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَ يُؤَثِّرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طَلَابِهَا، وَ تَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كِرَامَةِ الْأَكَابِرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نِلْتُمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ، فَاسْتِخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَيْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضَيَّعْتُمْ، وَ أَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ، فَلَا مَالَ يَدُلُّتُمُوهُ، وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلذِّي خَلَقَهَا، وَ لَا عَشِيرَةً عَادَيْتُمُوها فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجَاوَرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمَانَتَهُ مِنْ عَذَابِهِ.

لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنِّونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تُحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةً مِنْ نِقْمَاتِهِ، لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةً فَضَّلْتُمْ بِهَا وَ مَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ، ٧١

ص: ٣٠٧

١- . مائده، آيه ٦٣

٢- . مائده، آيات ٧٨- ٧٩

٣- . مائده، آيه ٤٤

٤- . توبه، آيه ٧١

وَقَدْ تَرَوْنَ عُهْدَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِيَعُضِ ذِمَّةَ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ مَحْقُورَةً، وَالْعُمَى وَالْبِكْمَ وَالزَّمِنَ فِي الْمَدَائِنِ مُهَمَّلَةً لَا تَرْحَمُونَ، وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ، وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تَعْنُونَ، وَالْبَالِذَانَ وَالْمُصَانِعَةَ عِنْدَ الظَّلَمَةِ تَأْمَنُونَ، كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَالنَّهْيِ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ.

ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِيقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَنِ بَعْدَ الْحَبِيئَةِ الْوَاضِحَةِ، وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْمَأْذِي وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمُؤُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ، وَعَنْكُمْ تَصِيدٌ، وَالْيَكْمُ تَرْجُحٌ، وَلَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَأَسَلِمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْملُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، سَلَطْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ فِرَارَكُمْ مِنَ الْمَيُوتِ وَ إِعْجَابِكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ، فَأَسَلِمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ مُسْتَنْصَعِفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ، يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بِأَرَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ، إِقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ، وَ جُزْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مُتْبِرِهِ خَطِيبٌ يَصْتَعِقُ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ ذِي سَيْطَوِهِ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٌ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَّ وَ الْمُعِيدَ، فَيَا عَجَبًا وَ مَالِي لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَ مَتَّصِدٍ ظَلُومٍ، وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيهَا فِيهِ تَنَازَعْنَا، وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيهَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَ لَاتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْخُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْبَاطِلَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يَعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ، فَأَنْتُمْ إِلَّا تَنْصُرُونَا وَ تَنْصِرُونَا قَوَى الظَّلَمَةَ عَلَيْكُمْ، وَ عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

«ای مردم! از آنچه که خداوند دوستان خود را به آن موعظه کرده است، پند بگیرید؛ مانند نکوهشی که از علمای یهود فرموده است. آنجا که می گوید: «لَوْلَمَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْيَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْبِاطِلِ»؛ چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کردند» و نیز فرمود: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ* كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ». «کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بدکاری انجام می دادند!».

این سرزنش و نکوهش برای این بود که آنها از گروه ستمکاران، منکرات و مفسادی روشن می دیدند، ولی آنان را نهی نمی کردند، و این به خاطر آن بود که به آنچه (از دنیا و زرق و برق دنیوی) نزد آنان بود طمع داشتند و از آنها می ترسیدند؛ با آن که خداوند می فرماید: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوُا اللَّهَ»؛ از مردم نترسید، فقط از من بترسید».

همچنین فرمود: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند». خداوند در اینجا از میان همه فریضه ها از امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرده، چرا که می دانست اگر این فریضه به درستی انجام شود و اقامه گردد فرایض دیگر، اعم از آسان و دشوار، اقامه می گردد چون که امر به معروف و نهی از منکر، در حقیقت دعوت به اسلام همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم صحیح بیت المال و غنایم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد صحیح می باشد.

شما ای گروه سرشناس و قدرتمند! افرادی هستید که به علم و دانش معروف هستید و به خیر و نیکی یاد می شوید و به خیرخواهی مشهورید و به خاطر خدا در دل مردم ابّهتی دارید که شرافتمندان از شما حساب می برند و افراد ضعیف به شما احترام می گذارند و کسانی که بر آنان برتری نداشته و

حقّ نعمتی بر آنان ندارید، شما را بر خود ترجیح می دهند. شما از کسانی که خواسته هایشان (نزد حاکمان) ردّ می شود، شفاعت می کنید. با هیبت ملوکانه و کرامت بزرگان گام بر می دارید (به هر حال، شما افراد با نفوذی در جامعه اسلامی هستید). آیا همه این جایگاه های اجتماعی برای این نیست که مردم به شما امیدوارند که به حقّ خدا قیام کنید، هر چند نمی توانید تمام حقوق الهی را ادا کنید. در حقیقت حقوق پیشوایان (واقعی) را سبک شمرده اید (و در اطاعت از آنها کوتاهی ورزیده اید) و حقّ ناتوانان را پایمال کرده اید ولی حقّ خویش را- به زعم خود- گرفته اید. (آری! حقوق خود را گرفته اید، ولی از گرفتن حقوق مردم غافلید!) شما نه مالی را (برای احیای حقوق خدا و خلق) بذل کرده اید، نه جانی را برای خدایی که آن را آفریده، به مخاطره انداخته اید، و نه با خاندان خود در راه خدا (با دشمنان خدا) دشمنی ورزیده اید. (با این حال) شما از خداوند آرزوی بهشت او، همجواری پیامبرانش و ایمنی از عذابش را دارید!؟

ای امیدواران به خدا! من می ترسم که خداوند شما را به کیفری از کیفرهای خود گرفتار سازد؛ چرا که شما به سبب کرامت الهی (و انتساب به قبیله رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه پیامبر) به مقامی رسیده اید که مورد احترام و برتری هستید. مردان الهی را که به شما معرّفی می شوند گرامی نمی دارید با این که خود به خاطر خدا مورد احترام مردم هستید.

شما می بینید که پیمان های الهی شکسته می شود، ولی نگران نمی شوید! با این که برای نقض پیمانی از پدران خود به هراس می افتید، اکنون پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کم ارزش شده، و افراد نابینا، گنگ و زمین گیر و ناتوان و ضعیف در شهرها رها شده اند و مورد ترحم و حمایت قرار نمی گیرند (آری، عدالت اجتماعی پایمال شده است؛ ولی شما سکوت اختیار کرده اید).

شما نه در حدّ منزلت و جایگاه خود عمل می کنید و نه کسانی را که در آن حد عمل می کنند، مورد حمایت قرار می دهید و با سهل انگاری و سازش با ستمکاران، خود را آسوده خاطر نگه می دارید.

همه این موارد، از اموری است که خداوند به شما دستور داده از آنها نهی کنید و جلوگیری به عمل آورید، ولی شما از انجام آن غافلید.

مصیبت شما از همه مردم بیشتر است چرا که شما در حفظ منزلت و جایگاه دانشمندان و علمای دین، مغلوب و ناتوان شدید. ای کاش تلاش خود را می کردید!

این همه (فریاد من برای شکستن سکوت توسط شما و قیام برای خدا) از این روست که سررشته کارها و اجرای احکام الهی، به دست علمای الهی است؛ همان ها که امین بر حلال و حرام خداوند می باشند؛ اما این جایگاه از شما گرفته شده، و این نیست مگر آن که از اطراف حق پراکنده شده اید و در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله - پس از برهان روشن - اختلاف نموده اید.

اگر در مقابل آزارها صبر پیشه می کردید، و در راه خدا مشکلات را تحمل می نمودید، امور الهی به شما عرضه می شد و از ناحیه شما صادر شده و به شما باز می گشت؛ ولی شما برای ستمکاران امکان تعرض به جایگاه خویش را فراهم کردید و اجرای احکام الهی را به دست آنان سپردید، آنها نیز به شبهات عمل کرده و در شهوات سیر می نمایند.

اگر سرنوشت مسلمین به دست آنان افتاد، برای آن است که شما از مرگ فرار کرده و به زندگی دنیا - که روزی از آن جدا خواهید شد - دل بسته اید. در نتیجه مردم مستضعف را در چنگالشان گرفتار ساختید، به گونه ای که برخی ها به بردگی کشیده شده و بعضی نیز دشواری های زندگی مغلوبشان کرده است.

ستم گران به دلخواه خود در امور کشور اسلام عمل می کنند. با هوس رانی، بدنامی و رسوایی به بار می آورند و همه این ها به خاطر آن است که به اشرار اقتدا نموده و بر خداوند جبار جرأت کردند.

در هر شهری خطیبی بر منبر دارند که به سودشان سخن می گوید، کشور در قبضه آنان است و دستشان در همه جا باز است. مردم در برابر آنان بردگانی هستند که نیروی دفاع از خود ندارند.

برخی از این ها جبار سرکش اند و بعضی با تمام نیرو بر مردم ناتوان سخت می گیرند، آنها فرمانروایی هستند که نه مبدء را می شناسند و نه معاد را!

شگفتا!- و چگونه در شگفت نباشم- در حالی که سرزمین اسلام در دست ظالمی دغل و باجگیری ستمگر و فرمانروایی بی رحم است.

در آنچه که ما با شما درگیریم خداوند داور و حاکم است. قاضی اختلافات ما اوست.

خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق و تلاش برای بسیج مردم) صورت می گیرد به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نیست. هدف ما آن است که نشانه های دینت را بنمایانیم و اصلاح و درستی را در آبادی هایت آشکار سازیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض، سنت ها و احکامت عمل شود.

(ای مردم!) اگر شما ما را یاری نکنید و به دادخواهی ما بر نخیزید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما مسلط می شوند، و در خاموش کردن نور پیامبران می کوشند.

خداوند ما را کفایت می کند و بر او توکل می کنیم و به سوی او باز می گردیم و بازگشت همه به سوی اوست. (۱)

خطبه بالا- به خوبی نشان می دهد که امام علیه السلام در طول دوران حکومت معاویه، و قبل از یزید نیز هرگز خاموش نبود. سکوت را در برابر آن ظالم بیدادگر مجاز نمی شمرد و خطرات سنگین این کار را به جان می خرید!

او پیوسته در بیدار ساختن مردم- به خصوص نخبگان امت- تلاش می کرد و همه را برای قیام بر ضد آن حکومت غیر اسلامی که در رأس آن بقایای عصر جاهلیت- یعنی فرزند ابوسفیان- بود فرا می خواند.

لحن امام علیه السلام در این خطبه و استدلالات متین و محکم و پرمایه آن حضرت و فصاحت و بلاغتی که در آن به کار رفته، حکایت از این دارد که این فرزند به حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام با همان منطق کوبنده پدر در برابر ظالمان ایستاده بود و از هر فرصتی بهره می گرفت. ۷۹.

ص: ۳۱۲

مبادا مردم تدریجاً به آن وضع ناهنجار خو بگیرند و تعلیمات اسلام را فراموش کنند و به حکومت های فرعونى تن در دهند.

۱۵- توطئه شبانه برای گرفتن بيعت

(وليد فرماندار مدینه شبانه کسی را خدمت امام عليه السلام، و «عبدالله بن زبیر» فرستاد و آنها را به خانه خود دعوت کرد)

«عبدالله بن زبیر» رو به امام عليه السلام کرد و عرضه داشت: ای اباعبدالله! این ساعت که ولید ما را خواسته، ساعتی نیست که «ولید» نشست عمومی برای مردم داشته باشد، از این که در این ساعت ما را فراخوانده من از آن احساس خطر می کنم. به نظر شما برای چه منظوری ممکن است ما را خواسته باشد؟

امام عليه السلام فرمود:

«إِذَا أُخْبِرَكَ أَبَا بَكْرٍ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، وَ ذَلِكَ أَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي مَنَامِي كَأَنَّ مِثْبَرَ مُعَاوِيَةَ مَنكُوسٌ، وَ رَأَيْتُ دَارَهُ تَشْتَعِلُ نَارًا، فَأَوْلَتْ ذَلِكَ فِي نَفْسِي أَنَّهُ مَاتَ».

«ای ابابکر! (کنیه عبدالله بن زبیر) اکنون به تو می گویم: گمان می کنم معاویه از دنیا رفته است؛ چرا که من شب گذشته در خواب دیدم که منبر معاویه سرنگون شده و از خانه اش آتش زبانه می کشد. من پیش خود چنین تعبیر کردم که وی مرده است».^(۱)

مطابق روایت ابومخنف امام عليه السلام فرمود: «قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ طَاعِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَتْ، فَبَعَثَ إِلَيْنَا لِيَأْخُذَنَا بِالْبَيْعَةِ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوا فِي النَّاسِ الْخَبْرُ؛ مِنْ غَمَانٍ مِي كُنْم طَغْيَانِغْرَايِن قَوْم هَلَاك شَدْه اَسْت؛ اَز اِيْن رُو و لِيْد قَصْد دَارْد پِيْش اَز اَن كَه مَرْدْم بَا خْبَر شُونْد، اَز مَا بِيْعْت بَغِيْر د».^(۲)

عبدالله بن زبیر گفت: «ای فرزند علی! به یقین همین گونه است که می گویی، اکنون اگر برای بیعت با یزید دعوت شوی، چه خواهی کرد؟!».

ص: ۳۱۳

۱- . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲

۲- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸

امام علیه السلام فرمود: «أَصْنَعُ أَنِّي لَا أَبَايَعُ لَهُ أَبَدًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَنَعَ مُعَاوِيَةَ مَا صَنَعَ وَحَلَفَ لِأَخِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَا يَجْعَلُ الْخِلَافَةَ لِأَخِي مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وُلْدِهِ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَيَّ إِنْ كُنْتُ حَيًّا، فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةَ قَدْ خَرَجَ مِنْ دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَفِ لِي وَلَا لِأَخِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا كَانَ ضَمِنَ فَقَدْ وَاللَّهِ أَتَانَا مَا لَا قِيَامَ لَنَا بِهِ، أَنْظُرْ أَبَا بَكْرٍ أَنِّي أَبَايَعُ لِيَزِيدَ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ مُعَلِنٌ الْفُسْقَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَلْعَبُ بِالْكَلَابِ وَ الْفُهُودِ، وَ يُغَضُّ بِقِيَّتِهِ آلَ الرَّسُولِ! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا».

«من هرگز با وی بیعت نخواهم کرد. چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن علیه السلام شایسته من است. ولی معاویه آن گونه که دلش خواست عمل کرد، در حالی که معاویه با برادرم امام حسن علیه السلام پیمان مؤکد بسته بود که پس از خودش، امر خلافت را به هیچ یک از فرزندان نسپارد؛ بلکه اگر من زنده بودم آن را به من واگذار کند، اکنون او از دنیا رفته، در حالی که به پیمانش درباره من و برادرم وفا نکرده، به خدا سوگند! حادثه ای رخ داد که آینده روشنی ندارد!

علاوه بر آن، آیا می شود من با یزید بیعت کنم (و زمام امور مسلمین را به دست او بسپارم) با این که او مردی فاسق است که بر همگان آشکار است. شراب می نوشد و با سگان و یوزپلنگان بازی می کند (مردی سبکسر و آلوده است) و با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می ورزد! نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی (بیعت من با یزید) اتفاق نخواهد افتاد». (۱)

این نخستین گام شرارت از سوی یزید بعد از مرگ پدرش معاویه بود که می خواست پیشدستی کند و به پندار خود از امام علیه السلام بیعت بگیرد و آن را وسیله ای برای گرفتن بیعت از سایر مردم قرار دهد، اما چنان که در بحث آینده خواهیم دید تیرش به خطا رفت و اساساً امام علیه السلام را نشناخته بود، چرا که او از فرهنگ خاندان نبوت بیگانه بود.

او نمی دانست امام حسین علیه السلام شهادت آمیخته با قداست و سربلندی را بر بیعت با ظالمان فاسق و آلوده، به یقین ترجیح می دهد و محال است دست بیعت در دست مردی ۹۶

ص: ۳۱۴

۱- . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶

بیگانه از اسلام و فاسد بگذارد که اگر بگذارد چیزی از آیین جدش پیامبر صلی الله علیه و آله باقی نمی ماند!

۱۶- چگونه توطئه خنثی شد؟

امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر در حال گفتگو بودند که فرستاده ولید نزد آنان بازگشت و گفت: «ای اباعبدالله! امیر برای شما دو تن جلسه خاصی ترتیب داده، مناسب است نزد او بروید!».

امام حسین علیه السلام به وی تندی کرد و فرمود:

«انطلق إلى أميرك لا أم لك! فمن أحب أن يصير إليه منّا فإنه صائرٌ إليه، و أما أنا فإني أصيرُ إليه الساعة إن شاء الله تعالى».

«ای بی مادر! به سوی امیرت برگرد! هر یک از ما اگر بخواهیم نزد وی می رویم ولی من هم اکنون نزد او می روم إن شاء الله».

سپس امام علیه السلام رو به حاضران کرد و فرمود:

«قوموا إلى منازلكم فإني صائرٌ إلى هذا الرجلِ فأنظروا ما عنده و ما يريد».

«به خانه های خود بروید من اکنون به نزد ولید می روم تا ببینم چه خبری نزد اوست و چه می خواهد».

عبدالله بن زبیر به امام علیه السلام عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا فدایت شوم! من می ترسم تو را رها نکنند، مگر آن که بیعت کنی، یا کشته شوی».

امام پاسخ داد:

«إني لستُ أدخلُ عليه وحدى، و لكن أجمعُ أصحابي إليّ و خدمي و أنصاري و أهلَ الحقِّ من شيعتي، ثم أمرهم أن يأخذ كل واحد سيفه مشلولاً تحت ثيابه، ثم يصيرون بي زائياً، فإذا أنا أو ماتت إليهم و قلت: يا آل الرسول ادخلوا! دخلوا و فعلوا ما أمرتهم به، فأكون على الامتناع، و لا أعطى المقاداة و المذلة من نفسي، فقد علمتُ و الله أنه جاء من الأمر مالا

قَوَامٍ بِهِ، وَ لَكِنْ قَضَاءُ اللَّهِ مَاضٍ فَيَّ، وَ هُوَ الَّذِي يَفْعَلُ فِي بَيْتِ رَسُولِهِ مَا يَشَاءُ وَ يَرْضَى».

«من به تنهایی نزد او نمی روم، بلکه گروهی از اصحاب و یاران و مردان حق از شیعیانم را با خود می برم و به آنان دستور می دهم که هر یک شمشیری را زیر لباسش پنهان کند و پشت سر من بیایند، اگر (احساس خطر کردم و) به آنان اشاره نمودم و گفتم «ای آل پیامبر وارد شوید!» آنان داخل شوند و به آنچه فرمان دهم عمل خواهند کرد. بنابراین، من از بیعت امتناع خواهم کرد و زمامم را هرگز به دست او نمی سپارم و خود را ذلیل نخواهم کرد.

به خدا سوگند! می دانم حادثه ای رخ داده است که آینده اش روشن نیست، ولی قضای الهی درباره من به انجام خواهد رسید و اوست که در خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که بخواهد و بپسندد انجام می دهد».^(۱)

آری تصمیم فرماندار مدینه، ولید بر این بود که به هر قیمت شده از امام علیه السلام بیعت بگیرد، غافل از این که امام علیه السلام پیش بینی های لازم را نموده، و با رعایت تمام جوانب کار به سوی او می رود و او را ناکام می سازد.

ولی چرا امام علیه السلام ترجیح داد، دعوت ولید را بپذیرد و شبانه نزد او برود؟ دلیلش این بود که می خواست برحسب ظاهر از جریان های پشت پرده آگاه گردد، تا در عمل انجام شده قرار نگیرد، و در برابر مرگ معاویه و بیعت با یزید- که امام علیه السلام پیش بینی فرموده بود- از موضع قدرت سخن بگوید.

۱۷- همان مطلب به روایت دیگر

امام حسین علیه السلام به منزلش رفت، لباس پوشید و آبی خواست و وضو ساخت. آنگاه دو رکعت نماز گزارد و در نمازش به گونه ای که می خواست دعا کرد. هنگامی که از

ص: ۳۱۶

۱- . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲ و رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸

نماز فارغ شد، کسی را به سراغ جوانان، خویشان، بنی هاشم و دوستان و اهل بیتش فرستاد و آنان را از تصمیم خود آگاه ساخت، سپس فرمود:

«كُونُوا بِيَابِ هَذَا الرَّجْلِ فَإِنِّي مَاضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلَّمُهُ، فَإِن سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِي قَدْ عَلَا وَ سَمِعْتُمْ كَلَامِي وَ صَحَّتْ بِكُمْ فَأَدْخُلُوا يَا آلَ الرَّسُولِ وَ اقْتَحِمُوا مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّيُوفَ وَ لَا تَعْجَلُوا، فَإِن رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَضَعُوا سُيُوفَكُمْ ثُمَّ اقْتُلُوا مَنْ يُرِيدُ قَتْلِي؛ بر در خانه این مرد (ولید) بایستید. من به نزد او می روم و با او سخن می گویم اگر شنیدید که صدایم بلند شد و شما را فرا خواندم: «ای خاندان پیامبر وارد شوید»، بدون اجازه به منزل هجوم آورید، و شمشیرها را از نیام خارج سازید، ولی شتاب نکنید؛ اگر چیز ناخوشایندی (از دشمنان درباره من) دیدید، فوراً شمشیر بکشید و هر کس که قصد کشتن مرا داشت به قتل برسانید».

مطابق نقل دیگری: امام حسین علیه السلام از منزل خارج شد، در حالی که چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله در دستش بود، و همراه او سی تن از مردان بنی هاشم و یاران و شیعیانش بودند. امام علیه السلام آنها را بیرون در خانه ولید نگه داشت، و فرمود:

«انظروا ماذا اوصييتكم، فلا تعتدوه، و انا ازجوا ان اخرج ابيكم سالماً ان شاء الله؛ مراقب باشید، و از سفارشی که به شما کردم، تخلفی نکنید؛ امیدوارم که سالم به سوی شما بازگردم - ان شاء الله». (۱)

شجاعت حسینی ایجاب می کرد از دعوت حاکم مدینه به خاطر وحشت از توطئه سرباز نزنند، ولی درایت آن امام بزرگوار نیز ایجاب می کرد که جانب احتیاط را از دست ندهد، از این رو جمعی از جوانان شجاع و نیرومند بنی هاشم و شیعیان را با خود به سوی خانه حاکم مدینه، (ولید) برد که در صورت لزوم آنها را به درون خانه بخواند و توطئه دشمن را درهم بشکنند! ۱۷

ص: ۳۱۷

جالب این که امام علیه السلام همراهان را با خود به درون خانه نبرد بلکه شخصاً وارد شد، و آنها بر در خانه ماندند.

ادامه این ماجرا نشان می دهد که امام علیه السلام با چه صلابت و شهامتی با ولید سخن گفت و او را برای همیشه در برابر پیشنهاد بیعت با یزید مأیوس و ناکام کرد و موضع خود را در برابر او آشکار ساخت.

۱۸- پاسخ کوبنده امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام بر ولید وارد شد و (طبق آداب اسلامی) سلام کرد؛ ولید با خوشرویی پاسخ داد و او را نزد خویش نشانده. مروان بن حکم- با این که پیش از این، بین وی و ولید کینه و نفرت حاکم بود- در مجلس حضور داشت

امام علیه السلام فرمود:

«هَيْلُ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَأَنَّه خَبِرَ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا وَقَدْ طَالَتْ عِلَّتُهُ، فَكَيْفَ حَالُهُ الْآنَ؟» آیا از حال معاویه به شما خبری رسیده است؟ چرا که وی مدتی طولانی بیمار بود، اکنون حالش چگونه است؟».

ولید آهی کشید، آنگاه گفت: ای اباعبدالله! خداوند تو را در مرگ معاویه پاداش دهد! وی عموی صادقی! برای تو بود، که اکنون طعم مرگ را چشیده است و این نیز نامه امیرالمؤمنین یزید است!

امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اکنون برای چه منظوری مرا خواسته ای؟!»

ولید پاسخ داد: تو را برای بیعت دعوت کردم، و همه مردم با یزید بیعت کرده اند!

امام علیه السلام (برای این که آن مجلس بدون درگیری پایان یابد) فرمود:

«إِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَتَهُ سِرًّا، وَإِنَّمَا أَحِبُّ أَنْ تَكُونَ الْبَيْعَةُ عَلَانِيَةً بِحَضْرَةِ الْجَمَاعَةِ، وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ مِنَ الْعَدُوِّ دَعَوَاتِ النَّاسِ إِلَيَّ الْبَيْعَةَ دَعَوَاتِنَا مَعَهُمْ فَيَكُونُ أَمْرُنَا وَاحِدًا؛

شخصی مانند من مخفیانه بیعت نمی کند، دوست دارم بیعت من (اگر بخواهم بیعت کنم) علنی و در محضر مردم باشد! چون صبح شد، و تو مردم و ما را برای بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم یکسان خواهد بود!». (۱)

مطابق نقل شیخ مفید امام علیه السلام فرمود:

«إِنِّي لَا أَرَاكَ تَفْتَعُ بِنَيْعَتِي لِزَيْدٍ سِرّاً حَتَّىٰ أَبَايَعُهُ جَهْرًا فَيَعْرِفَ النَّاسُ؛ مَنْ گمان نمی کنم تو به بیعت پنهانی من با یزید، قانع باشی، مگر آن که من آشکارا بیعت کنم تا مردم همگی با خبر شوند».

ولید گفت: آری!

امام علیه السلام فرمود:

«فَتُصْبِحُ وَ تَرَى رَأْيَكَ فِي ذَلِكَ؛ پس بگذار صبح شود، تا نظرت در این باره مشخص گردد»». (۲)

مطابق نقل ابومخنف، امام علیه السلام پس از شنیدن خبر مرگ معاویه فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» سپس ادامه داد:

«أَمَّا مَا سَيَأْتِنِي مِنَ الْبَيْعَةِ، فَإِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَىٰ بَيْعَتَهُ سِرّاً، وَ لَا أَرَاكَ أَنْ تَجْتَرِيَّ بِهَا مِنِّي سِرّاً دُونَ أَنْ تُظْهَرَهَا عَلَىٰ رُؤُوسِ النَّاسِ عِلَاقِيَّةً؛ امّا پاسخم به تقاضای بیعت تو آن است که، کسی مانند من به طور پنهانی بیعت نمی کند و تو نیز این نوع بیعت را کافی نمی دانی، جز آن که بیعت آشکارا میان مردم باشد (تا از این طریق از مردم بیعت بگیری)».

ولید گفت: آری!

امام فرمود:

«فَإِذَا خَرَجْتَ إِلَى النَّاسِ فَدَعْوَتُهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعْوَتُنَا مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ امْرَأً وَاحِدًا؛ بنابراین، وقتی که (فردا) میان مردم آمدی و همه مردم و ما را به بیعت فراخواندی، تصمیم ما و ۷۴

ص: ۳۱۹

۱- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ (با مختصر تفاوت)

۲- . ارشاد مفید، ص ۳۷۴

مردم به گونه واحدی خواهد بود!». (۱)

ولید گفت: «ای اباعبدالله! سخن درستی گفתי و من این گونه پاسخت را پسندیدم و من باورم درباره تو همین بود. اکنون برو در پناه خدا، تا فردا با مردم بیایی».

مروان که در جلسه حاضر بود، به ولید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین هم اکنون از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز چنین فرصتی، به چنگ نخواهی آورد، مگر آن که کشتار فراوانی میان شما اتفاق افتد. جلوی او را بگیر و مگذار از نزد تو بیرون رود، تا بیعت کند و گرنه گردنش را بزن!

امام علیه السلام ناگهان از جایش برخاست و فرمود:

«يَا بَنَ الرَّزْقَاءَ أَنْتَ تَقْتُلُنِي أَمْ هُوَ؟ كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَائْتَمْتُ؛ اِي پسر زرقاء (زن چشم کبود بد سیرت)، تو مرا می کشی، یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفתי و گناه کرده ای!». (۲)

به روایت ابن اعثم امام علیه السلام به وی فرمود:

«وَيَلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الرَّزْقَاءَ أَتَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِي؟! كَذِبْتَ وَاللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ رَامَ ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَسَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذَلِكَ، وَإِنْ شِئْتَ ذَلِكَ فَرَمَّ ضَرْبَ عُنُقِي إِنْ كُنْتُ صَادِقًا؛ وای بر تو ای پسر زرقاء! تو فرمان کشتن مرا می دهی؟ به خدا سوگند دروغ می گویی! به خدا سوگند! اگر کسی از مردم چنین اراده ای کند، قبل از آن که بتواند کاری کند، زمین را از خونسیراب می کنم؛ اکنون اگر راست می گویی، بیا تهدید خود را عملی کن و گردنم را بزن!». (۳)

۱۹- ادامه همان سخن

آنگاه امام علیه السلام با صراحت وارد بحث شد و رو به ولید بن عتبه کرد و فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنَا

ص: ۳۲۰

۱- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸

۲- ارشاد مفید، ص ۳۷۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱

۳- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴

فَتَبَحَّ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ خَمْرٍ قَاتِلٌ النَّفْسِ الْمَحْرَمَةَ مُغْلِبٌ بِالْفِسْقِ، وَمِثْلِي لَا يُبَاعُ لِمِثْلِهِ، وَ لَكِنْ نُضَيِّحُ وَ تَصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ».

«ای امیر! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی می باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان و آن کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود.

بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد! ولی به هر حال بگذار صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام یک از ما، به خلافت و بیعت شایسته تریم!». (۱)

مرحوم صدوق (قدس سره) می گوید: امام علیه السلام به ولید فرمود:

«يا عْتَبَةُ (۲) قَدْ عَلِمْتُ أَنَا أَهْلُ بَيْتِ الْكِرَامَةِ وَ مَعْرِدُنِ الرَّسَالَةِ، وَ أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلُوبَنَا، وَ انْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنَا، فَتَطَقَتْ بِأَذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَقَدْ سَجَعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: «إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحْرَمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ» وَ كَيْفَ أُبَاعُ أَهْلَ بَيْتِ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَذَا».

«ای پسر عتبه! تو می دانی که ما اهل بیت کرامت و بزرگواری و معدن رسالتیم، و ما مییم آن نشانه های حق که خدا به دل هایمان سپرده و زبان ما را بدان گویا ساخته که به اذن خداوند گویا است. سپس فرمود: از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است!» اکنون من چگونه با خاندانی که رسول خدا درباره آنان چنین فرمود، بیعت نمایم؟!». (۳)

این سخن صریح از یک سو با دلیل عقلی، یزید را محکوم می کرد، چرا که یک فرد آلوده به فسق و فجور و قتل بیگناهان هرگز سزاوار خلافت و حکومت بر مردم نیست، و ۱۲

ص: ۳۲۱

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸-۱۹؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴ (با مختصر تفاوت) و بحار الانوار، ج ۴۴، ص

۲- با توجه به این که والی مدینه در آن زمان ولید بن عتبه بود، عبارت «یا بن عتبه» صحیح می باشد

۳- امالی صدوق، ص ۱۳۰ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۲

از سوی دیگر با دلیل نقل؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با صراحت فرمود خلافت بر دودمان ابوسفیان حرام است.

این سخنان همچون پتکی بر سر ولید فرود آمد، و فهمید با کسی روبرو است که آشیانه اش بسیار بلند است و در این دامها هرگز نمی افتد.

۲۰- پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!

فردای آن روز، امام علیه السلام برای شنیدن خبرها، از منزل بیرون آمد؛ در بین راه با مروان بن حکم برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! نصیحتی به تو می کنم؛ از من بشنو که خیر و صلاح تو در آن است!

امام علیه السلام فرمود:

«وَمَا ذَلِكَ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ؛ نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم!».

مروان گفت: پیشنهاد می کنم با امیرالمؤمنین! یزید بیعت کنی که برای دین و دنیای تو سودمندتر است!!!

امام علیه السلام کلمه استرجاع (انا لله و انا اليه راجعون) را بر زبان جاری ساخت و فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدِ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود باید فاتحه اسلام را خواند!».

سپس امام علیه السلام رو به مروان کرد و فرمود:

«وَيَحْكُ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعِهِ يَزِيدَ وَهُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطًا مِنَ الْقَوْلِ يَا عَظِيمَ الزُّلْمِ! لَا أَلُوْمُكَ عَلَى قَوْلِكَ لِأَنَّكَ اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتَ فِي صَيْلِبِ أَبِيكَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يُمَكِّنُ لَهُ وَلَا مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَدْعُوَ إِلَى بَيْعِهِ يَزِيدَ».

«وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرا می خوانی، در حالی که وی مردی فاسق است؟! تو کسی هستی که دارای لغزش های بزرگی می باشی، به یقین سخن ناروایی گفتی. البته من تو را برای این

گفتار سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا تو همان کسی هستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو را - هنگامی که هنوز در صلب پدرت حکم بن عاص بودی - لعنت کرد. به یقین آن کس را که پیامبر خدا لعنت کند، از او جز این انتظار نمی‌رود که مرا به بیعت با یزید فراخواند!».

سپس فرمود:

«إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحَقُّ فِينَا وَبِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنَا، وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَيْفِيَانَ، وَعَلَى الطُّلُقَاءِ أَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ...»؛ از من دور شو ای دشمن خدا! ما اهل بیت رسول خداییم و حق همیشه در میان ماست، و زبان ما جز به حق سخن نمی‌گوید. من خود از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «خلافت بر دودمان ابوسفیان و بر آزادشدگان (به دست پیامبر پس از فتح مکه) و فرزندان آنها، حرام است».

مروان با شنیدن سخن امام حسین علیه السلام به خشم آمد و گفت: من هرگز تو را رها نخواهم کرد، مگر آن که با یزید بن معاویه بیعت کنی!

شما خاندان ابوتراب کینه فرزندان ابوسفیان را در دل دارید، و البته جا دارد که با آنها دشمن باشید و آنان نیز با شما دشمنی ورزند.

امام فرمود:

«وَيْلَكَ يَا مَرْوَانَ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجَسٌ، وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الطَّاهِرَةِ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ وای بر تو ای مروان! از من دور شو که تو پلیدی و ما از اهل بیت طهارتیم که خداوند درباره آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرده است و فرمود: «خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

ص: ۳۲۳

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۳-۲۴؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ (با تفاوت)

۲- احزاب، آیه ۳۳

پس از این سخن امام علیه السلام، مروان سرش را (با خواری) به زیر افکند و ساکت شد.

امام علیه السلام ادامه داد:

«أَبْنِي زَيْنَ الرَّزْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكَرَّهُ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ تَقْدِمُ عَلَيَّ رَبِّكَ فَيَسْأَلُكَ جَدِّي عَنْ حَقِّي وَحَقِّ يَزِيدَ؛ ای پسر زرقاء، به خاطر همه آنچه را که از رسول خدا ناخشنودی، تو را به عذاب الهی بشارت می‌دهم؛ در آن روز که در محضر پروردگارت و جدم رسول خدا درباره حق من و حق یزید از تو سؤال خواهد کرد».

مروان با خشم و غضب از امام علیه السلام جدا شد و به نزد ولید رفت و آنچه را که از امام شنیده بود، برای وی بازگو کرد.

(۱)

مطابق نقل ابن شهر آشوب، وقتی این ماجرا (سهل انگاری ولید، در بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام) به یزید رسید، بلافاصله ولید را از فرمانروایی مدینه برکنار و مروان را به جای وی منصوب کرد! (۲)

۲۱- امام حسین علیه السلام کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

از ابوسعید مقبری نقل شده است که: «در مسجد مدینه امام حسین علیه السلام را دیدم در حالی که خرامان خرامان می‌رفت و این اشعار «یزید بن مفرغ» را می‌خواند:

لَأَذْعُرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُغَيَّرًا، وَلَا دُعَيْتُ يَزِيدًا

يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَابَةِ ضَيْمًا وَالْمَنَايَا يَوْضِدَنِّي أَنْ أَحِيدًا

«من آن نیستم که گله‌های آرام شتر را در سپیده دم آسوده بگذارم و اگر از بیم، تن به بیدادگری دهم و ترس از مرگ، مرا از راه به در برد، نامم یزید (نام شاعر) نباشد».

با خود گفتم: به خدا سوگند! به یقین امام علیه السلام از خواندن این شعر مقصودی دارد (و)

ص: ۳۲۴

۱- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴-۲۵؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵

۲- . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶

می خواهد چنین بگوید که اگر تسلیم خواسته های یزید شوم من حسین فرزند پیامبر نخواهم بود. (۱)

امام حسین علیه السلام شبانگاه کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ، أَنَا فَرْخُكَ وَابْنُ فَرْخَتِكَ، وَ سَبْطُكَ فِي الْخَلْفِ الَّذِي خَلَفْتَ عَلَى أُمَّتِكَ، فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. أَنَّهُمْ قَدْ خَدَلُونِي وَ ضَيَّعُونِي وَ أَنَّهُمْ لَمْ يَحْفَظُونِي، وَ هَذَا شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى أَلْقَاكَ؛ سَلَامٌ بِرِئَايَ رَسُولِ خَدَا! مِنْ حُسَيْنِ پسر فاطمه ام؛ منم فرزند دلبنده تو و فرزند دختر تو و من سبب تو هستم که مرا میان امت به یادگار گذاشتی.

ای پیامبر خدا! گواه باش که آنان دست از یاری من برداشتند و مقام مرا پاس نداشتند؛ این شکوه من است نزد تو، تا آنگاه که تو را ملاقات کنم».

سپس امام برخاست و به نماز ایستاد و پیوسته در رکوع و سجود بود. (۲)

امام علیه السلام تصمیم نهایی خود را در برابر خواسته های یزید گرفت و به خاطر نجات اسلام و مسلمین در راه پرخطری که در پیش داشت آگاهانه گام نهاد، و پیمانی را که با خدا بسته بود- که هرگز با ظالمان و ستمگران همکاری نکند بلکه مبارزه با آنان را وظیفه اصلی خود بداند- فراروی خود قرار داد، و آماده حرکت از مدینه شد.

۲۲- خدایا! من نیکی ها را دوست دارم

چون شب دوم شد امام علیه السلام بار دیگر کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و دو رکعت نماز گزارد و پس از آن عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ حَضَرَ نَبِيَّ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، اللَّهُمَّ! وَ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَكْرَهُ الْمُنْكَرَ، وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ بِحَقِّي

ص: ۳۲۵

۱- مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۳

۲- مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶

هَذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ مَا (۱) اخْتَرْتَ مِنْ أَمْرِي هَذَا مَا هُوَ لَكَ رَضِيٌّ؛ بار الها! این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله است و من فرزند دخت محمدم. از آنچه برای من پیش آمده است آگاهی. خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. من از تو ای خداوند صاحب جلال و بزرگواری می خواهم به حق این قبر و کسی که در آن است راهی را که خشنودی تو در آن است برایم مقرر داری». (۲)

امام علیه السلام انگیزه اصلی قیام خود- یعنی امر به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها و پلیدی ها- را در این عبارت کوتاه در پیشگاه خداوند و در یکی از مقدس ترین مکان ها در کنار قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می دارد و آن را به سینه تاریخ برای قضاوت آیندگان می سپارد.

۲۳- وداع امام حسین علیه السلام با قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله

برای مدتی کوتاه خواب چشمان امام علیه السلام را فرا گرفت؛ پس از بیداری برخاست با قبر جدش وداع کرد و عرضه داشت:

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوَارِكِ كُرْهًا، وَ فُرَّقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ حَيْثُ أَنْتَ لَمْ أَبِيعْ لِيَزِيدَ بَنِ مُعَاوِيَةَ، شَارِبِ الْخُمُورِ، وَ رَاكِبِ الْفُجُورِ، وَ هَا أَنَا خَارِجٌ مِنْ جَوَارِكِ عَلَى الْكِرَاهَةِ، فَعَلَيْكَ مِنْي السَّلَامُ؛ پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! من به ناچار از جوار قبر تو خارج می شوم. میان من و تو جدایی افتاد؛ زیرا من دست بیعت به یزید بن معاویه، آن مرد شراب خوار و فاجر، ندادم. اکنون با ناراحتی تمام از نزد تو بیرون می روم. خدا حافظ (ای پیامبر خدا)».

هنگامی که مردم از قصد امام حسین علیه السلام برای حرکت به کوفه با خبر شدند، گروهی از آنان امام علیه السلام را از این سفر برحذر داشتند. (۳)

ص: ۳۲۶

۱- در مقتل الحسین خوارزمی تعبیر به «الَّا اخترت» شده است

۲- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸

۳- منتخب طریحی، ص ۴۱۰؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۴ و ینابیع المودّه، ص ۴۰۱ (به اختصار)

امام علیه السلام بعد از خودداری و استنکاف از بیعت با یزید و در واقع اعلان جنگ به حکومت بنی امیه، همان تفاله های دوران جاهلیت عرب، ناگزیر از سفر به سوی کوفه بود، زیرا نفوذ بنی امیه در مدینه که در دوران حکومت عثمان به اوج خود رسیده بود، هنوز در میان افراد سرشناس و متنفذ مدینه زیاد بود، و مکه نیز به عنوان حرم امن خدا باید از هرگونه درگیری برکنار باشد.

در حالی که کوفه مرکز شیعیان و علاقه مندان اهل بیت علیهم السلام بود و اگر اختلاف و پراکنندگی و ترس و بزدلی را از خود دور می کردند ساقط کردن حکومت یزید و یزیدیان منفور برای آنان کار مشکلی نبود.

به هر حال امام علیه السلام بعد از مخالفت علنی با بیعت و به طور کل با حکومت یزید و آل ابی سفیان ناچار از این سفر بود.

۲۴. اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!

امام علیه السلام هنگام صبح به خانه بازگشت. برادرش محمد حنفیه به نزد وی آمد و عرض کرد: «برادرم! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی. به خدا سوگند! من از خیرخواهی در حق کسی دریغ نمی کنم، تو از همه به خیرخواهی من سزاوارتری. زیرا من و تو از یک ریشه ایم و تو جان و روح و چشم و بزرگ اهل بیت من هستی، و پیروی تو بر من واجب است. چرا که خداوند تو را بر من شرافت بخشید. و تو را از بزرگان اهل بهشت قرار داده است.»

محمد حنفیه در ادامه افزود:

«به مکه برو، اگر آنجا برای تو امن بود پس در آنجا بمان؛ و اگر چنین نبود به سوی یمن رهسپار شو. که آنان یاران جد و پدر تواند. آنان مهربانترین و با محبت ترین و مهمان نوازترین مردم اند. اگر آنجا برای تو امن بود که می مانی و گرنه به شن زارها و شکاف کوهها رفته! و از شهری به شهر دیگر کوچ کن! تا ببینی کار این مردم به کجا

منتهی می شود و خداوند بین ما و این گروه فاسق داوری خواهد کرد».

امام علیه السلام فرمود:

«یا اخی وَاللَّهِ لَوْ لَمْ یُکُنْ فِی الدُّنْیَا مَلْجَأً وَ لَا مَأْوًی، لَمَا بَايَعْتُ یزیدَ بَنَ مُعَاوِیَهِ؛ ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

محمد حنفیه از سخن گفتن باز ایستاد و گریست. امام علیه السلام نیز مدتی با وی گریست، سپس فرمود:

«یا اخی جَزَاكَ اللهُ خَیْرًا، لَقَدْ نَصَّیْحَتَ وَ أَشْرَوْتَ بِالصَّوَابِ وَ أَنَا عَازِمٌ عَلَی الخُرُوجِ الِی مَكَّهَ، وَ قَدْ تَهَيَّأْتُ لِذَلِكَ أَنَا وَ إِخْوَتِی وَ بَنُو اُخِی وَ شِیْعَتِی، وَ أَمْرُهُمْ أَمْرِی وَ رَأِیُهُمْ رَأِیِی، وَ أَمَّا أَنْتَ یَا اُخِی فَلَا- عَلَیْكَ أَنْ تُقِیمَ بِالْمَدِیْنَةِ، فَتَكُونَ لِی عَیْنًا عَلَیْهِمْ وَ لَا تُخْفِ عَنِّی شَیْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ؛ برادرم! خداوند به تو پاداش نیکو دهد. خیرخواهی کردی و به راه درست اشاره کرده ای. من اکنون عازم مکه هستم و خود و برادرانم و برادرزادگان و پیروانم را برای این سفر آماده کرده ام. برنامه و رأیشان همان برنامه و رأی من است. امّا تو ای برادرم! ماندن تو در مدینه ایرادی ندارد تا در میان آنان چشم (خبررسان) من باشی و از تمام امورشان مرا با خبر ساز!» (۱)

تعبیرات امام علیه السلام به خوبی نشان می دهد که بنی امیه عرصه را بر آن حضرت تنگ کرده بودند، ولی او تصمیم نهایی خود را گرفته بود که هرگز تن به ذلت و ننگ، ذلت و ننگی که مایه سرافکنندگی مسلمین و تزلزل مبانی اسلام است ندهد. آری، هرگز با یزید بیعت نکند و حکومت او را به رسمیت نشناسد.

این عهدی بود که با خدا و جدش پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بود و بر این عهد وفادار ماند و شربت شهادت را با افتخار نوشید. ۲۹

ص: ۳۲۸

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۰-۳۲؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

سپس امام علیه السلام دوات و کاغذی خواست و این وصیت نامه را برای برادرش محمد حنفیه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ: أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرَاءً، وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جِدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصِيبُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي الْيَكَّ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ این وصیتی است از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به برادرش محمد، معروف به ابن حنفیه: حسین شهادت می دهد که معبودی جز خدای یگانه ای که شریکی ندارد نیست، و محمد بنده و فرستاده اوست که از جانب حق به حق مبعوث شده است و این که بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز- بدون شک- خواهد آمد، و خداوند خفتگان در قبرها را بر می انگیزد. و من از سر مستی و طغیان و فسادانگیزی و ستمکاری قیام نکردم، تنها برای اصلاح در امت جدّم به پا خواستم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار نمایم. هر کس سخن حقّ مرا پذیرفت، پس خداوند به پذیرش (و پاداش) آن سزاوارتر است، و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می کنم تا خداوند میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است.

این وصیت من است به تو ای برادر! توفیق من جز از ناحیه خداوند نیست. بر او توکل می کنم و بازگشتم به سوی اوست».

نامه را به پایان برد و آن را مهر کرد و به برادرش محمد سپرد و با وی خداحافظی کرد. (۱)

این وصیت نامه تاریخی به خوبی اهداف امام علیه السلام را از قیام آینده اش نشان می دهد، و می گوید: قیام آن حضرت، نه برای کشورگشایی بود، نه از سر هوس حکومت و سلطه بر مردم، یا به چنگ آوردن مال و مقام دنیا؛ بلکه هدف، اصلاح امت اسلام و برطرف ساختن کژیهای بود که بر اثر حکومت ناهلان به وجود آمده بود، و نیز احیای امر به معروف و نهی از منکر و سنت و سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام بود.

به یقین گام نهادن در چنین وادی خطرناکی که ستمگران بنی امیه به وجود آورده بودند، جز این هدف الهی، هدفی نمی توانست داشته باشد، هر چند عافیت طلبان و مصلحت اندیشان نزدیک بین، آن را نمی پسندیدند.

۲۶- من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!

محمد بن عمر از پدرش عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام (یکی از برادران امام حسین علیه السلام) چنین نقل می کند: «هنگامی که برادرم امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید امتناع کرد، در وقت مناسبی به نزدش رفتم و عرض کردم: ای اباعبدالله! فدایت شوم.

برادرت امام حسن علیه السلام از پدرش (امیرمؤمنان علیه السلام) برایم نقل فرمود: - در این هنگام گریه مهلتم نداد و صدای گریه ام بلند شد- امام علیه السلام مرا به سینه چسباند و فرمود:

«حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ؛ به تو خبر داد که من کشته می شوم؟!».

عرض کردم: خدا نکند ای فرزند رسول خدا!

فرمود: «سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟؛ تو را به حق پدرت سوگند! آیا تو را به کشته

ص: ۳۳۰

۱- مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳-۳۴ (با مختصر تفاوت) و بحار الانوار، ج ۴۴،

شدنم با خبر ساخت؟» عرض کردم: آری، پس چرا اقدام نکرده و بیعت نمودی؟

فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي، وَ أَنَّ تَرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبَتِهِ، فَتُظَنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ، وَ أَنَّهُ لَا أُعْطَى الدَّيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَ لَتَلْقَيْنَنَّ فَاطِمَةَ ابَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا؛ پدرم نقل کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وی را از شهادتش و شهادت من با خبر ساخت، و این که تربت من نزدیک تربت او خواهد بود. تو گمان کردی به چیزی آگاهی داری که من ندارم!؟»

(و همچنین خبر داد که) من هرگز تن به ذلت و خواری نخواهم داد، و این که فاطمه علیها السلام به دیدار پدرش خواهد شتافت در حالی که از ظلم امتش بر فرزندانش شکایت خواهد کرد و هرکس که او را نسبت به فرزندانش بیازارد هرگز وارد بهشت نخواهد شد. (۱)

۲۷- مادرم! می دانم که شهید می شوم!

هنگامی که امام حسین علیه السلام می خواست از مدینه بیرون رود، ام سلمه (همسر باوفای رسول خدا صلی الله علیه و آله) نزد وی آمد و عرض کرد: پسر من! با رفتن به سوی عراق مرا اندوهگین مساز، چرا که از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «فرزندم حسین علیه السلام در سرزمین عراق در دشت کربلا کشته خواهد شد».

امام فرمود:

«يَا أُمَّهُ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ أَنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ، وَ لَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بُيُوتٌ، وَ إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ، وَ أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي، وَ أَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِي اذْفَنُ فِيهَا، وَ إِنِّي أَعْرِفُ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ قَرَابَتِي وَ شِيَعَتِي، وَ إِنِ ارْزَدَتْ يَا أُمَّهُ أُرِيكَ حُفْرَتِي وَ مَضْجَعِي؛ ای مادر! به خدا سوگند! من نیز این را می دانم، و یقیناً من کشته خواهم شد و راه گریزی برایم نیست.»

ص: ۳۳۱

به خدا سوگند! من روزی را که در آن کشته می شوم و کسی را که مرا می کشد و مکانی را که در آن دفن می شوم، می دانم! و آنان که از اهل بیت و نزدیکان و شیعیانم کشته می شوند. همه را می شناسم!

ای مادر: اگر بخواهی قبر و مرقدم را به تو نشان دهم؟!.

سپس به سوی کربلا اشاره کرد، زمین هموار شد تا آنجا که مرقد و مدفن و جایگاه سپاهیان خود و نیز محلّ توقّف و شهادت خود را به وی نشان داد. در این هنگام امّ سلمه سخت گریست و کار او را به خدا واگذار کرد.

امام علیه السلام فرمود: «یا أُمّاهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا، وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِي حَرَمِي وَ زَهْطِي وَ نِسَائِي مُشَرَّدِينَ، وَ أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ، وَ هُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَ لَا مُعِينًا؛ ای مادر! خداوند چنین خواست که مرا در طریق (مبارزه با) ظلم و عداوت ستمگران کشته (و شهید) ببیند و نیز خواست که خاندان و خویشان و زنان مرا پراکنده و رانده از دیار خویش و کودکانم را مذبوح، ستمدیده و گرفتار زنجیر اسارت، ببیند در حالی که آنان فریادرسی را می طلبند، ولی یار و یآوری نمی یابند».

در روایت دیگری آمده است امّ سلمه عرض کرد: «نزد من تربتی است که جدّت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) آن را در شیشه ای به من سپرده است».

امام علیه السلام فرمود:

«وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَ إِن لَّمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضًا؛ به خدا سوگند! من به یقین می دانم شهید خواهم شد و اگر به سوی عراق هم بروم نیز مرا خواهند کشت».

سپس تربت دیگری را گرفت و آن را در شیشه ای قرار داد و به امّ سلمه سپرد و فرمود: «اجْعَلِيهَا مَعَ قَارُورِهِ جَدِّي فَإِذَا فَاضَتْ دَمًا فَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ؛ آن را نزد شیشه جدم بگذار، پس هر گاه خون در آن دو شیشه جوشید، بدان که من کشته شده ام!».

امّ سلمه می گوید: چون روز عاشورا رسید، عصر آن روز بدان دو شیشه نگاه کردم

ناگهان دیدم خون در آن می جوشد پس فریادی کشیدم. (۱)

۲۸- پایان این راه شهادت است!

حمزه بن حرمان یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: درباره رفتن امام حسین علیه السلام و ماندن محمد بن حنفیه (در مدینه) گفتگو می کردیم؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «ای حمزه، من خبری به تو می دهم ولی پس از این درباره آن چیزی مپرس.»

هنگامی که امام حسین علیه السلام از (برادرش محمد بن حنفیه) جدا شد و آهنگ حرکت کرد، کاغذی خواست و در آن نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَا بَعِيدٌ، فَإِنَّ مَنْ لَعِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَالسَّلَامِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به همه بنی هاشم: اما بعد، هر کس از شما به من پیوندد، شهید خواهد شد، و هر کس چنین نکند، به پیروزی نخواهد رسید. والسلام». (۲)

این خبر کوتاه و پرمعنی نشان می دهد که امام علیه السلام از همان آغاز، پایان راه را می دید، و علی رغم پندارهای نادرست کسانی که از وسعت بینش و آگاهی امامان علیهم السلام اطلاعی ندارند، به ما می گوید امام علیه السلام با علم به این که فرشته شهادت در انتظار او است از مدینه حرکت کرد.

آری؛ او به خوبی می دانست که برای ترک بیعت با یزید به خاطر حفظ و پاسداری از اسلام چه بهای گرانی را باید پردازد و این، عظمت مقام آن حضرت را شفاف تر نشان می دهد.

ص: ۳۳۳

-
- ۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱-۳۳۲ و ج ۴۵، ص ۸۹ ح ۲۷ و الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳
 - ۲- ملهوف (لهوف)، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ج ۴۵، ص ۸۴-۸۵ و کامل الزیارات، ص ۷۶ (با مختصر تفاوت)

در ضمن اشاره فرمود که: بازماندگان و به تعبیر دیگر عقب افتادگان از قافله شهادت نیز به جایی نخواهند رسید و در زیر سلطه دژخیمان یزیدی روزگار بدی خواهند داشت.

۲۹- امام حسین علیه السلام از مدینه خارج می شود

امام حسین علیه السلام در شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب سال ۶۰ هجری، به اتفاق فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خاندان خود- جز محمد بن حنفیه- از مدینه خارج شد در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ موسی از شهر خارج شد در حالی که نگران بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، عرض کرد: پروردگارا! مرا از این گروه ستمگر رهایی بخش». (۱)

امام علیه السلام شاهراه (مدینه- مکه) را در پیش گرفت. پسر عمویش مسلم بن عقیل عرض کرد: «ای فرزند دختر رسول خدا! به عقیده من اگر همانند عبدالله بن زبیر از راه فرعی می رفتیم بهتر بود، زیرا نگرانیم دشمنان ما را تعقیب کنند».

امام علیه السلام به وی فرمود: «لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي! لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا أَوْ أَنْظُرَ إِلَى آيَاتِ مَكَّةَ أَوْ يُقْضَىٰ لِلَّهِ فِي ذَلِكَ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَىٰ؛ نه به خدا سوگند ای پسر عمو! من هرگز از این راه جدا نمی شوم تا خانه های مکه را ببینم یا خداوند آنچه را که دوست دارد و می پسندد پیش آورد». (۲)

امام علیه السلام در همان گام های نخستین نشان می دهد که شجاعانه قدم بر می دارد، و چنان نیست که از یک گروه گشتی دشمن که بخواهد در اثنای راه بر او یورش برد، وحشتی به خود راه دهد، بلکه آماده است ضربات خود را یکی پس از دیگری بر آنها وارد سازد.

ص: ۳۳۴

۱- . قصص، آیه ۲۱

۲- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۴-۳۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹ (با اندکی تفاوت)

برای امام حسین علیه السلام زینده نیست که از ترس چنین حملاتی راه اصلی را رها کرده از بیراهه برود.

در ضمن این حقیقت آشکار می شود که دشمن غدار و سفاک، همچون سایه، پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دنبال می کرد، زیرا در برابر مطامع آنها تسلیم نشده بود.

۳۰- ورود امام حسین علیه السلام به مکه

امام حسین علیه السلام در شب جمعه سوم شعبان (سال ۶۰ هجری) در حالی که این آیه را تلاوت می کرد وارد سرزمین مکه شد: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ و هنگامی (موسی) به جانب مدین روانه شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند (و به مقصود برساند)». (۱) و با ورود به مکه خاندانش بسیار خوشحال شدند، ولی حضور امام علیه السلام در مکه برای عبدالله بن زبیر که در اندیشه بیعت مردم مکه با خود بود، سخت و نگران کننده بود، زیرا می دانست با وجود امام حسین علیه السلام در مکه کسی با وی بیعت نخواهد کرد. (۲)

به یقین مکه مقصد نهایی امام حسین علیه السلام نبود زیرا می دانست درگیری میان او و یزیدیان حتمی است و او نمی خواست حرم امن خدا مورد هتک یزیدیان قرار گیرد، و قداست آن با هجوم این گروه خدانشناس که حرمتی برای ارزشهای والای اسلام قائل نبودند زیر سؤال برود.

همان گونه که در مورد عبدالله بن زبیر چنین اتفاق افتاد، او مدتی بعد مکیان را با خود همراه کرد و به هنگام هجوم لشکر یزید به خانه خدا پناه برد ولی آنها احترام کعبه را نگاه نداشتند و با سنگ هایی که از منجنیق پرتاب شد آن را درهم کوبیدند.

ص: ۳۳۵

۱- . قصص، آیه ۲۲

۲- . ارشاد مفید، ص ۳۷۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۷ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲ (با مقداری تفاوت)

۳۱- تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام باقیمانده ماه شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعدة را در مکه ماند. در آن ایام «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن عمر» نیز در مکه بودند. آن دو که قصد مراجعت به مدینه را داشتند با هم نزد امام علیه السلام آمدند. عبدالله بن عمر عرض کرد: ای اباعبدالله! خدا تو را رحمت کند. از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن! تو از دشمنی و ستم مردم این دیار نسبت به خاندان خویش آگاهی، این مردم، یزید بن معاویه را به زمامداری پذیرفته اند، من می ترسم که مردم به جهت زر و سیم به او (یزید) گرایش پیدا کنند و تو را به قتل برسانند و به خاطر تو افراد زیادی کشته شوند.

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر او را به قتل رسانند و تنهایش گذارده، یاری اش نکنند، خداوند تا روز رستاخیز آنان را خوار می کند!» و من مصلحت می بینم تو نیز همانند سایر مردم با یزید سازش کنی! و همچنان که پیش از این در برابر معاویه شکیبایی ورزیده ای اکنون نیز صبر پیشه ساز، تا خداوند بین تو و این گروه ستمگر داوری کند!

امام حسین علیه السلام در پاسخ او فرمود: «أَبَاعَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايُزِيدَ وَ اذْخُلْ فِي صُلْحِهِ، يَزِيدَ وَ اذْخُلْ فِي صُلْحِهِ، ۲۳ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِيهِ وَ فِي أَبِيهِ مَا قَالَ؟! ای اباعبدالرحمن! آیا من با یزید بیعت کنم و با وی از در سازش درآیم با آن که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی و پدرش آن سخنان را فرمود؟!» (عبدالله بن عمر هیچ پاسخی در برابر این سخن نداشت).

ابن عباس که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، عرض کرد: ای اباعبدالله! راست گفتی.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات خود فرمود: «مرا با یزید چه کار؟! خداوند کار یزید را مبارک نگرداند! او فرزندم و دخترزاده ام حسین علیه السلام را خواهد کشت. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست فرزندم در میان گروهی که از کشته شدنش جلوگیری نکرده اند، کشته نخواهد شد مگر آن که خداوند میان قلب و زبانشان جدایی افکند (و آنان را به نفاق گرفتار کند).

سپس ابن عباس گریست و امام حسین علیه السلام نیز همراه او گریه کرد و فرمود: «يَا بْنَ عَبَّاسٍ! تَعْلَمُ أَنِّي ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ أَي ابْنِ عَبَّاسٍ! أَيَا مِي دَانِي كِه مِن فِرزَنَدِ دَخْتَرِ رَسُولِ خُدَا صَلِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَسْتَم!».

ابن عباس پاسخ داد: «آری! می دانیم و مطمئنیم که کسی جز تو در این دنیا فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست و یاری تو بر این امت همانند فریضه نماز و زکات - که هیچ یک از این دو بدون دیگری پذیرفته نیست - واجب است».

امام حسین علیه السلام فرمود: «يَا بْنَ عَبَّاسٍ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ دَارِهِ وَ قَرَارِهِ وَ مَوْلَاهُ، وَ حَرَمِ رَسُولِهِ وَ مُجَاوَرِهِ قَبْرِهِ وَ مَوْلَاهُ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوْضِعِ مَهَاجِرِهِ، فَتَرَكُوهُ خَائِفًا مَرْعُوبًا لَا يَشْتَقِرُّ فِي قَرَارٍ، وَ لَا يَأْوِي فِي مَوْطِنٍ، يُرِيدُونَ فِي ذَلِكَ قَتْلَهُ وَ سَيْفَكَ دَمَهُ، وَ هُوَ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَ لَا اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا، وَ لَمْ يَتَّعِزْ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ؛ أَي ابْنِ عَبَّاسٍ! چِه مِي گویی درباره گروهی که دخترزاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از خانه و کاشانه و زادگاهش و از حرم رسول خدا و از مجاورت قبرش و مسجد و محل هجرتش بیرون کرده اند؟ و او را نگران و هراسان تنها گذاشته اند که نه در جایی آسایش دارد و نه در دیاری پناه. می خواهند خونس را بریزند با آن که هرگز چیزی را برای خداوند شریک قرار نداده و جز او را ولی خود برنگزیده و از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را تغییر نداده است».

ابن عباس عرض کرد: «من درباره آنها جز این نمی گویم که: «أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى؛ أَنَانِ بِهِ خُدَا وَ رَسُولِشِ كَافِرِ شُدِه اَنَدِ وَ نَمَازِ رَا جِزِ بِهِ حَالَتِ كَسَالَتِ (وَ از روی نفاق) بِه جَانِمِي آوَرَنَد.» (۱) «يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا؛ در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند آنها افراد بی هدفی هستند که نه به سوی اینها و نه سوی آنهایند و هر کس را که خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت!» (۲) ۴۳

ص: ۳۳۷

۱- . توبه، آیه ۵۴

۲- . نساء، آیات ۱۴۲-۱۴۳

سپس ابن عباس افزود: «بر امثال این گروه عذاب هولناکی فرود خواهد آمد، ولی ای فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تو بزرگ همه افتخار کنندگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند سرور زنان عالم حضرت بتول علیها السلام هستی. ای فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله گمان مکن که خداوند از آنچه را که ستمگران انجام می دهند غافل است. من گواهی می دهم که هر کس از همراهی با تو دوری کند و در اندیشه جنگ با تو و پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله باشد، بهره ای (از ایمان) ندارد!».

امام فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ؛ خدایا گواه باش!».

ابن عباس ادامه داد: «فدایت شوم ای فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! گویا می خواهی من به تو بیوندم و تو را یاری کنم! به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند! اگر من با این شمشیرم در پیش روی تو آنقدر بجنگم که شمشیر از کفم رها شود، باز یک صدم از حق تو را ادا نکردم! اکنون من در خدمت هستم فرمان ده!».

عبدالله بن عمر که تا آن لحظه شاهد گفتگوهای امام و ابن عباس بود و مراتب اخلاص و ارادت ابن عباس را شنید به سخن آمد و رو به ابن عباس کرد و گفت:

«ای ابن عباس! بس است، از این گونه سخنان بگذریم!» آنگاه عبدالله بن عمر رو به امام کرد و عرض کرد:

«ای اباعبدالله! از تصمیمی که گرفته ای، دست بردار و از همین جا به مدینه بازگرد و با این گروه از درِ سازش در آی و از زادگاه و حرم جدت رسول خدا دور مشو! و به دست این گروهی که بهره ای از ایمان ندارند بهانه مده! و اگر بنای بیعت نداری، تا وقتی که مخالفت علنی نکردی، با تو کاری ندارند. امید است یزید بن معاویه - که خدا لعنتش کند - مدت زیادی عمر نکند و خداوند تو را از شر وی کفایت کند.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ! أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنَا عِنْدَكَ عَلَى خَطَأٍ مِّنْ أَمْرِي هَذَا؟ فَإِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ عَلَى خَطَأٍ فَزِدْنِي فَيَأْتِي أَخْضَعُ وَ أَسْمَعُ وَ أَطِيعُ؛ برای همیشه تا آنگاه که آسمان و زمین پابرجاست، نفرین

بر این سخن باد! ای عبدالله (ابن عمر)! تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا به نظر تو من در تصمیم خود اشتباه می‌کنم؟ اگر من در اشتباهم، بگو که من می‌شنوم و می‌پذیرم».

عبدالله بن عمر گفت: «نه به خدا سوگند! خداوند هرگز فرزند دختر رسول خدا را در اشتباه نمی‌گذارد، و هرگز یزید بن معاویه - که خدا لعنتش کند - با تویی که پاک و برگزیده خاندان پیامبری، در امر خلافت هم پایه نیست، ولی می‌ترسم که این چهره زیبای تو را آماج شمشیرهای خود قرار داده و از این امت برخورداری را که انتظارش را نداری ببینی. پس با ما به مدینه برگرد و اگر دوست نداشتی که بیعت کنی، هرگز بیعت مکن ولی در خانه ات بنشین (و پرچم مخالفت بلند نکن!)».

امام علیه السلام فرمود: «هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَإِنْ أَصَابُونِي، وَإِنْ لَمْ يُصِيبُونِي فَلَا يَزَالُونَ حَتَّىٰ أَبَايَحَ وَأَنَا كَارِهِ، أَوْ يَقْتُلُونِي، أَمَا تَعْلَمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَنَّ مِنْ هَوَانِ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُ أُتِيَ بِرَأْسِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَىٰ بَعْثِهِ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالرَّأْسُ يَنْطِقُ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟! أَمَا تَعْلَمُ أبا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَىٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كُلُّهُمْ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَضِعُوا شَيْئًا، فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ؛ اتَّقِ اللَّهَ أبا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَلَا تَدْعَنَّ نُصَيْرَتِي وَادْكُرْنِي فِي صِلَاتِكَ ... يَا ابْنَ عُمَرَ! فَإِنْ كَانَ الْخُرُوجُ مَعِيَ مِمَّا يَضِيعُ عَلَيْكَ وَتَيْقَلُ فَانْتِ فِي أَوْسَعِ الْعِيدِ، وَ لَكِنْ ... اجْلِسْ عَنِ الْقَوْمِ، وَلَا تَعْجَلْ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمَ إِلَىٰ مَا تَوَوَّلُ الْأُمُورُ».

«هیهات! ای فرزند عمر! این گروه مرا رها نخواهند کرد هر چند مرا بر حق دانند، و اگر هم مرا بر حق ندانند باز رهایم نخواهند کرد تا به اکراه هم شده بیعت نمایم یا مرا به قتل رسانند. ای عبدالله بن عمر! آیا نمی‌دانی از نشانه‌های پستی دنیا نزد خدا این است که سر «یحیی بن زکریا» را برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند با این که سر بریده‌اش را به روشنی سخن می‌گفت؟! ای اباعبدالرحمن آیا نمی‌دانی که قوم بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می‌کشتند آنگاه (با خیالی آسوده) در بازارها نشسته و به خرید و فروش می‌پرداختند آن چنان که

گویی هیچ کار خلافی مرتکب نشده اند؟! خداوند نیز در کیفرشان شتاب نفرمود تا آن که پس از فرصتی، آنان را با صلابت و قدرت به کیفر رساند (و در هم کوبید).

ای اباعبدالرحمن! از خدا بترس! و دست از یاری من بردار و در نماز خود مرا یاد کن

ای فرزند عمر! اگر برای تو همراهی با من دشوار و سنگین است، پس معذور و مرخصی! ولی ...

از این گروه کناره بگیر و در بیعت شتاب مکن تا ببینی کار به کجا می انجامد!».

سپس امام علیه السلام رو به عبدالله بن عباس کرد و فرمود: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَ لَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَيْرِ مُنْذُ عَرَفْتَكَ، وَ كُنْتَ مَعَ وَالِدِي تُشِيرُ عَلَيْهِ بِمَا فِيهِ الرَّشَادُ، وَقَدْ كَانَ يَسْتَنْصِحُكَ وَ يَسْتَشِيرُكَ فَتَشِيرُ عَلَيْهِ بِالصَّوَابِ، فَأَمَضَ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ كَلَامِهِ، وَ لَا يَخْفَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكَ، فَإِنِّي مُشِيَتُ وَطَنَ هَذَا الْحَرَمِ، وَ مُقِيمٌ فِيهِ أَبَدًا مَا رَأَيْتُ أَهْلَهُ يُحِبُّونِي، وَ يَنْصُرُونِي فَإِذَا هُمْ خَذَلُونِي اسْتَبَدَلْتُ بِهِمْ غَيْرَهُمْ، وَ اسْتَعْصِمْتُ بِالْكَلِمَةِ الَّتِي قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ الْحَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ: (حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ) فَكَانَتْ النَّارُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا».

«ای ابن عباس! تو پسر عموی پدر منی، و از آن زمان که تو را شناختم همواره، به خیر و نیکی فرمان می دادی؛ تو با پدرم (امیرمؤمنان علیه السلام) همراه بوده ای و از بیان گفتار درست، نزد او نیز- به هنگام مشورت- دریغ نمی ورزیدی. آن حضرت با تو مشورت می کرد و تو نیز سخن صحیح و درست را بیان می کردی. پس در پناه و حمایت خداوند به مدینه برو؛ و خبرها و گزارش ها را از من پنهان مکن. من در این حرم امن الهی می مانم و تا آنگاه که مردمش مرا دوست داشته و یاریم کنند، خواهم ماند و هر گاه مرا رها کنند (و احساس کنم امتی حرم در خطر می افتد) به جای دیگر خواهم رفت، و به سخن ابراهیم علیه السلام- آنگاه که در آتش افکنده شد- پناه می برم که گفت: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛ خدا مرا کافی است و او بهترین حامی من است». در نتیجه، آتش بر او سرد و سالم گردید».

در این هنگام ابن عباس و ابن عمر هر دو به شدت گریستند و امام علیه السلام نیز برای مدتی با آنها گریست؛ سپس با آن دو خداحافظی کرد و عبدالله بن عمر و ابن عباس

این گفتگوها به خوبی نشان می دهد که امام علیه السلام برخلاف پندار کج اندیشان از همان آغاز تصمیم نهایی خود را گرفته بود، و تسلیم در برابر یزید و حکومت خودکامه بنی امیه را که بر محو آثار اسلام می کوشیدند، خطری عظیم برای اسلام می دانست. آری تصمیم گرفته بود تا پای جان بایستد و تسلیم نشود، حتی طبق صلاحدید افرادی همچون ابن عباس یا عبدالله بن عمر حاضر نبود در خانه بنشیند و سکوت اختیار کند، و شاهد و ناظر خشکیدن درخت تنومند اسلام به وسیله آفت عظیمی همچون حاکمان بنی امیه باشد.

او می خواست سایه این درخت بارور همچنان بر سر مسلمانان جهان باشد، هر چند آبیاری آن با خون پاکش صورت پذیرد!

۳۲. نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم علیه السلام

امام حسین علیه السلام زمانی که در مکه بود، پیوسته از جانب مردم کوفه، نامه دریافت می کرد. مردم کوفه در نامه های خود، حضرت را به جانب کوفه و پذیرفتن رهبری خویش دعوت می کردند.

امام علیه السلام نامه ای در پاسخ مردم کوفه نوشت و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله - که آخرین فرستادگان کوفیان بودند - ارسال کرد.

نامه چنین بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِئًا وَ سَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ - وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ - وَ قَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي افْتَضَّضْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ، وَ مَقَالَهُ جُلُّكُمْ: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ.»

ص: ۳۴۱

وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرُتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَ أَمْرِكُمْ وَ رَأْيِكُمْ.

فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَئِكِكُمْ، وَ ذَوِي الْفَضْلِ وَ الْحِجِيِّ مِنْكُمْ، عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ عَلَيَّ بِهِ رُسُلِكُمْ، وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَعَمْرِي مَا لِلْإِمَامِ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْآخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ، وَ السَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشاینده مهربان؛ از حسین بن علی علیه السلام، به بزرگان مؤمنان و مسلمانان!

هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند- و این دوتن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند- محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این بود که:

«امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گرد آورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم- مسلم بن عقیل- را به سوی شما می فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارتان را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان، اندیشمندان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه هایتان بود همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهیم آمد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**».

- در پایان نامه نوشت:- «به جانم سوگند! امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را پذیرفته، و خود را وقف در راه خدا کند و السلام».

مردم کوفه با نامه های متعددی که برای امام علیه السلام نوشتند و برای پذیرش رهبری آن حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام اعلام آمادگی کامل کردند، خود را در بوته آزمایش جدیدی قرار دادند.

ص: ۳۴۲

۱- . ارشاد مفید، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴ (با مختصر تفاوت)

و امام علیه السلام با این که سابقه سوء آنها را در دوران حکومت پدر و برادر بزرگوارش به خوبی می دانست، اما به این امید که حوادث دردناک گذشته و بلاهایی را که حکام ظالم و بی رحم و بی ایمان بنی امیه بر سر آنها آورده اند، آنها را بیدار کرده باشد، به نامه های آنها پاسخ مثبت داد، و برای آزمون آنان نماینده خاص خود مسلم بن عقیل، آن مرد شجاع و پاکباخته را به سوی آنها روانه نمود.

حضرت مسلم نیز با این که خطرات بزرگ این سفر را پیش بینی می کرد رهسپار کوفه گشت، ولی تجربه نشان داد که کوفیان- جز گروه محدودی- همان بی وفایان سست عنصری هستند که در گذشته بودند.

۳۳- برنامه ریزی برای بیعت و قیام

امام علیه السلام پس از نوشتن نامه، مسلم بن عقیل را فرا خواند و نامه را به وی تسلیم کرد و فرمود: «إِنِّي مُوجِّهُكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ، وَ سَيَقْضِي اللَّهُ مِنْ أَمْرِكَ مَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى، وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ، فَأَمُضِ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ حَتَّى تَدْخُلَ الْكُوفَةَ، فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَانْزِلْ عِنْدَ أَوْثَقِ أَهْلِهَا، وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي وَ اخذلهم عَنْ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، فَإِنْ رَأَيْتَ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى بَيْعَتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَبْرِ حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و این نامه هایشان به من است و خداوند به زودی کار تو را آن گونه که دوست دارد و می پسندد به انجام برساند و امیدوارم من و تو هم رتبه شهیدان باشیم! پس در پناه خداوند به سمت کوفه حرکت کن! چون به کوفه رسیدی، نزد مطمئن ترین مردم آنجا منزل گزین و مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار.»

اگر مردم را در بیعت با من متحد دیدی، مرا به زودی باخبر ساز تا برابر با آن عمل کنم إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

سپس امام دست در گردن مسلم انداخت و با وی خداحافظی کرد و هر دو

مسلم علیه السلام برای آن که کسی از بنی امیه از مأموریت وی با خبر نگردد مخفیانه از مکه به سوی مدینه حرکت کرد. چون به مدینه رسید ابتدا به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و دو رکعت نماز گزارد. سپس در تاریکی شب با خانواده خود خداحافظی کرد و به همراه دو تن راهنما از قبیله قیس - که آنان را برای این کار اجیر کرده بود - از مدینه خارج شد. در بین راه آن دو تن راه گم کرده و از همراهی با وی بازماندند و همگی به شدت تشنه شدند. آن دو رو به مسلم کرده گفتند: این راه را بگیر و برو تا به آب برسی و خود از تشنگی جان سپردند! (ولی مسلم راه را ادامه داد و نجات یافت و نامه ای به امام علیه السلام نوشت و ماجرا را خبر داد و امام علیه السلام تأکید فرمودند راه خود را همچنان ادامه دهد، او اطاعت کرد و ادامه داد و به کوفه رسید). (۲)

۳۴- نامه امام حسین علیه السلام به مردم بصره و برنامه ریزی برای قیام

امام حسین علیه السلام نامه ای در یک نسخه به پنج تن از اشراف بصره - مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و عمرو بن عبیدالله بن معمر - به این مضمون نوشت و توسط فرستاده ای برای آنان فرستاد.

«أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اضْيَظْفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ أَكْرَمَهُ بُنْيَوْتِهِ، وَ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النَّاسَ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ، فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ أَحَقَّ بِذَلِكَ الْحَقَّ الْمُسْتَحَقَّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ ...

وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَ أَنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ

ص: ۳۴۴

۱- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶

۲- . ارشاد مفید، ص ۳۸۱

سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ».

«اما بعد: خداوند محمّد صلی الله علیه و آله را بر خلقش برگزید و او را به پیامبری خود گرامی داشت، و برای انجام رسالتش وی را انتخاب کرد، سپس او را به نزد خویش برد، در حالی که حقّ خیرخواهی بندگان را ادا کرده بود و رسالتش را به درستی ابلاغ نمود. (سپس افزود):

ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیا و وارثان او و شایسته ترین مردم به جانشینی وی بودیم، ولی قوم ما، ما را (به ناحق) کنار زدند و ما نیز (به ناچار) پذیرفتیم، چرا که تفرقه را ناخوش داشته و عافیت (سلامت دین و امت اسلامی) را دوست داشتیم. در حالی که ما به یقین می دانستیم از کسانی که بر این مسند تکیه زدند، سزاوارتریم

اکنون فرستاده خود را با این نامه به سوی شما اعزام کردم و من شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش فرا می خوانم، چرا که (این گروه) سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند، اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم.

والسلام علیکم و رحمه الله».(۱)

بصره از مراکز حسّاس عراق بعد از کوفه بود و امام علیه السلام دوستان فراوانی در آنجا داشت هر چند دشمنان و مخالفان نیز کم نبودند، شاید امام علیه السلام می خواهد با این نامه آنها را بیازماید و روحیه سران آنان را کشف کند، یا لاقلاً از مخالفت صریح آنها جلوگیری فرماید.

به هر حال تصریح امام علیه السلام به این که هدف احیای اسلام و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و کنار زدن سنّت شکنان ظالم و غاصب است، نشان می دهد که شعار حضرت علیه السلام در این حرکت از آغاز چه بوده و چه هدفی را دنبال می کرد.

***۶۶

ص: ۳۴۵

در برخی از نوشته ها آمده است که: «ابن عباس» خدمت امام علیه السلام آمد و حضرت را به بیعت با یزید و سازش با بنی امیه توصیه کرد! امام علیه السلام فرمود:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَثْرَكُونِي وَإِنَّهُمْ يَطْلُبُونَنِي إِنْ كُنْتُ، حَتَّى أَبَايَعَهُمْ كُرْهًا وَيَقْتُلُونِي، وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعْتَدُونَ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي يَوْمِ السَّبْتِ، وَأَنْتَى مَاضٍ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيْثُ أَمَرَنِي، وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«هیها! هیها! ای ابن عباس! اینان دست از من برنخواهند داشت و هر جا باشم به من دست خواهند یافت تا به اجبار بیعت کرده و مرا به قتل برسانند. به خدا سوگند! آنان همانند یهود که در روز شنبه پیمان خدا را شکستند و ستم کردند به من ستم خواهند کرد. (۱) من به همان راهی که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بدان مأمور ساخته است، خواهم رفت، ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم.

(و هر چه پیش آید از آن باک نداریم).

ابن عباس عرض کرد: ای پسر عمو! شنیدم که قصد رفتن به عراق را داری، با آن که آنان مردمی فریبکارند. آنان تو را به جنگ می خوانند، شتاب مکن و در مکه بمان.

امام حسین علیه السلام فرمود:

«لَأَنْ أَقْتَلَ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتِحِلَّ بِمَكَّةَ، وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ وَقَدْ وَجَبَ عَلَيَّ اجَابَتُهُمْ وَقَامَ لَهُمُ الْعِيْذُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ بِهِ خُذَا سَوْگُند! اگر من در آن مکان آنچنانی کشته شوم نزد من محبوب تر است از این که در اینجا بمانم و حرمت مکه شکسته شود. (علاوه بر آن) اینها نامه ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم تا حجت الهی بر آنان تمام شود».

عبدالله بن عباس با شنیدن سخنان امام، به قدری گریست که محاسنش تر شد و

ص: ۳۴۶

۱- . ماجرای روز شنبه در میان قوم یهود بدین صورت بوده است که آنان از صید ماهی در آن روز منع شدند ولی گروهی از آنان بدون توجه به فرمان خداوند، به صید ماهی پرداخته و مورد خشم الهی قرار گرفتند و گرفتار عقوبت شدند

دردمندانه صدا زد: «واحسیناه، واسفاه علی الحسین».

و نیز روایت شده است: عبدالله بن عباس، برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام به سمت کوفه، بسیار پافشاری کرد. امام علیه السلام برای آرام کردن وی به قرآن تفأل زد و این آیه آمد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ»؛ هر کسی مرگ را می چشد و شما پاداش خود را خواهید گرفت! (۱).

امام علیه السلام افزود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. (۲) «صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ خدا و پیامبرش راست فرمودند».

سپس فرمود: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَلَا تُلَاحِجْ عَلَيَّ بَعْدَ هَذَا فَإِنَّهُ لَا مَرَدَّ لِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ ابن عباس! دیگر پس از این پافشاری مکن که فرمان و قضای خداوند برگشت ندارد!». (۳)

این تعبیرات به وضوح نشان می دهد که امام علیه السلام یک مأموریت الهی در این حرکت داشت که از سوی خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله به او ابلاغ شده بود، و در آن مسیر با عزم راسخ گام بر می داشت.

ولی امثال ابن عباس که از مسائل پشت پرده غیب بی خبر بودند به گونه ای دیگر به مسأله نگاه می کردند، و پیمودن طریق عافیت و تسلیم شدن در برابر بیعت یزید را- از سر خیرخواهی- ترجیح می دادند!

در ضمن، این نکته نیز از سخن بالا استفاده می شود که امام علیه السلام می دانست- به فرض محال- هر گاه تن به چنین بیعت ننگینی می داد، آنها دست از حضرتش بر نمی داشتند، در کمین بودند و از هر فرصتی برای قتل او استفاده می کردند زیرا حضرت را خطر مهمی برای خود می دانستند و راستی هم چنین بود! ۴۶

ص: ۳۴۷

۱- آل عمران، آیه ۱۸۵

۲- بقره، آیه ۱۵۶

۳- معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۶

۳۶- پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد

در حدیثی می خوانیم امام علیه السلام به عبدالله بن زبیر چنین فرمود:

«أَتْنِي بَيْعُهُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَحْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بِيَعْتِ چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق سوگند خورده اند (۱) به دستم رسیده است».

عبدالله ابن زبیر عرض کرد: «آیا می خواهی به سراغ مردمی بروی که پدرت را کشته و برادرت را از نزدشان بیرون کردند؟».

(۲)

این روایت نشان می دهد که مردم عراق از ظلم و ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند، و هتک مقدسات الهی و ارزشهای اسلامی به وسیله این بازماندگان عصر شرک و جاهلیت همه را به ماهیت این جنایتکاران خائن آشنا ساخت و تردیدی برای مردم در کفر آنها باقی نگذارد.

لذا آنها به دنبال رهبری می گشتند که در سایه او قیام کنند، چه رهبری بهتر از امام حسین علیه السلام. سیل نامه های کوفیان و بیعت آنان با امام علیه السلام حجت را بر حضرت تمام کرد، هر چند این افراد بی وفا این بار هم عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام امام علیه السلام را تنها گذاردند.

۳۷- فقط جان بر کفان با ما همراه شوند!

هنگامی که امام علیه السلام تصمیم گرفت (از مکه) رهسپار عراق شود، برخاست و خطبه ای به این مضمون ایراد فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ

ص: ۳۴۸

۱- منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده که اگر سوگند خود را بشکنند همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام

غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح و مؤثر است

۲- تاریخ ابن عساکر، ص ۱۹۴، ح ۲۴۹ (شرح حال امام حسین علیه السلام)

آدَمَ مَخَطَّ الْقَلَادَةَ عَلَى جِيدِ الْفَتَاهِ، وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسِيْلَافِي اشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيَهُ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عَسِدًا لَأَنَّ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَائِسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ اجْرِبَهُ سَيْغَبًا، لَا مَحِيصَ عَن يَوْمِ خَطِّ الْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَضَبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُوفِينَا اجْرَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِحْمَتُهُ، وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنَجِّزُ بِهِمْ وَعْدَهُ. مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَزْحَلْ مَعَنَا فَانِنِي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«حمد و سپاس از آن خداست، آنچه او بخواهد (همان شود)، و هیچ توان و قوتی جز به کمک او نیست، و درود خداوند بر فرستاده اش (حضرت محمد صلی الله علیه و آله). (آگاه باشید!) قلاده مرگ بر گردن آدمیزاده، همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان (مرگ همیشه همراه آدمی است). اشتیاق من به دیدار گذشتگانم (پدر و مادرم و جد و برادرم) همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! برای من شهادت گاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می بینم گرگان درنده بیابان- بین نوایس و کربلا- بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم های تهی و مشک های خالی خود را پر می کنند. از آن روز که (روز عاشورا) قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده است، گریزی نیست! خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است. (آنچه را که خداوند بدان خشنود است ما اهل بیت نیز به همان خشنودیم). ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیبایم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وی جدا نمی شود و در حظیره القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ذریه اش روشن می شود و وعده اش توسط آنان وفا خواهد شد. هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من - به خواست خداوند - فردا صبح حرکت خواهم کرد».^(۱)

***۶۷

ص: ۳۴۹

این خطبه کوتاه، از پر معنی ترین خطبه های امام علیه السلام است که نشان می دهد:

اولاً- امام علیه السلام از آینده این سفر پر خطر- سفر به عراق- به خوبی آگاه بود ولی چون رضای خدا را در آن می دانست به آن اقدام فرمود.

به تعبیر دیگر، آن را یک آزمون بزرگ الهی می دید که در کوتاه مدّت و دراز مدّت آثار مهمی برای جهان اسلام در بر خواهد داشت، و سبب رسوایی خطرناکترین دشمنان اسلام و سرنگونی آنان خواهد شد، و درسی پر از عبرت و حماسه و عزّت و افتخار برای آیندگان بجا خواهد گذارد.

ثانیاً- هیچ کس از همراهان خود را که در این مسیر گام نهاده بودند از آینده آن بی خبر نگذاشت و اغفال نکرد تا فقط پاکبازان عاشق شهادت در راه خدا با او حرکت کنند، همان کسانی که باید نامشان در دفتر روزگار به عنوان بهترین شهیدان راه حق رقم خورد.

۳۸- احترام حرم الهی

سید بن طاووس با سند خویش از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «محمّد بن حنفیه (برادر امام حسین علیه السلام) در شبی که فردایش امام علیه السلام از مکه رهسپار عراق بود، به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای برادر! تو بی وفایی کوفیان را نسبت به پدر و برادرت، شناخته ای، من نگرانم که با تو نیز چنین کنند. اگر در مکه بمانی، تو عزیزترین و محترم ترین شخص خواهی بود.»

امام فرمود: «یا اخی قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ ...، ۲۳ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي يُشْتَبَّاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ؛ برادر! من بیم از آن دارم که یزید، خونم را در حرم (امن خدا) بریزد و بدین سبب حرمت این خانه شکسته شود.»

محمّد بن حنفیه عرض کرد: «اگر از این جهت نگرانی، به سمت یمن یا به سرزمین های ناشناخته دیگر کوچ کن که تو در آنجا محفوظتری و کسی به تو دست نخواهد یافت.»

امام علیه السلام پاسخ داد: «أَنْظُرُ فِيمَا قُلْتَ؛ در این باره می اندیشم».

ولی دیدند که امام علیه السلام سحرگاهان آماده کوچ کردن (به سوی عراق) است؛ چون خبر به محمد بن حنفیه رسید. نزدیک آمد و مهار ناقه امام علیه السلام را به دست گرفت و عرض کرد:

ای برادر! آیا نفرمودی که در این باره می اندیشم؟

امام علیه السلام فرمود: آری.

عرض کرد: پس چه شده است با این شتاب رهسپاری؟

فرمود: «أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعِيدًا مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا ۡحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ، قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ هنگامی که از تو جدا شدم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، به من فرمود:

ای حسین! رهسپار (عراق) شو، خداوند می خواهد تو را کشته ببیند!».

محمد بن حنفیه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی خدا بر می گردیم». با این حال چرا این زنان را با خود می بری!؟

امام علیه السلام فرمود: «قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِيَهُنَّ سَبَايَا؛ رسول خدا به من فرمود:

خداوند می خواهد که آنان را اسیر ببیند!!».

امام علیه السلام پس از این گفتگو با برادرش خداحافظی کرد و رفت! (۱)

دستوری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا به فرزند دلبندهش امام حسین علیه السلام داد، پرده از روی حقیقت مهمی برداشت و آن این که گاه درهم شکستن دشمن سبب پیروزی و رسیدن به اهداف مقدس می شود و گاه شهادت و اسارت، و این بار نوبت شهادت و اسارت بود!

بی شک، خواست خدا بدون حکمت نیست، حکمت بالغه الهی ایجاب می کرد که با شهادت امام و یارانش و اسارت همسر و خواهر و دخترانش از یک سو، پرده از چهره ۶۴

ص: ۳۵۱

ننگین حاکمان ظالم و بی ایمان بنی امیه برداشته شود و جهان اسلام بر ضد آنها بشورند و از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام و یارانش جایگاهی در تاریخ جهان پیدا کنند که اسوه و قدوه ملت‌های مظلوم گردند و درس آزادگی را از مکتب آنها فراگیرند و از سوی سوم، امام علیه السلام به مقامی رسد که بزرگترین شفیع روز جزا گردد!

۳۹- امام علیه السلام از شهادت خویش خبر می دهد

چون به مردم مدینه خبر رسید که امام علیه السلام قصد دارد به سمت عراق حرکت کند، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب علیها السلام) نامه ای بدین مضمون برای امام علیه السلام نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، به حسین بن علی علیه السلام از عبدالله بن جعفر، اما بعد! تو را به خدا سوگند می دهم از مکه خارج مشو! من بیم آن را دارم که در آن صورت، تو و خاندانت کشته شوید و در نتیجه نور زمین خاموش شود، چرا که تو روح هدایت و امیر مؤمنانی. در رفتن به سمت عراق شتاب مفرما! من از یزید و همه بنی امیه، برای جان و مال و فرزندان و خاندانت امان می گیرم. والسلام».

امام علیه السلام در پاسخ وی نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَّ عَلَيَّ فَقَرَأْتُهُ وَفَهَّمْتُ مَا ذَكَرْتِ، وَ أَعْلَمُكَ أَنِّي رَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي مَنَامِي فَخَبَّرَنِي بِأَمْرٍ وَ أَنَا مَاضٍ لَهُ، لِي كَانَ أَوْ عَلَيَّ، وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامِهِ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَأَسِيخُ جُحُونِي وَ يَقْتُلُونِي؛ وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي لَيَعْتَدَنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ السَّبَبِ وَالسَّلَامُ؛ اما بعد! نامه ات به دستم رسید، آن را خواندم و مقصودت را دانستم. به تو خبر می دهم که من جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمانی داد و من در پی انجام آن فرمان می روم خواه (ظاهراً) به نفعم باشد یا به زیانم. به خدا سوگند! ای پسر عمو! اگر من در آشیانه بومی نیز باشم، مرا از آنجا بیرون آورده و به قتل می رسانند. به خدا سوگند ای پسر عمو! آنان همچون قوم یهود که در ماجرای روز شنبه (یوم السبت) ستم نموده اند، بر

این تعبيرات به خوبی نشان می دهد که امام علیه السلام خود را بر سر دو راهی می دید: تسلیم شدن در برابر یزید و بر جنایات و گمراهی های آل امیه صحه نهادن، و عدم تسلیم و تن به شهادت شرافتمندانه و بیدارگر سپردن، و امام علیه السلام دومی را برگزیده بود، هر چند گروهی راه اول را توصیه می کردند.

امام علیه السلام با نامه های داغ و کوبنده و هشدارهای شدیدی که در زمان حکومت معاویه می داد- و شرح آن گذشت- سازش ناپذیری خود را اثبات فرموده بود، و آنها هم تصمیم داشتند یا آن حضرت را به زور وادار به تسلیم کنند یا شهید نمایند، ولی نمی دانستند در پشت این شهادت چه تحوّل و حرکتی روی خواهد داد، و چه آثاری- در کوتاه مدت و دراز مدت- در جهان اسلام به جای خواهد گذاشت.

۴۰- امام حسین علیه السلام امان دشمن را نمی پذیرد

عبدالله بن جعفر به دنبال پیشنهاد خود و پاسخ امام علیه السلام هراسان شده به نزد عمرو بن سعید (فرماندار مکه) رفت و تقاضای امان نامه برای امام علیه السلام کرد و از وی خواست به امام علیه السلام اطمینان دهد و از او بخواهد به مکه بازگردد. عمرو بن سعید نامه ای برای امام علیه السلام نوشت و در آن یادآور شد که به نزد من بیا که تو در کنار من در امان و آسایشی.

چون امان نامه فرماندار مکه به دست امام علیه السلام رسید، در پاسخ چنین مرقوم داشت:

«ان كُنْتَ ارَدْتَ بِكِتَابِكَ الَّتِي بَرَى وَ صَلَّيْتِي فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ إِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقِ اللّٰهُ مَنْ دَعَا اِلَى اللّٰهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ اِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ خَيْرُ الْاَمَانِ اِمَانُ اللّٰهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا فَتَسْأَلُ اللّٰهُ مَخَافَةً فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا اِمَانَ

ص: ۳۵۳

الْمَاخِرَةَ عِنْدَهُ؛ اگر مقصودت از این نامه نیکی و پیوند با من است در دنیا و آخرت پاداش نیک بینی، به یقین! آن کسی که مردم را به سوی خداوند فرا می خواند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید من از مسلمانانم، هرگز با خدا مخالفت نمی کند. بهترین امان، امان خداست، و آن کس که در دنیا از خداوند نترسد به خدا ایمان نیاورده است. از خداوند خوفی را در دنیا طلب می کنیم که موجب امان ما در آخرت نزد او باشد!». (۱)

این گفتار امام علیه السلام به خوبی نشان می دهد که اولاً: امام علیه السلام به گفته ها و امان آنها اطمینانی نداشت، زیرا بنی امیه و عوامل آنها نه ایمان درستی به خدا داشتند، نه به روز قیامت، و امان نامه چنین اشخاصی در خور اعتماد نیست، و با این طناب های پوسیده هرگز نمی شد، به چاه رفت.

ثانیاً: امام علیه السلام به فرمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هدفی را دنبال می کرد که فراتر از فکر و درک آنها بود. در خوشبینانه ترین فرض، آنها می خواستند امام علیه السلام سالم بماند و امام علیه السلام می خواست دین و آیین جدش پیامبر صلی الله علیه و آله سالم بماند، چیزی که با حکومت بنی امیه - تفاله های عصر جاهلیت و بت پرستی - ممکن نبود.

۴۱ - قیام برای اعلاى کلمه حق

فرزدق (شاعر معروف عرب) در بیرون مکه با کاروان امام حسین علیه السلام برخورد کرد. امام علیه السلام از وضعیت مردم کوفه سؤال کرد و فرزدق پاسخ داد: «دلهای مردم با تو و شمشیرهایشان بر ضد توست!».

امام علیه السلام فرمود: «يَا فَرْزَدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ ابْطَلُوا الْخَيْدُودَ، وَ شَرِبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْتَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ وَ الْجِهَادِ فِي

ص: ۳۵۴

۱- . تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۲۰۳

سَبِيلِهِ؛ لَتَكُونَ كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا؛ ای فرزددق! اینان گروهی هستند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند و باده ها نوشیدند و دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خداوند و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آیین خداوند پیروز باشد». (۱)

فرزددق با شنیدن این سخن برگشت و رفت.

این سخن به خوبی نشان می دهد که امام علیه السلام روی حمایت و وفاداری مردم کوفه به هیچ وجه حساب نمی کرد، بلکه رفتن به سوی سرزمینی که شهادت او در آن، موج عظیمی را در جهان اسلام بیندازد، و پایه های قدرت ظالمان فرومایه را متزلزل کند وظیفه خود می دانست، و الا سزاوار بود با شنیدن سخن فرزددق و با جوابی که خود به او داد، مسیر خویش را تغییر داده به مکه بازگردد، یا راه دیگری را در پیش گیرد.

و به تعبیر دیگر، امام علیه السلام مبارزه با کسانی که اطاعت شیطان را بر اطاعت خدا مقدم شمرده، و حدود الهی را تعطیل، و فسق و فجور را آشکار ساخته، و حقوق مستضعفان را پایمال کرده بودند، وظیفه اصلی خود می دانست؛ به هر قیمتی که تمام شود و هر بهایی که لازم است برای آن پردازد!

۴۲- نامه دیگر از امام علیه السلام در پاسخ مردم کوفه

چون امام علیه السلام به وادی «حاجز بطن الرمه» (۲) رسید، نامه ای توسط «قیس بن مسهر صیداوی» برای کوفیان فرستاد که مضمون آن چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ،

ص: ۳۵۵

۱- تذکره الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۴

۲- بطن الرمه، منزلی است در مسیر کوفه که مردم بصره و کوفه در آنجا به یکدیگر می رسند

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَائِئِي يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلِكِكُمْ عَلَيَّ نَصِيرِنَا، وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنْعَ، وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَكْبَرُ الْأَجْرِ، وَقَدْ شَخَّصْتُمْ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَارْكَبُوا أَمْرَكُمْ وَجِدُّوا، فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی علیه السلام به برادران مؤمن و مسلمان! سلام عليكم؛ سپاس می گویم خدایی را که معبودی جز او نیست، اما بعد: نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید، مرا از حسن نیت و اتحاد بزرگانتان بر یاری ما و گرفتن حق ما با خبر ساخت. از خداوند خواهانم تا کارمان را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند، من روز سه شنبه هشتم ذی حجه - روز ترویبه - از مکه به سوی شما رهسپار شده ام. هنگامی که فرستاده من به نزدتان آمد هر چه بیشتر در کارتان شتاب و تلاش کنید. من در همین روزها - اگر خدا بخواهد - بر شما وارد می شوم. سلام و رحمت و برکت خداوند بر شما باد!».

قیس بن مسهر صیداوی با نامه امام علیه السلام به سمت کوفه حرکت کرد، تا آنگاه که به «قادیسیه» رسید. «حصین بن تمیم» وی را دستگیر کرد و به نزد «عبیدالله بن زیاد» فرستاد. عبیدالله به وی گفت: بر فراز قصر دارالاماره برو و به حسین بن علی علیه السلام ناسزا بگو.

قیس بر فراز قصر رفت و چنین گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا، پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده وی به سوی شما هستم، از او در وادی حاجز جدا شدم، او را اجابت کنید». سپس عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی بن ابی طالب علیه السلام طلب رحمت نمود.

عبیدالله بن زیاد دستور داد وی را از بالای قصر به زیر افکندند؛ پیکر شریفش

این نامه به خوبی نشان می دهد که مردم کوفه دست بیعت در دست نماینده امام علیه السلام مسلم بن عقیل گذارده بودند، امام علیه السلام چون از روحیه ضعیف کوفیان و سابقه پیمان شکنی آنان آگاهی داشت، این نامه را برای تقویت روحیه آنها نوشت، شاید این بار بر سر پیمان خود بایستند و به این امید که امام علیه السلام به زودی به آنها می پیوندند در کنار «مسلم» باشند و مقاومت کنند و اگر چنین می کردند، اوضاع شکل دیگری به خود می گرفت.

گرچه فرستاده امام علیه السلام دستگیر و شهید شد؛ ولی او در واقع رسالت خود را انجام داد و از فراز قصر دارالاماره گفتنی ها را گفت، ولی مردم بزدل و عافیت طلب کوفه گویی این پیام صریح را نشنیدند، و سرانجام مسیر خود را به سوی تسلیم و ذلت تغییر دادند.

۴۳- قیام برای احیای حق

محدث معروف «دینوری» نقل کرده است: امام حسین علیه السلام هنگامی که از «بطن الرمه» راه افتاد و با عبدالله بن مطیع (۲) که از عراق می آمد، برخورد کرد. وی به امام علیه السلام

ص: ۳۵۷

-
- ۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۱۸ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۹-۳۷۰ (با مختصر تفاوت)
 - ۲- «عبدالله بن مطیع» در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. و همانند عموم مردم در جامعه پر التهاب صدر اسلام نشو و نمو یافت. در ماجرای حزه- هنگام یورش سپاه یزید به مدینه و قتل عام مردم آن شهر- از مدینه گریخت و به سپاه عبدالله بن زبیر در مکه پیوست. در زمان محاصره اول خانه خدا توسط سپاه یزید و نیز در زمان محاصره دوم توسط سپاه حجاج بن یوسف ثقفی در کنار ابن زبیر به دفاع برخاست. وی سرانجام از سوی ابن زبیر به حکومت کوفه منصوب شد ولی پس از اوج گرفتن قیام مختار از کوفه به بصره نزد مصعب بن زبیر گریخت و از شرم به مکه نزد عبدالله بن زبیر بازنگشت. (مراجعه شود به: اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۶۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۷ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵)

سلام داد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای پسر رسول خدا! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جد تو بیرون کشاند؟

امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ أَمَاتِهِ الْبِدْعِ؛ مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم بدان امید که (با قیام علیه بنی امیه) نشانه های حق زنده و بدعت ها نابود شود». (۱)

هنگامی که امثال «محمد بن حنفیه» و «ابن عباس» و «عبدالله بن عمر» از حرکت امام علیه السلام به سوی کوفه تعجب کنند و از فلسفه و عمق این حرکت سرنوشت ساز در تاریخ اسلام بی خبر باشند، جای تعجب نیست که فردی مانند عبدالله بن مطیع که در اسلام سابقه ای نداشت به شکفتی فرو رود.

ولی آنچه برای ما مهم است عبارت امام علیه السلام در جواب او است، که فرمود: «هدف من احیای حق و نابود کردن بدعتهاست»، خواه از طریق غلبه بر حریف باشد، یا از طریق شهادت و اسارت!

۴۴- گفتگوی پر معنی امام علیه السلام با فرزندش علی اکبر علیه السلام

خوارزمی مورخ معروف نقل می کند: هنگامی که امام حسین علیه السلام به منزل «ثعلبیه» (۲) رسید. موقع ظهر بود امام علیه السلام در آنجا فرود آمد، خواب سبکی وی را فرا گرفت. سپس گریان از خواب برخاست. فرزندش علی بن حسین علیه السلام عرض کرد: پدرجان! سبب گریه تو چیست؟ خداوند دیدگانت را گریان نکند.

امام علیه السلام پاسخ داد: «يَا بَنِيَّ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكْذَبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلَمُكَ أَنِّي خَفَقْتُ بِرَأْسِي

ص: ۳۵۸

۱- اخبار الطوال، ص ۲۴۵

۲- ثعلبیه، در یک منزلی شقوق در مسیر کوفه به مکه واقع شده است. در این مکان مردی به نام ثعلبه از بنی اسد، آبی را استخراج کرد و به همین مناسبت آن مکان به نام وی معروف شد. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۸)

خَفَقَهُ فَرَأَيْتُ فَارِسًا عَلَى فَرَسٍ وَقَفَ عَلَيَّ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! إِنَّكُمْ تَسِيرُونَ الْمَسِيرَ وَالْمَنَايَا بِكُمْ تَسْرِعُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ فَعَلِمْتُ أَنَّ أَنْفُسَنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا؛ فَرَزْنَدَم! این زمان، ساعتی است که خواب آن دروغ نیست. در خواب دیدم اسب سواری در برابرم ایستاد و گفت: «ای حسین! شما شتابان می روید و مرگ با شتاب شما را به بهشت می برد!»، پس دانستم که از مرگ ما خبر می دهد».

علی اکبر عرض کرد: «يَا أَبَتِ أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؛ پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟!».

امام علیه السلام فرمود: «بَلَى يَا بُنَيَّ وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ! آری، فرزندم! سوگند به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست، بر حقیق».

علی اکبر علیه السلام عرض کرد: «إِذَا لِلنَّبَالِي بِالْمَوْتِ؛ پس، از مردن باکی نداریم».

امام حسین علیه السلام فرمود: «جَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَى بِهِ وَوَلَدًا عَنْ وَالِدٍ؛ خداوند به تو بهترین پاداشی که از ناحیه پدری به فرزندش داده می شود، عطا فرماید».^(۱)

به یقین امام علیه السلام برای خود گریه نمی کرد، زیرا در سخنان پیشین آن حضرت، استقبال از شهادت کراراً آمده بود، و این خواب مطلب جدیدی در این زمینه نداشت، گریه امام علیه السلام یا به حال فرزندان و اصحاب بود، یا به حال اسلام و مسلمین.

و در هر حال آزمون بزرگی برای فرزند رشیدش علی اکبر علیه السلام بود، پاسخ شجاعانه و مخلصانه او نیز همه چیز را روشن ساخت، و نشان داد این خاندان در مسیر حق، از هیچ چیز باک ندارند، و از خبر شهادت در اضطراب فرو نمی روند بلکه با آغوش باز از آن استقبال می کنند.

۴۵- بنی امیه در تعقیب امام علیه السلام

در منزلگاه «ثعلبیه» مردی به نام «اباهزه ازدی» به محضر امام علیه السلام شرفیاب شده سلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! چه چیزی سبب شد که از حرم خدا و حرم جدت محمد صلی الله علیه و آله بیرون آمدی؟

ص: ۳۵۹

«يا أبا هرّة! إن بنى أمية أخذوا مالي فصبرت، و شتموا عرّضى فصبرت، و طلبوا دمي فهربت، و أئيم الله يا أبا هرّة لتقتلني الفئه الباغية! و ليلسنهم الله ذلًا شاملاً و سيفاً قاطعاً، و ليسلطن الله عليهم من يدلهم حتى يكونوا أذل من قوم سبأ إذ ملكتهم امرأة منهم فحكمت في أموالهم و دمائهم».

«ای اباهره! بنی امیه دارایی ام را تصرف کردند و من شکیبایی کردم، حرتم را شکستند، صبر کردم، در صدد ریختن خونم بودند، به ناچار از آنان دور شدم؛ و سوگند به خدا! ای اباهره! گروهی ستمگر مرا خواهند کشت؛ ولی به یقین، خداوند لباس ذلت فراگیر بر آنان خواهد پوشانید و شمشیر بزنده ای را بر آنان خواهد کشید و خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که از قوم سبأ خوارتر گردند همان قومی که زنی زمامدارشان بوده و بر مال و جانشان حکم می راند».^(۱)

۴۶- امام حسین علیه السلام مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد

هنگامی که امام علیه السلام به منزلگاه «زباله»^(۲) رسید، خبر شهادت برادر رضاعی اش - عبدالله بن یقطر (علاوه بر شهادت مسلم و هانی) - را شنید، نوشته ایی را بیرون آورد و برای مردم خواند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرٌ فَضِيعٌ! قَتَلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ وَ هَانِيُ بْنُ عُرْوَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَقْطَرٍ، وَ قَدْ خَذَلْنَا شِيعَتَنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْأَنْصَارَ فَالْيَنْصِرْ رَفً، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ؛ بِه نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد! خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید، شیعیان ما از یاری مان دست کشیدند، پس هر کس از شما بخواهد برگردد می تواند. هیچ بیعتی از ما بر عهده او نیست».

به دنبال این سخنان، مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند، تنها همان

ص: ۳۶۰

۱- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲۳-۱۲۴ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷-۳۶۸

۲- زباله، منزلگاهی است معروف، در مسیر کوفه به مکه، نزدیک منزل ثعلبیه

عده از یاران آن حضرت که از مدینه با او همراه بودند، باقی ماندند.

این سخن را بدان جهت فرمود که عده ای فکر می کردند امام علیه السلام به شهری وارد می شود که مردم آن سامان همه مطیع فرمان او هستند و امام زمام حکومت را به دست خواهد گرفت و آنها بهره مادی خواهند برد! ولی هنگامی که دیدند مردم بی وفای کوفه دست از یاری امام کشیدند و قاعدتاً راهی جز شهادت برای امام و یارانش نیست از گرد آن حضرت پراکنده شدند. (۱)

این سخنان به خوبی نشان می دهد که امام علیه السلام رسالت و مأموریت خاصی در این سفر خطرناک برای خویش می دید، و گر نه بعد از علم و اطلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت «مسلم» و «هانی» و «عبدالله بن یقطر» می بایست به مکه، یا مدینه باز گردد و تردیدی به خود راه ندهد، نه این که به سوی کوفه که این زیاد بر آن تسلط کامل پیدا کرده بود برود، به خصوص این که بیعت را از همه همراهان بر می دارد و با صراحت می گوید ما به سوی خطر پیش می رویم آنها که غیر از این گمان می کردند آزادند، بازگردند.

۴۷- امام علیه السلام حقایق را برای یارانش بازگو می کند!

دانشمند معروف اهل سنت «قندوزی» نقل می کند که امام علیه السلام در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بی وفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَيْدِ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصِرْ رِفْعَنَا؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه ها بردبار است، با ما بماند و الا از ما جدا شود». (۲)

ص: ۳۶۱

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۲۴ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴ (با مختصر تفاوت)

۲- ینابیع الموده، ص ۴۰۶

امام علیه السلام همچنان به سوی کوفه پیش می رفت تا فرزدق، شاعر معروف را دید، فرزدق سلام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد کردی با آن که آنان پسر عمویت- مسلم بن عقیل- و پیروانش را کشتند؟» اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ وَ رِيحَانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ بَقِيَ مَا عَلَيْنَا؛ خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی رَوْحِ اللَّهِ و ریحان و بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانید او به تکلیف خویش عمل کرد و هنوز تکلیف ما باقی مانده است.»

سپس این اشعار را ایراد فرمود:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَهُ فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَأَتْ فَتَقْتُلُ أَمْرِي ۚ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقَلِّهِ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْحُرُّ يَبْخُلُ

اگر (لذات) دنیوی با ارزش به شمار آید، سرای پاداش الهی (بهشت) از آن برتر و ارزشمندتر است و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده، شهادت در زیر ضربات شمشیر در راه خدا بهتر است و اگر روزی ها به تقدیر الهی تقسیم شده، حریص نبودن در طلب روزی زیباتر است و اگر اموال و دارایی برای واگذاشتن جمع آوری می شود، چرا آزادمردان (در بذل و بخشش آن) بخل بورزند؟ (۱)

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب این جمله را نیز در ذیل این سخن نقل کرده است:

عَلَيْكُمْ سَلَامٌ اللَّهُ يَا آلَ أَحْمَدَ فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ سَوْفَ أَرْحَلُ

سلام خداوند بر شما ای آل احمد! من می بینم به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد. (۲)

ص: ۳۶۲

۱- . تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۱۶۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴

۲- . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳-۱۰۴

و «اربلی» مؤلف «کشف الغمّه» بر آن اشعار افزوده است:

وَ اِنْ كَانَتْ الْاَفْعَالُ يَوْمًا لِاهْلِهَا كَمَالًا فَحُسْنُ الْخُلُقِ اِنْهِيَ وَ اكْمَلُ

اگر کردار آدمی روزی مایه کمال اوست پس اخلاق نیکو، زیباتر و کاملتر است. (۱)

در روایتی آمده است که امام به دختر مسلم بن عقیل رو کرد و فرمود:

«یا اَبْتِی، اَنَا اَبُوکِ وَ بَنَاتِی اَخَوَاتُکِ؛ دخترم! من به جای پدرت و دخترانم به جای خواهران تو هستم!». (۲)

اوج عظمت امام علیه السلام و اهداف او در این اشعار کاملاً جلوه گر است او می داند برای رهایی خود از ننگ تسلیم در برابر خود کامگان فرومایه و برای نجات اسلام از چنگال مشرکان مسلمان نما از دودمان بنی امیه راهی جز پذیرش شهادت و آمادگی برای استقبال از شمشیرها وجود ندارد. امام علیه السلام از این طریق یاران خود را نیز برای این هدف بزرگ می سازد و آماده می کند.

۴۹- خطبه امام علیه السلام در نخستین برخورد با دشمن

امام علیه السلام در منطقه «ذو حسم» (۳) با سپاه حَزّ (سپاهی که از سوی ابن زیاد برای جلوگیری از ورود امام علیه السلام به کوفه فرستاده شده بود) برخورد کرد و هر دو سپاه در آنجا فرود آمدند، چون وقت نماز ظهر رسید امام به «حجاج بن مسروق» فرمود:

«اَذُنْ رَحِمَكَ اللهُ! ... حَتَّى نُصَلِّيَ؛ اذان بگو: خداوند ترا رحمت کند، ... تا نماز بگزاریم».

حجاج برخاست و اذان گفت، آنگاه امام علیه السلام به حَزّ بن یزید خطاب کرد:

«يَا بَنَ يَزِيدُ! اَتُرِيدُ اَنْ تُصَلِّيَ بِاَصِيْحَابِكَ وَ اَصِيْلِي بِاَصِيْحَابِي؟؛ آیا تو قصد داری با یاران خویش نماز بگزاری و من نیز با یاران خود نماز بگزارم؟».

ص: ۳۶۳

۱- . کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۸

۲- . مشیرالاحزان، ص ۴۵

۳- . ذو حُسم (یا ذو حُسم) نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار می پرداخت

حر پاسخ داد: شما با یارانت نماز بگزار، ما نیز به تو اقتدا می کنیم!

امام علیه السلام به «حجاج بن مسروق» فرمود: «اقامه بگو» اقامه گفت و امام علیه السلام جلو ایستاد و هر دو سپاه به او اقتدا کردند. پس از نماز از جای خویش برخاست و به شمشیرش تکیه داد و (خطبه خواند) و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعِيذَةٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، إِنِّي لَمْ أَقْدِمُ عَلَى هَذَا الْبَلَدِ حَتَّى أَتَنَّى كُتُبَكُمْ وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ أَنْ أَقْدِمَ إِلَيْنَا إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ، فَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْ، فَإِنْ تُعْطُونِي مَا يَثِقُ بِهِ قَلْبِي مِنْ عَهْدِكُمْ وَمِنْ مَوَائِقِكُمْ دَخَلْتُ مَعَكُمْ إِلَى مَضِيرِكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ كَارِهِينَ لِقُدُومِي عَلَيْكُمْ أَنْصِرَفْتُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ».

«ای مردم! این اتمام حجتی است در پیشگاه خداوند و مسلمانان حاضر، من خود به سوی دیار شما نیامدم مگر آن که نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان به سویم آمدند و گفتند: به سوی ما بیا چرا که ما پیشوایی نداریم بدان امید که خداوند به وسیله تو ما را در مسیر هدایت گرد آورد.»

اگر همچنان بر دعوت خود باقی هستید که اکنون آمدم. بنابراین، اگر با من پیمان و میثاق های محکم می بندید به گونه ای که مایه اطمینان خاطر گردد، با شما وارد شهرتان می شوم و اگر چنین نکنید و از آمدنم به این دیار ناخشنودید به مکانی که از آنجا آمده ام باز می گردم».

حر و سپاهیانش در برابر سخنان امام علیه السلام ساکت مانده و جوابی ندادند. (۱)

و طبق روایت دیگری فرمود:

«أَنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَذْبَرَ مَعْرُوفُهَا، وَاسْتَمَرَّتْ جِدًّا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابُهُ كَصُبَابِهِ الْإِنَاءِ، وَحَسْبِ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ، لَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

«همه شما می بینید که چه پیش آمده است، می بینید اوضاع زمانه دگرگون و نامشخص شده، (ت)

ص: ۳۶۴

۱- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵ و ارشاد مفید، ص ۴۲۷ (با مختصر تفاوت)

خوبی آن روی گردانیده و با شتاب در گذر است، و از آن جز اندکی همانند ته مانده ظرف ها و زندگی پستی همچون چراگاه دشوار و خطرناک، باقی نمانده است. آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است شیفته دیدار پروردگارش (شهادت) باشد. به یقین من مرگ (در راه حق) را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی بینم». (۱)

علامه مجلسی افزوده است که امام علیه السلام در ادامه چنین فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ عَيْبُ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لَعِقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَاذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم بندگان دنیایند، و دین همانند چیز خوش طمع و لذیذی بر زبانشان است که تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق است، آن را ننگ می دارند، ولی هنگامی که به بلا (در امر دین) آزموده شوند، تعداد دین داران اندک گردند». (۲)

با این که «حز بن یزید ریاحی» بیشترین احترام را در ظاهر به امام علیه السلام گذارد و یارانش پشت سر امام نماز خواندند، ولی مأمور بود به هر قیمتی شده اجازه ندهد امام علیه السلام به کوفه نزدیک شود، و اجازه بازگشت به مدینه را هم ندهد، بلکه امام علیه السلام را در یک منطقه دور از آبادی ها فرود آورد تا لشکرها فرار کنند و امام علیه السلام را در محاصره کامل قرار دهند.

اگر می بینیم امام علیه السلام می فرماید: شما مرا دعوت کردید، اگر حاضر به همکاری نیستید به جایگاه اصلی ام باز می گردم، در واقع برای اتمام حجت بر آن گروه پیمان شکن است، زیرا اگر امام علیه السلام می خواست بازگردد، بعد از خبرهای قطعی که از شهادت مسلم و هانی و پیمان شکنی اهل کوفه به او رسیده بود و هیچ مانعی در ظاهر وجود نداشت، بازت)

ص: ۳۶۵

- ۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ (با مختصر تفاوت)
- ۲- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷ و بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶. (قابل توجه آن که: خوارزمی معتقد است که امام علیه السلام این سخن را در روز دوم محرم، در کربلا ایراد فرموده است)

می گشت.

او به خوبی می داند مسیر او به سوی کربلا، میدان جانبازی و شهادت او است، و این خبر از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده بود.

۵۰- خطبه دیگر امام علیه السلام در برابر لشکر حرّ

مطابق روایتی: هنگام نماز عصر امام علیه السلام به مؤذن خود فرمان داد اذان و اقامه بگویند، سپس امام علیه السلام جلو ایستاد و هر دو سپاه به آن حضرت اقتدا کردند، پس از نماز امام برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ، فَإِنْ تَثَقُّوا بِاللَّهِ وَ تَعَرَّفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَىٰ، وَإِنْ كَرِهْتُمُونَا وَ جَهَلْتُمْ حَقَّنَا وَ كَانَ رَأْيُكُمْ عَلَيَّ خِلَافَ مَا جَاءَتْ بِهِ كُتُبُكُمْ وَ قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُكُمْ انصَرَفْتُ عَنْكُمْ».

«ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (امامت بر مسلمین) از این مدعیان دروغین که در میانان به ظلم و ستم و تجاوز رفتار می کنند سزاوارتریم. اگر به خدا اعتماد کنید و صاحبان حق را بشناسید، مایه خشنودی خداوند است و اگر ما را ناخوش داشته و حق ما را شناسید و عقیده شما برخلاف آن باشد که در نامه هایتان نوشته اید و فرستادگانتان گفتند، از نزد شما باز می گردم».

حرّ بن یزید در پاسخ عرض کرد: «ای اباعبدالله علیه السلام! ما از این نامه ها و فرستادگان بی خبریم».

امام علیه السلام به یکی از خدمت گزاران به نام عقبه ابن سمعان، رو کرد و فرمود: «يَا عَقْبَةُ! هَاتِ الْخُرُجِينَ الَّذِينَ فِيهِمَا الْكُتُبُ؛ ای عقبه! آن دو خورجین نامه ها را بیاور».

عقبه نیز نامه های شامیان و کوفیان را حاضر کرد و پیش روی آنان ریخت، آنان پیش آمده، به نامه ها نگاه کرده و می گذشتند!

حر گفت: «ای اباعبدالله! ما از آنان که این نامه ها را نوشتند نیستیم، مأموریت ما آن است که از تو جدا نشده تا تو را نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) ببریم».

امام علیه السلام تبسمی کرد و فرمود:

«الْمَوْتُ أَذْنِي إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ؛ مرگ از انجام این کار به تو نزدیک تر است!». (۱)

این دومین اتمام حجت امام علیه السلام به کوفیان و سپاه «حر» است که در میان آنها به یقین از نامه نگاران و دعوت کنندگان امام علیه السلام فراوان بودند، زیرا کسی جز «حر» نوشتن نامه را انکار نکرد.

به یقین از آنها بسیار بودند و شرمنده شدند ولی اراده آنها از آن ضعیف تر بود که درست بیندیشند و از راه خطا بازگردند.

جمله آخر امام علیه السلام مانند پتکی بر سر «حر» وارد شد و چیزی نگفت.

۵- گفتگوی پرمعنای امام علیه السلام با حر

امام علیه السلام پس از گفتگو با حر، به یاران خود رو کرد و فرمود: «زنان را بر مرکب ها سوار کنید تا ببینیم حر و یارانش چه خواهند کرد؟».

اصحاب امام سوار شدند و زنان را جلوی کاروان حرکت دادند. ولی سواران کوفه پیش آمده و راه را بر آنان بستند. امام دست به قبضه شمشیر برد و بر سر حر فریاد کشید و فرمود: «ثَكَلْتُكَ أُمَّكَ! مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ؟؛ مادرت به عزایت بنشیند! می خواهی چه کار کنی؟!».

حر پاسخ داد: به خدا سوگند اگر کسی از عرب- جز تو- چنین سخنی بر زبان جاری می ساخت، پاسخش را می دادم، هر که می خواست باشد! اما به خدا سوگند که

ص: ۳۶۷

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با مختصر تفاوت) و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲ (با مختصر تفاوت)

من نمی توانم نام مادرت را (به علت عظمت فوق العاده آن حضرت) بر زبانم جاری سازم، ولی ناچارم شما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«إِذَا وَاللَّهِ لَا أَتَّبِعُكَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسِي؛ به خدا سوگند من نمی آیم مگر آن که کشته شوم!».

حزّ پاسخ داد: «به خدا سوگند! من نیز از تو دست نمی کشم مگر آن که خود و یارانم کشته شویم!».

حضرت فرمود:

«بَرَزَ أَضِيحَابِي وَ أَضِيحَابُكَ وَ ابْرَزُ إِلَيَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي خُذْ بِرَأْسِي إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَ إِنْ قَتَلْتُكَ أَرَحْتُ الْخَلْقَ مِنْكَ؛ یارانم با یاران تو می جنگند و من با تو نبرد خواهیم کرد. اگر غلبه کردی سرم را نزد ابن زیاد ببر و اگر من تو را به قتل رساندم، مردم را از تو آسوده کردم!».

(حزّ که تصوّر می کرد با تهدید می تواند امام را منصرف کند که در نتیجه هم به مقصود خویش برسد و هم با امام درگیر نشود؛ پس از ملاحظه سرسختی امام، از خود انعطاف نشان داد و) گفت: «ای اباعبدالله! من مأمور نیستم با تو نبرد کنم، بلکه مأموریت من آن است از تو جدا نشوم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم من می دانم که همگان برای نجات خویش در فردای قیامت به شفاعت جدّ تو امید بسته اند، و اگر با تو بستیزم می ترسم در دنیا و آخرت زیانکار باشم؛ ولی من در این شرایط نمی توانم از تو دست کشیده و به کوفه برگردم، این راه را در پیش گیر و هر جا که خواستی برو، تا به عبیدالله بن زیاد نامه ای بنویسم که او با من مخالفت کرد و من نتوانستم کاری بکنم، تو را به خدا سوگند می دهم جان خویش را حفظ کن!».

امام علیه السلام فرمود:

«يَا حُرُّ! كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِي أَنِّي مَقْتُولٌ؛ ای حزّ؛ گویا از کشته شدن مرا می ترسانی؟».

حزّ عرض کرد: «آری اباعبدالله! من در این مورد شکی ندارم (که اینها چنین تصمیمی دارند) مگر آن که از همان راهی که آمده ای برگردی».

امام علیه السلام فرمود:

مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لَكَ وَ لَكِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ حَيْثُ يَقُولُ:

سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى خَيْرًا، وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا

وَ وَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَ فَارَقَ مَذْمُومًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا

أَقْدِمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا لِتَلْفِي حَمِيْسًا فِي الْوِغَاءِ عَزْمَرَمًا

فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ وَ إِنْ مِتُّ لَمْ أَدْمُ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ مُرَغَمًا

تنها پاسخی که می توانم به تو بدهم همان پاسخی است که آن مرد از قبیله اوس (به پسر عموی خویش هنگامی که می خواست به یاری پیامبر برود)، داد:

(سپس اشعاری به این مضمون بیان فرمود:)

«من این راه را می روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست.

آنگاه که آهنگ خیر کند و در راه اسلام مجاهدت نماید.

و برای مردان صالح از جان خود مایه بگذارد.

و از بدی ها دوری گزیده و با تبهاران مخالفت ورزد.

من جانم را بر کف گرفته و دیگر قصد ماندن ندارم تا در کشاکش نبرد با تمام سپاه دشمن بستیزم.

پس اگر زنده ماندم پیشمان نخواهم بود، و اگر کشته شوم نکوهش نمی شوم.

تو را ذلت همین بس که با خواری به این زندگی (ننگین خود) ادامه دهی!!» (۱)

تعبیرات و اشعاری که در این گفتار امام علیه السلام از آن استفاده شده نشان می دهد که شجاعت پدرش علی علیه السلام در وجود مبارکش به طور کامل وجود داشته است، همان گونه که پدرش فرمود: «وَاللَّهِ لَمَّا بُنُّ ابِيطَالِبِ أَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ امِّهِ؛ به خدا سوگندت)

۱- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۸-۱۴۰؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۳ (با مختصر تفاوت) و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷-۳۷۸ (با مقداری تفاوت)

عشق و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است». (۱) او هم می فرماید: «سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَى الْفَتَى؛ مَنْ مِنْ أَيْنَ طَرِيقِ مِي رُومِ وَ مَرِغِ وَ شَهَادَتِ (در راه خدا و نشر حق و عدالت) برای جوانمردان عیب و عار نیست!»

شجاعتی که سبب می شود بر مرگ لبخند زند و از هیچ تهدیدی نهراسد و شاهد مقصود مقدس خویش را به هر قیمت شده در آغوش گیرد.

یک بار دیگر اشعار فوق را که زبان حال امام علیه السلام است زمزمه کنید و به محتوای آن بیندیشید، چگونه از مرگی که مایه حیات و عزت و افتخار است و حیاتی که مایه ننگ و خواری و بدبختی است، سخن می گوید.

۵۲- تعبیر دیگری از امام علیه السلام درباره ذلت ناپذیری

در روایت دیگری آمده است که حضرت بعد از خواندن آن اشعار فرمود:

«لَيْسَ شَأْنِي شَأْنٌ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَ إِحْيَاءِ الْحَقِّ، لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةٌ خَالِدَةٌ وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الدُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ، أَيْ بِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي، هَيْهَاتَ طَاشَ سِرِّهِمْكَ وَ خَابَ ظَنُّكَ لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ، إِنَّ نَفْسِي لِأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ هِمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ قَتْلِي؟! مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِي وَ مَحْوِ عِزِّي وَ شَرَفِي فَإِذَا لَا أُبَالِي بِالْقَتْلِ».

«در شأن چون منی نیست که از مرگ بهراسد! مرگ در راه رسیدن به عزت و احیای حق، چقدر آسان است؟! آری مرگ در راه عزت و سربلندی جز زندگانی جاوید نیست! و زندگی ذلت بار جز مرگ تهی از زندگی نمی باشد.

آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ هیهات! تیرت به خطا رفت و پندارت بیهوده است!

من آن نیستم که از مرگ بترسم، روحم بزرگ تر و همتم برتر از آن است که از ترس مرگ زیر

ص: ۳۷۰

آیا به بیش از کشتن من قادرید؟! خوشا به کشته شدن در راه خدا!

ولی شما بر نابودی عظمت و عزت و شرف من ناتوانید، حال که چنین است من از کشته شدن باکی ندارم!». (۱)

راستی آفرین بر این همت، و درود خدا بر این عظمت روح و اوج شهامت؛

آیا این گونه سخنان تاکنون از کسی شنیده شده؟

آیا هر کس توان گفتن این کلمات را دارد؟

درود بر تو ای پیشوای آزادگان و ای سالار شهیدان! که عالیترین درس را در کوتاهترین عبارت به ما آموختی، درود و صد هزار درود!

۵۳- خطبه دیگری از امام علیه السلام در جمع یاران حرّ

سرانجام امام علیه السلام و حرّ هر کدام با سپاهیان خود به راه خویش ادامه دادند تا به منزلگاه «بیضه» (۲) رسیدند. امام علیه السلام در آنجا برای یاران خود و سپاه حرّ، پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ، وَ لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ، وَ أَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلَالَ اللَّهِ، وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ.

قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبِكُمْ، وَ قَدِمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَ لَا تَخَذُلُونِي، فَانْ

ص: ۳۷۱

۱- احقاق الحق، ج ۱، ص ۶۰۱ و اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۵۸۱

۲- بيضه (به كسر باء) آبگاهی است میان واقصه و عذیب

تَمَمْتُمْ عَلَى بَيْعَتِكُمْ تُصَيَّبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ، فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَ خَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَ أَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمًا! وَ الْمَغْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظُّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصِيئُكُمْ ضَيَّعْتُمْ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» وَ سَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

«ای مردم! پیامبر خدا علیه السلام فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا مخالفت ورزیده، در میان بندگان خدا به ستم رفتار می کند؛ و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت بر نخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیاندازد».

هان ای مردم! این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پایبند شده و از پیروی خداوند سرپیچی کرده اند، فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند. آنان بیت المال را به انحصار خویش درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند و من (که فرزند رسول خدایم) به قیام برای تغییر این اوضاع، از همه کس سزاوارترم.

نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان - با خبر بیعت شما - به نزد آمدند (و گفتند): شما با من پیمان بسته که مرا در برابر دشمن تنها نخواهید گذاشت.

اکنون اگر به بیعت خود وفادار ماندید، به رشد و کمال خود دست یافتید، من حسین بن علی علیه السلام و فرزند فاطمه دختر رسول خدایم. من در کنار شما، و خاندانم در کنار خاندان شما است.

اسوه و الگوی شما من هستم.

و اگر چنین نبودید و پیمانتان را شکسته اید و از بیعت خویش با من دست کشیده اید، به جانم سوگند! این رفتار از شما ناشناخته (و عجیب) نیست! چرا که شما با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم، همین گونه رفتار کردید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد. (در واقع این شماست که) همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساخته اید. (قرآن می فرماید):

« فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ »؛ هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان

شکسته است» (۱).

و به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد، و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته».

هنگامی که این خطبه به پایان رسید، یاران امام علیه السلام به نزدش آمده و همگی برای یاری حضرت اعلام یاری کردند و امام علیه السلام از خداوند برای آنها خیر و سعادت طلب نمود. (۲)

این گفتار تاریخی امام علیه السلام با صراحت تمام هدف قیام خونین عاشورا را شرح می دهد، بیانی که برای هر زمان و هر مکان کاربرد دارد. امام علیه السلام قیام خود را تبلوری از وظیفه عمومی همه مسلمین می داند که در برابر حکام جائز و ظالم بر عهده دارند.

ظالمانی که نه فقط بندگان خدا را به زنجیر ستم گرفتار ساخته اند، بلکه حلال خدا را حرام کرده و حرام او را حلال شمرده اند.

به یقین، سکوت در برابر چنین افرادی برای هیچ مسلمانی جایز نیست! چرا که سکوت سبب امضای اعمال آنان می شود و امضای اعمال آنان سبب اتحاد سرنوشت سکوت کننده، با ظالمان و طاغیان می گردد.

آری؛ همه باید فریاد کشند و قیام کنند و کاخ بیدادگران را واژگون کنند و از همه سزاوارتر به این امر، فرزند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیهم السلام است.

چه منطقی از این گویاتر و زنده تر!

۵۴- عبیدالله بن حُرّ جعفی و از دست دادن فرصت

هنگامی که امام علیه السلام با سپاه اندک خویش به «قصر بنی مقاتل» (۳) رسید در آنجا

ص: ۳۷۳

۱- فتح، آیه ۱۰

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵

۳- این قصر که موضعی است میان عین التمر و قَطُّطَاطِیَه (نزدیک کوفه)، منسوب به مقاتل بن حسان بوده است

خیمه ای توجّهش را جلب کرد، پرسید: «این خیمه از کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّ جعفی». امام علیه السلام «حجاج بن مسروق جعفی» را به نزد او فرستاد. حجاج به خیمه عبیدالله بن حرّ آمد، سلام کرد و گفت:

ای پسر حرّ! به خدا سوگند! اگر شایسته آن باشی که بپذیری خداوند به تو کرامتی عظیم هدیه کرده است.

گفت: کدام کرامت؟

حجاج پاسخ داد: این حسین بن علی علیه السلام است، که تو را به یاری خویش فرا می خواند. پس اگر در رکاب آن حضرت با دشمنانش نبرد کنی، پاداش بزرگی نصیب تو خواهد شد و اگر کشته شوی، به فیض شهادت نایل گردی.

«عبیدالله بن حرّ» گفت: من از کوفه بیرون نیامدم مگر آن که بیم داشتم حسین بن علی علیه السلام به کوفه قدم گذارد و من آنجا باشم و یاری اش نکنم. در کوفه هیچ یآوری نمانده مگر آن که به دنیا رو کرده است، خدمت امام برگرد و این مطلب را به عرضشان برسان.

حجاج نزد امام آمد و ماجرا را به عرض امام علیه السلام رساند. امام برخاست و باتنی چند از یاران خود به نزد عبیدالله بن حرّ آمد. عبیدالله از امام علیه السلام استقبال گرمی به عمل آورد و امام نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَّا بَعِيدُ، يَا بَنَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مَضِيرَكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ وَ خَبَرُونِي أَنَّكُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَيَّ نُصَيْرَتِي، وَ أَنْ يَقُومُوا دُونِي وَ يُقَاتِلُوا عَدُوِّي، وَ أَنَّكُمْ سَأَلُونِي الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَ لَسْتُ أَدْرِي الْقَوْمَ عَلَيَّ مَا زَعَمُوا، لِأَنَّكُمْ قَدْ أَعَانُوا عَلَيَّ قَتْلَ ابْنِ عَمِّي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ شِيعَتِهِ. وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ ابْنَ مَرْجَانَةَ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُبَايَعُنِي لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَ أَنْتَ يَا بَنَ الْحُرِّ فَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُوَاجِدُكَ بِمَا كَسَبْتَ وَ أَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فِي الْمَأْيَامِ الْخَالِيَةِ، وَ أَنَا أَدْعُوكَ فِي وَقْتِي هَذَا إِلَى تَوْبَةٍ تُغْسِلُ بِهَا مَا عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ أَدْعُوكَ إِلَى نُصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنْ أُعْطِينَا حَقَّنَا حَمْدَنَا اللَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ قَبْلَنَا، وَ إِنْ مُنِعْنَا حَقَّنَا وَ رُكِبْنَا بِالظُّلْمِ

كُنْتُ مِنْ أَعْوَانِي عَلَى طَلَبِ الْحَقِّ».

«آریا بعد! ای پسر حرّ! همشهریان تو این نامه ها را برایم نوشتند و خبر دادند که همگی بر یاری من متفق اند و در کنار من ایستاده و با دشمنانم پیکار خواهند کرد. و از من خواستند که نزدشان بروم و من نیز آمدم. ولی گمان نمی کنم که آنان بر عهدشان پایدار بمانند، زیرا آنان بر کشتن پسر عمویم - مسلم بن عقیل رحمه الله - و یارانش (با دشمنان) همکاری کردند، و همگی با پسر مرجانه - عبیدالله بن زیاد - که از من می خواهد با یزید بیعت کنم، همراه شده اند. و تو ای پسر حرّ بدان! به یقین خداوند در برابر کارهایی که انجام داده ای و گناهایی که در ایام گذشته مرتکب شده ای، از تو بازخواست خواهد کرد، و من در این لحظه از تو می خواهم که با آب توبه گناهایت را شستشو دهی و تو را به یاری خاندان اهل بیت علیهم السلام فرا می خوانم.

اگر حَقّمان را به ما دادند خدا را بر آن شکر کرده و می پذیریم و اگر آن را از ما بازداشتند و به ظلم و ستم بر ما چیره شدند تو در طلب حق، از یاوران من خواهی بود (و در هر دو صورت زیانی نخواهی دید).

عبیدالله بن حرّ عرض کرد: به خدا سوگند! ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله اگر در کوفه کسانی بودند که تو را یاری کرده و در رکابت پیکار می نمودند، من مقاوم ترین آنان در برابر دشمنان بودم. ولی من در کوفه شاهد بودم که مدعیان پیروی تو از ترس بنی امیه و شمشیرهایشان به خانه های خود خزیدند. تو را به خدا سوگند که این خواهش را از من مکن. من هر چه بتوانم - از کمک های مالی - از تو دریغ نخواهم کرد این اسب را از من بپذیر که در پی کسی با آن روان نشدم مگر آن که بر او دست یافتم و با آن از مهلکه ای نگریختم جز آن که نجات یافتم و این شمشیر را تقدیم تو می کنم که به هر چه فرود آوردم آن را برید.

امام علیه السلام فرمود:

«يَا بْنَ الْحُرِّ! مَا جُنَّاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ النُّصْرَةَ، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ بَحَلْتَ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ مَالِكَ، ... قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ هُوَ يَقُولُ: «مَنْ»

سَمِعَ دَاعِيَةَ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَمْ يَنْصُرْهُمْ عَلَى حَقِّهِمْ إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ؛ ای فرزند حرّ! ما به قصد اسب و شمشیرت نیامدیم، ما آمدیم تا از تو یاری بطلبیم. اگر از تقدیم جانت در راه ما دریغ می ورزی، هیچ نیازی به مالت نداریم ... من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هر کس فریاد استغاثه اهل بیت مرا بشنود و به یاریشان نشتابد خداوند وی را به رو در آتش دوزخ اندازد».

آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست و به نزد یاران خود برگشت. (۱)

در روایتی آمده است که امام پس از این گفتگوها در پایان به عبیدالله بن حرّ چنین فرمود:

«فَالَا تَنْصُرُنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا، فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَتِنَا أَحَدٌ ثُمَّ لَمْ يَنْصُرْنَا إِلَّا هَلَكْنَا؛ اگر قصد یاری ما را نداری، پس از خدا بترس و با آنان که با ما می جنگند مباش! به خدا سوگند! هر کس فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاری ما نشتابد یقیناً آخرت او تباہ خواهد شد».

عبیدالله بن حرّ عرض کرد: نه، هرگز چنین نخواهد شد! إن شاء الله (و من با دشمن شما همراهی نخواهم کرد). (۲)

امام علیه السلام بار دیگر با این سخنان پر معنی خود نشان می دهد با این که امیدی به مردم کوفه ندارد و می داند آنها بی وفاتر از آن هستند که به پیمان و دعوت نامه های خود وفا کنند و به یاری او برخیزند، باز به راه خود ادامه می دهد، زیرا رسالت او چیز دیگری است و برنامه ای دیگر.

در ضمن هر کس را ببیند با او اتمام حجّت می کند، و صاحبان نفوس مطمئنّه و سعادت‌مندان پرافتخار و مؤمنان راستین را با خود همراه می سازد، تا در آن کارزار تاریخی ۷۹

ص: ۳۷۶

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۲

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۷-۳۰۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹

عاشورا شهد شهادت را بنوشند و با خون های پاک خود نهال اسلام را آبیاری کنند و پرده از چهره منافقان و دشمنان قسم خورده اسلام برافکنند.

۵۵- در پستی دنیا همین بس ...

از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که فرمود: «امام حسین علیه السلام (در مسیر کربلا) در هیچ منزلگاهی فرود نیامد و کوچ نکرد، مگر آن که از «یحیی بن زکریا» پیامبر بزرگ خدا و کشته شدن وی یاد فرمود، و روزی چنین فرمود:

«وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا اهْدِي إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ از پستی دنیا نزد خداوند همین بس که سر «یحیی بن زکریا» را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه بردند!». (۱)

در روایت دیگری امام علیه السلام در توضیح این مطلب، فرمود:

«إِنَّ امْرَأَةَ مَلِكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَارَادَتْ أَنْ تَزُوجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ، فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا فَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَعَرَفَتْ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ وَزَيَّنَتْ بِنْتَهَا وَبَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ فَذَهَبَتْ وَلَعِبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: مَا حَاجَتُكَ؟

قَالَتْ: رَأْسُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا.

فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا بَنِيَّ حَاجَهُ غَيْرَ هَذِهِ.

قَالَتْ: مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ ... فَتَمَلَّهْ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَمَرَتْ الْأَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُخْتَ نَصْرٍ».

«همسر پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود، خواست دخترش را به همسری آن پادشاه درآورد.

پادشاه با یحیی بن زکریا در این مورد مشورت کرد حضرت وی را از این کار برحذر داشت، همسر پادشاه از این ماجرا با خبر شد و دخترش را آرایش کرد و به نزد پادشاه فرستاد؛ دختر به نزد پادشاه رفت و به طنز و عشوهِ گری پرداخت (تا هوش از سر پادشاه ربود).

ص: ۳۷۷

پادشاه گفت: (برای آن که به وصال برسم) چه می خواهی؟

دختر گفت: سر یحیی بن زکریا را!

پادشاه گفت: دخترم! چیز دیگری بخواه.

گفت: جز این نمی خواهم!

امام علیه السلام ادامه داد: ... وی پس از این تصمیم به قتل حضرت یحیی علیه السلام گرفت و آن حضرت را به قتل رساند. آنگاه سر مبارکش را در طشت طلایی نهاد و به نزد آن دختر فرستاد (وچندان نگذشت که زمین دختر را در خود فرود برد و «بخت نصر» بر آنان مسلط شد).» (۱)

آنجا که سر یحیی را دفن کردند پیوسته از آن محل خون می جوشید تا بخت نصر گروه زیادی از ظالمان بنی اسرائیل را کشت تا خون از جوشش افتاد.

لذا در پایان این ماجرا می خوانیم امام حسین علیه السلام به فرزندش امام سجاد علیه السلام فرمود:

«یا وَلَعْدِی یا عَلِیُّ وَاللَّهِ لَا یَسِیْرُ کُنْ دَمِی حَتَّى یَبْعَثَ اللَّهُ الْمَهْدِیَّ فَيَقْتُلَ عَلِی دَمِی مِنَ الْمُنَافِقِیْنَ الْكُفْرَهُ الْفَسِیْقَهُ سَبْعِیْنَ أَلْفًا؛ فرزندم! علی جان! به خدا سوگند خون من آرام نخواهد گرفت تا آنگاه که خداوند (فرزندم) مهدی (عج) را مبعوث کند و او هفتاد هزار تن از منافقین کافر و فاسق را به قتل برساند.» (۲)

گفته های کوتاه و پرمعنی امام علیه السلام در مسیر کربلا یکی از دیگری پربارتر و عجیب تر است.

هدف امام علیه السلام از طرح ماجرای حضرت یحیی علیه السلام اشاره به این نکته است که حکام ظالم و جبار و هواپرست او را به جرم پاکی و تقوا و مبارزه با آلودگی ها و هوسبازی ها شهید می کنند و سر بریده اش را برای ناپاک زاده ای هدیه می برند و این نشان می دهد که امام علیه السلام از جزئیات شهادت خود آگاه بوده، و برای اصحاب و یاران و فرزنداناش شرح حرکت

ص: ۳۷۸

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۲ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۹

۲- همان مدارک

می داده و آن مردان شجاع را آماده جانبازی و فداکاری تا آخرین قطره خون می کرده است.

جمله «خون من از جوشش باز نمی ایستد تا «مهدی علیه السلام» قیام کند» اشاره پر معنایی به استمرار عاشوراهاى حسینی در طول تاریخ است، همان چیزی که امروز با چشم خود می بینیم. **صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.**

۵۶- ورود به سر منزل مقصود

امام در دوم محرم سال ۶۱ هجری به اتفاق یاران خویش به سرزمین کربلا وارد شد، ابتدا به یارانش رو کرد و فرمود:

«النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدَيْنِ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ؛ مردم، بندگان دنیا هستند و دین همانند چیزی است که بر زبانشان باشد، تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق است آن را نگه می دارند، ولی هنگامی که با مشکلات آزموده شوند عدد دین داران اندک می شود».

آنگاه پرسید: آیا اینجا کربلا است!

پاسخ دادند: آری، ای پسر پیغمبر!

آن حضرت فرمود:

«هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَ مَحَطُّ رِحَالِنَا، وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَ مَشِيفُكَ دِمَائِنَا؛ این دیار، جایگاه اندوه و بلا (و سرزمین گرفتاری و آزمون) است، اینجا محل خوابیدن شتران ما، و بارانداز کاروان ما، و محل شهادت مردان ما و جاری شدن خون ماست» (۱).

سپس اصحاب امام علیه السلام پیاده شدند «حرّ» نیز با هزار سوار جنگی در ناحیه دیگری در مقابل امام علیه السلام اردو زد و نامه ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن نامه او را از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا باخبر ساخت.

ص: ۳۷۹

۱- . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳

در روایت دیگری چنین می خوانیم:

امام حسین علیه السلام فرمود: اسم این مکان چیست؟ پاسخ دادند: کربلا.

فرمود:

«ذاتِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهَذَا الْمَكَانِ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى صَفِّينَ، وَ أَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأُخْبِرَ بِاسْمِهِ، فَقَالَ: «هَا هُنَا مَحْطٌ رِكَابِهِمْ، وَ هَاهُنَا مَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «ثِقُلٌ لِّآلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، يَنْزِلُونَ هَاهُنَا»،

«سرزمین اندوه و سختی، پدرم (امیرالمؤمنین علیه السلام) در مسیر جنگ صفین که من نیز همراه او بودم از این سرزمین عبور کرد، چون به اینجا رسید، ایستاد و از نام آن پرسید. وقتی که نامش را شنید، فرمود: «اینجا محل کاروان آنان و جای ریخته شدن خون های پاکشان است».

پرسیدند: از چه خبر می دهی؟

فرمود: «از حوادث سنگینی برای خاندان پیامبر که روزی در این مکان فرود می آیند».

سپس امام حسین علیه السلام مشتی از خاک گرفت و بویید و فرمود: «هَذِهِ وَاللَّهِ هِيَ الْأَرْضُ الَّتِي أُخْبِرَ بِهَا جِبْرِئِيلُ رَسُولَ اللَّهِ أَنَّنِي أُقْتَلُ فِيهَا، أُخْبِرْتَنِي أُمُّ سَلْمَةَ؛ بِه خُدا سوگند! این همان سرزمینی است که جبرئیل به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که من در آن شهید می شوم. ام سلمه (همسر بزرگوار رسول گرامی اسلام) به من خبر داد».

آنگاه امام علیه السلام سخن ام سلمه را این گونه نقل کرد: «روزی جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تو هم (ای حسین علیه السلام) نزد من بودی، پس گریستی، پیامبر فرمود: فرزندم را رها کن و من تو را رها کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله تو را در آغوش گرفت و بر دامانش نشانید. جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا حسین علیه السلام را دوست داری؟ پیامبر فرمود: آری. جبرئیل گفت:

فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَيَتَفَتُّهُ، وَ إِنْ شِئْتَ أُرِيْتُكَ تُرْبَةَ أَرْضِهِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا؛ اُمّت تو وی را خواهند کشت و چنانچه خواسته باشی خاک زمینی را که در آن شهید می شود به تو نشان دهم؟ پیامبر فرمود: آری! آنگاه جبرئیل بالش را بر زمین باز کرد و آن زمین را به پیامبر نشان داد». (۱) ۹۲

ص: ۳۸۰

ابومخنف در کتاب مقتل خویش از کلبی نقل می کند که امام و حرّ با سپاهیان خود راه می پیمودند تا آن که در روز چهارشنبه به سرزمین کربلا رسیدند، ناگهان اسب امام حسین علیه السلام از حرکت ایستاد. امام علیه السلام از آن پیاده شد و سوار بر مرکب دیگر شد؛ ولی آن اسب نیز قدم از قدم برداشت، اسب های متعددی عوض کرد، ولی هیچ یک حرکت نکردند. امام علیه السلام چون این امر شگفت آور را مشاهده کرد، پرسید: نام این سرزمین چیست؟

گفتند: غاضریّه. فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا.

فرمود: به جز اینها آن را چه می نامند؟ گفتند: شاطی الفرات (ساحل فرات).

فرمود: آیا باز هم نامی دارد؟ پاسخ دادند: کربلا.

پس آهی کشید و فرمود: «أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ؛ دشت اندوه و بلا» است.

سپس افزود:

«قِفُوا وَ لَا تَزْحَلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ سَيْفُكَ دِمَائِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ هَتَكُ حَرِيمِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ قَتْلُ رِجَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ ذُبْحُ أَطْفَالِنَا، وَ هَاهُنَا وَاللَّهِ تُرَارُ قُبُورُنَا، وَ بِهِذِهِ التُّرْبَةِ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ».

«همین جا توقّف کنید و از آن کوچ نکنید. پس به خدا سوگند! خوابگاه شتران ما و جای ریخته شدن خونمان است. به خدا سوگند! اینجا محلّ هتک حریم ما و کشته شدن مردان و ذبح کودکان ماست. به خدا سوگند! اینجا محلّ زیارت قبور ماست. جدّم رسول خدا مرا به این تربت نوید داده است که در فرموده او تخلفی نیست».^(۱)

سرزمین کربلا- از خاطره انگیزترین سرزمین های کشور اسلام است، سرزمین دلاوری ها و رشادت ها، سرزمین ایثارها و فداکاری ها، و سرزمین پایمردی ها در مسیر هدف. ۰۲.

ص: ۳۸۱

۱- . ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۸ و رجوع کنید به: اثبات الهداه، ج ۵، ص ۲۰۲

نام کربلا برای امام حسین علیه السلام کاملاً آشنا بود، چرا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمان خود از آن خبر داده بود و این خبر را رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق روایات از جبرئیل، امین وحی خدا شنید، که فرزندت حسین را در این سرزمین شهید خواهند کرد (شهادتی که موج آثارش پهنه تاریخ را فراخواهد گرفت).

حتی امیر مؤمنان علی علیه السلام مطابق روایتی هنگامی که از آن عبور می کرد صحنه های آینده این سرزمین را با چشم خود دید و در آنجا نماز گزارد و حسین عزیزش را به پایمردی بیشتر دعوت کرد.

لذا هنگامی که امام حسین علیه السلام به این سرزمین موعود رسید، دستور داد بارها را بگشایند و خیمه ها را برپا کنند و فرمود منزلگه مقصود ما همین جاست!

۵۷- برخورد عزتمندانه امام علیه السلام با فرستاده عیدالله

ابن زیاد نامه ای به این مضمون برای امام حسین علیه السلام نوشت: «اما بعد! ای حسین! خبر ورودت به کربلا به من رسید، امیرالمؤمنین - یزید! - به من نوشته است که سر بر بالین نهم و غذای سیری نخورم تا تو را به قتل برسانم و به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم و یا به فرمان من و یزید بن معاویه گردن نهی».

چون این نامه به امام حسین علیه السلام رسید و آن را خواند، نامه را به دور افکند و فرمود:

«لا- أَفَلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرْضَاةَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرْضَاةِ الْخَالِقِ؛ گروهی که خشنودی خود را بر خشنودی خداوند برگزیدند، هرگز رستگار نخواهند شد».

فرستاده «عیدالله» پرسید: «ای اباعبدالله! جواب نامه چه شد؟»

امام علیه السلام فرمود:

«ما لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ؛ این نامه نزد من جوابی ندارد، زیرا عیدالله مستحق عذاب الهی شده است!».

چون قاصد نزد عیدالله بازگشت و جریان را گفت، ابن زیاد به شدت برآشفته

امام علیه السلام با این سخن کوتاه و پر معنی نشان داد که با کسانی که خشنودی بندگان طاعی و یاغی را بر خشنودی خدا مقدم می‌شمرند، هیچ سر سازش ندارد و نامه امثال ابن زیاد را که جزو این گروهند، لایق و شایسته پاسخ نمی‌داند، آن را می‌خواند و به دور می‌افکند، هر چند جان شریفش در خطر باشد.

۵۸- خاموش نشستن گناه است

سرانجام امام علیه السلام در یک طرف و حرّ بن یزید نیز با هزار مرد جنگی، در ناحیه دیگر اردو زدند. آنگاه امام علیه السلام قلم و کاغذی طلب کرد و نامه ای برای بزرگان کوفه که می‌دانست بر رأی خود استوار مانده اند، و در واقع خطاب به عموم مردم کوفه، به این مضمون نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَرُفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ وَالٍ، وَجَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ، أَمَا بَعِيدٌ: فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: «مَنْ رَأَى سَيْلَطَانًا جَائِرًا مُسِيئًا تَجَلَّأً لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِنًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعَيْدِ وَالْأَنْثَمِ وَالْعَيْدِ وَالْأَنْثَمِ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ، وَظَهَرُوا الْفُسَادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْتَرُوا بِالْفِيءِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ، وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وَقَدْ أَتَنَى كُتُبَكُمْ، وَقَدْ قَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَخَذُلُونِي، فَاَنْ وَفَيْتُمْ لِي بِيَعْتِكُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَطَّكُمْ وَرُشْدَكُمْ، وَنَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي وَوَلَدِي

ص: ۳۸۳

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۱، ص ۲۳۹ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳ (با مختصر تفاوت)

مَرَّ بِأَهْلِيكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ، فَلَكُمْ بِي أَسْوَأَهُ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتَكُمْ فَلَعْمَرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَآخِي وَابْنِ عَمِّي! وَالْمَغْرُورُ مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظُّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصِيْبُكُمْ ضَيَعْتُمْ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» وَ سَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَالسَّلَامُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان؛ از حسین بن علی علیه السلام به سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، عبدالله بن وال و همه مؤمنین، اما بعد: شما می دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خداوند را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته و با سنت پیامبر اکرم مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار نموده، ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خدای متعال او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند».

شما می دانید که این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پای بند شده و از پیروی خداوند سرباز زدند و فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند، بیت المال مسلمین را به انحصار خویش درآورده، حرام خداوند را حلال و حلالش را حرام شمرده اند و من به جهت قرابت و نزدیکی با پیامبر خدا، خود را سزاوارتر از دیگران می دانم که با آنان مبارزه کنم.

از طرفی نامه های شما به من رسید. فرستادگانان با خبر بیعت شما به نزد آمدند (و گفتند) که شما با من بیعت کرده اید که مرا هرگز به دشمن تسلیم نخواهید کرد و در میدان مبارزه تنهائیم نخواهید گذارد و در میانه راه، به من پشت نخواهید کرد. حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایداری به رشد و کمال خود دست یافتید، من در کنار شما و خاندان و فرزندانم در کنار خاندان و فرزندان شما خواهد بود و من اسوه و مقتدای شما خواهم بود و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت خود را بشکنید، بجانم سوگند که چنین رفتاری از شما ناشناخته و عجیب نیست! چرا که شما با پدر و برادرم و پسر عمویم (مسلم) همین گونه رفتار کردید. فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، پس [در این صورت] شما همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را

تباه ساختید. «هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است». و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام». (۱)

امام علیه السلام نامه را مهر کرد و پیچید و به «قیس بن مسهر صیداوی» داد تا به مردم کوفه برساند و چون امام از خبر کشته شدن قیس مطلع شد، اشکش جاری گشت و عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشِيعَتِنَا عِنْدَكَ مَنزِلًا كَرِيمًا، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوندا! برای ما و شیعیان ما در نزد خود جایگاه والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود گردآور که تو بر انجام هر کاری توانایی». (۲)

امام علیه السلام در این نامه که برای عموم مردم کوفه - مخصوصاً بزرگان آنها - نوشته است بار دیگر اتمام حجت می کند. از یک سو وظیفه سنگین آنها را در قیام بر ضد جنود شیطان و سردمداران فساد و کفر و طغیان، روشن می سازد، و از سویی دیگر عهد و پیمان و بیعت مؤکد آنان را در حمایت از آرمان های خود یادآور می شود.

جالب این که هرگز قیام و مبارزه خود را مشروط به قیام آنها نمی کند و عزم و جزم خود را برای مبارزه تا آخرین نفس با توکل بر خداوند آشکار می سازد.

این نامه، بار دیگر اهداف مقدس امام علیه السلام را از قیام عاشورا روشن می سازد. این اهداف نه هوس حکومت است، نه آرزوی مقام؛ بلکه تنها برای مبارزه با خودکامگان، انحصارطلبان، ظالمان و ستمگران و آنهایی است که ارزش های الهی را پایمال کرده اند و فقط برای جلب رضای خدا است. ۸۲

ص: ۳۸۵

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱-۳۸۲

۲- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲

(چیزی نگذشت که عمر بن سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام علیه السلام ایستاد).

فرستاده عمر بن سعد نزد امام علیه السلام آمد. سلام کرد و نامه ابن سعد را به امام تقدیم نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده ای؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرَ كُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ كَرِهْتُنِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْهُمْ!؛ اهالی شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده اند، و اگر از آمدن من ناخشنودند باز خواهم گشت!». (۱)

خوارزمی روایت کرده است: امام علیه السلام به فرستاده عمر بن سعد فرمود:

«يا هذا بَلِّغْ صَاحِبَكَ عَنِّي أَنِّي لَمْ أَرِدْ هَذَا الْبَلَدَ، وَ لَكِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرَ كُمْ هَذَا أَنْ آتَيْتُهُمْ فَيُبَايِعُونِي وَ يَمْنَعُونِي وَ يَنْصُرُونِي وَ لَا يَخَذُلُونِي فَأَنْ كَرِهْتُنِي أَنْصِرَهُمْ مِنْ حَيْثُ جِئْتُ؛ از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده ام، بلکه مردم این دیار مرا دعوت کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم بازدارند و یاریم نمایند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده ام باز می گردم». (۲)

وقتی فرستاده عمر بن سعد بازگشت و او را از جریان امر با خبر ساخت، ابن سعد گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین علیه السلام برهاند. آنگاه این خواسته امام را به اطلاع «ابن زیاد» رساند ولی او در پاسخ نوشت:

«از حسین بن علی علیه السلام بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت...!».

چون نامه ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصوّر من این است که عبیدالله بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست».

ص: ۳۸۶

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴

۲- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۱

عمر بن سعد، متن نامه عییدالله بن زیاد را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد.

امام علیه السلام فرمود:

«لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ بِعَدْلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ، فَمَرْحَبًا بِهِ؛ مَنْ هَرَّكَزَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ يَسْخِرُ بِمِثْلِ مَا سَخِرَ بِهِ ابْنُ زِيَادٍ لِي. يَا بِلَا تَرِازِ مَرْكَ سِرَانْجَامِي خَوَاهِد بُوْد؟! خُوشَا چَنِين مَرْگِي!». (۱)

۶۰- می خواهم با تو سخن بگویم

امام حسین علیه السلام قاصدی نزد عمر بن سعد روانه ساخت که می خواهم شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشیم. چون شب فرا رسید ابن سعد با بیست نفر از یارانش و امام حسین علیه السلام نیز با بیست تن از یاران خود در محلّ موعود حضور یافتند.

امام علیه السلام به یاران خود دستور داد تا دور شوند تنها عباس برادرش و علی اکبر فرزندش را نزد خود نگاه داشت. همین طور ابن سعد نیز به جز فرزندش حفص و غلامش، به بقیه دستور داد، دور شوند.

ابتدا امام علیه السلام آغاز سخن کرد و فرمود:

«وَيْلَكَ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ أَتُقَاتِلُنِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟ ذَرُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَ كُنْ مَعِي، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ وای بر تو، ای پسر سعد، آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، هراس نداری؟ آیا با من می جنگی در حالی که می دانی من پسر چه کسی هستم؟ این گروه را رها کن و با ما باش که این موجب نزدیکی تو به خداست».

ابن سعد گفت: اگر از این گروه جدا شوم می ترسم خانه ام را ویران کنند. امام علیه السلام فرمود: «أَنَا أَبْنِيهَا لَكَ؛ من آن را برای تو می سازم». ابن سعد گفت: من بیمناکم که اموالم مصادره گردد. امام فرمود:

ص: ۳۸۷

«أَنَا أَخْلِفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ؛ مَنْ مِنْ مَالِ خُودِمِ دَرِ حِجَازٍ، بَهْتَرُ مِنْهُ مِنْ مَالِ دِهَمِ».

ابن سعد گفت: من از جان خانواده ام بیمناکم (می ترسم ابن زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذرانند).

امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد ابن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد و از وی رو برگرداند و در حالی که از جا بر می خاست، فرمود:

«مَالِكَ، ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَ لَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَلَّا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا؛ تُو رَا چِه می شود! خداوند به زودی در بستر جانان را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری».

ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَفِي الشَّعِيرِ كِفَايَةٌ عَنِ الْبُرِّ؛ جُو عِرَاقٍ مَرَا كَافِيًا اسْت!». (۱)

امام علیه السلام در هر گام به اتمام حجت می پردازد تا هیچ کس فردا، ادعای بی اطلاعی نکند، جالب این که فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حقایق امام علیه السلام و ناحق بودن دشمن او را تصدیق می کند، تنها عذرش ترس از بیرحمی و قساوت آنهاست و این اعتراف جالبی است!

از سوی دیگر تمام تلاش امام علیه السلام خاموش کردن آتش جنگ است و تمام تلاش دشمن افروختن این آتش است، غافل از این که این آتش سرانجام شعله می کشد و تمام حکومت دودمان بنی امیه را در کام خود فرو می برد. ۸۹.

ص: ۳۸۸

۱- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸-۳۸۹

(پس از بی نتیجه ماندن راه های مسالمت آمیز و تسلیم ناپذیری امام حسین علیه السلام، عمر بن سعد برای گرفتن بیعت اجباری و یا کشتن امام و یارانش در عصر تاسوعا فرمان حمله را صادر کرد. با این فرمان هزاران تن سواره و پیاده به سمت اردوی ابوعبدالله علیه السلام روانه شدند، صدای مهمه آنها در بیابان کربلا پیچید و به گوش لشکریان امام علیه السلام رسید).

حضرت عباس بن علی علیه السلام محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: «ای برادر! دشمن بدین سو می آید».

امام حسین علیه السلام برخاست و فرمود:

«يَا عَبَّاسُ! اِرْكَبْ بِنَفْسِي اَنْتَ - يَا اَحِي - حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ: مَا لَكُمْ؟ وَ مَا بَدَا لَكُمْ؟

وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟؛ ای عباس! جانم به فدایت ای برادر! سوار شو و برو از آنها پرس! هدف آنها چیست؟ چه روی داده است؟ و پرس: چه دستور تازه ای به آنان داده شده؟».

«قمر بنی هاشم» عباس، با بیست سوار که زهیر بن قین و حیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، در برابر سپاه دشمن آمد و پرسید: «شما را چه شده است؟ و چه می خواهید؟».

گفتند: به تازگی فرمان امیر به ما رسیده است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید (به طور کامل تسلیم شوید) یا آماده کارزار باشید.

عباس فرمود: «شتاب مکنید تا نزد (برادرم) ابی عبدالله علیه السلام بروم و پیام شما را به ایشان برسانم».

آنان پذیرفتند و گفتند: «پیام ما را به ابی عبدالله علیه السلام برسان و پاسخش را به ما ابلاغ کن».

عباس علیه السلام به تنهایی نزد امام علیه السلام برگشت و ماجرا را به عرض رساند و همراهانش همانجا (در برابر سپاه دشمن) ماندند و به نصیحت سپاه ابن سعد پرداختند.

هنگامی که عباس علیه السلام پیام ابن سعد را به عرض امام علیه السلام رساند، امام علیه السلام به برادر خطاب کرد و فرمود:

«ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتِطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غُدُوهِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَتَعَفَّرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَحَبُّ الصَّلَاةِ لَهُ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ؛ نَزِدْ أَنَانَ بَرِّگَرْد، چنانچه توانستی از آنان بخواه که جنگ را تا سپیده دم فردا به تأخیر بیندازند و یک امشب را مهلت بگیر، تا در این شب به درگاه خداوند نماز بگذاریم و به راز و نیاز و استغفار پردازیم. خدا می داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش (قرآن) و راز و نیاز فراوان و استغفار را دوست دارم».

عباس علیه السلام سوار بر اسب به سمت دشمن برگشت و هنگامی که رو در روی سپاه قرار گرفت، به آنان خطاب کرد و فرمود: «ای مردم! ابا عبدالله علیه السلام یک امشب را از شما مهلت می خواهد».

پس از این سخن، در میان سپاهیان عمر بن سعد گفتگوهایی رد و بدل شد تا آن که عمرو بن حجاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان از مردم دیلم (کفار) بودند و از تو چنین تقاضایی می کردند، سزاوار بود که پذیری. قیس بن اشعث گفت:

«درخواست آنها را بپذیر، به جانم سوگند! که آنان بیعت نخواهند کرد و فردا با تو خواهند جنگید». ابن سعد گفت: به خدا سوگند! اگر بدانم که چنین کنند هرگز این شب را به آنان مهلت نمی دهم!

در روایتی از علی بن حسین علیه السلام آمده است که فرمود: «فرستاده عمر بن سعد نزد ما آمد و در جایی که صدایش به گوش می رسید ایستاد و گفت: «ما تا فردا به شما مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد عیب‌الله بن زیاد خواهیم برد و اگر سرباز زدید، از شما دست نخواهیم کشید».^(۱)

***ت)

ص: ۳۹۰

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱-۳۹۲ (با مختصر تفاوت)

آری در کربلا دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند که یکی از پاک ترین و خالص ترین سلاله آدم بود و دیگری از خبیث ترین و کثیف ترین اعوان شیطان. یک لشکر شبی را مهلت می خواست تا در واپسین ساعات زندگی با خدای خود خلوت کند، و با راز و نیاز او خود را آماده لقاء الله در بهترین حالات سازد، و دیگری می رفت تا آخرین نمونه های انحطاط و پستی و رذالت را در برابر کسی که یادگار بزرگترین پیغمبر خداست به نمایش بگذارد.

صحنه کربلا از این نظر استثنایی بود.

شب عجیبی بود! صدای زمزمه مناجات یاران امام که به پیروی پیشوایشان سر داده بودند، فضای کربلا را پر کرده بود. گویی آوای فرشتگان در عرش الهی بود یا صدای تسیح خازنان بهشت؛ در آن محیط روحانی بی نظیر، دلها به عشق شهادت می طپید و در انتظار سپیده دم، لحظه شماری می کردند.

۶۲- خطبه تاریخی امام علیه السلام در شب عاشورا

پس از بازگشت سپاه ابن سعد، امام یاران خود را نزدیک غروب به نزد خود فراخواند.

علی بن الحسین علیه السلام می گوید: من نیز در حالی که بیمار بودم، نزدیک امام رفتم تا سخنان او را بشنوم. شنیدم پدرم به اصحاب خود می فرمود:

«إِنِّي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبِيِّهِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ، وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً، وَلَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصِيحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصِيحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، أَلَا وَإِنِّي لَأَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَوْلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدًا، أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا

اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا».

«خدای را ستایش می‌کنم بهترین ستایش‌ها و او را سپاس می‌گویم در آسایش و سختی. بار خدایا! تو را سپاس می‌گویم که ما را به پیامبری (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) گرامی داشتی و به ما قرآن را آموختی و ما را فقیه در دین ساختی و گوشی شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا فرمودی و ما را در زمره مشرکین قرار ندادی.

اما بعد، من یارانی برتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیته نیکوکارتر، و به خویشاوندی پای بندتر از اهل بیتم نمی‌شناسم؛ خداوند به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید!

من می‌دانم که فردا کار ما با این دشمنان به کجا خواهد انجامید. من به شما اجازه دادم که بروید و بیعت خود را از شما برداشتم، هیچ عهد و ذمه‌ای از جانب من بر عهده شما نیست. سیاهی شب شما را در بر گرفته است، از این تاریکی همچون یک مرکب استفاده کنید (و از محل خطر دور شوید)». (۱)

ابن اعثم می‌گوید: امام در آن شب فرمود:

«إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصِحَابًا أَصَحَّ مِنْكُمْ وَلَا أَعِيدَلَّ وَلَا أَفْضَلَ أَهْلَ بَيْتٍ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا، فَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ أَقْبَلَ فِقُومُوا وَ اتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ صَاحِبِهِ أَوْ رَجُلٍ مِنْ إِخْوَتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يَطْلُبُونَ غَيْرِي، وَ لَوْ أَصَابُونِي وَ قَدَرُوا عَلَيَّ قَتَلِي لَمَا طَلَبُونِي».

«من هیچ اصحابی را از شما سالم‌تر و عادل‌تر و هیچ خاندانی را از خاندان خود برتر سراغ ندارم. خداوند به شما پاداش نیکو عطا فرماید!

اکنون این شب است که رو آورده، برخیزید و از تاریکی آن به همانند یک مرکب استفاده کنید، (و از اینجا دور شوید) و هر یک از شما دست دوستش یا دست یک تن از مردان مرا بگیرید و در این سیاهی شب پراکنده شوید و مرا با این گروه دشمن تنها بگذارید، که آنان تنها مرا می‌طلبند و اگر ۹۳

ص: ۳۹۲

بر من دست یابند و مرا به قتل برسانند، دیگر به سراغ شما نخواهند آمد!» (۱).

ابوحمزه ثمالی از علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «من در آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید نزد پدرم بودم، امام به یارانش فرمود: اکنون شب است، از تاریکی آن به عنوان مرکب استفاده کنید. این گروه، تنها قصد جان من کرده اند و چون مرا کشتند با شما کاری ندارند، شما آزادید که بروید».

ولی یاران امام علیه السلام یک صدا گفتند: «نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی مباد!» (ما می مانیم و در رکابت شربت شهادت می نوشیم) امام چون وفاداری اصحاب را تا مرز شهادت ملاحظه کرد فرمود:

«إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يَفِلْتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ؛ فردا همه شما همانند من به فیض شهادت نائل خواهید شد و کسی از شما باقی نخواهد ماند».

یاران با شادمانی گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ؛ خدای را سپاس که افتخار شهادت در راهش را در رکاب تو نصیب ما کرد!».

امام علیه السلام در حق همه آنان دعا کرد و آنگاه فرمودند:

«ارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَ انظُرُوا؛ سرهای خود را بلند کنید و جایگاه خود را ببینید!».

یاران و اصحاب نظر کرده و جایگاه و مقام خود را در بهشت برین مشاهده کردند و امام علیه السلام جایگاه رفیع هر کدام را به آنها نشان می داد و می فرمود:

«هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانٌ، وَ هَذَا قَصِيرُكَ يَا فُلَانٌ، وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانٌ؛ ای فلان کس! این جایگاه از آن توست و این قصر تو و آن درجه رفیع تو».

این بود که اصحاب با سینه های گشاده و چهره های باز (با شادی و افتخار) به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا سریعتر به جایگاهی که در بهشت دارند، برسند. (۲) ۹۸

ص: ۳۹۳

۱- . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۹ - ۱۷۰

۲- . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸

این خطبه تاریخی امام علیه السلام در آن شب تاریخی، بیانگر این واقعیت است که امام و اسوه شهیدان راه حق و یاران دلیر و پاکبازش با آگاهی کامل از سرنوشتی که در پیش داشتند به استقبال از آن شتافتند، استقبال از شهادتی پرشکوه که تاریخ اسلام را روشن ساخت و منافقان زشت سیرت را رسوا کرد.

شهادتی که امواج آن قرون و اعصار را در نوردید و به صورت سرمشقی فراموش نشدنی برای همه امت های دربند در آمد.

آری، امام علیه السلام با صراحت تمام حوادث فردا را بازگو کرد، و به همه یارانش اعلام کرد که هر کس در این میدان بماند شهید خواهد شد، و راه نجات و رهایی را به موقع به همه آنها نشان دادند.

اما آن پروانگان، که به عشق سوختن گرد آن شمع جمع شده بودند، یکصدا گفتند که زندگی بعد از تو هرگز! و با علم و آگاهی به استقبال شهادت شتافتند و شهید آن را همچون آب حیات نوشیدند و در جوار قرب حق به زندگی جاویدان رسیدند.

این شهید شیرین تر از هر چیز نوش جانشان باد.

۶۳- هرگز دست از دامنت بر نمی داریم!

در کتاب «الدمعه الساکبه» به نقل از کتاب «نور العین» آمده است که حضرت سکینه، دختر امام حسین علیه السلام می گوید: در یک شب مهتابی در میان خیمه نشسته بودم که ناگاه صدای گریه و ناله ای توجهم را جلب نمود، نگران بودم که زنان متوجهم شوند. بپاخاستم و به دنبال آن رفتم، دیدم پدرم نشسته و در حالی که اصحابش به گرد وجود او حلقه زدند، چنین می فرماید:

«إِغْلِيُوا، أَنْكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعَلِّمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ بَايَعُونِي بِالْإِسْمِ تَبِيهِمْ وَقُلُوبِهِمْ، وَقَدِ انْعَكَسَ الْأَمْرُ، لِأَنََّّهُمْ اسْتَحَوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسِيَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ. وَالْآنَ لَيْسَ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصِدٌ إِلَّا قَتْلِي وَقَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيَّ، وَسَبِي حَرِيمِي بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَأَخْشَى أَنْكُمْ مَا

تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ. وَ الْخَدْعُ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيَنْصِرْ، فَالْذَّلُ سَتِيرٌ وَ السَّبِيلُ غَيْرُ خَطِيرٍ وَ الْوَقْتُ لَيْسَ بِهَجِيرٍ، وَ مَنْ وَاسَانَا بِنَفْسِهِ كَانَ مَعَنَا غَدَاً فِي الْجَنَانِ نَجِيًّا مِنْ غَضَبِ الرَّحْمَنِ، وَ قَدْ قَالَ حَيْدَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: وَ لَمَدَى حُسَيْنٌ يُقْتَلُ بِطَفٍّ كَرْبَلَاءَ غَرِيباً وَ حِيداً عَطْشَاناً فَرِيداً، فَمَنْ نَصَرَ رَهْ فَقَدْ نَصَرَ رَنِي وَ نَصَرَ وَ لَدَهُ الْقَائِمُ، وَ لَوْ نَصَرَ رَنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِي حَرْبِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«بدانید! شما زمانی با من همراه شدید که فکر می کردید من به سوی قومی می روم که با زبان و قلبشان با من بیعت کرده اند و اکنون عکس آن را می بینیم، شیطان بر آنها چیره شده و آنها را از یاد خدا غافل نموده است، و آنها هدفی جز کشتن من و همراهانم و به اسارت کشاندن خانواده من بعد از غارت آنان ندارند، و من می ترسم (بعضی از) شما از این وضعیت بی خبر باشید یا خبر دارید، ولی شرم دارید که مرا ترک کنید. بدانید نزد ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، خدعه و نیرنگ حرام است. پس هر کس ماندن در کنار ما را نمی پسندد، هم اکنون بازگردد که شب پوشش خوبی است و راه بی خطر و زمان هم برای رفتن بسیار؛ ولی هر کس با جان خود ما را یاری کند از خشم خداوند نجات یافته و با ما در بهشت برین خواهد بود. جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: فرزندم حسین علیه السلام در کربلا غریب و تنها و تشنه شهید خواهد شد. هر کس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حضرت قائم (عج) را یاری کرده است و هر کس با زبانش ما را یاری کند، در روز قیامت در حزب ما خواهد بود...».

به چهره پدرم که سرش را پایین انداخته بود نگریستم، گریه امانم نداد، ترسیدم متوجه من شود، سرم را به سوی آسمان بالا گرفتم و عرض کردم:

«بار الها! این مردم دست از یاری ما برداشتند؛ دست از یاریشان بردار و هیچ دعایی را از آنان مستجاب نکن و بر آنان [ظالمان را] مسلط کن و از شفاعت جدّم در روز قیامت محرومشان دار!»

هنگامی که باز می گشتم و اشک از دیدگانم بر گونه هایم جاری بود، عمّه ام امّ کلثوم مرا دید و فرمود: چه شده است؟ جریان را نقل کردم، عمّه ام فریاد زد، واجداه،

وا علیها، وا حسناه، وا حسیناه، ای وای بر بی یآوری

عمّه ام گفت: برادر! ما را به حرم جدّمان برسان. فرمود:

«یا اَحْتَاةُ! لَيْسَ لِي اِلَى ذَلِكْ سَبِيلٌ؛ هان ای خواهرم! راهی برای انجام این کار نیست».

امّ کلثوم عرض کرد: برای این مردم از منزلت جدّت و پدر و مادرت و برادرت بگو (و به یادشان آور).

امام فرمود:

«ذَكَرْتُهُمْ فَلَمْ يُدْكِرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَ لَمْ يَسْتَمِعُوا قَوْلِي، فَمَا لَهُمْ غَيْرُ قَتْلِي سَبِيلًا، وَ لَا بُدَّ أَنْ تَرَوْنِي عَلَى الثَّرَى جَدِيدًا، لَكِنْ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّ الْبَرِيَّةِ وَ الصَّبْرِ عَلَى الْبَلِيَّةِ وَ كَظْمِ نُزُولِ الرِّزْيَةِ، وَ بِهَذَا وَعَدَّ جَدُّكُمْ، وَ لَا خُلْفَ لِمَا وَعَدَ، وَ دَعَعْتُكُمْ اِلَى الْفُرْدِ الصَّمِيدِ؛ یادآوری کردم ولی توجهی نکردند، پندشان دادم ولی نپذیرفتند، آنان هیچ هدفی جز کشتن من ندارند، و به ناچار مرا در این دشت به خاک افتاده خواهید دید، شما را به تقوای خداوندی که پروردگار عالم است و بردباری در برابر گرفتاری ها و خویشتن داری در برابر مصائب سفارش می کنم. جدّ شما، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا به این روز نوید داده است و عده ای که تخلفی در آن نخواهد بود. شما را به خدای یگانه بی نیاز می سپارم».

سپس مدّتی گریستم و امام این آیه را تلاوت کرد: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا اَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ»؛ آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند». (۱)

پس از سخنان صریح و آزادمنشانه ابی عبدالله علیه السلام، ابتدا عباس بن علی (برادر رشیدش) به امام علیه السلام عرض کرد: برای چه دست از تو برداریم؟ برای این که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز چنین روزی را ببینیم!!

آنگاه برادران امام و فرزندان و برادرزادگان او و فرزندان عبدالله بن جعفر (فرزندان حضرت زینب) به پیروی از عباس یکی پس از دیگری، سخنان مشابهی گفتند، طبعاً امام علیه السلام از این همه وفاداری و پایداری و شهامت در انتخاب بهترین راه ۵۷

ص: ۳۹۶

آنگاه روی به فرزندان عقیل نمود و فرمود:

«یا بنی عقیل! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اذْهَبُوا قَدْ اُذِنْتُ لَكُمْ؛ افتخار شهادت مسلم برای خاندان شما کافی است، اینک من به شما اجازه می دهم که بروید (و از این وادی پر خطر خود را نجات دهید)».

آنها عرض کردند: «مردم چه می گویند؟! می گویند ما بزرگِ خاندان و سالار و افتخار خود و عموزادگان خود را که بهترین مردم بودند در چنگال دشمن رها کردیم، بی آن که با آنها به طرف دشمن تیری رها کنیم و یا با نیزه های خویش زخمی بر دشمن وارد سازیم و یا شمشیری علیه آنان به کار ببریم!!».

نه به خدا سوگند! چنین نمی کنیم، بلکه جان خود و اموال و اهل خود را فدای تو سازیم و در کنار تو جهاد می نمایم و راه پر افتخار شهادت را که تو پیشتان آن هستی می پیمایم. زندگی پس از تو ننگمان باد!

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و گفت: «آیا تو را در این شرایط در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم؟ در پیشگاه خدا برای تنها گذاردن تو چه عذری داریم؟ به خدا سوگند از تو جدا نخواهم شد تا نیزه خود را در سینه آنها فرو برم و تا قبضه این شمشیر در دست من است بر آنان حمله می کنم و اگر سلاحی نداشته باشم که با آن پیکار کنم با سنگ بر آنان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم».

پس از او شجاع دیگری به نام «سعید بن عبدالله حنفی» پیاخاست و ضمن بیان وفاداری خود گفت:

«نه به خدا سوگند هرگز تو را، رها نخواهیم ساخت تا خداوند را گواه بگیریم که حرمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در غیاب او در حق تو رعایت کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم که در راه تو کشته می شوم و دگر بار زنده شده و در آتش سوزانده می شوم و خاکسترم را به باد می دهند و هفتاد بار، با من چنین کنند، باز هم هرگز از تو جدا

نخواهم شد تا در رکاب تو جان دهم. پس چرا چنین نکنم در حالی که کشته شدن فقط یک بار است و پس از آن کرامتی جاودانه است که پایانی ندارد».

پس از او، یاران نامدار امام علیه السلام زهیر بن قین و گروه دیگری از اصحاب، سخنان حماسی همانندی بر زبان جاری ساختند. (۱)

تاریخ جهان را ورق بزنید، آیا می‌توانید جریانی شبیه جریان شب عاشورا پیدا کنید، شبی که پیشوای مردم و فرمانده لشکر به همه سپاهیان و افسران خود اذن ترک منطقه و نجات از مهلکه دهد، و آنها با علم و یقین به مرگ در فردای آن شب، با افتخار و شادی اعلام وفاداری کنند و آماده باشند که نه یک جان، بلکه اگر هزارجان داشته باشند فدای او کنند!

چه حماسه باشکوه، چه صحنه عجیب و فراموش نشدنی، و چه علاقه و عشق آتشی به شهادت در راه خدا و در رکاب یک رهبر الهی و آسمانی.

بی شک اگر اراده آهنین و عزم راسخ، و وفاداری بی نظیر آنها در میان مسلمین جهان تقسیم گردد هر کدام سهم وافر خواهند داشت و دشمنان را برای همیشه مأیوس خواهند کرد.

یاد این بزرگ مردان تاریخ گرامی باد.

و راهشان پر رهرو!

۶۴- شیرین تر از عسل

ابوحزمه ثمالی در روایتی از امام سجاد علیه السلام ماجرای وفاداری یاران و خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می‌کند، تا آنجا که امام علیه السلام خبر شهادت همه یارانش

ص: ۳۹۸

۱- . الدمعه الساکبه، ج ۴، ص ۲۷۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۸۰. بخشی از این ماجرا در ارشاد مفید، ص ۴۴۲-۴۴۳ آمده است

را داد، در آن هنگام قاسم بن حسن به امام علیه السلام عرض کرد: «أَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟» آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟».

امام علیه السلام با مهربانی و عطوفت فرمود: «يَا بَنِي كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟» فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟». عرض کرد: «يَا عَمُّ أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ؛ عموجان! از عسل شیرین تر!».

امام فرمود:

«إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمُّكَ إِنَّكَ لَأَخِيدٌ مَنْ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ بَعِيدٌ أَنْ تَبْلُغُوا بِنَاءٍ عَظِيمٍ وَابْنِي عَبْدُ اللَّهِ؛ آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی بود آن هم پس از گرفتاری سخت و پسر عبدالله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد!».

قاسم گفت: «ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می کنند که عبدالله شیرخوار نیز شهید می شود؟!».

امام علیه السلام فرمود:

«فِدَاكَ عَمُّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشًا وَ صِرْتُ إِلَى خَيْمِنَا فَطَلَبْتُ مَاءً وَ لَبْنَا فَلَا أَجِدُ قَطُّ؛ فَأَقُولُ: نَاوِلُونِي ابْنِي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ، فَيَأْتُونِي بِهِ فَيَضُّعُونَهُ عَلَى يَدِي فَأَحْمِلُهُ لِأَذِينَهُ مِنْ فَيِّ فَيَرْمِيهِ فَاسِقٌ بِسِيْرِهِمْ فَيَنْجِرُهُ وَ هُوَ يُنَاغِي فَيَفِيضُ دَمُهُ فِي كَفِّي، فَأَرْفَعُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَقُولُ: اللَّهُمَّ صَبْرًا وَ اخْتِسَابًا فِيكَ، فَتَعَجَّلْنِي الْأَسْتَنَّةَ فِيهِمْ وَ النَّارَ تُسَيِّعُرُ فِي الْخُنْدِقِ الَّذِي فِي ظَهْرِ الْخَيْمِ، فَأَكْرَهُ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرٍ أَوْقَاتٍ فِي الدُّنْيَا، فَيَكُونُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ».

«عمویت به فدای تو باد! عبدالله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه ها دنبال آب یا شیر می گردم ولی چیزی نمی یابم. پس فرزندم «عبدالله» را طلب کنم تا از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند. پیش از آن که لبهایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی گلوی او را با تیر بشکافد و او دست و پا می زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال او را به آسمان بلند کنم و می گویم: خدایا! از تو صبر می طلبم و این را برای تو و به حساب تو می گذارم.

آنگاه نیزه های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه کشد و من بر آنان در آن تلخ ترین لحظات زندگی حمله خواهم کرد و آنچه خدا خواهد، رخ خواهد داد».

امام سجّاد علیه السلام فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای گریه فرزندان پیامبر در خیمه ها پیچید.

زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام علیه السلام عرضه داشتند:

«سرنوشت سرور ما علی (امام سجّاد علیه السلام) چه خواهد شد؟». امام علیه السلام در حالی که اشک می ریخت، فرمود:

«ما كَانَ اللَّهُ لِيُقَطَعَ نَسَبِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصِلُونَ إِلَيْهِ؟ وَ هُوَ أَبُو ثَمَائِيَةَ ائِمَّةٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ (نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام سجّاد) چگونه دست می یابند در حالی که او پدر هشت امام است؟». (۱)

طبق این روایت پر معنی که از امام سجّاد علیه السلام نقل شده امام حسین علیه السلام همه چیز را در آن شب تاریخی پیش بینی فرمود، همه گفتنی ها را گفت و چیزی بر فرزندان و یاران خود پنهان نساخت. سپس با روحی آرام و پر از شوق لقای حق به استقبال شهادت شتافت.

یاران و فرزندان حتی فرزندان به ظاهر خردسال نیز آگاهانه و با اشتیاق فراوان همگی به استقبال شهادت رفتند.

خداوندا! چه زیباست این سخنان، سخنانی که یکی از تلخ ترین حوادث تاریخ اولیاء الله را با شکوه و عظمت بی سابقه ای ترسیم کرده، و درس عشق به خدا و شهادت طلبی را به گونه ای فراموش نشدنی بر سینه تاریخ بشریت ثبت نموده است.

درسی که می تواند برای همه افراد و همه ملت های در بند، آموزنده و راهگشا باشد، درسی که دشمنان حق و فضیلت و پاسداران مکتب های شیطانی را در هراس عمیقی فرو می برد.

***۱۶

ص: ۴۰۰

۱- . مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۱۴-۲۱۶، ح ۲۹۵. همچنین رجوع کنید به: نفس المهموم، ص ۱۱۶

علی بن الحسین علیه السلام می گوید: «شبی که پدرم فردای آن به شهادت رسید، بیمار بودم و عمه ام زینب از من پرستاری می کرد. در این حال پدرم، از اصحاب کنار کشیده و به خیمه آمد. «حَوَّی» (۱) غلام سابق ابوذر غفاری نیز در خدمت آن حضرت بود و شمشیر او را آماده می کرد، و پدرم این اشعار را زمزمه می کرد:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ وَالِدَهُ لَّا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكُ السَّبِيلِ

«هان! ای روزگار! اف بر دوستی تو! تو چقدر بی وفایی؟! هر صبح و شام چه بسیار از دوستان و مشتاقانت را به کشتن می دهی و روزگار (به جای آنان) بدلی نمی پذیرد و پایان کارها به خدای بزرگ باز می گردد و هر موجود زنده ای به راه خود خواهد رفت. (و سرانجام با مرگ دیدار خواهد کرد)».

این اشعار را پدرم دو یا سه بار تکرار کرد، من مقصود او را یافتم، گریه گلویم را فشرده ولی خودداری و سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است. اما عمه ام زینب چون این زمزمه امام را شنید، به خاطر رقت قلب و بی تابی که در زنان است، عنان شکیبایی را از کف داد و در حالی که لباسش به زمین کشیده می شد، پاخاست و بی اختیار به نزد پدرم رفت و گفت: آه از این مصیبت! ای کاش مرگم فرا می رسید (و امشب را نمی دیدم). گویی امروز، در سوگ مادرم فاطمه، پدرم امیرمؤمنان، و برادر ارجمندم، حسن نشسته ام! هان! ای جانشین شایسته نیاکان گذشته و ای پناهگاه بازماندگان! (خبرهای وحشتناکی می دهی!).

پس امام حسین علیه السلام به سوی خواهرش نگریست و فرمود: «يَا أُخْتِي لَأَيِّدُ هَبْنَنَ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانَ؛ خواهر عزیزم! مبادا شیطان شکیبایی ات را برباید!».

ص: ۴۰۱

۱- نام وی در ارشاد شیخ مفید «جوین» و در اعیان الشیعه «جون» نقل شده است

عمه ام گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای اباعبدالله! آیا به ستم کشته خواهی شد؟

جانم به قربان تو!

بغض گلوی امام علیه السلام را فشرد و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود:

«لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ!؛ اگر مرغ قطا (پرنده ای زیبا و خوشخوان) را (صیادان) به حال خود رها می کردند، در آسایش و آرامش به خواب می رفت.»

عمه ام گفت: «يا وَيْلَتَا! أَفَتَعْصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا، فَذَاكَ أَفْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي؛ ای وای! آیا راه چاره را بر خود بسته می بینی؟ و این دل مرا بیشتر جریحه دار کرده و جانم را می سوزاند!»؛ پس بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و بی هوش افتاد.

امام حسین علیه السلام برخاست و خواهر را به هوش آورد و فرمود:

«يا أُخِيَّةُ اتَّقِي اللَّهَ وَتَعَزِّي بِعِزِّ اللَّهِ، وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ، وَأَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ، وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ، وَهُوَ فَزْدٌ وَحْدَهُ، أَبِي خَيْرٌ مِنِّي، وَآمِي خَيْرٌ مِنِّي، وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ لِي وَلَهُمْ وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ اسْوَةٌ.»

«خواهرجان! تقوای خدا را پیشه ساز و به شکیبایی الهی خود را تسلی بده و بدان که همه زمینیان می میرند، و اهل آسمان نمی مانند و همه چیز جز ذات پاک آفریدگار، فانی شوند، همان خدایی که با قدرت خود، زمین را آفرید و خلایق را بر می انگیزد و همه به سوی او باز می گردند و او یگانه بی همتاست.»

پدرم امیرمؤمنان از من بهتر بود، مادرم- فاطمه علیها السلام- از من بهتر بود. برادرم امام مجتبی علیه السلام از من بهتر بود. [و با این وصف همه رخ در نقاب خاک کشیدند و به سرای باقی شتافتند و ما نیز باید برویم]. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من و آنان و هر مسلمانی (در تحمل بلاها و مصیبت ها) الگو و سرمشق است.»

امام علیه السلام، خواهر خود را با این گونه سخنان تسلی داد و به او فرمود:

«يا أُخِيَّةُ! إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأُبْرِي قَسَمِي، لَا تَشْقَى عَلَيَّ جَبِيًّا، وَلَا تَحْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا،

وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ اَنَا اِذَا هَلَكْتُ؛ ای خواهرم! تو را به خدا سوگند می‌دهم و بر آن تأکید می‌کنم که در مصیبت من گریبان خود را چاک مزن، و صورت خود را مخراش و پس از شهادتم فریاد و شیون و زاری بلند مکن».

علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید: پس از این که عمه ام آرام گرفت پدرم او را در کنار من نشانید. (۱)

به این ترتیب، امام علیه السلام در آن شب تاریخی عاشورا، نخست یاران و سپس خویشان و نزدیکان خود را برای این آزمون بزرگ الهی آماده ساخت.

آری انجام کارهای بزرگ و سرنوشت ساز نیاز به روحیه عالی، ایمان قوی، و آمادگی کامل دارد، و امام علیه السلام با آن وسعت دید و سعه صدری که داشت، تمام خاصان و بستگان خود را در مدتی کوتاه، با کلام فوق العاده نافذ خویش پرورش داد، و نتیجه آن حماسه ای بود که در فردای آن شب آفریدند، و روزهای بعد به وسیله خیل اسرا تعقیب شد و کار به جایی رسید که خواهرش زینب کبری که شب عاشورا طاقت تحمیل شنیدن خبر شهادت برادر را نداشت، روز یازدهم دست زیر جسد خونین برادر کرد و کمی از زمین بلند نمود و عرض کرد: خداوندا این قربانی را از خاندان پیامبرت قبول فرما!

۶۶- جالب ترین صحنه های اینار

از حضرت زینب علیها السلام نقل شده است که فرمود: «شب عاشورا از خیمه خود بیرون آمدم تا از حال برادرم حسین علیه السلام و یارانش با خبر شوم. دیدم امام علیه السلام در خیمه خود تنها نشسته و با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و قرآن تلاوت می‌کند. پیش خود گفتم آیا سزوار است برادرم در چنین شیئی تنها بماند؟ به خدا سوگند! می‌روم و برادران و

ص: ۴۰۳

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸-۳۱۹؛ ارشاد مفید، ص ۴۴۴-۴۴۵ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱-۳

عموزادگان خود را به این خاطر سرزنش می‌کنم. پس به خیمه عباس علیه السلام آمدم ناگاه مهمه و صدای غزایی شنیدم، همانجا پشت خیمه ایستادم و به داخلش نظر انداختم دیدم عموزادگان و برادران و برادرزادگانم گرد عباس - که چون شیری بر زانویش تکیه زده بود - حلقه زده اند، و او خطبه ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی و سلام و درود بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایراد کرد، که مانند آن خطبه را جز از امام حسین علیه السلام نشنیده بودم، و در پایان افزود: ای برادران! برادرزادگان! و عموزادگانم! هنگامی که سپیده دم طلوع کرد چه می‌کنید؟ عرض کردند: فرمان فرمان تو است، هر چه تو فرمایی همان کنیم.

عباس فرمود: این اصحاب با امام پیوند خویشاوندی ندارند و بار سنگین را جز صاحبانش بر نمی‌دارند. هنگامی که سپیده صبح آشکار شد اولین کسی که به میدان نبرد می‌شتابد، شماید. ما باید پیش از آنان کشته شویم تا مردم نگویند. اصحاب خود را پیش انداختند و چون آنان کشته شدند، خود با شمشیرهایشان ساعت به ساعت مرگ را به تأخیر انداختند.

بنی هاشم از جای برخاسته شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و در برابر برادرم عباس گرفته، گفتند: «ما همگی تحت فرمان تو هستیم».

زینب علیها السلام افزود: «وقتی که این یکپارچگی و عزم راسخ و تصمیم قلبی آنان را دیدم، دلم آرام گرفت و خوشحال شده اشکم سرازیر شد. خواستم به سوی برادرم حسین علیه السلام رفته و جریان را به اطلاعش برسانم که ناگاه از خیمه حبیب بن مظاهر نیز مهمه و سر و صدایی شنیدم، به آنجا رفتم و پشت خیمه ایستادم و به داخل آن نظر افکندم، دیدم اصحاب نیز بر گرد حبیب بن مظاهر حلقه زده اند و او می‌گوید:

ای همراهان! برای چه منظوری به اینجا آمده اید؟ خدا رحمتتان کند، سخنانتان را روشن و بی پرده بیان کنید.

گفتند: آمده ایم تا (حسین علیه السلام) غریب فاطمه علیها السلام را یاری کنیم.

گفت: چرا زنان خود را طلاق داده اید؟

گفتند: برای یاری حسین علیه السلام.

گفت: اگر صبح شد چه می کنید؟

گفتند: فرمان، فرمان تو است. ما از فرمان تو سرپیچی نمی کنیم.

گفت: هنگامی که صبح شد اول کسی که به میدان مبارزه گام می نهد، شماست. ما پیش از بنی هاشم به میدان می رویم و تا خون در رگ یکی از ماست، نباید بگذاریم حتی یک نفر از آنان کشته شود. مبادا مردم بگویند آنها سروران خود را پیش انداخته و خود از بذل جانشان دریغ ورزیدند؛ پس یاران شمشیرهایشان را به اهتزاز درآوردند و یک صدا گفتند: ما همه با تو هم عقیده و تحت فرمان توایم.

زینب علیها السلام در ادامه فرمود: «من از این استواری قدم، خوشحال شدم و اشک بر چشمانم حلقه زد و در حالی که می گریستم برگشتم که ناگهان با برادرم امام حسین علیه السلام روبرو شدم، برخورد مسلط شده و در چهره او تبسم کردم».

فرمود: خواهرم! عرض کردم: بلی، برادر جان.

فرمود:

«یا اِخْتَاهُ مُنِذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً، اخبرینی ما سَبَبُ تَبَسُّمِكَ؛ خواهرم! از وقتی که از مدینه حرکت کردیم، تو را متبسم ندیده بودم، اینک چه شده است که بر لبانت تبسم نقش بسته است؟».

عرض کردم: برادر جان! لبخندم به خاطر چیزهایی است که از «بنی هاشم» و «اصحاب» مشاهده کردم.

فرمود:

«یا اِخْتَاهُ اِعْلَمِي، اَنَّ هَؤُلَاءِ اَصْحَابِي مِنْ عَالَمِ الدَّرِّ، وَ بِهِمْ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَلْ تُحِبِّينَ اَنْ تَنْظُرِي اِلَى ثَبَاتٍ اَقْدَامِهِمْ؛ خواهرم! بدان، اینان از عالم ذرّ یاران من بودند و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله مژده آنان را به من داده بود. آیا دوست داری پایداری آنان را مشاهده کنی؟».

گفتم: آری!

ص: ۴۰۵

فرمود: به پشت خیمه برو!

زینب علیها السلام در ادامه فرمود: من به پشت خیمه رفتم.

برادرم ندا داد:

«أَيْنَ أَخَوَانِي وَ بُنُو أَعْمَامِي؛ برادران و پسرعموهایم کجایند؟».

بنی هاشم همگی برخاسته و عباس جلوتر از آنان گفت: بله، چه می فرمایید؟

امام فرمود:

«اريدُ أَنْ اجِدَّ لَكُمْ عَهْدًا؛ می خواهم تجدید پیمان کنم».

همه بنی هاشم حاضر شدند و امام علیه السلام فرمود بنشینید! همگی نشستند آنگاه امام ندا داد:

«أَيْنَ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرِ أَيْنَ زُهَيْرِ أَيْنَ هِلَالٍ، أَيْنَ الْأَصْحَابُ؟؛ حبیب بن مظاهر، زهیر، هلال و دیگر یارانم کجایند؟».

همگی پیش آمدند و جلوتر از همه حبیب بن مظاهر عرض کرد: بله یا ابا عبد الله علیه السلام.

همگی شمشیر به کف حاضر شدند و امام علیه السلام فرمود: بنشینید و آنان نشستند، آنگاه حضرت خطبه رسایی خواند و فرمود:

«يا أَصْحَابِي اعْلَمُوا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَضِيَّةٌ سِوَى قَتْلِي وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعِي وَ أَنَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْبِصَةَ رَأْفٌ فَلْيَنْصِرْ رِفٌّ فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ؛ یارانم! بدانید اینان جز شهید کردن من و شهادت کسانی که با من باشند، هدفی ندارند و من از کشته شدن شما بیمناکم. اکنون از شما بیعتم را برداشتم، هر کس از شما قصد بازگشت دارد در این سیاهی شب برگردد».

در این هنگام بنی هاشم و اصحاب برخاسته و در پایداری و استقامت خویش سخن ها گفتند. وقتی که امام چنین دید فرمود:

«إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ؛ اکنون که چنین است

پس سربردارید و جایگاهتان را در بهشت بنگرید».

با این سخن امام علیه السلام پرده از جلو دیدگان آنان کنار رفت و منزل ها و جایگاه خود را در بهشت دیدند و همگی برخاستند و شمشیرها را کشیده، عرض کردند: یا ابا عبد الله به ما اجازه بده که بر این گروه یورش بریم و با آنان بستیزیم تا آنچه را که خدا در حق ما و آنان بخواهد به انجام رساند.

امام علیه السلام فرمود:

«اجلسوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ امْرَأَةٌ فَلْيَنْصِرْ بِهَا إِلَى بَنِي أَسَدٍ؛ بنشینید! - رحمت خدا بر شما باد و خدا به شما جزای خیر دهد - هر کس زنی به همراه دارد، وی را به قبیله بنی اسد بسپارد».

علی بن مظاهر (یکی از یاران امام علیه السلام) برخاست و عرض کرد: سرورم برای چه؟

امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّي بَعْدَ قَتْلِي وَ أَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ مِنَ السَّبْيِ؛ بعد از شهادت من، زنانم اسیر می شوند و من از اسیری زنانتان بیمناکم!».

علی بن مظاهر به خیمه اش برگشت. همسرش به احترام برخاست و تبسم کنان به استقبالش شتافت، علی بن مظاهر گفت: مرا واگذار! الان چه وقت تبسم است؟ گفت:

ای فرزند مظاهر، من خطبه فرزند فاطمه علیها السلام را شنیدم ولی در پایان آن صدای مهمه نگذاشت که بفهمم امام علیه السلام چه می فرماید. علی بن مظاهر گفت: همسرم امام علیه السلام به ما دستور داد: «هر کس همسرش همراه اوست وی را نزد عموزادگانش (قبیله بنی اسد) برگرداند چون من فردا شهید می شوم و زنانم اسیر می گردند».

زن گفت: می خواهی چه کنی؟

پاسخ داد: برخیز تا تو را به نزد عموزادگانت ببرم.

زن برخاست و سرش را به عمود خیمه کوبید و گفت: به خدا سوگند! تو با من منصفانه رفتار نکردی، آیا تو می پسندی که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله اسیر شوند و من

در امان باشم، چادر از سر زینب علیها السلام بردارند و من پوشیده بمانم! آیا تو می پسندی گوشواره های دختران زهرا علیها السلام را بربایند و گوشواره های من زینت گوشم باشند؟

آیا می پسندی که تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رو سفید باشی و من نزد فاطمه زهرا علیها السلام رو سیاه؟!
به خدا سوگند شما مردان را یاری می کنید و ما زنان را.

پس علی بن مظاهر گریان به نزد امام علیه السلام برگشت، امام به وی فرمود: «چرا گریه می کنی؟».

عرض کرد: سرورم! همسرم جز یاری شما را قبول نمی کند.

امام علیه السلام گریست و فرمود:

«جَزَيْتُمْ مَنَّا خَيْرًا؛ خداوند به شما از جانب ما جزای خیر دهد». (۱)

آیا تاریخ جهان همانند این ایثار و فداکاری به خاطر دارد؟

آیا این گونه اخلاص و از خود گذشتگی و شهادت آمیخته با معنویت و ایمان، در هیچ گروهی نسبت به پیشوایش دیده شده است؟!

نه تنها بستگان و خویشان که یاران و دوستان و همزمان، همه پرورش یافته یک مکتبند و شاگردان یک آموزگار.

نه تنها مردان، که زنان هم همان روحیه فداکاری را دارند، گویی همه از یک پستان شیر نوشیده اند؟

وه! چه زیبا و باشکوه است سخن همسر علی بن مظاهر که به شوهرش می گوید:

«آیا می پسندی تو در قیامت در برابر رسول خدا رو سفید باشی و من در پیش زهرا علیها السلام رو سیاه».

آری این است جالب ترین صحنه های ایثار! ۴۲

ص: ۴۰۸

به هنگام سحر، امام حسین علیه السلام به خوابی سبک فرو رفت، و چون بیدار شد فرمود:

«می دانید هم اکنون در خواب چه دیدم؟».

اصحاب گفتند: ای پسر پیغمبر! چه دیدی؟

فرمود:

«رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي، وَ فِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعَ رَأَيْتُهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ، وَ أَظُنُّ أَنَّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ؛ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي: «يَا بَنِيَّ أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ اسْتُبْشِرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، عَجَلٌ وَ لَا تُؤَخِّرْ، فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورِهِ خَضِرَاءَ. فَهَذَا مَا رَأَيْتُ وَ قَدْ أَزِفَ الْأَمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ».

«سگانی را دیدم که به من حمله می کنند تا مرا پاره پاره کنند، و در میان آنها سگی دو رنگ دیدم که نسبت به من از دیگر سگ ها بیشتر حمله می کرد! گمان می کنم که قاتل من مردی دو رنگ و ابرص باشد! و در دنباله این خواب، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من می فرمود: «فرزندم! تو شهید آل محمدی و اهل آسمانها و فرشتگان عالم بالا از مژده آمدنت شادمانند. امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز! این فرشته ای است که از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار دهد (و برای فرشتگان هدیه برد!).»

یاران من! این خواب گویای آن است که پایان عمر نزدیک شده است و بانگ رحیل و کوچیدن از دنیا به صدا درآمده است، که در آن شکی نیست». (۱)

ص: ۴۰۹

این گرانبهاترین هدیه ای است که از زمین به سوی آسمانها فرستاده می شود، هدیه خون شهیدان، هدیه خون سالار شهیدان امام حسین علیه السلام.

و چه بهتر که این شهادت به دست پلیدترین انسان نماها باشد. انسان هایی درنده خو و زشت سیرت که همچون سگان پلید وحشی هستند و نسبت به هیچ کس رحم نمی کنند حتی اگر او یکی از شریف ترین فرزندان آدم باشد.

۶۸- آخرین توشه!

امام علیه السلام در آن شب روی به یاران خود کرد و فرمود:

«قَوْمُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا وَ اغْتَسَبُوا وَ اغْتَسَبُوا لِيَا بَنِيكُمْ لَتَكُونَ أَكْفَانُكُمْ؛ برخیزید و آب بنوشید که این آخرین توشه شماست، و وضو گرفته و غسل کنید و لباس های خود را بشوید تا کفن های شما باشد!».

امام علیه السلام نماز صبح را با اصحابش خوانده و به سپاه خود آرایش جنگی داد، و امر کرد خندقی را که در پشت خیمه ها حفر کرده بودند و از نی و هیزم انباشته کردند؛ آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت حمله کند و کارزار تنها از سوی مقابل باشد. (۱)

راستی چه ساده و آسان سخن از شهادت در میان امام علیه السلام و پیروانش گفته می شود، چنان جمال کعبه دیدار محبوب، آنها را به سوی خود می کشاند که خارهای مغیلان در نظرشان همچون حریر می آید!

و به راستی برای رهروان این راه، چه درس بزرگ و جالبی است که شنیدن این سرگذشت، آنها را بر سر شوق می آورد، و می گویند ای کاش ما هم در آن حلقه بودیم!

ص: ۴۱۰

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: در روز عاشورا آن هنگام که سپاه دشمن حمله ور شد، امام علیه السلام دست های خود را به دعا بلند کرد و به پیشگاه الهی عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِبِي ثِقَةٌ وَعِيْدَةٌ، كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضَعُفُ فِيهِ الْفَوَاقِدُ وَتَقْتُلُ فِيهِ الْحِيَلَةَ، وَيُخَذَلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيُسْجَمُ فِيهِ الْعَيْدُ، أَنْزَلْتَهُ بِحِكِّكَ وَشَكْوَتُهُ إِلَيْكَ، رَغَبَهُ مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ؛ خَدَاوَنَدَا! تُو تَكِيه گَاه مَن دَر هَر اَنَدُوِه، وَ اَمِيَد مَن دَر هَر شِدَّت وَ نَارَاحَتِي هَسْتِي، وَ تُو دَر هَر مَشْكَلِي كِه بَرَاي مَن پِيَش آيَد، پِشْت وَ پِنَاه مَنِي، چِه بَسَا اَنَدُوِهِي كِه قَلَب، دَر اَن نَاتُوَان وَ چَارِه دَر اَن اَنَدَك وَ دُوسْت دَر اَن خُوَار مِي شَد وَ دِشْمَن شِمَات مِي كَرَد وَ مَن هَمِه اَنَهَا رَا بِه پِيَشگَاه تُو آوَرَدَم وَ شِكُوِه نَمُودَم، تَا اَز هَمگَان بَرِيَدِه وَ تَنَهَا بِه تُو رُو آوَرْدِه بَاشَم وَ تُو مَرَا اَز اَن كَرَفْتَارِيَهَا نَجَات بَخْشِيْدِي، تُو وَلِي هَر نِعْمَت، وَ صَاحِب هَر كَار نِيَك وَ خِيَر وَ مَنْتَهَاي هَر مَقْصُودِي» (۱)

جالب این که امام علیه السلام در این مناجات در آن روز بحرانی و خطرناک تقاضای خاصی از خداوند نمی کند؛ چرا که می داند شاهد مقصود یعنی شهادت را در آغوش خواهد کشید و درسی پایدار برای همه انسانها تا دامنه قیامت از خود به یادگار می گذارد.

او فقط اعتماد کامل و توکل خود را به لطف بی پایان پروردگار ابراز می دارد.

۷۰- خطبه صبح عاشورا

پس از آن امام علیه السلام برابر سپاه دشمن آمد در حالی که به صفوف سیل آسای آنان و

ص: ۴۱۱

۱- . ارشاد مفید، ص ۴۴۷-۴۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۱ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴

عمر بن سعد - که میان اشراف کوفه ایستاده بود - می نگریست، فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ، مُتَصَيِّرَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعِيدَ حَالٍ، فَالْمَعْرُورُ مِنْ عَرَّتِهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ، فَلَا تَعْرَتُكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا، وَ أَرَأَيْكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرِ قَدْ أَسِيحَظَّتُمْ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَ أَحْيَلَكُمْ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَبَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ، فَانْعَمِ الرَّبُّ رَبُّنَا، وَ بِنَسِ الْعَبِيدِ أَنْتُمْ، أَقْرَبْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ عَمْرَتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ، فَأَنْسَأْكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبًّا لَكُمْ وَ لِمَا تُرِيدُونَ، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَفَرُوا بَعِيدَ إِيْمَانِهِمْ فَبَعِيدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

«حمد و ستایش خدایی راست که دنیا را آفرید و آن را، خانه فنا و زوال قرار داد، که همواره اهلش را از حالی به حال دیگر درآورد، فریب خورده کسی است که دنیا او را فریب دهد و نگون بخت کسی است که دنیا او را مفتون خود کند (مراقب باشید!) این دنیا شما را نفریبید، که دنیا امید هر کسی را که به او دل ببندد، قطع می کند و طمع آزمندان به خود را می خشکاند، شما را می بینم که تصمیم بر کاری گرفته اید که خداوند را خشمگین ساخته و روی کریمانه اش از شما برتافته و عذابش را بر شما نازل کرده و رحمتش را از شما دریغ داشته است.

خدای ما چه پروردگار خوبی است و شما چه بندگان بدی هستید (به ظاهر) اقرار به طاعت او کرده و به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده اید، ولی برای قتل و کشتن فرزندان و ذریه اش هجوم آوردید! به یقین شیطان بر شما چیره شده و شما را از یاد خدا غافل کرده است. مرگ بر شما و برخواستن هایتان! همه ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. اینان جماعتی هستند که بعد از ایمان، کافر شدند. دور باد رحمت پروردگار از ستمگران».

در این هنگام عمر بن سعد رو به اشراف کوفه کرد و گفت: وای بر شما! با او تکلم می کنید؟! به خدا سوگند! این فرزند همان پدری است که اگر یک روز هم به سخنش ادامه می داد از گفتن باز نمی ماند. پس پاسخش را بگویید. در این هنگام، شمر جلو آمد

و گفت: ای حسین! اینها چیست که می گویی؟ به گونه ای سخن بگو که ما بفهمیم!

امام علیه السلام فرمود:

«إِتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَ لَا أَنْتِهَائِكُمْ حُرْمَتِي، فَإِنِّي إِئْتِنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ حَيْدَتِي خَدِيجَةَ زَوْجَةَ نَبِيِّكُمْ، وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ از خدا بترسید و دست از کشتن من بردارید، زیرا کشتن من و هتک حرمت من، جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جدّه من خدیجه، همسر پیغمبر شماست، و شاید این سخن پیامبر به شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و حسین، دو آقای جوانان اهل بهشتند».(۱)

۷۱- توجّه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا

موسی بن عمیر از پدرش نقل می کند که امام علیه السلام (در روز عاشورا) به من فرمود:

«نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ نَادِ بِهَا فِي الْمَوَالِي فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أُخِذَ مِنْ حَسَنَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (میان همه یارانم) اعلام کن هر کس دینی بر عهده دارد با من کشته نشود؛ زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: «هر کس از دنیا برود و دینی بر ذمه داشته باشد، از حسنات وی در فردای قیامت برداشته می شود».

در نقل دیگری آمده است که عمیر انصاری گفت: امام علیه السلام به من فرمود:

«نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُقَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لَا يَدْعُ لَهُ وَفَاءً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ؛ میان مردم اعلام کن هر کس بدهکار است در رکاب من پیکار نکند، زیرا هر کس از دنیا برود در حالی که دینی بر عهده اش باشد که چاره ای برای آن نکرده باشد گرفتار دوزخ می شود».

مردی برخاست و گفت: همسرم پذیرفت که از طرف من بپردازد. امام علیه السلام پاسخ داد:

ص: ۴۱۳

۱- . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵-۶

«وَمَا كِفَالُهُ امْرَأَةً، وَ هَلْ تَقْضَى امْرَأَةً؛ كِفَالَتِ آن زَن چَه فَايِدَه اَي دَارِد؟ اَيَا اَو قَدْرَت دَارِد چِنين كَنْد؟!». (۱)

راستی عجیب است که انسانی در بحرانی ترین شرایط، حتی به بدهکاری های اصحاب و یاران خود به مردم توجه داشته باشد و راضی نشود بدهکاران همراه او پیکار کنند و شهید شوند؛ مبدا حقوق مردم از دست برود.

این برنامه را با کار کسانی مقایسه کنید که سراسر زندگی آنها انباشته از حرام و حقوق مردم بوده و کمترین اهمیتی برای آن قائل نبودند، اصلاً چیزی را به نام «حق الناس» باور نداشتند!!

۷۲- سازندگی در صبح عاشورا

امام علیه السلام در صبح روز عاشورا پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَخِيْدٍ أَوْ بَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ، كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ، وَ أَوْلَى بِالرِّضَى، وَ أَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِيدُهَا بَالٍ، وَ نَعِيمُهَا مُضْمَحِلٌّ، وَ سُرُورُهَا مُكْفَهَرٌ، وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ وَ الدَّارُ قُلْعَةٌ، فَتَزَوَّدُوا، فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

«ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید و از دنیا دوری نمایید، اگر دنیا برای کسی می ماند و یا کسی در آن می ماند، پیامبران به بقا شایسته تر بودند (چرا که آنان) به جلب رضایت، سزاوارتر و به قضای الهی خشنودتر بودند و حال آنکه خداوند دنیا را برای آزمایش و امتحان و اهل آن را برای فنا و زوال آفریده است. تازه های آن کهنه می شود و نعمت هایش نابود می گردد و شادمانی آن آمیخته با غم است. [چرا که] دنیا منزلی است ناپایدار و خانه ای است که به ناچار باید از آن رخت

ص: ۴۱۴

بر بست. پس توشه راه بردارید و بهترین ره توشه، تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید». (۱)

از آنجا که سرچشمه همه گناهان و جنایات حب دنیا، حب جاه و مقام و مال و ثروت و شهوات است، امام علیه السلام برای بیدار ساختن مخاطبان سعی می کند با هشدارهای مکرر دلباختگی در برابر زر و زینت دنیا را از دلها بیرون کند، شاید در طریق صحیح گام بردارند و پیش از آن که فرصتها از دست برود به خود آیند، به یقین یاران با وفای او از این نظر ساخته شده بودند ولی افسوس که دشمنان چنان مست شهوات بودند که این گفتارهای انسان ساز آنها را بیدار نکرد!

۷۳- خطابه شورانگیز امام علیه السلام به هنگام صف آرایی دشمن

هنگامی که سپاه دشمن آماده حمله شد، امام حسین علیه السلام مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شد و با صدای بلند، به طوری که همگی صدای آن حضرت را می شنیدند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِسْمِعُوا قَوْلِي، وَلَا تُعْجِلُونِي حَتَّى أَعْظُمَ بِمَا لَحِقَ لَكُمْ عَلَيَّ، وَ حَتَّى اعْتَذِرُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي وَ صَدَقْتُمْ قَوْلِي، وَ أَعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعِدُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَ لَمْ تُعْطُوا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنْظِرُونِي»؛ هان ای مردم! سخن مرا بشنوید، و برای کشتن من شتاب مکنید، تا شما را به چیزی که حق شما بر من است، موعظه کنم و دلیل آمدنم را به این دیار با شما در میان بگذارم. اگر سخنم را پذیرفته و گفتارم را تصدیق کردید و انصاف دادید، سعادتمند خواهید شد و اگر عذر من را نپذیرفته و از مسیر عدل و انصاف کناره گرفتید، پس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند، (تمام جوانب کارتان را

ص: ۴۱۵

بنگرید) سپس مهلتم ندهید (و هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید)». (۱)

«إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»؛ ولی و سرپرست من خدایی است که قرآن را نازل کرده و او ولایت و سرپرستی همه صالحان را برعهده دارد». (۲)

خواهران و دختران امام با شنیدن این سخنان، گریستند و صدایشان به زاری برخاست. امام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و فرمود:

«أُسْكُتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ؛ آنان را آرام کنید. به جانم سوگند! پس از این بسیار خواهند گریست».

چون آنها ساکت شدند، حمد و ثنای الهی را بجا آورد و خدا را به عظمت یاد کرد و بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و فرشتگان خدا و پیامبران الهی درود فرستاد، چنان با شیوایی و فصاحت سخن گفت که راوی می گوید: به خدا سوگند! سخنی با این زیبایی، نه پیش از آن و نه بعد از آن از کسی نشنیدم.

امام علیه السلام در ادامه سخن خود فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ، فَاَنْتَسِبُونِي فَاَنْظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَائِبَتِهَا، فَاَنْظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟! أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ ابْنِ وَصِيِّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، أَوْ لَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَمِّ أَبِي؟ أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارِ ذُو الْجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟!

أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ مُسْتَفِيضٍ فِيكُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ لِي وَ لِأَخِي: «هَذَا نِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟!».

«فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَ هُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذْبًا مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يُمَقِّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَ يَضُرُّ بِهِ مَنْ اخْتَلَقَهُ. ۹۶»

ص: ۴۱۶

۱- . یونس، آیه ۷۱

۲- . اعراف، آیه ۱۹۶

وَ اِنْ كَذَّبْتُمُوْنِيْ فَاِنَّ فَيْكُمْ مِّنْ اِنْ سَأَلْتُمُوْهُ عَن ذٰلِكَ اٰخَبَرْتُكُمْ، سَيَلَمُوْا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ الْاَنْصَارِيْ، اَوْ اَبَا سَعِيْدِ الْخُدْرِيْ، اَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيْ، اَوْ زَيْدَ بْنَ اَرْقَمٍ، اَوْ اَنْسَ بْنَ مَالِكٍ، يُخْبِرُوْكُمْ اَنْهُمْ سَيَجْعُوْا هٰذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ لِيْ وَ لِاٰخِيْ، اَفَمَا فِيْ هٰذَا حَاجِزٌ لَّكُمْ عَن سَفْكِ دَمِيْ؟!».

«ای مردم! نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؟ و به خود آید و نفس خود را مورد خطاب و سرزنش قرار دهید. آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟»

آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین و پسر عموی او نیستم؟ همان کسی که قبل از همه، ایمان آورد و رسول خدا را به آنچه از جانب خدای آورده بود تصدیق کرد؟!

آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست! و آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا شما نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟».

اگر سخنان حق مرا تصدیق کنید به نفع شماست، به خدا سوگند! از زمانی که دانستم خداوند نسبت به دروغگویان خشم می گیرد، و دروغ پردازان زیان خواهند دید، هرگز آهنگ دروغ نکرده ام و اگر کلام مرا باور نکردید، در میان شما افرادی هستند که اگر از آنها پرسید، به شما خبر خواهند داد. از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید. آنان به شما خبر خواهند داد که خودشان این سخن را از پیامبر خدا شنیده اند که آن را در حق من و برادرم فرموده است. آیا این گواهی ها سبب نمی شود که دست از قتل من بردارید؟».

در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت: او تنها خداوند را به زبان می پرستد اگر بداند که چه می گوید، (و سخنانش نامفهوم است).

حبيب بن مظاهر در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من تو را می بینم که خدا را به هفتاد زبان (آمیخته با انواع شک و تردیدها و ضد و نقیض ها) پرستش می کنی! و من گواهی می دهم که تو راست می گویی؛ نمی فهمی که امام چه می گوید!! خداوند بر دل تو مهر

زده است.

سپس امام علیه السلام چنین ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشْكُونَ إِثْرًا مَا أَنَّى ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مَنْ غَيْرُكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً.

أَخْبِرُونِي، أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟ أَوْ مَالٍ اسْتَهْلَكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحِهِ؟».

«اگر به این سخن شک دارید؟ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟! به خدا سوگند که در شرق و غرب عالم، فرزند دختر پیامبری - در میان شما و غیر شما - جز من نیست.

به من بگوئید: آیا کسی را از شما کشته ام که از من خونبهای او را می طلبید؟ آیا مالی را از شما برده ام و یا کسی را مجروح ساخته ام که قصاص آن را از من مطالبه می کنید؟!».

سکوت سنگینی بر سپاه دشمن سایه انداخته بود و کسی سخن نمی گفت.

آنگاه امام علیه السلام فریاد برآورد و فرمود:

«يَا شَبِثَ بْنَ رَبْعِي، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبِي جَرٍّ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ، أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ: «أَنْ قَدْ أَيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ اخْضَرَ الْجَنَابُ، وَ طَمَّتِ الْجِمَامُ وَ إِنَّمَا تُقَدِّمُ عَلَيَّ جُنْدًا لَكَ مُجَنَّدًا، فَاقْبَلْ؟!»؛ ای شبث بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه نوشتید که درختان ما ثمر داده است و باغها سرسبز شده و چاه ها پر آب گشته و تو در سرزمینی پا می گذاری که لشکری آراسته و انبوه در خدمت تو است، پس به سوی ما بیا!».

آنان در پاسخ گفتند: ما چنین نامه ای نوشتیم!

امام فرمود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ! بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ؛ سبحان الله! آری به خدا سوگند! شما این نامه را نوشتید».

سپس افزود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ إِلَى مَأْمَنِي مِنَ الْأَرْضِ!؛ ای مردم! اگر از آمدن ما به این دیار ناخشنودید، پس ما را رها کنید تا به سرزمین امنی برویم».

ص: ۴۱۸

قیس بن اشعث گفت: آیا نمی خواهی زیر پرچم پسر عمویت (یزید) در آیی! چرا که به آنچه که دوست داری می رسی و از آنان بدی نخواهی دید!

امام حسین علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ [محمّد بن الاشعث] أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ؟! لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَقْرَأُ أَقْرَارَ الْعَبِيدِ!؛ تو برادر همان برادری (تو همانند برادرت محمّد بن اشعث هستی که مسلم را در کوفه به شهادت رساند) آیا می خواهی بنی هاشم، بیشتر از خونهای مسلم بن عقیل را از تو طلب کنند؟ نه! به خدا سوگند دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست آنان نخواهم گذاشت و مانند بردگان نیز تسلیم نخواهم شد. (یا فرار نخواهم کرد)».

آنگاه ادامه داد:

«عِبَادَ اللَّهِ!؛ ای بندگان خدا!» «وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ»؛ من به پروردگار خود و پروردگای شما پناه می برم از این که مرا متهم کنید». (۱) و نیز افزود: «وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»؛ من به پروردگارم و پروردگای شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد». (۲)

آنگاه مرکب خود را خواباند و به «عقبه بن سمعان» فرمود تا زانوان مرکب را ببندد (اشاره به این که من آغازگر جنگ نیستم) و آنان آهنگ حمله کردند. (۳)

این رساترین و گویاترین اتمام حجت امام علیه السلام در روز عاشورا بود که همه گفتنی ها را گفت، تا در تاریخ ثبت گردد و به گوش همگان برسد.

ص: ۴۱۹

۱- . دخان، آیه ۲۰

۲- . با استفاده از سوره غافر، آیه ۲۷. در سوره غافر به جای «أَعُوذُ»، «أَنْتِي عُذَّتْ» آمده است

۳- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ ارشاد مفید، ص ۴۴۸-۴۵۰ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶-۷ (با مقداری تفاوت)

امام علیه السلام با این خطبه غرّاً نقاب مکر و فریب را از چهره بنی امیه کنار زد و مسلمانان را به خطرات جدی حکومت این ستمگران بی ایمان و بی رحم آشنا ساخت.

امام علیه السلام با این خطبه ثابت کرد که آنها آگاهانه تنها یادگار و فرزند پیامبر خود را می کشند، بی آن که کوچکترین خطایی از او سرزده باشد و به این طریق، توحش و بی ایمانی خود را ثابت کردند.

امام علیه السلام با این که پیشنهاد امان در صورت تسلیم به او داده شد، ولی هرگز ننگ تسلیم در برابر ظالمان را نپذیرفت، و سر در برابر خود کامگان بی ایمان فرود نیاورد. شهادت را بر همه چیز ترجیح داد و آگاهانه بهای این آزادگی را پرداخت، تا پیشوای آزادگان جهان باشد، و سرمشقی برای همه ملت‌های دربند.

۷۴- خطبه حماسی امام علیه السلام در برابر سپاه دشمن

«عمر بن سعد» سپاه خود را برای جنگ با امام حسین علیه السلام آراست و پرچم‌ها را در جای خود برافراشت، و امام نیز سپاه خود را به میمنه و میسره و قلب، نظام بخشید.

سپاه ابن سعد از هر طرف بر امام حسین علیه السلام احاطه کردند و حلقه محاصره را بر آن حضرت و یارانش تنگ کردند.

امام علیه السلام در برابر سپاه کوفه ایستاد و از آنها خواست که ساکت شوند، ولی آنان نپذیرفتند!! امام به آنها فرمود:

«وَيْلُكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ، وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ، وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ انْخَلَتْ عَطِيَّاتُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ مِلَّتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيَلُكُمُ إِلَّا تَنْصِتُونَ، أَلَا تَسْمَعُونَ؟».

«وای بر شما! چرا ساکت نمی شوید تا سخنان مرا گوش کنید؟! من شما را به راه راست دعوت می کنم، هر کس از من پیروی کند به راه راست هدایت می شود، و هر کس از من نافرمانی کند

شما از دستور من سرپیچی می کنید و به سخنانم گوش فرا نمی دهید، چرا که هدایای شما (جوایزی که برای کشتن من گرفتید) تنها از راه حرام بوده و شکم هایتان از حرام پر شده است، و خداوند بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرا نمی دهید؟».

در اینجا اصحاب عمر سعد یکدیگر را سرزنش کرده و گفتند: گوش فرا دهید! پس از سکوت آنها، امام فرمود:

«تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَزْحًا، أَفَحِينَ اسْتَضِيرَ رِخْتُمُونَا وَالْهَيْنَ مُتَحَيِّرِينَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي رِقَابِنَا، وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَاهَا عِدْوُكُمْ وَ عَدُوْنَا فَأَصَيْبَحْتُمْ إِبَاءَ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ، وَ يَدًا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ، بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْسَوْهُ فِيكُمْ، وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ، إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ، وَ حَسِيسَ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيهِ، مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا، وَ لَا رَأْيٍ تَفَيَّلَ لَنَا.

فَهَلَمَا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَ تَرَكْتُمُونَا، تَجَهَّزْتُمُوهَا وَ السَّيْفُ لَمْ يَشْهَرْ، وَ الْحِرَاشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْيُ لَمْ يُشِ تَخْصَفْ، وَ لَكِنْ أَسِيرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرِهِ الدُّبَا، وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتِدَاعَى الْفِرَاشِ، فَفَجَبْحًا لَكُمْ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاعِيَتِ الْأُمَّةِ، وَ شِدَادِ الْأَحْزَابِ، وَ نَبْدِهِ الْكِتَابِ، وَ نَفْتِهِ الشَّيْطَانِ، وَ عَصَبِهِ الْأَثَامِ، وَ مُحَرَّفِي الْكِتَابِ، وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ، وَ قَتَلِهِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مُبِيرِي عَثْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ مُلْحَقِي الْعِهَارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤَذَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ صِرَاحِ أَيْمَةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.

وَ أَنْتُمْ ابْنُ حَرْبٍ وَ أَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِيَانَا تَخْذِلُونَ، أَحِبُّوا! وَ اللَّهُ الْخَذْلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَ شَجَّتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوَارَثْتَهُ أَصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَ عَشَيْتْ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَحْبَثَ شَيْءٍ إِ سَتَنْخَا لِلنَّاصِبِ وَ أَكَلَهُ لِلْغَاصِبِ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ هُمْ.

أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلَةِ وَ الدَّلَّةِ، وَ هَيْهَاتَ مَا آخِذُ

الدَّيَّةَ أَبِي اللَّهِ ذِيكَ وَرَسُولُهُ، وَجُدُودٌ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَأَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ، وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ، لَا- تُؤَثِّرُ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ، أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أُنْدَرْتُ، أَلَا إِنِّي زاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قَلْبِ الْعِتَادِ، وَ خَذَلَهُ الْأَصْحَابُ».

«ای مردم! هلاکت و اندوه همیشگی بر شما باد! آیا با آن شور و شوق فراوان که ما را به یاری خویش طلبیدید، و ما برای فریاد رسی به سوی شما شتافتیم و به یاری تان برخاستیم، روا بود شمشیری را که برای دفاع از ما به دست گرفته بودید به روی ما بکشید؟ و آتش فتنه ای که دشمن شما و ما فراهم ساخته بود بر ضد ما شعله ور سازید؟! یک پارچه بر ضد دوستانتان و به یاری دشمنانتان برخاستید. بی آن که آنان در میان شما به عدل رفتار کرده باشند و آرزویی از شما برآورده سازند به جز اندک مال حرام و زندگی پستی که بدان طمع دارید و بی آن که از ما گناهی سرزده باشد، یا سخن ناروایی گفته باشیم؟

پس وای بر شما! که از ما روی بر تافته و از یاری ما سر باز زدید. آنگاه که شمشیرها در نیام و دلها آرام، و فکرها بی تشویش بود، شما آتش فتنه را آماده ساختید و مانند مور و ملخ از هر سو به جانب ما روی آوردید و بسان پروانه ها از هر سو هجوم آوردید. پس رویتان زشت باد! شما باید همان طاغوت های این امت، و بازماندگان احزاب، و رها کنندگان کتاب و پیروان شیطان و گروه گناهکاران و تحریف کنندگان کتاب خدا و خاموش کنندگان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و کشندگان فرزندان انبیا و نابود کنندگان عترت اوصیا و ملحق کنندگان ناپاکان به صاحبانِ نسبهای پاک و آزار دهندگان مؤمنان و فریاد رسان رهبران استهزاگر که قرآن را پاره پاره کردند.

شما به پسر حرب (معاویه) و پیروانش تکیه می کنید و دست از یاری ما بر می دارید؟! آری به خدا سوگند! که این پیمان شکنی خوی دیرینه شماست و ریشه های وجود شما بر آن استوار گشته و شاخه های شما از آن رشد یافته و دلهای شما بر آن روئیده و سینه های شما با آن پوشیده است.

شما برای باغبان خود پلیدترین نهال، ولی برای تجاوزکاران غاصب، لقمه ای گوارا و لذیذید! لعنت خدا بر پیمان شکنانی که میثاق های محکم خود را شکستند. شما خدا را ضامن پیمانهای خود قراردادده بودید، به خدا سوگند شما همان پیمان شکنان هستید!».

هان بهوش باشید! که این (یزید) ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان دو انتخاب قرار داده است: کشته شدن یا قبول ذلت و چقدر دور است که ما تن به ذلت دهیم، (۱) خداوند و پیامبر او هرگز برای ما ذلت و زبونی نمی پسندند و نیاکان پاک سرشت و دامن های پاکی که ما را پرورانده اند و بزرگ مردان غیرتمند و انسان های با شرافت این را از ما نمی پذیرند. هرگز! ما هیچگاه فرمانبرداری فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نخواهیم داد. بدانید من با شما اتمام حجت کردم و شما را از عاقبت کارتان بیم دادم. به هوش باشید! من با همین خاندانم و آمادگی کم و یاران اندک، با شما پیکار می کنم (و آماده شهادتم!).

آنگاه این اشعار را خواند:

فَأَنْ نُهْزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا وَإِنْ نُهْزَمَ فَغَيْرُ مَهْزَمِينَا
وَ مَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَ لَكِنْ مَنَائِنَا وَ دَوْلَهُ آخِرِينَا

«اگر ما در جنگ، دشمن را درهم بشکنیم، این شیوه دیرین ما است و اگر (به ظاهر) شکست بخوریم، باز هم شکست از ما نیست (و در حقیقت دشمنان ما شکست خورده اند). ترس زبینه ما نیست ولی اینک دولت و حکومت دیگران با کشتن ما هموار گشته است.»

(آنگاه ادامه داد که:)

«أَمَا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يَرْكَبُ الْفَرَسَ، حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ فَكَيْدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا- تُنْظِرُونِ، «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۲)

اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِينَى يُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ يُشَقِّهِمْ كَأْسًا مُصْبِرَةً، فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا، قَتْلَهُ بِقَتْلِهِ وَ ضَرْبَهُ بِضَرْبِهِ، ۵۶

ص: ۴۲۳

۱- در کتاب احتجاج طبرسی (ج ۲، ص ۹۹) به این تعبیر آمده است: «قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السُّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي! هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ»

۲- هود، آیه ۵۶

يَنْتَقِمُ لِي وَ لِأَوْلِيَائِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ أَشْيَاعِي مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ عَرَّوْنَا وَ كَذَّبُونَا وَ خَدَلُونَا، وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

«شما پس از من چندان باقی نخواهید ماند، مگر به مقدار سوارکاری که بر مرکب خود سوار شود. روزگار چون سنگ آسیا بر شما بگردد (و شما را به کیفر کردارتان برساند). این پیشگویی از آینده را پدرم از جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده است.

پس فکر خویش و همراهان خود را جمع کنید و همگی با من پیکار کنید و مهلتم ندهید، که من بر خدا که پروردگار من و شماست توکل کرده ام «و هیچ جنبنده ای نیست مگر این که زمام امورش به دست خداست. پروردگارم بر راهی راست است».

خداوندا! باران را از آنان دریغ دار، و سال های قحطی، بسان خشکسالی زمان یوسف، بر آنان پدید آور، و آن فرزند ثقیف (حجاج) را بر آنها مسلط ساز تا جام زهر ذلت و حقارت را بر کامشان فرو ریزد و کسی را در میانشان سالم وامگذارد تا آنجا که در برابر هر قتلی که انجام داده اند به قتلی و در برابر هر ضربه ای که زده اند، به ضربه ای گرفتار شوند و انتقام خون من و دوستان و اهل بیتم را از اینها بگیرد. چرا که اینها به ما نیرنگ زدند و ما را تکذیب کرده و بی یاور گذاردند.

خدایا! تویی پروردگار ما، بر تو توکل کرده و به سوی تو بازگشت می نمایم که بازگشت همه به سوی توست».

سپس امام علیه السلام فرمود:

«أَيُّنَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ؟ ادْعُوا لِي عُمَرَ!؛ عمر بن سعد کجاست؟ او را نزد من بخوانید!».

عمر سعد را در حالی که راضی به این ملاقات نبود، فرا خواندند.

امام علیه السلام به او فرمود:

«يَا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلُنِي؟ تَزْعُمُ أَنْ يُؤَلِّيكَ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ بِلَادِ الرِّبِّ وَ جُرْجَانَ، وَاللَّهِ لَا تَتَهَّنَا بِذَلِكَ أَبَدًا، عَهْدًا مَعْمُودًا، فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ، فَإِنَّكَ لَا تَفْرَحُ بَعِيدِي بِهَدُنِيَا وَ لَا آخِرَةَ، وَ لَكَأَنِّي بَرَأْسِكَ عَلَى قَصِي بِهِ قَدْ نَصَبَ بِالْكَوْفَةِ، يَتْرَامَاهُ الصَّبِيَانُ وَ يَنْجِدُونَهُ غَرَضًا»

ص: ۴۲۴

بَيْنَهُمْ؛ يَا عُمَرُ تُو مِي خَوَاهِي مَرَا بَه قَتْل بَرَسَانِي؟ گمان می کنی که آن مرد ناپاک فرزند ناپاک (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می بخشد؟ به خدا سوگند که هرگز طعم خوش آن روز را نخواهی چشید. این پیمانی است (الهی) غیر قابل تغییر، هر چه از دست برآید انجام ده، که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت شادمان نخواهی شد، گویی می بینم سرِ تو را در کوفه بر «نی» افراشته و کودکان آن را هدف قرار می دهند و به آن سنگ می زنند!». (۱)

آنها که به نهج البلاغه علی علیه السلام آشنا هستند می دانند، کار امام علیه السلام و برنامه او مانند پدرش علی علیه السلام روشنگری و بیدارسازی بود، و از طرق مختلف این هدف الهی را دنبال می کرد، تا نسبت به آنها که اندک امیدی به هدایتشان هست، اتمام حجت شود.

گاه از طریق تشویق و بشارت، گاه از طریق عواطف انسانی، گاه به وسیله اعتقادات دینی و مذهبی، و گاه از طریق انذار و تهدید به عذاب های الهی، این هدف را پی گیری می کرد. ولی افسوس آن گروه ستمگر و خیره سر، کمترین لیاقت هدایت را نداشتند و در گرداب دنیاپرستی آن چنان غوطه ور بودند، که به گمان آب، در پی سراب می دویدند!

تمام قرائن و شواهد نشان می دهد که امام علیه السلام و یارانش کاملاً از شهادت خود خبر داشتند، و کمترین ترسی از این نظر به خود راه نمی دادند.

آنها مرگ شرافتمندانه را در زیر ضربات تیر و خنجر و شمشیر، بر زندگی توأم با ذلت در سایه کاخ های پر شکوه ترجیح داده بودند، و در هیچ یک از این کلمات کمترین تردیدی دیده نمی شود؛ چون می دانستند این مرگ مایه حیات جاویدان، و مایه حیات جامعه اسلامی و بیداری آنها و نجات اسلام از چنگال احزاب جاهلی و منافقان است، گوارا باد بر آنها، گوارا باد، هِنِيئاً لَهُمْ تَمَّ هِنِيئاً لَهُمْ.

***۱۰

ص: ۴۲۵

امام علیه السلام در مقابل لشکر در حالی که بر شمشیر خود تکیه داده بود با صدای بلند فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا مرا می شناسید؟

گفتند: آری، تو فرزند و سبط رسول خدایی.

«انْشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَيْدَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا می دانید جدم رسول خداست؟».

- آری.

«انْشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟؛ شما را به خدا! آیا می دانید پدرم علی بن ابیطالب است؟».

- آری.

«انْشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمَّي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟؛ شما را به خدا! آیا می دانید مادرم فاطمه دختر پیامبر است؟».

- آری.

«انْشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا می دانید جدّه ام، خدیجه دختر خویلد، اولین زن مسلمان این امت است؟».

- آری.

«انْشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّ أَبِي؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا می دانید حمزه سید الشهداء، عموی پدر من است؟».

- آری.

«انْشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟؛ شما را به خدا! آیا می دانید جعفر طیار عموی من است؟».

- آری.

سپس امام بعد از گرفتن این اقرارها و اقرارهای دیگر فرمود: «فَبِمَ تَسْتَجْلُونَ دَمِي؛ پس چرا و به چه دلیل ریختن خونم را مباح می‌شمیرید؟!...».

آنها که هیچ پاسخ منطقی نداشتند گفتند: ما تمام اینها را می‌دانیم، ولی دست از تو بر نخواهیم کشید تا با تشنگی جان دهی!
(۱) ...

امام علیه السلام با شواهد زیادی که در بحث‌های گذشته آمد به خوبی می‌دانست، راهی جز شهادت فی سبیل الله در پیش ندارد.

ولی مهم این بود که این شهادت، قاطبه مسلمین را بیدار کند و تکان سختی به افکار عمومی دهد، و این امر میسر نبود مگر این که از تمام جهات اتمام حجت و تبیین موقعیت شود؛ مبادا فردا بعضی ادعا کنند لشکریان یزید امام علیه السلام را به خوبی نشناخته بودند و به گمان این که یک فرد خارجی است خون آن حضرت را ریختند.

امام علیه السلام تمام این بهانه‌ها را با خطبه‌های مختلف و مکرر خود از آنان گرفت و سند رسوایی آنها را در تاریخ اسلام و بشریت ثبت کرد!

۷۶- سخنان امام علیه السلام به اصحاب بزرگوارش

طبق روایتی از امام باقر علیه السلام، امام علیه السلام قبل از شهادتش به اصحاب خویش رو کرد و فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَيَسْأَقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هِيَ أَرْضٌ قَدِ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَ هِيَ أَرْضٌ تُدْعَى «عَمُورَاءَ» وَ إِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَى: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ» يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيْكَ وَ عَلَيَّهِمْ؛ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به من فرمود:

«فرزندم! تو به سرزمین عراق کشانده خواهی شد و آن سرزمینی است که پیامبران و جانشینان

ص: ۴۲۷

پیامبران در آن با یکدیگر دیدار کرده اند و به آن «عمورا» گفته می شود. تو در آنجا به شهادت خواهی رسید و با تو گروهی از یاران که (از شوق لقای پروردگار) درد ضربات شمشیر و نیزه را احساس نمی کنند، به شهادت خواهند رسید».

آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»؛ گفتیم، ای آتش بر ابراهیم سرد و سلام باش) (۱)، آن جنگ نیز بر تو و یاران سرد و سلام خواهد بود». (۲)

مقام والای یاران و اصحاب سید الشهداء علیه السلام در این چند جمله به خوبی نمایان است، آنها چنان فانی در عشق خداوند بودند، که حتی درد ضربات شمشیر و نیزه را بر بدن های خود احساس نمی کردند.

جای تعجب نیست، هنگامی که در یک عشق مجازی زودگذر زنان مصر دست های خود را بی خبر ببرند و آگاه نشوند، این پاکبازان کوی عشق الهی و شهادت، نباید زخم تیر و خنجر را بر پیکر خود احساس کنند.

آری! آنها ابراهیم وار در آتش نمرودیان زمان وارد شدند و این آتش بر آنها برد و سلام شد و لذت دیدار محبوب همه چیز را از یاد آنها برد!

۷۷- بشتاید ای دلیر مردان!

روز عاشورا عمر بن سعد تیر را بر کمان نهاد و به سوی یاران امام هدف گرفت و رها ساخت و گفت: همگی نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) گواهی دهید اول کسی که به سوی آنان تیر انداخت من بودم! به دنبال او لشکرش سپاه امام را تیرباران کردند.

امام علیه السلام به یارانش فرمود:

«قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ؛ خدا

ص: ۴۲۸

۱- انبیاء، آیه ۶۹

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۰

رحمتان کند! بشتابید به سوی مرگی که از آن چاره ای نیست، این تیرها فرستادگان این جماعت است!».

پس اصحاب آن حضرت (شجاعانه با دشمن درگیر شدند و) بخشی از روز را پیکار کردند تا آن که گروهی از یاران امام علیه السلام شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام، امام علیه السلام دست بر محاسن شریفش گذاشت و فرمود:

«اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلِئِدًا، وَأَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثِهِ، وَأَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَأَشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي».

«غضب خداوند آنگاه بر قوم یهود شدت گرفت که برای او فرزند قائل شدند، و بر امت مسیح آن هنگام غضب خداوند شدت گرفت که او را یکی از سه خدا دانستند و بر زرتشتیان وقتی خشمگین شد که به جای خدا، ماه و خورشید را پرستیدند و غضب خداوند اکنون بر این گروه شدت گرفت که بر کشتن پسر دختر پیغمبر خود، هماهنگ شدند!

به خدا سوگند! آنچه را (از تسلیم در برابر ظلم و تن دادن به ذلت) از من می خواهند، اجابت نخواهم کرد، تا آن که آغشته به خون خویش، خداوند را ملاقات کنم!». (۱)

لحظات حساسی بود، گویی آسمان به تماشا نشسته بود و زمین در انتظار؛ تا این صحنه های پر غوغا و فراموش نشدنی را بنگرند، و پیکار شیرمردانی را که جز به خدا نمی اندیشیدند و آغوش خود را برای شهادت گشوده بودند، نظاره کنند و به آن همه عظمت و ایثار آفرین گویند! هزاران آفرین! ۱۲

ص: ۴۲۹

مورّخین تعداد شهدای حمله اول را تا چهل نفر ثبت کرده اند. در مناقب ابن شهر آشوب نام ۲۸ تن از این شهدا آمده است. اسامی تعدادی از آنها نیز در منابع دیگر ذکر شده است که حسب ترتیب حروف به قرار ذیل اند: (۱)

۱. ادهم بن امیّه، از شیعیان مخلص بصره که به اتفاق یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمد و در آنجا به جمع یاران امام پیوست.

۲. امیّه بن سعد طائی، از اصحاب امیرمؤمنان و ساکن کوفه که در کربلا به سپاه امام ملحق شد.

۳. بشر بن عمرو، از تابعین که در کربلا به امام پیوست.

۴. جابر بن حجاج، از مردان شجاع که قبل از ظهر عاشورا شربت شهادت نوشید.

۵. حباب بن عامر، از شیعیان کوفه که با مسلم بن عقیل بیعت کرد و در بین راه به امام ملحق شد.

۶. جبّله بن علی شیبانی، از دلاور مردان کوفه که از ابتدا با مسلم بن عقیل بود و سپس نزد امام حسین علیه السلام آمد.

۷. جُناده بن کعب انصاری، از مکه به امام پیوست و به اتفاق خانواده اش به همراه امام به کربلا آمد.

۸. جُنَدب بن حجر کندی، (۲) از اصحاب امیرمؤمنان و از سرشناسان شیعه که در بین راه قبل از برخورد سپاه امام با حر به جمع یاران امام پیوست.

۹. جُوین بن مالک تمیمی، وی ابتدا به اتفاق مردان قبیله اش برای جنگ با امام بیرون آمد ولی در شب عاشورا به همراه گروهی دیگر، از سپاه ابن سعد کناره گرفت و

ص: ۴۳۰

۱- نام های شهدای کربلا در کتابهای ارشاد مفید، تاریخ طبری، مناقب ابن شهر آشوب، اعیان الشیعه، إِبصار العین و نفس المهموم و کتابهای دیگر آمده است

۲- در اعیان الشیعه، جندب بن حجیر ثبت شده است (ج ۱، ص ۶۱۱)

به سوی اردوگاه امام علیه السلام آمد.

۱۰. حارث بن امرء القیس کندی، وی نیز ابتدا در سپاه ابن سعد بود، ولی چون آنان کلام امام علیه السلام را نپذیرفتند، به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.

۱۱. حارث بن نبهان، از یاران امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی علیه‌السلام.

۱۲. حجاج بن بدر سعدی، از مردان دلاور بصره که پاسخ نامه امام علیه السلام را از بصره به کربلا آورد و تقدیم امام علیه السلام کرد و در آنجا ماند تا به شهادت رسید، بعضی شهادت او را بعد از ظهر ضمن مبارزه ذکر کرده اند. (۱)

۱۳. حُلاس بن عمرو راسبی، از اصحاب امیرمؤمنان و فرمانده نیروهای آن حضرت در کوفه، که ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمده بود، ولی چون ابن سعد شرائط امام را نپذیرفت وی شبانه به امام پیوست.

۱۴. زاهر بن عمرو، از محبان و فدائیان اهل بیت و از یاران نزدیک عمرو بن الحَمِق - صحابی معروف - که پس از شهادت عمرو بن الحَمِق به دست معاویه، به صورت پنهانی می زیست تا آنکه در سال شصت پس از مناسک حج به خدمت امام رسید و همراه امام به کربلا آمد.

۱۵. زهیر بن بشر خثعمی، ابن شهر آشوب او را از جمله شهدای اوّل به شمار آورده است. ولی نامش در منابع دیگر نیامده است. (۲)

۱۶. زُهِیر بن سُیْلیم اُزْدی، وی در شب عاشورا پس از تصمیم ابن سعد به جنگ با امام علیه السلام به جمع یاران آن حضرت پیوست.

۱۷. سالم (غلام عامر بن مسلم)، از ساکنان بصره که به اتفاق یزید بن ثبیط در مکه به جمع یاران امام علیه السلام پیوست و به کربلا آمد.

۱۸. سالم بن عمرو، از اهالی کوفه که قبل از عاشورا در کربلا خود را به امام علیه السلام ۲۳

ص: ۴۳۱

۱- ابصارالعین، ص ۱۲۴

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳

۱۹. سَوَّار بن ابی حَمَیر، وی قبل از آغاز جنگ به سپاه امام ملحق شد و در حمله اول مجروح گشت، سپاه ابن سعد او را اسیر کردند ولی با وساطت خویشانش آزاد شد و پس از شش ماه به شهادت رسید. (۱)

۲۰. شیب بن عبدالله، از جمله دلاوران شجاعی که به اتفاق سیف و مالک - فرزندان سریع - به امام علیه السلام پیوست.

۲۱. عائذ بن مُجَمَّع، به اتفاق پدرش مجَمَّع بن عبدالله در بین راه به امام علیه السلام ملحق شد، حر بن یزید می خواست مانع شود که امام علیه السلام فرمود: «اینها یاران من هستند و نباید آنها را از این کار بازداری» صاحب حدائق، او را در شمار شهدای حمله اول آورده است.

۲۲. عامر بن مسلم عبدی، از شیعیان بصره که به همراه غلامش - سالم - به اتفاق یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمده و در آنجا به اردوی امام علیه السلام پیوست.

۲۳. عبدالرحمان بن عبدالله یزنی (۲)، وی از اصحاب رسول خدا و از یاران با اخلاص امیرمؤمنان علی علیه السلام است. او همان کسی است که در رجه کوفه هنگامی که حضرت علی علیه السلام از مردم خواست هر کس در غدیر خم حاضر بود، و حدیث غدیر را شنیده بپا خیزد و شهادت دهد، برخاست و شهادت داد. او از مکه به امام علیه السلام ملحق شد و به کربلا آمد.

۲۴. عبدالرحمان بن مسعود، وی ابتدا در سپاه ابن سعد بود ولی قبل از آغاز جنگ به خدمت امام آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

۲۵. عبدالله بن بشیر خثعمی، از دلاوران مشهور که ابتدا در سپاه ابن سعد بود و قبل از شروع جنگ به امام علیه السلام پیوست. (۱)

ص: ۴۳۲

۱- رجوع شود به: مقتل الحسین مقّم، ص ۲۵۴

۲- در اعیان الشیعه، عبدالرحمان بن عبد ربّه، وارد شده است (ج ۱، ص ۶۱۱)

۲۶. عبدالله بن یزید عبدی، از شیعیان بصره که به اتفاق پدرش از بصره به مکه آمد و به جمع یاران امام در آمد.

۲۷. عبیدالله بن یزید عبدی، او نیز به همراه پدرش یزید بن ثبیط و گروهی دیگر از بصره به مکه آمد و در آنجا به خیل سپاه امام علیه السلام ملحق شد.

۲۸. عمرو بن ضبیعه (مشیعه)، وی از مردان شجاع و نام آوران جبهه های جنگ بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده است. او با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد ولی سرانجام از خواب غفلت بیدار شد و به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.

۲۹. عمّار بن حسان طائی، پدرش حسان از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که در جنگ های جمل و صفین شرکت داشت و در رکاب آن حضرت در صفین به شهادت رسید. عمّار از مکه به امام علیه السلام ملحق شد.

۳۰. عمّار بن سلامه، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از سربازان امیرمؤمنان علیه السلام در جنگها بوده است. وی در کربلا به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و در رکاب آن حضرت به فیض شهادت نائل آمد.

۳۱. قاسم بن حبیب ازدی، از شیعیان کوفه که ابتدا در سپاه ابن سعد بود ولی قبل از آغاز جنگ به سپاه امام علیه السلام پیوست.

۳۲. قاسم بن زهیر، از فرماندهان حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین بود و در جنگ های جمل و نهروان نیز شرکت داشت. پس از آن حضرت از یاوران و مدافعان امام حسن مجتبی علیه السلام بود. در داستان کربلا خود را شبانه از کوفه به آن حضرت رساند.

۳۳. کُردوس بن زهیر، از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام که به اتفاق دو برادرش شبانه به امام علیه السلام ملحق شد.

۳۴. کنانه بن عتیق، از مردان زاهد و قاری قرآن بود. و در کربلا به محضر امام شرفیاب شد.

۳۵. مسلم بن کثیر ازدی، از ساکنان کوفه و از یاران امیرمؤمنان علیه السلام که در یکی از

جنگها یک پای وی معلول شد، و در کربلا به امام علیه السلام پیوست.

۳۶. مسعود بن حجاج، از شیعیان و شجاعان معروف که به اتفاق فرزندش قبل از عاشورا در کربلا به امام علیه السلام ملحق شدند و هر دو در حمله اول به فیض شهادت نایل آمدند.

۳۷. مقسط بن زهیر، او و دو برادرش از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بودند و در جنگ های جمل و نهروان و صفین در رکاب آن حضرت حضور داشتند، وی شبانه به خیل سپاه امام علیه السلام پیوست.

۳۸. نصر بن ابی نزر، پدرش از فرزندان ملوک عجم یا از اولاد نجاشی است، وی از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است که از مدینه همراه امام علیه السلام به مکه آمد و از آنجا به کربلا قدم نهاد. ابتدا سواره بود ولی پس از پی شدن اسبش پیاده می جنگید تا به شهادت رسید.

۳۹. نعمان بن عمرو الراسبی، او و برادرش از اهل کوفه و از اصحاب امیرمؤمنان بودند، وی ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمد، ولی چون ابن سعد شرایط امام علیه السلام را نپذیرفت وی شبانه به جمع یاران امام علیه السلام پیوست.

۴۰. نعیم بن عجلان انصاری، او و دو برادرش - نصر و نعمان - هر سه از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بودند که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت جنگیدند. دو برادرش از دار دنیا رفتند ولی نعیم در کوفه باقی مانده بود تا آنکه امام حسین علیه السلام به سوی عراق آمد، وی به حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و در حمله اول به فیض عظیم شهادت در رکاب آن حضرت نائل آمد. (۱)

اینان یاران فداکار و از جان گذشته ای بودند که دفاع از امام علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را وظیفه خود می دانستند و با آگاهی و شناخت کامل از خطراتی که در این مسیر بود جان بر ۹۴

ص: ۴۳۴

کف در این راه قدم نهاده بودند. و با آنکه جمع کوچک آنها هرگز از لحاظ جمعیت و تعداد قابل قیاس با خیل عظیم سپاه دشمن نبود، مشتاقانه و بی باکانه با تمام توان به استقبال شهادت شتافتند و تا آخرین نفس در مقابل هجوم دشمن از خود، پایمردی نشان دادند و تا رمق داشتند از امامشان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردند.

آنها اسوه های تاریخ و رهروان راه حق، و پیشتازان عزت و افتخار و قرب الهی بودند.

۷۹- به سوی خیمه ها برگرد (که بر زنان جهاد نیست)

«عبدالله بن عمیر کلبی» از جوانان شجاع و دلاور کوفه بود. روزی در نُخَیله - لشکرگاه کوفه - سپاه عظیمی را که عازم کربلا بود مشاهده کرد، با خود گفت: به خدا سوگند من مشتاق جهاد با مشرکان هستم و امیدوارم که جنگ با این سپاه که با پسر پیامبرشان عزم جنگ دارند، کمتر از جهاد با مشرکان نباشد، تصمیمش را با همسرش «امّ وهب» در میان گذاشت. وی نیز نظرش را تأیید کرد و به اتفاق همسرش شبانه به سوی کربلا شتافت.

در روز عاشورا چون یسار (غلام زیاد بن ابیه) و سالم (غلام عییدالله بن زیاد) به میدان آمدند و مبارز طلبیدند، ابتدا حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر عزم میدان کردند ولی امام حسین علیه السلام مانع شد، آنگاه عبدالله بن عمیر برخاست و از امام اذن طلبید، امام علیه السلام اجازه داد و فرمود:

«گمان دارم که حریفان خود را از پای درآوری، اگر می خواهی به جانب آنها برو».

وی به میدان شتافت و با آن دو جنگید و آنها را از پای درآورد و در حالی که انگشتان دست چپش قطع شده بود به سوی امام برگشت و این رجز را خواند:

إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا بَنُ كَلْبٍ حَسَبِي بَيْتِي فِي عُلَيْمٍ حَسَبِي

إِنِّي أَمْرٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ وَلَكْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ الْحَرْبِ

إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ أُمَّ وَهَبٍ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ مَقْدَمًا وَالضَّرْبِ (۱)

امّ وهب (همسر عبدالله بن عمیر) که شاهد ماجرا بود، عمود خیمه را گرفت و به سوی همسرش رفت و گفت: پدر و مادرم به فدایت، در برابر این ذریه رسول خدا مبارزه کن.

امام حسین علیه السلام جلو آمد و فرمود: «جُزِئْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، إِرْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَدْ وُضِعَ عَنْكَ الْجِهَادُ؛ خدا به شما در برابر دفاع از اهل بیتم خیر دهد، به سوی زنان برگرد، خدا تو را رحمت کند، جهاد از تو برداشته شد». (۲)

سپاه دشمن به راست و چپ حمله برد و جنگ سختی در گرفت و عبدالله بن عمیر همانند شیر می جنگید تا آنکه به شرف شهادت نایل آمد، همسرش در کنار پیکر قطعه قطعه اش حاضر شد و گفت: «هَنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ الْجَنَّةَ أَنْ يَصْحَبَنِي مَعَكَ؛ بهشت بر تو گوارا باد، از خدایی که بهشت را بر تو ارزانی داشت می خواهم که مرا نیز در کنار تو قرار دهد».

چیزی نگذشت که غلام شمر با فرود آوردن عمود خویش بر فرق ام وهب او را در کنار همسرش به شهادت رساند و بدین ترتیب دعای او به هدف اجابت رسید.

این تنها زنی بود که در کربلا به افتخار شهادت نایل آمد. (۳)

فداکاری این زن تنها در آن نبود که با عمود خیمه به مبارزه با دشمن برخاست و تنها به این نبود که در این راه شربت شهادت نوشید، بلکه از آن مهمتر این بود که وقتی پیکر ۰۴

ص: ۴۳۶

۱- اگر مرا نمی شناسید پس من فرزند قبیله کلب هستم، این افتخار مرا کافی است که من از قبیله بنی عُلَیم هستم، من مردی نیرومند و قوی پنجه ام و در میدان جنگ ناتوان نیستم، ای ام وهب (همسرم) من تعهد می کنم که با نیزه و شمشیر زدن رو به سوی دشمن کنم.

۲- رجوع کنید به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۸؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷

۳- رجوع شود به: ابصار العین، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص

۱۷ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۳-۶۰۴

پاره پاره همسرش را دید، گفت: «گوارا باد بر تو بهشتی که خدا نصیب تو کرد، از او می خواهم مرا به تو ملحق کند». این سخن حکایت از بالاترین درجه ایمان آمیخته با شجاعت بی نظیر او می کرد، چیزی که می تواند الگو برای همه نسل ها باشد.

۸۰- شما با جانتان یاریم کردید

سیف بن حارث و مالک بن عبدالله دو برادر مادری هستند که روز عاشورا هنگامی که تنهایی و غربت امام را دیدند گریه کنان به خدمت امام آمدند.

امام فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا می گریید؟! به خدا سوگند بعد از گذشت ساعتی چشمانتان روشن خواهد شد.

گفتند: خدا ما را فدای تو گرداند. بر خود نمی گرییم بلکه گریه می کنیم برای اینکه شما را در محاصره این گروه می بینیم ولی کاری از دست ما بر نمی آید.

امام فرمود: «فَجَزَاكُمُ اللَّهُ يَا ابْنِي أَخِي بَوَجْدِكُمَا مِنْ ذَلِكُمْ وَمَوَاسَاتِكُمَا إِيَّايَ بِأَنْفُسِكُمَا أَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ؛ ای فرزند برادرم خدا شما را به خاطر این همراهی و این یاری با جانتان، بهترین پاداشی که به متقین می دهد، عطا نماید».

این دو برادر با هم از امام علیه السلام اذن گرفتند و به سوی میدان رهسپار شدند و در حالی که در کنار یکدیگر مبارزه می کردند هر دو به فیض شهادت نائل آمدند. (۱)

۸۱- من به نزد خدای بخشنده و کریم می روم

به نقل بلاذری و ابن اثیر چون صبح عاشورا سپاه ابن سعد به سوی خیمه های امام علیه السلام نزدیک شد. عبدالله بن حوزه تمیمی جلو آمد و با صدای بلند خطاب به یاران امام گفت: «آیا حسین در میان شما است؟» کسی پاسخ نداد و چون تکرار کرد یکی از

ص: ۴۳۷

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۷؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص

یاران امام علیه السلام با اشاره به آن حضرت گفت: حسین این آقا است، مقصودت چیست؟

عبدالله بن حوزه رو به امام علیه السلام کرد و گفت: بر تو باد مزده آتش. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «كَذَبْتَ بَلْ أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ غَفُورٍ كَرِيمٍ مُطَاعٍ شَفِيعٍ، فَمَنْ أَنْتَ؟؛ دروغ می گویی، زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم که فرمانش مطاع و شفاعت پذیر است می روم، تو کیستی؟».

عبدالله گفت: من ابن حوزه هستم.

امام دستانش را به سوی آسمان گرفت و به تناسب نامش وی را چنین نفرین کرد:

«اللَّهُمَّ حُزُهُ إِلَى النَّارِ؛ خدایا او را در آتش افکن.».

آن مرد به خشم آمد و بر اسبش تازیانه ای زد که ناگاه اسب او رم کرد و بر زمین سقوط کرد و در حالی که پایش به رکاب گیر کرده بود بدنش به این طرف و آن طرف برخورد می کرد تا سرانجام بدن نیمه جانش در خندق آتش افتاد. (۱)

۸۲- ابوشعنا کندی

نام وی یزید بن زیاد است؛ او ابتدا در سپاه ابن سعد بود، ولی چون کار به جنگ انجامید به جانب امام علیه السلام آمد.

جالب آنکه وی قبل از حر به سپاه امام ملحق شد و ابتدا سواره به میدان رفت ولی چون اسبش را پی کردند به خیمه ها برگشت و در جلو خیمه ها زانو زد و از آنجا که تیرانداز ماهری بود صد تیر به سوی سپاه ابن سعد پرتاب نمود.

امام در حق او چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ سِدِّدُ رَمِيَّتِهِ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ؛ خدایا، تیرش را به هدف بنشان و بهشت را پاداشش قرار ده.».

ابوشعنا پس از تمام شدن تیرها برخاست و گفت: از آن همه تیرهایم تنها پنج تیر به خطا رفت.

ص: ۴۳۸

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۵

سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت و چنین رجز می خواند:

أَنَا يَزِيدُ وَ أَبِي مُهَاجِرٌ أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ نَبِيلِ خَادِرٍ

يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ وَلِلْأَبْنِ سَعْدِ تَارِكٌ وَ هَاجِرٌ

«منم یزید فرزند مهاجر، شجاع تر از شیر بیشه، خدایا من یاری کننده حسینم و ابن سعد را ترک گفته و از وی دوری جستم».

او شجاعانه شمشیر می زد تا آنکه به فیض شهادت نائل آمد. (۱)

۸۳- حَزْنِ يَزِيدِ رِيحِي

«حز» از مردان شریف کوفه و بزرگ قبیله خود بود. ابن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر مأمور جلوگیری از امام حسین علیه السلام نمود. ولی در روز عاشورا چون تصمیم «ابن سعد» را بر جنگیدن جدی یافت، لرزه بر پیکرش افتاد و آرام آرام از سپاه یزید کناره گرفت.

مهاجر بن اوس چون اضطراب شدید حر را دید، گفت: به خدا سوگند تاکنون چنین حالتی در تو ندیده ام، اگر پیش از این از من می پرسیدند که دلاورترین مردم کوفه چه کسی است، تنها تو را نشان می دادم. حز گفت: خود را در میان بهشت و جهنم می بینم اما من چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم هر چند پیکرم پاره پاره شود و مرا در آتش بسوزانند (إِنِّي وَاللَّهِ أَخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَلَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا).

سرانجام حز تصمیمش را گرفت و به سوی اردوگاه امام حسین علیه السلام شتافت.

بنا به نقل «ابن اثیر» در تاریخ خود هنگامی که «حز» خدمت امام علیه السلام رسید، عرضه داشت: من فکر نمی کردم که این جماعت کار را به اینجا برسانند و الا هیچگاه با آنان همراهی نمی کردم. اینک برای توبه به نزد آمده ام و تصمیم دارم تا پای مرگ از شما

ص: ۴۳۹

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰؛ إِبْصَارُ الْعَيْنِ، ص ۱۰۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۳

حمایت کنم و در پیش رویت کشته شوم، آیا توبه من پذیرفته است؟!

امام علیه السلام با مهربانی پاسخ داد: «نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ؛ آری خداوند توبه ات را می پذیرد و گناهانت را می بخشد». (۱)

در تاریخ می خوانیم که حر چون به نزدیک امام حسین علیه السلام رسید با خدای خود چنین مناجات کرد:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ انيْبُ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ نَبِيِّكَ؛ خدایا به سوی تو باز گشت و توبه می کنم که دلهای دوستان تو و فرزندان پیامبرت را ترساندم». (۲)

به نقل «خوارزمی» در کتاب مقتل خود، حرّ پس از اعلام توبه به امام عرض کرد:

یابن رسول الله! من اوّل کسی بودم که راه را بر تو بستم، اجازه بده تا اوّل کشته برابرت باشم به امید آنکه فردای قیامت دست در دست جدّت نهم. امام علیه السلام فرمود: «تو از کسانی هستی که خداوند توبه آنها را پذیرفته است».

آری او اوّل کسی بود که به میدان رفت و شهید شد. (۳)

ولی مطابق نقل طبری و ابن کثیر، حرّ پس از کشته شدن حبیب و قبل از نماز ظهر به اتفاق زهیر بن قین به دشمن حمله کرد، به گونه ای که هر یک در محاصره دشمن قرار می گرفت، دیگری به کمک او می شتافت و او را از محاصره دشمن بیرون می آورد تا آنکه اسب حرّ را پی کردند، ولی وی همچنان می جنگید. (۴)

مطابق نقل دیگری، حرّ دلیرانه می جنگید و این رجز را می خواند:

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمُؤْوِي الضَّيْفِ اضْرِبْ فِي أَعْرَاضِكُمْ بِالسَّيْفِ

عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ بِبِلَادِ الْخَيْفِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ خَيْفٍ

«من حر هستم که میزبان میهمانانم، شمشیرم را بر شما وارد می سازم و از بهترین کسی که در بلاد ۱۴

ص: ۴۴۰

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۴

۲- . امالی صدوق، ص ۲۲۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹

۳- . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰

۴- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۱۴

خیف (سرزمین مکه) ساکن شده حمایت می کنم، با شما می جنگم و از (مرگ) باکی ندارم».

حر همچنان می خروشید و می جنگید تا آنکه سرانجام لشکر پیاده نظام ابن سعد بر او حمله ور شدند و او را به شهادت رساندند.

اصحاب امام علیه السلام پیکر نیمه جان حر را به خیمه آوردند. امام بر بالین وی نشست و خون از چهره او پاک کرد و فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَيَّمَتَكَ أُمَّكَ وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ تویی حر و آزاده، همان گونه که مادرت تو را چنین نامید، تویی آزاد مرد در دنیا و آخرت».^(۱)

بستگان حر که در سپاه ابن سعد بودند از ابن سعد تقاضا کردند تا بدن حر را جهت دفن به آنان تحویل دهد. عمر سعد هم پذیرفت. لذا بدن حر در محلی که فعلاً دارای بقعه و بارگاه مستقل است دفن شد و سر او نیز از بدن جدا نگشت.^(۲)

حر بن یزید ریاحی درس بی نظیری به تمام گم کردگان راه حق داد و آن اینکه انسان اگر صاحب اراده و تصمیم باشد، ممکن است تا لب پرتگاه هلاکت پیش برود ولی با یک اراده به موقع همه چیز عوض شود و به سوی عالیترین درجات بهشت برین بازگردد، او یک مرد استثنایی بود و خداوند نیز امتیازات استثنایی به او داد، یاران امام حسین علیه السلام همه در مقبره ای در کنار مرقد مبارک او جمع اند ولی حر بن یزید، قبه و بارگاهی مخصوص به ۲۰

ص: ۴۴۱

۱- . حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۲۱؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱. بنا به نقلی، امام حسین علیه السلام در رثای او چنین گفت: لِنَعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ وَ حُرٌّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ وَ نَعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصُّبَاحِ حُرُّ بَنِي رِيَّاحِي، چه نیکو حری بود! او هنگام فرود آمدن نیزه های دشمن، آزاده (وشکیبا) بود. چه نیکو حری بود که برای یاری امام حسین علیه السلام اعلام آمادگی کرد، و صبح گاهان جانش را فدای حسین علیه السلام کرد. (روضه الواعظین، ص ۱۸۶؛ رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴). بعضی گفته اند این اشعار از یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام بوده است و برخی نیز آن را به علی بن الحسین علیهما السلام نسبت داده اند. (بحارالانوار، همان مدرک)

۲- . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴ و ابصارالعین، ص ۱۲۰

خود در چند کیلومتری بارگاه سیدالشهدا علیه السلام دارد و گروه گروه زوّار به کنار قبرش می روند و زیارتش می کنند و بر او درود می فرستند.

۸۴- بریر بن خضیر

«بریر بن خضیر»، مردی عابد و زاهد و باوقار و از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بود. وی بزرگ قزّاء کوفه بود که در مسجد کوفه می نشست و به دیگران قرآن می آموخت!

هنگامی که شنید امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید سرباز زده و به مکه هجرت نمود، از کوفه به قصد مکه خارج شد و در مکه به امام علیه السلام پیوست. (۱)

وی همان کسی است که شوق شهادت چنان وی را به وجد آورده بود که در صبح عاشورا با دوستانش مزاح می کرد و آنگاه که «عبدالرحمان عبد ربّه» خطاب به وی گفت: «ای بریر! این چه ساعت مزاح کردن است؟!» با افتخار گفت: «قوم من همه می دانند که من نه در پیری و نه در جوانی اهل بذله و شوخی نبوده ام ولی امروز روز نشاط و مزاح است چه اینکه به خدا قسم می دانم بیش از این نیست که با شمشیرهای خود با این گروه روبرو شویم؛ ساعتی می جنگیم و آنگاه حورالعین را در بهشت در آغوش می کشیم». (۲)

چون جنگ شدت پیدا کرد مردی از سپاه کوفه، «بریر» را صدا زد و گفت: کار خدا را درباره خود چگونه می بینی؟!!

بریر گفت: به خدا سوگند که او در حق من نیکی کرد ولی کار تو را در مسیر شرّ قرار داد (من به سوی بهشت می روم و تو به سوی جهنم!) (وَاللّٰهُ لَقَدْ صَنَعَ بِيْ خَيْرًا وَّصَنَعَ لَكَ شَرًّا).

آن مرد برگشت و گفت: دروغ می گویی، پیش از این دروغگو نبود!

ص: ۴۴۲

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۴۰

۲- همان مدرک، ج ۴۵، ص ۱

بریر پاسخ داد: آیا می خواهی با تو مباحله کنم تا خدا دروغگو را لعنت کند و به قتل برساند؟

او پذیرفت و آن دو با هم به ستیز برخاستند و چیزی نگذشت که بریر پیکر بی جانش را بر زمین افکند. (۱)

آنگاه بریر به نبرد ادامه داد و چنین رجز می خواند:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ لَيْسَ يَرُوعُ الْأَسَدَ عِنْدَ الزَّارِ

يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلَ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَرْ

وَذَاكَ فِعْلُ الْحُرِّ مِنْ بُرَيْرٍ

«من بریرم و پدرم خضیر است که از نعره شیر هراسی ندارد. اهل خیر به خوبی ما را به خیر و نیکی می شناسند، شما را با شمشیر می زنم و از آن دریغ ندارم، آری! این کار بریر آزاد مرد است.»

بریر همچنان شمشیر می زد و سپاه دشمن از مقابل وی می گریخت.

بریر فریاد کشید: «إِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتْلَةَ الْمُؤْمِنِينَ، إِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتْلَةَ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ ای کشتندگان مؤمنین! (اگر جرأت دارید) نزدیک من بیایید، ای قاتلان پسر دختر رسول پروردگار جهانیان! به من نزدیک شوید.»

بریر به آنان حمله ور شد و بر سینه یکی از دشمنان نشست و می خواست او را بکشد که مردی از پشت نیزه اش را بر پشت وی فرو کرد و بریر در اثر ضربات پی در پی، به فیض عظیم شهادت نائل آمد.

پس از آن قاتل بریر، چنان مورد بغض و نفرت مردم کوفه قرار گرفت که حتی زوجه اش قسم یاد کرد که به خاطر این جنایت همسرش که سید قراء کوفه را به قتل رسانده است تا عمر دارد با وی سخن نگوید. (۲) ۲۹

ص: ۴۴۳

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۹ و ابصارالعین، ص ۷۲

۲- . رجوع کنید به: فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰۲؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۶۲ و ج ۱، ص ۶۰۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص

۶۶؛ ابصارالعین، ص ۷۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۹

وی مردی شجاع و مقیم کوفه بود و از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته و آن حضرت را به کوفه دعوت نموده بود.

مسلم پس از ورود ابن زیاد به کوفه و شهادت مسلم بن عقیل به همراه اهل و عیالش از کوفه خارج شد و به آن حضرت پیوست و تا آخرین قطره خون خود وفادار ماند.

عمرو بن حجاج که در میسره لشکر ابن سعد قرار داشت، بر میمنه سپاه امام- که زهیر بن قین فرماندهی آن را به عهده داشت- حمله ور شد. در این درگیری سخت مسلم بن عوسجه حضور داشت و با تمام وجود می جنگید و در گرماگرم مبارزه تحسین برانگیزش این رجز را می خواند:

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي دُو لَبْدٍ مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدٍ

فَمَنْ بَغَانِي حَائِدٌ عَنِ الرَّشْدِ وَ كَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ

«اگر از من می پرسید من دلاوری از برگزیدگان بنی اسدم، کسی که بر من ستم نماید از راه سعادت جدا گشته و به دین خدای جبار و بی نیاز کافر شده است». (۱)

چون تب جنگ فروکش کرد حاضران دیدند که مسلم بن عوسجه با تن خون آلود بر روی خاک افتاده است، و حسین بن علی علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر به بالین وی حاضر شده است.

امام علیه السلام خطاب به وی که هنوز رمقی داشت، فرمود:

«رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ! مِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبَدُّلاً!»؛ خدا ترا رحمت کند ای مسلم! بعضی از آنان (مؤمنین) به پیمان خود (شهادت در راه خدا) عمل کردند و بعضی از آنان در حال انتظار به سر می برند و عهد و پیمان خود را تغییر نداده اند». (۲)

ص: ۴۴۴

۱- . أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۵

۲- . احزاب، آیه ۲۳

حیب بن مظاهر خطاب به مسلم گفت: ای مسلم، کشته شدن تو برای من سخت است، ولی به تو مرده می دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد.

مسلم در پاسخ گفت: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا.

حیب گفت: اگر بنا نبود که لحظات دیگر به تو ملحق شوم، دوست داشتم اگر وصیتی داری انجام دهم.

مسلم با صدای ضعیف در حالی که به امام حسین علیه السلام اشاره می کرد به حیب گفت:

«أَوْصِيكَ بِهَذَا أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ؛ وصیت من این است که تا آخرین قطره خون از پیشوای خود دفاع کنی».

حیب پاسخ داد: به خدا سوگند، چنین خواهم کرد.

در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه چشم بر هم نهاد و به افتخار شهادت نائل آمد و در سرزمین کربلا آرام گرفت.

(۱)

راستی انسان در کربلا صحنه هایی می بیند که نظیر آن را در هیچ تاریخی نخوانده است: پیر و جوان به میدان آمدن و همه چیز را جز رضای خدا و رضای پیشوای خود که رضای او نیز رضای خداست فراموش کردن، و حتی در واپسین لحظه های زندگی به خود نیندیشیدن و به او فکر کردن. اینهاست که تاریخ کربلا را از تواریخ دیگر ممتاز کرده و به آن رنگ جاودانگی بخشیده و این همه جان بر کف تربیت کرده است.

۸۶- زهیر بن قین

«زهیر بن قین» را باید به جدّ از چهره های شگفتی ساز واقعه عاشورا دانست.

مردی که عمری از هواداران عثمان به شمار می رفت و حتی حاضر نبود در منزلی که امام علیه السلام و خانواده اش فرود آمدند، لحظه ای درنگ کند؛ یک اتفاق ناخواسته دست او

ص: ۴۴۵

را به دامن امام علیه السلام رساند و اکسیر وجود امام چنان مس تیره وجودش را پرارزش کرد که یکباره همه آنچه را که سپاه کوفه از دست داده بودند وی بدست آورد. و تنها ظرف چند روز از حَضِيض لَدَّت و خواری به اوج عظمت و افتخار رسید و از چهره های ماندگار عاشورا شد.

جماعتی از قبیله بنی فزاره و بَجِیله نقل کرده اند: ما با زهیر بن قین از مکه باز می گشتیم، و در راه همزمان با حسین علیه السلام و همراهانش طّی طریق می کردیم، هرگاه امام در منزلی فرود می آمد، ما در جای دیگر منزل می کردیم! ولی در منزل «زرود» (یکی از منازل بین راه) به ناچار در یکجا فرود آمدیم. مشغول خوردن غذا بودیم که ناگهان فرستاده امام وارد شد و سلام کرد و گفت: «ای زهیر! مرا اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی تو فرستاده که او را ملاقات کنی!».

ما همه دست از غذا کشیدیم و سکوت کردیم (كَأَنَّا عَلَى رُؤْسِنَا الطَّيْرُ؛ انگار پرنده بر سرمان نشسته بود)، همسر زهیر گفت: سبحان الله! فرزند پیامبر تو را خوانده، اما تو از رفتن خودداری می کنی؟!

«زهیر» از جا برخاست و با چهره ای گرفته و درهم به سوی امام رفت، ولی طولی نکشید که با چهره ای باز و خندان بازگشت، فرمان داد تا خیمه را برچینند، و در جوار اردوی امام علیه السلام خیمه بزنند.

سپس رو به همسرش کرد و گفت: تو را طلاق دادم، زیرا دوست ندارم از من جز خوبی به تو برسد، من بنا دارم با امام حسین علیه السلام باشم و جانم را فدای او کنم. آنگاه همسرش را با مقداری آذوقه و مال تحویل عموزاده هایش داد تا او را به مقصد برسانند.

همسر زهیر برخاست و گریست و با او وداع کرد و گفت: خداوند یار و یاورت باشد و برای تو این سفر را به خیر کند و روز قیامت نزد جدّ حسین علیه السلام به یاد من هم باش. (۱) ۷۱

ص: ۴۴۶

آنگاه زهیر به همراهان خود رو کرد و گفت: هر کسی از شما دوست دارد با من بیاید و گرنه این آخرین ملاقات ماست! و بعد افزود: ما در «بلنجر» (۱) می جنگیدیم و خداوند ما را پیروز کرد: «سلمان باهلی» (۲) به ما گفت: آیا به این پیروزی و به چنگ آوردن غنائم خوشحال و مسرورید؟ گفتیم: آری. گفت: هنگامی که محضر سید شباب آل محمد صلی الله علیه و آله را درک کردید، آن روز به جنگیدن در رکاب او و یاری نمودن او و چیزهایی که در آن راه بدست خواهید آورد، بیشتر شادمان خواهید شد!». (۳)

«ابراهیم بن سعید» - یکی از همراهان زهیر در سفر حج - نقل می کند: «هنگامی که زهیر نزد امام حسین علیه السلام رفت: امام علیه السلام به او فرمود: «من در کربلا کشته خواهم شد و سرم را «زحر بن قیس» به امید گرفتن جایزه نزد یزید خواهد برد ولی یزید چیزی به او نخواهد داد». (۴)

«زهیر» در حدّ فاصل آن روز تا روز عاشورا مدارج ترقی و تکامل را به سرعت پیمود. صحنه هایی که در ظرف آن چند روز، زهیر در آن حضور داشته و یا کلمات و مطالبی که از ایشان به یادگار مانده است همه حکایت از تحول عظیم روحی این شخصیت بی نظیر دارد. درست، معجزه بزرگ نهضت عاشورا همین است، نهضتی که در ساختن و پروردن جان انسانهایی چون زهیر، در گذر سالها، بی همتا است.

از همراهان زهیر کسی با زهیر نماند، همه رفتند، ولی زهیر به امام ملحق شد، و از آنجا کاروان عمرش به سوی کربلا حرکت نمود.

روز نهم محرم وقتی که شمر برای قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام امان نامه آورد ۸۲

ص: ۴۴۷

۱- شهری در نواحی دریای خزر

۲- یکی از صحابه پیامبر

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۲

۴- اثبات الهداه، ج ۲، ص ۵۸۸ و دلائل الإمامه، ص ۱۸۲

و عباس به شدت آن را رد کرد، زهیر بن قین نگاهی از سر مهر و ارادت به عباس افکند و گفت:

«داستانی برایت بگویم: وقتی پدرت می خواست ازدواج کند، به برادرش عقیل که قبیله های عرب را می شناخت فرمود: برای او از طایفه ای زنی انتخاب کند که به رشادت و جنگاوری شهره باشند، می خواست فرزندی پیدا کند که یار حسین او در کربلا باشد.

عباس گفت: تو می خواهی مرا بر یاری برادرم تشجیع کنی (من بیش از این آماده فداکاری هستم)». (۱)

غروب تاسوعا هنگامی که دشمن به یکباره هجوم آورد و عباس با بیست نفر از یاران در برابرشان می ایستد، از جمله چهره های ماندگار در آن صحنه، زهیر بن قین است.

در آن فرصت، زهیر به عزره بن قیس - یکی از کسانی که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود ولی اینک در سپاه ابن سعد به سوی خیمه های امام حمله کرده است - رو کرد و گفت: «ای عزره مراقب باش از آنانی نباشی که گمراهان را بر کشتن پاکدامنان یاری می کنند».

عزره گفت: ای زهیر! تو تاکنون از شیعیان این خانواده نبودی، بلکه هواخواه عثمان بودی!

زهیر گفت: «از این موقعیت که الان دارم با تو صحبت می کنم، نمی بینی که شیعه حسین علیه السلام هستم، به خدا سوگند که من نه نامه ای برای حسین نوشتم و نه پیکی برایش روانه کردم و نه به او وعده یاری داده ام، در راه با او مواجه شدم، موقعیت او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله ملاحظه نمودم و در پیشگاه خداوند احساس کردم که باید با او همراه گردم و یاریش کنم». (۲)

بدون شک صحنه اعلان وفاداری اصحاب در شب عاشورا از زیباترین و ۱۶

ص: ۴۴۸

۱- مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۰۹

۲- رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۶

باشکوه ترین صحنه های تاریخ بشری است.

زهیر در آن لحظات حساس تاریخی که امام علیه السلام بیعت خود را از یارانش برداشت در جمع یاران برخاست و خطاب به امام حسین علیه السلام چنین عرضه داشت: «به خدا سوگند! ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! دوست دارم هزار بار کشته شوم و زنده گردم تا تو و اهل بیت زنده بمانید». (۱)

«زهیر» به قدری در این چند روز متحوّل شد و رشد نمود و مورد اعتماد قرار گرفت که از میان اصحاب و یاران در روز عاشورا از ناحیه امام به فرماندهی جناح راست سپاه منصوب شد.

او در روز عاشورا خطبه ای غزّاء خواند و در حالی که سوار بر اسب بود و لباس جنگ پوشیده بود به سپاه دشمن خطاب کرد و گفت:

«ای مردم کوفه، از عذاب خدا بترسید، حق مسلمان بر مسلمان این است که برادرش را نصیحت کند، ما هم اکنون برادریم و تا مادامی که جنگی بین ما رخ نداده است بر یک دین هستیم، (لذا شایسته نصیحت مائید) ولی اگر جنگی بین ما اتفاق بیافتد آن وقت ارتباط ایمانی ما و شما قطع می شود. شما یک امت و ما امتی دیگر خواهیم بود، خداوند ما را به وسیله خاندان پیامبرش در مقام آزمونی بزرگ قرار داده است تا بنگرد درباره ذریّه رسول خدا چگونه عمل می کنیم.

من شما را به یاری این خاندان و رها کردن یزید و عبیدالله زیاد دعوت می کنم، زیرا شما در حکومت آنها جز سوء رفتار، قتل و کشتار و به دار آویخته شدن و کشته شدن شخصیت ها و بزرگانی چون حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و نظایر آنها نخواهید دید».

سپاه ابن سعد شروع کردند به ناسزاگویی به زهیر و جنجال کردن.

ولی زهیر همچنان ادامه داد: ۰۱

ص: ۴۴۹

«ای بندگان خدا! فرزندان فاطمه علیها السلام به دوستی و یاری سزاوارترند از فرزند سمیه (عبیدالله بن زیاد). اگر نمی خواهید فرزندان فاطمه را یاری کنید لااقل از خداوند پروا کنید و در قتل آنها سهیم نشوید».

«زهیر» همچنان سخن می گفت که شمر تیری به سوی او پرتاب کرد و گفت:

ساکت باش! خدا صدای تو را خاموش کند.

زهیر در پاسخ گفت: ای اعرابی زاده، من با تو سخنی نمی گویم تو شایسته هدایت نیستی! من گمان نمی کنم حتی دو آیه از کتاب خدا را بدانی، مژده باد بر تو رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک!

شمر گفت: دیگر چیزی به کشتن شدن تو و امام تو نمانده است.

زهیر گفت: «أَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ فَوَاللَّهِ لِلْمَوْتِ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ؛ مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا سوگند! در نظر من شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام بهتر است از زندگانی همیشگی با شما».

سپس زهیر رو به سپاه کوفه کرد و با صدایی بلند گفت: «ای بندگان خدا! این مرد درشت خوی شما را نفریبد، به خدا سوگند! شفاعت رسول خدا هرگز شامل گروهی که خون ذریه او را بریزند نخواهد شد».^(۱)

آنگاه مردی از سپاه امام زهیر را صدا زد و گفت که امام حسین علیه السلام می فرماید:

«برگرد که همانند مؤمن آل فرعون مردم را نصیحت کردی ولی در آنها اثری ندارد».^(۲)

«زهیر» با دلاوری تمام جنگید و از امام دفاع می کرد. هنگامی که امام نماز ظهر عاشورا را بجا آورد زهیر دستش را روی شانه امام نهاد و به عنوان وداع این رجز را خواند: ^(۳) ۱۹

ص: ۴۵۰

۱- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۳

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۳؛ نفس المهموم، ص ۱۲۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۴

۳- رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹

فَدَتَكَ نَفْسِي هَادِيًا مَهْدِيًا الْيَوْمَ الْقِيَّ جَدَّكَ النَّبِيَّ

وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الشَّهِيدِ الْحَيِّ

«جانم به قربان تو ای هدایت گر هدایت شده (به هدایت الهی)، امروز به دیدار جدت نبی اکرم صلی الله علیه و آله خواهم شتافت و با حسن مجتبی علیه السلام و علی مرتضی علیه السلام و جعفر طیار آن شهید زنده ملاقات خواهم کرد».

(۱)

امام فرمود: «وَأَنَا أَلْقَاهُمْ عَلَى أَثْرِكَ؛ من نیز به دنبال تو با آنان ملاقات خواهم نمود».

آنگاه به میدان شتافت و جنگ نمایانی کرد و این رجز را می خواند:

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ، أَدْبُكُمُ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ

«من زهیر فرزند قین هستم و شما را با شمشیرم از امام حسین علیه السلام دور می کنم».

(۲)

او به جنگ ادامه داد تا آنکه در اثر جراحات زیاد به زمین افتاد و به شهادت رسید.

زهیر نیز از چهره های شگفتی آفرین تاریخ کربلاست که در پرتو قدرت اراده و ایمان توانست اشتباهات یک عمر خود را در چند لحظه اصلاح کرده، و با عزمی راسخ در مسیر صحیح گام بگذارد و تا سرحد جان در این تحول عجیب پیش برود و الگویی باشد برای آنها که بخشی از عمر خود را در راه نادرست طی کرده اند و آنگاه که به اشتباه خود پی بردند، با شجاعت پیش آیند و تصمیم بگیرند و راه پرافتخار جدید را بدون تأمل و تردید طی کنند.

۸۷- حبیب بن مظاهر

او از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از آن در جمع یاران باوفای امیرمؤمنان علیه السلام از

ص: ۴۵۱

۱- . اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۲

۲- . رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۹ و ج ۴۵، ص ۲۵

خواص اصحاب آن حضرت شد و در تمام جنگها در رکاب امام شمشیر زد. وی از معدود افرادی بود که از آن حضرت اسرار فراوانی را فرا گرفته بود.

عالم بزرگوار «کشی» از «فضیل بن زبیر» خبری نقل می کند که خلاصه اش چنین است: روزی در کوفه حبیب بن مظاهر و میثم تمار، از دو جهت مقابل، سوار بر اسب، به یکدیگر رسیدند.

«حبیب» گفت: «پیرمردی را می بینم که موی سرش ریخته و شکمش به جلو آمده و شغلش خرزبه فروشی در دارالرزق است. می بینم که در آینده نه چندان دور به خاطر دوستی علی علیه السلام به دار آویخته می شود».

«میثم» در پاسخ گفت: «من نیز مردی را می بینم که دارای صورت سرخ و موهای پرپشت است. می بینم که به خاطر یاری فرزند پیامبر خدا کشته شده و سرش را در کوفه می گردانند!».

مردمی که در نزدیکی آنان بودند و سخنان آن دو را شنیده بودند (و از اسرار و معارف اهل بیت دور بودند)، از حیرت مانده بودند که کدامیک دروغگوتر است.

پس از اندکی «رُشید هَجَری» رسید و از آن مردم سراغ حبیب و میثم را گرفت، گفتند: چند لحظه پیش اینجا بودند و چنین و چنان می گفتند.

«رشید» گفت: خدا میثم را رحمت کند که درباره حبیب این جمله را فراموش کرده است که بگوید: «کسی که سر بریده او را به کوفه می آورد یک صد درهم بیش از دیگران جایزه می گیرد».

«رشید» پس از گفتن این سخن از آنجا دور شد، ولی آن چند نفر به یکدیگر نگریستند و گفتند: «این سومی از آن دو دروغگوتر است!».

«فضیل» می گوید: ولی چیزی نگذشت که با چشم خود دیدیم که «میثم» در کنار خانه «عمرو بن حریث» به دار آویخته شد و سر بریده حبیب نیز پس از اندکی، وارد کوفه شد. (۱) ۹۲

ص: ۴۵۲

«حبيب» در زمان خلافت امير مؤمنان عليه السلام به كوفه كوچ كرد و در آنجا مقيم شد.

زمانی که مسلم بن عقیل به كوفه آمد، او و دوست صمیمی اش - مسلم بن عوسجه - به یاری مسلم بن عقیل شتافتند، ولی پس از ورود عبیدالله بن زیاد به كوفه و شهادت مسلم بن عقیل، آنها توسط مردان قبیله خودشان مدتی پنهان گشتند، و در یک فرصت به دست آمده به اتفاق هم شبانه به سوی كربلا حرکت کردند.

آنان روزها مخفی می شدند و شبها طی طریق می کردند تا آنکه در كربلا به محضر امام خویش شرفیاب شدند. و چون غربت و تنهایی امام را به چشم خود دیدند بسیار متأثر گشتند.

«حبيب» به امام عرض کرد: «در این منطقه تیره ای از بنی اسد زندگی می کنند، اگر اجازه می دهی با آنان صحبت کنم که برای یاری تو به كربلا بیایند».

امام موافقت فرمود؛ حبيب نیمه شب خود را به آنان رساند، آنان به گرمی از حبيب استقبال کردند. حبيب گفت:

«شما را به شرافت و بزرگی که در روز قیامت خواهید داشت می خوانم، پسر دختر پیامبرتان در بیابان كربلا، تنها و مظلوم، محاصره شده است. مردم كوفه او را دعوت کردند تا یاری اش کنند، حال که به سوی آنان آمده است او را رها کرده و آماده پیکار با او شده اند. به خدا سوگند، هر یک از شما در کنار حسین علیه السلام کشته شود در برترین جایگاه ها در بهشت، دوست و هم نشین محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود».

«عبدالله بن بشر» از میان جمع برخاست و گفت: من این پیشنهاد را می پذیرم و خواند:

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ إِذَا تَوَاكَلُوا وَأَخْجَمَ الْفُرْسَانُ إِذْ تَنَاصَلُوا

إِنِّي شُجَاعٌ بَطَلٌ مُقَاتِلٌ كَأَنِّي لَيْثٌ عَرِيٌّ بَاسِلٌ

«آنان که کناره گرفتند خواهند دانست که هیبت آن جنگاوران در نبرد خواهد شکست، من دلاوری هستم، قهرمان میدان جنگ همانند شیری غرنده و تیز چنگ».

کلمات حماسی این مرد باعث شد تا دیگران نیز اعلام آمادگی کنند. هفتاد نفر آماده شدند ولی در آن میان، یکی از جاسوسان عییدالله بن زیاد، خبر را به ابن سعد رساند و او «ازرق بن حرث» را در رأس یک گروه چهارصد نفره فرستاد تا از ورود قوم بنی اسد به کربلا ممانعت به عمل آورد.

در نزدیکی فرات، در آن شب دو گروه به یکدیگر رسیدند و جنگ سختی در گرفت، تعدادی از قوم بنی اسد کشته شدند و بقیه متواری گشتند و حبیب به سوی کربلا آمد و گزارش آن واقعه را به عرض امام رساند و امام علیه السلام فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». (۱)

حبیب چهره شناخته شده و مورد اعتماد و احترام اصحاب و امام بود. می توان جایگاه او را از لحظه ورود به کربلا تا زمان شهادت از دل تاریخ بیرون کشید.

غروب تاسوعا آنگاه که دشمن به یکباره از صحرا کنده شد و به سوی اردوگاه امام حرکت کرد، امام برای مواجهه و گفتگو با آنان، برادرش قمر بنی هاشم، عباس علیه السلام را با بیست سوار فرستاد که چهره حبیب در آن جمع از سرآمدترین چهره ها بود.

در شب عاشورا هنگامی که امام یارانش را برای تجدید بیعت فرا می خواند اولین شخصی را که امام نامش را به زبان جاری ساخت «حبیب» است.

کلمات حماسی و شورانگیز حبیب در آن شب فراموش نشدنی در حمایت از امام و دفاع از حریم خاندان عصمت و طهارت، هیچ گاه از ذهن تاریخ پاک نخواهد شد. (۲)

آری حبیب بزرگ اصحاب امام علیه السلام بود، آن گونه که قمر بنی هاشم بزرگ جوانان بنی هاشم محسوب می شد.

و بالاخره در روز عاشورا برگ زرین دیگری بر دفتر افتخارات این مهمان پیر امام ۶۶

ص: ۴۵۴

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۹۱-۹۲؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸

۲- رجوع شود به: بخش رویدادها، شماره ۶۶

حسین علیه السلام افروده شد و آن اینکه افتخار فرماندهی جناح چپ سپاه توسط امام علیه السلام به ایشان اعطا گردید. وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ! (و مشتاقان باید برای رسیدن به این جایگاه، بر یکدیگر پیشی گیرند).

روز عاشورا هنگامی که امام برای اقامه نماز ظهر درخواست آتش بس موقت داد «حُصَيْنَ بْنِ تَمِيمٍ» (۱) با صدای بلند گفت: نماز شما قبول نیست!!

حیب در پاسخ گفت: «زَعَمْتَ أَنَّهَا لَا تُقْبَلُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارُ؟» گمان می کنی که نماز از آل رسول قبول نیست ولی نماز تو قبول است، ای حیوان!.

حسین بن تمیم به او حمله کرد، حیب نیز به طرف او حمله نمود. از دو طرف سپاه، تعدادی به این درگیری کشیده شدند.

حیب با اینکه پیرمرد بود همانند شیر بر آنان حمله می کرد و رجز می خواند:

أَنَا حَيْبٌ وَأَبِي مُظَهَّرٌ فَارِسٌ هَيْجَاءٍ وَحَرْبٍ تَشَعْرُ
أَنْتُمْ أَعْدَاءُ عَدَّةٍ وَأَكْثَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ

«من حیب و پدرم مظهر [مظاهر] است، در روز افروخته شدن جنگ من سواره صحنه پیکارم، شما هم سلاحتان بهتر و هم تعدادتان بیشتر است، ولی ما در انجام وظایف از شما باوفاتر و شکیاتریم».

حیب مردانه جنگید تا به شهادت رسید. به نقل تاریخ برای بردن سر حیب نزد عبیدالله و گرفتن جایزه بین برخی از سپاه ابن سعد، اختلاف بالا گرفت.

محمد بن قیس نقل می کند که شهادت حیب برای امام علیه السلام بسیار گران آمد و دل مبارکش شکست و فرمود: «عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاهُ أَصْحَابِي؛ شهادت خود و حامیان از اصحابم را به حساب خدا می گذارم». (۲)

***۷۰

ص: ۴۵۵

۱- در بحارالانوار به نام «حُصَيْنَ بْنِ تَمِيمٍ» ثبت شده است. (ج ۴۵، ص ۲۱)

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۵؛ رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۵ و کامل ابن اثیر،

ج ۴، ص ۷۰

این پیرمرد شجاع که به افتخار فرماندهی بخشی از سپاه عاشورا رسید و از زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله افتخار خدمت آن حضرت و اهل بیت گرامش را داشت نیز از چهره های بسیار درخشان و به یادماندنی شهدای کربلاست، مخصوصاً کلماتش در حمایت از امام علیه السلام در شب عاشورا که از حمایت بی دریغ و بی پایان او خبر می داد، فراموش نشدنی است. خداوند هم به او امتیاز فوق العاده ای داد، گویی دربان حرم حسینی است.

۸۸- عمرو بن قرظہ بن کعب انصاری

پدر وی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. و در تمام جنگهای علی علیه السلام شرکت داشت. عمرو در کربلا خدمت امام حسین علیه السلام رسید و از طرف امام علیه السلام مأمور ارشاد عمر بن سعد شد.

او در روز عاشورا از امام علیه السلام اذن گرفت و در حالی که این رجز را می خواند به سوی میدان شتافت:

قَدْ عَلِمْتُ كَتَيْبَةَ الْأَنْصَارِ أَنِّي سَأَحْمِي حَوْزَةَ الدَّمَارِ

ضَرْبَ غُلَامٍ غَيْرِ نَكْسٍ شَارِي دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَدَارِي

«سپاه انصار دانسته اند که من از کسی که حفظ جانش وظیفه من است حمایت می کنم. ضربه های من مانند ضربه های مرد جوانی است که از صحنه نبرد نمی گریزد، جان و مال من فدای حسین باد!».

هنگام نماز ظهر چون امام بدون توجه به تیرهای دشمن به نماز ایستاد، عمرو بن قرظہ به اتفاق چند تن از اصحاب امام در پیش روی امام ایستادند و سینه خود را سپر ساختند تا نماز امام به پایان برسد. چندین چوبه تیر به سر و سینه عمرو اصابت کرد و همزمان با سعید بن عبدالله به خاک افتاد. در آن هنگام به امام علیه السلام عرض کرد: «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای پسر رسول خدا، آیا به عهد خود وفا کردم؟».

امام فرمود: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَافْرَعْ رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي السَّلَامُ وَأَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْمَأْثَرِ؛ آری تو وظیفه ات را انجام دادی، و جلوتر از من در بهشت خواهی بود، سلام مرا به رسول

خدا صلی الله علیه و آله برسان و بگو که من هم به دنبال تو خواهم آمد».

عمر و پس از شنیدن این سخنان بشارت آمیز بسیار شاد شد و چشم بر هم نهاد و به فیض شهادت نائل آمد. (۱)

۸۹- انس بن حارث کاهلی

وی از اصحاب بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله بود و احادیث زیادی را از آن حضرت آموخت و نقل نمود، (۲) و افتخار شرکت در جنگ بدر و حنین را در رکاب پیامبر داشت. او احادیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کرد از جمله می گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ - وَالْحُسَيْنُ فِي حَجْرِهِ -: إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ، أَلَا فَمَنْ شَهِدَهُ فَلْيَنْصُرْهُ؛ از پیامبر در حالی که حسین علیه السلام در دامن رسول خدا نشسته بود، شنیدم که فرمود:

این فرزندم در سرزمین عراق به شهادت خواهد رسید، آگاه باشید هر که او را دید باید او را یاری کند». (۳)

به همین جهت وقتی که شنید امام حسین علیه السلام به کربلا آمده است از کوفه حرکت کرد و شبانه خود را خدمت امام علیه السلام رساند.

او در روز عاشورا از امام اذن گرفت و عمامه خود را به کمر بست و با دستمالی ابروهای بلند خویش را بر پیشانی اش بست، امام چون وی را با این حال دید، گریست و فرمود: «شَكَرَ اللَّهُ لَكَ يَا شَيْخُ» (۴)

او با همان کهنسالی به سوی میدان شتافت و شجاعانه اشعار زیر را در برابر دشمن خواند:

قَدْ عَلِمْتُ كَاهِلَهَا وَدُودَانَ وَالْخَنْدَقِيُونَ، وَقَيْسُ عَيْلَانَ

ص: ۴۵۷

۱- رجوع شود به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۰؛ ابصار العین، ص ۹۲ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص

۲- ابصار العین، ص ۵۵

۳- الاصابه، ج ۱، ص ۶۸ و اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳

۴- مقتل الحسين مقررّم، ص ۲۵۲

بَأَنَّ قَوْمِي أَنَّهُ الْأَقْرَانِ لَدَى الْوُغَا وَ سَادَهُ الْفُرْسَانِ

مُبَاشِرُ الْمَوْتِ بَطْعِنِ أَنْ لَسْنَا نَرَى الْعَجْزَ عَنِ الطَّعَانِ

آل عَلِيٍّ شِيعَةُ الرَّحْمَانِ وَ آلُ زِيَادٍ شِيعَةُ الشَّيْطَانِ

«قبائل کاهل، دودان، خندف و بنوقیس همگی می دانند که قبیله من در روز جنگ و رویارویی، نزدیک ترین افراد به حریفان و همزمانند. با ضربه ای کاری، دشمن را از پای در آوریم و هیچ اظهار عجز و ناتوانی نکنیم. آل علی، پیروان خداوند رحمانند ولی آل زیاد پیروان شیطانند.» (۱)

او با آن سن زیاد مردانه جنگید تا به فیض شهادت نائل آمد.

۹۰- اسلم بن عمرو، غلام ترکی

۹۰- اسلم بن عمرو، غلام ترکی (۲)

وی از نژاد ترک و خادم و کاتب امام حسین علیه السلام بود. (۳) و با زبان عربی آشنایی داشت. (۴) از امام اذن گرفت و به میدان رهسپار شد و در حالی که این گونه رجز می خواند:

الْبُحْرُ مِنْ ضَرْبِي وَ طَعْنِي يَضْطَلِي وَالْجَوْ مِنْ سَهْمِي وَ نَبْلِي يَمْتَلِي

إِذَا حُسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي يَنْشَقُّ قَلْبَ الْحَاسِدِ الْمُبْجَلِي

«از ضربت شمشیر و نیزه ام دریا شعله ور می شود و فضا از نیزه ها و تیرهایم پر می گردد. هنگامی که شمشیرم در دست راستم به گردش در آید، قلب حسود پاره می شود.» (۵)

وی پس از آنکه به زمین افتاد امام علیه السلام بر بالینش حاضر شد و چون مشاهده کرد غلام نسبت به آن حضرت اظهار علاقه می کند، امام گریان شد و در کنارش نشست و

ص: ۴۵۸

۱- رجوع شود به: ابصار العین، ص ۵۶ و اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۰۰

۲- برخی از اهل مقاتل غلام ترکی دیگری را به نام «واضح ترکی» ثبت کردند که برخی از مطالب به صورت مشترک یا مختلط نقل شده است

۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴ و تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۲۵

۴- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴

۵- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰

صورت بر جبینش نهاد. غلام که از این همه محبت به وجد آمده بود، شادمان شد و فریاد زد: «مَنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَاصْتَعَّ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي؛ کیست همانند من که پسر پیامبر صورتش را بر صورتم قرار داده است» این را گفت و به درجه رفیع شهادت نایل آمد. (۱)

در اینجا می بینیم امام علیه السلام در لحظه شهادت صورت بر صورت غلامش می گذارد یعنی همان ابراز محبتی را که درباره فرزند شجاع و دلنشد علی اکبر علیه السلام می کند، درباره غلامش نیز روا داشت. یعنی اینها همه مجاهدان و شهیدان راه خدا هستند و همه آنها عزیز و گرامی اند، و همه در یک مسیر و برای یک هدف جهاد کردند و شربت شهادت نوشیدند.

۹۱- عمرو بن جُناده

پدرش «جُناده بن کعب» از مکه با خانواده اش به خدمت امام شرفیاب شد و در روز عاشورا در حمله اول به فیض شهادت نایل آمد.

وی در حالی که یازده سال بیشتر نداشت از امام علیه السلام اجازه میدان خواست. امام علیه السلام فرمود: «پدر این جوان در جنگ به شهادت رسیده، شاید مادرش راضی نباشد». او عرض کرد: «إِنَّ أُمَّي هِيَ الَّتِي أَمَرْتَنِي؛ مادرم به من فرمان داده است گام در این میدان بگذارم». (۲)

به دنبال این سخن امام علیه السلام اجازه داد، وی به میدان رفت و این رجز به یادماندنی را خواند:

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعَمَ الْأَمِيرِ سُورُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

ص: ۴۵۹

-
- ۱- رجوع شود به: ابصار العین، ص ۵۴ و مقتل الحسین مقّم، ص ۲۴۹. در برخی از مقاتل آمده است که پس از آنکه امام به بالینش آمد و صورت به صورتش نهاد، اسلم چشمش را باز نمود و همین که امام را دید تبسمی کرد و به فیض شهادت نایل آمد. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴
 - ۲- ابصار العین، ص ۵۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۳ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸

عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ
لَهُ طَلَعَهُ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرٍ

«امیر من، حسین است و چه نیکو امیری؛ که شادی دل پیامبر بشیر و نذیر است.

علی و فاطمه پدر و مادر اویند، آیا شما برای او همانندی می شناسید؟!

طلعتش مانند خورشید نیم روز است و چهره اش چون ماه شب چهارده درخشان است». (۱)

این نوجوان چون به شهادت رسید دشمن سرش را جدا کرده و آن را به سوی امام علیه السلام پرتاب کرد. مادر شجاعش «بحریه» دختر «مسعود خزرجی» سر فرزندش را برداشت و بوسید و با همان سر به طرف دشمن حمله کرد و آن را بر سر مردی از سپاه ابن سعد کوبید. آنگاه برگشت و ستون خیمه را گرفت و در حالی که این رجز را می خواند بر دشمن حمله کرد:

أَنَا عَجُوزٌ فِي النِّسَاءِ ضَعِيفَةٌ خَاوِيَةٌ بِالْيَةِ نَحِيفَةٌ

أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبِي عَنيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

«با اینکه در میان زنان، پیره زنی ضعیف، سست استخوان، فرو ریخته و لاغر اندامم، ولی در حمایت از فرزندان فاطمه گرامی، ضربات مهلکم را بر شما وارد می سازم».

پس از آن عمود خیمه را به سوی دشمن پرتاب کرد که به دو نفر از آنها برخورد کرد. امام حسین علیه السلام وی را به خیمه بازگرداند. (۲)

به هنگام دفاع از حق و جهاد برای کسب عزت و شرف و جلب رضای خدا، زن و مرد یکسانند، همه به میدان می آیند و هر کدام به نوبه خود، وظیفه خود را ایفا می کند و چه جالب است صحنه کربلا که همه درسها را در خود نهفته دارد. ۹۴

ص: ۴۶۰

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷ و رجوع شود به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۴ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲. بخش هایی از این اشعار به برخی دیگر از یاران امام حسین علیه السلام نیز نسبت داده شد. (رجوع شود به: اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۳)

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۸ و ابصار العین، ص ۹۴

وی از شیعیان شریف بصره و مورد احترام آنان بود. هنگامی که هنوز ابن زیاد در بصره بود و همه راهها را کنترل می کرد، یزید بن ثبیط تصمیم گرفت تا به سوی امام حسین علیه السلام که در مکه حضور داشت رهسپار شود.

او صاحب ده پسر بود. تصمیمش را با آنان در میان نهاد و گفت: کدامتان حاضرید با من به مکه بیایید و جانتان را در راه امام علیه السلام نثار کنید؟ دو تن از فرزندانش عبدالله و عبیدالله اعلام آمادگی کردند.

آنگاه ابن ثبیط به خانه «ماریه» دختر «مُنْقِدِ عَبْدِی» یکی از شیعیان با کمال بصره رفت. آنجا محل اجتماع و انس شیعیان بود، او در جمع شیعیان تصمیمش را اعلان نمود و از همه دعوت کرد تا به همراه او عازم مکه شوند. از آن جمع «عامر» و غلامش، «سیف بن مالک» و «ادهم بن امیه» با او همراه شدند و جمعاً هفت نفر راهی مکه شدند. (۱)

ابن ثبیط زمانی به مکه رسید که امام علیه السلام در ابطح - یکی از محلات مکه - منزل داشت. او پس از مختصری استراحت، به منزل امام علیه السلام رفت. از آن طرف چون امام علیه السلام خبر ورود ابن ثبیط را شنید خود، به سوی خیمه گاه ابن ثبیط راه افتاد. چون به خیمه اش رسید عرض کردند: ابن ثبیط به قصد شما بیرون رفت. امام علیه السلام به انتظار ابن ثبیط همانجا ماند، ابن ثبیط وقتی که فهمید امام به خیمه گاه او رفت شتابان خود را رساند و چون امام علیه السلام را دید با صدای بلند این آیه را خواند: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»؛ بگو به فضل خدا و رحمتش، پس به آن خوشحال باشید». (۲)

سپس عرض کرد: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَی رَسُولِ اللَّهِ. امام علیه السلام جوابش را داد و او نزد امام علیه السلام نشست و هدفش را از آمدن به حضور امام علیه السلام بیان داشت. امام در حقیقت دعا

ص: ۴۶۱

۱- ابصار العین، ص ۱۱۰ و اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۰۵

۲- یونس، آیه ۵۷

کرد و وی را به خیام خویش ملحق نمود. او از آنجا تا کربلا در محضر امام علیه السلام بود. در روز عاشورا عبدالله و عبيدالله فرزندان او در حمله اول به شهادت رسیدند و خودش در حملات بعدی در حال مبارزه به شهادت رسید. (۱)

۹۳- عابس بن ابی شیب شاکری

وی از بزرگان شیعه و رئیس قبیله بنی شاکر بود. مردی شجاع و سخور و عابدی شب زنده دار و از دوستان مخلص امیرمؤمنان علیه السلام بود.

هنگامی که مسلم بن عقیل علیه السلام وارد کوفه شد با تمام توان از مسلم حمایت کرد. تا آنکه مسلم او را با نامه ای به سوی امام علیه السلام فرستاد. وی به اتفاق جمعی از جمله شوذب- آزاد شده عابس که در کربلا به شهادت رسید- در مکه به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدند و در خدمت آن حضرت بودند تا به اتفاق به سوی کربلا حرکت نمودند.

روز عاشورا «عابس» به «شوذب» گفت: تصمیمت چیست؟ «شوذب» پاسخ داد:

«من همراه تو در راه پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می جنگم تا کشته شوم». «عابس» گفت:

«من جز این درباره تو گمان نمی کردم، اینک به نزد ابی عبدالله علیه السلام برو تا تو را به حساب آورد و من نیز در ثواب شهادت تو شریک باشم، و اگر هر کس دیگری از عزیزانم نزدم بود، دوست داشتم که قبل از من به شهادت برسد تا در اجر شهادتشان شریک باشم، امروز روز تحصیل ثواب است و بعد از این عملی نخواهیم داشت». (۲)

«شوذب» به خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد و پس از گرفتن اذن جهاد به میدان رفت و به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

(۳)

«عابس» پس از شهادت شوذب به حضور امام علیه السلام رسید و عرض سلام نمود و

ص: ۴۶۲

۱- ابصارالعین، ص ۱۱۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۳

۲- ابصارالعین، ص ۷۵

۳- مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۲-۲۳

گفت: «يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! أَمَا وَاللَّهِ مَا أُمْسَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزُّ عَلَيَّ وَلَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعُ عَنْكَ الضَّمِيمَ وَالْقَتْلَ بِشَيْءٍ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَدَمِي، لَفَعَلْتُهُ؛ أَي أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! آگاه باش، به خدا سوگند بر روی زمین چه نزدیک چه دور، کسی نزد من عزیزتر و محبوبتر از تو نیست. اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، کشته شدن و ظلم را از شما دور کنم چنین می کردم». سپس گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! أَشْهَدُ أَنَّي عَلَى هُدَاكَ وَهُدَى أَبِيكَ؛ سلام بر تو ای اباعبدالله! گواه باش که من بر طریقه تو و پدرت می باشم».

آنگاه به سوی میدان شتافت. «ربیع بن تمیم» می گوید: وقتی که او را دیدم به سوی میدان می آید، وی را شناختم چرا که در جنگ ها شجاعت او را دیده بودم، او شجاع ترین مردم بود، از این رو به لشکریانم گفتم: «أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا أَسَدُ الْأَسُودِ، هَذَا ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ لَا يَخْرُجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْكُمْ؛ أَي سَپَاهِيَانِ! این مرد، شیر شیران است، او فرزند ابی شیب است، هیچ کس از شما به نبردش نروید». ولی او در میدان فریاد «الَا رَجُلٌ، الَا رَجُلٌ» سر داد؛ اما کسی جرأت نکرد به مصاف وی برود. عمر سعد چون چنین دید فریاد زد: «وَيْلَكُمْ! إِرْضُخُوهُ بِالْحِجَارَةِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ وای بر شما، او را از هر سو سنگ باران کنید».

«عابس» وقتی هجوم ناجوانمردانه آنها را دید، زره از تن بیرون آورد و پشت سر پرتاب کرد و به هر طرف حمله ور شد و سخن دلش این بود:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم

آزمودم، مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندی است

دشمن از هر سو به او حمله کرد تا بدن مجروح وی بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

«ربیع بن تمیم» می گوید: من شاهد بودم که سر عابس در دست مردانی بود که با هم منازعه می کردند و هر یک مدعی بود و افتخار می کرد که من عابس را کشته ام. عمر

سعد به این نزاع پایان داد و گفت: «او را یک نفر نکشته است». (۱)

بعد از سر «عبدالله بن عمیر کلبی» و «عمرو بن جناده»، سر عابس سومین سری بود که پس از جدا شدن به سوی امام حسین علیه السلام پرتاب شد. (۲)

تاریخ کمتر مردانی همچون «عباس» سراغ دارد که در میدان نبرد به هنگام حمله ناجوانمردانه و نابرابر دشمن این گونه به میدان بیاید، وسائل دفاعی را دور بریزد و با اسلحه خود بر دشمن بتازد، و او را شرمنده و شرمسار کند و به استقبال شهادتی پرافتخار بشتابد که نظیرش کمتر دیده شده است.

۹۴- حنظله بن اسعد شبامی

از چهره های برجسته شیعه و مردی سخور و شجاع و از قاریان و حافظان قرآن بود، و چون مردی فصیح بود امام علیه السلام او را به عنوان نماینده خویش نزد عمر بن سعد می فرستاد. او در روز عاشورا پس از گرفتن اذن جهاد از امام علیه السلام سپاه دشمن را با این بیان موعظه کرد:

« يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ » (۳)

، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى (۴)

؛ ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم! و از سرنوشتی همچون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند (از شرک و کفر و طغیان) می ترسم، و خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش

ص: ۴۶۴

۱- رجوع شود به: مقتل الحسين مقررّم، ص ۲۵۱-۲۵۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۸-۲۹

۲- ابصارالعین، ص ۷۶

۳- غافر، آیه ۲۸-۳۲

۴- اقتباس از آیه ۶۱ سوره طه

نمی خواهد. ای قوم! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند ولی صدایشان به جایی نمی رسد) بیمناکم، همان روز رستاخیز که روی برمی گردانید و فرار می کنید، اما هیچ پناهگاهی در برابر (عذاب) خداوند برای شما نیست، و هر کس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست. ای مردم! حسین علیه السلام را نکشید که عذاب خداوند شما را ریشه کن خواهد کرد، و البته هر کس (بر خدا) دروغ ببندد، ناامید می شود».

امام علیه السلام خطاب به وی فرمود:

«رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رُدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَنَهَضُوا إِلَيْكَ لَيْسَ تَبِيحُوكَ وَأَضِيحَابِكَ، فَكَيْفَ بِهِمُ الْإِمَانُ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ؛ رحمت خدا بر تو باد! در آن زمان که آنان را به حق فرا خواندی ولی آنها نپذیرفتند و قصد جان تو و یارانت را نمودند، سزاوار عذاب خداوند شدند. (حال دیگر دیر شده است) چه اینکه آنها (دستشان را به خون آنها رنگین کرده اند) و برادران صالح تو را کشته اند!!».

«حفظه» در پاسخ امام علیه السلام عرض کرد: راست گفתי، فدایت شوم، شما از من داناتر و به درک حق سزاوارتری. (۱)

پس از آن حفظه از امام پرسید: «آیا من به سوی آخرت نشتابم و به برادرانم ملحق نشوم؟».

امام علیه السلام فرمود: «رُحَّ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلِي؛ بشتاب به عالمی بهتر از دنیا و آنچه در آن است و به سوی سلطنتی که کهنه نگردد».

حفظه به عنوان خداحافظی عرض کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَعَرَفَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَنَا فِي الْجَنَّةِ».

آنگاه به سوی دشمن شتافت و پس از کارزاری خونین به فیض شهادت نایل آمد. (۲) ۰۵

ص: ۴۶۵

۱- مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ مقتل الحسين مقرّم، ص ۲۵۱ و موسوعه الامام الحسين عليه السلام، ص ۴۵

۲- رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۲ و اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۶۰۵

وی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ساکن کوفه بود، هنگامی که شنید امام علیه السلام به سوی کربلا در حرکت است، او خود به استقبال امام از کوفه خارج شد و در بین راه به آن حضرت ملحق شد. (۱)

روزی که لشکر حرّ در مقابل امام علیه السلام در آمد، هنگام ظهر به امر امام اذان گفت. (۲)

در «قصر بنی مقاتل»- یکی از منازل بین راه کربلا- وی به امر امام علیه السلام «عبیدالله بن حرّ جعفی» را به اردوی امام دعوت کرد ولی عبیدالله نپذیرفت. (۳)

روز عاشورا چون تنور جنگ داغ شد وی با اجازه امام علیه السلام به میدان رفت و پس از مدتی مبارزه در حالی که چهره اش غرق خون شده بود به سوی آن حضرت برگشت و این رجز را خواند:

فَدَتَكَ نَفْسِي هَادِيًا مَهْدِيًا الْيَوْمَ أَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيًّا

ثُمَّ أَبَاكَ ذَا النَّدَى عَلِيًّا ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ الْوَصِيًّا

«جانم به قربان تو ای هدایت گر، هدایت شده: امروز جدّت پیامبر را ملاقات خواهم کرد. سپس پدرت علی، آن صاحب فضل و احسان را، همان کسی که او را وصیّ پیامبر می شناسیم». (۴)

آنگاه امام علیه السلام به او فرمود: «نَعَمْ وَأَنَا أَلْقَاهُمَا عَلَى أَثَرِكَ؛ آری، من هم آن دو بزرگوار را پس از تو ملاقات خواهم کرد». (۵)

او به میدان بازگشت و پس از نبردی سنگین به افتخار شهادت نایل آمد.

ص: ۴۶۶

۱- . ابصارالعین، ص ۸۹

۲- . ارشاد مفید، ص ۴۲۷

۳- . رجوع شود به: مقتل الحسین مقرّم، ص ۱۸۸

۴- . مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ ابصارالعین، ص ۹۱ و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۶۸

۵- . مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۵۴

او مردی شجاع و دلاور و از بزرگان شیعه در کوفه بود، و نامه کوفیان را به عنوان آخرین قاصد در مکه تحویل امام علیه السلام داد. امام نیز در جواب مردم کوفه، قبل از اعزام مسلم بن عقیل، وی را به عنوان پیک و نامه رسان خویش به سوی مردم کوفه روانه ساخت.

او در کوفه ماند تا آنکه مسلم وارد کوفه شد و با مسلم بیعت کرد. مسلم بن عقیل نیز او را مجدداً با نامه ای به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد.

او برای مرتبه دوم در مکه به حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و چون امام علیه السلام به او اجازه بازگشت به وطن را داد عرض کرد: نه بخدا قسم تو را رها نخواهم کرد تا حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره ات مراعات کرده باشم.

آنگاه افزود: «وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّي أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُذْرَى وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً، مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ بَعِيدُ الْكِرَامَةِ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَيِّدًا؛ به خدا سوگند! اگر بدانم که کشته می شوم سپس زنده می گردم، آنگاه مرا می سوزانند و خاکسترم را به باد می دهند و این کار را با من هفتاد بار انجام دهند هرگز از شما جدا نمی شوم تا آنکه در راه تو جان دهم، چرا چنین نکنم در حالی که مرگ یا کشته شدن تنها یک بار است و پس از آن کرامتی است که انتهایی ندارد!» (۱)

روز عاشورا هنگامی که امام علیه السلام در زیر باران تیرها به نماز ایستاد «سعید بن عبدالله» و تنی چند از یاران فداکار آن حضرت در پیش روی امام ایستادند و بدن خویش را سپر تیرها کردند و درد تیرها را با تمام توان در صورت و سینه و پهلوی خود به جان خریدند، سعید با اصابت سیزده تیر در بدنش بر زمین افتاد و گفت:

«اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنَ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أبلغَ نبيك عنى السلام وأبلغه ما لقيت من ألم الجراح فإني أردتُ ثوابك في نصيره ذريته نبيك؛ خدایا این جماعت را از رحمت خود دور ساز!

ص: ۴۶۷

چنانکه با قوم عاد و ثمود کردی، خداوندا سلامم را به پیامبرت ابلاغ کن و از دردی که به من رسیده او را با خیر ساز، که هدفم از تحمل این همه درد و رنج در راه یاری ذریه پیامبرت، برای رسیدن به پاداش تو است».

آنگاه چشمانش را گشود و به چهره نورانی امام نگریست و عرض کرد:

«أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ آیا به وظیفه ام عمل کردم و وفا نمودم؟».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ؛ آری، تو پیشاپیش من به بهشت خواهی رفت».

«سعید بن عبدالله» با شنیدن این کلام غرق سرور و شادی شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. (۱)

مسأله شهادت یاران امام حسین علیه السلام تنها مسأله نهادن جان بر سر اهداف آن حضرت نیست، مهم تر از آن سطح بالای معرفت آنها نسبت به مقام امام علیه السلام و آمادگی بی قید و شرطشان برای انجام فرمان آن حضرت، و درک صحیح معنای ولایت است که در لابه لای کلمات آنان موج می زند.

۹۷- جَوْنِ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ

۹۷- جَوْنِ (۲) مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ

«جَوْن» غلام سیاهی که امیرمؤمنان علی علیه السلام او را خریداری کرد و به ابوذر غفاری بخشیده بود. او در ربنده- تبعیدگاه ابوذر- همراه ابوذر بود و پس از شهادت ابوذر در سال ۳۲ هجری به مدینه بازگشت و در خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام و سپس امام حسن مجتبی علیه السلام و پس از آن در خدمت امام حسین علیه السلام بود. او به همراه امام از مدینه به مکه

ص: ۴۶۸

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶ و ابصارالعین، ص ۱۲۶

۲- بعضی نامش را جَوْنِ ثَبْتِ کرده اند و برخی نام وی را «حَوَّی» دانسته اند. (رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص

و از آنجا به کربلا آمد. (۱)

امام علیه السلام در روز عاشورا به وی فرمود: «أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي، فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَئِلْ بِطَرِيقِنَا؛ تو از جانب ما آزادی! تو در جستجوی عافیت با ما همراه بودی، پس خویش را در راه ما گرفتار مکن».

«جون» خود را به پاهای حضرت انداخت و ملتمسانه عرض کرد: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنَا فِي الرَّخَاءِ أَلْحَسُّ قِصَاعِكُمْ وَفِي الشَّدَّةِ أَخْذَلُكُمْ؟» پسر پیامبر! در خوشی ها کاسه لیس خانه شما بودم حال در گرفتاری رهائتان کنم؟».

آنگاه افزود:

«وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتِنٌ وَإِنَّ حَسْبِي لِلثَّمِيمِ وَإِنَّ لَوُنِي لَأَسْوَدُ فَتَنَفَسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ لَيْطِيبَ رِيحِي وَيَشْرُفَ حَسْبِي وَيَبِيضُ لَوُنِي لَا وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ؛ بخدا سوگند می دانم بویم ناخوشایند، حسبم ناچیز و چهره ام سیاه است پس بهشت را بر من ارزانی دار تا بویم خوش و حسبم شریف و سیمایم سفید گردد. به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا این خون من با خون شما بیامیزد». (۲)

پس از این گفتار، امام به وی اجازه داد. او شادمان به سوی میدان شتافت و این رجز را می خواند:

كَيْفَ تَرَى الْفَجَارَ ضَرَبَ الْأَسْوَدَ بِالْمُشْرِفِيِّ الْقَاطِعِ الْمُهَدِّدِ (۳)

أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ (۴)

«فاجران، چگونه ضرب شمشیر این غلام سیاه را می بینند؟ شمشیر بران و جداکننده و آب دیده. من از آل پیامبر صلی الله علیه و آله با دست و زبانم دفاع می کنم و با آن امیدوارم روز قیامت بهشت نصیبم گردد». ۲۳.

ص: ۴۶۹

۱- رجوع شود به: ابصار العین، ص ۱۰۵

۲- مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ نفس المهموم، ص ۱۵۰ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵

۳- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۹۷.

۴- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲-۲۳

سپس جنگید تا به فیض شهادت نایل آمد. امام بر بالین وی حاضر شد و این گونه در حقش دعا کرد:

«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ خدایا چهره او را سفید گردان، و بوی او را خوش گردان، و او را با ابرار محشور کن و بین او و محمد و آل محمد (در بهشت) آشنایی برقرار ساز». (۱)

از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است: آنگاه که جمعی برای دفن شهیدان کربلا حاضر شدند، پیکر جون را در حالی یافتند که با گذشت چند روز بوی بسیار خوشی از آن به مشام می رسید. (۲)

آری هنگامی که معرفت غلامی چنین باشد، اصحاب و یاران خاص در چه پایه ای از معرفت خواهند بود!

۹۸- نافع بن هلال

وی از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و در تمام جنگهای آن حضرت شرکت داشت. مردی بزرگوار، شجاع و قاری قرآن بود. او قبل از شهادت مسلم بن عقیل در بین راه به امام حسین علیه السلام پیوست.

هنگامی که «عمر بن قَرْظَه» - یکی از شهدای کربلا - به شهادت رسید، برادرش «علی بن قَرْظَه» که در سپاه ابن سعد بود به خونخواهی او به سوی اردوگاه امام حمله برد تا انتقام برادرش را از امام حسین علیه السلام بگیرد.

ولی «نافع بن هلال» در مقابلش ایستاد و او را مجروح ساخت. تعدادی از سپاهیان ابن سعد به نافع حمله کردند نافع به شدت می جنگید و این رجز را می خواند:

ص: ۴۷۰

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ نفس المهموم، ص ۱۵۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳

أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ * دِينِي عَلِيٌّ دِينَ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«من جوانی یمنی، و از قبیله بجلی (جملی) هستم، دین و آئینم همان دین حسین بن علی علیه السلام است.» (۱)

ابومخنف نقل می کند: نافع، نامش را روی تیرهای خود نوشت و آنها را مسموم کرد و پرتاب می نمود. هنگامی که تیرهای او تمام شد، شمشیر خود را از غلاف کشید و حمله کرد و می گفت:

أَنَا الْهُزْبِيُّ الْجَمَلِيُّ * أَنَا عَلِيٌّ دِينَ عَلِيٍّ

«من شیر مردی از قبیله جملی هستم. من بر دین علی علیه السلام هستم.»

سپاه ابن سعد به صورت دسته جمعی بر نافع یورش برد و در حالی که بازوان وی شکسته شده بود، او را اسیر نمودند و نزد ابن سعد بردند، در آنجا شمر او را به شهادت رساند. (۲)

۹۹- ابونمامه صائدی

او از شخصیت های برجسته شیعه و از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و در جنگ ها با آن حضرت شرکت می کرد، پس از آن حضرت از یاران امام حسن مجتبی علیه السلام گردید، وی پس از مرگ معاویه، از جمله دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه بود. و چون مسلم بن عقیل وارد کوفه شد او به دلیل آنکه در شناخت سلاح خبره بود، مسئول خرید و جمع آوری اسلحه شد؛ هنگامی که ابن زیاد، هانی بن عروه را دستگیر نمود، او با سپاه تحت فرمانش، دارالاماره را محاصره کرد.

پس از تسلط ابن زیاد بر اوضاع و شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام وی مدتی مخفی شد و سرانجام به اتفاق «نافع بن هلال» در اثنای راه به امام حسین علیه السلام ملحق شد.

ص: ۴۷۱

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۷

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۲

ایشان در ظهر روز عاشورا به محضر امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ای اباعبدالله! جانم به فدایت، می بینم این گروه به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند! پیش از تو، من باید کشته شوم! ولی دوست دارم چون خداوند را ملاقات می کنم، این آخرین نماز را- که وقتش رسیده است- با تو خوانده باشم.

امام علیه السلام سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:

«ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا؛ نَمَازَ رَا بَه يَادْأوردِي، خدَاوند تو رَا از نَمَازْ گَزَارَان قَرَار دَهْد. آری، اكنون وقت فضیلت نماز است.»

سپس فرمود:

«سَلُوهُمُ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ؛ از این گروه بخواهید از ما دست بشویند تا نماز گزاریم.»

حصین بن تمیم (یکی از فرماندهان سپاه یزید) فریاد برآورد که: «نماز شما پذیرفته نیست!!». «حیب بن مظاهر» در پاسخش گفت: «ای حمار! می پنداری که نماز از آل رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است.» (۱)

در روایتی دیگر از ابومخنف می خوانیم: امام حسین علیه السلام (به جای حجاج بن مسروق، مؤذن رسمی خود) اذان گفت و چون از آن فارغ شد، فریاد برآورد:

«يَا وَيْلَكَ يَا عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ أَنْسَيْتَ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ، أَلَا تَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى تُصَلِّيَ وَتُصَلُّونَ وَنَعُودُ إِلَى الْحَرْبِ؛ وای بر تو! ای ابن سعد؛ آیا احکام و دستورات اسلامی را فراموش کرده ای؟ چرا در این هنگام دست از جنگ نمی کشی تا نماز به پا داریم و شما نیز نماز بخوانید و آنگاه به نبرد ادامه دهیم؟»

ابن سعد پاسخی نداد و امام علیه السلام ندا داد: «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ؛ شیطان بر او چیره شده است!!». (۲)

و در روایتی آمده است: بعضی از یاران جلو امام ایستادند و سینه را سپر کردند و ۶۱

ص: ۴۷۲

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱ (با مختصر تفاوت)

۲- معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۶۱

امام آخرین نماز خود را در زیر تیرهای دشمن خواند! (۱)

ابو ثمامه صائدی آخرین نمازش را پشت سر امام شهیدان بجا آورد، به آن حضرت عرض کرد: «یا ابا عبدالله! من تصمیم گرفته ام که به یارانم ملحق شوم و خوش ندارم که زنده باشم و شما را تنها و کشته بینم».

امام اجازه داد و فرمود: «ما نیز به زودی به شما ملحق خواهیم شد».

او پس از این به میدان شتافت و سخت به کارزار مشغول شد تا آنکه در اثر جراحات زیاد به زمین درغلطید و پسر عمویش «قیس بن عبدالله صائدی» که با وی عداوتی دیرینه داشت و در سپاه ابن سعد بود، او را به شهادت رساند. (۲)

این نماز تاریخی و بی نظیر، روح نماز را زنده کرد و مفهوم نماز را برای راهیان راه حق آشکار ساخت و معنی واقعی عبودیت و پاکبازی در راه معبود را نشان داد، و قلم سرخ بر معبودهای خیالی و بت های شیطانی دنیاپرستان و بندگان زر و زور کشید، و اگر امروز از مأذنه های بلند شهرها صدای تکبیر و اذان بلند است به برکت آن نماز و اذان است و چه زیباست که در این سال ها، دسته جات عزاداری به هنگام ظهر عاشورا در هر کوی و برزن و هر مکانی هستند، توقف می کنند و نماز بجا می آورند.

۱۰۰- درهای بهشت به رویتان گشوده شد!

هنگامی که امام علیه السلام نماز ظهر عاشورا را خواند به یارانش خطاب کرد و فرمود:

«یا أَصْحَابِی اِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ ابْوَابُهَا، وَ اتَّصِلَتْ اَنْهَارُهَا، وَ اِیْنَعَتْ ثِمَارُهَا، وَ زُیِّنَتْ قُصُورُهَا، وَ تَأَلَّفَتْ وُلْدَانُهَا وَ حُورُهَا، وَ هَذَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الشُّهَدَاءُ الَّذِیْنَ قُتِلُوْا مَعَهُ، وَ اَبِی وَ اُمِّی یَتَوَقَّعُوْنَ قُدُوْمَکُمْ، وَ یَتَبَاشَرُوْنَ بِکُمْ، وَ هُمْ مُشْتَاقُوْنَ اِلَیْکُمْ، فَحَامُوا

ص: ۴۷۳

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶

۲- ابصارالعین، ص ۶۹-۷۰ و رجوع شود به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۰

عَنْ دِينَ اللَّهِ وَذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

«ای یاران من! به راستی این بهشت است که درهای آن گشوده شده است. نهرهایش به هم پیوسته و میوه هایش رسیده و قصرهایش آراسته، و غلامان و حورش (در انتظار شما) گرد آمده اند، و این رسول خدا و شهدایی که در رکابش به شهادت رسیدند و پدر و مادر من است که همگی انتظار شما را می کشند و بشارت آمدن شما را می دهند و مشتاق دیدار شمایند. از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید».

سپس امام علیه السلام خاندان و زنانش را صدا زد آنان پریشان حال بیرون آمدند و به یاران امام علیه السلام ندا دادند:

«ای جماعت مسلمانان و ای گروه مؤمنان! شما را به خدا! از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید و از امام و فرزند دختر پیامبرتان پشتیبانی کنید، چرا که خداوند به سبب ما، شما را آزمایش کرده است و اکنون شما همسایگان ما در جوار جدّ ما و بزرگواران و محبّان ما می باشید. پس دفاع کنید، خداوند از ناحیه ما به شما برکت عنایت فرماید.

آنگاه امام حسین علیه السلام فرمود:

«يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا، وَ هَذِهِ النَّارُ فَاهْرُبُوا مِنْهَا؛ اَي اُمَّتِ قرآن! این بهشت است. آن را به دست آورید و این هم آتش جهنّم است، از آن بگریزید».

یاران امام علیه السلام به ندای آن حضرت لبیک گفتند و صدای گریه (شوق) بلند کردند. (۱)

راستی جوشش عشق و عرفان در این لحظات حسّاسی که امام و یارانش آغوش خود را برای شهادت گشوده اند شگفت انگیز است. کلمات و واژه ها از شرح و بیان آن عاجز است. ۶۰

ص: ۴۷۴

امام علیه السلام با صراحت خبر از شهادت و پرواز آنها به سوی بهشت می دهد و یاران گریه شوق سر می دهند و مسرورند.

این لحظات پرشکوه در تاریخ کربلا- برای همیشه ثبت و جاودانی شد و این همه ایثار و فداکاری و علم و ایمان و عشق به عنوان درسی ماندگار در پیشانی تاریخ پر افتخار آن بزرگ مردان برای همیشه می درخشد و راه و رسم زندگی شرافتمندانه و مرگ با عزت و عظمت را ترسیم می کند.

ای کاش جامی از این شراب طهور هم نصیب و بهره ما گردد، و در زمره محرومان نباشیم. آمین یا رب العالمین.

۱۰۱- دو برادر از خوارج

«سعد بن حارث» و «ابوالحتوف بن حارث» هر دو از خوارج بودند و با عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمده بودند، بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و صدای زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شدند و گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ؛ حکم ویژه خداوند است و از کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد». سپس افزودند: «این حسین پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جدش را روز قیامت داریم پس چگونه با او بجنگیم».

آنان با گفتن این حرف به سپاه کوفه حمله بردند و آنقدر مبارزه کردند تا به شهادت رسیدند. (۱)

۱۰۲- سوید بن عمرو

او مردی بزرگ بود که بسیار نماز می خواند. (۲)

ص: ۴۷۵

۱- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۱۹؛ رجوع شود به: مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۰ و ابصارالعین، ص ۹۴

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴

بنا به نقل مورخین او پس از کسب اجازه از امام علیه السلام پا به میدان گذاشت و این رجز را خواند:

أَقْدَمُ حُسَيْنٍ الْيَوْمَ نُلْقَى أَحْمَدًا وَشَيْخَكَ الْجَبْرَ عَلِيًّا ذَا النَّدَى

وَحَسَنًا كَالْبُدْرِ وَافِي الْأَسْعَدَا وَعَمَّكَ الْقَرَمَ الْهُمَامَ الْأَرْشَدَا

حَمْرَةَ لَيْثِ اللَّهِ يُدْعَى أَسَدًا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ تَبَوَّأَ مَقْعَدَا

فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ يَغْلُوا صَعْدَا

«ای حسین، قدم پیش نهادم تا جدت احمد صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوارت علی و برادرت آن ماه شب چهارده به کمال رسیده و عمویت حمزه آن آقا و سید ارشد که شیر خدا نامیده می شد و (جعفر) آن صاحب دو بال را که در بهشت برین (پرواز می کند و) دارای مقام والایی هستند، دیدار نمایم».^(۱)

او در میدان جنگ چون شیری شجاع مبارزه می کرد، و پس از کارزاری دلاورانه با چهره خونین بر زمین افتاد و بیهوش شد. سپاه دشمن به گمان اینکه او کشته شد او را رها کردند. ولی وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام به هوش آمد و شنید که می گویند حسین علیه السلام کشته شده است، او حرکتی به خود داد و از جای برخاست، و چون شمشیرش را دشمنان گرفته بودند کاردی که در ساق پا زیر چکمه اش جای داده بود گرفت و به سوی دشمن حمله برد. سپاه ابن سعد او را محاصره کردند و با ضربات شمشیر او را به شهادت رساندند و او آخرین شهید کربلا پس از شهادت امام حسین علیه السلام بود.^(۲)

با توجه به آنچه که درباره یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام گذشت، این نکته قابل توجه است که بسیاری از این یاران با وفای امام حسین علیه السلام که آخرین قطره خون خود را در راه ۷۹

ص: ۴۷۶

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶

۲- مقتل الحسین مقررّم، ص ۲۵۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹

اهداف امام علیه السلام و عظمت اسلام دادند از یاران خاص علی علیه السلام بودند و در تمام عمر به او عشق می ورزیدند حتی بعضی از دشمنان آن حضرت نیز هنگامی که صحنه کربلا و مقابله حق و باطل را نگریستند منقلب شدند و تغییر مسیر دادند و به لشکر امام علیه السلام پیوستند در حالی که سرکردگان لشکر دشمن را تفاله های عصر جاهلیت عرب تشکیل می دادند.

۱۰۳- خدایا شاهد باش

حضرت علی بن الحسین علیه السلام (علی اکبر) اولین فرد از بنی هاشم بود که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سنّ شریف آن حضرت را در هنگام شهادت ۱۹ سال یا ۱۸ سال و به روایتی ۲۵ سال نوشته اند. او اولین شهید از آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرامی اش آمد و اذن میدان طلبید. امام علیه السلام بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعنائش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام علیه السلام به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعُهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرَّقُهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَرَّقُهُمْ تَمْرِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَاتِقَ قِتْدَادٍ، وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيُنْصَرُونَا ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَا».

«خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول تو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم، به چهره او می نگریستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه های مختلف و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها

را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند».

پس امام علیه السلام رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مَالِكُ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ! وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبُحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ خدایا نسل تو را ریشه کن کن و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد، همان گونه که تو رشته رحم مرا قطع کردی، و پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!».

آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوی و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست». (۱)

در این هنگام علی اکبر بر سپاه اموی حمله کرد در حالی که این رجز را می خواند:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَ بَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

وَ اللَّهُ لَيَحْكُمَ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّى يَنْثَنِي

أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَىٰ عَنْ أَبِي ضَرْبٍ غُلَامِ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

«منم علی پسر حسین فرزند علی، به خانه خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه کسی سزاوارتریم. به خدا سوگند! پسر زیاد را نمی رسد که درباره ما حکم کند. آنقدر با نیزه بر شما بزنم تا کج شود، در حمایت از پدرم، با شمشیر بر شما ضربت فرود آورم ضربتی چون ضربت جوان هاشمی علوی!» ۳۴.

ص: ۴۷۸

پس از آن بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند به گونه ای که دشمن از کثرت کشته شدگان به فغان آمد.

با آن که تشنگی بر آن حضرت چیره شده بود یکصد و بیست نفر را به خاک افکند، و در حالی که زخم های زیادی برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض کرد:

«یا اَبه! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرِبِهِ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَتَقْوَى بِهَا عَلَيَّ الْأَعْدَاءُ؟ پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورد و سنگینی سلاح ناتوانم ساخت. آیا جرعه آبی هست که بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟!».

امام علیه السلام فرمود:

«یا بُنَيَّ يَعِزُّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَعَلَى عَلِيٍّ وَعَلَى أَبِيكَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُونَكَ، وَ تَسْتَتِغِثُ بِهِمْ فَلَا يُعِثُونَكَ، يَا بُنَيَّ هَاتِ لِسَانَكَ؛ پسر جان! چقدر بر حضرت محمد و علی و پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندم! زبان خود را نزدیک آر!».

آنگاه امام علیه السلام زبان اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود:

«خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكٍ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لَا تُمَسِي حَتَّى يَسْقِيكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَهُ لَا تَطْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛ این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی!» (۱).

علی اکبر علیه السلام به میدان بازگشت و همانند پدر و جدش علی مرتضی علیه السلام در هنگام نبرد بر یمین و یسار لشکر کوفه حمله می نمود و به هر سو رو می کرد جمعیت انبوهی از او می گریختند یا به خاک می افتادند. ۴۳

ص: ۴۷۹

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۸ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲-۴۳

«مَرَّه بِن مُنْقَد» ناجوانمردانه با نیزه اش از پشت بر او حمله کرد که علی اکبر از روی زین اسب افتاد و مَرّه با شمشیر بر فرق آن حضرت زد و سرش را شکافت. دشمن خونخوار و سنگدل و وحشی اطرافش را گرفتند و با شمشیرها بدن پاکش را قطعه قطعه نمودند. (۱)

در آخرین دقائق عمر علی اکبر علیه السلام صدا زد: «يَا أَبَتَاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ: هَذَا حَيْدِي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى وَيُقَرِّبُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: عَجَّلُ الْقُدُومَ إِلَيْنَا فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً؛ سلام بر تو یا اَبتاه، این جدم رسول خداست که مرا سیراب کرد و بر تو سلام می رساند و می گوید: «در آمدنت به نزد ما شتاب کن، که برای تو جامی از شراب بهشتی ذخیره نموده ام».

(۲)

آنگاه فریادی زد و به شهادت رسید.

امام علیه السلام با شنیدن صدای علی اکبر علیه السلام چون بازشکاری خود را کنار بیکر غرقه به خون فرزندش رساند.

بنا به نقل سید بن طاووس: «فَجَاءَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ؛ امام علیه السلام بر بالین علی اکبر حاضر شد و صورت به صورت فرزندش نهاد». (۳)

وضعیت دلخراشی بود، چنان آن صحنه امام علیه السلام را متأثر ساخت که آن قوم را نفرین کرد: «قَتِيلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ؛ خداوند بکشد قومی که تو را شهید کرد». (۴)

در آن حال امام علیه السلام سخت منقلب شد به گونه ای که صدای گریه آن حضرت بلند گردید در حالی که کسی تا آن زمان صدای گریه او را نشنیده بود. (۵)

آنگاه فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا؛ پس از تو، اف بر این دنیا باد». (۶) ۵۹

ص: ۴۸۰

۱- . ارشاد مفید، ص ۴۵۹

۲- . رجوع شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۵۲ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۴

۳- . ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۷

۴- . ارشاد مفید، ص ۴۵۹

۵- . نفس المهموم، ص ۱۶۲

۶- . ارشاد مفید، ص ۴۵۹

در زیارتی که با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است درباره شدت این مصیبت می خوانیم: «وَلَا تَسْكُنْ عَلَيْكَ مِنْ أَبِيكَ زَفْرَةً؛ سوز و گداز پدرت بر داغ تو هرگز تسلی نیافت».^(۱)

طبری می نویسد: «حمید بن مسلم» می گوید: در همین حال دیدم زنی سراسیمه از خیمه ها خارج شد و فریاد می کشید: «واَحْيِيَا، يَا بَنُ أَخِيَّاه» او به سرعت به طرف قتلگاه علی اکبر می آمد، پرسیدم، او کیست: گفتند: زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام است. آمد و خود را روی پیکر علی اکبر انداخت، امام علیه السلام دستش را گرفت و به سوی خیمه ها برگرداند.

آنگاه به جوانان بنی هاشم خطاب کرد و فرمود: «يَا فُتَيَانَ بَنِي هَاشِمٍ إِحْمِلُوا أَحَاكُمُ إِلَى الْفُسَيْطَاتِ؛ ای جوانان بنی هاشم، برادران را به خیمه ها ببرید».^(۲)

سخنان پرمعنی امام علیه السلام که حکایت از تسلیم و رضای مطلق در برابر انجام رسالت الهی و استقبال از شهادت می کند و همچنین پاسخ های این فرزند شجاع و برومند که حاکی از ایمان و اخلاص فوق العاده او است، درسهایی است بزرگ برای همه روهروان راه حق، مخصوصاً جوانان مسلمان که می تواند راهگشای آنها در تنگناهای زندگی باشد.

اگر جرعه آبی از پدر می طلبد نه برای ادامه حیات چند روزه دنیاست، بلکه برای قدرت و قوت بیشتر جهت جهاد با دشمنان حق است، و آنگاه که شهادت با تمام شکوه و عظمتش در برابر او قرار گرفت، پدر بزرگوارش بشارت می دهد که با جامی لبریز از شراب طهور بهشتی از دست جدش سیراب خواهد شد. آیا افتخاری از این برتر یافت می شود؟! ۴۰!

ص: ۴۸۱

۱- کامل الزیارات، باب ۷۹ (الزیارات). این زیارت را امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی تعلیم داد. و بحار الانوار، ج ۹۸،

ص ۱۸۵

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰

پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام حضرت عبدالله بن حسن که بر اساس برخی از روایات همان قاسم بن حسن است آماده پیکار شد. او نوجوانی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. هنگامی که نزد امام علیه السلام آمد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند.

قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام علیه السلام نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند:

إِنْ تُتَكْرَمُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سِبْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُزْتَهَنِ بَيْنَ أَنْاسٍ لَأَسْقُوا صَوْبَ الْمُزْنِ

«اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین علیه السلام است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

چهره مبارکش همانند پاره ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سن کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند.

حمید بن مسلم می گوید:

من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان می نگریستم که پیراهن و لباسی بلند به تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود.

عمرو بن سعد از دی گفت: به خدا سوگند! من به او حمله می کنم (تا وی را از پای درآورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند! اگر این نوجوان بر من حمله کند من به سوی وی دست تعدی دراز نخواهم کرد. همان گروهی که وی را احاطه کرده اند، او را بس است.

گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد و برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم علیه السلام با صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب.

حمید بن مسلم می افزاید:

امام علیه السلام چون باز شکاری صف ها را شکافت و مانند شیر ژیان حمله کرد و با شمشیر بر عمرو- قاتل قاسم- ضربتی زد که دستش را از بدن جدا کرد، عمرو در حالی که فریاد می کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از دست امام علیه السلام نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته شد.

هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام علیه السلام بر بالین قاسم علیه السلام نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می سایید. امام علیه السلام فرمود:

«عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا- يُجِيبُكَ، أَوْ يُعِينُكَ فَلَا- يُعِينُكَ، بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ؛ به خدا سوگند! بر عمومیت ناگوار است که وی را بخوانی ولی نتواند به تو پاسخی دهد، یا پاسخی دهد ولی نتواند تو را یاری کند و یا به کمکت بشتابد ولی تو را بی نیاز نکند. دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند».

در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمود:

«بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَ مَنْ خَصِمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَكُ حَيْدُكَ. عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا- يُجِيبُكَ، أَوْ يُعِينُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعُكَ، يَوْمَ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتْرُؤُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ؛ دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جد تو خواهد بود».

به خدا سوگند! بر عمومیت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است که رنج و مظلومیت عمومیت فراوان و یورش اندک است».

سپس امام علیه السلام پیکر خونین قاسم علیه السلام را برداشت و به سوی خیمه ها روانه شد.

راوی می گوید: گویا هم اکنون می بینم سینه اش به سینه امام چسبیده بود و پاهایش

به زمین کشیده می شد، با خود گفتم: امام چه می کند؟ دیدم او را آورده کنار شهدای اهل بیت علیه السلام قرار داد و آنگاه عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عِدَدًا، وَاقْتُلْهُمْ يَدَدًا، وَ لَا تُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛ صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعِيدًا هَذَا الْيَوْمَ أَبَدًا؛ خدایا! از تعدادشان بکاه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را باقی مگذار و هرگز آنان را نیامرز! ای عموزادگان! صبر پیشه سازید! ای اهل بیت! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نبینید!». (۱)

۱۰۵- شهدای خاندان عقیل

اشاره

در ماجرای نهضت عاشورا فرزندان و نوادگان عقیل در یاری امام حسین علیه السلام از خود گذشتگی فوق العاده ای به خرج دادند به گونه ای که مورد تمجید و تحسین امام حسین علیه السلام قرار گرفتند. حضرت در برابر ایستادگی و نثار آنها فرمود: «صَبْرًا آلَ عَقِيلٍ إِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةَ، اللَّهُمَّ اقْتُلْ قَاتِلَ آلِ عَقِيلٍ؛ خاندان عقیل؛ خاندان عقیل! شکیبایی پیشه کنید که جایگاه شما بهشت است، خدایا کشندگان آل عقیل را نابود کن». (۲)

امام سجاد علیه السلام به خاندان عقیل علاقه خاصی ابراز می کرد و آنان را حتی بر خاندان جعفر طیار مقدم می داشت، وقتی علتش را جویا شدند، فرمود: «إِنِّي أَذْكَرُ يَوْمَهُمْ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَأَرِقُّ لَهُمْ؛ هر گاه به یاد ایثار آنان در راه ابی عبدالله علیه السلام می افتم دلم بر آنان می سوزد». (۳)

از خاندان عقیل در نهضت عاشورا نه تن به فیض شهادت نایل آمدند:

۱. عبدالله بن مسلم بن عقیل

وی خواهرزاده امام حسین علیه السلام و مادرش «رقیه» دختر امیرمؤمنان علیه السلام است.

ص: ۴۸۴

۱- . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷-۲۸ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴-۳۶

۲- . رجوع شود به: عقیل بن ابی طالب، ص ۷۱ و ینابیع المودّه، ج ۳، ص ۷۳

۳- . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۶

او سه بار شجاعانه به سپاه دشمن حمله کرد و رجز می خواند:

الْيَوْمَ أَلْقَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي وَفَيْتَهُ بَادُوا عَلَيَّ دِينَ النَّبِيِّ

لَيْسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْكَذِبِ لَكِن خِيَارٌ وَكِرَامُ النَّسَبِ

مِنْ هَاشِمِ السَّادَاتِ أَهْلِ الْحَسَبِ

«امروز پدرم مسلم را ملاقات خواهم کرد و آن جوان مردانی که بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، آنانی که مانند قومی که به دروغ شناخته شده اند نیستند، بلکه مردمی بزرگوار و دارای نسب کریمی که از بزرگان هاشم و انسان های با شخصیتی هستند».

او شجاعانه می جنگید تا آنکه «عمرو بن صبیح» تیری به جانبش رها کرد در حالی که دست عبدالله بر پیشانی اش بود دست او را به پیشانی دوخت، هر چه تلاش کرد نتوانست دست را جدا کند، عمرو بن صبیح جلو آمد و نیزه خویش را بر قلبش فرو کرد و او را به شهادت رساند. (۱)

بنا به نقل ابومخنف و شیخ مفید، شهادت عبدالله پس از شهادت علی اکبر علیه السلام بوده است. (۲)

۲. جعفر بن عقیل

وی برادر مسلم بن عقیل و مادرش «حوصاء» است، پس از شهادت عبدالله بن مسلم، او و تعدادی از بنی هاشم و فرزندان ابوطالب به صورت دسته جمعی بر سپاه کوفه حمله کردند. (۳)

در این حال امام علیه السلام چون آنها را مشاهده کرد که عقاب وار به سوی دشمن یورش می برند، فرمود: «صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي وَاللَّهِ لَأَرَأَيْتُمْ هَوَانًا

ص: ۴۸۵

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۷ و ابصارالعین، ص ۵۰

۲- ارشاد مفید، ص ۴۶۰ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶

۳- ابصارالعین، ص ۵۰

بَعِيدَ هَذَا الْيَوْمِ أَيَّدًا؛ اى عموزادگان من! صبر و استقامت پیشه کنید و اى اهل بیت من! بردبار باشید که پس از امروز دیگر هرگز ذلت و خواری نخواهید دید». (۱)

در این کارزار، جعفر بن عقیل می گفت:

أَنَا الْعَلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ مِنْ مَعْشَرِ فِي هَاشِمٍ وَغَالِبٍ
وَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ هَذَا حُسَيْنٌ أَطِيبُ الْأَطَائِبِ

«من جوانی از سرزمین ابطح - محلی در مکه - و از نسل ابوطالب و از قبیله هاشم و غالب هستم. به راستی ما از بزرگان و ساداتیم. این حسین است که سرور پاکان است».

سرانجام وی توسط مردی به نام «بشر بن خوط همدانی» به شهادت رسید. (۲)

۳. عبدالرحمان بن عقیل

او برادر مسلم بن عقیل است که با «خدیجه» (۳) دختر امیرمؤمنان علیه السلام ازدواج کرده است. وی در حال نبرد این رجز را شجاعانه می خواند:

أَبِي عَقِيلٌ فَأَعْرِفُوا مَكَانِي مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمٌ إِخْوَانِي
كُهُولٌ صِدْقٍ سَادَةُ الْأَقْرَانِ هَذَا حُسَيْنٌ شَامِخُ الْبُيَّانِ
وَسَيِّدُ الشَّيْبِ مَعَ الشَّبَانِ

«مرا بشناسید، پدرم عقیل است از نسل هاشم و بنی هاشم برادران من اند. آنان پیران راست کردار و هم طراز بزرگانند، و این حسین است که از مقام بسیار شامخی برخوردار است، او سرور کهنسالان و جوانان بهشت است». (۴)

او دلاورانه جنگید تا به فیض شهادت نائل آمد.

ص: ۴۸۶

۱- . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸؛ ملهوف (لهوف)، ص ۱۰۱ و ابصارالعین، ص ۵۰

۲- . اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۲

۳- . قبر «خدیجه» دختر امیرمؤمنان علی علیه السلام در کوفه مقابل باب الفیل در کنار مسجد جامع کوفه قرارداد

۴- . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۲

دیگر شهدای خاندان عقیل در نهضت عاشورا عبارتند از:

۴. محمد بن مسلم بن عقیل.

۵. محمد بن عقیل.

۶. عبدالله بن عقیل.

۷. علی بن عقیل.

۸. محمد بن ابی سعید بن عقیل.

۹. مسلم بن عقیل که در کوفه به شهادت رسید.

۱۰۶- شهدای خاندان جعفر طیار

۱. عون بن عبدالله بن جعفر

وی فرزند زینب کبری عقیده بنی هاشم است. عبدالله بن جعفر، همسر حضرت زینب علیها السلام که خود در مدینه ماند، دو فرزندش عون و محمد را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و آنها در وادی عقیق به امام علیه السلام ملحق شدند.

عون در روز عاشورا به میدان آمد و این رجز را خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرُ

يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحٍ أَخْضَرَ كَفِي بِهِذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ

«اگر مرا نمی شناسید من پسر جعفر طیار آن شهید راستینم که در بهشت می درخشد و با بالهای سبز در آن پرواز می کند و این افتخار در محشر برای ما کافی است.»

وی جنگ نمایانی کرد و سرانجام بدست «عبدالله بن قُطَبه» به شهادت رسید. (۱)

۲. محمد بن عبدالله بن جعفر

او فرزند دیگر عبدالله بن جعفر است و مادرش حضرت زینب علیها السلام است (۲)، او در

۱- رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۶۰ و ابصار العین، ص ۳۹

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸. برخی مادرش را «خوصاء» دختر «حفصه بن ثقیف» شمرده اند، رجوع شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۶۰

حال مبارزه چنین رجز می خواند:

نَشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ فِعَالٍ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عُمَيَّانِ

قَدْ بَدَّلُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَمُحَكَّمَ التَّنْزِيلِ وَالتَّبْيَانِ

وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ

«از کردار گروهی که در پستی همانند کورانند به خدا شکایت می بریم، همانها که معارف قرآن و محکمتات تنزیل را تغییر دادند و کفر و طغیان را آشکار ساختند».

محمد همانند دیگر جوانان بنی هاشم می جنگید تا به دست «عامر بن نهشل» به شهادت رسید. (۱)

طبری نقل می کند: هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندان عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، مردم مدینه به خانه عبدالله بن جعفر به قصد تسلیت تردد می کردند، «ابوالسلاس» (۲) غلام عبدالله بن جعفر گفت: «این گرفتاری ها از ناحیه حسین علیه السلام بر ما وارد شد» عبدالله به غلام حمله کرد و گفت:

ای پسر کنیز! درباره حسین چه می گویی؟ به خدا سوگند اگر من هم بودم از او جدا نمی شدم تا جانم را نثارش کنم. اینجا جایی است که باید از جان گذشت، بر من آسان است که فرزندانم در یاری برادر و پسر عمویم (و در طریق هدف مقدسش) به شهادت رسیدند و یاری اش کردند.

آنگاه خطاب به حاضرین گفت: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، عَزَّ عَلَيَّ مَصِيرُ عِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِنَّ لَأَكُنَّ أَسَيِّئُ حَسَيْنًا بِيَدِي؛ فَقَدْ آسَاءُ وَلَدَائِي؛ خُذَا رَا سِپَاسِ مِي كُوِيْمُ؛ شَهَادَاتِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَر مِّن سَخْتِ وَ نَاكَوَارِ اسْتِ؛ كِرْچِه خُودِمِ حُضُورِ نَدَاشْتَمِ تَا جَانِمِ رَا نَثَارِشِ كِنَمُ، فِرْزَنْدَانِمِ چِنِينِ كَرْدَنْدِ وَ اُو رَا يَارِي نَمُودَنْدِ». (۳) ۲۳

ص: ۴۸۸

۱- بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۳۴ و رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۶۷

۲- در بحارالانوار (ج ۴۵، ص ۱۲۲) نام وی ابوالسلاس وارد شده است

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۳

به جز عون و محمد، دو تن دیگر از خاندان جعفر طیار به نامهای «عبیدالله بن عبدالله بن جعفر» (۱) و «قاسم بن محمد بن جعفر» در رکاب امام علیه السلام در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمدند.

۱۰۷- فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام

۱. عبدالله بن علی

مادرش «ام البنین» است. او از برادرش حضرت ابوالفضل علیه السلام هشت سال کوچکتر است و در وقت شهادت امیرمؤمنان علیه السلام ۶ ساله بوده است و در روز عاشورا بیست و پنج سال داشت.

پس از شهادت عده ای از بنی هاشم، حضرت ابوالفضل علیه السلام برادران خویش - عبدالله، عثمان و جعفر - را احضار کرد و فرمود: بروید جان خود را فدای برادر و امام خویش نمایید تا شما را در پیشگاه خدا به حساب آورم و انتقام شما را از دشمنان بگیرم. (۲)

عبدالله که از دیگران بزرگتر بود به میدان رفت و این رجز را خواند:

أَنَا بَنُ ذِي النَّجْدِ وَالْأَفْضَالِ ذَاكَ عَلِيُّ الْخَيْرِ فِي الْأَفْعَالِ

ص: ۴۸۹

-
- ۱- او نیز فرزند «خوصاء» دختر حفصه است. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۶)
 - ۲- طبری و ابن اثیر در اینجا اشتباه بزرگی کرده اند و عبارت را این گونه نقل کرده اند: «تَقَدَّمُوا حَتَّى أَرْتَكُمُ؛ بروید شهید شوید تا از شما ارث ببرم». (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۶) این جمله گذشته از آنکه از شخصیتی چون قمر بنی هاشم با آن همه معرفت و ایثار قابل قبول نیست، اصولاً موردی ندارد، زیرا مادر آنها ام البنین زنده بود و تا وقتی که مادر زنده باشد برادر وارث نیست. بلکه عبارت صحیح این است: «تَقَدَّمُوا حَتَّى أَرَاكُمْ قَدْ نَصَيْتُمْ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ يَعْنِي جُلُو بَيْفَتِيَدِ تَا شَمَا رَا بَيْنِمَا (با فداکاری خود) برای خدا و رسولش خیرخواهی نمودید. (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸). احتمال دارد که در نسخه اصلی «حَتَّى أُنَّارَكُم» بوده است که به معنی انتقام گرفتن است ولی طبری و ابن اثیر آن را به اشتباه «حَتَّى أَرْتَكُم» نقل کرده اند

سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو النِّكَالِ فِي كُلِّ يَوْمٍ ظَاهِرِ الْأَهْوَالِ

«من فرزند صاحب افتخار و فضیلت ها، علی بن ابی طالبم که در رفتار از همه بهتر است. او شمشیر رسول خدا در سختی ها بود و در هر روز برای دشمنان مایه ترس و رعب بود». (۱)

او دلاورانه می جنگید تا آنکه «هانی بن ثبیت» بر او حمله کرد و شمشیرش را بر سرش فرود آورد. عبدالله در خاک افتاد و با چهره ای خونین به شهادت رسید. (۲)

۲. عثمان بن علی

وی نیز از فرزندان «ام البنین» است که دو سال از برادرش «عبدالله» کوچکتر است.

او در زمان شهادت امیرالمؤمنین چهار ساله بود و در روز عاشورا بیست و سه سال داشت.

اما اینکه چرا امام علی علیه السلام اسمش را عثمان نامید می گویند به سبب علاقه آن حضرت به عثمان بن مظعون، صحابی بزرگوار رسول الله بوده است.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِاسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ». (۳)

هنگامی که عبدالله بن علی به شهادت رسید، عباس به عثمان رو کرد و فرمود:

«تَقَدَّمَ يَا أَخِي؛ أَيُّ بَرَادِرٍ! قَدِمَ پِيش نَه.»

عثمان به سوی میدان حرکت کرد و این رجز را می خواند:

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ شَيْخِي عَلِيُّ ذُو الْفِعَالِ الظَّاهِرِ

وَأَبْنُ عَمِّ لِلنَّبِيِّ الظَّاهِرِ أَخِي حُسَيْنِ خَيْرَهُ الْأَخَائِرِ

وَسَيِّدُ الْكِبَارِ وَالْأَصَاغِرِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ

«منم عثمان، صاحب افتخارات و پدرم علی، صاحب رفتار (نیک) روشن است. او پسر عم پیامبر پاک و برادرم حسین بهترین بهترین هاست. او سرور کهنسالان و جوانان است و پس از پیامبر و وصی

ص: ۴۹۰

۱- ابصار العین، ص ۳۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۴ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۱۳

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸

(علی)، یاری دهنده دین است».

عثمان همچنان رجز می خواند و بی باکانه می جنگید، تا آنکه هدف تیر «خولی بن یزید» قرار گرفت و به پهلو بر زمین افتاد.

سپس شخصی به پیش آمد و سر مبارک او را از بدن جدا ساخت. (۱)

۳. جعفر بن علی

او کوچکترین فرزند ام البنین است که دو سال پس از برادرش عثمان به دنیا آمد. او در عاشورا حدود بیست و یک سال داشت. (۲)

وقتی که آن دو برادرش به شهادت رسیدند، عباس، برادر کوچکش را نیز فرا خواند و به او فرمود: «تَقَدَّمْ إِلَى الْحَرْبِ حَتَّى أَرَاكَ قَتِيلًا كَأَخَوَيْكَ، فَأَحْتَسِبُ بِكَ كَمَا أَحْتَسِبُ بِهِمَا؛ به سوی نبرد بشتاب، تا تو را مثل دو برادرت شهید بینم، پس آن را به حساب خدا بگذارم آنگونه که آن دو را به حساب خداوند گذاشتم». (۳)

جعفر به سوی میدان گام نهاد در حالی که این رجز را می خواند:

إِنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي ابْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ ذُو النَّوَالِ

ذَاكَ الْوَصِيِّ ذُو السَّنَا وَالْوَالِي حَسْبِي بَعْمَى جَعْفَرُ وَالْخَالِ

أَحْمَى حُسَيْنًا ذِي النَّدَى الْمِفْضَالِ

«منم جعفر، صاحب مراتب والا، پسر علی نیکوکار و بخشنده. آن که وصی پیامبر و دارای مراتب بلند و ولایت است. مرا کافی است که به عمویم جعفر و دایی ام افتخار کنم و برتر از آن، اینکه حسین علیه السلام آن صاحب فضائل و کرم را حمایت نمایم». (۴)

ص: ۴۹۱

۱- رجوع شود به: مقاتل الطالبین، ص ۵۵ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷

۲- رجوع شود به: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۹ و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹

۳- ابصار العین، ص ۳۵

۴- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۷

او جنگید و مجروح شد سرانجام «خولی بن یزید» قاتل برادرش، بر او حمله ور گردید و او را به شهادت رساند. (۱)

۴. ابوبکر بن علی

نام او «عبیدالله» و مادرش «لیلی» دختر «مسعود بن خالد» بوده است. او اول کس از برادران امام حسین علیه السلام است که برای جانبازی به میدان رفت در حالی که این رجز را می خواند:

شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَخَارِ الْأَطْوَلِ مِنْ هَاشِمِ الصِّدْقِ الْكَرِيمِ الْمُفْضِلِ

هَذَا حُسَيْنُ بْنُ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ عَنْهُ نُحَامِي بِالْحُسَامِ الْمُصْقَلِ

تُقَدِيهِ نَفْسِي مِنْ أَخٍ مُبَجَّلِ

«بزرگم علی است آن صاحب افتخارات بزرگ، از نسل هاشم، آن راست کردار، بزرگوار بخشنده، این حسین فرزند پیامبر فرستاده خداست که با شمشیر صیقل داده از او حمایت می کنیم و جانم را فدای برادر بزرگوارم می نمایم».

او جنگید تا آنکه به دست «زحر بن بدر نخعی» به شهادت رسید. (۲)

مورخین، تعداد فرزندان بلافضل علی علیه السلام را که در کربلا به شهادت رسیدند شش نفر دانسته اند: ۱. اباعبدالله الحسین علیه السلام. ۲. ابوالفضل العباس علیه السلام. ۳. عبدالله. ۴. عثمان. ۵. جعفر. ۶. ابوبکر.

۱۰۸- برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیه کن

عباس بن علی علیه السلام پرچمدار لشکر برادرش امام حسین علیه السلام بود. هنگامی که دید

ص: ۴۹۲

۱- ابصار العین، ص ۳۵

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶

تمام یاران و برادران و عموزادگان شربت شهادت نوشیدند، گریست و به شوق دیدار پروردگار جلو آمد و پرچم را بر گرفت و از برادرش امام حسین علیه السلام اجازه میدان خواست. امام علیه السلام (که از فراق برادر سخت ناراحت بود) به سختی گریست به گونه ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش تر شد، و فرمود:

«يَا أَخِي كُنْتَ الْعَلَامَةَ مِنْ عَشِيرَتِي وَ مُجْمَعِ عَيْدِنَا، فَإِذَا أَنْتَ غَدَوْتَ يَوْمَ جَمْعِنَا إِلَى الشُّتَاتِ، وَ عِمَارَتِنَا تَتَّبِعُ إِلَى الْخُرَابِ؛ برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیت ما پراکنده، و ویران می گردد».

عباس علیه السلام عرض کرد:

«فِدَاكَ رُوحَ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي! قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ حَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ أُرِيدُ أَخْذَ النَّارِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؛ جان برادرت فدایت، ای سرورم! سینه ام از زندگانی دنیا به تنگ آمده است، می خواهم از این منافقان انتقام (آن خون های پاک را) بگیرم!».

امام علیه السلام فرمود:

«إِذَا غَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ لَهُؤُلَاءِ الْأَطْفَالَ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ؛ اینک که آهنگ میدان داری برای این کودکان، آبی تهیه کن».

عباس علیه السلام رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد و از عذاب خدا ترساند، ولی اثری نبخشید. به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد، که ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ بر اسب شد و نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه شد. چهار هزار تن از مأموران فرات، آن حضرت را محاصره کردند و هدف نیزه ها قرار دادند ولی آن حضرت دلاورانه لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را به خاک هلاکت افکند، و وارد فرات شد.

«فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَشْرَبَ غُرْفَهُ مِنَ الْمَاءِ ذَكَرَ عَطَشَ الْخُسَينِ وَأَهْلِي بَيْتِهِ فَرَضَّ الْمَاءَ وَمَلَأَ الْقِرْبَةَ؛ هنگامی که خواست مقداری آب بیاشامد تشنگی امام حسین علیه السلام و اهل بیتش را به خاطر آورد، آب را روی آب ریخت، مشکش را پر کرد».

ص: ۴۹۳

آنگاه مشک را بر دوش راست خود نهاد و به سوی خیمه رهسپار شد و چنین گفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي

هَذَا حُسَيْنٌ وَارِدُ الْمُنُونِ وَتَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ (۱)

هَيْهَاتُ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي وَلَا فِعَالٌ صَادِقِ الْيَقِينِ (۲)

«ای نفس (عباس)! زندگی پس از حسین علیه السلام خواری و ذلت است، مبادا پس از او زنده بمانی. این حسین است که شربت مرگ می نوشد و تو می خواهی آب سرد و گوارا بنوشی؟! هیهات! چنین کرداری، از آیین من نیست و نه کردار شخص راست باور».

سپاه خون آشام ابن سعد اطرافش را گرفتند. عباس دلیرانه در آن میان حمله می کرد و این رجز را می خواند:

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رَقَا حَتَّى أُوَارَى فِي الْمَصَالِيَةِ لَقَا

نَفْسِي لِسَبْطِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ اغْدُو بِالسَّقَا

وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلْتَقَى

«هنگامی که مرگ فرا رسید، مرا از آن باکی نیست، تا آن هنگام که شمشیرها مرا درخاک افکنند.

من جانم را سپر فرزند زاده پیامبر پاکیزه خوی قرار داده ام، من همان عباسم که سمت سقائی دارم، و از سختی نبرد، واهمه ای ندارم» (۳).

دشمن خود را باخته بود، توان مقابله رویارو با آن حضرت را نداشت، لذا پشت درختها کمین کرده بودند. «نوفل ازرق» دست راست قمر بنی هاشم را قطع نمود و آن جناب مشک را به دوش چپ نهاد و پرچم و شمشیر را به دست چپ گرفت و این رجز را خواند:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنْني أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي ۴۰

ص: ۴۹۴

۱- مقتل الحسين أبي مخنف، ص ۱۷۹.

۲- ينابيع المودة، ج ۳، ص ۶۷

۳- اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۸ و رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۷ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰

وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ نَجْلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

«به خدا سوگند! اگر چه دست راستم را قطع نمودید، ولی من پیوسته از دینم حمایت می کنم و از امامی صادق الایمان که فرزند پیامبر پاک و امین است، حمایت می کنم».

آنگاه «نوفل ارزق» و «حکیم بن طفیل» از کمینگاه بر آن حضرت حمله کردند و دست چپ او را از بدن جدا کردند. آن حضرت پرچم را به سینه خود چسبانید و این رجز را خواند:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِي

فَأَضْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

«ای نفس! از کفار هراسی نداشته باش، تو را بشارت باد بر رحمت خداوند جبران کننده و هم نشینی با پیامبر بزرگ و برگزیده. اینان دست چپم را به ستم قطع کردند، خدایا حرارت آتش را به آنان بچشان».^(۱)

آنگاه بنا به قولی، مشک را به دندان گرفت، چیزی نگذشت که تیری بر مشک اصابت کرد و آبهای آن فرو ریخت. تیر دیگری بر سینه مبارکش اصابت کرد و بعضی نوشته اند تیری بر چشم حضرت نشست و مردی از قبیله تمیم با عمود آهنین بر فرق مبارکش زد که از اسب به زمین افتاد «وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَدْرِكْنِي يَا أَخِي؛ با صدای بلند فریاد زد: برادر مرا دریاب».^(۲) هنگامی که امام حسین علیه السلام بر بالینش رسید وی را کشته دید، پس گریست.

همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس علیه السلام شهید شد امام حسین علیه السلام فرمود:

«الآن إنكسر ظهري وقلت حيلتي؛ اینک کمرم شکست و راه چاره بر من محدود شد».

آنگاه گریست و این اشعار را خواند: ۳۰

ص: ۴۹۵

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۷ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۰

۲- ابصارالعین، ص ۳۰

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِيَغْيِكُمْ وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
 أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ أَوْصَاكُمْ بِنَا أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ
 أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدَ
 لِعِتْنَتُمْ وَ أَخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تُوقَدُ

«ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیدید.

آیا بهترین پیامبر، سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟

آیا جز این است که حضرت زهرا علیها السلام مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسان ها نبود؟

به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعله ور الهی خواهید شد!». (۱)

در هر گام درسی است، درسی از فضیلت و ایثار، درسی از شجاعت و شهامت و از خود گذشتگی.

چه کسی در آن صحنه بی نظیر فداکاری حاضر بود که رسیدن عباس را به منبع آب و نوشیدن و تشنه شهید شدن را گزارش دهد؟! امام حسین علیه السلام یا فرزندان او از دور تماشا می کردند؟! یا امام های بعد به الهام الهی خبر دادند؟ یا فرشتگانی که ناظر این منظره ایثار بی نظیر بودند پیام آوردند؟ و یا به صورتی دیگر؟!

هر که بود و هر چه بود، در پیشانی تاریخ ثبت شد و برای همیشه برای رهروان راه حق به یادگار ماند. ۴۲

ص: ۴۹۶

هنگامی که امام علیه السلام شهادت خاندان و فرزندان را دید و از آنان کسی جز امام و زنان و کودکان و فرزند بیمارش - امام سجّاد علیه السلام - نماند، ندا داد:

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحَّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما پیدا می شود که از خدا بترسد و ستم بر ما روا ندارد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یاری کننده ای هست که با امید به عنایت خداوند به یاری ما برخیزد؟».

با طنین افکن شدن ندای استغاثه امام علیه السلام، صدای گریه و ناله از بانوان حرم برخاست. امام علیه السلام به خیمه ها نزدیک شد و فرمود:

«نَاوِلُونِي عَلِيًّا ابْنِي الطُّفْلَ حَتَّى أَوْدَعَهُ؛ فرزند خردسالم «علی» را به من بدهید تا با او وداع کنم».

فرزندش را نزد وی آوردند. امام علیه السلام در حالی که طفلش را می بوسید، خطاب به او فرمود:

«وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصِيْمُهُمْ حَيْدَكَ؛ بدا به حال این گروه ستمگر آنگاه که جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان به مخاصمه برخیزد؟». هنوز طفل در آغوش امام آرام نگرفته بود که حرمله بن کاهل اسدی، او را هدف قرار داد و تیری به سوی وی پرتاب کرد و گلوی او را درید، خون سرازیر شد، امام علیه السلام دست ها را زیر گلوی آن طفل گرفت تا از خون پر شد؛ آنگاه خون ها را به سوی آسمان پاشید و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصِيْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا؛ بار الها! اگر در این دنیا ما (در ظاهر) بر این قوم پیروز نشدیم، بهتر از آن را روزی ما فرما».

بعد از شهادت آن طفل، امام علیه السلام از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کند و کودکش را به خونش آغشته ساخت و بر وی نماز گذارد (و دفن نمود). (۱)

ص: ۴۹۷

علامه مجلسی می افزاید: امام فرمود:

«هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ؛ این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست».

امام باقر علیه السلام فرمود: «فَلَمْ يَشِقُّ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ؛ از خون گلوی علی اصغر که امام آنها را به آسمان پاشید، قطره ای به زمین برنگشت!».

در روایت دیگری آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود:

«لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصِيرَ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا؛ خدایا! فرزندم نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح پیامبر نیست. خدایا! اگر پیروزی (ظاهری) را از ما دریغ داشته ای بهتر از آن را روزی ما فرما!». (۱)

معالی السبطين از قول ابومخنف شهادت طفل شیرخوار را به گونه دیگری آورده است، می گوید:

امام علیه السلام پس از شهادت علی اکبر به خواهرش ام کلثوم فرمود:

«يَا اِخْتَاهُ اَوْصِيكَ بِوَلَدِي الصَّغِيرِ خَيْرًا، فَإِنَّهُ طِفْلٌ صَغِيرٌ وَ لَهُ مِنَ الْعُمْرِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ؛ خواهرم! به فرزند خردسالم نیکی کن، او خردسال است و تنها شش ماه دارد».

ام کلثوم عرض کرد: «برادرجان! این طفل به مدت سه روز است که جرعه آبی ننوشیده است، از این گروه کمی آب بطلب!».

امام علیه السلام با شنیدن این سخن، طفلش را گرفت و به سوی دشمن روانه شد و فرمود:

«يَا قَوْمٍ قَدْ قَتَلْتُمْ أَحَى وَ أَوْلَادِي وَ أَنْصَارِي وَ مَا بَقِيَ غَيْرُ هَذَا الطِّفْلِ، وَ هُوَ يَتَلَطَّى عَطَشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ اتَاهُ إِلَيْكُمْ، فَاشْرَبُوهُ شَرِبَهُ مِنَ الْمَاءِ؛ ای مردم! شما برادر و فرزندان و یارانم را کشتید و کسی جز این طفل که بی هیچ گناهی از تشنگی می سوزد، نمانده است، او را با جرعه آبی سیراب کنید». (۲) ۱۸

ص: ۴۹۸

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶-۴۷

۲- معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۸

و به تعبیر «نفس المهموم» امام علیه السلام فرمود:

«يَا قَوْمِ، إِنَّ لَمْ تَزَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ؛ أَي مَرْدَمِ أَكْرَبِهِ مِنْ رَحْمِي كُنَيْدٌ بِهِ أَيْنَ طِفْلٍ خَرْدَسَالٍ رَحِمَ كُنَيْدٌ». (۱)

امام علیه السلام در حال گفتن این سخنان بود که بناگاه تیری از سوی ستمگری سیاه دل - حرمله بن کامل اسدی - حلقوم طفل را پاره کرد و از گوش تا گوش را درید. امام حسین علیه السلام کف دستش را زیر گلوی بریده طفل گرفت و چون از خون پر شد، آن را به آسمان پاشید و در روایت دیگر آمده است، امام دستانش را زیر گلوی طفل گرفت و گفت:

«يَا نَفْسُ اضْبِرِي فِيمَا أَصَابِيكَ، الْهِيَ تَرَى مَا حَيْلٌ بِنَا فِي الْعَاجِلِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ ذَخِيرَةً لَنَا فِي الْآجِلِ؛ أَي نَفْسُ! دَرِ بَرَابَرِ أَيْنَ هَمِّهِ مَصِيبَتِ شَكِييَا بَاشْ! خُدَايَا! تُو مِي بِيْنِي كِه دَرِ أَيْنَ دُنْيَايَ فَا نِي چِه مَصَائِبِي بَرَايَ مَا رَخ دَا دِه، پَسِ آن رَا بَرَايَ رُوزِ رَسْتَخِيْزِمَانِ ذَخِيْرَه سَا زَا!». (۲)

در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام گفت:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعَلَّمْ أَنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيُنْصِرُونَا فَخَذَلُونَا وَ أَعَانُوا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ أَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَ احْرِمْهُمْ بَرَكَاتِكَ، اللَّهُمَّ لَا تُرْضِ عَنْهُمْ أَيْدِيًا، اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصِيرَ فِي الدُّنْيَا، فَاجْعَلْهُ لَنَا ذُخْرًا فِي الْآخِرَةِ وَ انْتَقِمْ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ خُدَايَا! تُو مِي دَانِي كِه أَيْنَانِ مَا رَا دَعُوْتِ كَرْدَنْدِ تَا بَه يَارِي مَانِ بَشْتَابَنْدِ و لِي مَا رَا رَهَا كَرْدَنْدِ وَ دَرِ بَرَابَرِ مَا بِيَاخَسْتَنْدِ، خُدَايَا! بَارَانِ آسْمَانِ رَا اَزِ آنَانِ دَرِيغِ دَارِ وَ آنَانِ رَا اَزِ بَرَكَاتِ مَحْرُومِ كَنْ. خُدَايَا هَر كَرِ اَزِ آنَانِ خَشْنُودِ مَشُو.

خدایا اگر در دنیا، پیروزی را از ما دریغ داشته ای، آن را ذخیره آخرت ما قرار ده و از گروه ستمکاران انتقام ما را بستان». (۳)

***۷۷

ص: ۴۹۹

۱- نفس المهموم، ص ۳۴۹

۲- معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۹

۳- ينابيع الموده، ج ۳، ص ۷۷

پیام های عاشورا همه شنیدنی است و پیام شهادت کودک شیرخوار از همه شنیدنی تر و عبرت خیزتر!

نخستین پیامش این که در مبارزه با دشمنان حق، هیچ کس مستثنی نیست. سربازان شیرخوار دوش به دوش جوانان و سالخوردگان به میدان می آیند و به موقع در صفوف شهدا قرار می گیرند.

بدیهی است هر سربازی سلاحی دارد، یکی تیر و نیزه و شمشیر؛ و دیگری هم گلوی نازک و چندین قطره خون پاک که گویاترین دلیل مظلومیت است. خونی که هم به آسمان پاشیده شد و هم بر زمین، و هر دو با آن شکوهی تازه گرفت.

دیگر این که، دشمنان ستمگر قساوت و جنایت را به بالاترین حدّ خود رساندند که حتّی بر کودک شیرخوار زاده زهرا در آغوش پدر نیز رحم نکردند!

آخرین پیام این که تحمل همه درد و رنج ها و مصیبت ها در راه خدا آسان است، چرا که عالم محضر اوست و همه اینها در پیشگاه او انجام می گیرد.

با عنایت بخورم زهر که شاهد ساقی است با محبت بکشم درد که درمانم از اوست

۱۱۰- ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی دهید؟!

امام حسین علیه السلام به آن قوم نگاهی کرده و پیوسته به راست و چپ می نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی رسید، پس ندا داد:

«یا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَ یا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَ یا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرَ، وَ یا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَ یا يَزِيدَ بْنَ مَظَاهِرَ، وَ یا يَحْيَى بْنَ كَثِيرٍ، وَ یا هِلَالَ بْنَ نَافِعٍ، وَ یا اِبْرَاهِيمَ بْنَ الْحَصَيْنِ، وَ یا عُمَيْرَ بْنَ الْمُطَاعِ، وَ یا اَسَدَ الْكَلْبِيِّ، وَ یا عَبْدِاللهِ بْنَ عَقِيلٍ، وَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَ یا دَاوُدَ بْنَ الطَّرِمَاحِ، وَ یا حُرَّ الرَّيَاحِيِّ، وَ یا عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ، وَ یا اَبْتَطَالَ الصَّفَا، وَ یا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي اُنَادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي، وَ اَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟! اَنْتُمْ نِيَامُ اَرْجُوكُمْ تَنْتَبَهُونَ؟»

أَمْ حَالَتْ مَوَدَّتْكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ فَلَا - تَنْصِيْرُونَهُ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهَنَّ النَّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ، وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّثَامَ، وَ لَكِنْ صِرَاعَكُمْ وَاللَّهِ رَبِّبُ الْمُنُونِ وَ غَدَرَ بِكُمْ الدَّهْرُ الْخَوُونُ، وَ إِلَّا لَمَا كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِي تَقْصُرُونَ، وَلَا عَنْ نُصْرَتِي تَحْتَجِبُونَ، فَهَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَ بِكُمْ لَاحِقُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حُصین! ای عمیر بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرمّاح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می زنم ولی پاسخم را نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی دیگر سخنم را نمی شنوید؟ آیا به خواب رفته اید که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبت امامتان دست کشیده اید که او را یاری نمی کنید؟

این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانتان ناتوان گشته اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده، و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، و گرنه هرگز از اجابت دعوتم کوتاهی نمی کردید، و از یاریم دست نمی کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می شویم، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱).

سخن گفتن با پیکرهای در خون غلطیده شهیدان، آن هم با این حماسه های جاویدان تنها در صحنه کربلا دیده شده است و این مدال پرافتخاری بود که امام علیه السلام بر سینه یاران شهیدش نصب کرد که تا دامنه قیامت می درخشد.

دلاور مردانی که اگر به آنها اجازه داده می شد، به این جهان باز می گشتند و بار دیگر جانفشانی می کردند و شربت شهادت را با علاقه بیشتری می نوشیدند. ۱۸

ص: ۵۰۱

آری، آنها چنان شجاع بودند که گویی دلها را بر زره ها پوشانده بودند و برترین سرمایه ها را برای ایثار آماده کرده بودند.

(۱)

آری، آنها لایق پوشیدن لباس های بهشتی و پرواز به سوی ابدیت بودند!

گواریشان باد!

۱۱۱- پسر م! عمویت را نیز گشتند.

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام تنها شد به خیمه های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را فراوان بر زبان جاری می ساخت.

آنگاه به خیمه های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین علیه السلام رفت.

او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمه اش زینب علیها السلام از او پرستاری می کند. چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدت بیماری نتوانست، پس به عمه اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است» زینب علیها السلام وی را به سینه اش تکیه داد و امام حسین علیه السلام از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«يا أبتاه ما صنعت اليوم مع هؤلاء المنافقين؟؛ پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده ای؟».

ص: ۵۰۲

۱- شاعری یاران آن حضرت را این گونه ستوده است: قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مَلَمَةٍ وَ الْخَيْلُ بَيْنَ مَيْدَعِسٍ وَ مُكَرَّدِسٍ لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَ أَقْبَلُوا يَتَهافتُونَ عَلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ اينها مردانی هستند که وقتی برای دفع گرفتاری- در آن زمان که سواران بین نیزه داران و هجوم آوران بودند- خوانده شدند؛ دلهايشان را بر زره ها می پوشاندند و برای جانبازی به سوی میدان نبرد روانه می شدند. (ملهوف (لهوف)، ص ۱۶۶)

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«يا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، وَقَدْ شُبَّ الْقِتَالُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى فَاضَتْ الْأَرْضُ بِالْدَمِ مِنَّا وَ مِنْهُمْ؛ فرزندم! شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».

حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد:

«يا أَبَتَاهُ أَيُّنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ؟؛ پدر جان! عمویم عباس کجاست؟». در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می دهد- چرا که امام علیه السلام خبر شهادت عباس را به وی نداده بود زیرا که می ترسید بیماری وی شدت پیدا کند!-

امام علیه السلام پاسخ داد:

«يا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ، وَقَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ؛ پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!».

علی بن الحسین علیه السلام آن چنان گریست که بی هوش شد. چون به هوش آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند».

آنگاه پرسید:

«وَ أَيُّنَ أَخِي عَلِيٍّ، وَ حَبِيبُ بَنِي مَظَاهِرٍ، وَ مُسْلِمُ بَنِي عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرُ بَنِي الْقَيْنِ؟؛ برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟».

امام علیه السلام پاسخ داد:

«يا بُنَيَّ إِعْلَمَنَّ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صَرَعى عَلَى وَجْهِ الثَّرَى؛ فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده اند».

پس علی بن الحسین علیه السلام سخت گریست. آنگاه به عمه اش زینب علیها السلام گفت:

«يا عَمَّتَاهُ عَلَيَّ بِالسَّيْفِ وَالْعَصَا؛ عَمَّهُ جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن».

پدرش فرمود: «وَمَا تَصْنَعُ بِهِمَا؛ می خواهی چه کنی؟».

عرض کرد: «أَمَّا الْعَصَا فَأَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا، وَأَمَّا السَّيْفُ فَأَذُوبُ بِهِ بَيْنَ يَدَيْ إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ لَأَخِيرُ فِي الْحَيَاةِ بَعِيدُهُ؛ بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد».

امام حسین علیه السلام او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «يا وَلَدِي أَنْتَ أَطِيبُ ذُرِّيَّتِي، وَأَفْضَلُ عِزَّتِي، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ الْعِيَالِ وَالْأَطْفَالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَبَاءُ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمَلَتْهُمْ الذُّلَّةُ وَالْيَتِيمُ وَشَمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ وَنَوَائِبُ الزَّمَانِ سَكَّتْهُمْ إِذَا صَرَخُوا، وَآنَسِيَهُمْ إِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَسَلَّ خَوَاطِرَهُمْ بَلِينِ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُمْ مَا بَقِيَ مِنْ رِجَالِهِمْ مَنْ يَسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَيْرُكَ، وَلَا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ يَشْكُونَ إِلَيْهِ حُزْنَهِمْ سِوَاكَ، دَعَهُمْ يَشْمُوكَ وَتَشْمُهُمْ، وَيَبْكُوا عَلَيْكَ وَتَبْكِي عَلَيْهِمْ؛ فرزندم! تو پاک ترین ذریه و برترین عترت منی و تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی. آنان غریب و بی کس اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی های دوران آنان را فرا گرفته است. هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو نمانده است تا مونسشان باشد و غم هایشان را به وی باز گویند. بگذار آنان تو را ببینند و تو آنان را ببویی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان!».

آنگاه امام علیه السلام دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود:

«يا زَيْنَبُ وَايَا أُمَّ كُلْتُومِ وَايَا سَكِينَةَ وَايَا رُقِيَّةَ وَايَا فَاطِمَةَ، اسْمِعْنَ كَلَامِي وَاعْلَمْنَ أَنَّ ابْنِي هَذَا خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، وَهُوَ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؛ ای زینب! ای ام کلثوم! ای سکینه! ای رقیه! ای فاطمه! سختم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است».

سپس به فرزندش فرمود:

«يا وَلَدِي بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبِي مَاتَ غَرِيبًا فَأَنْدُبُوهُ وَ مَضَى شَهِيدًا

فَابْكُوهُ؛ فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید پس بر او اشک بریزید!». (۱)

آخرین سخنان این پیشوای بزرگ ایثار و فداکاری به خوبی نشان می دهد که از چنان نفس مطمئنه و آرامی برخوردار بود که نه تنها مرگی را که در چند قدمی قرار داشت به چیزی نمی گرفت و نه تنها شهادت عزیزان و یاران- جز در جنبه های عاطفی- تغییری در روح و فکر بلند او ایجاد نمی کرد، بلکه بر استقامتش می افزود، و هر زمان آتش شوق دیدار یار در دلش افروخته تر می شد!

او در این لحظات حساس، تنها فرزندش امام سجّاد علیه السلام را آماده پذیرش مسئولیت عظیم به ثمر رساندن نهال برومندی را که در کربلا- نشانده و با خون عزیزانش آبیاری کرده بود می ساخت. آخرین وصایایش را با او در میان می گذارد و سفارش اطاعت از او را به خواهران و دخترانش می کرد.

امام علیه السلام شیعیان و پیروان مکتبش را در این لحظات بحرانی و طوفانی نیز فراموش نمی کند، و پیام مظلومیت خود را به وسیله تنها پسرش به آنها می رساند، تا بدانند در ادامه راه از چه حربه ای استفاده کنند.

۱۱۲- یادی از مادر در آخرین دیدار

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم در روز عاشورا نزد من آمد و در حالی که خون از رگ های بدنش جاری بود مرا در آغوش گرفت و فرمود:

فرزندم دعایی را که مادرم فاطمه علیها السلام به من آموخت حفظ کن که مادرم آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا از جبرئیل نقل کرده است: هنگامی که حاجت بسیار مهم و غمی بزرگ و امری سخت و دشوار بر تو رو کرد، بگو: «(اَللّٰهُمَّ) بِحَقِّ يَاسِيْنَ وَالْقُرْآنِ

ص: ۵۰۵

الْحَكِيمَ وَبِحَقِّ طَهٍ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، يَا مَنْ يَقْدِرُ عَلَى حَوَائِجِ السَّائِلِينَ، يَا مَنْ يَعْلَمُ مَا فِي الضَّمِيرِ، يَا مَنْ نَفْسًا عَنِ الْمَكْرُوبِينَ، يَا مُفَرِّجًا عَنِ الْمُغْمُومِينَ، يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ، يَا رَازِقَ الطُّفْلِ الصَّغِيرِ، يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفَعَلَ بِبِي كَذَا وَكَذَا» سپس خواسته ات را بخواه. (۱)

واین جالب است که حتی در آخرین ساعات عمر سخن از حل مشکلات از طریق روی آوردن به درگاه خدا است.

۱۱۳- لباس کهنه چرا؟

هنگامی که امام حسین علیه السلام عزم میدان کرد، فرمود:

«أَتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرْعَبُ فِيهِ، أَلْبِسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي، لَا أَجْرَدُ، فَأَنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ؛ بَرَأَيْمُ جَامِهٍ كَهْنَةٍ أَيْ بِيَاوَرِيْدُ كَيْ كَسَى بِهَ أَنْ رَغِبْتُ نَكَنْدُ تَا أَنْ رَا زِيْر لِبَاسِهَائِمُ بِيُوشِمُ وَ بَعْدُ از شَهَادَتِمُ مَرَا بَرَهْنَه نَكَنْدُنْدُ، زِيْرَا مِي دَانَمُ بَسِ از شَهَادَتِ لِبَاسِهَائِمُ رِيُودَه خَوَاهَدُ شَدُ».

لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام علیه السلام آن را نپوشید و فرمود: «هَذَا لِبَاسُ أَهْلِ الذَّمِّ؛ أَيْنَ لِبَاسِ أَهْلِ ذَمِّهِ (كَفَّارِ أَهْلِ كِتَابٍ) اسْت.».

لباس بلندتری آوردند. امام علیه السلام آن را پوشید سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد.

در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:

سَيَطْوِلُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَادَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

وَ إِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي تَأْتِيهِ يَا خَيْرَةَ النُّسْوَانِ

«سکینه جان! بدان پس از شهادتم گریه های طولانی خواهی داشت.

تا جان در بدن دارم با اشک حسرت دلم را آتش مزین.

ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری». (۲)

ص: ۵۰۶

۱- نفس المهموم، ص ۱۸۵

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹

و در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش پوشید؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند. (۱)

امام علیه السلام با دقت تمام در جای جای داستان کربلا، چهره واقعی یاران خود و دشمنانش را ترسیم کرد و برای ثبت در تاریخ به یادگار گذاشت!

امام علیه السلام در صحنه هایی که با یاران فداکار و پاکبازش در شب و روز عاشورا داشت نشان داد که آنها از ارزنده ترین انسانهای تاریخ بشر بودند، همان گونه که نشان داد دشمنانش از پست ترین و فرومایه ترین انسانها بودند. بلکه درندگان و شیاطینی بودند در لباس انسان!

یک پیراهن کهنه که چندین جای آن را پاره کرده باشند، چه ارزشی دارد که از تن مبارک امام علیه السلام بعد از شهادت بدر آورند و بدن مبارک او را برهنه زیر آفتاب سوزان بگذارند، این نشانه چیست؟

لباس کهنه پوشید زیر پیرهنش از آن که بر نکند خصم بد گهر ز تنش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

۱۱۴- گفتگو با زنان حرم

در تاریخ آمده است: امام حسین علیه السلام هنگامی که به هفتاد و دو تن از یارانش نگریست که به خاک و خون افتاده اند به سوی خیمه رفت و ندا داد:

«یا سَکِیْنَه! یا فاطِمَه! یا زَیْنَبُ! یا اُمّ کُلثوم! عَلَیْکُنَّ مِنَ السَّلامِ! ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام کلثوم! خداحافظ من هم رفتم».

ص: ۵۰۷

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۴ (با مختصر تفاوت)

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده ای؟! امام پاسخ داد:

«كَيْفَ لَا يَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينَ؟؛ چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاورى برای او نمانده است؟».

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدمان برگردان!

«هَيْهَاتَ، لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ؛ هیهات! اگر مرغ قطا را رها می کردند در آشیانه اش آرام می گرفت» (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد).

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حمله ور شد. (۱)

۱۱۵- سخنان و اشعار امام علیه السلام در برابر دشمن

امام حسین علیه السلام به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:

«يَا وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونِي عَلَى سُنِّيهِ بَدَلْتُهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ غَيَّرْتُهَا، أَمْ عَلَى جُزْمٍ فَعَلْتُهُ، أَمْ عَلَى حَقٍّ تَرَكَتُهُ؟؛ وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقی را ترک کرده ام؟».

گفتند: «إِنَّا نَقْتُلُكَ بُغْضًا لِأَبِيكَ؛ بلکه به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می جنگیم و تو را می کشیم». (۲)

امام علیه السلام چون این اشعار را می خواند، بر آنان حمله ور شد:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدِمًا رَغَبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَابْنَهُ حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الطَّرْفَيْنِ

حَقًّا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمَعُوا أَحْسَرُوا النَّاسَ إِلَى حَزْبِ الْحُسَيْنِ

يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُذِلَ جَمْعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ

ص: ۵۰۸

۱- . بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷

۲- . ينابيع المودّة، ج ۳، ص ۷۹-۸۰

ثُمَّ سَارُوا وَ تَوَاصَوْا كُلَّهُمْ بِاجْتِيَا حَى لِرِضَاءِ الْمُلْحَدَيْنِ
لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكَ دَمِي لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكَافِرِينَ
وَإِنَّ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْوَهُ بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلِينَ
لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا غَيْرِ فَخَرَى بِضِيَاءِ الْفَرْقَدَيْنِ
بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ
خَيْرُهُ اللَّهُ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ
فِضَّهُ قَدْ خَلَصْتُ مِنْ ذَهَبٍ فَأَنَا الْفِضَّةُ وَ ابْنُ الذَّهَبَيْنِ
مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى؟ أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَ أَبِي قَاصِمُ الْكُفْرِ بَبْدَرٍ وَ حُنَيْنِ
عَبْدُ اللَّهِ غُلَامًا يَافِعًا وَ قُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَتْنَيْنِ
يَعْبُدُونَ اللَّاتِ وَ الْعَزَى مَعًا وَ عَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ
فَأَبِي شَمْسٌ وَ أُمِّي قَمَرٌ وَ أَنَا الْكَوْكَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَيْنِ
وَ لَهُ فِي يَوْمٍ أُحُدٍ وَقَعَهُ شَفَتِ الْغُلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ
ثُمَّ فِي الْأَحْزَابِ وَ الْفَتْحِ مَعًا كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعَتْ أُمَّهُ السُّوءِ مَعًا بِالْعَتْرَتَيْنِ؟
عِتْرَةُ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ عَلِيٌّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي، وَ أَبِي وَارِثُ الرُّسُلِ وَ مَوْلَى الثَّقَلَيْنِ
طَحَنَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِأَحَدٍ وَ حُنَيْنِ
وَ أَخُو خَيْبَرَ إِذْ بَارَزَهُمْ بِحُسامِ صَارِمِ ذِي شَفَرَتَيْنِ
وَالَّذِي أَوْدَى جُيُوشًا أَقْبَلُوا يَطْلُبُونَ الْوَتْرَ فِي يَوْمِ حُنَيْنِ

مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٌ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْنَحَتَيْنِ

جَدِّي الْمُرْسَلُ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ أَبِي الْمَوْفَى لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ

بَطَلٌ قَوْمٌ هَزَبٌ ضَيْعَةٌ مَاجِدٌ سَمَّحٌ قَوِيٌّ السَّاعِدَيْنِ

ص: ٥٠٩

عُزُوهُ الدِّينِ عَلَيَّ ذَاكُمْ صَاحِبِ الحَوْضِ مُصَلَّى القِبْلَتَيْنِ
مَعَ رَسُولِ اللّهِ سَبْعًا كَامِلًا مَا عَلَى الأَرْضِ مُصَلٌّ غَيْرُ ذَيْنِ
تَرَكَ الأَوْثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا مَعَ قُرَيْشٍ مُدَّ نَشَأَ طَرَفَهُ عَيْنِ
وَ أَيْ كَانَ هَزْبَرًا ضَيْعَمًا يَأْخُذُ الرُّمَحَ فَيَطْعَنُ طَعْنَتَيْنِ
كَتَمَسَّى الأَسَدِ بَغِيًّا فَسُقُوا كَأْسَ حَتْفٍ مِنْ نَجِيعِ الحَنْظَلَيْنِ
ذَهَبٌ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ وَ لُجَيْنٌ فِي لُجَيْنٍ فِي لُجَيْنِ
فَلَهُ الحَمْدُ عَلَيْنَا وَاجِبٌ مَا جَرَى بِالفُلْكِ إِحْدَى النَّيِّرَيْنِ
حَصَّهُ اللّهُ بِفَضْلٍ وَ تَقَى فَأَنَا الرَّاهِرُ وَ ابْنُ الأَزْهَرَيْنِ
تَرَكَ الأَصْنَامَ مِنْذُ حَصَّهُ وَ رَقَا بِالحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ
وَ أَبَادَ الشُّرُوكَ فِي حَمَلَتِهِ بِرِجَالِ أُتْرُقُوا فِي العَشْكَرَيْنِ
وَ أَنَا ابْنُ العَيْنِ وَ الأُذُنِ الَّتِي أَدْعَنَ الخَلْقُ لَهَا فِي الخَافِقَيْنِ
نَحْنُ أَصْحَابُ العِبَا خَمَسْتُنَا قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَ المَغْرِبَيْنِ
ثُمَّ جَبْرِيْلُ لَنَا سَادِسْنَا وَ لَنَا البَيْتُ كَذَا وَ المَشْعَرَيْنِ
وَ كَذَا المَجْدُ بِنَا مُفْتَحِرٌ شَامِخًا يَغْلُوا بِهِ فِي الحَسْبَيْنِ
فَجَزَاهُ اللّهُ عَنَّا صَالِحًا خَالِقَ الخَلْقِ وَ مَوْلَى المَشْعَرَيْنِ
عُزُوهُ الدِّينِ عَلَيَّ المُرْتَضَى صَاحِبِ الحَوْضِ مُعِزُّ الحَرَمَيْنِ
يَفْرِقُ الصَّفَانَ مِنْ هَيْبَتِهِ وَ كَذَا أَفْعَالُهُ فِي الخَافِقَيْنِ
وَ الَّذِي صَدَّقَ بِالأَخَاتِمِ مِنْهُ حِينَ سَاوَى ظَهْرَهُ فِي الرِّكَعَتَيْنِ
شِيعَهُ المُخْتَارِ! طَيَّبُوا أَنْفُسًا فَعَدَا تُسْقُونَ مِنْ حَوْضِ اللُّجَيْنِ
فَعَلَيْهِ اللّهُ صَلَّى رَبُّنَا وَ حَبَاهُ تُخَفَّهُ بِالحَسْبَيْنِ

«این قوم کافر شدند و از دیرباز از پاداش خداوندی که پروردگار جنّ و انس است روی گردان بودند.

آنان با علی علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام- که نیک بود و از پدر و مادری کریم- از روی حسادت

ص: ۵۱۰

جنگیدند.

و اینک گفتند: همگی برای جنگ با حسین علیه السلام گرد آید.

فریاد از مردمی پست که جماعت را برای کشتن اهل حرمین (مکه و مدینه) گرد آوردند.

سپس به راه افتادند و به یکدیگر جهت دستگیری من، برای خشنودی ملحدان، توصیه کردند.

برای جلب رضایت عبیدالله (ابن زیاد) که از نسل کافران است، در ریختن خون من از خداوند پروا نکردند و برای جلب رضایت ابن سعد- با سپاهیان خود همانند بارانی سیل آسا- قهرآمیز به سوی من تاختند.

(و این همه) نه به خاطر آن که گناهی از من سرزده باشد، جز افتخارم به روشنایی دو ستاره:

حضرت علی علیه السلام- بهترین انسان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله- و پیامبر که پدر و مادرش از قریش اند.

بهترین خلق برگزیده خداوند، پدر و مادرم هستند و من فرزند آن دو برگزیده.

نقره ای برگرفته از طلا، پس من نقره ای هستم که فرزند دو طلایم.

چه کس در میان مردم، جدی همانند جد من و یا پدری چون پدرم دارد. پس من فرزند دو بزرگ هستم.

مادرم فاطمه زهرا است و پدرم همان است که در جنگ بدر و حنین، سپاه کفر را در هم شکست.

در نوجوانی به عبادت خدا پرداخت در حالی که قریش بتها را می پرستیدند.

آنان لات و عزّی (دو بت بزرگ دوران جاهلیت) را عبادت می کردند در حالی که پدرم علی علیه السلام به دو قبله نماز می گذارد.

پدرم خورشید و مادرم ماه است و منم ستاره، فرزند آن دو.

برای پدرم در جنگ «احد» ماجرابی است که با شکستن سپاه دشمن دلها را شفا بخشید.

و نیز افتخاری است در جنگ «احزاب» و «فتح» که در آن جنگ ها انبوه دشمن به کام مرگ فرو رفتند.

(بگویند) این ائمت بد کردار، با عترت رسول الله صلی الله علیه و آله در راه خدا چه کردند؟

عترت آن نیکوکار، پیامبر برگزیده خدا، و علی علیه السلام آن جنگ آور روز پیکار.

مادرم فاطمه زهرا علیها السلام است و پدرم، وارث پیامبران و مولای جنّ و انس است.

همو که در میدان بدر و احد و حنین، پهلوانان نامدار را در هم کوبید.

او که فاتح روز خیبر است و با آن شمشیر بَران دو لب، بر آنان تاخت.

آن کسی که خونخواهان روز حنین را نابود کرد. چه کس عمویی چون عموی من جعفر علیه السلام دارد که خداوند به او دو بال (در برابر قطع شدن دستهایش) عطا کرد.

جَدّم، پیامبر، چراغ هدایت است و پدرم کسی است که به هر دو بیعتش با پیامبر صلی الله علیه و آله وفا کرد.

اوست پهلوان، بزرگ، شیرمیدان، بزرگوار، بخشنده و دارای بازوان پرتوان.

دستگیره دین علی علیه السلام است و اوست صاحب حوض کوثر و آن که به دو قبله نماز گزارد.

هفت سال تنها با پیامبر نماز گزارد، در زمانی که جز آن دو نمازگزاری بر روی زمین نبود.

از ابتدا بت پرستی را رها کرد و حتّی به یک چشم بر هم زدنی با قریش در سجده به بتها همراه نشد.

پدرم شیر میدان نبرد بود که با نیزه اش به دشمنان ضربه می زد.

و چونان شیری خشمگین جام های مرگ را به آنان می چشاند.

او طلایی است از ریشه طلا در کانون طلایی، و نقره ایی است از ریشه نقره در کانون نقره ای.

تا زمانی که یکی از دو خورشید و ماه در گردش است، سپاس الهی بر ما واجب است.

چرا که خداوند او (پدرم) را به فضیلت و تقوی و یزگی بخشید، پس منم تابناک فرزند تابناکان.

وی از آن زمان که مورد توجه خاصّ خداوند قرار گرفت، بتها را رها کرد و در ستایش، از ماه و خورشید پیشی گرفت.

و در حمله های خود به ستمگران از سپاه دشمن، شرک را نابود ساخت.

و منم زاده آن چشم و گوش (حق) که مردم شرق و غرب عالم بدان معتقدند.

ماییم اصحاب خمسه عبا که شرق و غرب عالم را مالکیم.

جبرئیل، ششمین ما است و بیت و شعر از ما است.

ص: ۵۱۲

مجد و بزرگواری، افتخارش به ما است، افتخاری که او را در دنیا و آخرت بالا برد.

خداوندی که آفریننده جهانیان و صاحب مشاعر است به او (پدرم) از جانب ما پاداش نیک عنایت کند.

دستگیره دین، علی مرتضی است. همو که صاحب حوض کوثر و عزت بخش حرم خدا و رسول خداست.

از هیبت و کردارش، صف های حق و باطل در شرق و غرب عالم از هم جدا می شود.

او کسی است که انگشتر خویش را در حال رکوع به سائل بخشید.

ای شیعیان برگزیده! شادمان باشید که فردای قیامت از حوض نقره فامش سیراب خواهید شد.

بر او خداوند- پروردگار ما- درود فرستاد و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را به وی هدیه کرد.^(۱)

۱۱۶- شوق دیدار

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: هنگامی که (در روز عاشورا) کار بر امام حسین علیه السلام سخت شد، همراهان حضرت دیدند، در این صحنه پر خطر که هر کس رنگ از چهره اش می پرید و لرزه بر اندامش می افتاد، امام و یاران خاصش، چهره هاشان درخشان و اندامشان آرام و دلهايشان هر لحظه مطمئن تر می شد و برخی به برخی دیگر می گفتند: به آنان بنگرید که از مرگ باکی ندارند. در این هنگام امام علیه السلام فرمود:

«صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سَجْنٍ إِلَى قَصْرِ، وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سَجْنٍ وَعَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ الدُّنْيَا

ص: ۵۱۳

۱- این اشعار به صورت متفرق در این کتاب ها آمده است: فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶-۸۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱-۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷-۴۸ و منابع الموده، ج ۳، ص ۸۰-۸۱

سَجْنُ الْمُؤْمِنِ، وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَنَاتِهِمْ، وَ جِسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ؛ ای بزرگ زادگان! شکبیا باشبید. مرگ فقط پلی است که شما را از سختی ها و دشواری ها به بهشت پهناور و نعمت های جاودان برساند! کدام یک از شما نمی خواهد که از زندانی به کاخی درآید؟ ولی مرگ برای دشمنانتان جز انتقال از کاخی به زندان و عذابی شدید نیست. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت و پل کافران به دوزخ خواهد بود!.

سپس امام علیه السلام افزود:

«ما كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ؛ (لحظه موعود فرا رسیده) «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است!».» (۱)

لبخند زدن بر مرگ، برافروخته شدن چهره ها در آستانه شهادت و آرامش دلها در آخرین لحظات زندگی، تنها برای کسانی میسر است که شوق دیدار یار تمام وجودشان را پر کرده، و دنیا را زندان و قفسی می دانند که مرگ در راه رضای پروردگار درهای آن را می گشاید و به اوج آسمان قرب خدا پرواز می کنند.

آری انسان محبوس، در آستانه آزادی در پوست خود نمی گنجد و با آرامش آمیخته با اشتیاق، زندانی را ترک می گوید. از درون قفس بیرون پریده بر شاخسار جان قرار می گیرد، و نغمه شادی سر می دهد.

آری چنین است، حال اولیا و دوستان خاص خدا!

۱۱۷- پیمان شکنان رسوا!

آنگاه امام علیه السلام بر مرکب خود سوار شده و در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و فرمود:

ص: ۵۱۴

۱- . معانی الاخبار صدوق، ص ۲۸۸-۲۸۹، ح ۳ (باب معنی الموت)

«يا أَهْلَ الْكُوفَةِ! قُبْحاً لَكُمْ وَ تَرْحاً، وَ بُؤْساً لَكُمْ وَ تَعْساً، اسْتَصَيَّرْتُمُونَا وَ الْهَيْبَةَ فَأَتَيْنَاكُمْ مُوجِبِينَ، فَشَحَذْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفاً كَانَ فِي إِيمَانِنَا، وَ جِئْتُمْ عَلَيْنَا نَاراً نَحْنُ أَضْرَمْنَاهَا عَلَى عِدْوِكُمْ وَ عُيُودِنَا، فَأَصَبْنَا بِحُتْمِكُمْ وَ قَدْ آثَرْتُمْ الْعِدَاوَةَ عَلَى الصُّلْحِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَانَ مِنَّا إِلَيْكُمْ، وَ قَدْ أَشْرَعْتُمْ إِلَيْنَا بِالْعِنَادِ، وَ تَرَكْتُمْ بَيْنَعْتَنَا رَغْبَةً فِي الْفَسَادِ، ثُمَّ نَقَضْتُمْ مَوَاهِبَهَا وَ ضَمَلْتُمْ لَطَوَاعِيَتِ الْأُمَّةِ، وَ بَقِيَتِ الْأَحْزَابُ، وَ نَبَذَتِ الْكِتَابَ، ثُمَّ أَنْتُمْ هَوْلَاءٌ تَتَخَذُلُونَ عَنَّا وَ تَقْتُلُونَا، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ ای کوفیان! رویتان زشت و سیاه باد! و غم و اندوه قرینتان، و به سختی و مرگ گرفتار شوید! شما ما را مشتاقانه برای فریادرسی خود خواندید، ولی چون به سوی شما آمدیم، شمشیری که در دستان ما بود، بر ضد ما به کار بستید. و آتشی که ما بر ضد دشمنان شما و خود افروخته بودیم، آن را در برابر ما شعله ور ساختید! بدون آن که از ما گناهی نسبت به شما سرزده باشد. عداوت و دشمنی را بر صلح و آشتی برگزیدید، و به دشمنی با ما شتافتید و با غوطه ور شدن در فساد، بیعتی را که با ما بسته بودید، رها ساخته و - از روی جهل و نادانی و پیروی گمراهانه از سرکشان امت و بازماندگان احزاب جاهلیت و دورافکنان کتاب الهی - آن را شکستید.

آری، شما همان کسانی هستید که دست از یاری ما برداشتید و ما را به کشتن دادید. لعنت خدا بر ظالمان باد!». (۱)

همه می دانیم کوفیان با نماینده امام علیه السلام بیعت کرده بودند و در نامه های خود وعده هرگونه همکاری و ایثار و فداکاری داده بودند، امّا این گروه سست و ناتوان و نادان و بی اراده، همین که با نخستین مشکل یعنی تهدیدهای ابن زیاد روبه رو شدند، همه چیز را به فراموشی سپردند؛ نه تنها پیمان ها را شکستند و دست از یاری امام علیه السلام برداشتند، بلکه شمشیری که برای یاری او آماده کرده بودند به روی او کشیدند و آن را به خون او آغشته کردند! ۱۳

ص: ۵۱۵

و این است سرنوشت افراد ترسو و بی اراده. این است پایان شوم عمر پیمان شکنان بی وفا.

۱۱۸- مرا بشناسید

امام علیه السلام در روز عاشورا در حالی که به سوی میدان شهادت گام بر می داشت شمشیر از نیام کشیده به معرفتی خویش پرداخت و اتمام حجت نمود، تا فردا نگویند ما او را نشناختیم و برای این هدف، از اشعار جالب و پرمعنایی که خود سروده بود، و در اعماق دلها نفوذ می کرد، بهره گرفت و فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطَّهْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى وَ نَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ نَزْهَرُ
وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ وَ عَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا وَ فِينَا الْهُدَى وَ الْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ
وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ نُسِرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَجْهَرُ
وَ نَحْنُ وُلاهُ الْحَوْضِ نَشْقِي وَ لَاتَنَا بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ
وَ شَيْعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شَيْعَةٍ وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسَرُ
بِنَا بَيْنَ اللَّهِ الْهُدَى مِنْ ضَلَالِهِ وَ يَعْمُرُ بِنَا آلَاءُهُ وَ يَطْهَرُ
إِذَا مَا أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَامِنًا إِلَى الْحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَفَيْهِ حَيْدَرُ
إِمَامٌ مُطَاعٌ أَوْجَبَ اللَّهُ حَقَّهُ عَلَى النَّاسِ جَمْعًا وَ الَّذِي كَانَ يُنْظَرُ
فَطُوبَى لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا بِجَنَّةِ عَدْنٍ صَفْوُهَا لَا يُكَدَّرُ

«منم فرزند علی پاک، از خاندان هاشم که اگر بخوایم افتخار کنم همین افتخار مرا بس است!

جدّم رسول خدا است که گرامی ترین انسان ها است و ماییم چراغ فروزان الهی در زمین.

و مادرم فاطمه علیها السلام از دودمان احمد است و عمویم جعفر است که به صاحب دو بال خوانده می شود.

و کتاب خدا در خاندان ما به راستی نازل شد و در میان ما است که وحی و هدایت به نیکی یاد می شود.

ما برای تمام مردم امان خداییم، چه آن را برای مردم پنهان کنیم یا آشکار سازیم.

و ماییم صاحب حوض کوثر که دوستان خود را با جام رسول خدا صلی الله علیه و آله- که قابل انکار نیست- سیراب می کنیم.

شیعیان ما در میان مردم گرامی ترین پیروان هستند و دشمنان ما در روز قیامت زیان خواهند دید.

خداوند به وسیله ما هدایت را از گمراهی آشکار ساخته و نعمت های خویش را فراوان و پاکیزه کرد.

هنگامی که روز قیامت تشنه ای بر حوض کوثر وارد شود «حیدر» با دو دست مبارکش او را سیراب می کند.

امامی است فرمانروا که خداوند حقش را بر همه مردم واجب کرده، و کسی است که ناظر اعمال (مردم) است.

به بنده ای که پس از مرگ ما به زیارت ما نایل شود، بهشت جاودان- که زلال آن هرگز تیره نشود- مژده باد!». (۱)

امام علیه السلام در روز عاشورا تمام برنامه های خود را با دقت به پیش می برد، و چون می دانست این حادثه بزرگ و بی نظیر برای همیشه در دل تاریخ ثبت خواهد شد، راه را بر تمام عذر و بهانه هایی که ممکن بود چهره آن را دگرگون سازد، می بست.

از جمله در آخرین لحظات عمر در حالی که به نشانه آمادگی برای پیکار و شهادت شمشیر را از نیام درآورده بود، ضمن اشعار رسایی- بار دیگر- به معرفی خود پرداخت. ۴۹

ص: ۵۱۷

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۴ و رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۸-۴۹

از خودش، از پدرش، از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله از مادرش حضرت زهرا علیها السلام، و از عمویش جعفر علیه السلام سخن گفت، سپس به این حقیقت اشاره کرد که قرآن و اسلامی را که همه شما ظاهراً به آن افتخار می کنید، در خانه ما نازل شده؛ و پناهگاه شما در قیامت نیز ما هستیم.

و عجا که این سخنان که هر خفته ای را بیدار و هر مستی را هشیار می کرد، در آن کوردلان مؤثر نیفتاد!

۱۱۹- اشعاری دیگر

این اشعار که در نوع خود بی نظیر است، بیانگر مکتب امام حسین علیه السلام و عمق افکار آن حضرت در روز عاشورا است:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَهُ فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَ أَتْبَلُ

وَ إِنْ يَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ انْشَاءً فَقَتْلُ أَمْرِي ۖ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

وَ إِنْ يَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُّقَدَّرًا فَقَلْبُهُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ

«اگر دنیا چیزی ارزشمند شمرده شود، به یقین پاداش الهی برتر و ارزشمندتر است.

و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده، مطمئناً شهادت در راه خدا به وسیله شمشیر بهتر است!

اگر رزق و روزی برای بشر مقدر و معین شده، پس اجتناب از حرص در کسب مال زیباتر است.

اگر جمع آوری اموال برای وانهادن (و به دیگران سپردن) است پس چرا آدمی نسبت به انفاق آن بخل بورزد؟!». (۱)

قندوزی دانشمند معروف اهل سنت اضافه بر اشعار بالا، این اشعار را نیز از گفته

ص: ۵۱۸

۱- . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۹ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳ (با مختصر تفاوت)

امام علیه السلام ذکر می کند:

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ فَإِنِّي أَرَانِي عَنكُمْ الْيَوْمَ أَرْحَلُ

أَرَى كُلَّ مَلْعُونٍ ظَلَمَ ظُلْمًا مُنَافِقٍ يَرُومُ فَنَانَا جَهْرَةً ثُمَّ يَعْمَلُ

لَقَدْ كَفَرُوا يَا وَيْلَهُمْ بِمُحَمَّدٍ وَرَبُّهُمْ مَا شَاءَ فِي الْخَلْقِ يَفْعَلُ

لَقَدْ عَزَّهُمْ حِلْمُ الْإِلَهِ لِأَنَّهُ حَلِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَكُنْ قَطُّ يَعْجَلُ

«ای خاندان احمد! سلام خدا بر شما باد! من چنین می بینم که امروز از میان شما کوچ خواهم کرد!

هر ملعون ستمگر منافقی را می بینم که آشکارا آهنگ نابودی ما کرده و سپس عمل می کند!

ای وای بر آنان! که به محمّد صلی الله علیه و آله و پروردگارشان - که هر چه اراده کند درباره مردم انجام می دهد - کفر ورزیده اند!

شکیبایی خداوند آنان را مغرور ساخته، چرا که خداوند حلیم و کریمی است که شتاب نمی کند» (ولی سرانجام از آنها انتقام سختی می گیرد). (۱)

این اشعار از یک سو، اندرز و نصیحت و پیامی است به تمام انسانها که در هر عصر و هر زمان زندگی می کنند.

به آنها می گوید: تن به ذلت ندهید، زندگی این زندگی دنیا نیست، سرای جاویدان و دار بقاء الله، جایگاه اصلی ماست.

حیف از این بدن که در بستر بیماری بمیرد! چه زیباست که سرانجام در راه خدا به خون آغشته گردد و در صف شهیدان جای گیرد!

و از سوی دیگر، نشان می دهد که امام علیه السلام با افتخار به استقبال شهادت می رود، و از هیچ چیز نمی هراسد. بر چهره مرگ، مرگی که در راه خداست، مرگی که الهام بخش بندگان در بند، در طول تاریخ خواهد بود، لبخند می زند، و از میدان کربلا به همه جباران ۸۱

ص: ۵۱۹

پیغام می فرستد که از قدرت دو روزه خود مغرور نشوید، بدبختی و رسوایی در انتظار شماست!

۱۲۰- مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

امام علیه السلام به میدان آمد و مبارز طلبید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ؛ مرگ بهتر از زندگی ننگین است». سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ آلَيْتُ أَنْ لَا أَنْتِي

أَحْمَى عِيَالَتِ أَبِي أَمْضَى عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

«منم حسین بن علی علیه السلام، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می کنم و بر دین پیامبر رهسپارم!». (۱)

و در روایت دیگر آمده است، امام علیه السلام فرمود: «مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ؛ مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است!». (۲)

این شعار که «مرگ با عزت از زندگی ننگین بهتر است» از مهمترین پیام های عاشورا است، پیامی که می تواند سراسر تاریخ بشر را روشن سازد، و به استعمار و استثمار و بردگی انسانها پایان دهد.

مردم غالباً از ترس ذلت ذلیل می شوند، و از ترس ظلم تن به ظلم و ستم می دهند و جباران و ظالمان نیز از همین نقطه ضعف استفاده می کنند.

درست است که امام حسین علیه السلام با این شعار به استقبال یزیدیان رفت و در یک نبرد

ص: ۵۲۰

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۹ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۵-۷۶

نابرابر شهید شد، اما شهادت او سرآغازی برای قیام های مکرر بر ضدّ مزدوران بنی امیه و بنی مروان، و فرزندان «آکله الاکیاد» شد، که می رفت آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله را محو و نابود کنند و سنت های جاهلی را به جای آنان بنشانند!

خدا می خواست نهال اسلام با این خون های پاک آبیاری شود و دشمنان اسلام و منافقان قسم خورده رسوا گردند.

و نیز خدا می خواست مکتبی ساخته شود که آزادی خواهان جهان در طول تاریخ در آن درس آزادگی و افتخار بیاموزند و بدانند «مرگ با عزّت و افتخار، بهتر از زندگی ننگین است»!

۱۲۱- اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام علیه السلام به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند.

عمر سعد فریاد برآورد: «آیا می دانید با چه کس می جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید».

بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام علیه السلام را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه ها حمله ور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند.

امام علیه السلام فریاد برآورد:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفِيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ؛ وای بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی ترسید لااقل در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید».

شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می گویی؟ امام علیه السلام فرمود: «أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ، وَ تَقَاتِلُونِي، وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ، فَامْنَعُوا عُتَاتِكُمْ وَ طَغَاتِكُمْ وَ جُهَالِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛ من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی ندارند، پس تا زمانی

که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید».

شمر گفت: راست می گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هموردی است بزرگوار!».

سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام علیه السلام حمله ور شدند و امام در جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند. (۱)

امام علیه السلام با این شعار خود، دشمن را شرمزده کرده، فرمود: «اگر دین ندارید و از خدا و قیامت نمی ترسید لا اقل آزاد مرد باشید و راه و رسم آزادی را فراموش نکنید».

در میدان نبرد، نظامیان در برابر هم قرار دارند و غیر نظامیان مخصوصاً زنان و کودکان طرف نیستند، حمله به آنها نهایت ناجوانمردی و نشانه پستی حمله کننده است.

ولی این شعار پیامی فراتر از اینها دارد، این شعار همه جهانیان را مخاطب می سازد و به آنها می گوید حتی اگر تابع دین و مذهبی نیستید، اصول انسانیت و شرافت انسانی و اخلاق بشری را فراموش نکنید، در واقع این همان شعار رعایت «حقوق بشر» است که امروز سخن از آن بسیار می گویند و کمتر عمل می کنند.

۱۲۲- مناجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسین علیه السلام به سوی فرات روانه شد که شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهی رسید تا در آتش در آیی!

شخص دیگری گفت: یا حسین! آیا آب فرات را نمی بینی که مثل شکم ماهی می درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهی چشید تا آن که با لب تشنه از جهان چشم بپوشی!

امام علیه السلام گفت: «اللَّهُمَّ أُمَّتُهُ عَطَشًا! خدایا! او را تشنه بمیران!».

ص: ۵۲۲

راوی می گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه ای که پیوسته می گفت: به من آب دهید! آبش می دادند تا آنجا که آب از دهانش می ریخت ولی همچنان می گفت: آبم دهید که تشنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن که به هلاکت رسید!

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد.

تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعَصَا، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَيْدًا، وَاقْتُلْهُمْ يَدَدًا، وَلَا تَذَرْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛ خدایا! تو شاهدی که از این مردم سرکش به من چه می رسد. خدایا! جمعیت آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرزا!».

سپس همانند شیر خشمگین به آنان حمله کرد، و به هر کس که می رسید او را با شمشیرش بر خاک می افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می بارید و بر بدن امام علیه السلام می نشست و می فرمود:

«يَا أُمَّهُ السُّوءِ! بِسَيِّمَاتِكُمْ خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عَثْرَتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَتَهَابُوا قَتْلَهُ، بَلْ يُهَوِّنُ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ، وَإِنَّمُ اللَّهُ إِنِّي لَمَأْرُجُوا أَنْ يُكْرِمَنِي رَبِّي بِالشَّهَادَةِ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ؛ ای بدسیرتان! شما در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن من از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگرم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی برید انتقام مرا از شما بگیرد!».

حسین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟».

امام علیه السلام فرمود:

«يُلْقَى بِأَسْيُكُمْ بَيْنَكُمْ وَيَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ الْمَلِيمَ؛ نزاع و اختلاف در میانتان می افکند و خونتتان را می ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می سازد».

امام علیه السلام همچنان می جنگید تا آن که زخم های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد. (۱)

در روایتی آمده است:

هنگامی که دشمنان، امام را آماج تیرها قرار دادند تیر به گلولی امام اصابت کرد و فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ هَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ؛ به نام خداوند و هیچ حرکت و نیرویی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا!». (۲)

در هر لحظه از زندگی آن بزرگوار درسی نهفته است، درسی برای رهروان راه حق و پویندگان مسیر عزت و افتخار.

به گونه ای که ملاحظه می کنید در این لحظات تنهایی، و لحظات واپسین عمر مبارکش، هیچ ترس و وحشتی از انبوه دشمن و سرنوشت قریب الوقوعش به خود راه نمی دهد.

همچنان به یاد خداست، همچنان با زبانهای مختلف حتی با زبان نفرین! پند و اندرز می دهد، آنها را از آینده شومی که در پیش دارند برحذر می دارد، و به سوی خدا فرا می خواند.

و سرانجام بر چهره مرگ لبخند می زند، و مقدم شهادت را گرامی می دارد و با یاد خدا به استقبال آن می شتابد!

***۲۰

ص: ۵۲۴

۱- . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۴، ص ۳۴ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱-۵۲

۲- . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۰

امام علیه السلام خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد. امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از چهره اش پاک کند که تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام علیه السلام فرو نشست. امام (دعای قربانی خواند و) فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ؛ به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا».

آنگاه سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَفْتُلِحُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرِهِ؛ خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست».

سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محل زخم گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین بازنگشت!

بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:

«هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّىٰ أَلْقَىٰ حَيْدَىٰ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مَحْضُوبٌ بِدَمِي، وَ أَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ؛ آری، به خدا سوگند! می خواهیم با همین چهره خونین به دیدار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند».(۱)

آری امام علیه السلام کفی از خون خود را به آسمان می پاشد، تا در آسمان در نزد ملکوتیان برای یوم المعاد ذخیره شود، و کفی دیگر را به صورت مبارک می کشد تا در زمین برای جسم مقدّسش ذخیره گردد، چون شهیدی همچون امام علیه السلام با همان هیئت وارد عرصه محشر می شود و با نور وجود خویش آن فضا را نورانی می کند.

این خون پاک و مقدّس در جوی تاریخ بشر، و در رگ های انسان های آزاده و با ایمان نیز جریان دارد، و با آن، خطوط عدالت و آزادی بر پیشانی رهروان این راه ترسیم می گردد.

ص: ۵۲۵

این خون بر بساط ظالمان نیز می جوشد، تا ظلم را از جهان براندازد!

ظلم بر محو عدالت سخت می کوشد هنوز ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز!

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز!

۱۲۴- آنجا که دشمن هم گریست!

امام علیه السلام بر اثر زخم های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست. خواهرش زینب علیها السلام از خیمه ها بیرون آمد و با ناله ای جانسوز می گفت: «لَيْتَ السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ؛ کاش آسمان بر زمین فرو می افتاد». عمر بن سعد را دید که نزدیک امام علیه السلام ایستاده است. فرمود: «أَيُّقْتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟؛ ای عمر بن سعد! اباعبدالله علیه السلام را شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟!».

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را بر گرداند و چیزی نگفت. (۱)

حضرت زینب علیها السلام فریاد زد: «وَيْلَكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؛ وای بر شما! آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟!».

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد. (۲)

امام علیه السلام ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید، نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت:

ص: ۵۲۶

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸

۲- . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹

«أَعْلَى قَتْلَى تَجَمُّعُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، اللَّهُ أَسِيحٌ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّي؛ وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ. أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتُمُونِي لَأَلْقَى اللَّهُ بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ سَفَكَ دِمَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَرْضَى حَتَّى يُضَاعِفَ لَكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ أَيَا بَر كَشْتَن مَن بَا هَم مَّتَّحِد شَدَه اِيد؟ هَان! بَه خَدَا سَوَگَنَد! پَس اَز مَن بَنَدَه اَي اَز بَنَدَاگَا ن خَدَا رَا نَمِي كَشِيد كَه خَدَاوَنَد رَا بِيَش اَز كَشْتَن مَن بَه خَشَم اُورَد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی برید از شما بگیرد. هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید، خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می سازد و خونتان را می ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بپشاند». (۱)

آری صحنه آنچنان غم انگیز و دردناک بود که دشمن هم گریه کرد، دشمنی که بر اثر هوای نفس اختیاری از خود نداشت و آگاهانه تن به ذلت و خواری داده بود، دشمنی که به عظمت مقام امام علیه السلام آگاه بود و از عمق مظلومیت او با خبر بود! در کدام تاریخ سراغ داریم که دشمن به حال کشته خود گریه کرده باشد، و در میدان نبرد، این چنین از مظلومیت او و ستمگری خویش خبر دهد.

آری، عرصه کربلا شگفتی هایی دارد و این هم یکی دیگر از شگفتی های آن است!

۱۲۵- عبدالله بن حسن، یادگار برادر

وی کوچکترین فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است که حدود یازده سال داشت و در خیمه گاه با زنان به سر می برد. هنگامی که مشاهده کرد عموی بزرگوارش در گودال قتلگاه در محاصره دشمن قرار گرفته، شتابان رو به جانب امام کرد، امام حسین علیه السلام که لحظه ای از خیمه گاه و اتفاقات آن غافل نبود، چون چنین دید به خواهرش فرمود:

ص: ۵۲۷

«إِحْسِيهِ يَا أُخْتِي؛ خواهرم! او را نگهدار». زینب علیها السلام هر چه تلاش کرد نتوانست عبدالله را از عمویش جدا کند.

عبدالله خود را سخت به عمو چسبانید و می گفت: «وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي؛ به خدا سوگند! من از عمویم جدا نمی گردم». (۱)

ناگاه «ابجر بن کعب» با شمشیر به امام علیه السلام حمله کرد. عبدالله در حالی که دستان خود را بالای سر عمو سپر کرده بود، فریاد زد: «يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ! أَتَقْتُلُ عَمِّي؛ ای فرزند زن ناپاک، آیا می خواهی عموی مرا بکشی؟!». شمشیر فرود آمد و دست او را قطع کرد و آن را به پوست آویزان نمود. او فریاد زد: «يا أمّاه! ای مادرم!».

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: «يا بن أخی، إصبر علی ما نزل بک، واحتسب فی ذلک الخیر، فإنّ الله یلحقک بآبائک الصّالحین؛ ای فرزند برادرم، بر آنچه به تو رسیده شکبیا باش و از آن، چشم (به پاداش خدا) داشته باش چرا که تو را به پدران صالحت ملحق سازد». (۲)

در این حال حمله تیری به سوی عبدالله رها کرد و او را در دامن عمویش به شهادت رساند. امام دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ وَامْنَعُهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، اللَّهُمَّ فَإِنْ مَنَعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرْقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِتْدَادٍ، وَلَا تُرْضِ عَنْهُمْ الْوُلَاةَ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيُنْصِرُونَا فَعَدُوا عَلَيْنَا فَقَتَلُونَا؛ خدایا، قطرات باران را از آنان دریغ دار و برکات زمین را از آنان باز دار، خدایا! اگر تا زمان مرگشان مهلتشان داده ای، پس بین آنها تفرقه بینداز، و گروه گروهشان قرار ده، و حاکمان را هرگز از آنها راضی مگردان، چرا که آنان ما را دعوت کردند تا یاری کنند ولی بر ما دشمنی ورزیدند و ما را کشتند». (۳) ۷۷

ص: ۵۲۸

- ۱- . ارشاد مفید، ص ۴۶۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳
- ۲- . ارشاد مفید، ص ۴۶۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۴-۵۵
- ۳- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۷

امام علیه السلام در آخرین لحظات عمر گرانمایش با خدای خود چنین مناجات می کرد:

«اللَّهُمَّ! مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدِ الْمَحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِعُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شُكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَ ذِكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَ أَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَ أَبْكَى إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَ اسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا، أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَ خَدَعُونَا وَ خَدَلُونَا وَ غَدَرُوا بِنَا وَ قَتَلُونَا، وَ نَحْنُ عِثْرَةُ نَبِيِّكَ، وَ وَلَدٌ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ ائْتَمَمْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

«خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمت نزدیک! پیمانت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده ها احاطه داری! توبه پذیر توبه کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می کنی!

حاجتمندانه تو را می خوانم و نیازمندانه به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می برم و با حال حزن به درگاه تو می گریم و ناتوانمندانه از تو یاری می طلبم تنها بر تو توکل می کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی ات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان!.

و آنگاه افزود: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، احْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست. بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه ای که پایان ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی!». (۱)

راستی که چه زیبا و پر محتوا، و چقدر آموزنده است این مناجات که در واپسین ساعات عمر امام علیه السلام با بدنی خونین و مجروح و در میان اندوه عمیق از دست دادن یاران و عزیزان، و آینده نگران کننده همسر و دختران و بازماندگان، بر زبان مبارک آن حضرت جاری شد!

معارف الهیه و بالاترین درجه رضا و تسلیم در کلمات آن موج می زند؛ نه شکوه ای، نه بی تابی، نه اظهار عجز و ناتوانی، و نه ابراز یأس و ناخشنودی ابداً در آن دیده نمی شود.

همه جا سخن از صبر و شکیبایی و رضا و تسلیم در برابر قادر متعال و خداوند لایزال است. آفرین و هزاران آفرین از سوی خدا بر تو باد ای پیشوای آزادگان!

۱۲۷- لحظات شهادت

اشاره

«هلال بن نافع» می گوید: «کنار قتلگاه ایستاده بودم و جان دادن امام علیه السلام را نظاره می کردم. بخدا سوگند! هرگز به خون آغشته ای را ندیده بودم که خون بدنش رفته باشد ولی این چنین زیبا و درخشنده باشد. آنچنان نور چهره اش خیره کننده بود که اندیشه شهادت او از یادم رفت.

ص: ۵۳۰

حسین علیه السلام در آن حال شربتی آب می خواست. شنیدم مردی سنگدل و بی ایمان پاسخ داد: آب نیاشامی تا بر آتش در آئی (نعوذ بالله) و از حمیم آن بنوشی. (وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا).

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «إِنَّمَا أَرِدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ وَأَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكِكِ مُقْتَدِرٍ وَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَفَعَلْتُمْ بِي؛ بلکه من بر جدم رسول خدا وارد می شوم و در خانه اش در بهشت جایگاه صدق و در جوار قرب خدای مقتدر ساکن می شوم و از جنایاتی که نسبت به من روا داشتید به او شکایت می برم».

سپاه ابن سعد با شنیدن این سخن چنان به خشم آمدند که گویا خداوند در دل آنها هیچ رحمی قرار نداده بود. (۱)

هنگام مصیبت عظمی فرا رسیده بود. حالت ضعف بر امام علیه السلام مستولی شده بود، هر کس با هر وسیله ای که در اختیار داشت به آن حضرت ضربه می زد، ولی هر کس به قصد کشتن نزدیک آن بزرگوار می شد، لرزه بر اندامش می افتاد و به عقب بر می گشت.

«مالک بن نمیر» نزدیک رفت و شمشیری بر فرق مبارکش زد که خون از سر آن حضرت جاری شد. امام علیه السلام فرمود: «هرگز با آن دست، غذا و آب نخوری و خدا تو را با ظالمان محشور گرداند». در تواریخ آمده است که او پس از آن چون بیچارگان در نهایت فقر و تنگدستی به سر می برد و دستانش از کار افتاد. (۲)

«زُرعه بن شریک» ضربه ای بر دست چپ آن حضرت وارد ساخت.

«سنان بن انس» با دو سلاح نیزه و شمشیر ضرباتی بر حضرت وارد ساخت، و به آن افتخار می کرد!

زمان به کندی می گذشت و جهان در انتظار حادثه ای عظیم بود. عمر سعد می خواست که کار سریعتر تمام شود و انتظار به پایان رسد. به خولی بن یزید که در ۰۸

ص: ۵۳۱

۱- مقتل الحسين مقررّم، ص ۲۸۲ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷؛ و رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۱۹۶

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۸

کنارش بود دستور داد که کار حسین علیه السلام را تمام کند. وی پیش رفت تا سر از بدن آن حضرت جدا سازد ولی لرزه بر اندامش افتاد و به عقب برگشت.

«سنان بن انس» - بنا به نقلی - جلو رفت و شمشیری را حواله گلوی مبارک امام کرد و گفت: «ترا می کشم و سر از بدنت جدا می کنم در حالی که می دانم تو پسر رسول خدایی و پدر و مادرت بهترین خلق خدایند!!» پس سر مبارک امام را از بدن جدا کرد. (۱) جهل و نادانی و حماقت و بی ایمانی تا چه حد بود که با این همه اعتراف به گناه عظیم باز هم افتخار می کند؟!

در روایت دیگر، شمر بن ذی الجوشن در خشم شد و روی سینه مبارک امام علیه السلام نشست و محاسن آن حضرت را به دست گرفت و چون خواست امام را به قتل برساند، آن حضرت لبخندی زد و فرمود: آیا مرا می کشی در حالی که می دانی من کیستم؟

شمر گفت: آری، تو را خوب می شناسم، مادرت فاطمه زهرا علیها السلام و پدرت علی مرتضی علیه السلام و جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، تو را می کشم و باکی ندارم!! پس با دوازده ضربه سر مبارک امام علیه السلام را از بدن جدا ساخت. (۲)

هر قدر قاتلان شهدای راه خدا کثیف تر و جنایتکارتر و بی ایمان تر باشند، مقام والای شهدا آشکارتر می گردد. راستی حیرت آور است که حکومت جنایتکار بنی امیه چه کسانی را برای مقابله با فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام و یاران بزرگوار و جانباز و فداکارش فرستاده بود و دم از حکومت اسلامی و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می زد و اینجاست که باید گفت: «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو».

چرخ گردون همان جامعه رمق رفته و بزدل و ضعیف الایمانی است که دست از ۵۶

ص: ۵۳۲

۱- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹

۲- . بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۶

مبارزه با ظالمان کشید و نشست و به چنین حکومتی تن در داد.

انسان نگاه به این دو صف لشکر می کند در یک طرف گروهی از عابدان شب و شیران روز و پای بند به تمام ارزشهای اخلاقی و انسانی، و در نهایت فداکاری و از خودگذشتگی و در طرف مقابل، گروهی کافر و بی ایمان و بی اعتنا به همه ارزشها. آری همین نگاه گذرا ما را به اهمیت این قیام و اهدافش آشنا می کند و نشان می دهد اسلام عزیز در دست چه گروهی گرفتار شده بود و اگر این قیام افشاگر روی نمی داد چه خطراتی اسلام را در آینده تهدید می کرد.

درود و رحمت بیکران خداوند بر او و یارانش باد که همه چیز خود را دادند و نقاب از صورت دشمنان اسلام برداشتند و خون تازه در رگ های مسلمین جاری کردند و به دنبال آن قیام ها بر ضد بنی امیه همان تفاله های عصر جاهلیت شروع شد و سرانجام ریشه این شجره خبیثه از سرزمین اسلام کنده شد.

رویدادهای پس از شهادت امام علیه السلام

۱۲۸- دگرگونی عالم طبیعت

طبق نقل تواریخ بعد از شهادت آن حضرت، دگرگونی هایی در عالم تکوین رخ داد که خبر از وقوع حادثه عظیمی می داد. روایات مربوط به دگرگونی های عالم را، شیعه و اهل سنت متفقاً نقل کرده اند از جمله:

بنا به نقل سید بن طاووس: در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخ فام آسمان کربلا و اطراف را فرا گرفت، سپاه ابن سعد وحشت کردند و گمان نمودند بر آنها عذاب نازل شده است. (۱)

ص: ۵۳۳

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۷. ابوفراس همدانی سروده است: **يَوْمَ عَلَيْهِ تَغْيِيرُ شَمْسِ الصُّحَى وَبَكَتْ دَمًا مِمَّا رَأَتْهُ سِمَاءُهُ** (اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۴۳)

«ذهبی» دانشمند معروف اهل سنت نقل می کند که: چون حسین علیه السلام به شهادت رسید تا هفت روز نور خورشید بر دیوارها به صورت زرد می تابید و بعضی از ستارگان با بعضی دیگر برخورد کردند... و آفاق آسمان تا شش ماه سرخ گونه بود. (۱)

«ابن عساکر» دانشمند دیگر در تاریخش می نویسد: «ابوقبیل می گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد خورشید چنان گرفت که ستارگان نیمه روز ظاهر شدند به گونه ای که ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است!». (۲)

ظهور این گونه حوادث خارق العاده در چنان حادثه مهمی تعجب آور نیست، زیرا ممکن است خداوند برای نشان دادن عظمت این حوادث، چنین دستوراتی را به جهان کون بدهد، همان گونه که در تاریخ پیامبران الهی نمونه هایی از آن دیده می شود.

۱۲۹- عزاداری فرشتگان

مطابق روایت ثقه الاسلام کلینی، پس از شهادت امام علیه السلام ملائکه آسمان به شیون درآمدند و گفتند: خداوندا! این حسین برگزیده تو و فرزند پیامبر توست! خداوند تمثال مبارک حضرت قائم علیه السلام را به آنها نشان داد و فرمود: با این قائم، از خون حسین انتقام خواهم گرفت. (۳)

۱۳۰- آمدن ذوالجناح به خیام

«ابن اعثم کوفی» می نویسد: پس از شهادت امام، اسب آن حضرت شیهه زنان و ناله کنان در حالی که پیشانی خود را به خون امام علیه السلام آغشته کرده بود، به جانب خیمه ها

ص: ۵۳۴

۱- سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۴.

۲- مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱

۳- ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۶-۱۷۷

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که اسب آن حضرت در شبهه اش می گفت: «الظَّليمةُ الظَّليمةُ مِنْ أُمَّهِ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا؛ امان از ظلم و ستم امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند». (۲)

زنان و خواهران و دختران امام علیه السلام با دیدن مرکب بی سوار ناله ها سر دادند و زار زار گریستند. «فَوَضَعَتْ أُمُّ كُلثُومٍ يَدَهَا عَلَى أُمِّ رَأْسِهَا وَنَادَتْ: وَأُمِّحَمَّدَاهُ! وَاجِدَاهُ! وَانْبِيَاهُ! وَأَبَا الْقَاسِمِ مَاهُ! وَاعْلِيَاهُ! وَاجْعَفْرَاهُ! وَاحْمَزَتَاهُ! وَاحْسَيْنَاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءِ، مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، ثُمَّ غَشِيَ عَلَيْهَا؛ ام كلثوم، دستها را روی سر نهاد و فریاد زد: وامحمداه! واجداه، وانبياه، وابلقاسماه، واعلياه، واجعفراه، واحمزتاه، واحسناه، این حسین است که در خاک کربلا روی زمین افتاده، سرش را از پشت سر جدا کردند، عبا و عمامه اش را به غارت بردند، این بگفت و بیهوش بر زمین افتاد». (۳)

۱۳۱- غارت سلاح و لباس های امام علیه السلام

سپاه غارتگر ابن سعد، پس از شهادت امام علیه السلام برای غارت لباسها و سلاح امام علیه السلام هجوم آوردند. حتی برخی آنقدر رذالت و پستی به خرج دادند که پیش از شهادت امام علیه السلام به این کار اقدام نمودند. در این بخش از تاریخ کربلا شگفتی هایی در کتب مقاتل نقل شده است که هر یک از دیگری عبرت انگیزتر است و ما بخشی از آن را در اینجا می آوریم از جمله: «مالک بن بشیر کندی» کلامه آن حضرت را که باارزش بود به یغما برد و چون آن را به خانه اش برد، همسرش به وی گفت: «اموال پسر پیغمبر را غارت می کنی و آن را به خانه می آوری؟! از نزد من خارج شو که خدا قبرت را از آتش

ص: ۵۳۵

۱- فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۲۰

۲- مقتل الحسين مقرّم، ص ۲۸۳

۳- رجوع شود به: نفس المهموم، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۰ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷

پر کند» این مرد تا زنده بود با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم کرد و دستهایش خشک شد و در زمستان خون و چرک از آن جاری بود.

«بحر بن کعب» جامه آن حضرت را گرفت و پوشید و به نقل سید بن طاووس پاهای او خشک شد و زمین گیر گشت. (۱)

«اسحاق بن حویبه» پیراهن حضرت را که یکصد و هفده سوراخ از آثار نیزه و شمشیر و تیر در آن بود، گرفت و پوشید و به برص گرفتار شد.

عمامه آن بزرگوار را «اخنس بن مرثد» گرفت و به سر نهاد و دیوانه شد!

زره مخصوص آن حضرت را که فقط جلو را می پوشاند و پشت نداشت «عمر بن سعد» گرفت و زره دیگر آن امام شهید را «مالک بن نمیر» گرفت و پوشید و بنا به روایتی مجنون شد.

«قیس بن اشعث» (۲) حوله مخصوص حضرت را گرفت و پس از آن به «قیس قطفه» مشهور شد و بنا به نقل خوارزمی، به مرض جذام گرفتار شد و افراد خانواده اش از او کناره گرفتند.

«اسود بن خالد» کفش های حضرت را برداشت.

«بجدل بن سلیم کلبی» انگشتر امام علیه السلام را با قطع انگشت آن حضرت به چنگ آورد. بنا به نقل سید بن طاووس این انگشتر غیر از آن انگشتری است که از ذخائر نبوت است و امام آن را به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام داده است.

شمشیر حضرت را «جمیع بن خلق» یا «اسود بن حنظله» گرفت و این شمشیر غیر از ذوالفقار است که از ذخائر امامت شمرده می شود. (۳) و در واقع هر کدام به غارت چیزی از مختصات حضرت افتخار می کردند ولی افتخاری که سرانجام سبب ۷۹

ص: ۵۳۶

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۸

۲- . مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۰۰

۳- . رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۲ و ۵۷-۵۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸؛ ارشاد مفید، ص ۴۶۸؛ مقتل الحسین مقرّم، ص ۲۸۴-۲۸۵ و ملهوف (لهوف)، ص ۱۷۷-۱۷۹

شرمندگی همه آنها شد.

غارت لباسها و سلاح ها نسبت به سایر شهدا نیز اتفاق افتاد. به گونه ای که سپاه کوفه بدنهای آن عزیزان خدا را برهنه و عریان روی خاکها رها کردند. (۱)

۱۳۲- غارت خیمه ها

سپاه روسپاه کوفه به فرماندهی «شمر» خیمه گاه را محاصره کرد. شمر دستور داد وارد خیمه ها شوند، و هر چه به دستشان می رسد غارت کنند. ارادل و اوباش کوفه با شنیدن این فرمان بر یکدیگر سبقت گرفتند. دختران رسول خدا و یادگاران حضرت زهرا اطهر علیها السلام از سراپرده بیرون آمدند و همگی می گریستند.

دشمن هر چه را می یافت، می گرفت، حتی گوشواره حضرت ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را از گوشش کشیدند و گوش های آن بانوی بزرگ را پاره کردند. (۲)

مردی پست از سپاه ابن سعد چشمش به خلخال پای فاطمه بنت الحسین علیه السلام افتاد، و در حالی که می گریست خلخال را از پایش کشید. دختر امام حسین علیه السلام با تعجب پرسید: چرا گریه می کنی؟! گفت: چرا گریه نکنم در حالی که اموال دختر رسول خدا را غارت می کنم. فاطمه بنت الحسین علیه السلام گفت: خوب، اگر کار بدی است چرا چنین می کنی؟! گفت: می ترسم اگر من نکنم دیگری آن را انجام دهد! (۳)

در روایتی می خوانیم: هنگامی که سپاه ابن سعد به خیمه ها یورش بردند، زینب علیها السلام فریاد زد: عمر سعد! اگر مقصودتان اسباب و زیورآلات است، خودمان می دهیم، به سپاهت بگو شتاب نکنند. مگذار دست نامحرمان به سوی خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله دراز شود. زینب خود لباس مندرس پوشیده بود به زنان فرمان داد هر چه

ص: ۵۳۷

- ۱- رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹
- ۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰ و مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۰
- ۳- امالی صدوق، مجلس ۳۱، حدیث ۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۲

وسایل و زیورآلات داشتند در گوشه ای جمع کنند، گوشواره ها را از گوشه‌هایشان درآورند، حتی فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که نوعروس بود و دوست داشت گوشواره هایش را که یادگار پدر مظلومش بود نگه دارد، عمه اش زینب از ترس آنکه مبادا دست نامحرمی به سویش دراز شود، اجازه نداد. زنان و کودکان در گوشه ای جمع شدند، آنگاه زینب فریاد زد: هر کس می خواهد اسباب و وسایل دختران علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را به یغما ببرد بیاید. عده ای از سپاه آمدند و هر چه بود را به غارت بردند. (۱)

در این میان، تنها یک زن از قبیله بکر بن وائل که با شوهرش در سپاه ابن سعد بود این جسارت و بی حرمتی را تحمل نکرد و فریاد حمایت از دختران و زنان رسول خدا را سر داد، شمشیر گرفت و قبیله اش را مخاطب ساخت و گفت: «یا آل بکر اُتْسَلَبُ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ! لا حُكْمَ إِلاَّ لِلَّهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای قبیله بکر، دختران رسول خدا غارت می شوند و شما نظاره می کنید؟! هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست (کنایه از اینکه دیگر نباید از آل امیه اطاعت کرد) به خونخواهی رسول خدا بپاییزید».

شوهرش آمد و او را به جایگاهش برگرداند. (۲)

این اولین فریاد خونخواهی از خون‌های به ناحق ریخته مظلومان کربلا- بود که از حلقوم زنی خارج می شد. از فاطمه بنت الحسین علیه السلام روایت شده است که گفت: در جلو خیمه ایستاده بودم و به کشته ها نظاره می کردم و در این اندیشه بودم که حال بر سر ما چه خواهد آمد؟ ناگاه متوجه شدم که مردی سوار بر اسب، زنان را با نیزه اش تعقیب می کند و زنان در حالی که لباس ها و زینت هایشان به غارت رفته به یکدیگر پناه می برند و فریاد بر می آورند: وَاَحْيَادًا وَا اَبْتَاهُ، وَا عِلْيَاهُ، وَا قِلَّةَهُ ناصِرا وَا حَسَنَاهُ، اَمَّا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا، اَمَّا مِنْ زَائِدٍ يَدُوْدُ عَنَّا. ۰۲

ص: ۵۳۸

۱- رجوع شود به: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴

۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ و نفس المهموم، ص ۲۰۱-۲۰۲

تا آنکه آن مرد متوجه من شد و با نیزه به سویم حمله کرد، من به صورت بر زمین افتادم، گوشه‌هایم را درید و گوشواره از گوشم خارج کرد و مقنعه از سرم ربود. خون از گوشها بر گونه‌هایم جاری بود. با سر برهنه بیهوش بر زمین افتادم، چون به هوش آمدم دیدم عمه ام در کنارم نشسته گریه می‌کند.

گفتم: «یا عَمَّتاه! هَلْ مِنْ خِرْقَةٍ أُسْتَرُّ بِهَا رَأْسِي؛ عَمَّه جانم! آیا پارچه ای هست که سرم را با آن بپوشانم؟!».

عمه ام فرمود: «یا بِنْتَاه! وَ عَمَّتِكَ مِثْلِكَ؛ دخترم! عمه ات نیز مانند تو است» نگاه کردم دیدم عمه ام نیز سر برهنه است و تمام بدنش بر اثر ضربات دشمن سیاه شده است. (۱)

۱۳۳- یورش به خیمه امام سجاد علیه السلام

شمر با گروهی از پیاده نظام به خیمه امام علی بن الحسین علیه السلام آمد، امام از شدت بیماری در بستری آرمیده بود، همراهان شمر گفتند: آیا این بیمار را نمی‌کشی؟

حمید بن مسلم - واقعه نگار روز عاشورا - گفت: سبحان الله! آیا نوجوان بیمار هم کشته می‌شود؟! او را همین بیماری بس است. پس اصرار کرد تا آنان را از کشتن امام بازداشت. (۲)

بنا به نقلی دیگر، زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام چون از قصد شمر و یارانش مطلع شد فرمود: «او هرگز کشته نمی‌شود مگر آنکه من کشته شوم» آنان به ناچار دست از او کشیدند. (۳)

در این هنگام عمر سعد نیز آمد. زنان حرم با گریه و خشم بر او اعتراض کردند و از رفتار بی‌شرمانه سپاهش شکایت نمودند. عمر سعد گفت: کسی حق ندارد وارد

ص: ۵۳۹

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۰-۶۱ و مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۰۰

۲- ارشاد مفید، ص ۴۶۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۱

۳- مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۰۱

خیمه های زنان شود و متعرض این جوان بیمار (امام سجاد علیه السلام) گردد.

زنان از عمر سعد خواستند تا لباس های آنان را برگردانند تا خود را بپوشانند. ابن سعد خطاب به سربازانش گفت: هر کس چیزی از این خیمه ها گرفته است آنها را برگرداند.

حمید بن مسلم می گوید: ولی به خدا سوگند، حتی یک نفر هم چیزی را برگرداند. (۱)

۱۳۴- آتش زدن خیمه ها

از حوادث بسیار تکان دهنده در غروب عاشورا، سوزاندن خیمه های آل رسول الله صلی الله علیه و آله بود. این صحنه جانسوز در شرایطی اتفاق می افتاد که بدنهای پاره پاره امام مظلومان و یاران ایثارگر و شهیدش در بیابان رها شده و قبل از آن خیمه ها غارت شده بود و جامه ها و زیورها از زنان پاک دامن هاشمی ربوده شده بود و آفتاب آن روز که شاهد شگفت آورترین حادثه تاریخ بود به سرعت رو به غروب می شتافت و شب سیاه از راه می رسید. در چنین وضعیت اسفباری که غم و اندوه از هر طرف بر ذریه رسول خدا احاطه کرده بود، دشمن به قصد آتش زدن آشیانه های آن زنان مصیبت دیده، با شعله هایی از آتش به خیمه ها یورش بردند. در این حال یکی از سپاه ابن سعد فریاد می زد: «أَحْرِقُوا بُيُوتَ الظَّالِمِينَ!!» خیمه های ستمگران را آتش بزنید!!».

خیمه ها به سرعت می سوخت و خاکستر می شد، دختران رسول خدا سراسیمه از خیمه ها بیرون دویدند و برخی از کودکان یتیم به دامن عمه شان پناه بردند. بعضی راه بیابان در پیش گرفتند و در آن متواری شدند. تعدادی نیز به دشمن سنگدل استغاثه می کردند و تقاضای رحم و مروت داشتند.

یادآوری این خاطره تلخ همواره اشک ها را از دیدگان امام سجاد علیه السلام جاری

ص: ۵۴۰

۱- ارشاد مفید، ص ۴۶۹؛ مقتل الحسین ابی مخنف، ص ۲۰۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۱

می ساخت. او می فرمود: «بخدا سوگند، من هیچگاه به عمه ها و خواهرانم نظر نمی کنم جز اینکه گریه گلویم را می فشارد و یاد می کنم آن لحظات را که آنها از خیمه ای به خیمه دیگر می دویدند و منادی سپاه دشمن فریاد می زد که: خیمه های ستمگران را آتش بزنید!». (۱)

حتی امامان معصوم علیه السلام دیگر نیز با یادآوری آتش گرفتن خیام امام حسین علیه السلام به سختی متأثر می شدند.

در روایتی می خوانیم هنگامی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق علیه السلام را آتش زد، تعدادی از شیعیان خدمت آن حضرت شرفیاب شدند، امام علیه السلام را گریان و اندوهگین دیدند، از دلیل آن پرسیدند، فرمود: «لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيْزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَبَنَاتِي يَتْرَاكُضْنَ فِي صِيْحِنِ الدَّارِ مِنْ حُجْرِهِ إِلَى حُجْرِهِ وَمِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ، هَذَا وَأَنَا مَعَهُنَّ فِي الدَّارِ فَتَدَكَّرْتُ فِرَارَ عِيَالِ جَدِّي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَا مِنْ خَيْمِهِ إِلَى خَيْمِهِ وَمِنْ حَبَاءٍ إِلَى حَبَاءٍ؛ گریه من برای آن است که وقتی آتش در دهلیزخانه زبانه کشید، زنان و دخترانم را دیدم که از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می برند با آنکه (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدم حسین علیه السلام در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند». (۲)

آتش زدن خیمه هایی که زنان و کودکان خردسال در آن بودند، نشان می دهد که هدف نهایی دشمن این بود که حتی نسل و ذریه پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را ریشه کن کنند، این صحنه ها نشان از بی رحمی و سنگ دلی دشمنان و اوج مظلومیت خاندان اهل بیت علیهم السلام دارد. و خدا را شکر که این اعمال وحشیانه و ددمشانه پرده از روی نیت شوم آنها برداشت و رسوای خاص و عام شدند. ۱۷

ص: ۵۴۱

۱- رجوع شود به: حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۲۹۸-۲۹۹

۲- مأساه الحسین، ص ۱۱۷

برابر فرمانی که ابن زیاد صادر کرده بود، «ابن سعد» مأمور بود پس از شهادت امام حسین علیه السلام بدن مبارکش را زیر سم اسبان قرار دهد؛ وی که به خاطر تقرب به ابن زیاد و در خیال خامش برای رسیدن به حکومت ری از هیچ جنایتی خودداری نمی کرد، در میان اصحابش فریاد زد: «مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُوطِي الْخَيْلَ صِدْرَهُ وَظَهْرَهُ؛ کیست که داوطلبانه بر پیکر حسین اسب بتازد تا سینه و پشت وی را زیر سم اسبان پایمال کند؟!». (۱)

شمر که قساوت فوق العاده ای داشت با شنیدن این فرمان، پیشقدم شد و بر بدن پاک زاده زهرا علیها السلام اسب تاخت. ده نفر دیگر نیز از وی تبعیت کردند که عبارت بودند از:

۱. اسحاق بن حوییه. ۲. هانی بن ثابت حضرمی. ۳. واحظ بن ناعم. ۴. اسید بن مالک. ۵.
- حکیم بن طفیل طائی. ۶. اخنس بن مرثد. ۷. عمرو بن صبیح. ۸. رجاء بن منقذ عبدی.
۹. صالح بن وهب. ۱۰. سالم بن خثیمه.

اینان آن قدر با اسبان خویش بر پیکر مقدس فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تاختند که استخوان ها را درهم شکستند. آنان نه تنها از این عمل ننگین خویش پروایی نداشتند که به آن افتخار هم کرده تقاضای جایزه نمودند، چنانکه اسید بن مالک - یکی از این افراد - در برابر ابن زیاد چنین گفت:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ

«ما سینه حسین علیه السلام را بعد از پشت وی با اسبان قوی هیکل و نیرومند درهم کوبیدیم!!».

ولی برخلاف انتظارشان ابن زیاد دستور داد به آنان جایزه ناچیزی دادند. بعدها مختار چون این عده را دستگیر کرد، دست و پای آنان را بر زمین میخکوب کرد و اسب بر بدنشان تاخت تا به هلاکت رسیدند. (۲)

ص: ۵۴۲

۱- . مقتل الحسين مقرّم، ص ۳۰۲

۲- . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۲

این همان قساوت و وحشی گری عصر جاهلیت بود که توسط حاکمان بنی امیه که بازماندگان عصر جاهلیت عرب بودند، به محیط اسلام بازگشته بود و شبیه آن در تاریخ کمتر دیده شده است، ای کاش این جانیان سرافکنده، بودند و امروز می دیدند که زیارت مرقد نورانی آن امام همام علیه السلام که چنان جسمی را در بر گرفته، آرزوی میلیونها مسلمان جهان است.

۱۳۶- فرستاده شدن سر امام علیه السلام به سوی کوفه

«ابن سعد» برای اینکه خبر پیروزی ظاهری خویش را هر چه زودتر به عیدالله بن زیاد برساند در عصر همان روز عاشورا سر امام علیه السلام را توسط «خولی بن یزید» و «حمید بن مسلم» به کوفه فرستاد.

خولی که حامل خبری عظیم بود خود را با شتاب به کوفه رساند و جلو دارالاماره آمد و چون در قصر را بسته یافت به ناچار به سوی خانه خود رفت و سر امام را زیر طشتی قرار داد و به نزد همسرش - نوار دختر مالک بن عقبرب حضرمی - رفت.

«نوار» از وی سؤال کرد: چه خبر؟ گفت: «جِئْتُكَ بِغَنَى الدَّهْرِ؛ ثروت دنیا را برایت آورده ام!» اینک سر حسین علیه السلام در خانه توست!

گفت: شگفتا! مردم زر و سیم به خانه می آورند، تو سر پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را. «لَا، وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُ رَأْسِي وَرَأْسُكَ بَيْتًا أَبَدًا؛ نه به خدا سوگند، هرگز سر من و تو در زیر یک سقف جمع نخواهد شد».

این گفت و از اتاق بیرون آمد، مشاهده کرد نوری از آسمان تا زیر آن طشت کشیده شده است و مرغان سفیدی اطراف طشت و در مسیر نور در پروازند. چون صبح شد خولی با عجله و شتاب سر امام علیه السلام را نزد عیدالله برد. (۱)

ص: ۵۴۳

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۵

«ابن سعد» تا حدود ظهر روز یازدهم به دفن اجساد پلید کوفیان مشغول بود. پس از اتمام کار در حالی که پیکر پاک فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران پاکبازش در زیر آفتاب رها شده بود، دستور داد سرهای دیگر شهدای کربلا را از بدنها جدا کنند و به قصد تقرّب به ابن زیاد و گرفتن جایزه با خود به کوفه ببرند.

این سرهای پاک که مجموع آنها با سر امام علیه السلام به ۷۲ سر نورانی می رسید اینگونه بین قبائل تقسیم شد:

۱. قبیله کنده به سرکردگی قیس بن اشعث، سیزده سر!

۲. قبیله هوازن به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، دوازده سر!

۳. قبیله تمیم، هفده سر!

۴. قبیله بنی اسد، نه سر!

۵. قبیله مذحج، هفت سر!

۶. سایر قبایل، سیزده سر! (۱)

۱۳۸- اسارت اهل بیت علیهم السلام

عمر سعد پس از دفن اجساد پلید سپاهیاناش نزدیک ظهر روز یازدهم دستور حرکت به سوی کوفه را صادر کرد. با این دستور زنان و دختران و کودکان حرم حسینی را بر شتران بدون جهاز سوار کردند و همانند اسیران بلاد کفر به سوی کوفه حرکت دادند.

«ابن عبد ربه» در «عقد الفرید» می نویسد: در میان اسراء دوازده پسر بچه و نوجوان از جمله آنها محمد بن الحسین (۲) و علی بن الحسین علیه السلام بودند. (۳)

ص: ۵۴۴

-
- ۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۲؛ رجوع شود به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۰ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۲. در ملهوف، آمده است که قبیله بنی اسد، سیزده سر را حمل می کرده اند
 - ۲- ظاهراً منظورش همان محمد بن علی بن الحسین، امام باقر علیه السلام است
 - ۳- عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵؛ و رجوع شود به: مقاتل الطالبیین، ص ۷۹.

از جمله زنان بزرگواری که در کربلا به اسارت درآمدند عبارتند از:

زینب کبری علیها السلام، ام کلثوم (۱)، فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام (۲)، سکینه دختر امام حسین علیه السلام (۳)، و دختر چهارساله امام حسین علیه السلام (رقیه) (۴)، و رباب دختر امرء القیس همسر با وفای امام حسین علیه السلام (۵)، رمله، مادر حضرت قاسم و همسر امام حسن مجتبی علیه السلام. (۶)

اینان بازماندگان از عترت رسول الله بودند که ابن سعد و سپاهش حرمت پیامبر را در حق آنها رعایت نکردند و با جسارت تمام آنان را چون اسیران جنگی به بند کشیدند و با خیل نامحرممان که قاتلان ذراری پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش بودند، به سوی کوفه روانه ساختند.

اسارت در اسلام هرگز بین مسلمین وجود نداشت و اگر اسیری دیده می شد مربوط به جنگ هایی بود که میان مسلمین و غیر مسلمین روی داده بود و این کاری که بنی امیه کردند بزرگترین توهین به مقام شامخ خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به همین دلیل هنگامی که اسرا را از شهرهای مختلف عبور می دادند، باور مردم این بود که آنها اسیران بلاد کفرند! اما هنگامی که حقیقت بر آنها روشن می شد، فریادشان بلند می گشت که ای وای! مگر ممکن است خاندان پیامبر خدا اسیر شوند؟!

***۶)

ص: ۵۴۵

-
- ۱- . مقاتل الطالبیین، ص ۷۹
 - ۲- . عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵
 - ۳- . مقاتل الطالبیین، ص ۷۹
 - ۴- . نفس المهموم، ص ۲۵۹
 - ۵- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۸
 - ۶- . ابصار العین، ص ۱۳۰. در برخی از کتاب ها نام تعدادی دیگر از بانوان بزرگوار نیز در جمع اسرا آمده است؛ (رجوع شود به: قصه کربلا، ص ۴۰۵-۴۰۶)

از دشوارترین لحظات تاریخ کربلا، که در عظمت و سنگینی با همه آسمانها و زمین برابری می کند، لحظه وداع جانسوز قافله اسیران با بدن های پاره پاره شهیدان است.

دشمنان، اسیران دل سوخته را از کنار آن پیکرهای پاک شهیدان عبور دادند، همان پیکرهای غرقه به خونی که یکجا همه عزت و مظلومیت را در خود جمع و خلاصه کرده بودند.

برابر بعضی از نقل ها، اسیران خود چنین درخواستی داشتند تا برای وداع با آن عزیزان شهیدشان از کنار قتلگاهشان عبور کنند.

ناگفته پیداست که ترک سرزمین کربلا در آن وضعیت غمبار و وحشتناک برای آن دل سوختگان بسیار دشوار و سخت بوده است. به ویژه آنکه دشمن اجساد پلید سربازانش را دفن کرده بود ولی پیکرهای ذراری پیامبر صلی الله علیه و آله به خصوص پیکر پاک سرور جوانان بهشت بی غسل و کفن در بیابان رها شده بود. دشمن بدکینه نه خود به دفن آنها اقدام نمود و نه اجازه تدفین آنها را به کسی داد.

مشاهده آن صحنه های دلخراش با آن بدن های پاره پاره و پایمال سم اسبان که عمدتاً قابل شناسایی نبودند، می توانست هر بیننده ای را از پای درآورد ولی طمأنینه و آرامشی که در زینب کبری علیها السلام، یادگار صبر و شکوه علی علیه السلام ظهور کرد و صلابت و استحکامی که در کلمات دلنشین او موج می زد، تا حدود زیادی آن فضای سنگین را شکست و آن را برای آل رسول قابل تحمل کرد.

زنان حرم چون چشمشان به آن بدنهای پاره پاره افتاد، فریادشان به ناله و شیون بلند شد و بر صورت خود لطمه زدند. (۱)

زینب که می دانست دشمن در انتظار است تا با دیدن کوچکترین نشانه ای از

ص: ۵۴۶

ضعف وپشیمانی درخاندان پیامبر، قهقهه مستانه سر دهد، با دیدن پیکر به خون آغشته برادر، رو به آسمان کرد و گفت:
«اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ هَذَا الْقُرْبَانَ؛ خدایا این قربانی را قبول فرما!». (۱)

این جمله چون پتکی بر سر دشمن فرود آمد و کوس رسوایی آنها را به صدا درآورد.

راوی می گوید: هر چه را فراموش کنم، هرگز کلمات زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام را فراموش نخواهم کرد، به خدا سوگند بی قراری ها و سخنان زینب هر دوست و دشمن را به گریه واداشت. (۲)

او با دلی شکسته و صدایی محزون چنین گفت:

وَأُمِّحَمَّدَاهُ! صِلَامِي عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مَرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ! بِنَاتِكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتِكَ مُقْتَلَةٌ، تَشْفِي عَلَيْهَا رِيحُ الصَّبَا، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مَجْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَشْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ؛ اِي مُحَمَّد صِلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین توست که در خون غلتیده است و پیکر او پاره پاره شده است. اِي مُحَمَّد صِلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! دختران تو اسیر شده اند و فرزندان کشته گشته اند و باد صبا بر پیکرهایشان می وزد. این حسین توست که روی خاک افتاده، سرش را از قفا بریده اند، عمامه و ردای او را به یغما برده اند. (۳)

زینب علیها السلام همچنان سخن می گفت و دوست و دشمن می گریستند. (۴)

قرار از کف رفته بود، هیچ کس آرام نبود. به تعبیر دعبل شاعر اهل بیت علیهم السلام:

كَيْفَ الْقَرَارُ؟ وَفِي السَّبَايَا زَيْنَبُ

تَدْعُو بِفَرْطِ حَرَارِهِ يَا أَحْمَدُ

هَذَا حُسَيْنٌ بِالسُّيُوفِ مُبَضَّعٌ

مُتَخَضَّبٌ بِدِمَائِهِ مُسْتَشْهَدٌ

«چگونه آرام و قرار گیرند در حالی که در میان اسیران، زینب حضور دارد که با تمام حرارتق)

ص: ۵۴۷

۱- . مقتل الحسين مقرّم، ص ۳۰۷

۲- . کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ و ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۰-۱۸۱

۳- . رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۱؛ مقتل الحسين مقرّم، ص ۳۰۷ و ملهوف

(لهوف)، ص ۱۸۰-۱۸۱

٤- . كامل ابن اثير، ج ٤، ص ٨١ و مقتل الحسين مقررّم، ص ٣٠٧ (فَأَبَكْتُ كُلَّ عَدُوِّ وَصَدِيقِ)

وجودش فریاد می زد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! این حسین توست که با شمشیرها پاره پاره شده است و در خون خویش غلتیده، و به شهادت رسیده است»^(۱).

زینب علیها السلام که گویا سخنگوی آن صحنه عجیب بود چنین ادامه داد:

«بِأَبِي مَنْ [أَضْحَى] عَشِيْرَهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ نَهْبًا، بِأَبِي مَنْ فَسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى، بِأَبِي مَنْ لَا هُوَ غَائِبٌ فَيُرْتَجَى وَلَا جَرِيْحٌ فَيُدَاوَى، بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ، بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى، بِأَبِي الْعَطْشَانَ حَتَّى مَضَى، بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالْدَّمَاءِ؛ پدِرم فدای آن کسی باد که (خیمه گاه) سپاهش روز دوشنبه غارت شد. ^(۲) پدِرم فدای آن کس باد که طنابهای خیمه اش بریده و بر زمین افتاد. پدِرم فدای آن که نه سفر رفته است تا امید بازگشتش باشد و نه چنان زخمی برداشته که امید مداوایش باشد. پدِرم فدای آن کس که جانم فدای او باد. پدِرم فدای آن کس که با دل پرغصه جان سپرد، پدِرم فدای آن کس که با لب تشنه شهید شد، پدِرم فدای آن کس که از محاسنش خون می چکد»^(۳).

دلها می رفت که از سینه ها بیرون بزند، باران اشک به احدی مجال نمی داد، زینب این بار اصحاب جدش را مخاطب ساخت و گفت:

«يَا حُرْنَاهُ! يَا كَرْبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ حَيْدِي رَسُوْلُ اللهِ، يَا اَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ! هُوْلَاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُضِيْطَفِي، يُسَاقُونَ سَوَاقِ السَّبَايَا؛ امروز گویا جدم رسول خدا از دنیا رفته، ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله! اینان فرزندان پیامبر برگزیده اند که آنان را همانند اسیران می برند»^(۴).

در اینجا بود که سکینه قدم پیش نهاد، پیکر پاک پدر را در آغوش گرفت، هر چه ۵۹

ص: ۵۴۸

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۳

۲- با توجه به اینکه قول مشهور درباره حادثه عاشورا آن است که در روز جمعه بوده است، تصریح حضرت زینب علیها السلام به روز دوشنبه، شاید اشاره به حادثه سقیفه باشد که در روز دوشنبه اتفاق افتاده است و مقصود آن است که حادثه کربلا محصول تصمیم نسنجیده ای است که پنجاه سال پیش در سقیفه گرفته شد

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۸ و ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۱

۴- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹

تلاش کردند وی را جدا کنند ممکن نشد، جماعتی از اعراب آمدند و سکینه را کشان کشان از پیکر پدرش جدا ساختند (ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ اَعْتَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَ عَدُوُّهُ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ). (۱)

از سکینه نقل شده است که در آن حال (گویا بیهوش شد و در آن بیهوشی) از پدرش شنید که فرمود:

شِيعَتِي مَا اِنْ شَرِبْتُمْ عَذْبَ مَاءٍ فَاذْكُرُونِي اَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ اَوْ شَهِيدٍ اَوْ غَرِيبٍ فَاَنْدُبُونِي

«ای شیعیان من! هرگاه آب گوارایی نوشیدید مرا یاد کنید، یا اگر خبری از غریب یا شهیدی شنیدید بر من بنالید». (۲)

ناگهان زینب علیها السلام سنگ صبور اهل کاروان، که با نوحه سرائی بجا و به موقعش تا حدودی باعث تخلیه بغض های فرو خفته در گلو شده بود، متوجه علی بن الحسین علیه السلام شد که می رفت از سر بی قراری قالب تهی کند، زینب علیها السلام خود را به امام سجاد علیه السلام رساند و گفت: «مَالِي اَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ حَيْدِي وَ اَبِي وَ اِخْوَتِي؛ تو را چه شده، ای یادگار جد و پدر و برادرانم! می بینم که می خواهی جانت را تسلیم کنی؟!».

امام سجاد علیه السلام پاسخ داد: چگونه بی تابی نکنم در حالی که می بینم پدر و برادران و عموها و عموزادگان و کسان من بر زمین افتاده و در خونشان غلتیده، سرهایشان جدا شده، لباسهایشان به غارت رفته است، نه کفنی دارند، نه دفنی و کسی به آنها توجهی ندارد.

زینب علیها السلام پاسخ عجیبی داد: فرزند برادرم! نگران مباش، به خدا سوگند این پیمانی است که پیامبر خدا از جد و پدر و عمویت گرفته است و آنان نیز آن را پذیرفته اند. ۴۱

ص: ۵۴۹

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۱۸۱ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹

۲- . مقتل الحسين مقررّم، ص ۳۰۷-۳۰۸ و رجوع کنید به: مصباح کفعمی، ص ۷۴۱

خداوند از جماعتی از این امت که گردنکشان زمین آنها را نمی شناسند ولی فرشتگان آسمان آنان را می شناسند، عهد گرفته است که این پیکرهای پاره پاره و پراکنده را جمع کنند و به خاک بسپارند، در آینده در این سرزمین بر مرقد پدرت حسین علیه السلام پرچمی به اهتزاز در می آید که هیچگاه کهنه نشود و در گذر زمان گزندى به آن نرسد و سردمداران کفر هرچه در محو آن تلاش کنند، روز به روز بر عظمت آن افزوده شود. (۱)

زینب دختر شجاع امیرمؤمنان علیه السلام با این پیش گویی عجیب و شگفت آورش، فرزند برادر خود را تسلی بخشید و آینده کربلا و عاشورا را آن گونه که ما امروز بعد از حدود ۱۴ قرن می بینیم دقیقاً ترسیم کرد، آری قلب نازنین زینب علیها السلام می دانست که این آغاز کار است هر چند تاریک دلان بنی امیه و منافقان آن را پایان کار می پنداشتند.

۱۴۰- دفن اجساد پاک

به تعبیر مرحوم حاج «شیخ عباس قمی» در نفس المهموم: «در کتب معتبر کیفیت دفن امام حسین علیه السلام و اصحابش به تفصیل نیامده است». (۲)

ولی بنا به نقل مشهور اجساد مطهر شهدا سه روز زیر آفتاب بر روی زمین مانده بودند و باد صحرا بر آن بدنهای پاک می وزید. تا آنکه طائفه بنی اسد که در غاضریه- محله ای نزدیک کربلا- منزل داشتند، پس از تخلیه کربلا از سپاه ابن سعد به کربلا آمدند و آن بدنهای پاک را در خاک و خون مشاهده کردند.

آنان از زن و مرد فریادشان به ناله و شیون بلند شد. وقتی که مصمم شدند آن بدنهای پاک را دفن کنند، چون نه سر در بدن داشتند و نه لباسی بر تن، هیچ یک را

ص: ۵۵۰

۱- . کامل الزیارات، ص ۲۷۴-۲۷۵؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۷ و ج ۴۵، ص ۱۷۹؛ نفس المهموم، ص ۲۱۰ و مقتل الحسین

مقرّم، ص ۳۰۸

۲- . نفس المهموم، ص ۲۱۳

نمی شناختند. لذا متحیر و سرگردان بودند که چه کنند، ناگاه امام سجاد علیه السلام از سمت صحرا به سوی آنان آمد و شهدا را به آنها معرفی کرد. و قبل از همه به دفن پیکر پاک امام حسین علیه السلام اقدام فرمود.

او در گوشه ای از کربلا کمی خاک را کنار زد، قبری ساخته و پرداخته آشکار شد، دستها را زیر بدن قرار داد و به تنهایی به داخل قبر برد و فرمود: «با من کسانی هستند که مرا یاری کنند». چون بدن را در قبر نهاد صورت مبارکش را بر گلوی بریده پدرش گذاشت و در حالی که باران اشک چون ابر بهاری بر گونه هایش جاری بود، فرمود:

«طُوبَى لَأَرْضٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ، أَمَا اللَّيْلُ فَمُسَيِّهَةٌ وَالْحُزْنُ فَسَيِّئٌ، أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَعَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ خوشا به آن زمینی که پیکر پاک تو را در بر گرفته، دنیا پس از تو تاریک شد و آخرت به نور جمال تو روشن گشت. شبها دیگر خواب به سراغم نمی آید و اندوهم پایانی نخواهد داشت. تا آن زمان که خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق کند و در کنار تو جای دهد. درود و سلامم بر تو باد ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد».

آنگاه از قبر خارج شد و آن را از خاک پوشاند و با انگشت روی قبر نوشت: «هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا؛ این قبر حسین بن علی علیه السلام است که او را بلب تشنه و غریب کشتند».

سپس بدن پاک علی اکبر علیه السلام پایین پای حضرت به خاک سپرده شد و بقیه شهدا از بنی هاشم و اصحاب نیز در یک قبر دسته جمعی پایین پای امام علیه السلام دفن شدند. (۱)

آنگاه امام سجاد علیه السلام، قوم بنی اسد را به طرف نهر علقمه محل شهادت حضرت عباس قمر بنی هاشم راهنمایی کرد. و پیکر پاک آن حضرت را در همانجا دفن نمودند.

امام زین العابدین علیه السلام در حال دفن عمومیش گریه سوزناکی کرد و فرمود: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمَرَ بَنِي هَاشِمٍ وَعَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ ای ۲۰

ص: ۵۵۱

قمر بنی هاشم! بعد از تو خاک بر سر دنیا، بر تو درود می فرستم و رحمت و برکات خداوند را برای تو طلب می کنم». (۱)

سپس بنی اسد «حبيب بن مظاهر» را که بزرگ قبیله آنان بود، جداگانه- همانجایی که اکنون هست- دفن نمودند. (۲)

در اینکه امام سجاد علیه السلام چگونه در حال اسارت اقدام به چنین عملی نموده است، روایات زیادی در دست است که می رساند برابر مبانی اعتقادی شیعه، متولی کفن و دفن هر امامی، امام بعد از اوست. از جمله در روایتی از امام رضا علیه السلام می خوانیم که به همین نکته اشاره کرده در پاسخ علی بن حمزه فرمودند: «همان کسی که علی بن الحسین علیه السلام را قدرت داده است که (در حال اسارت) به کربلا بیاید و جسد مطهر پدرش را به خاک سپارد، به صاحب این امر (اشاره به خودش) قدرت داده است تا به بغداد آمده و امر پدرش (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) را عهده دار گردد و سپس بازگردد. با این تفاوت که وی همانند امام علی بن الحسین علیه السلام در بند اسارت گرفتار نبوده است». (۳)

ماهها و سالها از آن حادثه خونین بی نظیر گذشت، حادثه ای که یک سوی آن تبلور تمام ارزش های انسانی بود و در سوی دیگر توحش و بربریت و نامردی ها در حدّ اعلا موج می زد.

ولی برخلاف پندار احمقانه فاتحان کربلا هر چه زمان بر آن می گذشت آثار شکست آنان و پیروزی حسین عزیز علیه السلام و یارانش آشکارتر می شد.

این حادثه برخلاف طبیعت تاریخ بشری که نوها را کهنه و کهنه ها را به فراموشی می سپارد، هر روز درخشش تازه ای به خود گرفت، تا آنجا که مبدل به یک الگو و ۷۰

ص: ۵۵۲

۱- . مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۲۰ و ارشاد مفید، ص ۴۷۱

۲- . قصه کربلا، ص ۴۱۸

۳- . بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰

سرمشق جاودانی برای تمام کسانی که می خواهند با عزت و شرف زندگی کنند و مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ذلیلانه ترجیح دهند، گردید و سرانجام این داستان رنگ جاودانگی به خود گرفت.

چرا نگیرد؟ با اینکه حیات و شهادتِ این راست قامتان تاریخ، با مفاهیمی گره خورده که همه آنها جاودانی است، مفاهیم: عزّت، سربلندی، عدل و داد، مبارزه با ستم ها، پایمردی و فداکاری در راه هدف مقدس و سرانجام سیر الی اللّٰه.

هزاران کتاب و مقاله و شعر درباره این فصل از تاریخ اسلام نوشته و سروده شده، ولی «چون نیک بنگری همه آغاز دفتر است».

در دنیای کنونی که گروه دیگری از همان تبار یزیدی ها بر آن حاکم شده اند و همان جنایات را در مقیاسی بسیار وسیع تر انجام می دهند، راه نجات همان راهی است که امام حسین علیه السلام و یارانش به ما آموخته اند. درود و رحمت الهی هر صبح و شام به روان پاکشان باد!

ص: ۵۵۳

۲ از کربلا تا مدینه

اشاره

ص: ۵۵۵

سید بن طاووس می نویسد: عمر بن سعد، سر مبارک امام حسین علیه السلام را در همان روز عاشورا با «خولی بن یزید اصبحی» و «حمید بن مسلم ازدی» به نزد «ابن زیاد» فرستاد و بقیه سرها را با «شمر بن ذی الجوشن» و «قیس بن اشعث» و «عمر بن حجاج» روانه کوفه کرد.

خود عمر سعد تا ظهر روز دوم (روز یازدهم) در کربلا ماند، سپس با اسیران حرم حسینی به سوی کوفه روانه شد.

زنان را بر شتران بی جهاز سوار کرد و آنها را بدون پوشش مناسب، میان دشمنان حرکت داد و مانند اسیران بلاد کفر و در نهایت مصیبت و اندوه، کوچ داد.

هنگامی که کاروان اسیران به کوفه نزدیک شدند، مردم برای تماشای آنها اجتماع کردند؛ در آن میان زنی از کوفیان از بالای بام فریاد زد: «مَنْ أَيّْ الْأَسَارِي أَتْتَنَنْ؟؛ شما از کدامین اسیرانید؟»

پاسخ دادند: «نَحْنُ اسَارِي آلِ مُحَمَّدٍ؛ ما اسیران از خاندان محمدیم!».

آن زن وقتی این سخن را شنید، از بام به زیر آمد و مقداری مقنعه و لباس و چادر به آنها داد، تا خود را (به طور کامل) بپوشانند.

مردم کوفه که چنین صحنه هایی را مشاهده کردند، گریه و زاری سر دادند.

امام زین العابدین علیه السلام وقتی گریه آنها را دید، فرمود: «اتُّوْحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنَا، فَمَنْ الَّذِي قَتَلَنَا؟؛ آیا برای ما نوحه و گریه می کنید، پس چه کسی ما را کشته است؟». (۱)

ص: ۵۵۷

مردی به نام «مسلم جَصَّاص» [گج کار] می گوید: ابن زیاد مرا برای تعمیر دارالاماره به کوفه فراخواند. من مشغول گج کاری درگاه های دارالاماره بودم که صدای هیاهویی را شنیدم. از خادمی که با ما بود، پرسیدم: این سر و صدا و هیاهو برای چیست؟

گفت: هم اکنون سر یک تن خارجی را که بر یزید شورش کرده می آورند!

گفتم: آن خارجی کیست؟

گفت: حسین بن علی علیه السلام.

من گفتگوی با آن خادم را رها کرده، منتظر ماندم تا وقتی که وی از آنجا بیرون رفت؛ از اندوه شدید چنان ضربه ای بر صورتم زدم که ترسیدم چشمم نابینا شود، سپس دستهایم را شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و به محله «کُناسه» کوفه رسیدم. در آنجا دیدم که مردم منتظر رسیدن اسیران و سرها هستند. طولی نکشید که چهل کجاوه را دیدم که بر چهل شتر نهاده اند و بانوان و کودکان از فرزندان فاطمه علیها السلام بر آنها سوارند. در این میان چشمم به امام علی بن الحسین علیهما السلام افتاد که بر شتری بدون روپوش سوار است و از رگهای گردنش خون جاری است و در حالی که می گریست این اشعار را می خواند:

يَا أُمَّهُ السَّوَى لَا سُقْيَا لِرَبِّعِكُمْ يَا أُمَّهُ لَمْ تُرَاعِ جَدَّنَا فِينَا

لَوْ أَنَّنَا وَرَسُولُ اللَّهِ يَجْمَعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَا؟

تُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَهُ كَأَنَّنَا لَمْ نُشَيْدْ فَيْكُمْ دِينَا

بَنِي أُمَّيَه مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَى تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَا تُتَّبُونَ دَاعِينَا

تُصَفِّقُونَ عَلَيْنَا كَفَّكُمْ فَرَحًا وَأَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْأَرْضِ تَسْتَبُونَا

أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَيُلْكُمْ أَهْدَى الْبُرِّيَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلِّينَا

يَا وَقَعَهُ الطَّفِ قَدْ أَوْرَثْنِي حَزْنَا وَاللَّهِ يَهْتِكُ أَشْتَارَ الْمُسَيِّنَا

«ای امت بد (کردار) هرگز بر شما باران نبارد؛ ای امتی که احترام جدّ ما را درباره ما مراعات نکردید.

اگر در روز قیامت ما و رسول خدا گرد هم آییم (و شما ما را در کنار رسول خدا ببینید) چه پاسخی برای ما خواهید داشت؟

ما را بر شتران برهنه سوار می کنید و (در شهرها) می گردانید؛ گویا ما همان کسانی نیستیم که پایه های دین را در میان شما محکم ساختیم.

ای بنی امیه! شما بر مصیبتی که بر ما وارد می شود، واقفید؛ ولی فریادهای ما را پاسخ نمی دهید.

شما از شادی (اسارت ما) کف می زنید و ما را در گستره زمین به اسارت می برید.

وای بر شما! آیا جدّ من رسول خدا نیست؟ همان کسی که مردم را از راههای گمراهی (به راه راست) هدایت کرد.

ای واقعه کربلا! برای من اندوه به همراه آورده ای، ولی خداوند پرده از کار بدکاران کنار خواهد زد (و آنها را رسوا خواهد ساخت).

مسلم جصاص می افزاید: از سوی دیگر دیدم مردم کوفه به کودکانی که داخل محمل ها بودند، نان و خرما می دادند؛ که در این میان مشاهده کردم، ام کلثوم فریاد زد:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَامٌ؛ ای کوفیان! صدقه بر ما حرام است». (۱)

در آن حال، مردم گریه می کردند که جناب ام کلثوم علیها السلام فرمود:

«صَهْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ، وَ تَبْكِينَا نِسَاؤَكُمْ؟ فَالْحَاكِمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَوْمَ فَضْلِ الْقَضَاءِ؛ ساکت باشید ای کوفیان! مردانتان ما را می کشند و زنانتان بر ما می گریند؟ داور میان ما و شما در روز قیامت خداوند است». فت

ص: ۵۵۹

۱- . می دانیم که صدقات بر دو قسم است: صدقات مستحب و صدقات واجب که از آن به زکات نیز تعبیر می شود و این قسم دوم از صدقات، بر فرزندان زهرا علیها السلام حرام است و کوفیان از همین قسم از صدقات که برای رساندن آن به فقرا و دیگر نیازمندان کنار گذاشته بودند، به کودکان حرم حسینی می دادند و همین امر، مورد اعتراض جناب ام کلثوم علیها السلام قرار گرفت

وی همچنان با مردم سخن می گفت که سرهای شهدا را آوردند و پیشاپیش آن سرها، سر مقدس امام حسین علیه السلام بود. دیدم سر آن حضرت همانند ماه و ستاره زهره می درخشد و شبیه ترین مردم به رسول خداست. محاسنش سیاه بود و گویا خضاب شده باشد. آن سر نورانی همچون ماهی که طلوع کرده باشد، می درخشید.

در این میان زینب علیها السلام نگاهی به سر برادرش انداخت (بی اختیار شد) و از شدت اندوه سرش را به چوبه محمل زد، تا آنجا که دیدم خون از زیر مقنعه اش جاری شد.

آنگاه با سوز و گداز- در حالی که به سمت سر آن حضرت اشاره می کرد- این اشعار را خواند (که سه بیت آن چنین است):

يا هِلَالًا لَمَّا اسْتَتَمَّ كَمَا لَا غَالَهُ خَسَفَهُ فَأَبْدَا غُرُوبًا

ما تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا

يا أُخِي! فَاطِمَ الصَّغِيرَةَ كَلَّمَهَا فَقَدْ كَادَ قَلْبُهَا أَنْ يَدُوبًا

«ای هلال من که چون کامل شدی، خسوف تو را فرا گرفت و غروب کردی

ای پاره دلم! هرگز گمان نمی کردم که چنین صحنه ای مقدر شده باشد

ای برادر! با فاطمه کوچک خود سخن بگو، چرا که نزدیک است قلبش (از شدت اندوه) ذوب شود».^(۱)

نگاهی به این حوادث غم انگیز نشان می دهد علی رغم تلاش فراوانی که دستگاه تبلیغاتی بنی امیه برای وارونه نشان دادن واقعه کربلا- به کار گرفت و آن را به عنوان قیام یک گروه از خارجیان بر ضد اسلام معرفی کرده بود، به زودی پرده ها کنار رفت و طشت رسوایی آنها از بام افتاد و مردم کوفه از جنایت عظیمی که در نزدیکی شهر آنها رخ داده بود، آگاه گشتند و سخت ناراحت و برآشفته و غمگین شدند به گونه ای که کوفه مبدل به عزاخانه گشت و بذر انقلاب از همان زمان در این سرزمین پاشیده شد!ص)

ص: ۵۶۰

۱- . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴-۱۱۵ (با اندکی تلخیص)

حَدِّیْمَ بن شریک اسدی (۱)

می گوید: در آن روز به زینب دختر علی علیه السلام نگریستم که خطبه می خواند و هرگز زنی را سخن ورتر و زبان آورتر از او ندیدم. گویا (زبان علی علیه السلام در کام اوست و) با زبان امیرمؤمنان علی علیه السلام سخن می گوید. به سوی مردم اشاره کرد که «ساکت شوید!»

ناگاه نفسها در سینه ها حبس شد و زنگ کاروانها از حرکت ایستاد، سپس آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی و درود بر محمد و خاندان پاکش چنین فرمود:

أَمَّا بَعِيدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَثَلِ وَالْغَدْرِ وَالْخَذَلِ وَالْمَكْرِ، أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ وَلَا هِدَاةَ الزُّفْرَةَ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالْمُجِبُّ وَالشَّنْفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَقَ الْإِمَاءِ وَعَمَّرُ الْأَعْيَادِ، أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنِهِ، أَوْ كَفِضِهِ عَلَى مَلْحُودِهِ، أَلَا بئس ما قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسِكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ.

اَتَّبِعُونَ أَحِي؟! أَجِلٌ وَاللَّهِ فَمَا بُكُوا فَمَا بُكُوا فَأَنْتُمْ أَحْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ، فَمَا بُكُوا كَثِيرًا وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا، فَقَدْ بُلَيْتُمْ بِعَارِهَا وَمُنِيْتُمْ بِشِنَارِهَا، وَلَنْ تَرَحَّصُوهَا أَبَدًا، وَأَنْتَى تَرَحَّصُونَ قَتْلَ سَيْلِيلِ خَاتِمِ النُّبُوَّةِ، وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَلَاذِ حَرِيمِكُمْ، وَمَعَاذِ حَزْبِكُمْ، وَمَقَرِّ سَلْمِكُمْ، وَأَسَى كَلِمِكُمْ، وَمَفْزَعِ نَازِلَتِكُمْ وَالْمَرْجِعِ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ، وَمَدْرَةِ حُجَجِكُمْ، وَمَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ، أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَسَاءَ مَا تَرْرُونَ لِيَوْمِ بَعْثِكُمْ.

فَتَعَسَا تَعَسَا، وَنُكْسَا نُكْسَا، لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَتَبَّتِ الْأَيْدِي، وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَبُؤْتُمْ بِعَضْبٍ مِنَ اللَّهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَشْكَنَةُ.

اَتَدْرُونَ وَيْلَكُمْ أَيَّ كَيْدٍ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَرْتُمْ؟ وَأَيَّ عَهْدٍ نَكَثْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أُبْرَزْتُمْ؟

وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْنًا إِذَا، تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ،

ص: ۵۶۱

وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ، وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا.

لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صِيعَاءَ سُودَاءَ فَهَمَاءَ خَرَقَاءَ طِلَاعِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تُمَطَّرَ السَّمَاءُ دَمًا، وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يَنْصُرُونَ، فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهْلُ، فَإِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ، وَلَا يُخْشِي عَلَيْهِ فَوْتُ النَّارِ، كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَهُمْ بِالْمِرْصَادِ.

«اما بعد! ای کوفیان! ای نیرنگ بازان و پیمان شکنان و بی وفایان و مکر پیشه گان! هرگز اشک چشمانتان خشک مباد و ناله هایتان آرام نگیرد. شما همانند آن زنی هستید که رشته خود را پس از بافتن و تابیدن و می تابید. شما سوگندهایتان را دستاویز فساد میان خود قرار داده اید. در میان شما جز لاف زدن، خودپسندی، دشمنی، دروغ، تملق و چاپلوسی کنیزکان، و کینه توزی دشمنان نیست، یا (اگر هم به ظاهر خوب باشید، در نهایت) مانند سبزه ای در کنار لجنزار و نقره ای بر سر گورهایید.

آگاه باشید که برای آخرت خویش بد چیزی را (مهیا ساختید و) از پیش فرستادید؛ خشم خدا شما را فرا خواهد گرفت و برای همیشه در عذاب جهنم خواهید ماند.

آیا برای برادرم (حسین علیه السلام) گریه می کنید؟ آری به خدا سوگند باید که بگریید، چرا که شما شایسته گریستن اید؛ پس فراوان گریه کنید و اندک بخندید، چرا که ننگ (این عمل) گریبان شما را گرفت و لکه آن برای همیشه به دامن شما نشست که هرگز نمی توانید آن را پاک کنید.

چگونه می توانید این لکه ننگ را پاک کنید؟ کشتن فرزند خاتم پیامبران، معدن رسالت و آن کس که سرور جوانان اهل بهشت است و پناهگاه حریم شما و پناه حزب و گروه شما (شیعیان) و قرارگاه آرامش شما، بهبودی بخش زخم هایتان، پناهگاه شما در گرفتاریها، رهبر شما به هنگام نبرد، حجت بزرگ برای شما و چراغ روشن راهایتان (آیا کشتن او را ساده شمردید؟). آگاه باشید که بد توشه ای را برای خود از پیش فرستاده اید و بار سنگین بدی را برای روز رستاخیزتان بر دوش گرفته اید.

نابود شوید نابود! واژگون باد (پرچم تان) واژگون! تلاشهایتان تباه، دستهایتان بریده و کالایتان (در بازار این جهان) گرفتار خسارت باد؛ شما به خشم خدا گرفتار گشته و خواری و بیچارگی بر شما حتمی شد!

وای بر شما! آیا می دانید چه جگری را از محمد صلی الله علیه و آله شکافتید؟ و چه پیمانی را گسستید؟ و چه حرمرای ارزشمندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را آشکار کردید (پرده نشینان حریم محمدی را بر کوچه و بازار نشان دادید؟) و چه حرمتی را از او هتک کردید؟ و چه خونی را از او بر زمین ریختید؟ به راستی کار زشت و وحشتناکی انجام داده اید، که نزدیک است بخاطر این کار، آسمانها از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوهها به شدت فرو ریزد!

کار شما، زشت، بسیار خطرناک، تیره و تار، وخامت بار و نادرست و (زشتی آن) به گستردگی زمین و آسمان بود. آیا اگر از آسمان خون ببارد تعجب می کنید؟ (بدانید که) عذاب آخرت برای شما خوارکننده تر است و آنان [جنایتکاران] هرگز یاری نمی شوند.

مهلت خداوند شما را مغرور نسازد، چرا که خداوند کاری شتابزده نمی کند (و به موقع ستمگران را مجازات می کند) و انتقام خون مظلوم هرگز از او فوت نمی شود، به یقین پروردگار در کمین ما و شماست».

آنگاه حضرت زینب علیها السلام این اشعار را خواند:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ

بِأَهْلِ بَيْتِي وَأَوْلَادِي وَتَكْرَمَتِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرْجُوا بَدَمِ

مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تُخْلِفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي

إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحُلَّ بِكُمْ مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أُوْدِيَ عَلَى أَرَمِ

«اگر پیامبر از شما بپرسد، این چه کاری بود که کردید با آنکه شما امت (پیامبر) آخر الزمان بودید (و بر دیگر امتها شرافت داشتید)، چه پاسخ خواهید داد؟

شما چه کردید با اهل بیت و فرزندان و عزیزان من، جمعی را به اسارت بردید و گروهی را به خون آغشته کردید.

این پاداش من نبود- با آنکه من خیرخواه شما بودم- اینکه در حق خویشاوندانم اینگونه به من جفا کنید.

من می ترسم همان عذابی که قوم «ارم» را به نابودی کشاند، بر شما نیز فرود آید».

زینب کبری علیها السلام پس از این خطابه جانسوز روی از آنان برگرداند. در این حال، مردم را دیدم که حیرت زده اند و از اندوه و پشیمانی، دست به دندان می‌گزند.

«حَدِّیْم» می‌افزاید: به کنارم نگریستم، پیرمردی را دیدم که اشک می‌ریزد و محاسنش با قطرات اشکش تر شده بود. در همان حال دستان خود را به آسمان بلند کرد و گفت:

«بَابِیْ وَ أُمِّیْ كُھُولُكُمْ خَیْرُ الْكُھُولِ، وَ نَسَاؤُكُمْ خَیْرُ النِّسَاءِ، وَ شَبَابُكُمْ خَیْرُ الشَّبَابِ، وَ نَسْلُكُمْ نَسْلُ كَرِیْمٍ، وَ فَضْلُكُمْ فَضْلُ عَظِیْمٍ؛ پدر و مادرم فدای شما باد! پیرانتان بهترین پیران، زنانان بهترین زنان و جوانانتان بهترین جوانانند. دودمان شما کریم و بزرگوار و فضل و منزلت شما بزرگ و عظیم است.»

آنگاه این بیت را خواند:

كُھُولُكُمْ خَیْرُ الْكُھُولِ وَ نَسْلُكُمْ إِذَا عُدَّ نَسْلٌ لَا یَبُورُ وَلَا یُخْرَى

«پیران شما بهترین پیران و دودمان شما نیز بهترین دودمانند و در میان همه تبارها و نسلها، هرگز تبار شما نابود و بی اعتبار نخواهند شد.»

امام زین العابدین علیه السلام رو به عمه اش کرد و فرمود: «عمه جان آرام بگیر، سرگذشت گذشتگان برای آنان که مانده اند مایه عبرت است.»

سپس افزود: «وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَیْرُ مُعَلَّمَةٍ، فَهَمَّةٌ غَیْرُ مُفَهَّمَةٍ؛ خدای را سپاس که تو عالمه تعلیم ندیده و خردمند خرد نیاموزیده ای.»

در ادامه فرمود: «گریه و زاری، آنان را که رفته اند به ما باز نمی‌گرداند.»

با این سخن امام چهارم علیه السلام، زینب علیها السلام آرام گرفت و ساکت شد. (۱)

***۶۴

ص: ۵۶۴

۱- . احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۴. همین ماجرا در ملهوف (لهوف) سید بن طاووس نیز با مقداری تفاوت آمده است. (ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۲-۱۹۴) و رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۲-۱۶۴

یکی از مسائل حیرت انگیز داستان کربلا- همین خطبه غزاء و تکان دهنده حضرت زینب کبری علیها السلام است؛ زنی که دیروز داغ شش برادر و دو فرزند و دهها نفر از بستگان و اصحاب باوفای پدرش را دیده و اکنون به صورت اسیری به سوی شام می رود، باید چنان پریشان و افسرده حال و ناتوان باشد که حتی سخن گفتن عادی خویش را فراموش کند. اما هنگامی که می بینیم همچون شیری می غرّد و همچون طوفانی سهمگین می خروشد و سیلی از ملامت و سرزنش را به سوی بی وفایان کوفه سرازیر می سازد و قلوب و عواطف را تسخیر می کند و بذر انقلاب را بر ضدّ حکومت جائز بنی امیّه در سرزمین دلها می پاشد؛ بر او آفرین و هزاران آفرین می گوئیم و می دانیم که او زاده علی علیه السلام شیر خدا و فاطمه علیها السلام بانوی بزرگ و شجاع اسلام است.

یکی از حماقت های عجیب بنی امیّه همین بود که پس از قتل و شهادت حسین علیه السلام و یارانش، خاندان او را اسیر ساختند و سرهای بریده را در کوی و برزن به نمایش گذاردند، تا پیام عظیم عاشورا را با خود به همه جا- تا قلب پایگاه اصلی دشمن- ببرند و همه را بیدار کنند و همه جا کربلا شود، و بزرگترین حماسه تاریخ آشکار گردد.

۴- خطبه عجیب دیگری از فاطمه صغری

۴- خطبه عجیب دیگری از فاطمه صغری (۱)

یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام از آن حضرت نقل می کند که او از پدر

ص: ۵۶۵

۱- . ظاهراً این فاطمه، همان فاطمه بنت الحسین است که همسر حسن مثنی (فرزند امام حسن علیه السلام) بوده است و تعبیر به «كَمَا قَتَلْتُمْ حَيِّدَنَا بِالْمَأْمُسِ» در خطبه وی که مراد از آن امیرمؤمنان علیه السلام است، نیز شاهد این سخن است؛ اما تعبیر به «فاطمه صغری» شاید نشانگر آن باشد که امام حسین علیه السلام دختر دیگری به نام فاطمه داشته، که از او بزرگتر بوده است؛ ولی دلیل تاریخی بر این احتمال نداریم. بنابراین، بعید نیست که این نام گذاری به خاطر شباهتی باشد که فاطمه بنت الحسین به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داشت. همانگونه که شیخ مفید در ارشاد، ص ۳۶۶ نقل می کند که امام حسین علیه السلام به برادرزاده اش حسن که برای خواستگاری یکی از دخترانش سکینه یا فاطمه آمده بود، فرمود: من فاطمه را برای تو بر می گزینم، چرا که شباهت فراوانی به مادرم فاطمه علیها السلام دارد. بنابراین وی را با مقایسه به آن بانوی بزرگ اسلام فاطمه صغری علیها السلام نامیدند

بزرگوارش، از پدراناش نقل کرده است که فاطمه صغری پس از خروج از کربلا (در کوفه) این خطبه را ایراد کرد:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى، وَزِنَةَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرَى، اَحْمَدُهُ وَاَوْمِنُ بِهِ وَاَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَاَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَاَنْ اَوْلَادَهُ ذُبِحُوا بِسَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَخَلٍ وَلَا تِرَاتٍ.

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَقْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكَذِبَ، وَاَنْ اَقُولَ خِلَافَ مَا اَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ اَخْذِ الْعُهُوْدِ لَوْصِيَّتِهِ عَلَيَّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ، الْمَسْلُوْبِ حَقَّهُ، الْمَقْتُوْلِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، - كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْاَمْسِ - فِي بَيْتِ مَنْ بَيَّوْتِ اللّٰهَ، وَبِهَا مَعْشَرٌ مُّسَلِمَةٌ بِالْسِنْتِهِمْ، تَعْسًا لِرُؤُوسِهِمْ! مَا دَفَعْتَ عَنْهُ ضَمِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا - عِنْدَ مَمَاتِهِ، حَتَّى قَبَضَتْهُ اِلَيْكَ مَحْمُوْدَ النَّقِيْبَةِ، طَيِّبَ الصَّرِيْبَةِ، مَعْرُوْفَ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُوْرَ الْمَذَاهِبِ، لَمْ تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةٌ لَّا ئِمٍّ، وَلَا عَدْلٌ عَازِلٍ، هَدَيْتَهُ يَا رَبَّ لِلْاِسْلَامِ صَغِيْرًا، وَحَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيْرًا، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَرَسُولِكَ صِيْلًا لِمَا تَكَّ عَلَيْهِ وَاَلِهِ حَتَّى قَبَضَتْهُ اِلَيْكَ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرِ حَرِيصٍ عَلَيْهَا، رَاغِبًا فِي الْاٰخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيْلِكَ، رَضِيْتَهُ فَاخْتَرْتَهُ، وَهَدَيْتَهُ اِلَى طَرِيْقٍ مُّسْتَقِيْمٍ.

اَمَّا بَعْدُ يَا اَهْلَ الْكُوْفَةِ! يَا اَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعُدْرِ وَالْخِيَلَاءِ، اِنَّا اَهْلُ بَيْتِ اِبْتِلَانِ اللّٰهِ بِكُمْ، وَاِبْتِلَاكُمْ بِنَا، فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسَنًا، وَجَعَلَ عِلْمُهُ عِنْدَنَا وَفَهْمُهُ لَمَدَيْنَا، فَخُنَّ عَيْنُهُ عَلِمَهُ، وَوَعَاءَ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَحُجَّتُهُ فِي الْاَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ، اَكْرَمَنَا اللّٰهُ بِكَرَامَتِهِ، وَفَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى كَثِيْرٍ مِنْ خَلْقِهِ تَفَضُّلًا، فَكَذَّبْتُمُوْنَا وَكَفَرْتُمُوْنَا، وَرَاَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا، وَاَمْوَالَنَا نَهْبًا، كَاَنَّا اَوْلَادُ التُّرْكِ اَوْ كَابِيْلِ، كَمَا قَتَلْتُمْ حِدَانَا بِالْاَمْسِ، وَسَيُؤْفِكُمْ تَقَطُّرٌ مِنْ دِمَائِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ لِحَقْمِدِ مُتَقَدِّمٍ، قَرَّتْ بِذَلِكَ عُيُوْنُكُمْ، وَفَرِحَتْ بِهٖ قُلُوْبُكُمْ، اجْتَرَاءً مِنْكُمْ عَلَى اللّٰهِ، وَمَكْرًا مَكْرَتُمْ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ، فَلَا تَدْعُوْنَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اِلَى الْجَدَلِ بِمَا اَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا، وَنَالَتْ اَيْدِيَكُمْ مِنْ اَمْوَالِنَا، فَاِنَّ مَا اَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيْلَةِ، وَالرِّزَايَا الْعَظِيْمَةِ «فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَأَهَا اِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ، لِكَيْلَا تَأْسُوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاكُمْ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ».

تَبَّأَ لَكُمْ! فَانظُرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّمَا قَدَّ حَلَّتْ بِكُمْ، وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقَمَاتٌ فَيَسِدِ حَتَّكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ، وَيُدِيقُ بَعْضَكُمْ بِأَسْبَعْ، ثُمَّ تَخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، وَيَلُكُمُ! أَتَدْرُونَ أَيَّةَ يَدٍ طَاعَنَّا مِنْكُمْ، أَوْ أَيَّةَ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا، أَمْ بِأَيِّهِ رَجُلٍ مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا؟ تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا؟! فَسَتْ قُلُوبُكُمْ، وَغَلَطَتْ أَكْبَادُكُمْ، وَطَبَعَ عَلَى أَفْتِدَاتِكُمْ، وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِكُمْ وَبَصَرِكُمْ، وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانَ، وَأَمْلَى لَكُمْ، وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ.

تَبَّأَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! كَمْ تَرَاتِ لِرُسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَكُمْ، وَذُحُولِهِ لِمَدِينِكُمْ، ثُمَّ غَدَرْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَدِّي، وَبَنِيهِ عِترَةِ النَّبِيِّ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ، وَافْتَخَرْتُمْ بِذَلِكَ مُفْتَخِرِينَ فَقَالَ:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ

وَسَبِينَا نِسَاءَهُمْ سَبِيًّا تَرْكًا وَنَطَحْنَاهُمْ فَأَيُّ نِطَاحٍ

فَقَالَتْ: بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَاتِلُ الْكَنُكْتُ، وَلَكَ الْأَثَلُ، إِنْخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمِ زَكَاهُمُ اللَّهُ وَطَهَّرَهُمْ، وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَكَظِمْتَ وَأَفْعَى كَمَا أَفْعَى أَبُوكَ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ، حَسَدْتُمُونَا وَيَلَّا لَكُمْ عَلَى مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ.

فَمَا ذُنُوبُنَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَبَحْرُكَ سَاحِ لَإِيوَارِي الدَّعَامِصَا

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ».

«خدای را سپاس می گویم به شماره ریگها و شنها، و به سنگینی آنچه در عرش تا زمین است؛ به او ایمان آورده ام و بر او توکل می کنم و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و فرزندان او بدون هیچ جرمی که شایسته خونخواهی و قصاص باشند، کنار شطّ فرات سر بریده شدند.

خدایا! من به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ و افترا بیندم و برخلاف آنچه را که بر پیامبرت نازل کرده ای، سخنی بگویم. از (جمله اموری که بر پیامبرت نازل کرده ای) پیمان گرفتن (از مردم) برای وصی آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است. همو که حقش را غصب کردند و بدون هیچ

جرمی وی را به شهادت رساندند، همانگونه که دیروز فرزندش را شهید کردند؛ آری، علی علیه السلام را در خانه ای از خانه های خدا شهید کردند (۱)، در حالی که آنجا گروهی بودند که به زبان اظهار مسلمانی می کردند (ولی در حقیقت بویی از اسلام نبرده بودند) نابود باد این گروه از مسلمانان!

(خدایا، این مردم) نه در زمان حیات علی علیه السلام و نه به هنگام مرگش به یاری اش نشتافتند تا آنکه او را به نزد خود فرا خوانده ای، در حالی که اخلاقی پسندیده، نهادی پاک، فضایی شناخته شده و راه و روشی روشن داشت. هرگز در راه تو از سرزنش سرزنش کنندگان و نکوهش نکوهش گران نمی هراسید.

پروردگارا! تو او را از کودکی به سوی اسلام هدایت کردی و خلق و خوی او را در بزرگسالی اش ستودی. او پیوسته خیرخواه (دین) تو و پیامبرت بود، تا آنگاه که او را به نزد خود فرا خوانده ای در حالی آن حضرت نسبت به دنیا بی اعتنا و نسبت به آخرت دلبسته و در راه تو مجاهد و تلاشگر بود.

از او خشنود بودی و در نتیجه او را برگزیدی و به راه مستقیم هدایتش نمودی.

اما بعد! ای کوفیان! ای حيله گران و پیمان شکنان و خودخواهان! ما خاندانی هستیم که خداوند ما را مبتلای شما ساخت و شما را مورد آزمون ما قرار داد، ولی امتحان ما را نیکو قرار داد (ما از عهده این آزمون به خوبی برآمدیم از این رو) دانش و فهم خویش را به نزد ما و ویژه ما قرار داد. و ما را در زمین در میان شهرهایش، برای مردم حجت قرار داد. ما را به کرامتش، گرامی داشت و به عظمت پیامبرش ما را بر بسیاری از مردم برتری داد، ولی شما ما را تکذیب کردید و در حق ما ناسپاسی روا داشتید، کشتن ما را حلال دانستید و اموال ما را به غارت بردید، گویا ما مسلمان نیستیم، همانگونه که دیروز (در همین کوفه) جدّ ما (علی علیه السلام) را به شهادت رساندید. خون ما اهل بیت علیهم السلام از شمشیرهایتان - به سبب کینه های پیشین - می چکد. (به خاطر این همه جنایت در حق ما) چشمانتان روشن و قلبتان شادمان شد و این همه را به سبب جرأت و جسارتتان در برابر خدا و مکر و نیرنگ (با احکام او) انجام دادید، ولی خداوند بهتر از هر کسی، نیرنگهای شما را باطلست

ص: ۵۶۸

۱- . باید توجه داشت که جمله «كَمَا قُتِلَ وَكَلِدُهُ بِالْأُمْسِ» جمله معترضه و اشاره به شهادت امام حسین علیه السلام است و جمله «فِي بَيْتٍ مِنْ بَيْتِ اللَّهِ» و جمله های بعد از آن، مربوط به حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام است

هرگز به خاطر خونی که از ما بر زمین ریختید و اموالی که از ما به غارت بردید، شادمان نباشید؛ چرا که مصیبت های بزرگ و ضررهای سنگینی که به ما رسیده، سرنوشتی بود که در کتاب (تقدیر الهی برای احیای دین و رسوایی ظالمان) پیش از آفرینش ما، مقدر شده بود؛ به یقین این کار برای خداوند آسان است، تا نسبت به آنچه که از دست شما رفته، اندوهگین نشوید و نسبت به آنچه که به شما رسیده، شادمان (و مغرور) نگردید و خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

خدا نابودتان کند! در انتظار لعنت و عذاب الهی باشید، گویا نزدیک است که بر شما فرود آید و بلاهای آسمانی به شما برسد و شما را به خاطر اعمالتان نابود نماید و (به کیفر اعمالتان) در همین دنیا به جان یکدیگر بیفتید، سپس در قیامت به خاطر ستمی که به ما کردید، در عذاب دردناک الهی جاودانه خواهید بود. لعنت خدا بر ستمگران باد!

وای بر شما! آیا می دانید با چه دستی به ما ضربه زدید و با چه افرادی به جنگ با ما برخاستید و با چه پایبی به نبرد ما آمدید؟ شما (در تمام این تکاپوها) به انگیزه جنگ با ما برخاستید! قلبهایتان سخت و خشن باد. بر دلها و گوشها و چشمهایتان مهر (عدم هدایت) زده شده و شیطان، زشتی ها (و گناهان) را برای شما زینت داده و شما را با آرزوهای طولانی فریفته و بر چشمهایتان پرده ای افکنده، که دیگر هدایت نخواهید شد.

ای کوفیان! خدا نابودتان کند! چقدر کینه و دشمنی با رسول خدا دارید که درصدد انتقام برآمدید و (شما همان کسانی هستید که) با برادر رسول خدا، علی بن ابی طالب - جلد من - و نیز با فرزندانش که عترت پیامبر و از پاکان و خوبانند، از در پیمان شکنی و بی وفایی وارد شدید (و آنها را به شهادت رساندید) تا آنجا که کسی از شما با افتخار گفت:

ما کسانی هستیم که علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندی و با نیزه ها کشتیم و زنان آنها را همانند زنان غیر مسلمان به اسارت گرفتیم و با آنها به شدت به جنگ و ستیز برخاستیم».

فاطمه صغری علیها السلام پس از خواندن این دو بیت، در حالی که شاعر این ابیات را مورد

خطاب قرار می داد، ادامه داد:

«ای گوینده، خاک بر دهانت باد! آیا به کشتن گروهی افتخار می کنی که خداوند آنان را پاک و پاکیزه قرار داد و هر نوع پلیدی را از آنان مرتفع ساخت، پس خاموش باش و مانند پدرت همچون سگ بنشین (و آرام بگیر). (بدانید که) برای هر کس آن چیزی است که از پیش فرستاده (و نتیجه آن را خواهد دید) وای بر شما! که به سبب برتری هایی که خداوند به ما عنایت کرد، نسبت به ما حسادت ورزیدید».

سپس این بیت شعر را خواند:

«گناه ما چیست اگر دریای (دانش و فضایل) ما به خروش آمد و سراسر گیتی را در بر گرفت؛ ولی دریای تو چنان آرام و بی تحرک (و کوچک) است که حتی یک حیوان کوچک دریایی را در بر نمی گیرد».

آنگاه سخنش را با این جمله به پایان برد:

«همه این برتری ها، فضل و لطف الهی است که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) عطا می کند، ولی آن کس که خداوند برای او نوری قرار نداد، هرگز نوری نخواهد داشت».

راوی این خبر می گوید: با این خطبه، صدای گریه مردم بلند شد و خطاب به آن حضرت گفتند: «ای دختر پاکان! بس است! قلب ما را آتش زدی و سینه های ما را سوزاندی و به درون ما آتش افکندی».

فاطمه صغری علیها السلام آرام گرفت و ساکت شد. درود بر او و بر پدر و جدش باد. (۱)

خطبه دختر امام حسین علیه السلام همچون خطبه عمّه اش زینب علیها السلام یادآور خطبه های آتشین علی علیه السلام در برابر دشمنان است.

الفاظ، پرمعنی و هیجان انگیز، حملات کوبنده، و تعبیرات تکان دهنده است و هرگز به ۱۱

ص: ۵۷۰

۱- . احتجاج طبرسی، ص ۱۰۴-۱۰۸ همچنین رجوع کنید به: ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۴-۱۹۷ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص

سخنان یک مصیبت زده داغ‌دیده اسیر نمی ماند!

این خطبه ها، مشتمل بر بیان یک سلسله حقایق تاریخی است که پرونده تاریک دشمنان اهل بیت علیهم السلام و بی وفایی مدعیان دوستی را ورق می زند و همه را رسوا می کند.

این خطبه ها پرده ها را کنار می زند و تبلیغات چندین ساله بنی امیه را خنثی می سازد و اسلام را از خطر بزرگی که از سوی آنان و اعوان و انصارشان تهدید می شد، رهایی می بخشد.

در مجموع، این خطبه ها نهال شهادت شهدای کربلا را آبیاری کرده و به ثمر می نشاند و اگر این خطبه ها نبود، به یقین وضع به گونه دیگری بود.

۵- خطبه ای دیگر!

از کسانی که در همان روز در کوفه برای مردم خطبه خواند جناب ام کلثوم- دختر امیرمؤمنان علی علیه السلام- بود.

آن حضرت در حالی که صدایش به گریه بلند بود، این خطبه را ایراد کرد:

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءاً لَكُمْ! مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا وَقَتَلْتُمُوهُ، وَأَنْتَهُبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَوَرِثْتُمُوهُ، وَسَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَنَكَبْتُمُوهُ؟! فَتَبّاً لَكُمْ وَ سُحْقاً!

وَيْلُكُمْ، أَتَدْرُونَ أَيَّ دَوَاهٍ دَهْتُمْكُمْ؟ وَ أَيَّ وِزْرِ عَلَى ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ أَيَّ دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ اهْتَضَّ مُتَمُوها؟ وَ أَيَّ صَبِيحَةٍ سَيَلَبْتُمُوهَا؟ وَ أَيَّ أَمْوَالٍ نَهَبْتُمُوهَا؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالٍ بَعْدَ النَّبِيِّ، وَنَزَعْتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ، وَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

«ای کوفیان! بدبختی و بیچارگی نصیب شما باد! چرا حسین علیه السلام را تنها گذاشتید و (آنگاه) او را کشتید؛ اموالش را غارت کرده و آن را در اختیار گرفتید؛ و زنان حرمش را به اسارت درآوردید و مورد شکنجه و آزار قرار دادید؟! نابود گردید و به عذاب خدا گرفتار شوید!

وای بر شما! آیا می دانید چه حادثه ناگواری را مرتکب شدید؟ و چه بار گناهی را بر دوش

گرفتید؟ و چه خونهایی را بر زمین ریختید؟ و چه بزرگانی را مورد ستم قرار دادید؟ و چه کودکانی را غارت کردید؟ و چه اموالی را به یغما بردید؟ شما بهترین مردان- بعد از وجود مبارک پیامبر- را به شهادت رساندید؛ (به گونه ای بی رحمی کردید که گویا) عاطفه و مهربانی از دل های شما ریشه کن شد. ولی آگاه باشید که حزب خدا پیروز است و حزب شیطان زیانکارند».

آنگاه این اشعار را خواند:

قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لِّأُمَّكُمْ سَتُحْزَوْنَ نَارًا حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ

سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمٍ اللَّهُ سَفَكَهَا وَحَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ

أَلَا فَابْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَدًا لَفِي قَعْرِ نَارٍ حَرُّهَا يَتَصَعَّدُ

وَإِنِّي لِلْأَبْكِيِّ فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي عَلَى خَيْرٍ مَنْ بَعَدَ النَّبِيِّ سَيُولَدُ

بِدَمْعٍ غَزِيرٍ مُسْتَهْلٍ مُكْفَكَفٍ عَلَى الْخَدِّ مِنِّي دَائِبٌ لَيْسَ يَجْمَدُ

«شما برادر مرا با شکنجه کشتید، پس وای بر مادرتان، به زودی با آتشی که حرارتش شعله می کشد، کیفر خواهید دید.

شما خون هایی را که خدا و قرآن و محمد آنها را محترم شمردند، بر زمین ریختید.

شما را به آتشی در قیامت بشارت می دهم که از ژرفای دوزخ زبانه می کشد.

من (پس از این) در تمام مدت عمرم بر برادرم- که از بهترین ها بعد از رسول خدا بود- گریه و سوگواری می کنم.

آن هم گریستنی با قطرات فراوان اشک که پیوسته بر چهره ام می غلظد و هرگز خشک نشود».

راوی این ماجرا می گوید: مردم همراه با گریه، ضججه و ناله می زدند؛ زنان موهایشان را پریشان کردند و خاک بر سر و روی خویش ریختند و صورتهای خود را خراشیدند و به آن ضربه می زدند ... به هر حال، هیچ زن و مردی گریان تر از آن روز دیده نشد. (۱)

***۹۹

ص: ۵۷۲

این خطبه که از زبان یکی دیگر از دختران علی علیه السلام تراوش کرده، همانند دو خطبه پیشین از ادبیات بسیار قوی و شجاعانه برخوردار است و به منزله تیرهای خلاصی است که بر پیکر حکومت بنی امیه یکی پس از دیگری وارد می شود، و بذر انقلاب های آینده را در دلها می پاشد.

این خطبه با این ادبیات چنان تأثیری از خود در زن و مرد کوفه گذارد که همگی به هیجان آمدند، گویی عزیزترین عزیزانشان از دنیا رفته است؛ ناله های آنها کوفیان را به لرزه درآورد و کینه ها بر ضد بنی امیه در سینه ها موج می زد و سرآغاز فصل تازه ای در تاریخ اسلام شد.

۶- خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه

«حذیم بن شریک اسدی» می گوید: امام زین العابدین علیه السلام رو به مردم نمود و به آنها اشاره کرد که ساکت شوند. مردم نیز ساکت شدند و آن حضرت در حالی که ایستاده بود، پس از حمد و ثنای الهی و فرستادن درود بر پیامبر اسلام این خطبه را ایراد کرد:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَخْلِ وَلَا تِرَاتٍ، أَنَا ابْنُ مَنْ
انْتَهَكَ حَرِيمَهُ وَ سَلَبَ نَعِيمَهُ وَانْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا، فَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا.

أَيُّهَا النَّاسُ! نَاشِدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ، وَأَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَالْجَمِيعَةَ ثُمَّ
قَاتَلْتُمُوهُ وَخَدَلْتُمُوهُ؟ فَتَبَّ لَكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءٌ لِرَأْيِكُمْ، بَأْيِهِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ لَكُمْ:
قَتَلْتُمْ عَثْرَتِي وَانْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي.

«ای مردم! هر کس مرا شناخت که می داند من کیستم، ولی آن کس که مرا نمی شناسد بداند که من علی فرزند حسینم، همان کس که بدون هیچ جرم و گناهی کنار شط فرات (با لب تشنه) سر بریده شد. من فرزند کسی هستم که حریمش مورد بی حرمتی قرار گرفت و اموالش به غارت برده

شد و خانواده اش به اسارت گرفته شد. من پسر کسی ام که با آزار و شکنجه به شهادت رسید و همین افتخار ما را کافی است! ای مردم! شما را به خدا سوگند! آیا قبول دارید که همین شما بودید که به پدرم نامه نوشتید (و او را برای آمدن به کوفه دعوت کردید) ولی با او به نیرنگ عمل کردید. با او با جان خویش عهد و پیمان بستید و بیعت نمودید، آنگاه او را تنها گذاشته و با وی پیکار کردید؟!

خداوند شما را به خاطر توشه بدی که برای خود از پیش فرستادید و تصمیم بدی که (در زندگی) گرفتید، نابود کند. شما با چه چشمی می خواهید به پیامبر خدا بنگرید آن زمان که (در قیامت) به شما می گوید: شما خاندان مرا کشتید و حریم مرا مورد هتک و بی احترامی قرار دادید، شما از امت من نیستید».

«حذیم» می گوید: با این خطابه، صدای گریه مردم بلند شد و مردم به یکدیگر می گفتند: نابود و بدبخت شدید، ولی خودتان نمی دانید!

امام سجاد علیه السلام در ادامه فرمود: «خداوند پیامرزد، آن کس که نصیحت و اندرز مرا بپذیرد و سفارش مرا درباره تقوای الهی و درباره رسولش و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر بسپارد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما سو و سرمشق نیکو و ارزشمندی است».

مردم همگی فریاد زدند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله همه ما گوش به فرمان و مطیع توایم و حافظ و نگهبان جان و مال شما هستیم؛ هرگز از شما روی گردان نیستیم، به ما فرمان بده- خدایت رحمت کند- که ما با هر کس تو بجنگی، می ستیزیم و با هر کس که آشتی نمایی، صلح می کنیم، و کسانی که به شما و ما ستم کردند و ظلم روا داشتند را مجازات خواهیم نمود!!

امام سجاد علیه السلام فرمود:

هَيْهَاتَ! أَيُّهَا الْعُدْرَةُ الْمَكْرَهُ! حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمُ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلُ، كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ إِلَى مِنِي، فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ أَبِي بِالْأَمْسِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، فَلَمْ يُنْسِنِي تُكَلِّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ تُكَلِّ أَبِي وَ بَنِي أَبِي وَ جَدِّي، سَقَّ

لَهَا زِمِي وَ مَرَاتُهُ بَيْنَ حَنَا جَرِي وَ حَلْقِي، وَ غَصَّصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي، وَ مَسْأَلَتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا.

«هیئات! ای گروه پیمان شکن حيله گر! (هرگز به وعده های شما اطمینانی نیست زیرا) میان شما و خواسته هایتان پرده ای (از جهل و غفلت و ناتوانی) افکنده شده؛ آیا با همان حال و هوایی که به سراغ پدران ما رفتید، می خواهید به سراغ من بیایید (که فقط وعده می دهید و عمل نمی کنید)؟!؛ به خدایِ مرکب های تندرو که زائران خانه خدا را به سوی منا می برند سوگند! که هرگز چنین نخواهد شد (و من فریب وعده های شما را نمی خورم)؛ چرا که هنوز آن زخمها بهبود نیافته. همین دیروز بود که پدرم و جمعی از خاندانش به شهادت رسیده اند و هنوز داغ مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراموش نکرده بودم که داغ مرگ پدر و فرزندان پدر و جدم اختیار از من ربود. تلخی اندوه آن را در گلو گاهم احساس می کنم و درد جانکاهش در سینه ام جاری است. خواسته من از شما این است که نه از ما طرفداری کنید و نه با ما به جنگ و ستیز برخیزید (ما را به خیر شما امیدی نیست، شرّ مرسانید)».

آنگاه امام زین العابدین علیه السلام با این ابیات سخنش را پایان داد:

لَا غَزَوَ إِن قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ أَكْرَمًا

فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَةَ بِالَّذِي أُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا

قَتِيلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ جِزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ

«جای شگفتی نیست اگر حسین علیه السلام و پدرش که از او بزرگوارتر و بهتر بود کشته شدند.

ای کوفیان به آنچه که به حسین رسید و بسیار هم مصیبت بزرگی بود، شادمان نباشید.

جانم فدای آن کشته ای که کنار شط آب (با لب تشنه) به شهادت رسید، ولی کیفر آن کس که وی را شهید کرد، آتش دوزخ است» (۱).

***۱۳

ص: ۵۷۵

داستان این خطبه نشان می دهد که کوفیان با ضرباتی که خطبه کوبنده امام سجاد علیه السلام بر روحشان وارد کرد چنان به هیجان آمدند که آماده پیکار با دشمنان اهل بیت علیهم السلام و گرفتن انتقام از قاتلان شهدای کربلا شدند، ولی امام علیه السلام که می دانست آنها بی وفایی خود را بارها نشان داده اند و سست تر از آن هستند که قیام همه جانبه ای بر ضد جانیان بنی امیه کنند، سخنان آنها را رد کرد و فرمود: به این بسنده می کنم که بر ضد ما گامی بر ندارید که به خیر شما امیدی نیست ای سیاه رویان!

۷- من جز زیبایی ندیده ام!

ابن زیاد سرمست از غرور پیروزی و برای قدرت نمایی، در کاخ خود نشست و اجازه ورود همگانی داد. سپس دستور داد، سر امام حسین علیه السلام را آورده و در برابرش قرار دهند و آنگاه فرمان داد که زنان حریم حسینی و کودکانش را وارد کنند.

زینب علیها السلام به صورت ناشناس وارد مجلس شد و در گوشه ای نشست.

ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟

پاسخ دادند: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ؛ این زن، زینب دختر علی است».

ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: خدا را سپاس که شما را رسوا ساخت و نادرستی خبرهای شما را نشان داد!

زینب علیها السلام پاسخ داد: «إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا؛ فقط فاسق رسوا می شود و انسان فاسد دروغ می گوید و آن هم ما نیستیم و دیگری است».

ابن زیاد گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؛ کار خدا را نسبت به برادرت و خاندانت چگونه دیدی؟»

زینب (با صلابت و قدرت) پاسخ داد: «مَا رَأَيْتِ إِلَّا جَمِيلًا، هُوَ لَاءِ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتُحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ، فَانظُرِي لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ، ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ يَا بِنَّ مَرْجَانَه؛ من جز زیبایی و نیکی ندیدم، آنها گروهی بودند که خداوند

شهادت را برایشان مقرر کرد و آنان نیز به آرامگاه خویش شتافتند. به زودی خداوند تو و آنان را (در روز قیامت) گرد خواهد آورد و میان شما داوری خواهد کرد؛ در آن روز بنگر چه کسی پیروز خواهد بود؟ ای پسر مرجانه! مادرت به عزایت بنشیند».

عبداللّه بن زیاد با شنیدن این سخنان خشمگین شد و گویا آهنگ قتل آن حضرت را نمود که عمرو بن حُرَیث به وی گفت: ای امیر! او زن است و نباید زن را به گفتارش مجازات کرد.

ابن زیاد (که درماندگی خود را احساس کرد) ادامه داد: «خداوند قلبم را با کشتن حسین و خاندانت تشفی داد!».

زینب کبری علیها السلام فرمود: «لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتُ كَهْلِي، وَقَطَعْتُ فَرْعِي، وَاجْتَنَنْتُ أَصِيلِي، فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤَكَ فَقَدْ اشْتَفَيْتُ؛ به جانم سوگند، بزرگ مرا کشتی و شاخه عمرم را قطع کردی و ریشه مرا از جا درآوردی، اگر این کار مایه تشفی قلب توست، به خواسته ات رسیدی».

ابن زیاد (که پاسخی نداشت) گفت: «این زن، پیوسته موزون و مسجع سخن می گوید. پدرش نیز شاعر بود».

زینب فرمود: «زن (داغدار و مصیبت زده) کجا و مسجع سخن گفتن کجا». (۱)

مطابق نقل شیخ مفید، زینب علیها السلام فرمود: «مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ؟ إِنَّ لِي عَنِ السَّجَاعَةِ لَشُغْلًا، وَلَكِنْ صَدْرِي نَفَثَ بِمَا قُلْتُ؛ زن را با سجع چکار؟ مرا با سجع کاری نیست، آنچه بر زبانم جاری شده، سخنانی بود که از سوز سینه ام برخاست». (۲)

به راستی انسان نمی داند در برابر این همه شجاعت و قدرت روحی چه بگوید؟ جز اینکه در برابر عظمت این بانوی بزرگ، این دختر علی بن ابی طالب علیه السلام زانو به زمین بزند و اعتراف کند که الفاظ و جمله ها قادر نیستند، عظمت و شهامتی را که در این چند جمله ۵۰

ص: ۵۷۷

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۰-۲۰۲ و ارشاد مفید، ص ۴۷۲-۴۷۳ (با مقداری تفاوت)

۲- . ارشاد مفید، ص ۴۷۳. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹-۳۵۰

در آن شرائط مخصوص و در برابر مرد سفاک و بی رحمی همچون ابن زیاد، نهفته است بیان کند، جز اینکه بگوید به حقیقت تو دختر امیرمؤمنان علیه السلام و خواهر حسینی!

۸- شهادت، افتخار ماست

ابن زیاد سپس رو به علی بن الحسین علیه السلام کرد و پرسید: «تو کیستی؟» حضرت پاسخ داد: «من علی بن الحسین هستم».

ابن زیاد گفت: مگر علی بن الحسین را خداوند (در کربلا) نکشت؟

امام علیه السلام فرمود: من برادری به نام علی بن الحسین داشتم که مردم (ستمگر) او را به قتل رساندند.

ابن زیاد گفت: نه، او را خدا کشت!

امام چهارم با استفاده از آیه ۴۲ سوره زمر فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»؛ خداوند، جانها را به هنگام مرگشان می گیرد» (یعنی هر چند خداوند، جان هر کس را هنگام مرگ می ستاند ولی برادرم را عده ای ستمکار به شهادت رساندند).

ابن زیاد که از این جواب دندان شکن خشمگین شده بود، گفت: تو با جرأت و جسارت پاسخ مرا می دهی؟! هنوز در تو، توانایی پاسخگویی به من وجود دارد؟ او را ببرید و گردن بزنید!!

زینب کبری علیها السلام چون چنین دید، امام زین العابدین علیه السلام را در آغوش گرفت و خطاب به ابن زیاد فرمود: بس است؛ هر چه خواستی از خون ما بر زمین ریختی.

سپس افزود: «وَاللَّهِ لَا آفَارِقُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ؛ به خدا سوگند! از او جدا نخواهم شد، اگر می خواهی او را بکشی، مرا نیز همراه او به قتل برسان».

ابن زیاد به زینب و امام سجاد علیهما السلام نگاهی انداخت و گفت: «عَجَبًا لِلرَّحِمِ؛ شگفتا از مهر خویشاوندی!».

سپس افزود: به خدا سوگند! گمان می کنم این زن دوست دارد با برادرزاده اش

کشته شود. از او (علی بن الحسین) درگذرید که گمان می کنم همین بیماری برای درد و رنجش کافی است. (۱)

سید بن طاووس در کتابش پس از نقل ماجرای فوق (با مقداری تفاوت) می افزاید:

امام سجاد علیه السلام رو به عمه اش کرد و فرمود: «عمه جان! تو آرام باش تا من با وی سخن بگویم». آنگاه رو به ابن زیاد کرد و فرمود: «أَبِالْقَتْلِ تُهَدُّدُنِي يَا بَنَ زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ؛ ای پسر زیاد! آیا ما را با قتل تهدید می کنی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن (در راه خدا)، عادت (دیرین) ما و شهادت، مایه کرامت و افتخار ماست».

پس از این گفتگوها ابن زیاد که کاملاً شکست خورده بود، دستور داد علی بن الحسین و همراهانش را درخانه ای کنار مسجد اسکان دهند. (۲)

آیا با هیچ قلم و بیانی ممکن است ارزش و عظمت این سخنان را در آن مجلس که گروهی حاضر بودند ترسیم کرد؟ به یقین این سخنان زبان به زبان می گشت و سراسر کوفه را فرا گرفت و به بیرون آن نیز منتقل شد و تأثیر خود را در داوری مردم درباره عظمت خاندان علی علیه السلام و خباث دشمنان آن گذاشت و بار دیگر بذر انقلاب را بر ضد آل امیه در همه جا پاشید.

۹- این لبان را رسول خدا می بوسید!

مرحوم علامه مجلسی می نویسد: از سعید بن معاذ و عمرو بن سهل نقل شده است که در مجلس ابن زیاد حاضر بودیم و مشاهده کردیم که عیبالله با چوبدستی خود به چشمها و لبان امام حسین علیه السلام می زد و نسبت به آن حضرت جسارت می کرد؛ زید بن ارقم (صحابی رسول خدا) حاضر بود، با دیدن این صحنه گفت: ای ابن زیاد

ص: ۵۷۹

۱- . ارشاد مفید، ص ۴۷۳-۴۷۴ و ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۲ (با مقداری تفاوت) همچنین رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴،

ص ۳۵۰

۲- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۲

چوبدستی ات را بردار، چرا که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که لبان مبارکش را بر این لب و دهان می نهاد (و آنها را می بوسید). آنگاه با صدای بلند گریه کرد.

ابن زیاد که جوابی نداشت و سخت شرمنده شده بود به وی گفت: ای دشمن خدا! خداوند چشمانت را گریان کند! اگر پیرمرد فرتوتی نبودی که عقلت را از دست داده ای، به یقین گردنت را می زد!

زید گفت: پس بگذار ماجرای دیگری را برای تو بگویم که از آنچه گفتم نیز مهم تر است و آن این است که من روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن علیه السلام را روی زانوی راست و حسین علیه السلام را روی زانوی چپ خود نشانده بود؛ دستان مبارک خود را بر سر آنها کشید و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيَّاهُمَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ؛ خدایا من این دو و مؤمنان صالح را به تو می سپارم» اکنون بگو با امانت رسول خدا چه کرده ای؟ (۱)

مطابق نقل طبری، زید بن ارقم پس از این گفتگو از مجلس ابن زیاد برخاست و بیرون رفت. (۲)

وقتی که بیرون رفت، برخی از مردم گفتند: زید بن ارقم سخنان دیگری بر زبان جاری ساخت که اگر عبیدالله آنها را می شنید، حتماً او را به قتل می رساند.

راوی این خبر می گوید: پرسیدم چه گفت؟

گفتند: زید هنگامی که از کنار ما می گذشت، گفت: برده ای مالک بنده خدا (۳) شده است؛ سپس افزود: «يا مَعْشَرَ الْعَرَبِ! الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ وَ أَمْرْتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ، فَهُوَ يَقْتُلُ خِيَارَكُمْ وَ يَسْتَعْبِدُ شَرَّارَكُمْ، فَرَضَيْتُمْ بِالذُّلِّ، فَبَعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالذُّلِّ؛ ای مردم عرب! شما پس از این روز، برده اید! فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را فرمانروا ساختید. او کسی است که خوبان شما را می کشد و بدان شما را به بردگی و فرمانبری می گیرد، از رحمت خدا دوربادت»

ص: ۵۸۰

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸

۲- در بحارالانوار (ج ۴۵، ص ۱۱۷) آمده است: او در حالی که صدایش به گریه بلند بود، از آنجا خارج شد

۳- در بحارالانوار (۱۱۷/۴۵) آمده است: «مَلِكٌ عَبْدٌ حُرًّا؛ برده ای مالک آزاده ای شده است»

آن کس که به ذلت و خواری راضی شد». (۱)

مطابق نقل سید بن طاووس پس از این، ابن زیاد دستور داد که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در کوچه های کوفه بگردانند (تا قدرت نمایی کند). (۲)

بهترین دلیل بر اینکه بنی امیه در کربلا شکست خوردند و امام حسین علیه السلام و یاران شجاع و باوفایش پیروز شدند، همین حوادثی است که گام به گام بعد از ماجرای عاشورا رخ داد، و دشمن را رسوا و عصبانی ساخت و برای بریدن زبان حق گویان، پیوسته آنها را به قتل تهدید می کرد.

هر روز سند تازه ای بر ضد این گروه ستمگر و خونخوار به وسیله یکی از محبان اهل بیت علیهم السلام ارائه می شد؛ آیا ابن زیاد می توانست صحابی بودن زید بن ارقم را انکار کند، در حالی که او از مشاهیر صحابه بود؟ آیا می توانست سخنی بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید؟ با این کار سبب بسیج همه مردم بر ضد خود می شد، ناچار تهدید به مرگ و قتل می کرد و دشنام و ناسزا می گفت!

۱۰- پیرمردی که به آرزویش رسید

«عبیدالله بن زیاد» برای ایجاد جوّ تبلیغاتی و توجیه عملکرد خود و جلوگیری از شورش مردم، مردم را در مسجد گرد آورد و به منبر رفت.

سید بن طاووس می نویسد: ابن زیاد نخست حمد و ثنای الهی را بجا آورد! و در ضمن سخنانش گفت: «سپاس خداوندی را که حق و اهل آن را آشکار کرد و امیرالمؤمنین! و پیروانش را پیروز نمود و (نعوذ بالله) دروغگو فرزند دروغگو را کشت».

ص: ۵۸۱

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶ (با مقداری تفاوت)

۲- ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳

از جای برخاست و فریاد زد: «يَا بَنَ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَأَبُوكَ، وَمَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَأَبُوهُ. يَا عِدُوَّ اللَّهِ! أَتَقْتُلُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّنَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُسْلِمِينَ؛ ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت توست و آن کسی است (یزید) که تو را به این مقام منصوب کرد و پدر او (معاویه) است. ای دشمن خدا! آیا فرزندان پیامبران را می کشید و آنگاه بر منبر مسلمانان، اینگونه (وقیحانه) سخن می گوید؟!».

ابن زیاد (که انتظار چنین سخنی را از هیچ کس نداشت، آشفته و) خشمگین شد و گفت: گوینده این سخن کیست؟

ابن عقیف گفت: منم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خداوند آنها را از هر نوع آلودگی پیراسته، می کشی و می پنداری مسلمانی؟! واغوثاه! کجایند فرزندان مهاجر و انصار که از تو و از آن طغیانگر (یزید)، نفرین شده فرزند نفرین شده، توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انتقام بگیرند!

ابن زیاد با این پاسخ چنان خشمگین شد که رگهای گردنش برآمد و گفت: او را به نزدم آورید!

مأموران از هر سو هجوم آوردند تا وی را دستگیر کنند که بزرگان قبیله اُزد که پسرعموهای او بودند، برخاستند و او را از دست مأموران رها ساختند و از مسجد بیرون بردند و به منزلش رساندند.

ابن زیاد گفت: بروید و این نابینای قبیله اُزد را دستگیر کنید و به نزد من بیاورید.

قبیله اُزد که از ماجرا باخبر شدند همراه با قبایلی از یمنی ها اجتماع کردند و مانع دستگیری عبدالله بن عقیف گردیدند.

از سوی دیگر، هنگامی که خبر این اجتماع به ابن زیاد رسید، قبائل «مُضَر» را جمع (۳)

ص: ۵۸۲

۱- سید بن طاووس می نویسد: وی از خوبان شیعه و از زاهدان بود؛ در جنگ جمل چشم چپ او آسیب دید و در جنگ صفین چشم دیگرش نابینا شد. وی همواره ملازم مسجد کوفه بود و تا شب در آنجا به نماز و عبادت می پرداخت. (ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳)

کرد و محمد بن اشعث را فرمانده آنها قرار داد و آنها را روانه جنگ با آن جمعیت کرد.

میان آن دو گروه درگیری شدیدی رخ داد، تا آنجا که جمعی در این میان کشته شدند و یاران ابن زیاد به منزل عبدالله بن عقیف رسیدند و در را شکستند و به خانه هجوم آوردند.

دختر ابن عقیف پدر را در جریان قرار داد؛ عبدالله بن عقیف به دخترش گفت:

دخترم مترس، شمشیرم را به من بده.

دختر نیز شمشیر را به دست پدر داد و پدر از خودش دفاع می کرد و این اشعار را می خواند:

أَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَقِيفِ الطَّاهِرِ عَقِيفُ شَيْخِي وَإِبْنُ أُمِّ عَامِرٍ

كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدَّتُهُ مُغَاوِرٍ

«من پسر صاحب فضیلت و پاک سرشت عقیفم؛ عقیف پدرم و او پسر ام عامر است.

چه بسیار از افراد شما را چه آنان که زره بر تن داشتند و یا برهنه بودند و پهلوانان شما را با حمله برق آسا به خاک افکندم».

دختر - که شجاعت پدر را دید - گفت: پدر جان! کاش من مرد بودم و در برابر تو با این مردم فاجر و قاتلان خاندان عترت طاهرین می جنگیدم.

سرانجام، دشمنان از هر سو وی را محاصره کردند و او نیز جانانه از خود دفاع می کرد و کسی نمی توانست بر او دست یابد. از هر سو که حمله می کردند دخترش وی را راهنمایی می کرد و فریاد می زد که از فلان سمت می آیند (و او نیز به همان سمت شمشیر می کشید) تا آنکه حلقه محاصره را تنگ تر کردند و به او نزدیک شدند.

دخترش فریاد زد: وا ذلَّاه! پدرم را احاطه کرده اند و او یآوری ندارد.

عبدالله بن عقیف شمشیر را می چرخاند و می گفت:

أُقْسِمُ لَوْ يُفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

«سوگند می خورم که اگر چشمم بینا بود، راه آمد و شد بر شما تنگ می شد».

به هر حال، وی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد آوردند؛ ابن زیاد تا وی را دید گفت: خدای را سپاس که تو را خوار کرد. ابن عقیف پاسخ داد: ای دشمن خدا، چگونه مرا خوار کرد، به خدا سوگند اگر چشم داشتم راه ورود و خروج را بر شما تنگ می کردم (و شما را آسوده نمی گذاشتم).

ابن زیاد پرسید: نظرت درباره عثمان بن عفان (خلیفه سوم) چیست؟

پاسخ داد: ای پسر مرجانه!- و او را دشنام داد- عثمان چه ربطی به تو دارد، بد کرده باشد یا خوب؛ اصلاح کرده باشد یا افساد؛ خداوند ولیّ مردم است و میان مردم و عثمان به عدل و حق داوری خواهد کرد. ولی از من درباره خودت و پدرت و از یزید و پدرش پرس (تا پاسخ دهم).

ابن زیاد (که درمانده شده بود) گفت: به خدا قسم از تو چیزی نمی پرسم تا مرگ را با تلخی تمام بچشی.

عبدالله بن عقیف (که گویا در انتظار آرزوی دیرینه اش بود) گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يَزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلِدَكَ أُمُّكَ، وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَى يَدَيَّ أَلْعَنَ خَلْقَهُ، وَأَبْغَضَ هِمَّ إِلَيْهِ، فَلَمَّا كَفَّ بَصْرِي يَسْتُ مِنَ الشَّهَادَةِ، وَالْمَأْنُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِيهَا بَعْدَ الْيَأْسِ مِنْهَا، وَ عَرَّفَنِي الْجَابَةَ بِمَنَّهُ فِي قَدِيمِ دُعَائِي؛ ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است، آگاه باش که پیش از آنکه مادرت تو را بزاید، از خداوند طلب می کردم که شهادت را روزیم فرماید و از خدا خواستم که شهادتم را به دست ملعون ترین مردم و مبعوض ترین آنها در نزدش قرار دهد. ولی پس از آنکه نایبنا شدم از دستیابی به آرزوی شهادت ناامید گردیدم، ولی اکنون خدا را سپاس می گویم که بعد از آن ناامیدی به آن آرزو می رسم و خداوند اجابت دعای پیشین را با فضل و منتش به من نشان داد».

ابن زیاد دستور داد گردنش را زدند و بدنش را در محله «سبخه» (۱) کوفه او را به دار (۱)

ص: ۵۸۴

۱- . مقصود از «سبخه» که به معنای شوره زار است، محله «کناسه» کوفه است. (پاورقی بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱)

به یقین افرادی مانند عبدالله بن عقیف در تاریخ کم اند، پیرمردی نابینا که تاب و توان خود را در جنگ با دشمنان اسلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از دست داده، این چنین با گفتار و عمل خود، جانانه از حق دفاع می کند و جان خود را بر سر این کار می گذارد و خوشحال است که به آرزوی دیرینه اش - همان شهادت در راه خدا- رسیده است.

اینان، ستارگان فروزانی هستند که در ظلمتکده حکومت دژخیمان تاریخ می درخشند و درس شهامت و آزادگی و ایمان به وعده های الهی را به همگان- مخصوصاً جوانان- می آموزند.

۱۱- عجیب تر از ماجرای اصحاب کهف و رقیم

شیخ مفید در ارشاد نقل می کند که، عبیدالله بن زیاد دستور داد سر مقدس امام حسین علیه السلام را میان همه کوچه ها و قبیله های کوفه بگردانند؛ به گمان خود از همه زهر چشم بگیرد. زید بن ارقم که شاهد این ماجرا بود، نقل می کند من در غرفه ام نشسته بودم که سر امام حسین علیه السلام را در حالی که بر فراز نیزه بود از کنارم عبور دادند. وقتی که آن سر مقدس در برابر من قرار گرفت، شنیدم این آیه را می خواند: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»؛ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟» (۲) با شنیدن این آیه موی بر بدنم راست شد و (لرزیدم) و گفتم:

«رَأْسِيكَ وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَعْجَبٌ وَأَعْجَبٌ؛ ای پسر رسول خدا! ماجرای سر تو بسیار شگفت انگیزتر و عجیب تر (از ماجرای اصحاب کهف و رقیم) است!». (۳)

ص: ۵۸۵

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۳-۲۰۷ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹-۱۲۱

۲- . کهف، آیه ۹

۳- . ارشاد مفید، ص ۴۷۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱

قرآن خواندن سر مقدس امام حسین علیه السلام از معجزات روشن آن حضرت به شمار می رود، ولی در اینکه آیا همگان چنین امری را شنیده باشند و یا افراد خاصی از این معجزه با خبر شده باشند، جای گفتگو دارد. ولی با توجه به اینکه شنیدن صدای قرآن از معجزاتی است که اگر برای همگان اتفاق می افتاد، نقل همه مجالس می شد و ای بسا سبب شورش و قیام می گردید و علی القاعده این ماجرای مهم به طور گسترده در تاریخ ثبت می شد، ولی از آنجا که چنین چیزی در کتابهای تاریخ نیامده است، می توان گفت، درک این حادثه و شنیدن صدای قرآن از سر مقدس آن حضرت به افراد ویژه ای همچون زید بن ارقم - که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و ماجرای برخورد او با ابن زیاد نیز پیش از این گذشت - اختصاص دارد.

نکته دیگر آنکه تلاوت این آیه توسط آن سر مقدس نیز قابل توجه است. زیرا می دانیم اصحاب کهف و رقیم (۱) جمعی از جوانان خداجو بودند که در عصر زمامداری پادشاه ظالم و کافری به نام «دقیانوس» می زیستند و برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش، به غاری از کوه پناه بردند و در راه حفظ ایمان خود استقامت و جوانمردی به خرج دادند؛ پس از ورود به غار، به فرمان خداوند مدت ۳۰۹ سال در خوابی شبیه به مرگ به سر بردند و آنگاه خداوند آنها را برانگیخت. (۲)

در واقع این معجزه بزرگ مایه شگفتی و اعجاب همه بود. ولی خواندن قرآن توسط سر بریده امام حسین علیه السلام و تلاوت آیه فوق، اعجاز دیگری است که به مراتب شگفت انگیزتر از ماجرای خواب اصحاب کهف است.

خواندن این آیات توسط سر مبارک آن حضرت، می تواند اشاره به این نکته نیز باشد که امام حسین علیه السلام نیز در آن عصر ظلمت خیز و تاریک، راه هجرت و مبارزه را در پیش گرفت و البته مبارزه و قیام امام حسین علیه السلام کجا و هجرت اصحاب کهف کجا! هف

ص: ۵۸۶

۱- در اینکه اصحاب کهف و رقیم یک گروه هستند و یا دو گروه، میان مفسران گفتگوست؛ ولی محققان از مفسران گفته اند که آنها یک گروه هستند و همان جوانان خداجوی عصر پادشاهی «دقیانوس» بوده اند. (برای اطلاع بیشتر به تفسیر نمونه ذیل تفسیر آیه ۹ سوره کهف مراجعه کنید)

۲- رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۱۲، تفسیر آیات ۹-۲۰ سوره کهف

عبیدالله بن زیاد نامه ای به یزید نوشت و او را از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش آگاه ساخت. هنگامی که یزید از مضمون نامه باخبر شد، در پاسخ نامه ای به عبیدالله نوشت و دستور داد که سر امام حسین علیه السلام و یارانش را همراه با اسیران روانه شام نماید.

ابن زیاد نیز سرهای شهدا را به همراه اسیران و زنان، همچون اسیران بلاد کفر به سوی شام گسیل داشت، در حالی که چهره هایشان را نمایان ساخت و در معرض نگاه مردم نواحی و بلاد قرار داد. (۱)

مطابق نقل شیخ مفید هنگامی که کاروان اسیران را از کوفه کوچ می دادند، ابن زیاد دستور داد، غل و زنجیری به گردن امام سجاد انداختند و با این وضع او را روانه این سفر کرد: (وَ أَمَرَ بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَّ بِغُلٍّ إِلَى عُنُقِهِ). (۲)

به نظر می رسد مصائب اهل بیت علیهم السلام در کوفه و شام از مصیبت‌های کربلا جانسوزتر بود؛ همانگونه که در ماجرای ورود به کوفه بیان شد و نیز به هنگام روانه ساختن به سوی شام از کتب معتبر نقل کردیم، زنان حریم حسینی علیه السلام را با چهره های نمایان و پوشش نامناسب میان مردان حرکت دادند و با فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند اسیران بلاد کفر رفتار نمودند.

اگر نبود که این ماجرا در کتابهای معتبری از شیخ مفید و سید بن طاووس و مانند آن آمده، باور کردن آن بسی دشوار بود؛ ولی این برخوردها واقعیت دارد. از آن مردم پست و دنیاپرست و بی ایمان، برخوردهایی سرزد و رنجهایی بر خاندان عصمت و طهارت وارد آمد که جای آن داشت آسمانها از هم متلاشی شود، چرخ گردون از حرکت باز

ص: ۵۸۷

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۸

۲- . ارشاد مفید، ص ۴۷۷؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰

ایستد، زمین متلاشی گردد و جنّ و انس برای همیشه گریان بمانند. حادثی که قلب هر انسان با وجدانی را می لرزاند و در غم و اندوهی عمیق و پایان ناپذیر فرو می برد.

آیا می توان باور کرد که مردمی مسلمان! شاهد این صحنه ها باشند و آرام بگیرند! چگونه کوفیان با دیدن این صحنه ها می توانستند آرام بخوابند و به آسودگی زندگی کنند و حتی برای لحظه ای بخندند!!

جای آن داشت که آنان از شرم، تا همیشه تاریخ سر به زیر می افکندند و حتی به روی یکدیگر نیز نگاه نمی کردند. اف بر این مردم بی وفا و بی ایمان!

۱۳- منازل بین راه

اشاره

فرمانروایان شام و جنایتکاران کوفه برای مانور قدرت و گرفتن زهر چشم از مردم همه مناطق، دستور دادند که کاروان اسیران را همراه سرها در شهرها بگردانند، غافل از اینکه با این کار در هر گامی، میخی بر تابوت خود می کوبند.

سید بن طاووس می نویسد: پس از دستور یزید، ابن زیاد سرها را به همراه اسیران، به «محرّر بن ثعلبه عائذی» سپرد که آنها را چون اسیران بلاد کفر در شهرها بگردانند و به شام برسانند. (۱)

منازلی که بین راه کوفه و شام از آنها گذشتند، به ترتیب مشخص نیست، ولی در کتابهای مقاتل، منازل را نام برده اند (۲) که ما در اینجا به برخی از آنها که حوادث قابل توجهی در آنها اتفاق افتاد، اشاره می کنیم:

ص: ۵۸۸

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۰۸

۲- . در کتاب «قصه کربلا» تألیف دانشمند محترم جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای نظری منفرد از ۲۰ منزل نام برده شده و برای هر منزلی نکته ای و حادثه ای نقل گردیده است (رجوع کنید به: قصه کربلا، ص ۴۶۵-۴۸۰)

آنها که سر مبارک امام حسین علیه السلام را با خود می بردند، در بین راه به مکانی رسیدند و سر مقدس آن حضرت را بر روی سنگ بزرگی نهادند. قطره خونی از آن سر مقدس بر روی آن سنگ چکید، و روایت است که پس از آن هر سال در روز عاشورا از آن سنگ خون می جوشید و مردم از اطراف و نواحی در آن مکان اجتماع می کردند و برای امام حسین علیه السلام ماتمی برپا می نمودند و شیون و ناله سر می دادند. این ماجرا تا زمان عبدالملک مروان ادامه داشت، تا آنکه وی دستور داد آن سنگ را از آن مکان منتقل کرده و به مکان نامعلومی بردند؛ پس از آن اثری از آن سنگ دیده نشد ولی مردم در آنجا بنایی برپا کردند و نامش را «نقطه» یا «مشهد النقطه» نامیدند. (۱)

حلب

در شهر حلب (در سوریه) زیارتگاه معروفی است به نام «مشهد السقط» که در علت نامگذاری آن گفته اند: چون کاروان اسیران به این مکان رسیدند، فرزندی از امام حسین علیه السلام در آنجا سقط شد که «محسن» نام داشت و او را در آنجا به خاک سپردند. (۲)

بعلبک

مرحوم علامه مجلسی می نویسد: در برخی از کتابها آمده است که چون کاروان اسیران به بعلبک نزدیک شدند، به والی آن شهر ورود اسیران را اطلاع دادند؛ او نیز دستور داد پرچم ها (ی پیروزی) را برافرازند و به پیشواز کاروان بروند، کودکان نیز همراه آنها خارج شدند و به تماشای اسیران شتافتند. ام کلثوم علیها السلام چون این صحنه ها

ص: ۵۸۹

-
- ۱- . مقتل الحسين مقررّم، ص ۳۴۶؛ مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در نفس المهموم، ص ۲۳۸ این ماجرا را نقل کرده است
 - ۲- . همان مدرک

را دید، در حق آنها نفرین کرد و فرمود: «أَبَادَ اللَّهُ كَثْرَتَكُمْ، وَ سَيَلَطَ عَلَيْكُمْ مَنْ يَفْتُلِكُمْ؛ خداوند جمعیت شما را نابود کند و کسی را بر شما مسلط سازد که شما را به قتل برساند». (۱)

۱۴- غوغای شام

اسرای خاندان اهل بیت علیهم السلام را پس از گردش در شهرها و آبادی ها همراه با سرهای شهدا به منطقه شام رساندند. وقتی که نزدیک دمشق- پایتخت حکومت یزید- رسیدند، ام کلثوم از شمر خواست که آنها را از دروازه ای که کمتر محل اجتماع مردم است، وارد شهر کنند و همچنین سرهای شهدا را از محمل ها دور نمایند، تا مردم متوجه آن سرها شوند و نوامیس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نظاره نکنند؛ ولی شمر برخلاف خواسته آن حضرت، دستور داد که سرها را دقیقاً در میان محمل ها حرکت دهند تا جلب نظر بیشتری کند!

در روز اول ماه صفر (۲) کاروان را از «دروازه ساعات» (۳) که محل اجتماع مردم بود وارد شهر کردند. نخست آنها را کنار دروازه ساعات نگه داشتند و مردم با طبل و شیپور، شادی کنان و کف زنان به استقبال کاروان اسیران آمدند. (۴)

یزید در قصر خود در مکانی که مشرف بر «جیرون» (مکانی نزدیک مسجد اموی) بود نشسته بود، و کاروان اسیران و سرهای شهدا را نظاره می کرد، در همان حال

ص: ۵۹۰

-
- ۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۶
 - ۲- در کامل بهائی (نوشته عماد الدین طبری شیعی) و آثار الباقیه ابوریحان بیرونی و مصباح کفعمی روز ورود کاروان اسیران به شام، روز اول صفر ذکر شده است (مقتل الحسین مقّم، ص ۳۴۸)
 - ۳- علت نامگذاری آن دروازه به «ساعات»، آن بود که در آنجا پیکرهای مسی از شکل پرندگان و برخی از حیوانات درست کرده بودند که با ایجاد نظمی در میان آنها و ارتباطشان با یکدیگر ساعات روز مشخص می شد. البته در مقتل الحسین خوارزمی آمده است که کاروان اسرا را از دروازه «توما» وارد کردند که آثار این دروازه هم اکنون نیز باقی است (مقتل الحسین مقّم، ص ۳۴۸)
 - ۴- مقتل الحسین مقّم، ص ۳۴۷-۳۴۸ و ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۰ (با مقداری تفاوت)

صدای کلاغی را شنید و آن را به فال بد گرفت و چنین سرود:

لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَأَشْرَقَتْ تِلْكَ الرُّؤُوسُ عَلَى شَفا جِيْرُونَ

نَعِبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ: قُلْ أَوْ لَا تَقُلْ فَقَدْ افْتَضَيْتُ مِنَ الرَّسُولِ دُيُونِي

«وقتی که آن قافله ها پدیدار شدند و آن سرها بر لبه جیرون نمایان گشت؛ در همان حال کلاغی بانگ برداشت، به او گفتم: چه فریاد بزنی و یا زنی (مهم نیست)؛ زیرا من طلب خودم را از رسول (خدا) گرفتم (و انتقام کشته های بدر و احد و ... را از او کشیدم)».^(۱) و این یکی از دلائل روشن و اسناد مهم بر عدم ایمان یزید و بنی امیه به اسلام و مقدسات اسلام بود.

سید بن طاووس می نویسد: کاروان اسرا را وارد شهر کردند و آنها را کنار درب مسجد جامع - در مکان مخصوص نگهداری اسیران - نگه داشتند.^(۲)

در این میان پیرمردی به کاروان اسیران نزدیک شد و گفت: «خدا را سپاس که شما را کشت و نابود کرد و شهرها را از مردان شما آسوده ساخت و یزید را بر شما پیروز نمود!!».

امام علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: «یا شیخ! هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ ای پیرمرد آیا قرآن خوانده ای؟».

پاسخ داد: آری (شما را با قرآن چکار؟!).

فرمود: «فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۳)

؛ آیا این آیه را می شناسی که می گوید: «به مردم بگو که من هیچ پاداشی از شما در برابر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [/ اهل بیت]؟».

پیرمرد پاسخ داد: آری؛ من این آیه را خوانده ام (ولی با شما چه ارتباطی دارد!).

امام علیه السلام فرمود: «فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ؛ قُرْبَى [/ اهل بیت] ما هستیم».^{۲۳}

ص: ۵۹۱

۱- . مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۴۸

۲- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۰

۳- . شوری، آیه ۲۳

سپس افزود: «آیا آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ» (۱)

را خوانده ای؟».

پیرمرد گفت: آری، این آیه را خوانده ام.

امام چهارم علیه السلام فرمود: «آن قربی که در این آیه آمده است، ما هستیم».

آنگاه فرمود: «آیا این آیه را خوانده ای که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲)

پیرمرد گفت: آری، این آیه را نیز خوانده ام.

امام سجاد علیه السلام فرمود: «فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصْنَا بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ؛ ای پیرمرد! ما آن اهل بیته هستیم که خداوند آیه تطهیر را ویژه ما قرار داد».

پیرمرد که این سخنان را شنید، ساکت شد و از گفته های خود سخت پشیمان گردید و فریاد زد: به خدا سوگند شما همان گروه (شایسته و از خاندان پیامبر) هستید.

امام علیه السلام نیز در تأیید سخنان آن پیرمرد فرمود: به خدا سوگند، بدون تردید ما همان اهل بیت عصمت و طهارتیم و به حق جد ما رسول خدا سوگند! که ما همان گروه هستیم.

پیرمرد گریست و عمامه از سر انداخت و سرش را به آسمان بلند کرد و گفت:

«خدایا من از دشمنان آل محمد- از جنّ و انس آنها- بیزاری می جویم». سپس به امام علیه السلام عرض کرد: «آیا راه توبه ای برای من وجود دارد؟».

امام به او فرمود: «آری، اگر توبه کنی، خداوند تو را می بخشد و توبه ات را می پذیرد و تو با ما (و در زمره دوستان ما) خواهی بود» (د).

ص: ۵۹۲

۱- انفال، آیه ۴۱. (بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان [اهل بیت] است)

۲- احزاب، آیه ۳۳ (خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد)

پیرمرد نیز توبه کرد، ولی هنگامی که این سخن به گوش یزید رسید، دستور قتل وی را صادر کرد! (۱)

مردم شام از ابتدا که اسلام را پذیرفتند، سلطه خاندان اموی را بر خود دیدند. نخست والی شام، یزید بن ابوسفیان و سپس معاویه بن ابوسفیان بود (۲)، معاویه در مدت چهل سال سلطه خود، مردم را از اسلام واقعی دور نگه داشت و آنچه که خود از اسلام می‌پسندید به آنها عرضه می‌کرد. او خود را به عنوان «خال المؤمنین» و «کاتب وحی» جا زده بود و یزید نیز وارث چنین حکومتی بود؛ و لذا عجیب نیست که پیرمرد فریب خورده شامی، چنین برخوردی نماید؛ ولی پس از روشن‌گری امام سجاد علیه السلام به راه راست برگشت و در راه عقیده اش به شهادت رسید.

به هر حال، اوضاع شام و جو آن برای اهل بیت علیهم السلام بسیار سخت و دشوار بود و آنقدر به امام سجاد و اهل بیت علیهم السلام در آنجا سخت گذشت که این بیت شعر از آن حضرت نقل شده است:

فِيالَيْتَ لَمْ أَنْظُرْ دِمَشْقًا وَلَمْ أَكُنْ يَرَانِي يَزِيدُ فِي الْبِلَادِ أَسِيرُهُ

«ای کاش چشمم به دمشق نیفتاده بود و یزید مرا با این وضع در اسارت نمی‌دید». (۳)

۱۵- در بارگاه یزید

کاروان اسیران را آماده ورود به مجلس یزید کردند. مرحوم سید بن طاووس می‌نویسد: اهل بیت امام حسین علیه السلام را در حالی که به ریسمان بسته بودند، وارد

ص: ۵۹۳

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹. این ماجرا در ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۱-۲۱۲ و احتجاج، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۲، با مقداری تفاوت آمده است

۲- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۹۱ به بعد (حوادث سال سیزدهم)

۳- مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۱۱۰

مجلس یزید کردند (۱) و مطابق نقل «مقرّم»، ریسمان در گردن امام زین العابدین علیه السلام و زینب علیها السلام و سایر دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله انداختند و آنها را به سوی دربار یزید روانه ساختند و هر گاه که از راه رفتن باز می ایستادند، آن بی رحم ها، آنها را می زدند تا به راهشان ادامه دهند! (۲)

از امام علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده است که ما دوازده تن مرد بودیم در حالی که ما را به غل و زنجیر بسته بودند، وارد مجلس یزید کردند. وقتی که در برابر یزید قرار گرفتیم، به او گفتم: «یا یزیدُ ما ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأَى عَلِيَّ هَذِهِ الْحَالِهِ؟ ای یزید اگر رسول خدا ما را به این حالت ببیند، گمان می کنی درباره تو چه خواهد گفت؟».

فاطمه بنت الحسین نیز گفت: «تو دختران رسول خدا را اسیر می کنی؟!».

با این سخن مردم می گریستند و اهل خانه یزید (که از پشت پرده ناظر ماجرا بودند) نیز گریستند تا آنجا که صدای گریه ها بلند شد.

امام سجاد علیه السلام بار دیگر به یزید فرمود: «اگر پیامبر خدا مرا در غل و زنجیر ببیند، گمان می کنی درباره تو چه می گوید؟»

یزید که چنین دید، دستور داد، غل و زنجیر را از آن حضرت گشودند. (۳)

همچنین نقل شده است، یزید دستور داد سرهای شهدا و سر مقدس امام حسین علیه السلام را آورده و در برابرش قرار دادند، آنگاه با اشاره به سر امام حسین علیه السلام به اهل مجلس رو کرد و گفت: «این مرد بر من می بالید و می گفت: «پدرم از پدر یزید و مادرم از مادرس و جدّم از جدّ او، بهتر است و من نیز از خود او بهترم» و همین سخن ها، وی را به کشتن داد!».

اما اینکه می گفت پدرش از پدر من بهتر است، دیدید که پدرم به مبارزه با پدرش ۳۲

ص: ۵۹۴

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۱۳

۲- . مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۵۰

۳- . بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲

برخاست و خداوند به نفع پدرم بر ضد پدر او داوری کرد (و پیروزش نمود)؛ اما این گفته حسین علیه السلام که مادرش از مادر یزید بهتر است، به جانم سوگند! درست گفته است و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مادرم بهتر است؛ و اما جدش را بهتر از جدّم دانسته، آری؛ هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نمی تواند ادعا کند که از محمّد صلی الله علیه و آله بهتر است. ولی اینکه خودش را بهتر از من دانسته، باید گفت مثل اینکه او این آیه را نخوانده که: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ...» (۱)

البته شکی نیست که یزید به این مسأله نیز ایمان نداشت، همانگونه که از سخنان گذشته او معلوم شد و هدفش ریاکاری و مغالطه و گرفتن نتیجه نهایی بوده است.

به هر حال، یزید می خواست پیروزی ظاهری خود بر امام حسین علیه السلام را علامت حقایق و درستی راه خود بداند و نتیجه استدلالش این است که تمام جنایتکارانی که در طول تاریخ به قدرت رسیدند، همچون فرعون ها، نمرودها، حجاج ها، هیتلرها و ...

همه محبوب درگاه خدایند!!

پس از گفتگوهای دیگری میان امام چهارم و یزید، آن حضرت در پاسخ به یزید گفت: «ای پسر معاویه و هند! همیشه نبوت و فرمانروایی - پیش از تولد تو - برای پدران و اجداد من بوده است و جدّم علی علیه السلام در روز بدر و احد و احزاب (در کنار رسول خدا بود و) پرچم رسول خدا در دستش قرار داشت، در حالی که پدرت (معاویه) و جدّت (ابوسفیان) پرچم های کفار در دستشان بود!».

آنگاه امام علی بن الحسین علیهما السلام این اشعار را خواند:

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ

بِعِزَّتِي وَبِأَهْلِي عِنْدَ مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرْجُوا بِدَمِ

«چه خواهید گفت، آنگاه که پیامبر به شما بگوید: شما پس از من - با آنکه آخرین امتیید - با عترت و خاندانم چه کردید؟ جمعی از آنها اسیر و گروهی را به خاک و خون کشیدید؟!» ۳۱.

ص: ۵۹۵

سپس افزود: وای بر تو ای یزید! اگر می دانستی که چه کردی و چه جنایتی را در حق پدر و برادر و عموها و خاندانم مرتکب شدی، به یقین (از وحشت) به کوهها فرار می کردی و بر روی خاکستر می نشستی و فریاد ناله و غم سر می دادی، از اینکه چرا سر پدرم، حسین پسر فاطمه و علی علیهم السلام را بر سر دروازه شهرتان آویخته اید، با آنکه او امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله میان شما بود.

(ای یزید) من تو را در فردای قیامتی که همه مردم گرد می آیند، به خواری و رسوایی بشارت می دهم». (۱)

امام سجاد علیه السلام می دانست این سخنان در دل تاریک یزید که خالی از ایمان به خدا و یوم المعاد بود، کمترین اثری نخواهد گذارد زیرا او مردی شرابخوار و جنایتکار بود که به این امور اهمیتی نمی داد، ولی در آن مجمع، گروه کثیری از سرشناسان شام بودند که مخاطب واقعی امام علیه السلام محسوب می شدند و این سخنان در دل آنها اثر می گذارد و با توجه به اینکه دربار شاهان و خلفا، مرکز پخش اخبار بود، از آنجا به مناطق دیگر انتشار می یافت، و ماهیت واقعی خاندان امیه را ظاهر می ساخت و مهر کفر و بی ایمانی و بطلان بر پیشانی همه آنها می زد.

آری! خدا می خواست این گروه جنایتکار بی خرد، سند رسوایی خود را که سرهای مقدس شهیدان کربلا و اسیران خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، به همه جا ببرند و خود را بیش از پیش رسوای خاص و عام کنند.

۱۶- خروج زینب کبری علیها السلام

هنگامی که چشم زینب کبری علیها السلام به سر خونین برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، گریبان درید و با صدای محزونی که دل ها را به وحشت می انداخت فریاد زد: «یا

ص: ۵۹۶

حَسْبِينَاهُ! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِنَى، يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى؛ أَي حَسِينِ أَي مَحْبُوبِ رَسُولِ خِدا، أَي پسر مکه و منا، أَي پسر فاطمه زهرا، بانوی همه زنان جهان، أَي پسر دختر (محمد) مصطفی».

راوی این ماجرا نقل می کند: به خدا سوگند با این ندای زینب علیها السلام، تمام کسانی که در مجلس بودند گریستند و در آن حال یزید ساکت بود ...!!

یزید دستور داد چوب خیزرانش را آوردند و با آن به لب و دندان امام حسین علیه السلام می زد. ابو برزه اسلمی (که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در آن مجلس حضور داشت) خطاب به یزید گفت: ای یزید! آیا با چوبدستی ات به دندان حسین فرزند فاطمه می زنی؟! من به چشم خود دیدم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، لب و دندان حسین علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام را می بوسید و می فرمود: «أَنْتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَلَعْنَهُ، وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ شما دو تن، سرور جوانان اهل بهشتید، خداوند کشنده شما را بکشد و مورد لعن قرار دهد و برای او جهنم را فراهم ساخته و بد جایگاهی است».

یزید خشمگین شد و دستور داد او را از مجلس بیرون کردند.

یزید که سرمست از باده غرور بود و گمان می کرد در کربلا پیروز شده، این اشعار را که سند زنده دیگری بر عدم ایمان او و آل امیه، نسبت به مبانی اسلام بود، با صدای بلند خواند: (۱)

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا جَزَعِ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

فَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

لَسْتُ مِنْ خِنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ، مَا كَانَ فَعْلُ

«کاش بزرگان من که در جنگ بدر، کشته شده بودند، امروز می دیدند که قبیله خزرج چگونه ازست

ص: ۵۹۷

۱- بیت دوم این ابیات از «عبدالله بن زبیری» از دشمنان سرسخت رسول خداست، وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می کردند. یزید از این بیت استفاده کرد و بقیه را خود سروده است

ضربات نیزه به زاری آمده است.

در آن حال، از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت درد نکند!

من از فرزندان «خندف» (۱)

نیستم، اگر از فرزندان احمد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) انتقام نگیرم.

اینجا بود که زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و خطبه ای غزا خواند و فرمود:

أَلْحَمِدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَيَّ لِي اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ». (۲)

أَظَنَنْتُ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَفْطَارَ الْأَرْضِ وَآفَاقَ السَّمَاءِ، فَأَصَيْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارَى أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا، وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ، فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ، وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْثِقَةً وَالْأُمُورَ مُتَسَبِّغَةً وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّنا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ». (۳)

«حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر فرستاده خدا و بر خاندانش باد. خداوند راست گفت، آنجا که فرمود: «عاقبت آنان که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند». ای یزید! آیا اکنون که زمین و آسمان را (از جهات گوناگون) بر ما تنگ کردی و ما را همانند اسیران به هر سو کشاندی، می پنداری ما به نزد خدا خوار شدیم و تو نزد او عزیز و گرامی می باشی؟ و تصور کردی این نشانه قدر و منزلت تو در نزد خداست؟ از این رو، باد غرور به بینی انداخته و به خود بالیدی و خرم و شادمان شدی از اینکه دیدی دنیا در کمند تو در آمده و امور تو سامان یافته و ملوک ۷۸

ص: ۵۹۸

۱- خندف از جدّه های اعلای قریش و از جمله یزید محسوب می شود. (ر. ک: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴-۲۵)

۲- روم، آیه ۱۰

۳- آل عمران، آیه ۱۷۸

و خلافت ما در اختیار تو قرار گرفته؛ پس کمی آهسته تر! آیا سخن خداوند را فراموش کردی که فرمود: «آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها عذاب خوار کننده ای (آماده شده) است».

در ادامه این خطبه کوبنده فرمود:

أَمِنَ الْعِدْلُ يَا بَنَ الطَّلَاقِ! تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَائِكَ، وَسَوْفُوكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَيَابَا، قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ، وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَخْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ، وَيَتَصَيَّفُحْنَ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبَ وَالْبَعِيدَ، وَالِدَنِيَّ وَالشَّرِيفَ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبُهُ مَنْ لَفِظَ فُوهَهُ أَكْبَادَ الْأَزْكَيَاءِ، وَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، وَكَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بَعْضِ نَا أَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالسَّنْفِ وَالشَّنَانِ وَالْإِخْنِ وَالْأَضْغَانِ، ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ:

لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَشَلْ

مُتَّحِيًّا عَلَى ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، تَنَكُّتُهَا بِمُخَصِّصِ رَتِكَ، وَكَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَقَدْ نَكَاتَ الْفَرُوحَةَ، وَاسْتَأْصِيَلَتْ الشَّافَةَ يَارَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَنُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَتَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ، فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكًا مَوْرِدَهُمْ وَلْتَوَدِّدَنَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَبَكِمْتَ، وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

«ای پسر کفار آزاد شده! (۱) آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده ها بنشانی، ولی دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و به این و آن سو بکشانی و در حالی که پرده حرمت آنان را دریده و چهره های آنان را در معرض دید مردم قرار داده ای، آنها را توسط دشمنان در شهرهای مختلف بگردانی، تا مردم هر کوی و برزن به تماشای آنان بنشینند و افراد دور و نزدیک و پست و شریف به چهره هایشان چشم بدوزند، با آنکه همراه آنان مردان و حمایت گرانشان نبودند؟» (۷)

ص: ۵۹۹

۱- . اشاره است به ماجرای فتح مکه که رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوسفیان و معاویه و دیگر سران قریش و معاندان را بخشید و فرمود: «إِذْهَبُوا فَانْتُمُ الطَّلَاقُ؛ بروید! شما آزادید» (رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۶ و تاریخ طبری، ج ۲،

ص ۳۳۷)

(ولی چه سود از این سخنان، زیرا) چگونه می توان به حمایت و مراقبت آن کس امید داشت که (مادرش) جگر پاکان را به دهان گرفته (اشاره به داستان هند جگرخوار مادر بزرگ یزید است) و گویش از خون شهیدان روییده؟! و چگونه در دشمنی ما اهل بیت شتاب نکنند آن کس که به ما با غرور و با نفرت، خشمگینانه و کینه توزانه نگاه می کند و آنگاه- بی آنکه احساس گناه کند و ظلم و ستم خود را بزرگ بشمارد- (و مغرورانه) می گوید:

«ای کاش اجداد من بودند و این صحنه ها را می دیدند و از شادی و سرور فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دست مریزاد!».

این جمله را در حالی می گویی که بر لب و دندان ابا عبدالله علیه السلام سید جوانان اهل بهشت می زنی!

آری، چرا چنین سخن نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان رسول خدا و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، زخم دل ما را گشودی و ریشه خاندان ما را مورد تهدید قرار دادی، تو پدران را صدا می زنی و خیال می کنی آنها صدایت را می شنوند؟! (عجله نکن!) به زودی به آنها ملحق خواهی شد؛ آن روز آرزو می کنی که کاش دستت شل بود و زبانت لال و این سخنان را نمی گفتی و این کارها را انجام نمی دادی». سپس افزود:

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَأَنْتَقِمِ مِنْ ظَالِمِنَا، وَأَحْلِلْ غَضَبَكَ بَمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا، وَقَتَلَ حُمَاتِنَا، فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزَزْتَ إِلَّا لَحْيَكَ، وَلَمْتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَاكِ دِمَائِ دُرِّيَّتِهِ، وَأَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَيْتَرَتِهِ وَلُحْمَتِهِ، حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ، وَيَلْتُمُّ شَعْتَهُمْ، وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». (۱)

وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَصِيمًا، وَبِجَبْرِئِيلَ ظَهِيرًا، وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَى لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَأَيْكُمْ شَرُّ مَكَانًا، وَأَضْعَفُ جُنْدًا.

«خدایا! حق ما را بستان و از ستمگران بر ما، انتقام بگیر و خشمت را بر آن کس که خون ما را بر زمین ریخت و حامیان ما را کشت فرو فرست. ۶۹»

ص: ۶۰۰

(ای یزید) به خدا سوگند (با این جنایت) جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خود را نبریدی و در حقیقت خود را نابود کردی؛ به یقین با حمل باری که- از ریختن خون فرزندان رسول خدا و هتک حرمت آن حضرت در ارتباط با خاندان و جگر گوشه هایش- بر دوش داری، بر رسول خدا وارد خواهی شد؛ در آن جا خداوند آنان را گرد خواهد آورد و پریشانی آنها را بر طرف خواهد ساخت و داد آنها را بستاند (آری)، «گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند، بلکه زندگان جاویدند و نزد پروردگارش روزی می خورند». همین بس که در دادگاهی حاضر شوی که داورش خداست و رسول خدا معارض تو و جبرئیل گواه و پشتیبان او.

به زودی آن کس که حکومت را برای تو هموار ساخت و تو را بر گرده مسلمین سوار کرد، خواهد دانست که چه کیفر بدی نصیب ظالمان خواهد شد و خواهد فهمید که جایگاه چه کسی بد است و لشکر چه کسی ضعیف تر و ناتوان تر است.

آنگاه زینب کبری علیها السلام با این فراز از سخنان کوبنده اش، خطبه را به پایان برد:

وَلَيْسَ جَزَاءُ عَلَى الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ، إِنِّي لَأَسْتَصِيحُ قَدْرَكَ، وَأَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَأَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعِيُونَ عَيْبَرِي، وَالصُّدُورَ حَرِي، أَلَا- فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا، وَتِلْكَ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاجِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتَعْفُرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ.

وَلَيْنِ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدَ بِنَا وَشَيْكًا مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَمَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، وَإِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِي، وَعَلَيْهِ الْمَعُولُ، فَكَيْدُ كَيْدِكَ، وَاسِعُ سَيْعِكَ، وَنَاصِبُ جُهْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا، وَلَا تُمِيتُ وَحَيْنَا، وَلَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَلَا تَزْحَضُ عَنْكَ عَارَهَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا، وَأَيَّامَكَ إِلَّا عَدَدًا، وَجَمْعَكَ إِلَّا بَدْدًا؟ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَا آخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ.

وَنَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَيُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

«اگر مصیبت های بزرگ روزگار، کارم را به اینجا کشانده که با تو سخن بگویم، ولی (بدان) من به یقین، ارزش تو را کوچک و ناچیز، و سرزنش تو را بزرگ می شمارم و فراوان تو را توبیخ می کنم، ولی چه کنم که دیده ها گریان و سینه ها سوزان است.»

جای شگفتی بسیار است که گروهی الهی و برگزیده، به دست حزب شیطان و بردگان آزاد شده، کشته شوند و خون های ما از این پنجه ها (ی ناپاک) بچکد و پاره های گوشت ما از دهان (ناپاک) شما بیرون بیفتد و شما گرگ های وحشی پیوسته به سراغ آن بدن های پاک و پاکیزه آئید و بچه گفتارها آن ها را به خاک بمالند؟

اگر امروز (پیروزی بر) ما را غنیمتی برای خود می دانی، به زودی آن را غرامت (و مایه زیان) خود خواهی یافت، در آن روز که جز محصول کرده خویش را نخواهی یافت. و هرگز پروردگار، به بندگانش ستم نخواهد کرد. من فقط به خدا شکوه می کنم و تنها بر او اعتماد می نمایم.

(ای یزید) هر چه نیرنگ داری به کار بند و نهایت تلاشت را بکن و هر کوششی که داری به کار گیر؛ اما به خدا سوگند (با همه این تلاش ها) یاد ما را (از خاطره ها) محو نخواهی کرد و (چراغ) وحی ما را خاموش نتوانی نمود و به موقعیت و جایگاه ما آسیب نخواهی رساند. هرگز لکه ننگ این کار، از تو پاک نخواهد شد. رأی و نظرت سست و زمان دولت تو اندک است و جمعیت تو به پراکندگی خواهد انجامید در آن روز که منادی ندا دهد: «لعنت خدا بر ظالمان باد».

حمد و ستایش ویژه خداوندی است که پروردگار جهانیان است، همانکه آغاز کار ما را به سعادت و مغفرت و پایان کار ما را به شهادت و رحمت رقم زد. از خداوند برای آن شهیدان پاداش کامل و افزودن بر پاداش ها، می طلبم و (از او می خواهم که) ما را جانشین نیک آنها قرار دهد؛ او مهربان و دوستدار است و خداوند ما را کافی است و او بهترین حامی ماست».^(۱)

این خطبه غزا، یکی از فصیح ترین و کوبنده ترین خطبه های تاریخ اسلام است؛ گویت)

ص: ۶۰۲

۱- . مقتل الحسين مقّم، ص ۳۵۷-۳۵۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲-۱۳۵ و احتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۳۰ (با مقداری تفاوت)

تمام آن از روح بلند علی بن ابی طالب علیه السلام و شجاعت بی نظیرش تراوش کرده و بر زبان دخترش زینب کبری علیها السلام جاری شده که با همان زبان و همان منطق پدر سخن می گوید.

شرح کامل زوایا و ریزه کاری های این خطبه، تألیف کتاب مستقلی را می طلبد، آنچه در اینجا می توان فهرست وار به آن اشاره کرد این است که این خطبه از هفت بخش مختلف که هفت هدف مهم را دنبال می کند، تشکیل یافته است:

۱. نخست این بانوی شجاع اسلام با چند جمله کوبنده، غرور یزید را در هم می شکنند و با آیه ای از قرآن، موضعش را در پیشگاه خدا روشن می سازد و می گوید: هرگز بهره وری از حکومت و کاخ و ثروت را دلیل بر امتیاز الهی نگیر، تو از مصادیق کسانی هستی که خداوند آنها را به حال خود واگذارده، تا پشت آنها از بار گناه سنگین شود، سپس آنها را از همه چیز ساقط کرده و به دوزخ می فرستد!

۲. در بخش دوم، رفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با اجداد یزید در فتح مکه که همه را مشمول عفو قرار داد با عمل زشت یزید که فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را کشته و سرهای بریده و خاندان اسیر آنها را شهر به شهر می گرداند، مقایسه کرده و مهر باطل بر پیشانی یزید می زند.

۳. در بخش سوم، جمله های کفرآمیز یزید را یادآوری می کند و تأکید بر عدم ایمان او می نماید، و اینکه به زودی به سرنوشت اشیاخ و اجدادش گرفتار شده و به جهنم واصل می شود.

۴. سپس تأکید بر مقام والای شهیدان مخصوصاً شهدای خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در کربلا می کند و افتخار به وجود آنها را امتیاز بزرگ این خاندان می شمرد.

۵. آنگاه به حضور یزید در محکمه عدل الهی در قیامت اشاره می کند، در آن دادگاهی که قاضی آن خداست و خصم او پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و شاهدانش فرشتگان خدا هستند و پایان چنین دادگاهی روشن است.

۶. سپس به تحقیر فوق العاده یزید می پردازد تا آن حد که می فرماید: اگر روزگار به من

ستم کرد و مرا به صورت زنی اسیر پای تخت تو آورد، تصور نکنی من برای تو ارزشی قائلم، من تو را در حدی نمی دانم که مخاطب سخنانم باشی و اگر با تو سخن می گویم، از باب ناچاری است.

۷. در آخرین بخش از سخنان خود، خداوند را بر نعمت های بیکرانیش بر خاندان نبوت سپاس می گوید که با رحمت و سعادت آغاز شد و با شهادت و کرامت پایان یافت.

۱۷- خطبه ای که پایه های کاخ یزید را لرزاند

مطابق روایتی یزید به خطیب درباری خود دستور داد بر منبر برود و معاویه را مورد ثنا و ستایش قرار دهد و نسبت به امام حسین علیه السلام و خاندانش بدگویی کند و از وضع موجود بهره گیری نماید، خطیب نیز چنین کرد و بسیار نسبت به امیرمؤمنان و امام حسین علیهما السلام ناسزا گفت!

ناگهان امام سجاد فریاد بر آورد: «وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! لَقَدْ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاهُ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ؛ وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را با خشم خالق به دست آوردی؟ جایگاهت در آتش دوزخ مهیا باد!».

آنگاه رو به یزید کرد و فرمود: «أَتَأْذَنَ لِي أَنْ أَرْقِيَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ فِيهِ لِلَّهِ تَعَالَى رِضَى، وَلِهَؤُلَاءِ أَجْرٌ وَثَوَابٌ؛ آیا به من اجازه می دهی که بر فراز این چوب ها (۱) بروم و سخنانی بگویم که سبب خشنودی خداوند متعال گردد، و اجر و پاداشی برای این مردم در پی داشته باشد؟».

یزید در خواست امام را نپذیرفت، چرا که می دانست سرانجامش رسوایی اوست، ولی مردم اصرار کردند که یزید اجازه دهد، باز هم یزید نپذیرفت تا آنکه پسر یزید که معاویه نام داشت به پدرش گفت: «به او اجازه بده، زیرا وی توانایی ایراد خطبه را ندارد (و شرمنده خواهد شد)».

ص: ۶۰۴

۱- . گویا امام علیه السلام می خواهد بگوید منبری که بر روی آن نسبت به علی و خاندانش علیهم السلام بدگویی می شود، شایسته نام منبر نیست، بلکه چند قطعه چوب بی ارزش است!!

یزید به پسرش گفت: «إِنَّ هَؤُلَاءِ وَرَثُوا الْعِلْمَ وَالْفَصَاحَةَ وَزَقُوا الْعِلْمَ زَقًا؛ این گروه علم و فصاحت را (از پدرانشان) به ارث برده اند و علم و دانش را با تمام وجود، چشیده اند».

سرانجام با اصرار فراوان مردم، یزید اجازه داد که امام سجّاد علیه السلام بر منبر برود.

آن حضرت بر منبر رفت و نخست حمد و ثنای الهی را به جای آورد. آنگاه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبِّعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاخَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا، وَمِنَّا الصِّدِّيقَ، وَمِنَّا الطَّيَّارَ، وَمِنَّا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، وَمِنَّا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ.

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسْبِي وَنَسْبِي.

«ای مردم! به ما شش چیز عنایت شد و با هفت ویژگی برتری داده شدیم.

(و اما آن شش چیز: با ما علم و حلم و بخشندگی و فصاحت و شجاعت و محبت در دل های مؤمنان، ارزانی شد.

(و اما آن هفت ویژگی: ما به این امور بر دیگران برتری یافتیم که پیامبر، برگزیده خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ماست و آن صدیق (علی علیه السلام که همه گفته های خدا و رسولش را تصدیق کرد) از ماست و جعفر طیار از ماست و حمزه) شیر خدا و شیر رسول خدا از ماست و دو سبط پیامبر (حسن و حسین علیهما السلام) از ما هستند، (۱) آن کس که مرا (با این اوصاف) شناخت که شناخت، اما برای آنان که هنوز مرا نشناخته اند آنها را به اصل و تبار و خاندانم آگاه می سازم».

سپس امام در معرّفی بیشتر خود فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَعَلَ وَاحْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ (۱)

ص: ۶۰۵

۱- با آنکه امام علیه السلام هفت ویژگی را مایه برتری خود دانسته، ولی در این عبارت شش ویژگی آمده است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی از کامل بهائی نقل می کند که خصلت هفتم را امام این گونه فرمود: «وَمِنَّا الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَقْتُلُ الدَّجَالَ؛ آن مهدی علیه السلام که دجال را می کشد (وجهان را پر از عدل و داد می کند) نیز از ماست (نفس المهموم، ص ۲۶۱)

طَافَ وَسَيَّعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَكَبَى، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ اشْرَى بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُزْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

«ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من پسر آن کسی هستم که حجرالاسود را با عبایش برداشت (و در جای خود نصب کرد)؛ (۱) من فرزند بهترین کسی هستم که (برای حج) لباس پوشید؛ من فرزند بهترین کسی ام که (برای طواف) پا برهنه شد؛ من فرزند بهترین کسی ام که طواف و سعی انجام داد؛ من فرزند بهترین کسی ام که تلبیه گفت و حج به جا آورد؛ من فرزند کسی ام که (در شب معراج) بر براق سوار شد؛ من فرزند کسی ام که شبانه از مسجدالحرام به مسجد الاقصی برده شد (و از آنجا به آسمان ها رفت)؛ من فرزند کسی ام که جبرئیل او را به «سدره المنتهی» (بالا-ترین جایگاه وصول به قرب الهی) برد؛ من فرزند کسی ام که بسیار به مقام قرب الهی نزدیک شد؛ من فرزند کسی هستم که با فرشتگان آسمان نماز گذارد؛ من فرزند کسی هستم که خداوند جلیل به او وحی کرد؛ (آری)؛ من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که آنقدر برگردنکشان شمشیر کشید، تا بگویند: لا إله إلا الله».

امام سجّاد در ادامه به معرفی بیشتر امیرمؤمنان علی علیه السلام پرداخت (تا تبلیغات سوء سالیان دراز را بر ضد او خنثی کند) و چنین فرمود: (۶)

ص: ۶۰۶

۱- . اشاره است به ماجرای که در زمان جاهلیت اتفاق افتاد. داستان از این قرار بود که در سنّ سی و پنج سالگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، سیل مهیبی در مکه آمد به گونه ای که کعبه از آن آسیب دید. قریش تصمیم گرفتند خانه خدا را تعمیر کنند؛ پس از تعمیر خانه خدا، نوبت به نصب «حجرالاسود» رسید که میان رؤسای قبایل اختلاف شدیدی در گرفت، تا آنکه پیشنهاد شد نخستین کسی که از در صفا وارد شود او را به حکمیت بپذیرند. ناگهان رسول خدا وارد شد، همگی گفتند او محمد امین است و ما به حکمیت او راضی هستیم. پیامبر دستور داد حجرالاسود را داخل پارچه (عبای خود) قرار دهند؛ رؤسای مکه هر کدام یک طرف پارچه را برداشتند و بالا آوردند، آنگاه آن حضرت با دست مبارکش، حجرالاسود را در جای خود نصب کرد. (رجوع کنید به: فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۰۶)

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ، وَطَعَنَ بِرُمَحَيْنِ، وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ، وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ، وَقَاتَلَ بِيَدَيْ وَحْنَيْنِ، وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ، وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ، وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ، وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ، وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَتَاجِ الْبُكَّائِينَ، وَأَصْبِرِ الصَّابِرِينَ، وَأَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِيلَ، الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ.

أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ، وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ، وَأَفْخِرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ، وَمُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ، وَسَهْمِ مَنْ مَرَامَى اللَّهَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَلِسَانِ حِكْمِهِ الْعَابِدِينَ، وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ، وَوَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ، وَبُسْتَانِ حِكْمِهِ اللَّهِ، وَعَيْبِهِ عِلْمِهِ، سَمِجِّ، سَخِيٍّ، بَهِيِّ، بُهْلُولٍ، زَكِيِّ، أَبْطِحِيِّ، رَضِيٍّ، مِقْدَامٍ، هُمَامٍ، صَابِرٍ، صَوَامٍ، مُهَذَّبٍ، قَوَامٍ، قَاطِعِ الْأَصْدِلَابِ، وَمُفَرِّقِ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا، وَأَثْبَتُهُمْ جَنَانًا، وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً، وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدٌ بَاسِلٌ، يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا أزدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَقَرَّبَتِ الْأَعِنَّةُ، طَحْنَ الرَّحَى، وَيَذَرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَارِ، وَكَبْشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مِدَنِيٌّ، خَيْفِيُّ عَقَبِيُّ، يَدْرِيٌّ أُحْدِيٌّ، شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ.

مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَمِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ، وَأَبُو السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

«من فرزند کسی هستم که در برابر رسول خدا با دو شمشیر و با دو نیزه نبرد می کرد و دوبار هجرت کرد (۱) و دوبار بیعت نمود (۲) و در بدر و حنین (با دشمنان اسلام) جنگید و به اندازه یک (۸)»

ص: ۶۰۷

- ۱- یکی از دو هجرت، هجرت علی علیه السلام از مکه به مدینه است و دیگری ممکن است اشاره به هجرت به طائف همراه پیامبر در سال یازدهم بعثت و یا هجرت آن حضرت به کوفه در ایام خلافت باشد
- ۲- یکی بیعت رضوان و دیگری بیعت سال فتح مکه است همانگونه که امام مجتبی علیه السلام در معرفی پدر بزرگوارش می فرماید: «إِنَّهُ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ: بَيْعَةَ الْفَتْحِ، وَبَيْعَةَ الرِّضْوَانِ» (الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۶۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۸)

چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید؛ من فرزند انسان شایسته، از میان مؤمنانم؛ و من فرزند وارث پیامبران و کوبنده ملحدان و بزرگ مسلمانان و نور مجاهدان و زینت عبادت کنندگان و تاج افتخار گریه کنندگان (از خوف خدا) و صابرترین صبر کنندگان و برترین قیام کنندگان (به عبادت و اطاعت خداوند) از خاندان پیامبرم؛ من پسر کسی هستم که جبرئیل و میکائیل به یاری او شتافتند.

من فرزند حمایت گر از حرم مسلمانان و پیکارگر با مارقین و خارج شدگان از دین (خوارج) و ناکشین و پیمان شکنان (اصحاب جمل) و قاسطین و ستمگران (معاویه و شامیان) و آن کس که با دشمنان سر سخت مبارزه کرد، هستم. من فرزند پرافتخارترین فرد از قریشم و فرزند اول کسی هستم که دعوت خدا و رسولش را اجابت کرد و آن کس که در میان سابقین در اسلام، فرد نخست بود. من فرزند درهم شکننده دشمنان و نابود کننده مشرکانم و فرزند آن کس که تیری از تیرهای الهی بر جمع منافقان بود. من فرزند بیانگر حکمت عبادت کنندگان، و یاور دین خدا و ولی امر الهی و بوستان حکمت خداوند و مخزن علم او هستم.

همان کس که، بزرگ منش، بخشنده، زیباروی، جامع همه خوبی ها، پاک، ابطحی (اهل مکه)، خشنود به رضای خدا، پیشگام در انجام فرمان الهی، رادمرد، صابر، بسیار روزه دار، پاکیزه از هر نوع آلودگی، و بسیار اهل نماز و عبادت بود.

آن کس که توان دشمنان را از بین برد و شیرازه سپاهیان گوناگون کفر را از هم گسست. او که از همگان با صلابت تر، دل قوی تر، دارای عزمی محکمتر و روحی سازش ناپذیرتر بود. او که (در راه دفاع از دین خدا) شیری بی باک بود و آن هنگام که در میدان نبرد نیزه ها و لجام ها (ی اسب جنگجویان) به هم نزدیک می شد، آنها را با ضربه هایش همچون دانه های زیر سنگ آسیاب، خرد می کرد و همانند تندبادی که خار و خاشاک را پراکنده سازد، آنها را تارو مار می ساخت.

او که شیر حجاز و پیشوای عراق، مردی از تبار مکه و مدینه و (مسجد) خَیْف (در منا) و عقبه (۱) بود. او که از سرداران جنگ بدر و اُحد و از حاضران در بیعت شجره (در ماجرای صلحود

ص: ۶۰۸

۱- اشاره است به بیعت «عقبه» که توسط جمعی از مردم مدینه در سال دوازدهم بعثت با پیامبر صلی الله علیه و آله در گردنه ای در منا صورت گرفت و به بیعت و پیمان «عقبه» معروف شد. در آنجا که جمعی از مردم مدینه به طور مخفیانه با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتگو و بیعت می کردند، علی علیه السلام در دهانه آن گردنه نگهبانی می داد و مراقب اوضاع بود

حدیبیه) و از مهاجران (از مکه به مدینه) بود. او بزرگ عرب، شیر بیشه نبرد، وارث دو مشعر، (۱) پدر دو سبط رسول خدا، حسن و حسین بود؛ آری؛ او جدّ من علی بن ابی طالب علیه السلام است».

آنگاه امام علیه السلام فرمود:

«أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ؛ مِنْ فَرْزَنْدِ فَاطِمَةَ زَهْرَائِم، مِنْ فَرْزَنْدِ سُرُورِ زَنَانِ جِهَانِم.»

راوی این حدیث می گوید: او همچنان به معرفی خود می پرداخت، تا آنجا که صدای مردم به گریه و ناله بلند شد و یزید از آشوب و شورش مردم ترسید، از این رو به مؤذن دستور داد که سخن آن حضرت را قطع کند و اذان بگوید.

وقتی که مؤذن گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ» امام علیه السلام فرمود: «لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ؛ هَيْجَ چِيزِي دَرِ عَالَمِ از خدائونند بزرگتر نیست».

مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» امام علیه السلام گفت: «شَهَدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي؛ مَو، پُوسْت، گوشت و خونم به یکتایی خدا گواهی می دهد».

هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» امام سجاد علیه السلام رو به یزید کرد و فرمود: «مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أُمَّ حَيْدُك؟ يَا يَزِيدُ؛ اَي يَزِيدُ! اَيْنَ مُحَمَّدٍ (که به رسالت او گواهی داده شد) جَدِّ مِنْ اسْتِ يَا جَدِّ تُو؟» اگر بگویی جدّ توست که دروغ گفته ای، و اگر جدّ من است (که به یقین چنین است) پس چرا فرزندانش را به قتل رساندی؟

یزید که پاسخی نداشت، سراسیمه شد و از شورش مردم بیمناک گشت؛ لذا پس از پایان اذان فوراً به نماز ایستاد. (۱)(۲)

ص: ۶۰۹

۱- دو مشعر ممکن است یکی اشاره به عرفات و دیگری به مشعرالحرام باشد

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷-۱۳۹؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۳۵۲-۳۵۳. مطابق نقل مرحوم حاج شیخ عباس قمی، آن حضرت جملات دیگری نیز در معرفی خود بیان کرد، از جمله فرمود: «أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَاءَ، ... أَنَا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالْدمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجِنَّ فِي الظُّلْمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي الْهَوَاءِ؛ مِنْ فَرْزَنْدِ حُسَيْنِم، هَمُو که در کربلا به شهادت رسیده؛ مِنْ فَرْزَنْدِ كَسِي هَسْتِم که به خونش آغشته شده، مِنْ فَرْزَنْدِ كَسِي ام که جنیان بر او گریستند، مِنْ فَرْزَنْدِ كَسِي ام که پرندگان در ماتم او نوحه و شیون کردند» (نفس المهموم، ص ۲۶۱)

مطابق نقلی دیگر، هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» امام زین العابدین علیه السلام عمامه از سر برداشت و به مؤذن گفت: به حقّ محمد لحظه ای ساکت باش. سپس رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! این پیامبر عزیز و بزرگوار آیا جدّ من است، یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ توست، همه جهانیان می دانند که دروغ می گویی و اگر جدّ من است، پس چرا پدرم را از روی ستم کشتی و اموال او را غارت کردی و زنان حرم او را به اسارت گرفته ای؟

امام علیه السلام این سخن را گفت و آنگاه دست برد و گریانش را پاره کرد و (خطاب به مردم) فرمود: اگر در عالم کسی باشد که جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، آن کس منم، پس چرا این مرد پدرم را کشت و ما را مانند کفار اسیر کرد؟

آنگاه امام علیه السلام (خطاب به یزید) فرمود: ای یزید! این همه جنایت را مرتکب شدی، باز هم می گویی: محمد رسول الله و رو به قبله می ایستی (و نماز می خوانی)؟ وای بر تو از روز قیامت، که جدّ و پدر من در آن روز دشمن تو خواهند بود.

یزید که شرایط را خطرناک دید، به مؤذن بانگ زد که اقامه بگوید. میان مردم هیاهو و سر و صدا برخاست، بعضی به نماز ایستادند و گروهی نماز نخوانده، متفرق شدند. (۱)

ناگفته پیداست که این خطبه عجیب و بی نظیر و فوق العاده کوبنده، غوغایی در شام پیا کرد و کاخ حکومت امویان را به لرزه درآورد و تبلیغات شومی که بیش از چهل سال بر ضد امیرمؤمنان علی علیه السلام شده بود را بر باد داد و مانند غرش رعد در همه جا صدا کرد.

آری یک خطبه غرّا می تواند چنین اثری از خود به یادگار بگذارد، الان هم هنگامی که انسان آن را می خواند مو بر بدنش راست می شود و به گوینده آن هزاران درود می فرستد. ۶۲

ص: ۶۱۰

نکته قابل توجه اینکه امام سجاد علیه السلام در شرایطی این خطبه را ایراد کرد که یزید سرمست از باده پیروزی، مجلسی عظیم تشکیل داد و سفرای کشورهای دیگر و همچنین اعیان و اشراف را به آن مجلس فراخواند.

جو سنگین ناشی از فاجعه کربلا و استبداد خشن اموی از یک سو و اسارت و خستگی سفر از سوی دیگر و جراحت روح و جان حاصل از شهادت خاندان اهل بیت علیهم السلام از سوی سوم، همه و همه به ظاهر نباید توانی برای علی بن الحسین علیهما السلام باقی بگذارد تا سخنان عادی خویش را به درستی بیان کند؛ به ویژه که آن حضرت را به همراه عمه اش زینب علیها السلام و جمعی دیگر از خاندان هاشمی به ریسمانی بسته و وارد مجلس کرده بودند.

امّا آن حضرت وارث دانش و فصاحت علوی و شجاعت و جسارت حسینی است؛ از این رو با آرامش تمام و در نهایت فصاحت و بلاغت و موقعیت شناسی به معرّفی خویش و پدر و جدّ خود پرداخت تا مردم غفلت زده شام را بیدار کند و حجّت را بر آنان تمام نماید، و کرد!

آری حجّت را بر آنها که عمری را با اسلام اموی سپری کردند و امیرمؤمنانی! مثل معاویه را دیدند و اکنون نیز یزید فاسد و شراب خوار ادّعی امامت بر مؤمنان و خلافت خطّه مسلمین را می کند و جز خود و خاندان فاسدش را آشنا به دین و مکتب نمی داند و امام حسین علیه السلام و خاندان پاکش را خارج از دین و شورشگر بر ضد خلیفه مسلمین! معرفی می کند، تمام کرد.

یزید که کم و بیش با دریای علم و تقوا و قداست و پاکی خاندان نبوی آشناست، ابتدا حاضر نمی شود که امام سجاد علیه السلام- با آن که ضعف سفر و اسارت را بر اندام دارد- بر فراز منبر رود و خطبه ای برای مردم بخواند؛ چراکه خاندان اموی زراعت خویش را در زمین جهل و بی خبری مردم کاشته اند و می دانند آگاهی مردم محصول چندین ساله آنان را بر باد می دهد؛ ولی بر اثر فشار افکار عمومی می پذیرد امام علیه السلام خطبه ای بخواند، و

یزید از آنچه که می ترسید دامنگیرش شد. اعتراضها بلند شد؛ فریاد و شیون و گریه مجلس را فرا گرفت و جمعی بدون آنکه به خلیفه مسلمین! اقتدا کنند، مجلس را ترک کردند.

۱۸- فرافکنی یزید

همسر یزید به نام هند- دختر عبدالله بن عامر- چون شنید سر امام حسین علیه السلام بر سر در خانه اش آویخته شد، پرده حرمسرا را پاره کرد و پریشان حال و بدون حجاب کافی وارد مجلس یزید شد. و رو به یزید کرد و گفت: ای یزید! چرا سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر در خانه من آویخته ای؟ یزید برخاست و او را پوشانید و گفت: آری! برای حسین ناله کنید و بر فرزند دختر پیامبر اشک بریزید که همه قریشیان بر او می گریند.

سپس برای تبرئه خود گفت: عبید الله بن زیاد در کشتن حسین عجله کرد، خدا او را بکشد. (۱)

یزید برای کم کردن فشار افکار عمومی هنگام غذا خوردن امام سجاد علیه السلام را بر سر سفره خود می نشاندا! (۲) و به زینب و زنان بنی هاشمی اجازه داد که برای امام حسین علیه السلام عزاداری نمایند و زینب کبری علیها السلام نیز به مدت هفت روز برای آن حضرت مراسم عزا برپا کرد و زنان شامی در آن مجلس حاضر شدند، تا آنجا که نزدیک بود مردم به قصر یزید بریزند و او را بکشند که دستور داد آن مراسم را تعطیل نمایند (۳) و از آن پس یزید سعی می کرد گناه را بر عهده پسر مرجانه (ابن زیاد) بیندازد و او را متهم اصلی جنایتی معرفی کند!

سیوطی- دانشمند معروف اهل سنت- می نویسد: یزید ابتدا از کشته شدن امام

ص: ۶۱۲

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳

۲- همان مدرک

۳- نفس المهموم، ص ۲۶۲

حسین علیه السلام و خاندانش خوشحال شد، اما بر اثر خشم مسلمین از آن کار اظهار ندامت می کرد، ولی با این حال مردم از او خشمگین بودند و حق داشتند که او را دشمن بدارند. (۱)

طبری نیز نقل می کند: یزید پسر مرجانه را لعنت می کرد و می گفت: «فَبَغَّضَ نِي بِقَتْلِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ وَ زَرَعَ لِي فِي قُلُوبِهِمُ الْعَدَاوَةَ، فَبَغَّضَ نِي الْبُرِّ وَ الْفَاجِرُ بِمَا سَدَّتْ عَظْمَ النَّاسِ مِنْ قَتْلِي حُسَيْنًا؛ ابن زیاد مرا با کشتن حسین علیه السلام منفور مسلمانان قرار داد و بذر عداوت آنان را با من در قلبشان کاشت. و چون کشتن حسین علیه السلام برای مردم گران آمده همگان مرا دشمن می دارند». (۲)

به یقین این عقب نشینی مصلحتی یزید و تغییر موضع سیاسی بر اثر خطبه های افشاگرانه حضرت زینب و امام سجاد علیهما السلام در شام و بیداری مردم بود، و گرنه هرگز یزید با آن سابقه و آن کلمات مسرت آمیزی که در آغاز بر زبان راند، از کار خود پشیمان نبود و از این رو، پسر مرجانه و دیگر فاجعه آفرینان حادثه کربلا را هرگز محاکمه و مجازات نکرد و همچنان آنان را بر مناصبشان باقی گذاشت! (۳)

۱۹- گفتگوی منال با امام سجاد علیه السلام

در مدت زمانی که اهل بیت علیهم السلام را در خرابه شام سکونت دادند آنان روز از گرما و شب از سرما آسوده نبودند. (۴)

روزی امام سجاد علیه السلام از آنجا بیرون آمد، تا هوایی تازه

ص: ۶۱۳

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۲. (فَسَرَّ بِقَتْلِهِمْ أَوْلًا، ثُمَّ نَدِمَ لَمَّا مَقَتَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَأَبْغَضَهُ النَّاسُ وَحَقُّ لَهُمْ أَنْ يُبْغِضُوهُ)

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۹

۳- ابن کثیر عالم متعصب اهل سنت- که شیوه او غالباً توجیه خلاف کاری های معاویه و یزید است- در این ارتباط می نویسد: «وَقَدْ لَعَنَ [يَزِيدُ] ابْنَ زِيَادٍ عَلَى فِعْلِهِ ذَلِكَ، وَشَتَمَهُ فِيمَا يَظْهَرُ وَيَبْدُو، وَلَكِنْ لَمْ يَعْزِلْهُ عَلَى ذَلِكَ، وَلَا عَاقِبَهُ، وَلَا أَرْسَلَ يَعْيبُ عَلَيْهِ ذَلِكَ؛ یزید، ابن زیاد را به سبب چنین جنایتی لعن کرد و به طور آشکارا وی را شماتت نمود، ولی نه او را از مقامش برکنار کرد و نه وی را مجازات نمود و نه حتی نامه و یا فرستاده ای را برای سرزنش وی فرستاد!» (البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۴)

۴- مقتل الحسين مقرر، ص ۳۶۰

کند که «منهال بن عمر» آن حضرت را دید و عرض کرد: «كَيْفَ أُمِّسَيْتَ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ؟ ای پسر رسول خدا، چگونه شب را سپری کردی؟».

فرمود: «أُمِّسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ؛ روزگار ما همانند بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان است که پسران آنها را می کشتند و زنانشان را زنده نگه می داشتند».

آنگاه افزود: «عرب بر مردم عجم مباحات می کند که محمّد صلی الله علیه و آله از آنهاست و قریش بر سائر عرب فخر می کند که محمّد صلی الله علیه و آله از قبیله آنهاست، ولی ما اهل بیت پیامبر را از دم تیغ گذراندند و گروهی را نیز آواره ساختند؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱).

منهال می گوید: امام علیه السلام با من مشغول سخن گفتن بود که زنی از خرابه به سوی او آمد و فرمود: «إِلَى أَيِّنَ يَا نِعْمَ الْخَلْفُ؟ ای بهترین بازمانده اهل بیت، به کجا می روی؟» حضرت نیز از من جدا شد و به سرعت به سوی آن زن رفت. من پرسیدم این زن که بود؟ گفتند عمّه آن حضرت، زینب علیها السلام بود. (۲)

۲۰- بازمانده شام

مرحوم محدث قمی از کامل بهائی نقل می کند که: «زنان خاندان نبوت، شهادت پدران را از فرزندان خردسال پنهان می کردند و می گفتند: پدرانمان به سفر رفته اند. این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید اسیران را به شام آورد (آنها را در مکانی نزدیک قصر اسکان دادند تا آنکه) دخترکی چهار ساله از امام حسین علیه السلام شبی از خواب برخاست، پریشان و آشفته شد و گفت: پدرم کجاست؟ من او را هم اینک دیدم!

زنان هنگامی که این سخنان را شنیدند، گریستند و صدا به شیون بلند کردند. یزید از خواب بیدار شد و پرسید: چه خبر است؟

ص: ۶۱۴

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۲-۲۲۳ و مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۶۰

۲- . مقتل الحسین مقررّم، ص ۳۶۰

خبر را به گوش یزید رساندند، وی دستور داد که سر پدر را نزد دختر ببرند؛ هنگامی که سر مقدس امام حسین علیه السلام را نزد آن دختر خردسال آوردند، پرسید: این چیست؟ گفتند: سر پدر توست؛ آن دختر فریاد زد و بیمار شد و همان روزها در شام از دنیا رفت.

در برخی کتاب ها این داستان مشروح تر ذکر شده و آمده است: بر روی آن سر روپوشی گذاشتند و گفتند: این سر پدر توست. آن دختر آن سر را برداشت و در دامن نهاد و گفت: ای پدر چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ ...

آن دختر از این نوع سخنان فراوان گفت تا آن که لبانش را بر لب های پدر نهاد و آنقدر گریست که بیهوش شد؛ وقتی که او را حرکت دادند مشاهده کردند که از دنیا رفته و اهل بیت علیهم السلام نیز صدا به گریه و شیون بلند کردند». (۱)

اما اینکه این دختر چه نام داشت، در منابع معتبر نامی از او برده نشده است؛ هر چند معروف و مشهور آن است که نام او «رقیه» است که هم اکنون در دمشق حرم باشکوهی به نام او موجود است و هر سال هزاران نفر از مشتاقان اهل بیت علیهم السلام به زیارت وی می روند.

مرحوم سید بن طاووس در حوادث عصر تاسوعا آنجا که نقل می کند حسین علیه السلام زنان را دلداری می دهد، از رقیه نام می برد و می نویسد: امام حسین علیه السلام امّ کلثوم، زینب، رقیه، فاطمه و رباب را مورد خطاب قرار داد و آنها را به صبر و بردباری دعوت کرد (۲) ولی مشخص نکرده است که آیا او فرزند امام حسین علیه السلام و چند ساله بود.

مرحوم علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه از رقیه بنت الحسین یاد می کند و می گوید در دمشق قبری است که منسوب به اوست (۳) در ریاحین الشریعه نیز نام آن ۳۴

ص: ۶۱۵

۱- . نفس المهموم، ص ۲۵۹ - ۲۶۰

۲- . ملهوف (لهوف)، ص ۱۴۱

۳- . اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴

جان دادن دختر سه یا چهارساله امام حسین علیه السلام در خرابه شام با آن وضع دلخراش و رقت بار و سپس برپا شدن آن بارگاه بسیار باشکوه بر قبرش، در حالی که از آن همه شوکت ظاهری بنی امیه چیزی در آنجا باقی نمانده، درس عبرت بسیار مهمی برای همه عبرت بینان شده است که چگونه آن کاخ های با عظمت امویان ویران گشت و اثری از آن باقی نماند، ولی آن خرابه به برکت طفل چهارساله ای از خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این گونه آباد شد، و همین موضوع، سوژه داغی برای ادبا و شاعران نکته دان شده است و اشعار زیبا و جالبی در این باره سروده اند؛ از جمله یکی از آنها از زبان دختر امام حسین علیه السلام چنین سروده است:

زائران قبر من! این شام، عبرت خانه است مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله، دستگیر و بی پدر مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است

بود سلطانی ستمگر، صاحب قدرت یزید فخر می کرد او که مستم، در کفم پیمانان است

داشت او کاخی مجلل، دستگاهی با شکوه خود چه مردی، کز غرور سلطنت دیوانه است

داشتم من بستری از خاک، بالینی ز خشت همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است ۰۹

ص: ۶۱۶

تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و وجد این تکبر، ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می نهادم روی خود زان همیشه رو سفیدم، شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن، کفن پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او، پاینده شد آثار من ذلت او، عزت من هر دو جاویدانه است

۲۱- خواسته های سه گانه امام سجاد علیه السلام

هنگامی که یزید می خواست کاروان اسیران را روانه مدینه کند امام سجاد علیه السلام را خواست و گفت آن سه خواسته ای که من وعده داده بودم آنها را انجام دهم بیان کن.

امام علیه السلام فرمود: در خواست اول من آن است که یک بار دیگر چهره آقا و مولایم حسین علیه السلام را بینم، تا از او توشه بردارم و از وی خداحافظی کنم.

درخواست دوم من آن است که هر چه از ما به غارت برده اند را، به ما برگردانند. در خواست سوم من آن است که اگر می خواهی مرا به قتل برسانی، کسی را با این زنان همراه کن تا آنها را به حرم جدشان (مدینه) برساند.

یزید خواسته اول امام را (در آن لحظه) نپذیرفت و در پاسخ به خواسته دوم گفت:

اما اموالی که از شما گرفته شد، به عوض آنها چند برابر به شما خواهیم داد و اما پاسخ خواسته سوم آنکه من تو را به قتل نمی رسانم و جز تو کسی این زنان را به مدینه نخواهد رساند.

امام علیه السلام فرمود: «ما نیازی به مالت نداریم و آنها ارزانی خودت باد. در خواست من آن است که آنچه از ما به غارت برده شد، به ما بازگردانند، زیرا در میان آن اموال دوک

ریسندگی و مقنعه و گردنبند و پیراهن حضرت فاطمه علیها السلام بود. (... لِأَنَّ فِيهِ مَغْزَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَ مِقْنَعَتُهَا، وَ قِلَادَتُهَا، وَ قَمِيصُهَا).

آنگاه یزید دستور داد اموال غارت شده را برگردانند و خودش نیز دویست دینار بر آن افزود.

امام چهارم علیه السلام آن دویست دینار را گرفت، و میان فقرا تقسیم کرد. (۱)

همچنین نقل شده است که هنگام حرکت کاروان اهل بیت علیهم السلام از شام، یزید دستور داد محمل‌ها را زینت کنند و اموال فراوانی به خاندان حرم حسینی بدهند و آنگاه به امّ کلثوم علیها السلام گفت: این اموال را در برابر مصیبت‌هایی که به شما رسیده، بردارید.

امّ کلثوم علیها السلام فرمود: ای یزید چقدر تو بی‌حیا و بی‌شرمی! برادرم و اهل بیت ما را به قتل می‌رسانی و در مقابل به ما اموالی می‌دهی (تا آن را جبران کنی، هرگز چنین نخواهد بود). (۲)

این ماجرا نشان می‌دهد که افکار عمومی مردم شام بر ضدّ یزید برانگیخته شده بود و او خود را در این ماجرای بزرگ شکسته خورده می‌دید، ناچار سعی می‌کرد با این اقدامات به ظاهر محبت‌آمیز، از خشم مردم بکاهد، ولی اهل بیت با عدم تسلیم در برابر او خشم خویش را نشان دادند. این خاطرات در اذهان مردم شام باقی ماند و آن محیط امن را برای خاندان بنی امیه ناامن ساخت.

۲۲- محل دفن سر مقدّس

درباره محلّ دفن سر مقدّس امام حسین علیه السلام میان مورّخان گفتگوست. مرحوم محدّث قمی در نفس المهموم می‌نویسد:

ص: ۶۱۸

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۴

۲- . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷ (با اندکی تصرّف و تلخیص)

در محلّ دفن سر مقدّس آن حضرت اختلاف نظر است؛ گروهی گفتند: یزید آن سر مقدّس را نزد عمرو بن سعید فرماندار مدینه فرستاد. عمرو گفت: من هرگز نمی خواستم یزید این سر را برای من بفرستد؛ سپس دستور داد آن را در بقیع- کنار قبر مادرش حضرت فاطمه علیها السلام- دفن کنند. (۱)

بعضی می گویند: یزید آن سر مقدّس را در خزانه خود نگه داشت، تا آنکه شخصی به نام منصور بن جمهور آن را گرفت و در نزدیکی باب الفردیس (در دمشق) دفن کرد.

برخی گویند: آن سر در خزانه یزید بود، تا آنکه سلیمان بن عبدالملک در زمان خلافتش آن را یافت و در پنج جامه دیا کفن کرد و با گروهی از اصحاب بر آن نماز گذارد و دفن کردند.

ولی مشهور علمای امامیه معتقدند که آن سر شریف را امام سجاد علیه السلام به کربلا بازگرداند و کنار جسد شریف به خاک سپرد و یا نزدیک قبر امیرمؤمنان علیه السلام در نجف دفن کرده است. (۲)

مرحوم سیدبن طاووس نیز می نویسد: روایت شده است که سر مقدّس آن حضرت به کربلا باز گردانده شده و کنار پیکر شریف آن حضرت به خاک سپرده شده است. (۳)

بنابراین، مشهور و معروف میان عالمان امامیه آن است که سر مقدّس آن حضرت در کربلا کنار پیکر شریفش دفن شد، این نظر با شواهد و شرایط تاریخی آن زمان سازگارتر است. زیرا بعد از خطبه های امام سجاد و زینب کبری علیهما السلام در شام و تغییر ۲۵

ص: ۶۱۹

۱- . مرحوم محدث قمی می نویسد: قول صحیح در مدفن حضرت زهرا علیها السلام آن است که در خانه خودش دفن شده، نه در بقیع؛ (نفس المهموم، ص ۲۶۹)

۲- . نفس المهموم، ص ۲۶۹، مرحوم علامه مجلسی نیز همین اقوال را با تفصیل بیشتری نقل کرده است (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴-۱۴۵)

۳- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۵

اوضاع شهر شام و افکار عمومی مردم آن سامان و تلاش یزید برای جلب نظر امام سجّاد علیه السلام طبیعی است که آن سر شریف را در شام باقی نگذارد و به امام علیه السلام تحویل دهد.

علاوه بر آن، گذاردن سر مقدس در خزانه و نگهداری آن برای چند سال کاملاً خلاف معمول و غیر متعارف است و سبب نفرت بیشتر مردم از خاندان اموی می گردید؛ لذا نظر مشهور علمای امامیه به واقع نزدیک تر به نظر می رسد.

مرحوم «مقرّم» نویسنده کتاب مقتل الحسین علیه السلام نیز می نویسد: هنگامی که امام زین العابدین علیه السلام موافقت یزید را به دست آورد، همه سرهای شهدا را از او طلب کرد تا آنها را در کربلا به خاک بسپارد و یزید نیز سرها را به آن حضرت سپرد و امام علیه السلام آنها را به بدن های شریفشان ملحق کرد. (۱)

۲۳- حرکت از شام

پس از خطابه های امام سجّاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام و تغییر اوضاع شام و برپایی عزاداری توسط زینب کبری و خاندان اهل بیت علیهم السلام در شام، یزید بیش از این مصلحت ندید که آنان را در شام نگه دارد. از این رو دستور داد آنها را آماده بازگشت به مدینه نمایند.

مطابق نقل علامه مجلسی، یزید از نعمان بن بشیر (۲) که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده بود، خواست آنها را آماده رفتن کند و مرد امین و مورد اعتمادی از شامیان را با آنها همراه سازد که آنان را با احترام و تحت مراقبت به مدینه برساند.

آنگاه که کاروان آماده حرکت شد، یزید، امام علی بن الحسین علیه السلام را خواست و

ص: ۶۲۰

۱- . مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۶۲

۲- . نعمان بن بشیر همان کسی است که هنگام ورود حضرت مسلم به کوفه، فرماندار آنجا بود. یزید او را از فرمانداری برکنار و عبیدالله بن زیاد را بر آنجا گماشت. او به شام آمد، و در حمایت از یزید و پدرش معاویه کوشا بود، پس از هلاکت یزید، مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر ترغیب می کرد؛ اهالی حمص با او مخالفت کردند و در نهایت در سال ۶۴ او را کشتند (استیعاب، شرح حال نعمان بن بشیر)

(برای فرافکنی) گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را! اگر من با حسین علیه السلام بودم، هر چه می خواست به او می دادم و از کشته شدن او به هر قیمتی - هر چند در این راه بعضی از فرزندانم کشته می شدند - جلوگیری می کردم، ولی قضای الهی آنگونه که خودت دیده ای اتفاق افتاد، به هر حال، وقتی به وطن رسیدی هر چه نیاز داشتی برای من بنویس تا برآورده سازم.

کاروان خاندان حسینی از شام حرکت کرد، در میان راه هر گاه کاروان پیاده می شد، راهنمای کاروان و نگهبانان از آنها فاصله می گرفتند، تا آنها به آسودگی به کارهای خود برسند و نیازهایشان را برطرف سازند. همچنین از همراهی و مهربانی و رسیدگی به خواسته های کاروان اهل بیت علیهم السلام کوتاهی نمی کردند. (۱)

بی شک این واکنشها به سبب ندامت و پشیمانی یزید از کردار خود نبود؛ زیرا تاریخ نشان می دهد که بعد از واقعه کربلا نیز از هیچ تزییقی بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها فروگذار نمی کرد، بلکه جو اجتماعی شام بر اثر بیداری و آگاهی مردم به سبب خطبه های کوبنده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام چنان ملتهب شده بود که اگر یزید غیر از این انجام می داد ممکن بود به یک شورش عمومی بر ضد او منتهی شود.

ص: ۶۲۱

۱- . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶. مطابق نقل شیخ مفید ریاست کاروان به عهده نعمان بن بشیر بود (ارشاد مفید، ص ۴۸۰) ولی از کلام علامه مجلسی و طبری (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳) استفاده می شود که یزید از نعمان بن بشیر خواست این کاروان را آماده حرکت کند و مردی مورد اعتماد را همراه با مراقبان و محافظان با آنها روانه نماید. از این رو در قمر مقام زخار (ص ۵۷۹) آمده است که مطابق قولی سرپرستی آنان به عهده بشیر بن حذلم بود. به هر حال، ممکن است سرپرستی این گروه را نعمان بن بشیر عهده داشته و بشیر بن حذلم از نگهبانان همراه بوده که بعداً به هنگام ورود به مدینه، امام سجاد علیه السلام از او خواست تا خبر ورودشان را به اطلاع مردم برساند؛ و یا نعمان بن بشیر از همان شام این کاروان را آماده رفتن نمود و سرپرستی و راهنمایی کاروان را به عهده بشیر بن حذلم نهاد، اما خودش همراه آنان نبود.

جابر بن عبدالله انصاری از صحابه رسول خدا و یاران با وفای اهل بیت علیهم السلام است.

پدرش عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری از پیشگامان دعوت پیامبر برای هجرت به مدینه است. عبدالله بن عمرو در بیعت عقبه (در مکه) حضور داشت. در جنگ بدر و احد نیز در رکاب رسول خدا شرکت جست و در جنگ احد به شهادت رسید.

(۱)

جابر خود نیز در بیعت عقبه ثانیه- در حالی که کودک بود- در کنار پدرش شرکت داشت. وی از یاران برجسته رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در هیجده غزوه همراه پیامبر حضور داشت و در جنگ صفین نیز در رکاب علی علیه السلام بود. او در اواخر عمر نابینا گردید و در سال ۷۴ یا ۷۷ هجری در سن ۹۴ سالگی وفات یافت. (۲)

عطیه عوفی (۳) می گوید: همراه با جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام حرکت کردیم؛ وقتی به کربلا رسیدیم، جابر وارد رودخانه فرات شد و غسل (زیارت) کرد؛ آنگاه لنگی بر کمر بست و حوله ای بر دوش انداخت (همانند لباس محرم) و سپس خود را خوشبو نمود و به سمت قبر امام حسین علیه السلام حرکت کرد.

به هنگام حرکت همواره ذکر می گفت، تا آنکه به قبر نزدیک شدیم.

در آن هنگام به من گفت: دستم را روی قبر بگذار. هنگامی که دستش را روی قبر گذاشتم، جابر بیهوش بر روی قبر افتاد.

من آب به صورت جابر پاشیدم تا به هوش آمد. آنگاه سه بار صدا زد «یا حسین» (۴)

ص: ۶۲۲

۱- رجوع کنید به: الاصابه فی معرفه الصحابه، ج ۴، ص ۱۶۲ (شرح حال عبدالله بن عمرو بن حرام)

۲- رجوع کنید به: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۱۹؛ دائره المعارف الشیعیه العامه، ج ۷، ص ۷۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص

۱۱ و اعیان الشیعیه، ج ۴، ص ۴۷

۳- شیخ طوسی در رجال خود عطیه عوفی را از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام شمرده است؛ وی از قبیله همدان و دارای کتابی در تفسیر بوده است. خود او می گوید: من قرآن را با تفسیرش سه بار بر ابن عباس عرضه کردم، ولی قرائت قرآن را هفتاد بار نزد او خواندم (رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عطیه)

۴- در نقلی دیگر آمده که جابر نخست سه بار تکبیر گفت و آنگاه زیارت نامه ای خواند (رجوع کنید به: بحار الانوار، ج

۹۸، ص ۳۲۹).

و ادامه داد: «حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ؛ آیا دوست، پاسخ دوستش را نمی دهد؟!»

سپس با خودش گفت: «چگونه (حسین) پاسخ را بدهد، در حالی که میان خون آغشته شده و بین بدن و سرش جدایی افتاده است؟»

سپس افزود: «فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ خَيْرِ النَّبِيِّينَ، وَابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنُ حَلِيفِ التَّقْوَى، وَسَيِّدِ الْهُدَى، وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ، وَابْنُ سَيِّدِ النَّقَبَاءِ، وَابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، وَمَالِكَ لَا تَكُونُ هَكَذَا وَقَدْ عَدَّدْتُكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَرَبِّتَ فِي حَجَرِ الْمُتَّقِينَ، وَرَضَعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ، وَفُطِمْتَ بِالْإِسْلَامِ، فَطَبْتَ حَيًّا، وَطَبْتَ مَيِّتًا، غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِفِرَاقِكَ، وَلَا شَاكَّةٍ فِي الْخَيْرِ لَكَ، فَعَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَرِضْوَانُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا؛ گواهی می دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند سرور مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوا و از سلاله هدایتی. تو پنجمین فرد از اصحاب کسایی، و فرزند بزرگ نقیبان و فرزند فاطمه ای که بانوی همه زنان است. چرا چنین نباشد! (و این همه شرافت و بزرگی نداشته باشی) در حالی که بزرگ پیامبران با دست خویش به تو غذا داد و در دامن پرهیزکاران پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر نوشیدی و با اعتقاد به اسلام از شیر باز گرفته شدی؛ تو پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی، جز آنکه دل های مؤمنان از فراق آسوده نیست در حالی که شک ندارند جایگاه بلندی برای توست؛ پس سلام و رضوان الهی بر تو باد. و (من) گواهی می دهم که تو بر همان طریقی رفتی که برادرت یحیی بن زکریا رفت (و در دفاع از حق به شهادت رسید).»

آنگاه چشمش را (مانند یک انسان بینا) به اطراف قبر گردانید و (و خطاب به سایر شهیدان) گفت:

«الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمَرْوُاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَاءِ الْحَسِيِّينَ، وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَفَمْتُمْ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ، وَعَبَدْتُمُ اللَّهَ حَيْثُي أَتَاكُمْ الْيَقِينُ؛ درود بر شما ای ارواحی که بر آستان حسین فرود آمده، و در کنارش آرام گرفتید؛ گواهی می دهم که شما نماز را بر پا داشتید و زکات را ادا کردید، امر به معروف و نهی از منکر نمودید و با ملحدان و بی دینان پیکار کردید و تا هنگام مرگ خدا را عبادت نمودید.»

آنگاه افزود: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيهَا دَخَلْتُمْ فِيهِ؛ سوگند به خدایی که محمد را به حق برای پیامبری برانگیخت، ما با شما شهیدان در راهی که وارد شده اید، شریکیم!».

«عطیه» که این سخن را شنید، با شگفتی پرسید: «چگونه ما شریک (رزم و شهادت) آنها هستیم، با آن که (برای یاری حسین علیه السلام) نه فراز و نشیبی را پیمودیم و نه شمشیری زدیم، درحالی که اینان، میان سرها و بدن هایشان جدایی افتاد (و به شهادت رسیدند) و فرزندانشان یتیم شدند و زنانشان بی شوهر؟»

جابر پاسخ داد: «يا عَطِيَّةُ! سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُبِّتَر مَعَهُمْ، وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ»، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ نَيْتِي وَنَيْتَهُ أَضِحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحَسَيْنُ وَأَضِحَابُهُ؛ ای عطیه! از حبیبم رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«هر کس گروهی را دوست داشته باشد در قیامت با آنان محشور خواهد شد و هر کس عمل گروهی را دوست داشته باشد، در عمل آنها شریک است». سوگند به خدایی که محمد را به حق برای رسالت برانگیخت، (اگر من بر اثر ناتوانی نتوانستم همراه امام حسین علیه السلام باشم، ولی) نیت و خواسته من و یارانم، بر همان مسیری است که حسین علیه السلام و یارانش پیموده اند». (۱).

ورود جابر صحابی بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین حسینی برای زیارت قبر پاک آن حضرت و سایر شهدای راه خدا، در واقع این هدف را دنبال می کرد که سدّ خفقان را بشکند و راه را برای زائران حسینی بگشاید تا با زیارت پرشورشان پرچم عاشورا را در کربلا برافرازند و خاطره شهیدان را همواره زنده نگه دارند و مبارزه دامنه داری را از این طریق بر ضدّ دشمن آغاز کنند.

اضافه بر این، زیارت این صحابی بزرگ، درسی است برای نابخردانی که از زیارت قبور اولیاءالله به خاطر کج فهمی و عدم درک حقیقت تعلیمات اسلام، ممانعت به عمل می آورند.

(۱). بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۳۰، ح ۶۲

ص: ۶۲۴

اشاره

درباره ورود کاروان اسیران از شام به کربلا- در روز اربعین اختلاف نظر است، مرحوم سیدبن طاووس در کتاب خود می نویسد: «وقتی که خاندان امام حسین علیه السلام را از شام به سوی مدینه حرکت دادند و (به دو راهی مسیر مدینه و) عراق رسیدند، به راهنمای کاروان گفتند: ما را به کربلا ببر. هنگامی که این جمعیت به کربلا رسیدند، در آنجا جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم و مردان دیگر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند؛ این دو گروه در یک روز با یکدیگر ملاقات کردند و با گریه و اندوه و سرو سینه زنان با یکدیگر دیدار نمودند. در آنجا مجلس غم و اندوه و ماتم برپا کردند و زنان روستاهای مجاور کربلا نیز به آنها پیوستند و چند روز در آنجا مجلس ماتم پرشوری برپا شد. (۱)

از طرفی می دانیم که جابر در روز اربعین به زیارت امام حسین علیه السلام آمده بود (۲) و ملاقات آنها با یکدیگر در آن روز اتفاق افتاد؛ در نتیجه، اهل بیت علیهم السلام نیز در روز اربعین به کربلا آمدند.

ولی ورود اهل بیت علیهم السلام در روز اربعین به کربلا- از دو جهت مورد تردید قرار گرفته است؛ نخست از نگاه تاریخی نظرات مخالفی در این زمینه ابراز شده و دیگر آنکه بُعد مسافت مانع تحقق چنین امری است؛ در این جا هر دو وجه را مورد بررسی قرار می دهیم؛ ابتدا اقوالی که پیرامون این مسأله وجود دارد:

۱. اقوال گوناگون در مورد ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین به کربلا

قول اول، آن است که اهل بیت علیهم السلام در همان سال ۶۱ در روز بیستم صفر به کربلا

ص: ۶۲۵

۱- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۵

۲- . شیخ طوسی در مصباح المتعجد، ص ۵۴۸، و شیخ مفید در مسأله الشیعه، ص ۴۶، به این مطلب تصریح کرده اند (همچنین رجوع کنید به: منتهی الآمال، شرح حال زندگانی امام حسین علیه السلام)

وارد شدند که همان نظر سید بن طاووس در لهوف است و ابن نما نیز همین را معتقد است. (۱)

در نفس المهموم از قول «تاریخ حبیب السیر» آمده است که یزید سرهای شهیدان را به علی بن الحسین علیه السلام تسلیم کرد و آن حضرت سرها را روز بیستم صفر به بدن ها ملحق کرده و سپس به مدینه بازگشت، (۲) و در مقتل الحسین مقرر این سخن از ابوریحان بیرونی در- الآثار الباقیه- نیز نقل شده است. (۳)

مطابق این سخن، می توان گفت که اهل بیت نیز همراه امام سجاد علیه السلام در روز اربعین به کربلا آمدند و سخن سید بن طاووس تقویت می شود.

قول دوم، از شیخ مفید است که می نویسد: «روز بیستم صفر روزی است که خاندان حرم حسینی از شام به مدینه آمدند، و این روز همان روزی است که جابر بن عبدالله انصاری به کربلا برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمد و او نخستین کسی است که قبر آن حضرت را زیارت کرد». (۴)

شیخ طوسی نیز در مصباح المتهجد تصریح می کند: روز بیستم صفر، روز ورود حرم حسینی از شام به مدینه است. (۵)

قول سوم، از سید بن طاووس در کتاب اقبال است که ایشان در این کتاب، هم ورود حرم حسینی را در اربعین به کربلا بعید می شمرد و هم ورودشان را به مدینه (۶) و علامهند

ص: ۶۲۶

۱- . مشیرالاحزان، ص ۱۰۷. شیخ بهایی نیز معتقد است در اربعین حسینی، اهل بیت علیهم السلام به کربلا آمدند و با جابر ملاقات کردند (توضیح المقاصد، ص ۶) هر چند وی اربعین را روز نوزده صفر می داند، ولی با توجه به آنکه امام حسین در عصر عاشورا به شهادت رسید، باید ابتدای اربعین را از روز یازدهم حساب کرد ولذا بیستم صفر، اربعین آن حضرت می شود (رجوع کنید به: تحقیق درباره اربعین، ص ۲۰۱-۲۰۲)

۲- . نفس المهموم، ص ۲۶۹

۳- . مقتل الحسین مقرر، ص ۳۶۳

۴- . مسازالشیعه، ص ۴۶

۵- . مصباح المتهجد، ص ۵۴۸

۶- . اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۰۰-۱۰۱. وی می نویسد: پس از ورود کاروان اسیران به کوفه، عیدالله بن زیاد برای یزید نامه نوشت تا تکلیفش را درباره اسرا روشن سازد و یزید پاسخ داد که آنها را به شام روانه کند، این رفت و برگشت و سپس حرکت و رسیدن به شام بیست روز یا بیشتر طول می کشید؛ و از طرفی وقتی آنها به شام رسیدند، در آنجا نیز آنها را یک ماه در مکانی که از سرما و گرما حفظشان نمی کرد، جای دادند؛ بنابراین، طبیعت کار اقتضا می کند که آنها بیش از چهل روز از شهادت امام حسین به عراق و یا مدینه برسند

مجلسی نیز این هر دو را بعید می‌داند. (۱) در واقع سید بن طاووس که کتاب اقبال را پس از لهوف نوشته، نظر نخست خویش را نمی‌پذیرد، هرچند می‌گوید: ممکن است آنها به کربلا رفته باشند، ولی نه در روز بیستم صفر. (۲)

قول چهارم و پنجم، آنکه به هنگام رفتن از کوفه به شام، نخست به کربلا آمده‌اند (۳) و یا آنکه بعد از مراجعت از شام به مدینه، در زمان دیگری به کربلا آمده‌اند.

این دو قول را مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال به برخی نسبت داده؛ ولی آنها را ضعیف شمرده است؛ چراکه در نقل‌ها نیامده است.

قول ششم، آن است که خاندان حسینی در سال ۶۲ یعنی یک سال بعد، در روز بیستم صفر به کربلا آمده‌اند؛ که این قول را فرهاد میرزا در کتاب «مقام زخار» انتخاب کرده است. (۴)

مطابق آنچه گفته شد، «سید بن طاووس» در «لهوف» و «ابن نما» در «مثیر الا-حزان» و «شیخ بهایی» در «توضیح المقاصد» معتقدند اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول به کربلا آمدند و مقصود، اربعین سال ۶۱ است؛ زیرا گفته‌اند به هنگام مراجعت از شام از راهنمای کاروان خواستند آنها را به کربلا ببرد؛ ولی بسیاری دیگر از مورخان و صاحب نظران این سخن را نپذیرفتند. آنان نیز اقوال گوناگونی داشته‌اند و همین اختلاف اقوال و گوناگونی دیدگاه‌ها سبب تردید شده است. ۸۶

ص: ۶۲۷

۱- . زاد المعاد، ص ۴۰۲

۲- . اقبال، ص ۱۰۱

۳- . قول چهارم را ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۷۶) انتخاب کرده است. مرحوم شعرانی نیز در ترجمه نفس المهموم (ص ۲۷۰) این قول را ترجیح داده است

۴- . قمقام زخار، ص ۵۸۶

آنچه که سبب تردید حضور خاندان حسینی در اربعین سال ۶۱ در کربلا شده است، بعد مسافت از کوفه به شام و سپس از شام به کربلاست؛ بویژه آنکه آنان را در میان راه و در شام مدت زیادی نگه داشتند.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال در این باره می نویسد:

«ثقات محدّثین و مورّخین متّفقند که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام عمر سعد نخست سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد روانه کرد و از پس آن، در روز دیگر اهل بیت علیهم السلام را به کوفه برد. ابن زیاد نیز پس از شماتت اهل بیت علیهم السلام آنها را زندانی نمود و نامه ای به یزید نوشت که با سرها و اسیران چه کند؟ یزید پاسخ داد که آنها را به شام روانه سازد و پس از آن بود که آنها را روانه شام ساخت.

همچنین از کتاب های معتبر نقل شده است که آنها را از راه اصلی و شهرها و آبادی ها عبور دادند که قریب به چهل منزل می شود و حتّی اگر بگوییم آنها را از بیابان و مسیر غیر اصلی عبور داده باشند، نزدیک به بیست روز طول می کشید؛ چراکه میان کوفه و شام به خطّ مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است و در شام هم قریب به یک ماه توقّف کرده اند، همان گونه که سید بن طاووس در اقبال گفته است.

بنابراین، با ملاحظه مسائل فوق، بسیار بعید است که اهل بیت علیهم السلام در بیستم صفر و روز ورود جابر به کربلا، وارد کربلا شده باشند و خود سید در اقبال آن را بعید شمرده است؛ علاوه بر آنکه بزرگان حدیث و تاریخ و سیره به این مطلب اشاره ای نکرده اند، با آنکه شایسته ذکر بود. بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته اند، روز بیستم صفر آنها به مدینه آمده اند.

همچنین در کتاب مصباح الزائر از سید بن طاووس و بشاره المصطفی از عمادالدین ابوالقاسم آملی که هر دو از کتاب های معتبرند، ماجرای ورود جابر به کربلا- آمده است، ولی هرگز نامی از ورود اهل بیت علیهم السلام در آن هنگام برده نشده است؛

با آنکه به حسب مقام شایسته ذکر بود». (۱)

مرحوم حاجی نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان» (۲) و «علامه شهید مرتضی مطهری» در «حماسه حسینی» نیز آن را بعید، بلکه ناممکن دانسته اند. (۳)

این نکته لازم به ذکر است که اگر بعد مسافت و توقف طولانی اهل بیت علیهم السلام در شام را بپذیریم (همانگونه که سید بن طاووس در اقبال گفته است)، هم ورود آنان در بیستم صفر به کربلا بعید است و هم به مدینه؛ و این سخن با قول شیخ مفید، شیخ طوسی و کفعمی که معتقدند بیستم صفر ورود خاندان حرم حسینی به مدینه بود نیز ناسازگار است.

ولی در هر حال، امکان ورود اهل بیت حسینی علیه السلام را در اربعین اول به کربلا نمی توان به کلی انکار کرد، به چند دلیل:

۱. تصریح مورّخانی قبل از سید بن طاووس

هرچند برخی از محققان گفته اند که این سخن نخستین بار توسط سید بن طاووس در قرن هفتم مطرح شد، ولی جستجوی تاریخی نشان می دهد، پیش از آن بزرگوار و یا معاصر با وی دیگران نیز این مطلب را ابراز داشته اند، که در اینجا به برخی از آنان اشاره می کنیم:

الف) ابوریحان بیرونی (متوفای ۴۴۰ ق) در الآثار الباقیه می نویسد: «در بیستم ماه صفر بعد از خروج اهل بیت از شام، سرهای مبارک شهدا به کربلا آورده شد و کنار بدن ها دفن گردید» (۴) البته خواهد آمد که این سرها توسط امام سجاد علیه السلام به کربلا آورده شد.

ص: ۶۲۹

۱- . منتهی الآمال، شرح حال زندگانی امام حسین علیه السلام (با تلخیص و تصرف)

۲- . لؤلؤ و مرجان، ص ۱۸۱-۱۹۲

۳- . حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰

۴- . الآثار الباقیه، ص ۳۳۱، (مطابق نقل مقتل الحسین مقّم، ص ۳۶۳)

ب) عماد الدین طبری آملی (متوفای اوایل قرن ششم) در کتاب بشاره المصطفی به آن تصریح کرده است؛ وی در این کتاب پس از نقل ماجرای زیارت جابر و عطیه آورده است: در این میان جمعیتی را دیدند از مسیر شام به کربلا نزدیک می شود. جابر به عطیه گفت: برو بین اینها چه کسانی هستند؟

عطیه رفت و برگشت و به جابر گفت: ای جابر، برخیز و از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله استقبال کن؛ چراکه حضرت زین العابدین علیه السلام به همراه عمه ها و خواهرانش می آیند.

جابر برخاست و با سروپای برهنه به استقبال آن کاروان شتافت؛ وقتی که به امام زین العابدین علیه السلام نزدیک شد، امام به او فرمود: «أَنْتَ جَابِرٌ؟ تُو جَابِرِي؟» پاسخ داد:

آری، امام فرمود: «يَا جَابِرُ هِيْهْنَا وَاللَّهِ قُتِلَتْ رِجَالُنَا، وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَسُبِّتْ نِسَاؤُنَا، وَحُرِّقَتْ خِيَامُنَا؛ ای جابر به خدا سوگند! اینجا مردان ما کشته شدند، اطفال ما سربریده شد، زنان ما اسیر گردیده و خیمه های ما سوزانده شد». (۱)

ج) ابن نما (متوفای اواخر قرن هفتم) در مثير الاحزان ماجرای ورود اهل بیت عليهم السلام به کربلا- و ملاقات با جابر را با صراحت نقل کرده است. (۲)

بنابراین، مطابق نقل ها، ورود اهل بیت عليهم السلام در اربعین اول به کربلا بعید به نظر نمی رسد.

۲. الحاق سرهای شهدا به بدن ها

همچنین برخی دیگر از صاحب نظران هر چند به این مطلب (ورود اهل بیت در اربعین به کربلا) تصریح نکرده اند، ولی لازمه سخنانشان مطلب فوق است. آنان که می نویسند: امام سجاد علیه السلام سر مبارک امام حسین علیه السلام را به کربلا آورد و به بدن پدر

ص: ۶۳۰

۱- رجوع کنید به: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۷. (شرح حال جابر بن عبدالله انصاری)

۲- مثير الاحزان، ص ۱۰۷، جعفر بن محمد بن جعفر معروف به ابن نمای حلی حدود سال ۶۸۰ وفات یافت. (اعیان الشیعه، ج

۴، ص ۱۵۶) و با سید بن طاووس که وفاتش سال ۶۶۴ است، معاصر بوده است

بزرگوارش ملحق کرد. و یا می نویسند: سر مبارکش به کربلا برگردانده شد، هرچند نام امام سجاد علیه السلام را ذکر نکرده اند. این سخن با ضمیمه این نکته که ورود آن حضرت به کربلا را، جز در اربعین حسینی ننوشته اند، والحق سر نیز فقط توسط آن حضرت صورت گرفت، می توان نتیجه گرفت که ورود آنان به کربلا و الحاق سرها در همان بیستم صفر بوده است؛ بخشی از این مطلب پیش از این در بحث دفن سرهای شهدا ذکر شده که در این جا تکرار می شود و به پاره ای دیگر از اقوال نیز اشاره می کنیم:

الف) شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ق) می نویسد: «امام سجاد علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام به همراه سرهای مبارک شهیدان (از دمشق) خارج شدند و سرهای مقدس را به کربلا باز گردانند و (به خاک سپردند)». (۱)

ب) قتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ ق) نیز می نویسد: «خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ، وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ؛ امام علی بن الحسین علیه السلام همراه با زنان، سر امام حسین علیه السلام را به کربلا بازگرداند». (۲)

ج) ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ق) نیز در مناقب، اعاده سر مطهر امام حسین علیه السلام را به بدنش ذکر کرده است. (۳)

د) عالم بزرگ اهل سنت سبط بن جوزی (متوفای ۶۵۴ ق) نیز می نویسد: «الْأَشْهَرُ أَنَّهُ رُدَّ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَدُفِنَ مَعَ الْجَسَدِ؛ قول مشهورتر آن است که سر مبارک آن حضرت به کربلا آورده شد و در کنار پیکر مطهرش دفن گردید». (۴)

ه) علامه مجلسی نیز می نویسد: «مشهور میان علمای امامیه آن است که سر مبارک آن حضرت کنار پیکر شریفش به خاک سپرده شد و این کار توسط امام علی ۵۰

ص: ۶۳۱

۱- . امالی صدوق، مجلس ۳۱، ص ۱۶۸، ح ۴، (خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى كَرْبَلَاءَ)

۲- . روضه الواعظین، ص ۱۹۲

۳- . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۵

۴- . تذکره الخواص، ص ۱۵۰

و) شب‌نجمی عالم بزرگ اهل سنت نیز می نویسد: «امامیه معتقد است بعد از چهل روز از شهادت امام حسین علیه السلام سر مطهر آن حضرت به بدنش در کربلا ملحق شد». (۲)

بنابراین، با توجه به این نکته که سرهای شهدا به کربلا بازگردانده شد و آن هم توسط امام سجاد علیه السلام صورت گرفت و در کنار بدن های مطهر به خاک سپرده شد و از سوی دیگر نقل نشده است که آن حضرت پس از ورود به مدینه، سرها را به کربلا آورده باشد و یا کاروان را به مدینه فرستاده و خود به تنهایی به کربلا آمده باشد؛ می توان از آن استفاده کرد که امام سجاد علیه السلام همراه خواهران و عمه ها و دیگر بازماندگان حادثه عاشورا به کربلا آمده است (همانگونه که شیخ صدوق و قتال نیشابوری به آن تصریح کرده اند) و ضمن دفن سرهای شهیدان، بار دیگر با شهدای کربلا تجدید خاطره نمودند؛ هرچند در پاره ای از این نقل ها نیامده است که آن روز، بیستم صفر و یا با روز ورود جابر بن عبدالله همراه بوده است، اما در پاره ای دیگر از نقل ها به آن تصریح شده است (مانند سخن ابوریحان بیرونی) و آنها که انتقال سرها را به کربلا آورده اند، نیز تاریخ دیگری ذکر نکرده اند؛ لذا با توجه به سخن کسانی که معتقدند ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا در بیستم صفر بوده، می توان نتیجه گرفت که الحاق سرها توسط امام سجاد علیه السلام همراه دیگر اعضای کاروان در همان روز اتفاق افتاده است.

نکته قابل توجه دیگر آن که در روایات متعددی آمده است که آسمان و زمین چهل روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام بر آن حضرت گریستند؛ (۳) ممکن است این غم و اندوه آسمان و زمین که از روز شهادت سالار شهیدان اتفاق افتاد، تا روزی که سرها به ۲۳

ص: ۶۳۲

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵

۲- نورالابصار، ج ۲، ص ۴۴

۳- رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶، ح ۱۳؛ ص ۲۱۰، ح ۱۸؛ ح ۲۲ و ح ۲۳

بدن ها ملحق شد، ادامه داشت و پس از چهل روز که این کار انجام شد، کائنات قرار و آرام یافتند!

۳. سنت زیارت اربعین

می دانیم که از سنت های بیستم صفر و اربعین حسینی زیارت اربعین امام حسین علیه السلام است. در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «نشانه های مؤمن پنج چیز است: به جا آوردن پنجاه و یک رکعت نماز در هر شب و روز (۱۷ رکعت نماز واجب و ۳۴ رکعت نافله) و زیارت اربعین (امام حسین علیه السلام) و انگشتر بر دست راست نهادن، و پیشانی را به هنگام سجده، بر خاک گذاردن و بسم الله الرحمن الرحيم را در نماز بلند گفتن». (۱)

همچنین برای این روز زیارت مخصوصی از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (۲)

از گذشته دور تا زمان ما، هر زمان که شیعیان فرصتی پیدا می کردند، روز اربعین حسینی را به کربلا می رفتند و با شور و هیجان و اخلاص، آن حضرت را زیارت می نمودند. در این سال ها نیز میلیون ها عاشق دلسوخته اربعین را به کربلا می روند و شهیدان کربلا را زیارت می کنند.

اکنون پرسش آن است که چرا چنین زیارتی در این روز مستحب شمرده شد؟

مرحوم علامه مجلسی در زاد المعاد می نویسد: «چون جابر که از بزرگان صحابه بود، اساس این کار را گذاشت، می تواند دلیل فضیلت زیارت آن حضرت در این روز شده باشد» ولی با این حال، احتمال می دهد وجوه دیگری داشته باشد که بر ما مخفی است. (۳)

ص: ۶۳۳

۱- . مصباح المتعجد، ص ۷۸۷ و اقبال، ص ۵۸۹

۲- . رجوع کنید به: مفاتیح نوین، زیارت اربعین، (ص ۳۹۳)

۳- . زاد المعاد، ص ۴۰۲

اما به نظر می‌رسد که نمی‌تواند این همه اهتمام نسبت به زیارت اربعین و آن را از علائم مؤمن شمردن و نقل زیارت نامه ای مخصوص از سوی امام صادق علیه السلام، به صرف زیارت آن حضرت از سوی جابر بن عبدالله انصاری در اربعین باشد؛ به ویژه آنکه زیارت اربعین ویژه امام حسین علیه السلام است و درباره هیچ یک از دیگر معصومان چنین زیارتی وارد نشده است. بلکه همانطور که دانشمند بزرگ و محقق شهیر ابوریحان بیرونی گفته است: «وَفِي الْعِشْرِينَ رُؤْدُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جُثَّتِهِ حَتَّى دُفِنَ مَعَ جُثَّتِهِ، وَ فِيهِ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ؛ در بیستم صفر سر مطهر امام حسین علیه السلام به پیکرش بازگردانده شد و همراه آن به خاک سپرده شد و در همین روز زیارت اربعین وارد شده است»، (۱) زیارت اربعین پس از الحاق سر آن حضرت به بدنش در روز بیستم صفر، سنت گردید و می‌دانیم سر مبارک آن حضرت توسط امام سجاد علیه السلام به کربلا آورده شد؛ لذا به نظر می‌رسد که این همه اهمیت زیارت اربعین نه به خاطر زیارت آن حضرت توسط جابر عبدالله انصاری در چنین روزی است، بلکه به سبب الحاق سرهای شهدا در این روز توسط امام سجاد علیه السلام و زیارت آن قبور پاک، توسط امام علیه السلام و کاروان حرم حسینی در اربعین است و این عمل، از شعائر مهم شیعه و در کنار ۵۱ رکعت نماز و سجده بر خاک، مطرح شد.

از این رو، علامه مجلسی در زادالمعاد می‌نویسد: «مشهور آن است که سبب تأکید زیارت آن حضرت در این روز، آن است که امام زین العابدین علیه السلام با سایر اهل بیت در این روز بعد از مراجعت از شام به کربلائی معلی وارد شدند و سرهای مطهر شهداء را به بدن های ایشان ملحق کردند». (۲) هرچند خود او ورود آنها را در بیستم صفر به ۰۲

ص: ۶۳۴

۱- . الآثار الباقیه، ص ۳۳۱

۲- . زادالمعاد، ص ۴۰۲

کربلا- بعید می داند، ولی سخنان وی نشان می دهد که در زمان مرحوم علّامه مجلسی نیز این نکته مشهور بوده است که اهمیت زیارت اربعین، به سبب زیارت شهدای کربلا و الحاق سرها به بدن ها توسط امام زین العابدین علیه السلام بوده است.

در نتیجه با توجه به این نکته که اربعین فی حدّ نفسه امتیازی ندارد، آن گونه که شب های جمعه و نیمه شعبان و لیالی قدر و عیدین و عرفه، بر سایر ایام و لیالی امتیاز دارند، باید در اربعین امام حسین علیه السلام حادثه ویژه ای اتفاق افتاده باشد که آن را از سایر روزهای قبل و بعدش ممتاز ساخته باشد و این جز با الحاق سرهای شهدا به بدن هایشان و زیارت قبور شهدا توسط امام سجاد علیه السلام و کاروان همراه، نمی تواند باشد.

اما مسأله بُعد مسافت و توقف طولانی مدت در شام که اشکال عمده ای برای تحقق چنین حادثه ای شمرده شده را می توان این گونه پاسخ داد:

در کتاب های متعددی آمده است که روز ورود کاروان اسیران به شام، روز اوّل صفر بوده است که پیش از این به آن اشاره شد، و بنی امیه نیز آن روز را برای خود عید قرار دادند. (۱)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز می نویسد: «شیخ کفعمی و شیخ بهائی و محدّث کاشانی گفته اند: روز اوّل صفر، سر حضرت سیدالشهداء را به شام آوردند و بنی امیه آن روز را عید گرفتند و اندوه مؤمنان در این روز تازه گردید...» (۲)

چنانکه گذشت کاروان اسیران نیز همراه با سرها وارد شام شدند؛ بنابراین، آنها روز اوّل صفر در شام بودند.

اما زمان حضور آنان در شام، آنگونه که سید در اقبال نوشته و آن را یک ماه دانسته است، بعید به نظر می رسد؛ زیرا نقل شده است که پس از خطبه های حضرت زینب و امام سجاد علیهما السلام و تغییر اوضاع شام، کاروان اهل بیت علیهم السلام از یزید اجازه گرفتند که در شام عزاداری کنند و آنها به مدت چند روز مجلس عزایا داشتند تا آنکه به یزید گفته ۳۹

ص: ۶۳۵

۱- . شهید آیت الله قاضی طباطبایی می نویسد: در برخی از کتاب های معتبر آمده است که ۱۵ ماه محرم اسرا را از کوفه حرکت دادند و در حدود ده تا پانزده روز به شام رسیدند. (تحقیق درباره اربعین، ص ۲۳)

۲- . نفس المهموم، ص ۲۳۹

شد، مصلحت نیست اهل بیت امام حسین علیه السلام را در این شهر نگه دارید؛ آنها را مهیای سفر حجاز کن؛ و او نیز چنین کرد. (۱)

مرحوم شیخ مفید نیز می نویسد: پس از اتمام جلسه یزید، دستور داده شد که آنها را در خانه ای نزدیک قصر یزید اقامت دهند، سپس می افزاید: «فَأَقَامُوا أَيَّاماً ثُمَّ نَدَبَ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ...؛ چند روزی در آنجا اقامت گزیدند، سپس نعمان بن بشیر را فرا خواند و دستور داد آنها را آماده رفتن کند». (۲)

مورخ معروف «طبری» می نویسد: «آنها به مدت سه روز (در شام) مراسم ماتم بر پا کردند». (۳)

بنابراین، اقامت آنها در شام به مدت یک ماه جز توسط سید در اقبال نقل نشده است و با توجه به وضع شام و افشاگری های اهل بیت به نظر نمی رسد که مصلحت دستگاه اموی در آن بود که اهل بیت علیهم السلام را مدت طولانی در شام نگه دارند و سخن کسانی که می نویسند ایامی چند در آنجا بودند، صحیح تر است.

در نتیجه اگر از روز ورود آنها به شام که اول صفر بوده و حضور در مجلس یزید و آنگاه ماندن حداکثر هفت روز را بپذیریم، باید اهل بیت علیهم السلام را دوازده روز مانده به بیستم صفر از شام حرکت داده باشند، و این مدت زمانی، برای رسیدن کاروان از شام به کربلا کافی است؛ زیرا:

۱. جناب سید بن طاووس با آنکه در اقبال ورود کاروان اهل بیت علیهم السلام را در اربعین به کربلا بعید می داند، ولی می نویسد: «رفت و برگشت از کوفه به شام بیست روز طول می کشد». (۴) بنابراین در مدت ۱۲ روز می توان از شام به کربلا رسید.

۲. در تاریخ آمده است: آنگاه که مروان بن حکم، سردار سپاهش عامر بن ربیعہ را

ص: ۶۳۶

۱- . نفس المهموم، ص ۲۶۳ و ۲۶۵

۲- . ارشاد مفید، ص ۴۸۰

۳- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳

۴- . اقبال، ج ۳، ص ۱۰۱

با یکصد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار اعزام کرد، آنها در مدت ده روز به کوفه رسیدند. (۱)

بدیهی است، اگر بتوان لشکری یکصد هزار نفری را طی مدت ده روز به کوفه رساند، رسیدن کاروانی کوچک در مدت ۱۲ روز به کربلا مشکلی ندارد.

مرحوم شهید قاضی طباطبایی موارد متعدد تاریخی ذکر کرده است که می توان مسیر شام به عراق را در کمتر از ده روز طی کرد و حتی از مرحوم سید محسن امین نویسنده کتاب اعیان الشیعه نقل می کند: راهی میان شام و عراق است که مستقیم است و عرب های عقیل در زمان ما از آن راه می روند و در مدت یک هفته به عراق می رسند. (۲)

۳. امام حسین علیه السلام مسیر میان مدینه و مکه را که حدود ۴۷۰ کیلومتر است به مدت پنج روز پیمود، زیرا آن حضرت دو روز مانده به پایان ماه رجب از مدینه حرکت کرد و روز سوم شعبان وارد مکه شد. (۳) بنابراین، مسیر شام تا کربلا که قریب ۶۰۰ کیلومتر است را می توان به راحتی در مدت ده روز پیمود (دقت کنید!).

به هر حال، از مجموع شواهد و قرائن و کلماتی که از عالمان و محققان ذکر شد، می توان ورود اهل بیت علیهم السلام را در روز اربعین به کربلا تقویت کرد و سخنان آنان که معتقدند کاروان اهل بیت علیهم السلام با جابر و همراهانش در کربلا ملاقات کردند و به عزاداری پرداختند، پذیرفت. و اگر جناب سید بن طاووس در اقبال آن را بعید می شمرد مشکلی ایجاد نمی کند، چرا که ایشان با فرض ماندن آنها به مدت یک ماه در شام، ورود آنها را در روز اربعین به کربلا نمی پذیرد، همان گونه که ورودشان را در این تاریخ به مدینه نیز قبول ندارد؛ ولی هنگامی که ثابت شد، کاروان اسرا کمتر از ده روز ۴۰

ص: ۶۳۷

۱- تحقیق درباره اربعین، ص ۲۱

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: تحقیق درباره اربعین، ص ۱۸-۳۰

۳- ارشاد مفید، ص ۳۷۵ و ۳۷۷؛ و مقتل الحسین مقرر، ص ۱۴۰

در شام مانده اند، پذیرش سخن سید بن طاووس در لهوف که ورود آنها را به کربلا همزمان با ورود جابر از قول راوی نقل کرده، به حقیقت نزدیک تر است.

در واقع، سید بن طاووس در تاریخ معتبری این حادثه را دیده بود و آن را در لهوف نقل کرده، ولی بعداً که در تاریخ دیگری خوانده است آنها به مدت یک ماه در شام مانده اند، ورود کاروان اهل بیت علیهم السلام را در روز اربعین به کربلا ناممکن دانسته است.

در نتیجه، با رد سخن آنان که اقامت یک ماهه را در شام مطرح کرده اند، موضوع ورود اهل بیت علیهم السلام در اربعین سال ۶۱ به کربلا تثبیت می شود.

طبیعت امر نیز اقتضا می کند که این کاروان قبل از رفتن به مدینه بار دیگر با آسودگی به کربلا بروند و با قبور شهدا تجدید دیدار نمایند.

مرحوم حاج میرزا ارباب (از علمای معروف قم) می نویسد: «به حسب عادت بعید می نماید که آن قافله دل شکسته که با اکراه و اضطراب از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری منع شدند و اجساد شریفه شهدای خود را در مقابل آفتاب دیدند، بدون آگاهی بر حال مقابر مقدسه و اطلاع بر حال، به مدینه رجوع کنند و به زیارت آن تربت مقدسه فائز نشده، برگردند». (۱)

اربعین در کربلا چه گذشت؟

مطابق نقل سید بن طاووس کاروان اهل بیت علیهم السلام در کربلا با جابر و یارانش ملاقات کردند و با گریه و ناله و زاری به استقبال یکدیگر شتافتند و چند روزی را در کربلا به اقامه عزا پرداختند.

اینک جای آن دارد که حال و هوای گروهی که پس از چهل روز، بار دیگر به کربلا آمده اند، را مجسم کرد. اینان به مکانی قدم گذاشته اند که با خاطرات تلخ و کوهی از اندوه و غم آنجا را ترک گفتند. جایی که چهل روز پیش، پرپر شدن عزیزان خود را

ص: ۶۳۸

مشاهده کردند و با چشمان خود غربت پدران و برادران و عموها و عموزادگان خود را دیدند.

بر زینب کبری علیها السلام چه گذشت؟ او که پس از شهادت امام حسین علیه السلام رهبری کاروان اسیران را- به همراه امام سجاد علیه السلام- به عهده داشت، و همه جا از جان او و زنان و کودکان مراقبت می کرد و گاه خود را سپر بلای آنها قرار می داد و در کوفه و شام با افشاگری هایش ظالمان را رسوا ساخت، بذر انقلاب را در همه جا پاشید و پیام خونین کربلا را به گوش مردم رساند، اینک با بدن رنجور و تن مجروح، ولی روسفید و سرافراز به زیارت مولا و برادر عزیزش حسین بن علی علیه السلام آمده است.

خاطرات بودنش با برادر، همراهی او در مسیر مدینه به مکه و از مکه تا کربلا، سفارش های برادر به او، رنج های حسین علیه السلام در شهادت یاران و برادران و فرزندان، بدن های قطعه قطعه شهیدان و سرهای جدا شده عزیزان، همه و همه از خاطر او می گذرد.

خداحافظی آخرش با پسر فاطمه علیها السلام و با پیکر بی سر برادر و همچنین یاد و خاطره خیمه های سوخته و دامن های آتش گرفته کودکان، زینب را بی تاب می کند و اکنون که بدون خوف از دشمن می تواند عقده دل خالی کند، بی تردید کنار قبر برادر و دیگر شهیدان مویه می کند و می گرید. اما با این حال، همچنان باید مراقب دیگر زنان و کودکان باشد، نکند از شدت غم قالب تهی کنند و کنار قبور شهیدان جان دهند!!

بر رباب و سکینه و فاطمه و دیگر زنان چه می گذرد؟ خاطرات تلخ و جانکاه، یک به یک از جلوی چشمان آنها عبور می کند ...

خاطرات تشنگی و بی تابی علی اصغر، حلقوم دریده او و پرپر شدنش روی دست پدر با سینه سوخته رباب چه می کند؟!

یاد غربت و تشنگی پدر، نوازش های آخرین بابا، ندای «هل من ناصر» او و ذوالجناح بی صاحبش به سکینه امان نمی دهد!!!

یاد و خاطره پیکر خونین علی اکبر، فرق شکافته قاسم، دست های قلم شده عباس، لبان تشنه، علقمه، مشک سوراخ شده، چشمان به تیر نشسته و صدای محزونی که می گفت: «اکنون کرم شکست» با دختران و زنان چه می کند؟!

نمی دانیم چه کسی میدان دار مویه ها بود و از کدام مصیبت می گفتند. شاید همه با هم مویه می کردند و ضجه می زدند و عقده های دل می گشودند؛ ولی طبیعی است که پس از گذشت یک روز، دیگر سینه ها توان فریاد نداشت، صداها گرفته و حنجره ها خسته بود. اما می توان با دست اشاره کرد به: آب و مشک، تیغ و حلقوم، دست و سینه، خیمه سوخته و گوش های دریده و گوشواره های غارت شده ...!!

آری چنین بود داستان غم انگیز اهل بیت علیهم السلام در کربلا!

۲۶- به سوی مدینه

پس از سه روز عزاداری، امام سجاد علیه السلام چاره ای جز این ندید که دستور حرکت از کربلا را به سوی مدینه صادر نماید، چراکه می دید عمه هایش و زنان و کودکان، شب و روز آرام و قرار ندارند و به نوحه و گریه می پردازند. از کنار قبری برمی خیزند و در جوار قبری دیگر می نشینند (خوف آن بود که آنجا جان خود را از دست دهند). (۱)

کاروان به سوی مدینه روانه شد در آن حال جناب امّ کلثوم علیها السلام اشعار جانسوزی را خطاب به مدینه خواند (که چند بیت از آن چنین است):

مَدِينَةَ جَدُّنَا لَا تَقْبَلِينَا

فَبِالْحَسْرَاتِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا

خَرَجْنَا مِنْكَ يَا أَهْلِينَ جَمْعًا

رَجَعْنَا لِأَرْجَالٍ وَلَا بَنِينَا

ص: ۶۴۰

وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اضْحُوا

عَرَايَا بِالطُّفُوفِ مُسَلِّينَا

أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى السَّبَايَا

بِنَاتِكَ فِي الْبِلَادِ مُشْتَتِينَا

فَلَوْ دَامَتْ حَيَاتُكَ لَمْ تَزَالِي

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَنْدُبِينَا

أَلَا يَا جَدَّنَا قَتَلُوا حُسَيْنَا

وَلَمْ يَزَعُوا جَنَابَ اللَّهِ فِيْنَا

لَقَدْ هَتَكُوا النِّسَاءَ وَحَمَلُوهَا

عَلَى الْأَقْتَابِ قَهْرًا أَجْمَعِينَا

«ای مدینه جدّ ما، مپذیر ما را، چرا که با حسرت و حزن به سویت آمده ایم!

از نزد تو با همه خویشاوندان بیرون رفتیم، ولی اکنون بدون مردان و فرزندان بازگشتیم!

ای رسول خدا! خاندانت قربانی شدند و بدنهایشان در صحرای گرم کربلا عریان گردید و (اموالشان) غارت شد.

ای فاطمه! اگر به دختران اسیرت که در شهرها پراکنده (و گردانده) شدند نگاه می کردی؛

و زندگی ات در دنیا جاویدان بود، پیوسته تا قیامت ناله می کردی!

ای جدّ ما! حسین را کشتند و حرمت الهی را درباره ما رعایت نکردند.

به زنان بی احترامی نمودند و به زور آنها را بر شتران تندخو سوار کردند». (۱)

مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم

ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم

مدینه! در به رویم وا مکن چون یک جهان ماتم

نياورد ارمغان با خود كسى، تنها من آوردمص)

ص: ٦٤١

١- بحار الانوار، ج ٤٥، ص ١٩٧، (با تلخيص)

مدینه! یک گلستان گل اگر در کربلا بردم ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم
اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم
اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم که پایان، خدمت خود را به نحو احسن آوردم
مدینه! یوسف آل علی را بردم و اکنون اگر او را نیاوردم، از او پیراهن آوردم
مدینه! از بنی هاشم نگرده با خبر یک تن که من از کوفه پیغامِ سرِ دور از تن آوردم
مدینه! گر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم
مدینه! این اسیری ها نشد سدّ رهم، بنگر چه ها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم (۱).

۲۷- ورود به مدینه

اشاره

بشیر بن حدلم (جدلم) می گوید: هنگامی که به مدینه نزدیک شدیم، علی بن الحسین علیه السلام دستور داد که کاروانیان از شترها فرود آیند، خیمه ها را برپا کرده و در آن جای گیرند. آن گاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند، او شاعر بود، آیا تو نیز می توانی شعر بگویی؟

گفتم: آری، ای پسر رسول خدا، من نیز شاعرم.

فرمود: وارد مدینه شو و خبر شهادت ابی عبدالله علیه السلام (و ورود ما را) به مردم برسان.

ص: ۶۴۲

۱- شعر از محمد جواد غفورزاده کاشانی (شفق) است.

بشیر می گوید: بر اسبم سوار و با شتاب وارد مدینه شدم. هنگامی که به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رسیدم صدایم را به گریه بلند کردم و آنگاه چنین سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعِي مِدْرَارُ

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَزْبَلَاءَ مُضَرَّجٍ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاهِ يُدَارُ

«ای مردم مدینه، دیگر مدینه جای ماندن شما نیست، زیرا حسین (آقای شما) کشته شد که اشک من این گونه سرازیر است.

پیکر او در کربلا به خاک و خون غلطیده و سر مقدسش بالای نیزه، شهر به شهر گردانده شد».

سپس گفت: این علی بن الحسین علیه السلام است که با عمه ها و خواهرانش در آستانه شهر فرود آمده اند و من فرستاده او هستم تا ماجرا را به اطلاع شما برسانم.

با این سخن، حتی زنان مدینه از خانه هایشان با موهای پریشان بیرون ریختند و درحالی که از شدت مصیبت صورت های خود را می خراشیدند و بر چهره های خود لطمه می زدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند. هیچ مرد و زنی را گریان تر از آن روز ندیدم و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی تلخ تر از آن روز بر مسلمانان نگذشت (... فَلَمْ أَرِ بَاكِيًا وَلَا بَاكِيَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ).

در آن هنگام شنیدم کنیزکی این گونه برای حسین علیه السلام نوحه سرایی می کند:

نَعِي سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا فَأَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا

فَعَيْنِي جُودًا بِاللُّدْمُوعِ وَأَسْكَبَا وَجُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا

عَلَى مَنْ وَهِيَ عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَزَعَا فَأَصْبَحَ هَذَا الْمَجْدُ وَالِدَيْنِ أَجْدَعَا

عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ أَشْسَعَا

«خبر دهنده ای خبر مرگ مولایم را به من داد و دلم را به درد آورد و با آن خبر مرا بیمار کرد.

ای چشمانم، اشک بریزید و جاری شوید و باز هم پس از اشک، با هم اشک بریزید.

بر آن کس که بامصیبت او عرش خدای جلیل به لرزه درآمد و (شاخسار) بزرگواری و دین بریده شد.

(سوگواری کنید!) بر فرزند پیامبر خدا و فرزند وصی او، هر چند محلّ شهادت او از ما دور است».

آن گاه گفت: امروز اندوه ما را در سوگ ابی عبدالله علیه السلام تازه ساختی و زخم هایی که هنوز التیام نیافته بود، بار دیگر گشودی، سپس به من گفت: خدا تو را بیامرزد، تو کیستی؟

گفتم، من بشیر بن حدلم هستم که مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا به سوی شما فرستاد و او هم اکنون با خاندان ابی عبدالله علیه السلام و زنانش در فلان مکان فرود آمده اند.

بشیر می گوید: مردم مرا رها کردند و به سرعت به مکانی که کاروان در آنجا بود، به راه افتادند و من نیز با مرکبم به آنجا باز گشتم، دیدم سیل جمعیت راهها را بند آورده اند. من از مرکب پیاده شدم و خود را با زحمت به کنار خیمه ها رساندم. دیدم علی بن الحسین علیه السلام هنوز داخل خیمه است، آن گاه از خیمه بیرون آمد، در حالی که پارچه ای در دست داشت که با آن اشک هایش را پاک می کرد. کسی چارپایه ای آورد و حضرت روی آن نشست، درحالی که پیوسته اشک هایش جاری بود و نمی توانست جلوی گریه اش را بگیرد.

مردم که این صحنه ها را دیدند، صدای گریه آنان بلند شد و از زنان و دختران مدینه نیز ناله و شیون برخاست؛ مردم از هر سو به نزد آن حضرت می آمدند و او را تسلیت می گفتند و آن منطقه پر از شیون و غوغا شد.

امام علیه السلام با دست به مردم اشاره کرد که ساکت شوند و مردم نیز آرام گرفتند، سپس این خطبه را ایراد فرمود:

خطبه امام سجاد علیه السلام کنار دروازه مدینه

أَلْحَمِدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَا لَيْكَ يَوْمَ الدِّينِ، بَارِيءِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعِ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى،
وَقَرَّبَ فَشْهَدَ النَّجْوَى، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ، وَفَجَائِعِ

ص: ۶۴۴

الدُّهُورِ، وَأَلَمِ الْفَجَائِعِ، وَمَضَاضِهِ اللَّوَاذِعِ، وَجَلِيلِ الرَّزِيِّ، وَعَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاظِعِ الْكَاطِئِ الْفَادِحِ الْجَائِحِ.

أَيُّهَا الْقَوْمُ! إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلِهِ، وَتُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمِهِ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَثْرَتْهُ، وَسَبِيَ نِسَاؤُهُ وَصَبَّيْتُهُ، وَدَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَهَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ! فَأَيُّ رَجَالَاتٍ مِنْكُمْ تَسِيرُونَ بَعِيدَ قَتْلِهِ؟! أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزُنُ مِنْ أَجْلِهِ؟ أَمْ أَيُّ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْبِسُ دَمْعَهَا وَتَضْنُ عَنِ انْهِمَالِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشُّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا، وَالْحَيْتَانُ وَلُجْجِ الْبِحَارِ، وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَهْلُ السَّمَوَاتِ أَجْمَعُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ؟! أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزُنُ إِلَيْهِ؟! أَمْ أَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ التُّلْمَةَ الَّتِي تُلِمَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا يُصْمُ.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَصِيبْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَذُودِينَ، شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ، كَأَنَّا أَوْلَادُ تَرْكٍ وَكَأَبْلٌ مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ اجْتَرَمْنَا، وَلَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَا، وَلَا تُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَنَّاها، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوْلِيَيْنِ «إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ». (١)

وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَّا ازْدَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا، فَآنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبِهِ مَا أَغْظَمَهَا وَأَوْجَعَهَا وَأَفْجَعَهَا وَأَكْظَمَهَا وَأَفْظَعَهَا وَأَمْرَهَا وَأَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيهَا أَصَابَنَا وَمَا بَلَغَ بِنَا، إِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ.

«حمد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان، بخشنده و مهربان، مالک روز جزا و آفریننده همه مخلوقات است. همان خدایی که (از سویی شناخت حقیقت او) آن قدر از ما دور است که گویا در آسمان های رفیع جای گرفته و (از سوی دیگر با علم و احاطه اش) آن قدر به ما نزدیک است که گواه و شنوای سخنان در گوشه ما است. او را بر حوادث بزرگ، آسیب های روزگار، فجایع دردناک، رنج های سوزان، بلاهای سنگین و مصیبت های بزرگ، خشونت بار، ۷

ص: ۶۴۵

متراکم، شکننده و ویرانگر ستایش می کنم.

ای مردم! خداوندی - که ستایش مخصوص اوست - ما را به مصیبت های بزرگ و خسارتی جبران ناپذیر در اسلام آزموده است. (آری) ابا عبدالله الحسین علیه السلام و خاندانش به شهادت رسیدند و زنان و کودکانش به اسارت در آمدند و سر مطهر آن حضرت را بالای نیزه ها در شهرها به گردش در آوردند و این مصیبتی است که مانند ندارد!

ای مردم! بعد از شهادت او، کدام یک از مردانتان می تواند شادی کند؟ یا کدام قلبی می تواند برای او محزون نباشد؟ یا کدام چشمی می تواند گریه نکند و اشک نریزد؟ به یقین آسمان های هفت گانه با بناهای محکمش، دریاها با امواجش، آسمان ها با ارکانش، زمین با همه نواحی و جوانبش، درختان با شاخسارهایش، ماهیان و دریاها عمیق، و فرشتگان مقرب الهی و همه آسمانیان، بر شهادت او گریستند.

ای مردم! کدام قلب است که در شهادت او لرزان نشود؟ یا کدام جگری می توان یافت که برای او نسوزد؟ یا کدام گوشه ای است که این حادثه بزرگ و جبران ناپذیر را بشنود و آسیب نبیند؟

ای مردم! ما طرد شده، آواره، رانده و دور از شهرها شدیم؛ گویا ما فرزندان اقوام غیر مسلمانیم، بدون آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی مرتکب شده و یا ضربه ای به اسلام زده باشیم. هرگز این ماجرا (های دردناک) را درباره گذشتگانمان نشنیدیم «این تنها یک امر تازه و جدید است».

به خدا سوگند! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به این گروه سفارش می کرد که با ما مبارزه کنند، آن گونه که درباره ما به آنها سفارش (به محبت) کرد، هرگز بیش از این نمی توانستند جنایت کنند؛ إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، از این مصیبتی که بسیار بزرگ، غم انگیز، دردناک، انباشته، ناهنجار، ناگوار و سنگین است.

در برابر مصائبی که به ما رسیده از خدا پاداش می طلبیم. به یقین خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است».

پس از این خطبه، صوحان بن صعصعه بن صوحان (۱) که زمین گیر بود- به خاطر آن بیماری و (عدم همراهی با امام حسین علیه السلام) عذرخواهی کرد. امام سجاد علیه السلام نیز عذرش را پذیرفت و از او سپاسگزاری نمود و بر پدرش درود و رحمت فرستاد. (۲)

۲۸- عزاداری در مدینه

اشاره

امام سجاد علیه السلام به همراه زنان و کودکان وارد مدینه شدند. همان شهری که ماه رجب سال گذشته به هنگام خروج از آن، با پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام و عمویش ابوالفضل العباس و برادرانش علی اکبر و علی اصغر و دیگر جوانان بنی هاشم همراه بود. و اینک بدون آن عزیزان، با جمعی از زنان و کودکان مصیبت دیده وارد شهر می شود.

شهری که مدفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام است؛ شهری که خاطرات تلخ و شیرین فراوانی را به یاد دارد؛ شهری که از کوچه ها و خانه و در و دیوارش و از جای جای آن صدای عزیزانش را می شنود.

زینب کبری علیها السلام خود را به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و در حالی که دو طرف در مسجد را گرفته بود، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «يا حَيِّدَاهُ إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِي الْحُسَيْنِ؛ ای جدّ! من خبر مرگ برادرم حسین را برای تو آورده ام». زینب پیوسته گریه می کرد و اشک و آهش تمامی نداشت. و هر بار که به برادرزاده اش علی بن الحسین علیه السلام

ص: ۶۴۷

۱- پدر صوحان جناب صعصعه بن صوحان از اصحاب جلیل القدر و بلند مرتبه امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام فرمود: آنها که با امیرمؤمنان علی علیه السلام بودند جز صعصعه بن صوحان و یاران صعصعه کسی نبود که حق و منزلت علی علیه السلام را به درستی بشناسد. مطابق نقل نجاشی او از راویان عهدنامه معروف علی علیه السلام به مالک اشتر است (رجوع کنید به: معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۱۲). ولی درباره فرزندش صوحان بن صعصعه، چیزی در کتب تراجم و رجال- جز همین مورد- یافت نشد

۲- . ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۶- ۲۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷- ۱۴۹ و مقتل الحسین مقرر، ص ۳۷۴- ۳۷۵

می نگریست، اندوهش تازه و غمش افزوده می شد. (۱)

سکینه نیز فریاد زد: «ای جدّا! از مصایبی که بر ما گذشت به تو شکایت می کنم. به خدا سوگند، من سنگ دل تر، جفا کارتر و خشن تر از یزید ندیدم و هیچ کافر و مشرکی را بدتر از او سراغ ندارم! او با چوبدستی اش به دندان پدرم می زد و می گفت: ضربه ها چگونه است ای حسین!» (... فَلَقَدْ كَانَ يَفْرَعُ ثَعْرَ أَبِي بِمِخْصَرَتِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: كَيْفَ رَأَيْتَ الضَّرْبَ يَا حُسَيْنُ). (۲)

همچنین نقل شده است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام زنان بنی هاشم لباس های سیاه و خشن بر تن کردند، از سرما و گرما پروایی نداشتند و به عزاداری می پرداختند و امام علی بن الحسین علیه السلام برای مراسم ماتم و عزاداری آنها غذا تهیه می کرد. (۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: زنان بنی هاشم به مدت پنج سال حالت عزا داشتند و از آرایش و زینت دوری می جستند، تا آن زمان که مختار (قیام کرد و) عیدالله بن زیاد را کشت و سرش را (به مدینه) فرستاد. (۴)

همچنین در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «امام زین العابدین علیه السلام مدّت چهل سال بر پدر بزرگوارش گریه کرد، درحالی که روزها را روزه بود و شب ها را به عبادت می پرداخت. وقت افطار هنگامی که خادمش آب و غذا در برابرش می نهاد و می گفت: مولای من! میل بفرمایید؛ آن حضرت [به یاد مظلومیت پدر] می فرمود: «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا؛ پسر رسول خدا گرسنه و تشنه شهید شد».

مکرر این جمله را می گفت و اشک می ریخت، تا آنکه آب و غذایش با اشک چشم او آمیخته می شد (سپس افطار می کرد). آن حضرت تا هنگام رحلت همین گونه بود. (۵) ۳۳

ص: ۶۴۸

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸

۲- مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۷۶

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸

۴- مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۷۶

۵- ملهوف (لهوف)، ص ۲۳۳

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، همسرش (رباب) برای او ماتم برپا کرد؛ همراه با زنان و کنیزان برای آن حضرت می گریست تا آنجا که اشک چشم او خشک شد... برای آنکه بتواند اشکش جاری شود، از سویق (نوعی غذا) بهره می گرفت و می گفت ما از این نوع غذا استفاده می کنیم تا بتوانیم برای امام شهیدمان گریه کنیم» (۱).

ناله های جانسوز ام البنین

جناب ام البنین همسر امیرمؤمنان علیه السلام بعد از فاطمه زهرا علیها السلام است که نام وی نیز فاطمه بود و چهار فرزندش به نام های عباس، عبدالله، جعفر و عثمان در کربلا در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. وی به یاد فرزندانش روزها به قبرستان بقیع می رفت و عزاداری می کرد.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی می نویسد: ام البنین در حالی که دست فرزند عباس را- که عیدالله نام داشت- می گرفت روزها به بقیع می رفت و برای فرزندانش مرثیه سرایی می کرد. مردم مدینه برای شنیدن مرثیه های جانسوز او اجتماع کرده و همنوای با او گریه می کردند. به اندازه ای عزاداری او جانسوز بود که حتی مروان بن حکم- دشمن کینه توز اهل بیت علیهم السلام- هنگامی که آن منظره را دید نیز متأثر شد و اشک ریخت.

آن بانوی داغدیده اشعاری می سرود که از آن جمله است:

يَا مَنْ رَأَى الْعَبَّاسَ كَرَّ عَلَى جَمَاهِيرِ النَّقْدِ وَوَرَاهُ مِنْ أُنْبَاءِ حَيْدَرَ كُلِّ لَيْثٍ ذِي لَبْدٍ

اِنْبَيْتُ أَنْ ابْنِي أُصِيبَ بِرَأْسِهِ مَقْطُوعَ يَدٍ وَيَلِي عَلَى شِبْلِي أَمَالَ بِرَأْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ

لَوْ كَانَ سَيْفُكَ فِي يَدَيْكَ لَمَا دَنَى مِنْهُ أَحَدٌ

ص: ۶۴۹

«ای کسی که عباس را دیدی که بر فرومایگان حمله ور شده و از پی او فرزندان حیدر که هر یک شیرانی قوی بودند، قرار داشتند.»

با خبر شدم که بر سر پسر در حالی که دستش را قطع کرده بودند، عمود آهنین زده شد؛ وای بر شیر بچه ام که عمود آهنین بر فرقش فرود آمد!

آری؛ اگر شمشیر در دستانت بود، هرگز کسی به تو نزدیک نمی شد.»

همچنین خطاب به زنان مدینه می گفت:

لَا تَدْعُونَنِي وَبِكِ اُمِّ الْبَنِيْنَ تَدْكُرِيْنَ بِلِيُوْثِ الْعَرِيْنَ
كَانَتْ بَنُوْنَ لِيْ اُدْعَى بِهِنَّ وَالْيَوْمَ اَصْبَحْتُ وَلَا مِنْ بَنِيْنَ
اَرْبَعَهُ مِثْلُ نُسُوْرِ الرَّبِّيِّ قَدْ وَاصَلُوا الْمَوْتَ بِقَطْعِ الْوَتِيْنَ

«دیگر مرا ام البنین نخوانید؛ چرا که مرا به یاد شیران بیشه (رزم و جهاد) می اندازید.»

مرا پسرانی بود که به خاطر آنها ام البنین خوانده می شدم، ولی امروز دیگر مرا پسرانی نیست (تا به خاطر وجود آنان ام البنین خوانده شوم).

آن چهار پسری که (در میدان جهاد) همچون عقاب های تیز پرواز بودند (آن قدر شجاعت و استقامت به خرج دادند که) با رگ های بریده به ملاقات مرگ رفتند (و به شهادت رسیدند)». (۱)

بی تردید این عزاداری ها که ناشی از غمی عمیق و دردی جانکاه داشت، یادآور مظلومیت امام حسین علیه السلام و یارانش و افشاگر ستم یزید و جانیان شام و عوامل مزدور آنان بود و سبب زنده نگه داشتن خاطره عاشورا، بیداری مردم و ایجاد روح مقاومت و شجاعت در آنان و سرانجام انقلاب و قیام می شد.

آنجا که نتوان با شمشیر و نیزه به جنگ با دشمنان برخاست، می توان با قطره های اشک، سیلی بنیان کن به راه انداخت و بساط ظالم را برچید.

به دیگر سخن، این شورها و اشک ها، عواطف را بر می انگیزد، آتش نفرت از»

١- . سفینه البحار، ج ١، ص ٥١٠ (ماده «رثا»)

ستمگران را بر می افروزد و سینه ها را مالمال از عشق به فداکاری می کند و در نهایت به شورش و قیام می انجامد همانگونه که شد. (پاره ای از این قیام ها در بخش بعد خواهد آمد).

ص: ۶۵۱

بخش پنجم: آثار و پیامدهای قیام عاشورا

اشاره

ص: ۶۵۳

در بخش سوم به انگیزه های قیام امام حسین علیه السلام پرداخته ایم و مهمترین انگیزه آن حضرت را احیای دین خدا و مبارزه با دستگاه فاسد بنی امیه برشمرده ایم.

امام علیه السلام در پی احیای ارزش های اسلامی و جلوگیری از بازگشت به عصر جاهلیت و به هدر رفتن تلاش های طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. خواه از طریق تشکیل حکومت اسلامی، یا از طریق شهادت.

قیام عاشورا علاوه بر آن که به احیای دین خدا کمک کرد، و موجب رشد و شکوفایی درخت اسلام شد، باعث بیداری امت اسلامی گشت و روح شهادت طلبی و شجاعت را در مسلمانان دمید و درس فداکاری و ایثار را به بشر آموخت و دستگاه خلافت اموی را با خطرات جدی روبرو ساخت و سبب قیام ها و نهضت های خونینی گردید که در کوتاه مدّت به سقوط خلافت آل ابوسفیان و در درازمدّت به برچیده شدن خلافت بنی امیه انجامید.

به گفته شاعر:

بهر حق در خاک و خون غلتیده شد تا بنای کفر از آن، برچیده شد

خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد

اضافه بر این، حادثه کربلا در طول تاریخ به یک الگو و سرمشق بزرگ تبدیل شد و

شیوه مبارزه را برای آزادگان جهان به ویژه مسلمانان مبارز نشان داد، امام با خون سرخش مکتبی را برای آزادگان جهان بنا نهاد، که مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد. آثار و پیامدهای قیام عاشورا گسترده، عمیق و چند جانبه است که ما در این بخش سه اثر مهم آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

ص: ۶۵۶

دستگاه خلافت اموی تصوّر می کرد با کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش - آن هم در نهایت قساوت و بی رحمی - و اسارت زنان و کودکانش به هدف خویش رسیده و نتیجه مطلوب را به دست آورده است. به گمان خویش، هم توانسته است دشمن شماره یک خود را از سر راه بردارد و هم از دیگران زهر چشمی بگیرد، تا هیچ کس بنای مخالفت با حکومت او را در سر نپرواند.

یزیدیان که پس از حادثه عاشورا از پیروزی خیالی خود! سرمست و مغرور بودند، سخنانی بر زبان جاری ساختند و رفتارهایی از خود بروز دادند که به افشای ماهیت و نیت شوم آنان کمک کرد. آنان که گمان داشتند با کشتن امام حسین علیه السلام و اسارت خانواده او، به پیروزی بزرگی نایل شده اند و آخرین نقطه مقاومت را در خاندان پیامبر در هم کوبیدند، برای آن که پیروزی خیالی خود را به رخ همگان بکشانند و مستی و سرور خود را تکمیل کنند، به اقدامات نابخردانه و جاهلانه ای دست زدند که شادمانی زودگذر آنان را به مصیبت و ماتم دائمی تبدیل کرد.

آذین بندی شهرهایی چون کوفه و دمشق، برپا کردن مجالس سرور و شادی، توأم با رقص و شراب و پایکوبی، به زنجیر بستن نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله و گرداندن آنان در میان مردم در هیئت اسیران جنگی، تازیانه زدن به اطفال بی گناه، بر سر نیزه کردن سرهای شهیدان سرفراز کربلا و زدن چوب خیزران بر لب و دندان امام و ... از جمله کارهایی

بود که به منظور تحقیر اسیران و زهر چشم گرفتن از دیگران، از بنی امیه بروز کرد.

ولی تمام این اعمال تیر خلاصی بود بر قلب پلید دستگاه اموی، به گونه ای که شادمانی زودگذر آنان تبدیل به کابوس وحشتناکی شد و لحظه ای آنان را رها نساخت. در واقع بنی امیه هنوز طعم پیروزی را مضمضه نکرده بودند که تلخی آن را در سراسر وجود پلشت و پلید خود احساس کردند (در بخش دوم کلمات کفرآمیز و ضدّ اسلامی یزید و برخی دیگر از بنی امیه گذشت).

آنان در حالی که سرمست از باده پیروزی خیالی بودند، تصریح کردند که انتقام خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام گرفته اند و تصوّر می کردند به اهداف خویش که بازگشت به عصر جاهلیت بود، نزدیک شده اند، ولی در واقع همه این تلاش ها، تیشه ای بود که بر ریشه ناپاک دستگاه اموی وارد می شد!

شهادت امام حسین علیه السلام و یاران پاکبازش، به احیای مکتب محمّدی صلی الله علیه و آله کمک کرد و خون پاک اباعبدالله علیه السلام درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: پس از شهادت امام حسین علیه السلام هنگامی که ابراهیم بن طلحه (در مدینه) با امام علی بن الحسین علیه السلام روبرو شد (از روی طعنه) گفت:

«يَا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟» ای علی بن الحسین در این نبرد چه کسی پیروز شد؟!.

امام چهارم علیه السلام فرمود:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ؛ اگر می خواهی بدانی پیروزی و غلبه با چه کسی بود، به هنگام فرا رسیدن وقت نماز اذان و اقامه بگو».

امام علیه السلام با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و نام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ولی همچنان ظنین لِمَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بر مأذنه ها می پیچد و مسلمانان در همه جا- حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید- به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی می دهند!

«موسیو ماربین آلمانی» می گوید: «حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد خود، با اثبات مظلومیت و حقایق خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت و اگر چنین حادثه ای پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند». (۱)

حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ؛ حسین از من است و من از حسینم» (۲) محقق گردید، حسین از رسول خداست، چرا که فرزند دختر او حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است؛ ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من از حسینم» بدین معنا که حسین علیه السلام آیین مرا احیا می کند و از این جهت خودم را از حسین می دانم.

به صراحت می توان گفت: قیام امام حسین علیه السلام نه تنها آیین پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را نجات داد، بلکه از محو اهداف رسالت سایر انبیا نیز جلوگیری کرد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله کامل کننده رسالت پیامبران گذشته و خاتم رسولان و دین او خاتم ادیان بود.

گویا تلاش های همه انبیای گذشته مقدمه ای بود برای ظهور پیامبر خاتم و سپردن پرچم هدایت بشری به دست آن حضرت تا دامنه قیامت.

می دانیم این آیین که خاتم ادیان الهی بود، در عصر حکومت معاویه و یزید مورد ۱۵

ص: ۶۵۹

-
- ۱- . به نقل از کتاب: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۴
 - ۲- . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱. این حدیث در منابع مختلف اهل سنت نیز نقل شده است؛ از جمله: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۲۷۴ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۵

تهدید قرار گرفت، به ویژه در سلطنت یزید؛ و بیم آن می رفت که ثمرات تلاش های انبیا و به ویژه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به فراموشی سپرده شود. در چنین شرایطی شهادت امام حسین علیه السلام به احیای آیین خدا کمک کرد و درخت توحید و نبوت را طراوت و سرسبزی تازه ای بخشید.

و شاید به همین دلیل در «زیارت وارث»^(۱) نه تنها امام حسین علیه السلام وارث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بلکه وارث انبیای بزرگی همچون حضرت آدم علیه السلام، حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام نامیده شده است.

گویا حسین علیه السلام همچون گلابی است که از گل های متعدّد گلستان توحید و نبوت گرفته شده، بوی همه انبیای گذشته را دارد و وارث همه آنهاست.

***ان

ص: ۶۶۰

۱- . کامل الزیارات، ص ۳۷۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۸؛ اقبال سید بن طاووس، ج ۲، ص ۶۳ و مفاتیح الجنان

هر چند به ظاهر، در عاشورای سال ۶۱ هجری پیروزی از آن یزیدیان بود و نبرد نا برابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید؛ ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلق به امام حسین علیه السلام و یاران او بود. چرا که آن حضرت در آن حادثه و قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخش مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد، که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است.

به گفته موسیو ماربین آلمانی: «این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیدادگری و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت». (۱)

سید قطب، دانشمند و مفسر معروف مصری در ذیل تفسیر آیه ۵۱ سوره غافر (۲) این پرسش را مطرح می کند که خداوند در این آیه به پیامبران و مؤمنان، در دنیا نیز وعده حتمی نصرت و یاری داد؛ ولی ما می بینیم که در طول تاریخ جمعی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند و گروهی نیز به شهادت رسیدند. بنابراین، وعده نصرت

ص: ۶۶۱

-
- ۱- . درسی که حسین به انسان ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص ۲۸۴
 - ۲- . «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) در آن روز که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم»

الهی درباره آنان چه شده است؟ سپس چنین پاسخ می دهد:

اولاً: نباید پیروزی ها را در محدوده زمانی و مکانی خاص دید، این مقیاس ها، یک مقیاس کوچک بشری است؛ ولی در مقیاس بزرگ تر که زمان و مکان را در می نوردد و به عصر و زمان خاص و مکان خاصی محدود نمی شود، هرگز انبیا و مؤمنان شکست نخوردند؛ چرا که در نهایت، عقیده و مرام آنان باقی ماند و در حقیقت یاری خدا نسبت به اعتقادات آنان، همان یاری آنان است.

ثانیاً: نصرت و یاری، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن را در یک نگاه سطحی هزیمت و شکست می نامند، ولی در واقع پیروزی و نصرت الهی را در بر دارد. آیا ابراهیم علیه السلام که در آتش افکنده شد، از عقیده و دعوت خویش دست کشید؟ او در حالی که در داخل آتش افکنده شده بود، نصرت الهی شامل حالش بود. در واقع دشمن او شکست خورده بود، که نتوانست با این همه تهدیدها و آزارها، وی را از عقیده و مرامش باز دارد» (بلکه آیینش گسترش یافت). (۱)

سید قطب در ادامه به امام حسین علیه السلام اشاره می کند و می گوید:

«حسین بن علی علیه السلام گرچه در ظاهر به شهادت رسید و در مقیاس سطحی نگران شکست خورد، ولی در برابر حقیقت و در مقیاسی بزرگ تر پیروز شد».

سپس می افزاید:

«فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْأَرْضِ تَهْتَرُ لَهُ الْجَوَازِيحُ بِالْحُبِّ وَالْعَطْفِ، وَ تَهْفُو لَهُ الْقُلُوبُ، وَ تَجِيشُ بِالْعَيْرَةِ وَ الْفِدَاءِ كَالْحُسَيْنِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يَشْتَوِي فِي هَذَا الْمَتَشَيِعُونَ وَ غَيْرَ الْمَتَشَيِعِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَثِيرٌ مِنْ غَيْرِ الْمُسْلِمِينَ؛ هَيْج ۲»

ص: ۶۶۲

۱- امام صادق علیه السلام درباره آیه ۴۵ سوره غافر: «فوقاه الله سيئات ما مكروا...» فرمود: «يَعْنِي مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ، وَاللَّهُ لَقَدْ قَطَّعُوهُ إِرْبًا إِرْبًا، وَلَكِنْ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتَنُوهُ فِي دِينِهِ؛ مراد از این آیه (خداوند او را از نقشه های سوء آنها ننگه داشت) مؤمن آل فرعون است. به خدا سوگند او را قطعه قطعه کردند ولی خداوند نگذاشت که آنها به دینش آسیب رسانند». (بحار الانوار، ج

۱۳، ص ۱۶۲)

شهیدی در روی زمین یافت نمی شود که همانند حسین (رضوان الله علیه) تمام وجود انسان ها به خاطر محبت و علاقه به او به لرزه درآید و دل ها برای او به طپش افتد و برای ایثار و فداکاری آماده شود. در این الگو گرفتن (از حسین علیه السلام) شیعه و غیر شیعه از دیگر مسلمانان، بلکه بسیاری از غیر مسلمانان برابرند».

در پایان می گوید: «چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند، نمی توانستند به اندازه شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت آن را نداشتند که این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل ها به یادگار بگذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنانی که با خونشان می نویسند، به کارهای بزرگ وادارند».^(۱)

آری؛ حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام و شهادت و نستوهی وی و یارانش سرمشقی برای آزادگان جهان شد و بسیاری از رهبران آزادی خواه در پیشبرد نهضت و قیام خویش، حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام را سرلوحه کار خود قرار داده اند و به پیروزی رسیده اند.

«مهاتما گاندی» رهبر استقلال کشور بزرگ هندوستان، در گفتار تاریخی خود چنین می گوید:

«من برای مردم هند چیز تازه ای نیاورده ام، فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده ام، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود».^(۲)

«محمد علی جناح»- قائد اعظم پاکستان- می گوید:

«هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از آن که امام حسین علیه السلام از لحاظ فداکاری و تهوّر ۴۱

ص: ۶۶۳

۱- . فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۱۸۹- ۱۹۰ (با مقداری تصرّف و تلخیص)

۲- . مجله الغری، النجف الاشرف، ربیع الاول ۱۳۸۱ (مطابق نقل ویژه نامه جام جم درباره عاشورا، اسفند ۱۳۸۳) و مجله نور دانش، شماره ۳، سال ۱۳۴۱

نشان داد در عالم پیدا نمی شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند» (۱).

این الگوپذیری و تأسی از نهضت امام حسین علیه السلام در عالم تشیع بسیار چشمگیر و فراگیر بوده است. در طول تاریخ، رهبران انقلابی شیعه، با الهام از حماسه های بزرگ و جاودان کربلا، در بسیج انسان های فداکار و از خود گذشته به توفیقات بزرگی دست یافته اند.

پیروزی ملت ایران در برچیدن بساط ظلم و بیدادگری نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله، و حماسه های غرورآفرین هشت سال دفاع مقدس در جبهه های نبرد حق علیه باطل، و مجاهدت های جوانان جان بر کف و رشید حزب الله جنوب لبنان در مقابله با رژیم سفاک و تا بن دندان مسلح صهیونیستی، از نمونه های بارز و روشن تأسی و الگوپذیری از نهضت امام حسین علیه السلام در عصر حاضر است.

***۸۶

ص: ۶۶۴

انتشار اخبار کربلا- تأثیر عجیبی در میان مسلمانان گذاشت، از یک سو، اوج مظلومیت امام حسین علیه السلام و یارانش و نهایت قساوتی که در شهادت آنان و اسارت خاندان پاکش آشکار شده بود، سبب نفرت مسلمانان از دستگاه خلافت اموی شد.

چرا که خلافت یزید که با نیرنگ و تهدید و تطمیع معاویه انجام پذیرفته بود (نه از روی اقبال عمومی مردم) با این حادثه به شدت آسیب دید.

به یقین، اگر امام حسین علیه السلام به طور پنهانی کشته می شد و یا همچون برادرش امام حسن علیه السلام مسموم می گردید و یا کارش به تبعید و زندانی شدن می انجامید، نمی توانست این همه آثار مثبت برای جامعه اسلامی و پی آمدهای منفی برای حاکمیت جور در برداشته باشد. ولی نحوه شهادت امام علیه السلام و یارانش که به طور آشکار و در برابر چشمان هزاران نفر و در قلب دنیای اسلام آن روز در اوج مظلومیت اتفاق افتاد، جای هر گونه انکار و یا توجیهی را از حادثه آفرینان فاجعه کربلا گرفت.

از سوی دیگر، شخصیت معنوی و عظمت خانوادگی امام حسین علیه السلام میان مسلمانان آشکار بود. کشتن چنین شخصیتی نمی توانست کار ساده ای باشد. یعنی اگر گروه دیگری غیر از امام حسین علیه السلام بدین نحو کشته می شدند، به یقین، نمی توانست چنین موجی را که شهادت آن حضرت به وجود آورد، ایجاد کند.

از سوی سوم، حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام، با آن یاران اندک و فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا»

الذَّله» و تسلیم ناپذیری در برابر آن همه لشکر مجهز، به مسلمانان جرأت و جسارت بخشید و برای جمع کثیری از مسلمانان، مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد؛ قیام های مردم مدینه (که در بخش های گذشته به آن اشاره شد) و قیام توأین و حتی مقاومت های افراد به صورت فردی، همگی حکایت از این حقیقت دارد.

برای اثبات این حقیقت، به سراغ پاره ای از قیام ها و مقاومت هایی که پس از عاشورا اتفاق افتاد، می رویم.

الف) اعتراضات و مقاومت های شخصی

پس از حادثه عاشورا دو گونه مخالفت و قیام بر ضد دستگاه یزید و آنگاه خلافت بنی امیه، رخ داد. بخشی از آن، سازمان نیافته و به تعبیر دیگر، حرکت فردی و جسورانه بود. سنگینی آن حادثه، تاب سکوت را (با همه خطراتش) از برخی گرفت و آنها را به ابراز انزجار و اعلان نفرت از درخیمان اموی واداشت که گاه به کشته شدن آنها می انجامید.

در اینجا به دو نمونه اشاره می کنیم:

۱- حمید بن مسلم (از وقایع نگاران و راویان حادثه کربلا) می گوید: زنی از قبیله بکر بن وائل همراه شوهرش در کربلا، در جمع لشکریان عمر بن سعد حضور داشت، هنگامی که مشاهده کرد لشکریان به سوی خیمه های ابی عبدالله علیه السلام حمله کردند و شروع به غارت نمودند، شمشیری را برداشت و به سوی آن خیمه ها روان شد و فریاد زد:

«یا آل بکر بن وائل، اُتِیْلَبُ بِنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ؟ لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، یَا ثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند (و شما آرام باشید؟! حکم و فرمانی جز برای خدا نیست (از او باید اطاعت کرد، نه از بنی امیه)؛ ای خونخواهان رسول خدا بپاخیزید».

شوهرش آمد و او را گرفت و به جایگاهش بازگرداند. (۱)

۲- پس از حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد که به اصطلاح خود را سرمست پیروزی می دید، مردم کوفه را در مسجد جمع کرد تا پایان کار امام حسین علیه السلام و یارانش را طی یک خطابه رسمی به اطلاع مردم برساند و در ضمن به مردم بفهماند که فرجام کار کسانی که با یزید مخالفت کنند، چیزی جز نابودی نیست. جایی که با امام حسین علیه السلام با آن همه عظمت چنین رفتار شد، تکلیف دیگران روشن است. وی در ضمن کلامش چنین گفت: حمد خدایی را که حق و اهل حق و حقیقت را پیروز کرد! و یزید و پیروانش را یاری کرد و کذاب پسر کذاب را کشت!!!

عبدالله بن عقیف از شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام بود و یک چشم خود را در جنگل جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام از دست داده بود و پیوسته در مسجد کوفه به عبادت مشغول بود (۲) از جای برخاست و فریاد زد: ای پسر مرجانه! کذاب پسر کذاب تویی و پدرت، و آن کسی است که تو و پدرت را بر این جایگاه نصب کرد. ای دشمن خدا! فرزندان انبیا را به قتل می رسانی و اکنون بر منبر مؤمنان، این چنین جسورانه سخن می گویی!؟

ابن زیاد وقتی که او را شناخت دستور دستگیری او را صادر کرد و قبیله عبدالله بن عقیف و برخی دیگر از قبایل او را از مسجد خارج ساختند و به منزلش بردند.

لشکر ابن زیاد به منزلش حمله کرد و او را دستگیر و به نزد ابن زیاد آورد و آنجا نیز ابن عقیف با شجاعت در برابر ابن زیاد ایستادگی کرد و با کلماتی آتشین او را رسوا ساخت. سرانجام ابن زیاد که در برابر آن همه شجاعت و بی باکی درمانده و ناتوان شده بود، دستور داد سرش را از بدن جدا سازند. (۳) شت

ص: ۶۶۷

۱- . ملهوف (لهوف) سید بن طاووس، ص ۱۸۰ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸

۲- . رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عبدالله بن عقیف (واژه عبد)

۳- . رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹-۱۲۱. مشروح این ماجرا در بخش رویدادها (۲) گذشت

نخستین عکس العمل همگانی در ارتباط با حادثه کربلا، توسط مردم کوفه شکل گرفت؛ چرا که از یک سو، در کوفه شیعیان فراوانی زندگی می کردند که به امیرمؤمنان علیه السلام و امام حسین علیه السلام علاقمند بودند و از سوی دیگر، آنان با نامه های خود، آن حضرت را به عراق دعوت کردند، و سپس از یاری او سرباز زدند و در واقع اباعبدالله الحسین علیه السلام و یارانش را تسلیم دشمن کردند و از سوی سوم، جمعی از همین مردم در آن حادثه هولناک مشارکت داشتند.

پس از ماجرای کربلا، شیعیان کوفه خود را بیش از دیگران مستحق ملامت می دانستند و از عدم نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس گناه و شرمساری شدیدی می کردند. آنان برای جبران این خطای بزرگ، در پی قیام و شورش برآمدند، تا بتوانند این لکه ننگ را از دامان خود شستشو دهند.

به همین منظور گروهی از شیعیان به نزد بزرگان شیعه در کوفه که عبارت بودند از:

سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فراری، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بجلي رفتند و همگی در منزل سلیمان اجتماع کردند.

نخست، مسیب بن نجبه شروع به سخن کرد و پس از بیان مقدمه ای گفت: «... ما در ارتباط با امتحانی که خداوند ما را در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله کرد، دروغگو از آب درآمدیم و از این امتحان سرشکسته خارج شدیم. نامه ها و فرستادگان آن حضرت پیش از آن به ما رسید و حجت بر ما تمام کرده، و بارها، چه پنهان و چه آشکارا، از ما یاری خواسته بود؛ ولی ما از جانمان درباره او دریغ ورزیدیم. او در نزدیکی ما به شهادت رسید، ولی ما نه با دستانمان و نه با زبان و نه با اموال و عشیره خود او را کمک نکردیم. اکنون ما در پیشگاه خدا و پیامبران چه عذری داریم؟!»

سپس ادامه داد:

«لَا وَاللَّهِ لَا عُذْرَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قَاتِلَهُ وَ الْمُوَالِينَ عَلَيْهِ، أَوْ تُقْتَلُوا فِي طَلَبِ

ذَلِكَ، فَعَسَى رَبُّنَا يَرْضَىٰ عَنَّا عِنْدَ ذَلِكَ؛ نه به خدا سوگند! چاره ای نیست جز آن که قاتلان آن حضرت و همراهان آنان را به کیفر رسانید و یا در این راه کشته شوید؛ شاید با این کار خداوند از ما بخشنود شود».

پس از وی رفاعه بن شداد و آنگاه عبدالله بن سعد رشته سخن را به دست گرفتند و پیشنهاد کردند رهبری این گروه را سلیمان بن صرد که صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مرد مطمئن و شایسته ای است بر عهده گیرد.

پس از آن سلیمان شروع به سخن کرد و پس از مقدماتی گفت: «... ما منتظر ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، به آنان وعده یاری دادیم و او را برای آمدن به عراق تشویق کردیم، ولی هنگامی که آنان به سوی ما آمدند، سستی کرده و ناتوانی به خرج دادیم و منتظر (حوادث) نشستیم، تا آنجا که فرزند پیامبر و پاره تن او در میان ما کشته شد. هر چه فریاد کمک خواهی سر داد، به کمکش نشتافتیم؛ فاسقان او را هدف تیر و نیزه قرار دادند، آهنگ کشتن او کردند و به وی یورش بردند، ولی ما کاری انجام ندادیم».

آنگاه افزود:

«أَلَا إِنَّهُصُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَلَا تَرْجِعُوا إِلَى الْحَالِلِ وَالْأَبْنَاءِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ، وَاللَّهِ مَا أَظُنُّه رَاضِيًا دُونَ أَنْ تُتَاجِرُوا مَن قَتَلَهُ؛ برخیزید و قیام کنید! چرا که خداوند بر شما خشمگین شده است، به سوی همسران و فرزندانان باز نگردید، تا آنگاه که خداوند از شما راضی شود. به خدا سوگند! گمان نمی کنم خدا از شما راضی شود مگر آن که با قاتلان آن حضرت نبرد کنید (و از آنان انتقام بگیرید)».

سپس ادامه داد: «از مرگ نترسید؛ چرا که هر کس از مرگ بترسد دلیل خواهد شد و همانند قوم بنی اسرائیل باشید (که به خاطر نافرمانی خداوند) پیامبرشان (موسی علیه السلام) به آنها گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ؛ شما به خویشتان ستم کردید» و ادامه داد: «فَتَوَبُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ؛ پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید و تن به کشتن دهید». (۱) ۵۴

ص: ۶۶۹

سلیمان با سخنانی دیگر، مردم را برای قیام آماده کرد. پس از او خالد بن سعد بن نفیل گفت: «به خدا سوگند! اگر من بدانم تنها به کشتن خود، می توانم از گناهم نجات یابم و پروردگارم را خشنود سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد و تمام اموالم - به جز اسلحه خود را که می خواهم با آن بجنگم - برای نبرد با فاسقان، در اختیار مسلمانان قرار می دهم».

به دنبال این گفتگوها و آمادگی شیعیان کوفه، سلیمان بن صرد، نامه ای به سعد بن حذیفه بن یمان و برخی دیگر از شیعیان مدائن نوشت و آنها را از عزم خویش آگاه ساخت. آنان نیز به این دعوت پاسخ مثبت دادند و طی نامه ای همکاری خویش را برای قیام اعلام کردند.

همچنین سلیمان چنین نامه ای را به مثنی بن مخزبه عبیدی در بصره نوشت. و او نیز پاسخ نوشت که ما شیعیان نیز با تو هماهنگیم و آماده همکاری می باشیم.

شیعیان کوفه در پی جمع آوری اسلحه و ابزار جنگ برآمدند و مردم را پنهانی برای انتقام خون حسین علیه السلام دعوت می کردند و مردم نیز گروه گروه دعوت آنها را اجابت می کردند.

هلاکت یزید

این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید بن معاویه در سال ۶۴ به هلاکت رسید. اینجا بود که شیعیان به نزد سلیمان آمدند و گفتند: با هلاکت این مرد طاعی و فاسد، و ضعف دستگاه حکومتی، زمینه برای قیام آماده است؛ پس درگیری و نهضت خویش را از همین کوفه آغاز کنیم.

سلیمان گفت: من در پیشنهاد شما اندیشیدم و دیدم قاتلان امام حسین علیه السلام از افراد سرشناس و قدرتمندان کوفه هستند و ما توانایی مقابله با آنها را نداریم؛ بهتر است اکنون افرادی را به اطراف کوفه بفرستید و از مردم برای قیام دعوت به همکاری کنید

که گمان می‌کنم مردم پس از مرگ یزید، دعوت ما را اجابت کنند. آنها نیز چنین کردند و مردم زیادی دعوت آنها را اجابت کردند.

آغاز عملیات توأین

سرانجام در اول ربیع الثانی سال ۶۵ هجری سلیمان بن سرد خزاعی با یارانش به سوی «نخيله» (محل اردوگاه لشکر) حرکت کردند، وی جمعیت شیعیان را اندک یافت، با تعجب گفت: «سبحان الله از میان شانزده هزار نفری که اعلام آمادگی کردند، جز چهار هزار نفر نیامدند!».

سلیمان سه روز در «نخيله» ماند و گروهی را به سراغ شیعیان فرستاد.

از جمله کسانی که برای طلب یاری و جمع آوری لشکر رفتند حکیم بن مُنفذ کندی و ولید بن عسیر بود. آن دو تن با شعار «یا لثاراتِ الحَسَنِینِ؛ برای خونخواهی حسین برخیزید!» مردم را به کمک طلبیدند و این نخستین باری بود که این شعار سر داده می‌شد، ولی با آن همه تلاش تنها هزار نفر دیگر به سلیمان ملحق شدند.

سلیمان و یارانش، نخست به سوی کربلا حرکت کردند، وقتی که به قبر امام حسین علیه السلام رسیدند، فریاد ضججه و زاری از دل برآوردند و بی اختیار اشک‌ها ریختند که به تعبیر ابن اثیر در کامل (۱) «فَمَا رَأَى أَكْثَرَ بَاكِياً مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ هرگز همانند چنان روزی گریه کننده دیده نشد».

آنان از گناه خویش و تنها گذاشتن امام علیه السلام و عدم یاری او توبه کردند و به مدت یک شبانه روز در کنار قبرش ماندند و پیوسته گریه و زاری می‌کردند.

پس از پایان این صحنه‌های شورانگیز، آنجا را ترک کردند و به سمت شام حرکت نمودند و در مسیر خویش از «قرقیسیا» گذشتند و به سرزمین «عین الورد» رسیدند.

سپاه شام که پیش از آن خود را به «عین الورد» رسانده بود، با لشکر توأین درگیر شد.

ص: ۶۷۱

فرماندهی سپاه شام را که به سی هزار تن می رسید عبدالله بن زیاد بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و توّابین در این چند روز با انگیزه فراوان و پایداری زیاد، با لشکر شام می جنگیدند و گروهی زیادی از آنان را به قتل رساندند.

فرماندهی لشکر توّابین به عهده سلیمان بن صرد بود و پس از شهادت وی، مسیب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعد بن نفیل و پس از او، رفاعه بن شدّاد فرماندهی لشکر توّابین را بر عهده داشتند.

در این نبرد سران انقلاب- به جز رفاعه بن شدّاد- همگی به شهادت رسیدند و رفاعه به همراه تعدادی از یارانش به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار پیوستند که بعدها همراه مختار در انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام و یارانش مشارکت جستند. (۱)

تحلیل و بررسی

آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین علیه السلام چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شستشوی لکه ننگ بی وفایی و عدم نصرت آن حضرت فکر نمی کردند. آنها نه طالب فتح و پیروزی بودند و نه برای رسیدن به حکومت و غنایم پیکار می کردند. آنها وقتی که از شهر و دیار خویش خارج شدند، می دانستند که دیگر باز نخواهند گشت و همه اینها را جناب «سلیمان بن صرد خزاعی» به آنها گوشزد کرده بود و توّابین نیز در پاسخ سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما توبه از گناهان خویش و خونخواهی فرزندان دختر رسول خداست». (۲)

آنان در واقع می خواستند با کشتن و کشته شدن، از عذابی که به روح و جانشان

ص: ۶۷۲

۱- برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵۸-۱۸۶ (با تلخیص فراوان) همچین رجوع کنید به: مقتل الحسین ابومخنف، ص

۲۴۸-۳۱۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۶-۴۷۱

۲- کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۶

افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شستشو دهند. به همین دلیل در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت ستمگر تلاش می کرد، ولی با این حال حاضر به همکاری با سلیمان نبود و می گفت: «سلیمان می خواهد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد، او مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد». (۱)

آنان در آغاز قیام کنار قبر امام حسین علیه السلام رفتند و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردند و نخستین بار توسط برخی از آنان شعار «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» سر داده شد. همه این تلاش ها و جانبازی ها توسط کسانی صورت می گرفت که روزی در کوفه از تهدیدهای «ابن زیاد» که با تعداد محدودی وارد کوفه شد، ترسیده بودند و مسلم بن عقیل رحمه الله سفیر امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند و شهر را تسلیم دشمن کردند؛ ولی پس از حادثه عاشورا، چنان روحیه ای پیدا کردند که جان برکف دست به قیام زدند تا کشته شدند.

ج) قیام مختار

اشاره

همانگونه که گذشت، قیام توأین با کشته شدن سران نهضت، درهم شکست و شعله انقلاب برای مدتی به خاموشی گرایید. ولی طولی نکشید که با ظهور «مختار» طوفان عظیم دیگری برخاست و آتش خشم و انتقام سراسر عراق را فرا گرفت و خرمن هستی امویان و قاتلان جنایت پیشه کربلا را یکی پس از دیگری سوزاند و خاکستر نمود.

مختار یکی از چهره های سیاسی و پرنفوذی است که با درایت و زیرکی خاصی، با شعار خونخواهی امام حسین علیه السلام ارادتمندان آن حضرت را به گرد خود جمع کرد و برای فرصتی کوتاه زخم های دلشان را التیام بخشید.

ص: ۶۷۳

پدر وی «ابوعبیده بن مسعود ثقفی» از مردان شجاع و فرمانده لایقی بود که در دوران عمر خود کارهای برجسته ای انجام داد و سرانجام در «یوم الجسر»- در جنگی که میان مسلمانان و لشکر فارس در زمان خلیفه دوم اتفاق افتاد- در نزدیکی «حیره» در کنار پل دجله به اتفاق یکی از فرزندانش به نام «جبر بن اُبی عبیده» در سال ۱۴ هجری، کشته شد. (۱)

«اصبغ بن نباته» می گوید:

مختار را در حالی که طفلی خردسال بود، بر زانوی امیرالمؤمنین علیه السلام دیدم که آن حضرت دست محبت بر سر و روی او می کشید و می فرمود: «یا کَیْس، یا کَیْس؛ ای تیزهوش! ای تیزهوش!». (۲)

با بررسی تاریخ قیام مختار به خوبی در می یابیم که تعبیر امام چه قدر دقیق و حساب شده بوده است. مختار با عالی ترین شیوه های تبلیغی که حکایت از مردم شناسی وی می کرد، در مدّت کوتاهی اندیشه های مردم را مخاطب قرار داد و احساسات برافروخته آنان را نسبت به امام حسین علیه السلام به یکی از پرشورترین قیام های مسلحانه مبدل ساخت.

او همان کسی است که «مسلم بن عقیل»- سفیر و نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه- هنگام ورود به کوفه با وجود بزرگان زیادی که در کوفه بودند راهی خانه وی شد و پس از مدّتی به خانه «هانی بن عروه» نقل مکان کرد.

هنگامی که «عبیدالله زیاد» با ارباب و تهدید مردم کوفه را از اطراف مسلم پراکنده ساخت، «مختار» در قریه ای به نام «القفا» بود و به منظور حمایت از مسلم با تعدادی از (۵)

ص: ۶۷۴

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۸ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴ و رجال کشی، ص ۱۲۷. احتمالاً به همین جهت که امام دوبار کلمه «کَیْس» را در مورد مختار به کار برده است، وی ملقب به کیسان (ثنیه کیس) شده است. برخی فرقه کیساتیه را منسوب به وی می دانند. (بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۴۵)

همراهان خود به سوی کوفه حرکت کرد، ولی در میانه راه توسط سربازان عیدالله دستگیر و روانه زندان شد.

در تمام مدتی که واقعه کربلا رخ داد او در زندان در کنار هم بندش - میثم تمار، یار فداکار امیرالمؤمنین علیه السلام - به سر می برد.

ابن ابی الحدید می نویسد:

میثم تمار در زندان به مختار گفت:

«إِنَّكَ تَقِلْتُ وَ تَخْرُجُ نَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقْتُلُ هَذَا الْجَبَّارَ الَّذِي نَحْنُ فِي سِجْنِهِ، وَ تَطَأُ بِقَدَمِكَ هَذَا عَلَى جَبْهَتِهِ وَ حَدِيئِهِ؛ تُوَازِ زَنَدَانَ آزَادِخَوَاهِي شَدَّ وَ بِهٖ خُونِخَوَاهِي اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِيَامِ خَوَاهِي كَرَدَّ وَ اِيْنِ سَتْمَكْرِي كِهٖ اَمْرُوْزِ مَنْ وَ تُوْ در زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود سر و صورت وی را لگدکوب خواهی کرد!». (۱)

به یقین میثم این سخنان را با این قاطعیت از جانب خود نگفته بود، بلکه قاعدتاً این از اخبار غیبی بود که از مولایش علی علیه السلام شنیده بود.

چیزی نگذشت که حکم اعدام مختار از سوی ابن زیاد صادر شد، ولی هنگامی که مختار را پای دار آوردند، فرمان آزادی وی از سوی یزید به اطلاع ابن زیاد رسید، زیرا عبدالله بن عمر - شوهر خواهر مختار - نزد یزید برای او شفاعت کرده بود.

مختار پس از آزادی، به حکم ابن زیاد کوفه را ترک کرد و در مکه به عبدالله بن زبیر، که در آنجا پرچم استقلال را برافراشته بود، پیوست. (۲)

برخی از علمای شیعه که از مختار به نیکی یاد می کنند، انگیزه وی را از پیوستن به ابن زبیر مصلحتی و موقت می دانند و می گویند، مختار چون «عبدالله بن زبیر» را در پاره ای از اهداف، از جمله مخالفت با امویان با خود متحد می دید، به وی پیوست. ۴۴

ص: ۶۷۵

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۳

۲- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۲-۴۴۴

وی در جریان محاصره مکه توسط سپاه شام، به دفاع از حرم امن الهی که ابن زبیر در آن پناهنده شده بود، پرداخت.

ولی این اتحاد دوامی نداشت و سرانجام مختار چون از مقاصد ابن زبیر و انحرافات وی با خبر شد، از وی کناره گرفت و رهسپار کوفه شد. (۱)

مختار برای هدف بزرگی که در سر داشت - یعنی خونخواهی امام حسین علیه السلام - آرام و قرار نداشت و همواره صدای گرم میثم تمّار - از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین علیه السلام - در گوش های وی طنین انداز بود، که تو برای خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام خواهی کرد و قاتلان را به سزای اعمالشان می رسانی و از این جهت تکلیفی بر دوش خود احساس می کرد که باید روزی به این امر عظیم اقدام کند.

این بود که ابتدا به سراغ فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام رفت و مدّتی ملازم «محمّد بن حنفیه» شد و از او احادیث و علوم اسلامی می آموخت. (۲)

ورود مختار به کوفه همزمان با شکوفایی قیام توّابین بود. وی با تبلیغات گسترده به کوفیان می گفت: جنبش توّابین فاقد سازماندهی نظامی است و لذا نمی تواند موفق و کارآمد باشد.

تبلیغات وی هر چند تا حدودی باعث شکاف در قیام توّابین شده بود، ولی چندان در جلب شیعیان موفق نبود و در نتیجه با تحریک اشراف کوفه که از برنامه های مختار به وحشت افتاده بودند توسط عبدالله بن یزید - حاکم زبیری کوفه - مجدداً روانه زندان شد. مختار در زندان بود که قیام توّابین به شکست انجامید. (۳)

وی بار دیگر با وساطت شوهر خواهرش - عبدالله بن عمر - از زندان آزاد شد و پس از آزادی، زمینه را برای قیام خویش مساعدتر دید. این بار نخست از امام ۷۰

ص: ۶۷۶

۱- رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۶ به بعد

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۲ «رَحَلَ الْمُخْتَارُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ كَانَ يُجَالِسُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ الْأَحَادِيثَ»

۳- مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۰

سجّاد علیه السلام اجازه خواست تا مردم را به نام آن حضرت فرا خواند و قیامش را آغاز نماید.

ولی امام علیه السلام دعوت وی را نپذیرفت، هر چند مطابق روایات از کار وی تا آنجا که مربوط به انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام بود، اظهار رضایت و خرسندی می نمود. (۱)

پس از آن مختار به سراغ «محمد بن حنفیه» رفت و دعوت خویش را به نام وی آغاز کرد. (۲)

«طبری» در تاریخش می نویسد:

«محمد حنفیه» در پاسخ تقاضاهای مختار چنین گفت:

«فَوَاللَّهِ لَمَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ أَنْتَصِرَ لَنَا وَمِنْ عَيْدُونَا بِمَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ؛ به خدا سوگند! دوست دارم خداوند به وسیله هر یک از بندگانش که خواست ما را یاری نماید». (۳)

همین پاسخ مبهم محمد حنفیه کافی بود که مختار قیامش را به وی منسوب کند و خود را نماینده وی معرفی نماید.

مختار بدین وسیله شیعیان را به گرد خود جمع کرد، حتی برخی از شیعیان، راهی حجاز شده تا صحت گفتار او را مستقیماً از «محمد حنفیه» بشنوند. (۴)

حمایت ابراهیم اشتر - فرزند برومند مالک اشتر - که از بزرگان قبیله معروف «مذحج» بود و همانند پدر بزرگوارش ارادتی تمام نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام و خاندانش داشت، می توانست کمک بزرگی به مختار باشد.

ابراهیم نزد همه، چهره ای آشنا بود. ولی وی با تردید به مسأله قیام مختار ۹۲

ص: ۶۷۷

۱- . برخی از علمای شیعه معتقدند که عمل امام سجّاد علیه السلام به معنی نفی برنامه مختار نیست، بلکه به جهت شرایط و موقعیت خاصّ امام سجّاد علیه السلام بوده که سخت تحت کنترل و فشار بوده است. (مراجعه شود به: تنقیح المقال علامه مامقانی، شرح حال مختار)

۲- . مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۴

۳- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۴

۴- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲

می نگریست، حتی ابراهیم در قیام توأیین نیز شرکت نداشت.

تردید ابراهیم می توانست برای مختار و یاران وی گران تمام شود؛ در حالی که شخصیت نافذ و بلندآوازه وی، می توانست پیروزی مختار را قطعی نماید، این بود که مختار تمام همت خویش را برای جذب ابراهیم به کار بست تا آن که وی را برای حضور در این پیکار حاضر به همکاری نمود. (۱)

مختار مقدمات قیام را با مشورت ابراهیم اشتر فراهم نمود و تاریخ آغاز آن را شب پنجشنبه ۱۴ ربیع الاوّل سال ۶۶ هجری قرار داد. (۲)

تحرّکات مخفیانه مختار از چشم جاسوسان حکومت مخفی نماند و اخبار تدارکات قیام او به «عبدالله بن مطیع»- استاندار منصوب «عبدالله بن زبیر» در کوفه- رسید. وی که کوفه را آستن حوادث سهمگین می دید سربازان حکومتی را در تمام راه ها گماشت و در شهر حکومت نظامی اعلام کرد.

اقدامات حاکم زبیری کوفه، موجب شد تا قیام مختار به جلو افتد. زیرا ابراهیم اشتر شب سه شنبه ۱۲ ربیع الاوّل سال ۶۶ ه پس از نماز مغرب با جمعی از یاران در حالی که سلاح در برداشتند به سوی منزل مختار رهسپار بود. در بین راه مأموران امّیتی حکومت، راه را بر وی بستند ولی ابراهیم دست برد و نیزه یکی از سربازان را گرفت و درست در گلوی رئیس پلیس کوفه فرو کرد و وی را نقش بر زمین ساخت.

سربازان حاکم با دیدن این صحنه وحشت زده متواری شدند و جریان را به استاندار کوفه گزارش دادند.

این حادثه موجب شد تا مختار تصمیم بگیرد در همان شب قیامش را با شعار «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» آغاز کند. (۳) ۵۸

ص: ۶۷۸

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۴

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۶

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۰۳ و همچنین رجوع شود به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸

این شعار کافی بود تا بغض فشرده شده شیعیان را منفجر کند و خون را در رگ های ارادتمندان آن حضرت به جوش آورد. جوانان شیعه چنان فداکارانه به سربازان حکومتی یورش بردند که تنها پس از سه روز نبرد بی امان شهر به تصرف مبارزان درآمد و عبدالله بن مطیع - استاندار زبیری کوفه - به سوی بصره گریخت.

مختار پس از آزاد کردن کوفه بر فراز منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

«تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ شَيْئِهِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ بِدِمَائِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَ جِهَادِ الْمُحَلِّينَ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفَاءِ؛ با من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی اهل بیت و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعفا بیعت کنید». (۱)

ولی سه دشمن سرسخت، از سه طرف حکومت نوپای مختار را تهدید می کرد:

۱- حکومت شام به رهبری بنی مروان، از سوی شمال.

۲- حکومت عبدالله بن زبیر، از ناحیه جنوب (مکه).

۳- ضد انقلاب داخلی، از اشراف و قاتلان امام حسین علیه السلام در داخل عراق.

طبیعی بود که بنی امیه نمی توانستند به قدرت رسیدن شیعیان را در عراق که قلب دنیای اسلام در آن روز بود، تحمل کنند. این بود که عبدالملک مروان که تازه به حکومت رسیده بود، عبیدالله بن زیاد را مأمور کرد تا قیام مختار را سرکوب کند و خود زمام امر کوفه را بدست گیرد.

لشکر ابن زیاد در حوالی «موصل» اردو زد. مختار، ابراهیم اشتر را با هفت هزار نیرو به منطقه جنگی اعزام کرد.

ولی از آن طرف، سرشناسان کوفه و قاتلان امام حسین علیه السلام چون «شَبَث بن ربعی»، «شمر بن ذی الجوشن» و دیگران که به شدت از حاکمیت مختار و شیعیان در کوفه به وحشت افتاده بودند، در غیبت ابراهیم اشتر، فرصت را غنیمت شمرده و به بقایای

ص: ۶۷۹

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۸. در امالی شیخ طوسی آمده است: «بَايَعُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ شَيْئِهِ رَسُولِهِ وَ الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفَاءِ»

نیروهای مختار در کوفه یورش بردند و «دارالاماره» را محاصره کردند. مختار با دفع الوقت، برای ابراهیم اشتر پیام داد تا سریعاً به کوفه برگردد. او نیز به یاری مختار شتافت و با قدرت، توطئه سرشناسان کوفه را سرکوب نمود.

مختار پس از سرکوبی این حرکت مذبحانه در کوفه، ابراهیم اشتر را مجدداً روانه جنگ با ابن زیاد کرد و خود به خونخواهی خاندان پیامبر پرداخت.

ابراهیم اشتر در پنج فرسخی «موصل» سپاه ابن زیاد را چنان درهم ریخت که عده ای از آنان در حین فرار خود را به رودخانه افکندند و غرق شدند.

در این نبرد که درست روز عاشورای سال ۶۷ هجری اتفاق افتاد بسیاری از عناصر آلوده بنی امیه چون عبیدالله بن زیاد و حصین بن نمیر به هلاکت رسیدند.

ابراهیم خود با شمشیرش، ابن زیاد- آن مرد خونخوار سنگدل- را دو نیم ساخت و جسدش را سوزاند و سرش را به کوفه نزد مختار فرستاد. او نیز آن را به مدینه نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد که امام با دیدن آن شاد شد. (۱)

خبر هلاکت ابن زیاد، موج خوشحالی را به بنی هاشم هدیه کرد. در این زمینه از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«مَا اَكْتَحَلْتُ هَاشِمِيَّةً، وَ لَا اَخْتَضَبْتُ، وَ لَمَّا رَأَيْتَ فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانًا خَمَسَ حَجَّجٍ، حَتَّى قُتِلَ عَبِيدُ اللَّهِ بَنُ زَيْدٍ؛ پس از حادثه دلخراش کربلا هیچ زنی از بنی هاشم خود را آرایش نکرد و به مدت پنج سال در خانه بنی هاشم دودی (جهت پخت غذا) به هوا برنخواست تا آن که (آن مرد خبیث) ابن زیاد به هلاکت رسید». (۲) ۸۶

ص: ۶۸۰

۱- . مراجعه شود به: بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۸۳-۳۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۳-۵۱۶ و ص ۵۵۶ و فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۸۳. در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُرْضَاحِكَا قَطُّ، مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ امام سجاد از روزی که پدر بزرگوارش به شهادت رسید، خندان دیده نشد تا آن روز که سر ابن زیاد را نزدش آوردند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹)

۲- . بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶

آتش انتقام از قتل کربلا- چنان پرشور و شدید بود که در فاصله اندکی جانیان کربلا- را طعمه خویش ساخت. هر یک به تناسب عمل زشتی که مرتکب شده بودند به اشد مجازات به سزای اعمال ننگین خود رسیدند. این آتش نه تنها دامن سران و رهبران جنایت پیشه کربلا را گرفت بلکه به گفته عقاد مصری:

«هر کسی دستی دراز کرده بود یا کلمه ای بر زبان رانده یا کالایی از لشکر امام حسین علیه السلام ربوده، یا کاری کرده بود که از آن بوی شرکت در فاجعه کربلا شنیده می شد، سزای عمل خویش یا اعانت بر جرم را دریافت کرد».^(۱)

«علامه مجلسی» در بحارالانوار از قول ابن نما می نویسد:

«شمر در روز عاشورا شتر مخصوص امام حسین علیه السلام را به غنیمت گرفت و در کوفه به شکرانه قتل آن حضرت شتر را ذبح کرده و گوشتش را بین دشمنان آن حضرت تقسیم نمود. مختار دستور داد تمام آن خانه هایی که این گوشت در آن وارد شده ویران کردند و همه افرادی که با علم و آگاهی از آن گوشت خوردند، اعدام شدند!!».^(۲)

مختار در اجرای مجازات چنان جدی بود که کار از قتل قاتلان گذشته و به سوختن، ویران کردن خانه های آنها که محل توطئه و خیانت بود رسید. ولی همه این سخت گیری ها را چیزی جز عدالت و دادگری نمی توان دانست چرا که جنایات آنها بیش از این بود.

آخرین نبرد

تعدادی از سران جنایتکار کوفه که از شمشیر مختار زخم دار شده بودند در بصره نزد مصعب بن زبیر- برادر عبدالله بن زبیر- جمع شده بودند. «شَبِث بن ربعی» و

ص: ۶۸۱

۱- ابوالشهداء، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۰۵ (با اندکی تصرّف)

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۷

«محمد بن اشعث» از جنایت کاران کربلا از جمله آنها بودند. آنان مدام مصعب را به جنگ با مختار تحریک می کردند. (۱)

«دینوری» تعداد فراریان کوفه را که در بصره اجتماع کرده بودند حدود ده هزار نفر می داند. (۲)

سرانجام مصعب از سربازان خود و فراریان کوفه، لشکری را فراهم ساخت و به سوی مختار تاخت.

مختار نیز بدون آن که از ابراهیم اشتر - که در آن وقت در شمال عراق (موصل) حضور داشت - یاری بطلبد لشکری را با فرماندهی «احمر بن شَمِيط» به جنگ مصعب فرستاد. ولی سپاه مختار در این جنگ متحمل شکست سهمگینی شد. «ابن شمیط» فرمانده سپاه مختار با تعداد بسیاری از یاران خود کشته شد و لشکر مختار درهم شکست. مصعب پس از شکست سپاه مختار به سوی کوفه شتافت و مختار و بقایای سربازانش را کشت.

تاریخ کشته شدن مختار به نقل طبری ۱۶ رمضان سال ۶۷ هـ بوده است وی در آن هنگام ۶۳ سال داشت. (۳)

مصعب پس از تصرف کوفه، ابراهیم اشتر را به کوفه فراخواند، وی نیز بدون مقاومت به کوفه آمد و مصعب از وی به گرمی استقبال کرد. (۴)

با سقوط حکومت مختار در کوفه، عراق در تحت سیطره زبیریان قرار گرفت و بدین ترتیب یک بار دیگر کوفه از حاکمیت شیعیان و ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام خارج شد.

چیزی نگذشت که در سال ۷۲ هـ «عبدالملک مروان» سپاه عظیمی را به جنگ مصعب به سوی کوفه روانه کرد. در آن جنگ ارتش مصعب شکست خورد و مصعب ۰۹

ص: ۶۸۲

۱- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۸

۲- . اخبار الطوال، ص ۳۰۴

۳- . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۷

۴- . اخبار الطوال، ص ۳۰۹

در سن ۳۶ سالگی و ابراهیم اشتر در سن ۴۰ سالگی کشته شدند و عراق به دست مروانیان افتاد.

وقتی که سر بریده مصعب را نزد عبدالملک مروان نهادند، ابومسلم نخعی - مردی از عرب - برخاست و گفت:

«من در همین دارالاماره دیدم که سر بریده حسین بن علی علیه السلام را جلو ابن زیاد نهادند، و چندی بعد سر بریده ابن زیاد را در همین نقطه جلوی مختار دیدم و مدتی بعد سر مختار را نزد مصعب و اینک سر مصعب را نزد تو می بینم (تا روزگار با تو چه کند؟!))».

عبدالملک از شنیدن این سخن، سخت به وحشت افتاد و دستور داد آن محل را ویران کنند. (۱)

یکسره مردی ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر ابن زیاد آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر بُد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد دست خوش او سر مختار شد

این سر مصعب به تقاضای کار تا چه کند با تو دگر روزگار!

تحلیل و جمع بندی

چنان که ملا حظّه شد جوهره اصلی قیام مختار چیزی جز خونخواهی امام حسین علیه السلام و انتقام از جانان کربلا نبود و مختار به خوبی از عهده این هدف برآمد.

ص: ۶۸۳

وی با انتخاب شعار حرکت آفرین «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» خون های جوانان شیعه را در رگ هایشان به جوش آورد.

بدیهی بود در آن روزگار هیچ شعاری تا این اندازه نمی توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثر و کارساز باشد.

از سوی دیگر وی با ایجاد رابطه با فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام به ویژه «مَحْمَدِ حَنْفِيَه» و فرستادن سرهای جنایت کاران کربلا به نزد امام سجاد علیه السلام به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پیوند داد.

او همواره خود را نماینده «مَحْمَدِ حَنْفِيَه» معرفی می کرد و رهبری قیام را به او نسبت می داد و روزی که کوفه را فتح کرد مردم را به شرط خونخواهی امام حسین علیه السلام و اهل بیت آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

هر چند حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سرانجام به دست مصعب برچیده شد، ولی هرگز نمی توان او را فردی شکست خورده دانست. او به هدف بلند خویش که همان انتقام از قاتلان و جانیان کربلا بود به خوبی رسید و بارها قلب امام سجاد علیه السلام و بنی هاشم را خرسند نمود، هر چند سرانجام وجود خودش فدای این راه شد.

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد از گردنم این دین ادا شد، چه بجا شد!

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

(د) انقراض بنی امیه

اشاره

بررسی تاریخ حکومت بنی امیه به خوبی نشان می دهد که حکومت کوتاه هشتاد ساله آنها، جز در سال های محدودی، مملو از مخاطرات، نابسامانی ها، درگیری ها، مشکلات عظیم و جابجایی های سریع بود.

در این مدت که تقریباً برابر عمر طبیعی یک انسان است. چهارده نفر از آل ابوسفیان و آل مروان زمام حکومت را یکی پس از دیگری در دست گرفتند که بعضی

از آنها حکومتشان فقط حدود یک، یا چند ماه و بعضی فقط هفتاد روز بوده است.

طولانی ترین حکومت، حکومت «عبدالملک» بود که حدود بیست سال به طول انجامید و شاید علتش این بود که به توصیه های «حجاج» گوش نداد و دست از خونریزی «بنی هاشم» کشید. (۱)

در واقع بنی امیه پس از شهادت امام حسین علیه السلام روی آرامش به خود ندیدند، همواره با قیام ها و نهضت های خونینی مواجه بودند که مایه اصلی همه آنها خونخواهی امام حسین علیه السلام بوده است.

جنبش های یکی پس از دیگری از گوشه و کنار شکل می گرفت و توده های مختلف مردم را حول شعارهایی چون «یا لثارات الحسین» و «الرّضا من أهل البیت» و «الرّضا من آل محمّد صلی الله علیه و آله» که سکه رایج آن روزگار بود، جمع می کرد و هر از چندی، قسمتی از قلمرو حکومت بنی امیه از سیطره آنان خارج می شد. عراق، حجاز، شام و بالاخره خراسان در تب و تاب این انقلاب ها می سوخت.

به واقع شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و فرزندانش پیامبر صلی الله علیه و آله خط بطلانی بود بر چهل سال تبلیغات مسموم بنی امیه که با نیرنگ و فریب، خود را دولت اسلامی جا زده بودند.

حماسه امام حسین علیه السلام چهره اسلام واقعی را به مردم نشان داد و نقاب از چهره دروغ گویان اموی برداشت و نامشروع بودن سلطنت آنان را به اثبات رساند.

بررسی تاریخ آن قیام ها بیان گر این واقعیت است که توده های مردم آن روزگار به هیچ شعاری جز خونخواهی امام حسین علیه السلام و انتقام از بنی امیه، وقعی نمی نهادند.

حتی عباسیان که آخرین ضربه را بر آل ابوسفیان وارد آورده بودند در پناه همین شعار به مقاصد خویش رسیدند و بر مرکب خلافت سوار شدند.

***۸۷

ص: ۶۸۵

۱- . مراجعه شود به: پیام امام، ج ۶، ص ۴۱۸ و ج ۳، ص ۵۹۴، ذیل خطبه ۸۷

قیام عباسیان و انتقام از بنی امیه

به شهادت تاریخ، اولین جرقه قیامی که به «قیام عباسیان» شهرت دارد، در سال ۱۳۲ هـ توسط گروهی از شیعیان به رهبری ابومسلم خراسانی در خراسان زده شد.

آنان به قصد انتقام از بنی امیه که ننگ فاجعه کربلا را در پرونده سیاه خویش داشتند، شوریدند و با شعار «الرّضا من آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله» پا به میدان مبارزه گذاشتند، ولی بنی العباس (شاخه ای از بنی هاشم) از غفلت و ناآگاهی مردم در شناخت مصادیق واقعی اهل بیت، احساسات به هیجان آمده شیعیان را به نفع خود مصادره کردند؛ ولی به یقین مؤثرترین عامل پیروزی آنان در قلع و قمع کردن بنی امیه، همان شعار خونخواهی امام حسین علیه السلام و شرح مظلومیت خاندان آن حضرت بوده است. آنان با انتخاب این شعار، آتش خشم مردم را بر ضد بنی امیه برافروختند و سرانجام بساط حکومت ننگین بنی امیه را برچیدند.

به نقل «ابن ابی الحدید» هنگامی که سر بریده مروان آخرین خلیفه اموی را نزد «ابوالعباس سفاح» - نخستین خلیفه عباسی - آوردند «ابوالعباس» سجده ای طولانی به جا آورد و آنگاه سر از سجده برداشت و خطاب به سر بریده «مروان» گفت:

«خدا را سپاس می گویم که انتقام مرا از تو و قبیله ات گرفت و مرا بر تو پیروز کرد».

آنگاه افزود: «اینک دیگر باکی از مرگ ندارم زیرا من با کشتن دو هزار تن از بنی امیه، انتقام خون حسین علیه السلام را گرفتم».^(۱)

شگفتی های تاریخ!

در تاریخ زندگی بنی امیه و بنی عباس می خوانیم:

«هنگامی که «عبدالله سفاح» نخستین خلیفه عباسی بر تخت قدرت نشست، در

ص: ۶۸۶

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۳۰؛ همچنین مراجعه شود به: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۷

فکر بود که چگونه از سران بنی امیه انتقام سختی بگیرد. در همین ایام، سران بنی امیه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند.

«سَفَّاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبت آمیزی به آنها داد و نوشت که به کمک آنها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد؛ لذا سران «آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او حاضر شدند.

«سَفَّاح» دستور داد کرسی هایی که به زیور طلا و نقره آراسته برای آنها نصب کردند و این شگفتی مردم را برانگیخت که چرا «سَفَّاح» با این جنایتکاران چنین رفتار می کند.

در این موقع یکی از درباریان وارد مجلس شد و به «سَفَّاح» خبر داد که مردی ژولیده و غبارآلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری دارد.

«سَفَّاح» با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدَیْفِ» شاعر باشد؛ بگوئید وارد شود.

«بنی امیه» با شنیدن نام «سُدَیْفِ» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به لرزه درآمد؛ زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و شیعیان علی علیه السلام و از دشمنان سرسخت بنی امیه است.

«سُدَیْفِ» وارد شد؛ هنگامی که نگاهش به بنی امیه افتاد، اشعار تکان دهنده ای در مورد ظلم های بنی امیه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آنها این دو بیت بود:

وَ اذْکُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ زَيْدٍ وَ قَتِيلِ بَجَانِبِ الْمِهْرَاسِ

وَ الْقَتِيلَ الَّذِي بَحْرَانَ اَضْحَى ثَاوِيًا بَيْنَ غُرْبِهِ وَ تَنَاسِ

«به یاد آورید! محلّ شهادت حسین علیه السلام و زید را و آن شهیدی که در مهراس (اشاره به شهادت حمزه در احد) شربت شهادت نوشید.

و آن شهیدی که در حرّان به شهادت رسید و تا شامگاهان در تنهایی بود و (حتی جنازه او) به فراموشی سپرده شد».

(اشاره به شهادت «ابراهیم بن محمّد» یکی از معاریف بنی هاشم و بنی عباس در سرزمین حُرّان در نزدیکی مرزهای شمالی عراق است). (۱)

«سَفّاح» دستور داد خلعتی به «سُدیف» بدهند و به او گفت: فردا بیا تا تو را خوشنود سازم و او را مرخص نمود؛ سپس رو به بنی امیه کرد و گفت: سخنان این برده و غلام بر شما گران نیاید، او حق ندارد درباره موالی خود سخن بگوید؛ شما مورد احترام من هستید (بروید و فردا بیایید!).

بنی امیه پس از بیرون آمدن از نزد سَفّاح به مشورت پرداختند. بعضی گفتند: بهتر آن است که فرار کنیم؛ ولی گروه بیش تری نظر دادند که خلیفه وعده نیکی به ما داده و «سُدیف» کوچکتر از آن است که بتواند نظر خلیفه را برگرداند.

فردا همه نزد «سَفّاح» آمدند؛ او دستور پذیرایی از بنی امیه را داد؛ ناگهان «سُدیف» شاعر وارد شد و رو به سَفّاح کرد و گفت:

«پدرم فدایت باد! تو انتقام گیرنده خونهایی؛ تو کشنده اشرااری». سپس اشعار بسیار مهیجی خواند که از ظلم و بیدادگری بنی امیه مخصوصاً از ظلم آنها بر شهیدان کربلا سخن می گفت.

«سَفّاح» ظاهراً بر آشفت و به «سُدیف» گفت: تو در نظر من احترام داری؛ ولی برگرد و دیگر از این سخنان مگو و گذشته را فراموش کن.

بنی امیه از کاخ «سَفّاح» بیرون آمدند و به شور پرداختند؛ گفتند: باید از خلیفه بخواهیم «سُدیف» را اعدام کند و گرنه سخنان تحریک آمیز او ما را گرفتار خواهد کرد.

«سَفّاح» شب هنگام «سُدیف» را احضار کرد و گفت: وای بر تو چرا این قدر عجله می کنی؟!

«سُدیف» گفت: «پیمانہ صبر من لبریز شده و بیش از این تحمل ندارم. چرا از آنها انتقام نمی گیری؟» سپس بلند بلند گریه کرد و اشعاری در مظالم بنی امیه بر بنی هاشم ۳۵

ص: ۶۸۸

خواند که سَفّاح را تکان داد و به شدّت گریست. «سُدیف» نیز آن قدر گریه کرد که از هوش رفت؛ هنگامی که به هوش آمد «سَفّاح» به او گفت روز آنها فرا رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. اما «سُدیف» آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می کرد و از او می خواست سَفّاح به وعده اش وفا کند.

«سَفّاح» روز بعد برای اغفال بنی امیّه دستور داد، منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. مردم به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آنها پخش شد. سَفّاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلّح ساخت و دستور داد هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همه حاضران را به قتل برسانید.

سَفّاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی امیّه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است؛ از چه کسی شروع کنم؟ آنها برای خوشایند سَفّاح گفتند: از بنی هاشم شروع کن!

یکی از غلامان که با او تباری شده بود، گفت: «حمزه بن عبدالمطلب» بیاید و عطای خود را بگیرد.

سُدیف که در آنجا حاضر بود، گفت: حمزه نیست. سَفّاح گفت: چرا؟ گفت زنی از بنی امیّه به نام «هند» «وحشی» را واداشت تا او را به قتل برساند؛ سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.

سَفّاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.

غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.

خبری نشد؛ سَفّاح پرسید: چه شده؟ سُدیف در جواب گفت: «عبیدالله بن زیاد» او را گردن زد و طناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.

سَفّاح گفت: عجب! نمی دانستم؛ دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و یک یک را صدا زد، تا به امام حسین علیه السلام و ابوالفضل العباس و زید بن علی و ابراهیم

بن محمد رسید و بنی امیه هنگامی که این صحنه را دیدند و این سخنان را شنیدند، به مرگ خود یقین پیدا کردند. اینجا بود که آثار خشم و غضب در چهره سَفَّاح کاملاً نمایان شد و با چشمش به سُدیف اشاره کرد و «سُدیف» اشعاری انشاء کرد که از جمله دو بیت زیر است:

حَسِبْتُ أُمَّيَّةَ أَنْ سَتَرَضَى هَاشِمَ عَنْهَا وَ يَذْهَبُ زَيْدُهَا وَ حُسَيْنُهَا

كَذَبْتُ وَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهُ حَقًّا سَتَبَصِرُ مَا يُسِيءُ ظَنُونَهَا

«بنی امیه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی علیه السلام و زید را فراموش می کنند.

دروغ گفتند! به حق محمد و وصی او سو گند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سَفَّاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدا زد:

«يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ، يَا لثَارَاتِ بَنِي هَاشِمٍ؛ أَيُّ خُونِ خَوَاهَانِ امَامِ حُسَيْنٍ وَ أَيُّ خُونِ خَوَاهَانِ بَنِي هَاشِمٍ!».

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آنها بر زمین افتاد. (۱)

جالب آن که امیرمؤمنان علیه السلام در یک پیش بینی عجیب در ارتباط با حکومت بنی امیه و انقراض سریع آنان فرموده بود:

«حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمَّيَّةَ؛ تَمَنُّحُهُمْ دَرَّهَا؛ وَ تَوَرِدُهُمْ صَيْفُهَا، وَ لَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَ لَا سَيْفُهَا، وَ كَذَبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ».

بَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَدِيدِ الْعَيْشِ يَتَطَعْمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً؛ بَعْضَى كَمَا ۹۹

ص: ۶۹۰

۱- تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی (مطابق نقل منهاج البراعه علامه خوئی، ج ۷، ص ۲۲۳ به بعد)؛ مراجعه شود به: پیام امام،

کردند دنیا به کام بنی امیه است و همه خوبی هایش را به آنان می بخشد و آنها را از سرچشمه زلال خود سیراب می سازد (و نیز گمان کردند که) تازیانه و شمشیر آنها از سر این امت برداشته نخواهد شد، کسانی که چنین گمان می کنند، دروغ می گویند (و در اشتباهند) چه این که سهم آنها از زندگی لذت بخش، جرعه ای بیش نیست، که زمان کوتاهی آن را می چشند، سپس (قبل از آن که آن را فرو برند) بیرون می افکنند!». (۱)

این بخش را با سخنی از «عباس محمود عقّاد»- دانشمند مصری- به پایان می بریم، وی می نویسد:

«دست آورد یکی از روزهای دولت بنی امیه (فاجعه روز عاشورا) این شد که کشوری با آن وسعت و پهناوری، به اندازه عمر طبیعی یک انسان نپایید و از چنگشان بیرون رفت. امروز که عمر گذشته هر دو طرف را در ترازو می گذاریم و حساب برد و باخت هر یک را می سنجیم پیروزمند روز کربلا (یزید) را، مغلوب تر از مغلوب و شکست خورده تر از شکست خورده می بینیم و پیروزی را کاملاً با حریف او (امام حسین علیه السلام) می یابیم». (۲)

جمع بندی پایانی

با یک بررسی دقیق پیرامون تاریخ حماسه ساز عاشورای حسینی به این نتیجه می رسیم که عاشورا و کربلا با گذشت زمان از صورت یک حادثه تاریخی بیرون آمده و تبدیل به یک مکتب شده است، مکتبی انسان ساز و افتخارآفرین!

نه تنها برای مسلمین جهان بلکه از مرزهای اسلام نیز فراتر رفته و طبق مدارک موجود، تحسین بسیاری از متفکران جهان را برانگیخته و از آن به عنوان الگویی برای

ص: ۶۹۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۷

۲- ابوالشهداء، نوشته عباس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۰۶-۲۰۸. (با اندکی تصرّف)

نجات و رهایی ملت های مظلوم و ستمدیده یاد می کنند، و مکتبش را مکتب ظلم ستیزی و زندگی با عزّت و شرف و آزادی می دانند.

جالب این که بنیانگذار این مکتب و یاران وفادار و پاکبخته اش، راهکارهای وصول به این هدف را عملاً با رشادت ها و شجاعت ها و پایمردی ها و با سخن از طریق خطبه ها به همگان آموختند و نشان دادند که حتّی جمعیت های اندک، اما شجاع و با انگیزه الهی می توانند در برابر انبوه دشمنان بایستند و بر آنها پیروز شوند و به اهداف والای خود برسند.

امیدواریم در دنیای امروز که ظالمان و ستمگران بی رحم، برای نوشیدن خون مظلومان به پا خاسته اند، ملت های ستمدیده با الهام گرفتن از حماسه عاشورا به پا خیزند و شرّ آنان را از جهان براندازند؛ آری:

ظلم بر محو عدالت سخت می کوشد هنوز ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

پایان

اربعین ۱۴۲۶ برابر با ۱۱ / ۱ / ۱۳۸۴

ص: ۶۹۲

بخش ششم: اشعار برگزیده

اشاره

ص: ۶۹۳

پس از حادثه جانگداز و حماسه آفرین کربلا، شاعران فراوانی آن را به نظم درآورده اند ولی هر یک، با نگاهی به سراغ این واقعه رفته است. جمعی بُعد مظلومیت آن را به تصویر کشیده اند، گروهی به ابعاد عرفانی آن پرداخته اند و دسته ای نیز حماسه و ظلم ستیزی آن را مورد توجه قرار داده اند. هر یک از این ابعاد و دیگر ابعاد این حادثه، بیانگر عمق نفوذ عاشورا در عرصه شعر و هنر است.

اصولاً تصویری که شاعر در قالب نظم و با زبان هنر ترسیم می کند، تشریح دلنشین، عمیق و روان از یک ماجراست و هنگامی که این تصویر آمیخته با اعتقاد، ایمان و واگویی دغدغه های جامعه بشری باشد، به ماندگاری اثرش بیشتر کمک می کند. از این رو، می توان از بهترین رموز ماندگاری واقعه کربلا را، زبان شعر و ادب و هنر دانست.

شاعران فراوانی از عرب و عجم این حادثه را به نظم کشیده اند، ولی در این میان پاره ای از آثار مورد توجه بیشتری قرار گرفته است تا آنجا که گاه برخی از آنها ورد زبان مردم و شعاری برای مبارزه و به خروش آوردن مظلومان بوده است، تأثیرگذاری این گونه شعر و شعار در پاره ای از اوقات از ده ها سخنرانی بیشتر است؛ به مظلومان جرأت و جسارت برای گرفتن حق خود می دهد و ظالمان را دچار وحشت و

اضطراب می سازد.

ما در این بخش، قسمتی از اشعار مهمّ عجم و عرب را می آوریم، پاره ای از این اشعار حماسی، پاره ای سوگواره و پاره ای دیگر آمیخته ای از «سوگ و حماسه» است.

ص: ۶۹۶

* جلوه گاه حق

تا ابد جلوه گاه حق و حقیقت سر توست معنی مکتب تفویض علی اکبر توست
ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا این صفت از پدر و جد تو در جوهر توست
درس مردانگی عباس به عالم آموخت ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر توست
طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟ آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر توست
ای که در کربلا بی کس و یاور گشتی چشم بگشا و بین خلق جهان یاور توست
(بأبی أنت و أمی) که تویی مکتب عشق عشق را مظهر و آثار علی اصغر توست
ای حسینی که به هر کوی عزای تو بیاست عاشقان را نظری در دم جان پرور توست
خواست «مهران» بزند بوسه سراپای تو را دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر توست

«احمد مهران»

ص: ۶۹۷

قامت را چو قضا بهر شهادت آراست با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست
دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی این قبا راست که بر قامت هر بی سر و پاست
تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق تا بدانند خلایق، که فنا شرط بقاست
منکسف گشت چو خورشید حقیقت بجمال گر بگریند ز غم دیده ذرات رواست
رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بیاست
«فؤاد کرمانی»

حسین مظهر آزادگی و آزادی است خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است
نه ظلم کن به کسی، نی بزیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین است
همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیت اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکین است
بین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین است
ز خاک مردم آزاده بوی عشق آید نشان شیعه و آثار پیروی این است

«خوشدل تهرانی» (۱)

حماسه آفرین

نازم حسین را که چو در خون خود تپید شیواترین حماسه عالم بیافرید
دیدی دقیق باید و فکری دقیق تر تا پی برد به نهضت آن خسرو رشید
قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد در پیش عزم و همت وی آسمان خمید
تا ننگرد مذلت و خواری و ظلم و کفر داغ جوان و مرگ برادر به دیده دید

ص: ۶۹۹

بر بسته بود باب فضیلت به روی خلق گر قتل او نمی شدی این باب را کلید
برگی بود ز دفتر خونین کربلا هر لاله و گلی که به طَرْفِ چمن دمید
از دامن سپید شریعت زدود و شست با خون سرخ خویش، سیه کاری یزید
یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت در دین ما سیه نکند فرق با سفید
بُد تشنه عدالت و آزادی بشر آن العطش که از دل پر سوز می کشید
چونان که گفت خواهر خود را اسیر باش آزاد تا جهان شود از قید هر پلید
بانوی بانوان جهان آنکه روزگار بعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید
لطف کلامش از «امِنَ الْعَدْلُ» بین که ساخت رسوا یزید و پرده اهل ستم درید
خوشبخت ملّتی که از این نهضت بزرگ گردد ز روی معرفت و عقل مستفید
(خوشدل) دریغ و درد که ما بهره کم بریم زین نهضت مقدّس و زین مکتب مفید
«خوشدل تهرانی»

ز آن لحظه که دادی به ره دوست سرت را بردی ز میان دشمن بیدادگرت را
گفتی که شوم کشته و خواری نکشم من نازم بچنین همت و اوج نظرت را
ای طایر عرشی که جهان زیر پر تست با آنکه شکستند همه بال و پرت را
تو کشته شدی تا که نمیرد شرف و عدل خوش زنده نمودی ره و رسم پدرت را
چون کحل بصر خاک سر کوی تو باشد ده اذن که بر دیده کشم خاک درت را
بر باغ جنان دل ندهد هر که ببیند شش گوشه قبر تو و اکبر پسرت را
دیدی به سرِ نعش پسر، پیشتر از خویش در آه و فغان خواهر والاگهرت را
تا جان ندهی بر سر نعش علی اکبر بنشانند ز اشک بصر خود شررت را
دشمن نه همین فرق علمدار تو بشکست از داغ برادر بشکستی کمرت را
گفتی و ستاره ز بصر ریخت سکینه کای شمس امامت تو چه کردی قمرت را
چون اصغر ششماهه در آغوش تو جان داد این صحنه جانسوز زد آتش جگرت را
«خوشدل تهرانی»

نازم آن آموزگاری را که در یک نصف روز دانش آموزان عالم را چنین دانا کند
ابتدا قانون آزادی نویسد در جهان بعد از آن با خون هفتاد و دو تن امضا کند
هر که باشد چون حسین آزاد و دیندار و شجاع حرف باطل را نباید از کسی اصغا کند
نقد هستی داد و هستی جهان یکجا خرید عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند
پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری اوست تا قیامت پرچمش را دست حق بر پا کند
ز امر حق، تسلیم نامردان نشد تا در جهان زورگویی از کتاب زندگی الغا کند
بود چون جویای آب از چشمه آزادگی تشنه لب جان داد تا آن چشمه را پیدا کند
عقل مات آمد ز دانشگاه سیار حسین کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند
درس آزادی از آن رو ساخت توأم با عمل تا جنایت پیشگان را در جهان رسوا کند
آن کسی را شیعه بتوان گفت که از جان و دل در حیات خویش این برنامه را اجرا کند

«شاهد»

عشق بازی کار هر شیاد نیست این شکار دام هر صیاد نیست
عاشقی را قابلیت لازم است طالب حق را حقیقت لازم است
عشق از معشوق اول سرزند تا به عاشق جلوه دیگر کند
تا به حدی که برد هستی از او سرزند صد شورش و مستی از او
شاهد این مدعا خواهی اگر بر حسین و حالت او کن نظر
روز عاشورا در آن میدان عشق کرد رو را جانب سلطان عشق
بار الها این سرم، این پیکرم این علمدار رشید، این اکبرم
این سکینه، این رقیه، این رباب این عروس دست و پا خون در خضاب
این من و این ساربان این شمر دون این تن عریان میان خاک و خون
این من و این ذکر یارب یا ربم این من و این ناله های زینبم
پس خطاب آمد ز حق کی شاه عشق ای حسین ای یگه تاز راه عشق!
گر تو بر من عاشقی ای محترم پرده برکش من به تو عاشق ترم

هر چه بودت داده ای در راه ما مرچبا صد مرچبا خود هم بیا

لیک خود تنها نیا در بزم یار خود بیا و اصغرت را هم بیا

خوش بود در بزم یاران بلبللی خاصه در منقار او برگ گلی

خود تو بلبل، گل علی اصغرت زودتر بشتاب سوی داورت

جان جهان

لاله پر ژاله و از داغ عطش سوزان است ماه از هاله غم، خاک بسر افشان است

گل توحید مگر گشته خدایا پر پر که بهر جا نگریم یک ورق از قرآن است

آنکه خود جامه خلقت به تن عالم کرد یا رب از چیست که در دشت بلا عریان است

وای از این غم که عدالت شده پامال ستم بدن جان جهان زیر سم اسپان است

در تنور آتش طور است و سر ثارالله قلب زهرا ز لب خشک پسر بریان است

میزبان دو جهان، سید و سالار جنان از کجا آمده بنگر به کجا مهمان است

ص: ۷۰۴

شد سر سرّ خدا، شاهد طوفان بلا گرچه هر درد و غمی را غم او درمان است

این جهان گذران، جای طرب نیست «حسان» که به خاکستر و خون، خفته چنین سلطان است

«حسان چایچیان»

قربانی اسلام

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها هر جا ز فراق تو، چاک است گریبان ها

ای گلشن دین سیراب، با اشک محبّانت از خون تو شد رنگین، هر لاله به بستان ها

بسیار حکایت ها، گردیده کهن اما جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران ها

یکجان به ره جانان، دادی و خدا داند کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جان ها

در دفتر آزادی، نام تو بخون ثبت است شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان ها

اینسان که تو جان دادی، در راه رضای حق آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها!

قربانی اسلامی، با همّت مردانه ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمان ها

«دکتر ناظر زاده کرمانی»

ص: ۷۰۵

اشک شفق

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته ماهی در آب و وحش به هامون گریسته
 وی روز و شب بیاد لب چشم روزگار نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته
 از تابش سرت به سنان چشم آفتاب اشک شفق به دامن گردون گریسته
 در آسمان ز دود خیام عفاف تو چشم مسیح، اشک جگر خون گریسته
 با درد اشتیاق تو در وادی جنون لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته
 تنها نه چشم دوست بحال تو اشکبار خنجر بدست دشمن تو خون گریسته
 آدم پی عزای تو از روضه بهشت خرگاه درد و غم، زده بیرون گریسته
 «حَجَّتِ الْاِسْلَامُ نَبْرًا»

خاک شهیدان

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند سوختگان غمت با غم دل خرمند
 هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت با خیران غمت بی خبر از عالمند

ص: ۷۰۶

در شکن طرّه ات بسته دل عالمی است و آن همه دل بستگان عقده گشای همند

تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تست کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند

در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل کاین دُرر با فروغ، پرتو جام جمند

چون بجهان خرّمی جز غم روی تو نیست باده کشان غمت، مست شراب غمند

عقد عزای تو بس سنّت اسلام و بس سلسله کائنات حلقه این ماتمند

گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند

خاک سر کوی تو زنده کند مرده را زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمند

هر دم از این کشتگان گرطلبی بذل جان در قدمت جان فشان با قدمی محکمند

«فؤاد کرمانی»

عزت و آزادگی

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

از حریم کعبه جدّش به اشکی شُست دست مروه پشت سر نهاد اّما صفا دارد حسین

ص: ۷۰۷

می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین
پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین
بودن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب ورنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین
سروران پروانگان شمع رخسارش ولی چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین
او وفای عهد را با سر کند سودا ولی خون بدل از کوفیان بی وفا دارد حسین
دشمنانش بی امان و دوستانش بی وفا با کدامین سر کند؟ مشکل دو تا دارد حسین
آب خود، با دشمنان تشنه قسمت می کند عزّت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه ای گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین
دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز با دم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین
رخت و دیباج حرم چون گل بتاراجش برند تا بجایی که کفن از بوریا دارد حسین
اشک خونین گو بیا بنشین بچشم «شهریار» کاندرین گوشه عزایی بی ریا دارد حسین

«شهریار»

ص: ۷۰۸

بند اول

باز این چه شورش است که در خلق عالمست باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور، خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین پرورده در کنار رسول خدا حسین

بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون فتاده به میدان کربلا
گرچشم روزگار بر او فاش می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر، گلابی بغیر اشک زان گل که شد شکفته بیستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم کردند رو به خیمه سلطان کربلا

آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف خصم، در حرم افغان بلند شد

بند سوم

کاش آن زمان سراق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون، بی ستون شدی

کاش آن زمان در آمدی از کوه تا به کوه سیل سیه که روی زمین قیر گون شدی

کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت یک شعله برق خرمن گردون دون شدی

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان سیماب وار، گوی زمین بی سکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آن انتقام گر نفتادی به روز حشر با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چون دست تظلم بر آورند ارکان عرش را به تلاطم درآورند

بند چهارم

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند اول صلا به سلسله انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

بس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها افروختند و بر جگر مجتبی زدند

و آنگه سرادقی که ملک محرمش نبود کردند از مدینه و بر کربلا زدند

وز تیشه ستیز در آن دشت، کوفیان بس نخل ها ز گلشن آل عبا زدند

بس ضربتی کز او جگر مصطفی درید بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشاده مو فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاد به زانو سر حجاب تاریک شد ز دیدن آن، چشم آفتاب

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید
نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس شکست ها که به ارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند طوفان با آسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار، چون به مزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در تخم گردون به نیل زد چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیا به حضرت روح الامین رسید
کرد این خیال، وهم غلط کار، کان غبار تا دامن جلال جهان آفرین رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک آل علی چو شعله آتش علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا در حشر، صف زنان صف محشر به هم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن گفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار
عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل گشتند بی‌عماری و محمل، شترسوار
با آن که سرزد این عمل از ائمت نبی روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار
وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد شورِ نشور و واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه، غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد بر زخم های کاری تیغ و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین از او سرزد چنان که آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پُر گله آن بضعه الرسول رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی دود از زمین رساند به گردون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت از موج خون او شده گلگون حسین تست
این خشک لب فتاده دور از لب فرات کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست
این قالب طیان که چنین مانده بر زمین شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد و حش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

ای مونس شکسته دلان حال ما ببین ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان و اندر جهان مصیبت ما بر ملا بین

نی نی در او چو ابر خروشان به کربلا طغیان سیل فتنه و موج بلا بین

تن های تشنگان همه در خاک و خون نگر سرهای سروران همه بر نیزه ها بین

آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام بر نیزه اش به دوش مخالف جدا بین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو غلطان بخاک معرکه کربلا بین

یا بَصْعَةَ الرَّسُولِ ز این زیاد داد کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد

بند یازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد پیمانہ صبر و خانه طاقت خراب شد

خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان در دیده اشک مستمعان خون ناب شد

خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز روی زمین به اشک جگرگون کباب شد

خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد

خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد
تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد بر هیچ آفریده جفا این چنین نکرد

بند دوازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای از کین چه ها درین ستم آباد کرده ای
بر طعنت این بس است که بر عترت رسول بیداد کرد خصم و تو امداد کرده ای
ای زاده زیاد نکرد است هیچگه نمرود این عمل که تو شداد کرده ای
کام یزید داده ای از کشتن حسین بنگر کرا به قتل که دلشاد کرده ای
بهر خسی که بار درخت شقاوت است در باغ دین چه با گل شمشاد کرده ای
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر گزار کرده ای
حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن آزرده اش ز خنجر پولاد کرده ای
ترسم ترا دمی که به محشر درآورند از آتش تو دود به محشر درآورند

«محتشم کاشانی»

عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا

عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا (۱)

إِذَا الْعَيْنُ قَرَّتْ فِي الْحَيَاةِ وَأَنْتُمْ تَخَافُونَ فِي الدُّنْيَا فَأَظْلَمَ نُورُهَا
مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُهَا
فَمَارَلْتُ أَرْثِيهِ وَابْكِي لِشَجْوِهِ وَيُسَعِدُ عَيْنِي دَمْعُهَا وَزَفِيرُهَا
وَ بَكَيتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَصَائِبَ أَطَافُ بِهِ مِنْ جَانِبِهِ قُبُورِهَا
سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَا وَقَلَّ لَهَا مِنِّي سَلَامٌ يَزُورُهَا
سَلَامٌ بِأَصَالِ الْعَيْشِيِّ وَبِالضُّحَى تُؤَدِّيهِ نُكْبَاءُ الرِّيَّاحِ وَ مَوْرُهَا
وَ لَا بَرَحَ الْوَفَادُ زُورَ قَبْرِهِ يَفُوحُ عَلَيْهِمْ مِسْكُهَا وَ عَبِيرُهَا (۲)

ص: ۷۱۹

-
- ۱- مطابق گفته شیخ طوسی وی نخستین کسی است که برای امام حسین علیه السلام مرثیه سروده است. (امالی طوسی، ص ۹۴). در ادب الطف (ج ۱، ص ۵۲) آمده است: عقبه بن عمر سهمی در اواخر قرن اول برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و کنار قبر آن حضرت، این مرثیه را سرود
- ۲- اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۴۶ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۲.

گزیده ای از قصیده سید حمیری

گزیده ای از قصیده سید حمیری (۱)

أُمُرُّ عَلٰی جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرَّكِيه

يَا أَعْظَمًا لَزَلْتِ مِنْ وَطْفَاءِ سَاكِبِهِ رَوِيه

مَا لَدَّ عَيْشٍ بَعْدَ رَضِّكَ بِالْجِيَادِ الْأَعْوَجِيه

قَبْرٌ تَضَمَّنَ طَيِّبًا أَبَاؤُهُ خَيْرُ الْبَرِيه

أَبَاؤُهُ أَهْلُ الرِّيَاسَةِ وَالْخِلَافَةِ وَالْوَصِيه

وَالْخَيْرِ وَالشَّيْمِ الْمَهْدَبِ الْمُطَيَّبِ الرِّضِيه

فَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ فَاطْلُبْ بِهِ وَقِفِ الْمُطَيَّبِيه

وَ أَبْنِكَ الْمُطَهَّرَ لِلْمَطَهَّرِ وَالْمُطَهَّرَةَ النَّقِيه

جَعَلُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيهِمْ غَرَضًا كَمَا تُرْمَى الدَّرِيه

لَمْ يَدْعُهُمْ لِقِتَالِهِ إِلَّا الْجُعَالَهَ وَالْعَطِيه

لَمَّا دَعَاؤُهُ لِكُنَى تَحْكُمَ فِيهِ أَوْلَادُ الْبَغِيه

أَوْلَادُ أَحَبِّ مَنْ مَشَى مَرَحًا وَ أَحَبُّهُمْ سَجِيه

فَعَصَاهُمْ وَ ابْتَلَتْ لَهُ نَفْسٌ مُعَزَّزَةً أُبِيه

فَعَدُوا لَهُ بِالسَّابِغَاتِ عَلَيهِمْ وَ الْمَشْرِفِيه

وَ الْبَيْضُ وَ الْيَلْبُ الْيَمَانِي وَ الطُّوَالُ السَّمَهْرِيه

وَهُمْ أَلُوفٌ وَهُوَ فِي سَبْعِينَ نَفْسٍ الْهَاشِمِيه

فَلَقَوْهُ فِي خَلْفٍ لِأَحْمَدَ مُقْبِلِينَ مِنَ النَّبِيه

مُسْتَيْقِنِينَ بِأَنَّهُمْ سَيَقُودُوا لِأَسْبَابِ الْمَنِيه

۱- اسماعیل بن محمّد، شاعر اهل بیت، معروف به سید حمیری (متولّد ۱۰۵ و متوفّای ۱۷۳)، وی چنان از قریحه سرشاری برخوردار بود که اشعار وی زبانزد خاصّ و عام بوده است و در حضور امام صادق علیه السلام به مرثیه سرایی می پرداخت. اشعار فوق از جمله اشعاری است که توسط ایشان در حضور امام صادق علیه السلام خوانده شد. (مراجعه شود به: الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۲؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۰۶ و الذریعه، ج ۱، ص ۳۳۳)

يَا عَيْنُ فَايَبُكَ مَا حَيَّتِ عَلَى ذَوِي الدَّمِ الْوَقِيهِ

لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ الْبُكَاءِ دَمًا وَأَنْتِ بِهِ حَرِيَّةٌ (۱)

گزیده ای از قصیده دعبل خزاعی

گزیده ای از قصیده دعبل خزاعی (۲)

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِسَطِّ فُرَاتِ

إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ وَأَجْرَيْتِ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَأَنْدَبِي نُجُومَ سَمَاوَاتِ بَارِضِ فَلَاهِ

قُبُورٍ بِكُوفَانَ وَ الْآخَرَى بِطَيْبِهِ وَ الْآخَرَى بِفَخِّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

قُبُورٍ بِبِطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا مُعْرَسُهُمْ فِيهَا بِسَطِّ فُرَاتِ

تُؤْفُوا عَطَاشًا بِالْعَرَاءِ فَلَيْتَنِي تُؤْفِيْتُ فِيهِمْ قَبْلَ حِينِ وَفَاتِي

إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَهُ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ سَقَنِي بِكَأْسِ الشُّكْلِ وَ الْفَضَعَاتِ

إِذَا فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ وَ جَبْرِيلَ وَ الْقُرْآنَ وَ السُّورَاتِ

وَ عَدُّوا عَلَيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَ الْعُلَا وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرَ بَنَاتِ

وَ حَمْزَةَ وَ الْعَبَّاسَ ذَا الدِّينِ وَ التُّتَى وَ جَعْفَرَهَا الطَّيَّارُ فِي الْحَجَبَاتِ

أَوْلَيْكَ مَشُومُونَ هِنْدًا وَ حَزَبَهَا سُمَيَّةَ مِنْ نُوكَى وَ مِنْ قَدْرَاتِ

هُمُ مَنَعُوا الْآبَاءَ مِنْ أَخَذِ حَقِّهِمْ وَ هُمْ تَرَكُوا الْأَبْنَاءَ رَهْنَ شَتَاتِ

ص: ۷۲۱

۱- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۲۹.

۲- دعبل بن علی خزاعی (متولد ۱۴۸ ق، متوفای ۲۴۶ ق) از شاعران زبردست و شجاعی که با اشعار بدیع و نغز خویش در اوج مظلومیت اهل بیت به دفاع از عترت طاهرین قیام کرد. و همواره مورد عنایت و ویژه ائمه اطهار علیهم السلام خصوصاً امام رضا

عليه السلام قرار داشت. قصیده فوق معروف به قصیده «مدارس آیات» است که در حضور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط این شاعر بلند آوازه اهل بیت قرائت شد و مورد تشویق و تحسین امام علیه السلام قرار گرفت. (مراجعه شود به: تاریخ ابن عساکر، حرف دال؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۹ و اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۰۰)

سَأْبُكِيهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ وَ مَا نَاحَ قُمْرِي عَلَى الشَّجَرَاتِ
فِيَا عَيْنُ بَكِيهِمْ وَجُودِي بَعْبَرِهِ فَقَدْ آنَ لِلشَّكَاكِ وَ الْهَمَلَاتِ
بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْفُصُورِ مَصُونَهُ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتَكَاتِ
وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيعَهُ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ
دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعًا وَ آلُ زِيَادٍ تَشْكُنُ الْحُجْرَاتِ
وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ نُحْفُ جُسُومُهُمْ وَ آلُ زِيَادٍ غُلْظُ الْقَصْرَاتِ
وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُدْمِي نُحُورَهُمْ وَ آلُ زِيَادٍ رَبُّهُ الْحَجَلَاتِ
وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبِي حَرِيمُهُمْ وَ آلُ زِيَادٍ آمَنُوا السَّرَبَاتِ
إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتْرِيهِمْ أَكْفًا مِنَ الْأَوْتَارِ مُنْقَبَضَاتِ
سَأْبُكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقٌ وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ
وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ (١)

گزیده ای از قصیده ابن حمّاد عبدی

گزیده ای از قصیده ابن حمّاد عبدی (٢)

مُصَابٌ شَهِيدِ الطَّفِّ جِسْمِي أَنْحَلَا وَ كَدَّرَ مِنْ دَهْرِي وَ عَيْشِي مَا حَلَا

ص: ٧٢٢

١- بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٥٧-٢٥٨.

٢- ابوالحسن علی بن حمّاد از شاعران توانای قرن چهارم و از معاصران شیخ صدوق و شیخ مفید می باشد. تاریخ ولادتش به اوایل قرن چهارم و تاریخ رحلتش به اواخر آن قرن بر می گردد. نجاشی در کتاب رجال آورده است که او را دیده است. مجموع اشعار وی به بیش از ٢٢٠٠ بیت می رسد، از این شاعر توانا اشعار جانسوزی در رثای امام حسین علیه السلام به یادگار مانده است، و قصیده فوق و نیز قصیده بعدی از جمله قصاید این شاعر است. (مراجعه شود به: الغدير، ج ٤، ص ١٥٣-١٧١؛ رجال نجاشی، ص ١٧١؛ تنقيح المقال، ج ٢، ص ٢٨٦ و زفرات الثقلين فی مآتم الحسين، شیخ محمد باقر محمودی، ج ٢، ص

فَمَا هَلَّ شَهْرُ الْعَشْرِ إِلَّا تَجَدَّدَتْ بِقَلْبِي أَحْزَانٌ تَوَسَّدَنِي الْبَلِي
وَ أَدْكُرُ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ وَ مَا جَرَى عَلَيْهِ مِنَ الْأَرْجَاسِ فِي طَفِّ كَرْبَلَا
فَوَاللَّهِ لَا أَنْسَاهُ بِالطَّفِّ قَائِلًا لِعِتْرَتِهِ الْغُرِّ الْكِرَامِ وَ مَنْ تَلَا
أَلَا فَانزِلُوا فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَاعْلَمُوا بِأَنِّي بِهَا أُمْسِي صَرِيحًا مُجَدَّلًا
وَ أُشْقَى بِهَا كَأْسَ الْمُتُونِ عَلَى ظَمَا وَ يُضْبِحُ جِسْمِي بِالِدَّمَاءِ مُعَسَّلًا
وَ لَهْفِي لَهُ يَدْعُوا اللَّئَامَ تَأْمَلُوا مَقَالِي، يَا شَرَّ الْأَنَامِ وَ اِزْدَلَا
أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَالِدِي الْكَرَّارُ لِلدِّينِ كُمَّلَا
فَهَلْ سُنَّةٌ غَيْرُهَا أَوْ شَرِيعَةٌ وَ هَلْ كُنْتُ فِي دِينِ الْإِلَهِ مُبَدَّلَا؟
أَحَلَلْتُ مَا قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أَحْمَدُ أَحْرَمْتُ مَا قَدْ كَانَ قَبْلَ مُحَلَّلَا
فَقَالُوا لَهُ: دَعْ مَا تَقُولُ فَإِنَّا سَنُشْفِيكَ كَأْسَ الْمَوْتِ غَضْبًا مُعَجَّلَا
كَفِعَلِ أَيْبِكَ الْمُرْتَضَى بِشُيُوخِنَا وَ نَشْفِي صُدُورًا مِنْ ضَغَائِنِكُمْ مَلَا
فَأْتِنِي إِلَى نَحْوِ النِّسَاءِ جَوَادُهُ وَ أَحْزَانُهُ مِنْهَا الْفُؤَادُ قَدْ اِمْتَلَا

وَ نَادَى أَلَا يَا أَهْلَ بَيْتِي تَصَبَّرُوا عَلَى الضَّرِّ بَعْدِي وَ الشَّدَائِدِ وَ الْبَلَا
فَأَنَّى بِهَذَا الْيَوْمِ أَرْحَلُ عَنْكُمْ عَلَى الرَّعْمِ مِنِّي لَا مَلَالَ وَ لَأَقْلَا
فَقُومُوا جَمِيعًا أَهْلَ بَيْتِي وَ أَسْرِعُوا أَوْدَعُكُمْ وَ الدَّمْعُ فِي الْخَدِّ مَسْبِلًا
فَصَبِّرًا جَمِيلًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ سَيُجْزِيكُمْ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلًا
فَأَتَنَى عَلَى أَهْلِ الْعِنَادِ مُبَادِرًا يُحَامِي عَنْ دِينِ الْمُهَيِّمَنِ ذِي الْعُلَا
وَ صَالَ عَلَيْهِمْ كَالْهُزْبِ مُجَاهِدًا كَفَعَلَ أَبِيهِ لَنْ يَزِلَّ وَ يَخْدِلَا
فَمَالَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَأَلْتَفَوْهُ عَنْ ظَهْرِ الْجَوَادِ مُعْجَلًا
وَ خَرَّ كَرِيمُ السَّبِطِ يَا لَكَ نَكْبَةٌ بِهَا أَصْبَحَ الدِّينُ الْقَوِيمُ مُعْطَلًا
فَأَرْتَجَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ وَ زَلَزَلَتْ وَ نَاخَتْ عَلَيْهِ الْجِنَّ وَ الْوَحْشُ فِي الْفَلَا
وَ رَاحَ جَوَادُ السَّبِطِ نَحْوَ نِسَائِهِ يُنُوحُ وَ يَنْعَى الظَّامِي الْمُتْرَمَلَا
خَرَجْنَ بَيْتَاتُ الْبُتُولِ حَوَاسِرًا فَعَايَنَ مُهَرَّ السَّبِطِ وَ السَّرِجِ قَدْ خَلَا
فَأَذْمِينَ بِاللَّطْمِ الْخُدُودَ لِنَقْدِهِ وَ أَسْكَبْنَ دَمْعًا حَرَّةً لَيْسَ يَصْطَلَى

وَلَمْ أَنْسَ زَيْنَبَ تَسْتَعِيثُ سُكَيْنَةَ أَخِي كُنْتُ لِي حِصْنًا حَصِينًا وَ مَوْثَلًا
أَخِي يَا قَتِيلَ الْأَدْعِيَاءِ كَسَرْتَنِي وَ أَوْرَثْتَنِي حُزْنًا مُقِيمًا مُطَوَّلًا
أَخِي كُنْتُ ارْجُو أَنْ أَكُونَ لَكَ الْفِدَا فَقَدْ حَبَبْتُ فِيمَا كُنْتُ فِيهِ أَوْمَلًا
أَخِي لَيْتَنِي أَصْبَحْتُ عُمِيًّا وَ لَا أَرَى جَبِينَكَ وَ الْوَجْهَ الْجَمِيلَ مَرَمَلًا
وَ تَدْعُو إِلَى الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ أَيَا امِّ زُكْنَى قَدْ وَهَى وَ تَزَلُّلًا
أَيَا امِّ قَدْ أَمْسَى حَبِيبِكَ بِالْعَرَا طَرِيحًا ذَبِيحًا بِالِدَّمَاءِ مُغْسَلًا
أَيَا امِّ نُوحَى فَالْكَرِيمِ عَلَى الْقَنَا يَلْوَحُ كَالْبَدْرِ الْمُنِيرِ إِذَا انْجَلَى
وَ نُوحَى عَلَى النَّخْرِ الْخَضِيبِ وَ اسْكَبِي دُمُوعًا عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ الْمُرَمَلًا
وَ نُوحَى عَلَى الْجِسْمِ التَّرِيبِ تَدُوسُهُ خِيُولُ بَنِي سُفْيَانَ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا
وَ نُوحَى عَلَى السَّجَادِ فِي الْأَسْرِ بَعْدَهُ يُقَادُ إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ مُغْلَلًا
فِيَا حَسْرَةً مَا تَنْقُضِي وَ مُصِيبَهُ إِلَى أَنْ نَرَى الْمَهْدِيَّ بِالنَّضْرِ أَقْبَلًا
إِمَامٌ يُقِيمُ الدِّينَ بَعْدَ خِفَائِهِ إِمَامٌ لَهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ فَضْلًا (١) ٢.

ص: ٧٢٥

گزیده ای از قصیده دیگر ابن حماد

لَمْ أَنْسِ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ بِكَزْبَلَا مُلْقَى طَرِيحًا بِالِدِّمَاءِ رِمَالَا
وَاحْسَرْتَا كَمْ يَسْتَعِيثُ بِجَدِّهِ وَالشُّمْرُ مِنْهُ يُقَطِّعُ الْأَوْصَالَ
وَ يَقُولُ: يَا جَدَّاهُ لَيْتَكَ حَاضِرٌ فَعَسَاكَ تَمْنَعُ دُونَنَا الْأَنْدَالَ
وَ يَقُولُ لِلشُّمْرِ اللَّعِينِ وَ قَدْ عَلَا صَدْرًا تُرْبِي فِي تُقَى وَ دَلَالَا
وَاجْتَرَّ بِالْعَصَبِ الْمُهَنْدِ رَأْسَهُ ظُلْمًا وَ هَزَّ بِرَأْسِهِ الْعَسَالَ
وَ عَلَابِهِ فَوْقَ السَّنَانِ وَ كَبَّرُوا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى
فَارْتَجَّتِ السَّبْعُ الطَّبَاقُ وَ أَظْلَمَتْ وَ تَرَلَزَتْ لِمُصَابِهِ زِلْزَالَا
وَ بَكَينَ أَطْبَاقُ السَّمَاءِ وَ أَمْطَرَتْ أَشْفَاءَ لِمَضْرَعِهِ دَمًا قَدْ سَالَا
يَا وَيْلَكُمْ أَتُكْبِرُونَ لِفَقْدِ مَنْ قَتَلُوا بِهِ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا
تَرَكُّوهُ سَلْوًا فِي الْفَلَاهِ وَ صَيَّرُوا لِلخَيْلِ فِي جَسَدِ الْحُسَيْنِ مَجَالَا
وَ لَقَدْ عَجِبْتُ مِنَ الْإِلَهِ وَ حِلْمِهِ فِي الْحَالِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى
كَفَرُوا فَلَمْ يَخْسَفْ بِهِمْ اِرْضًا بِمَا فَعَلُوا وَ أَمْهَلَهُمْ بِهِ إِمْهَالَا
وَ غَدَا الْحِصَانُ مِنَ الْوَقِيعَةِ عَارِيًّا يَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ قَدْ مَضَى إِجْفَالَا
مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْخِيَامِ مُخَضَّبًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ سَرَّجُهُ قَدْ مَالَا
وَ تَقُولُ زَيْنَبُ: يَا سَكِينَتَهُ قَدْ أَتَى فَرَسُ الْحُسَيْنِ فَاَنْظُرِي ذَا الْحَالَا
قَامَتْ سَكِينَتُهُ عَايِنَتَهُ مُحْمَحَمًا مُلْقَى الْعِنَانَ فَأَعْوَلَتْ إِعْوَالَا
فَبَكَتْ وَ قَالَتْ: وَاشْمَاتَهُ حَاسِدِي قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ أَيَّتَمُوا الْأَطْفَالَا
يَا عَمَّتَا جَاءَ الْحِصَانُ مُخَضَّبًا بِدَمِ الشَّهِيدِ وَ دَمْعُهُ قَدْ سَالَا
لَمَّا سَمِعْنَ الطَّاهِرَاتُ سَكِينَتَهُ تَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ تَظْهَرُ الْإِعْوَالَا

أَبْرَزْنَ مِنْ وَسْطِ الْخُدُورِ صَوَارِخًا يَنْدُبْنَ سَيْبَ مُحَمَّدِ الْمِفْضَالَا
فَلَطَمْنَ مِنْهُنَّ الْخُدُودَ وَكُشِفَتْ مِنْهَا الْوُجُوهُ وَاعْلَنْتِ إِعْوَالَا
وَخَمُسْنَ مِنْهُنَّ الْوُجُوهَ لِفَقْدِ مَنْ نَادَى مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ وَقَالَا
قُتِلَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ بِكَرْبَلَا ظُلْمًا وَقَاسَى مِنْهُمْ الْأَهْوَالَا

ص: ٧٢٦

وَ تَقُولُ: يَا جَدَّاهُ نَسَلُ امِّيهِ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ ذَبَّحُوا الْأَطْفَالَ

يَا جَدَّنَا فَعَلُوا عَلْوَجَ امِّيهِ فَعَلْنَا شَنِيعًا يَدْهَشُ الْأَفْعَالَ

يَا جَدَّنَا هَذَا الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَا قَدْ بَضَّعُوهُ أَسِنَّهُ وَ نِصَالَا

مُلْقَى عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ مُجَدَّلًا فِي الْغَاضِرِيَّةِ لِلْوَرَى أَمْثَالَا

ثُمَّ اسْتَبَاحُوا فِي الطُّفُوفِ حَرِيمَهُ نَهَبُوا السَّرَاةَ وَ قَوَّضُوا الْأَحْمَالَ (١)

قصيده ای از شاعر دیگر:

إِذَا جَاءَ عَاشُورَا تَضَاعَفَ حَسْرَتِي لِآلِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ انْهَلَّ عَيْبَتِي

هُوَ الْيَوْمُ فِيهِ اغْبَرَّتِ الْأَرْضُ كُلُّهَا وَجُومًا عَلَيْهِمْ، وَ السَّمَاءُ افْشَعَرَتْ

مُصَابِبَ سَاءَتْ كُلُّ مَنْ كَانَ مُسْلِمًا وَ لَكِنْ عُيُونُ الْفَاجِرِينَ أَقْرَبَتْ

إِذَا ذَكَرْتُ نَفْسِي مُصِيبَةَ كَرْبَلَا وَ أَشْلَاءَ سَادَاتِ بِهَا قَدْ تَفَرَّتْ

أَضَاقَتْ فُؤَادِي، وَ اسْتَبَاحَتْ تِجَارَتِي وَ عَظَّمَ كَرْبِي، ثُمَّ عَيْشِي أَمَرَّتْ

أَرِيقَتْ دِمَاءَ الْفَاطِمِيِّينَ بِالْمَلَأُ فَلَوْ عَقَلْتُ شَمْسُ النَّهَارِ لَخَرَّتْ

أَلَا يَا بَابِي تِلْكَ الدَّمَاءُ الَّتِي جَرَتْ بِأَيْدِي كِلَابٍ فِي الْجَحِيمِ اسْتَقْرَبَتْ

تَوَابَيْتُ مِنْ نَارٍ عَلَيْهِمْ قَدْ أَطْبَقَتْ لَهُمْ زَفْرَهُ فِي جَوْفِهَا بَعْدَ زَفْرِهِ

فَشَتَّانَ مَنْ فِي النَّارِ قَدْ كَانَ هَكَذَا وَ مَنْ هُوَ فِي الْفِرْدَوْسِ فَوْقَ الْأَسْرِهِ

بِنَفْسِي خُدُودٌ فِي التُّرَابِ تَعَفَّرَتْ بِنَفْسِي جُسُومٌ بِالْعِرَاءِ تَعَرَّتْ

بِنَفْسِي رُؤُوسٌ مُغْلِيَاتٌ عَلَى الْقَنَا إِلَى الشَّامِ تُهْدِي بَارِقَاتِ الْأَسِنَّهِ

بِنَفْسِي شَفَاهُ ذَابِلَاتٌ مِنَ الظَّمَا وَ لَمْ تَحْظَ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بِقَطْرِهِ

بِنَفْسِي عُيُونٌ غَائِرَاتٌ سَوَاهِرٌ إِلَى الْمَاءِ مِنْهَا نَظْرُهُ بَعْدَ نَظْرِهِ

بِنَفْسِي مِنْ آلِ النَّبِيِّ خَرَائِدُ حَوَاسِرٍ لَمْ تَقْدِفْ عَلَيْهِمْ بَسْتَرَهُ
تُفِيضُ دُمُوعًا بِالِدَّمَاءِ مَشُوبَةً كَقَطْرِ الْعَوَادِي مِنْ مَدَافِعِ سَرِّهِ
عَلَى خَيْرِ قَتْلَى مِنْ كُهُولٍ وَفِتْيَةٍ مَصَالِيْتُ أَنْجَادٍ إِذَا الْخَيْلُ كَرَّتْ
رَبِيعَ الْيَتَامَى وَالْأَرَامِلَ فَابْنِكُهَا مَدَارِسُ لِلْقُرْآنِ فِي كُلِّ سَحْرِهِ
وَ أَعْلَامِ دِينِ الْمُصْطَفَى، وَوُلَاتُهُ وَ أَصْحَابُ قُرْبَانٍ وَ حَجِّ وَ عُمْرِهِ
يُنَادُونَ يَا جَدَّاهُ أَيُّهُ مَحَنَهُ تَرَاهُ عَلَيْنَا مِنْ أُمَّيَّةٍ مَرَّتْ
ضَغَائِنَ بَدْرِ بَعْدَ سِتِّينَ أَظْهَرَتْ وَ كَانَتْ أَجَنَّتْ فِي الْحَشَا وَ اسْرَّتْ
شَهِدْتُ بِأَنْ لَمْ تَرُضْ نَفْسٌ بِهَدْيِهِ وَ فِيهَا مِنَ الْإِسْلَامِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ
كَأَنِّي بِنَيْتِ الْمُصْطَفَى قَدْ تَعَلَّقْتُ يَدَاهَا بِسَاقِ الْعَرْشِ، وَ الدَّمْعُ أَذْرَبَتْ
وَ فِي حَجْرِهَا ثَوْبُ الْحُسَيْنِ مُضْرَجًا وَ عَنْهَا جَمِيعُ الْعَالَمِينَ بِحَسْرِهِ
تَقُولُ أَيُّ عَدْلٍ أَفْضَلَ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ تَعَدَّى عَلَيَّ ابْنِي بَعْدَ قَهْرٍ وَ فَسْرِهِ
أَجَالُوا عَلَيْهِ بِالصَّوَارِمِ وَ الْقَنَا وَ كَمْ جَالَ فِيهِمْ مِنْ سِنَانٍ وَ شَفْرِهِ
عَلَى غَيْرِ جُزْمٍ، غَيْرِ إِنْكَارٍ يَبِيعُهُ لِمُنْسَلَخٍ مِنْ دِينِ أَحْمَدَ عَرَّهُ
فَيَقْضِي عَلَى قَوْمٍ عَلَيْهِ تَأَلَّبُوا بِسُوءِ عَذَابِ النَّارِ مِنْ غَيْرِ فَتْرِهِ
وَ يُسَقِّوْنَ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ إِذَا دَنَا شَوَى الْوَجْهِ وَ الْأَمْعَاءُ مِنْهُ تَهَدَّدَتْ
مَوَدَّةُ ذِي الْقُرْبَى رَعَوْهَا كَمَا تَرَى؟ وَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: اوصى بعترتى
فَكَمْ عَجْرَهُ قَدْ أَتْبَعُوهَا بِعَجْرِهِ وَ كَمْ غَدْرَهُ قَدْ أَلْحَقُوهَا بِغَدْرِهِ
هُمُ أَوَّلُ الْعَادِينَ ظُلْمًا عَلَى الْوَرَى وَ مَنْ سَارَ فِيهِمْ بِالْأَذَى وَ الْمَضْرَّهِ
مَضَوْا وَ انْقَضَتْ أَيَّامُهُمْ وَ عُهُودُهُمْ سَوَى لَعْنَةٍ بَاوَأُ بِهَا مُسْتَمَرَّةً (١/٤)

۱- شیخ صالح بن عبدالوہاب بن عرندس حلّی، معروف به «ابن عرندس» از بزرگان شیعه است که در فقه و اصول دارای تألیفاتی است و برای ائمه اطهار علیهم السلام مرثی و مدایحی سروده است، وی حدود سال ۸۶۰ ق رحلت کرد و در حلّه به خاک سپرده شد. از جمله اشعار وی قصیده فوق، معروف به قصیده «رائیہ» در میان بزرگان معروف است، در هیچ مجلسی این قصیده خوانده نمی شود، مگر آن که امام زمان علیه السلام عنایت خاصی به آن مجلس می نماید. (الغدیر، ج ۷، ص ۱۴)

منتخبی از قصیده ابن عرندس (۱)

أَيُّقْتَلُ ظَمَانًا حُسَيْنٌ بِكَرْبَلَا وَ فِي كُلِّ عَضْوٍ مِنْ أَنَامِلِهِ بَحْرٌ؟
وَ وَالِدُهُ السَّاقِي عَلَى الْحَوْضِ فِي غَدٍ وَ فَاطِمَةُ مَاءِ الْفُرَاتِ لَهَا مَهْرٌ
فَوَالْهَيْفَ نَفْسِي لِلْحُسَيْنِ وَ مَا جَنَى عَلَيْهِ غَدَاةُ الطَّفِّ فِي حَزْبِهِ الشَّمْرُ
تَجَمَّعَ فِيهَا مِنْ طُغَاهِ أُمَّيَّةَ عِصَابُهُ غَدْرٌ لَا يَقُومُ لَهَا عُذْرُ
فَلَمَّا التَّقَى الْجَمْعَانِ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا تَبَاعَدَ فِعْلُ الْخَيْرِ وَ اقْتَرَبَ الشَّرُّ
فَحَاطُوا بِهِ فِي عَشْرِ شَهْرٍ مُحَرَّمٍ وَ بِيضِ الْمَوَاضِي فِي الْأَكْفِ لَهَا شَمْرُ
فَقَامَ الْفَتَى لَمَّا تَشَاوَرَتِ الْقَنَا وَ صَالَ، وَ قَدْ أَوْدَى بِمُهْجَتِهِ الْحُرُّ
وَ جَالَ بِطَرْفٍ فِي الْمَجَالِ كَأَنَّهُ دَجَى اللَّيْلِ فِي لَأْلَاءِ غَرْتِهِ الْفَجْرُ
لَهُ أَرْبَعٌ لِلرِّيْحِ فِيهِنَّ أَرْبَعٌ لَقَدْ زَانَهُ كَرٌّ وَ مَا شَأْنُهُ الْفَرُّ

فَفَرَّقَ جَمَعَ الْقَوْمِ حَتَّى كَانَتْهُمْ طُيُورٌ بُعَاثٍ شَتَّ شَمَلَهُمُ الصَّقْرُ
فَأَذْكَرَهُمْ لَيْلَ الْهَرِيرِ فَأَجْمَعَ الْكِلَابُ عَلَى اللَّيْثِ الْهَزْبِرِ وَقَدْ هَرُّوا
هُنَاكَ فَدَتُّهُ الصَّالِحُونَ بِأَنْفُسٍ يُضَاعَفُ فِي يَوْمِ الْحِسَابِ لَهَا الْأَجْرُ
وَ حَادُوا عَنِ الْكُفَّارِ طَوْعًا لِنَصْرِهِ وَ جَادَلَهُ بِالنَّفْسِ مِنْ سَعْدِهِ الْحُرُّ
وَ مَدُّوا إِلَيْهِ ذُبَابًا سَمَّهِرِيَّةً لِطُولِ حَيَاةِ السَّبِيطِ فِي مَدَّهَا جُرُورُ
فَغَادَرَهُ فِي مَارِقِ الْحَرْبِ مَارِقٌ بِسَهْمٍ لِنَحْرِ السَّبِيطِ مِنْ وَقَعِهِ نَحْرُ
فَمَالَ عَنِ الطَّرْفِ الْجَوَادِ أَخُو النَّدَى الْجَوَادَ قَتِيلًا حَوْلَهُ يَصْهَلُ الْمُهْرُ
سِنَانٌ سِنَانٍ خَارِقٌ مِنْهُ فِي الْحَشَا وَ صَارِمٌ شِمْرٌ فِي الْوَرِيدِ لَهُ شَمْرُ
تَجُرُّ عَلَيْهِ الْعَاصِفَاتُ ذُيُولَهَا وَ مَنْ نَسَحَ أَيْدِي الصَّافِنَاتِ لَهُ طَمْرُ
فَرَجَّتْ لَهُ السَّبْعُ الطَّبَاقُ، وَ زَلْزَلَتْ رَوَاسِي جِبَالِ الْأَرْضِ، وَ التَّطَمَّ الْبَحْرُ
فِيَا لَكَ مَقْتُولًا بَكَتَهُ السَّمَاءُ دَمًا فَمُعَبَّرٌ وَجْهِ الْأَرْضِ بِالْدَمِ مُحَمَّرٌ
مَلَابِسُهُ فِي الْحَرْبِ حُمُرٌ مِنَ الدِّمَا وَ هُنَّ غَدَاةَ الْحَشْرِ مِنْ سُنْدُسٍ خُضْرُ

وَلَهْفَى لِرِزِينِ الْعَابِدِينَ، وَقَدْ سَرَى أَسِيرًا عَلِيلًا لَا يَفُكُّ لَهُ أَسْرُ
وَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبَّى نِسَائُهُمْ وَ مِنْ حَوْلِهِنَّ السَّتْرُ يُهْتَكُ وَ الْخَدْرُ
سَبَايَا بِأَكْوَارِ الْمَطَايَا حَوَاسِرًا يُلَاحِظُهُنَّ الْعَبْدُ فِي النَّاسِ وَ الْحُرُّ
فَوَيْلُ يَزِيدٍ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ إِذَا أَقْبَلَتْ فِي الْحَشْرِ فَاطِمَةُ الطُّهْرُ
مَلَابِسُهَا تَوْبٌ مِنَ السَّمِّ أَسْوَدُ وَ آخِرُ قَانٍ مِنْ دَمِ السَّبِطِ مُحَمَّرُ
تُنَادِي وَ أَبْصَارُ الْأَنَامِ شَوَاحِصُ وَ فِي كُلِّ قَلْبٍ مِنْ مَهَابِئِهَا دُغْرُ
وَ تَشْكُو إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ، وَ صَوْتُهَا عَلِيٌّ وَ مَوْلَانَا عَلِيٌّ لَهَا ظَهْرٌ (١)

منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس

وَ فَجَعَتْ قَلْبِي بِالتَّفْرِقِ مِثْلَمَا فَجَعَتْ أَمِّيهِ بِالْحُسَيْنِ مُحَمَّدَا
سَبِطِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْهَادِي الَّذِي أَهْدَى الْأَنَامَ مِنَ الضَّلَالِ وَ أَرْشَدَا
وَ هُوَ ابْنُ مَوْلَانَا عَلِيِّ الْمُرْتَضَى بَحْرُ النَّدَى، مَرْوِي الصِّدَا، مُرْدِي الْعَدَا
أَسْمَا الْوَرَى نَسْبًا وَ أَشْرَفُهُمْ أَبَا وَ أَجْلُهُمْ حَسْبًا وَ أَكْرَمُ مُحْتَدَا
بَحْرُ طَمَا، لَيْثُ حَمِي، غَيْثُ هَمِي صُبْحُ أَضَا، نَجْمُ هَدِي، بَدْرُ بَدَا

ص: ٧٣١

السَّيِّدُ السَّنْدُ الحُسَيْنُ أَعْمُ أَهْلِ الخَافِقِينَ نَدَى وَ أَسْمَحُهُمْ يَدَا
لَمْ أَنْسِهِ فِي كَرْبَلَا مُتَلَطِّبًا فِي الكَرْبِ لَا يَلْقَى لِمَاءٍ مَوْرِدَا
وَ المِقْنَبُ الأَمَوِيُّ حَوْلُ خِبَائِهِ النَّبَوِيِّ، قَدْ مَلَأَ الفَدَافِدُ، فُذْفَدَا
وَ الخَيْلُ عَابَسَهُ الوُجُوهُ كَأَنَّهَا العُقَيَانُ تَخْتَرِقُ العَجَاجِ الأَرْبَدَا
حَتَّى إِذَا لَمَعَتْ بُرُوقُ صِفَاحِهَا وَ عَدَا الجِبَانُ مِنَ الرِّوَاعِدِ مُرْعِدَا
صَالَ الحُسَيْنُ عَلَى الطَّغَاةِ بَعَزْمِهِ لَا يَخْتَشَى مِنْ شَرِّ كَاسَاتِ الرِّدَا
فَكَأَنَّمَا فَتَكَاتُهُ فِي جَيْشِهِمْ فَتَكَاتُ «حَيْدَرٍ» يَوْمَ أَحَدٍ فِي العَدَى
جَيْشُ يُرِيدُ رِضَى يَزِيدَ، عِصَابُهُ غَضَبَتْ فَأَغْضَبَتْ العَلَى وَ أَحْمَدَا
جَحَدُوا العَلَى مَعَ النَّبِيِّ وَ خَالَفُوا الهَادِيَ الوَصِيَّ وَ لَمْ يَخَافُوا المَوْعِدَا
وَ مِنَ العَجَائِبِ أَنَّ عَذَبَ فُرَاتِهَا تَشْرِي مُسْلَسَلَةً وَ لَنْ تَتَّقِيَدَا
طَامَ وَ قَلْبُ السَّبِطِ ظَامٍ نَحْوُهُ وَ أَبُوهُ يُسْقِي النَّاسَ سَلْسَلَهُ عَدَا
شَمْسٌ عَلَى فَلَكَ وَ طَوْعٌ يَمِينِهِ قَمَرٌ يُتَابِلُ فِي الظَّلَامِ الفُرْقَدَا
وَ السَّيِّدُ العَبَّاسُ قَدْ سَلَبَ العَدَا عَنْهُ اللِّبَاسُ وَ صَيَّرُوهُ مُجَرَّدَا
وَ ابْنُ الحُسَيْنِ السَّبِطِ ظَمَانُ الحِشَا وَ المَاءُ تَنْهَلُهُ الذَّنَابُ مُبْرَدَا
كَالبَدْرِ مَقْطُوعِ الوَرِيدِ لَهُ دَمٌ أَمْسَى عَلَى تَرْبِ الصَّعِيدِ مُبَدَّدَا
وَ السَّادَةُ الشُّهَدَاءُ صَرَعى فِي الفَلَا كُلُّ لِأَحْقَافِ الرِّمَالِ تَوَسَّدَا
فَأَوْلَيْكَ القَوْمُ الَّذِينَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ فَمَنْ أَقْتَدَى بِهِمْ اهْتَدَى
وَ السَّبِطُ حَرَانُ الحِشَا لِمُصَابِهِمْ حَيْرَانٌ لَا يَلْقَى نَصِيرًا مُسْعِدَا
حَتَّى إِذَا اقْتَرَبَتْ أَبَاعِيدُ الرَّدَى وَ حَيَاتُهُ مِنْهَا القَرِيبُ تَبَعَدَا
دَارَتْ عَلَيْهِ عُلُوجُ آلِ امِّيَّةٍ مِنْ كُلِّ ذِي نَقْصٍ يَزِيدُ تَمْرُدَا

فَرَمَوْهُ عَن صُفْرِ الْقَسِيِّ بِأَسْهُمٍ مِّنْ غَيْرِ مَا جُزِمَ جَنَاهُ وَ لَأَعْتَدَا
فَهَوَى الْجَوَادُ عَنِ الْجَوَادِ فَرَجَّتِ السَّبْعُ الشُّدَادُ وَ كَانَ يَوْمًا أَنْكَدَا
وَ اخْتَزَّتْ مِنْهُ الشُّمُرُ رَأْسًا طَالَمَا أَمْسَى لَهُ حِجْرُ النَّبِيِّ مَرَقَدَا
فَبَكَتُهُ أَمْلاَكُ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ الدَّهْرُ بَاتَ عَلَيْهِ مَشْقُوقُ الرِّدَا

ص: ٧٣٢

وَالْوَحْشُ صَاحٍ لِمَا عَرَاهُ مِنَ الْأَسَى وَالطَّيْرُ نَاحٍ عَلَى عَزَاهُ وَعَدْدَا
 وَ سَرُّوا بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ السَّاجِدِ الْبَاكِي الْحَزِينِ، مُقْتَدَاً وَ مُصَفَّداً
 وَ سُكَيْنَهُ سَكَنَ الْأَسَى فِي قَلْبِهَا فَغَدَا بِضَامِرِهَا مُقِيمًا مُقْعَدَا
 وَ أَسَالَ قَتْلُ الطَّفِّ مَدْمَعِ زَيْنَبِ فَجَرَى، وَ وَسَطُ الْخَدِّ مِنْهَا خُدَّدا
 فَلَالَعَنَّ بَنَى امِّيَّةَ مَا حَدَا حَادٍ، وَ مَا غَارَ الْحَجِيجُ وَ أَنْجَدَا
 وَ لَالَعَنَّ زَيْدَهَا وَ زِيَادَهَا وَ زَيْدُهَا رَبِّي عَذَابًا سَرْمَدَا
 وَ لَأَبْكِينَ عَلَيْكَ يَا بَنَ مُحَمَّدٍ حَتَّى أَوْسَدَ فِي التُّرَابِ مُلَحَّدَا (۱)

گزیده ای از قصیده میمیه سید جعفر حلّی (ره)

گزیده ای از قصیده میمیه سید جعفر حلّی (ره) (۲)

وَجْهَ الصَّبَاحِ عَلَيَّ لَيْلٌ مُظْلِمٌ وَ رِبْعُ أَيَّامِي عَلَيَّ مُحْرَمٌ
 وَ اللَّيْلُ يَشْهَدُ لِي بِأَنِّي سَاهِرٌ أَنْ طَابَ لِلنَّاسِ الرُّقَادُ فَهَوَّمُوا
 مِنْ قُرْحِهِ لَوْ أَنَّهَا يَلْمَلَمُ نُسْفَتْ جَوَائِبُهُ وَ سَاخَ يَلْمَلَمُ
 مَا خِلْتُ أَنَّ الدَّهْرَ مِنْ عَادَاتِهِ تَرَوِي الْكِلَابُ بِهِ وَ يَطْمَى الضَّيْعَمُ

ص: ۷۳۳

۱- الغدير، ج ۷، ص ۲۰-۲۲.

۲- سید جعفر حلّی (متولّد ۱۲۷۷ و متوفای ۱۳۱۵) مردی فاضل، ادیب و شاعر بود؛ وی دارای دیوان شعری است که اشعار گوناگونی در آن است. (رجوع کنید به: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۹۷)

وَ يُقَدِّمُ الْأَمَوِيَّ وَ هُوَ مُؤَخَّرٌ وَ يُؤَخَّرُ الْعَلَوِيُّ وَ هُوَ مُقَدَّمٌ

مِثْلُ ابْنِ فَاطِمَةَ بَيْتِ مُشَرِّدًا وَ يَزِيدُ فِي لَدَاتِهِ مُنْتَعِمٌ

وَ يُضَيِّقُ الدُّنْيَا عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ حَتَّى تَقَادِفَهُ الْفَضَاءُ الْأَعْظَمُ

خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنَ الْمَدِينَةِ خَائِفًا كَخُرُوجِ مُوسَى خَائِفًا يَتَكَلَّمُ

وَ قَدْ انْجَلَى عَنِ مَكَّةٍ وَ هُوَ ابْتُهَا وَ بِهِ تَشَرَّفَتِ الْحَطِيمُ وَ زَمَرُمُ

نَزَلُوا بِحَوْمِهِ كَرْبَلَا فَتَطَلَّبَتْ مِنْهُمْ عَوَائِدَهَا النَّسُورُ الْحَوْمُ

وَ تَبَاشَرَ الْوَحْشُ الْمُنَارُ أَمَامَهُمْ أَنْ سَوْفَ يَكْثُرُ شَرُّهُ وَ الْمَطْعَمُ

طَمِعَتْ أَمِيَّهُ حِينَ قَلَّ عَدِيدُهُمْ لِطَلِيْقِهِمْ فِي الْفَتْحِ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا

وَ رَجَوْا مَذَلَّتُهُمْ فَقُلْنَ رِمَاحُهُمْ مِنْ دُونَ ذَلِكَ أَنْ تَنَالَ الْأَنْجُمُ

وَ قَعَّ الْعَذَابُ عَلَى جُيُوشِ أَمِيَّةٍ مِنْ بَاسِلٍ هُوَ فِي الْوَقَائِعِ مُعَلِّمٌ

عَبَسَتْ وَجْوهُ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ وَ الْعَبَاسُ فِيهِمْ ضَاحِكٌ يَتَبَسَّمُ

قَلَبَ الْيَمِينَ عَلَى الشَّمَالِ وَ غَاصَ فِي الْأَوْسَاطِ يَحْصِدُ لِلرُّؤْسِ وَ يَحْطِمُ

وَ ثَنَى أَبُو الْفَضْلِ الْفَوَارِسَ نُكْصًا فَرَاؤَا أَشَدَّ ثَبَاتِهِمْ أَنْ يُهْزَمُوا
صَبَغَ الْخَيْوَلُ بِرُمَحِهِ حَتَّى غَدَا سَيَانَ اشْقَرُ لَوْنُهَا وَ الْأَدْهَمُ
بَطَلٌ تَوَرَّتْ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةً فِيهَا أَنْوْفُ بَنِي الضَّلَالَةِ تُزَعَمُ
حَامِي الطَّعِينَةِ أَيْنَ مِنْهُ رَبِيعُهُ أَمْ أَيْنَ مِنْ عَلِيَا أَبِيهِ مُكَدَّمُ
فِي كَفِّهِ الْيُسْرَى السَّقَاءُ يُقْلُهُ وَ بِكَفِّهِ الْيُمْنَى الْحِسَامُ الْمُخَذَّمُ
مِثْلَ السَّحَابَةِ لِلْفَوَاطِمِ صَوْبُهُ فَيَصِيبُ حَاصِبَهُ الْعُدُوَّ فَيُرْجَمُ
قَسَمًا بِصَارِمِهِ الصَّقِيلِ وَ أَنْتَى فِي غَيْرِ صَاعِقِهِ السَّمَاءِ لَا أُقْسِمُ
لَوْ لَا الْقُضَا لَمَحَى الْوُجُودَ بِسَيْفِهِ وَاللَّهُ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ
وَ هَوَى بِجَنْبِ الْعَلَقِمِيِّ فَلَيْتَهُ لِلشَّارِبِينَ بِهِ يُدَافُ الْعَلَقَمُ
فَمَشَى لِمَصْرَعِهِ الْحُسَيْنُ وَ طَرَفُهُ بَيْنَ الْخِيَامِ وَ بَيْنَهُ مَتَفَسِّمُ
الْفَاءِ مَحْجُوبِ الْجَمَالِ كَانَهُ بَدْرٌ بِمُنْحَطَمِ الْوَشِيحِ مُلْتَمِمْ
فَاكَبَّ مُنْحِنِيًّا عَلَيْهِ وَ دَمَعُهُ صَبَغَ الْبَسِيطَ كَأَنَّمَا هُوَ عِنْدَمُ

قَدْ رَامَ يَلْتُمُهُ فَلَمْ يَرَ مَوْضِعًا لَمْ يُدْمِهِ عَضُّ السَّلَاحِ فَيَلْتَمُ
نَادَى وَ قَدْ مَلَأَ الْبُؤَادَى صَيْحَةً صُمُّ الصُّخُورِ لِهَوْلِهَا تَتَأَلَّمُ
ءَأُخَى مَنْ يَحْمَى بَنَاتِ مُحَمَّدٍ أَنْ صِرْنَ يَسْتَرْحِمْنَ مَنْ لَا يَزْحَمُ
هَذَا حُسَامُكَ، مَنْ يُدَلُّ بِهِ الْعَدَى؟ وَ لَوَاكَ هَذَا مَنْ بِهِ يَتَقَدَّمُ
هُونَتْ يَا ابْنَ أَبِي مَصَارِعَ فَنَيْتِي وَ الْجُرُوحُ يُسْكِنُهُ الَّذِي هُوَ آلَمُ (١)

قصیده ای از یکی از بزرگان

أَنْ كَانَ عِنْدَكَ عِبْرَةٌ تُجْرِيهَا فَأَنْزِلْ بَارِضِ الطَّفِّ كَيْ تَسْقِيهَا
فَعَسَى تَبْلُ بِهَا مَضَاجِعَ صَفْوِهِ مَا بَلَّتِ الْأَكْبَادُ مِنْ جَارِيهَا
وَ لَقَدْ مَرَزْتُ عَلَى مَنَازِلَ عِضْمِهِ ثِقْلُ النَّبُوَّةِ كَانَ الْقِيَّ فِيهَا
فَبَكَيْتُ حَتَّى خَلَّتْهَا سَتَجِيئِي بِبِكَائِهَا حَزَنًا عَلَى أَهْلِهَا
وَ ذَكَرْتُ إِذْ وَقَفْتُ عَقِيلَهُ حَيْدَرٍ مَذْهُوَلَهُ تُضْغِي لَصَوْتِ أَخِيهَا
بِأَبِي الَّتِي وَرَثَتْ مَصَائِبَ أُمَّهَا فَغَدَّتْ تُقَابِلُهَا بِصَبْرِ أَيْهَا
لَمْ أَنْسَ إِذْ هَتَكُوا حِمَاهَا فَانْتَشَتْ تَشْكُوا لَوَاعِجِهَا إِلَى حَامِيهَا
تَدْعُوا فَتَحْتَرِقُ الْقُلُوبَ كَأَنَّمَا يَزْمِي حَشَاهَا جَمْرَةً مِنْ فِيهَا
هَذِي نِسَاؤُكَ مَنْ يَكُونُ إِذْ اسْرَتْ فِي الْأَسْرِ سَائِقُهَا وَ مَنْ حَادِيهَا

ص: ٧٣٦

ايسوقها زحزح بضرِبِ مُتُونِهَا وَ الشُّمْرُ يَحْدُوها بِسَبِّ ابيها

عَجَباً لَهَا بِالْأَمْسِ اَنْتَ تَصُونُهَا وَ الْيَوْمُ اَلْ اَمِيَّهَ تُبْدِيها

حَسْرَى وَ عَزَّ عَلَيْكَ اَنْ لَمْ يَتْرُكُوا لَكَ مِنْ ثِيَابِكَ سَاتِراً يَكْفِيها

وَ سَرُوا بِرَأْسِكَ فِي الْقَنَا وَ قُلُوبُها تَسْمُو اَيْهَ وَ وَجَدُها يُضْنِيها

اَنْ اَحْرُوهَ شَجَاهُ رُؤْيَهَ حَالِها اَوْ قَدَمُوهَ فَحَالَهَ يُشْجِيها (١)

شعري از سيد محمد حسين قزويني (ره)

شعري از سيد محمد حسين قزويني (ره) (٢)

وَ مُخَدَّرَاتٍ مِنْ عَقَائِلِ اَحْمَدَ هَجَمَتْ عَلَيْها الْخَيْلُ فِي اَبْيَاتِها

مِنْ ثَاكِلِ حَرَى الْفُؤَادِ مَرُوعَهَ اضْحَتْ تُجَاذِبُها الْعِدَى حَبْرَاتِها

وَ يَتِيْمَهَ فَرَعَتْ لِجِسْمِ كَفِيلِها حَسْرَى الْقِنَاعِ تَعُجُّ فِي اصْوَاتِها

اهْوَتْ عَلَى جِسْمِ الْحُسَيْنِ وَ قَلْبُها الْمَضْدُوعُ كَاذِ يَدُوبُ مِنْ حَسْرَاتِها

وَ قَعَتْ عَلَيْهِ تَشْمُ مَوْضِعَ نَحْرِها وَ عُيُونُها تَنْهَلُ فِي عَبْرَاتِها

تَزْتَاعُ مِنْ ضَرْبِ السَّيَاطِ فَتَنْشَى تَدْعُو سَرَايا قَوْمِها وَ حُمَاتِها

اَيْنَ الْحِفَاطُ وَ فِي الطُّفُوفِ دِمَائِكُمْ سُفِكَتْ بِسَيْفِ اَمِيَّهَ وَ فَنَاتِها

اَيْنَ الْحِفَاطُ وَ هَذِهِ اشْلَاؤُكُمْ بَقِيَتْ ثَلَاثًا فِي هَجِيرِ فَلَاتِها

اَيْنَ الْحِفَاطُ وَ هَذِهِ اَطْفَالُكُمْ ذُبِحَتْ عِطَاشًا فِي تَرَى عَرَصَاتِها

اَيْنَ الْحِفَاطُ وَ هَذِهِ فَتَيَاتُكُمْ حُمِلَتْ عَلَى الْاَقْتَابِ بَيْنَ عِدَاتِها (٣)

ص: ٧٣٧

- ۲- سید محمد حسین قزوینی در سال ۱۲۹۵ ق در نجف به دنیا آمد؛ وی به دانش و تحقیق و اندیشه استوار، شهرت داشت. وفات او در ۲۸ ذی الحجّه سال ۱۳۶۵ ق واقع شد (ادب الطف، جواد شبر، ج ۹، ص ۱۶۲).
- ۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۵۲.

گزیده ای از قصیده شیخ خلیعی (۱)

فَأَقْبَلُ النَّحْرَ الْخَضِيبَ وَ أَمْسَحُ الْوَجْهَ التَّرِيبَ مُضَمَّخًا وَ مَرْمَلًا
وَ يَقُومُ سَيِّدَنَا النَّبِيُّ وَ رَهْطُهُ مَتَلَهْفًا مُتَأَسِّفًا مُتَعَلِّقًا
فَيَرَى الْغَرِيبَ الْمُسْتَضَامَ النَّازِحَ الْأَوْطَانَ مُلْقَى فِي الشَّرَى مَا غُسِّلَا
وَ تَقُومُ آسِيَهُ وَ تَأْتِي مَرْيَمُ يَبْكِينَ مِنْ كَرْبِي بِعَرَضِهِ كَرْبَلَا
وَ يَطْفَنُ حَوْلِي نَادِبَاتِ الْجِنِّ إِشْفَا فَأَعْلَى يَفِضْنَ دَمْعًا مَسْبَلَا
وَ تَصِيحُ أَمْلاكَ السَّمَاءِ لِعَبْرَتِي وَ تَعُجُّ بِالشُّكُوى إِلَى رَبِّ الْعُلَى
وَ أَرَى بَنَاتِي يَشْتَكِينَ حَوَاسِرَا نَهَبَ الْمَعَاجِرِ، وَالِهَاتِ تُكَلَا
وَ أَرَى إِمَامَ الْعَصْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فِي صَفْدِ الْحَدِيدِ مُغَلَّلًا وَ مُعَلَّلًا
وَ أَرَى كَرِيمَ مُؤَمَّلِي فِي ذَابِلِ كَالْبَدْرِ فِي ظُلْمِ الدِّيَاجِي يَجْتَلِي
يَهْدِي إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ فَيَشْتَفِي مِنْهُ فُوَادٌ بِالْحُقُودِ قَدِ امْتَلَا
وَ يَظِلُّ يَقْرَعُ مِنْهُ نَعْرًا طَالَمَا قَدَمًا تُرَشِّفُهُ النَّبِيُّ وَ قَبَلَا (۲)

پایان

ص: ۷۳۸

-
- ۱- شیخ حسن خلیعی، شاعر و ادیب زبردستی بود و شعر او از بهترین اشعار است. (اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۶۳) خلیعی شعر فوق را به عنوان زبان حال حضرت زهرا علیها السلام درباره امام حسین علیه السلام سروده است
- ۲- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۰.

أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ٤١٩

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ٥٧٨

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ٥٨٥

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ٧٩

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا ١٣٤

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ١٦٥

إِنَّ وِلْيَةَ اللَّهِ الَّتِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ٤١٦

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ٣٤٧، ٣٥١

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ٣٢٣، ٥٩٢

أَتَنْهَاهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى ٣٣٧

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ٤٢٣

فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ ١٢٧

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا ٤١٥

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٣٣٤

فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ ٣٠٩

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةً يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ ٢٣٧

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ٧٨

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ ٣٧٢، ٣٨٤

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ ٥٩٥

قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ٥٩١

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ٤٢٧، ٤٢٨

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٢٣٧

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ ٣٤٧

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ٢٣٨

لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ٢٨٦

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ ... ٣٠٩

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ ٢٤١، ٣٠٩

وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ، وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ ٤٨

وَ أَذْكَرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أَوْلَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ ٤٩

وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٤٨

وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ ٤٨

وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٤٨

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ ٥٩٢

وَ اعْوِذْ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونَ ٤١٩

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ٣٠٩

وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ٢٣٠

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ٣٣٥

وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٣٩٦

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ۗ ١٧٥، ١٨٢

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ ١٨١

وَمَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ٧٩

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ۗ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ۗ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۗ كَلَّا ۚ ١٠٢

يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ۗ مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ... ٣٣٧

ص: ٧٤٠

آتانی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتِكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! ... ٢٦١

أَتَاذَنَ لِي أَنْ أُرْقِيَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ ٦٠٤

أَتَتْنِي بَيْعُهُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ ٢٥٨

إِتَّقِ السُّلْطَانَ، إِتَّقِ غَضَبَهُ وَسَطْوَتَهُ ١٧٤

إِتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَلا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ ... ٤١٣

اتَّوْحُونَ وَتَبْكُونَ مِنْ اجْلِنَا، فَمَنْ الَّذِي قَتَلَنَا؟ ٥٥٧

اِثْبِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ ... ٣٩١

اجْلِسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا الا وَ ... ٤٠٧

اِذَا اِدَّيْتُ وَ اِقِيمْتُ، اِسْتَقَامَتِ الْفَرَايِضُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَ ... ٢٤٢

اِذَا ارْدَتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ ... ٢٣٥، ٦٥٨

اِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوْلًا ١٩٦

اِذَا أُخْبِرَكَ أَبَا بَكْرٍ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، ... ٣١٣

اِذَا تَرَى مَا تَكْرَهُ ١٣١

اِذْنٌ لا نُبَالِي بِالْمَوْتِ ٢٤

ارْجِعِ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى عُدْوِهِ وَ ... ٣٩٠

أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ؛ ... ٢٦١

اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ ٤٧٢

اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى امْصَارِكُمْ ٣٠٠

اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، ... ٤٢٩

اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ ... ٣٠٦

إِعْلَمُوا، أَنَّكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ ٣٩٤

ص: ٧٤١

أَلَا إِنَّهُضُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَ لَا تَرْجِعُوا ... ٦٦٩

الَا تَرُونَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى ... ٢٣٤

الْأَرْضُ لِلَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَتُهُ اللَّهُ فَمَا آخِذٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي وَ مَا تَرَكْتَهُ ١٩٧

الَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ ٢٤

الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ٤٢

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَ ارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَ اصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ ٢٧٢

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ ٤١٢

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِيءٍ ٦٤٤

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ ٥٩٨

الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ ٤٥٤

الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ٣٤٨

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ ... ٣٢٥

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشَيْعَتِنَا عِنْدَكَ مَنْرًا كَرِيمًا، وَ اجْمَعْ ... ٣٨٥

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا ... ٢٤٩

اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ ... ٣٢٥

اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَعْدَيْكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ ١٠٨

اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَ أَنْتَ رَجَائِي ... ٤١١

اللَّهُمَّ مَتَّعْهُ بِشَبَابِهِ ١٩٤

اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتٍ ... ٢٤٢

النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لِعَقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ ٣٧٩

الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ ١٧٠

إِلَى أَيْنَ يَا نِعْمَ الْخَلْفُ؟ ٦١٤

إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولٍ ... ٣٢٣

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا ٢٩٩

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ لَمْ آتِكُمْ خَيْرًا ١٣١

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَنْدِ وَالْغَدْرِ ٥٦١

ص: ٧٤٢

أما رَضِيَتْ مِنْ مَرْوَانَ وَ لَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِيفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَ عَنْ ١٣٦

أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَاءَ ٦٠٩

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ، وَ مَعْدِنُ الرَّسَالَةِ، وَ مُخْتَلِفٌ ... ٢٥٣

إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ ٤٥٧

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ ٢٣٨

إِنَّ الْخِلَافَةَ صَارَتْ فِي تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ حَتَّى طَمِعْتُ فِيهَا ١٢١

إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ ... ٣٦٥

إِنَّ امْرَأَةَ مَلِكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَ أَرَادَتْ أَنْ ... ٣٧٧

إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ ٢٥٩، ٣٥٨

أَنْتَ جَابِرٌ؟ ٦٣٠

إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا ٧١، ٨٣

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ ... ٤٢٧

انْشِدْكُمْ بِاللَّهِ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟ ٤٢٦

انْشِدْكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِي ٢٧٦

انْطَلِقْ إِلَى أَمِيرِكَ لَا أُمَّ لَكَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ ... ٣١٥

انْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبُيُوتُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَاْمُحُوهُ ١٩٩

إِنَّكَ تَفَلْتُ وَ تُخْرِجُ ثَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقْتُلُ هَذَا ... ٦٧٥

إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ عَلَيْهِ ... فَادْهَبَتْ ١٦٧

إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يَفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ ٣٩٣

إِنْ كُنْتُ أَرَدْتُ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرَى وَ صَلَّيْتُ فَجَزَيْتَ ... ٣٥٣

إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا إِلَىٰ مَنَازِلِكُمْ ٤٠٦

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا ٦١

إِنَّمَا أَرِدُ عَلَىٰ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَأَسْكُنُ ٥٦١

إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِإِسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ ٤٩٠

إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَيَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَهُوَ غَيْرُنَا ٥٧٦

أَنْ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ ... ٢٦٠

ص: ٧٤٣

إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنُحَمِّدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ ٢٦٤

إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّى بَعْدَ قَتْلِي وَ أَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ ... ٤٠٧

إِنَّهُ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ: بَيْعَةَ الْفَتْحِ، وَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ ٦٠٧

إِنَّ هَذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ آخُذَ بِرِ كَاتِبَيْهِمَا ٤٦

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، ٣٦٤

إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَيْتَهُ وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلَى ١٦٧

إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصَحَّ مِنْكُمْ وَلَا أَعْدَلَ ... ٣٩٢

إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَ ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ ٥٠

إِنِّي مُوجِّهَكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ ٣٤٣

إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِتَصْلُوْا وَ لِالتَّصُومِ، وَ لِالتَّحُجِّ وَ لِالتَّرَكُّوْا ١٦٢

إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لِأَحَدٍ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ ... ٣٩٩

أَبَادَ اللَّهُ كَثْرَتَكُمْ، وَ سَلَطَ عَلَيْكُمْ مَنْ يَقْتُلُكُمْ ٥٩٠

أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايَعُ يَزِيدَ وَ ادْخُلْ فِي صَلَاحِهِ ٣٣٦

أَبِ الْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا بَنَ زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ ٥٧٩

أَبَشِرْ يَا بَنَ الرِّزْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنَ الرُّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَوْمَ ... ٣٢٤

أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ أَنَا بَغِيرِ الَّذِي بَلَغَكَ عَنِّي جَدِيرٌ ٢٩١

أَتَنَى بَيْعَهُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَ الْعِتَاقِ ٣٤٨

أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قُتِلْنَا ... ٢٦٤

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ ٢٤٥

أَفِّ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ! ... ٣٣٨

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ ... ٢٤٤

أَلَا قَدْ أَعَذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، الْإِنِّي زَاحِفٌ بِهِذِهِ ... ٢٤٣

أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا ١٥١

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى، وَ زِنَةَ الْعَرْشِ ٥٦٦

أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ أَصْحَابَهُ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْطِنُونَ ١٩٢

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيَّاهُمَا وَ صَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ ٥٨٠

ص: ٧٤٤

أَللَّهُمَّ بِحَقِّ يَاسِينَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَبِحَقِّ ٥٠٦

أَللَّهُمَّ بِيَضِّ وَجْهِهِ، وَطَيْبِ رِيحِهِ، وَاحْشُرْهُ مَعَ ٤٧٠

أَللَّهُمَّ تَقَبَّلْ هَذَا الْقُرْبَانَ ٥٤٧

أَللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ ٤٦٨

أَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْغَايِرِ الْحَجَرُ ٢٠٢

أَمَّا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يَرَكُبُ ... ٤٢٣

أَمَّا أَنَا فَلَا أَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا ٢٠٢

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى خَلْقِهِ ٣٤٤

أَمَّا بَعْدُ، فَاَنْسِبُونِي فَاَنْظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ ... ٤١٦

أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَّ عَلَيَّ فَقَرَأْتَهُ وَفَهِمْتُ ... ٣٥٢

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكَّرْتُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ ... ٢٨٥

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرْتُ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ ... ٢٨٠

أَمَّا بَعْدُ، يَا بَنِي الْحُرِّ! فَإِنَّ مِضْرَكُمُ هَذِهِ كَتَبْتُهَا إِلَيَّ ... ٣٧٤

أَمَّا بَعْدُ: يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَنْ يُؤَدِّي الْقَائِلُ وَإِنْ ... ٢٩٣

أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ ... ٢٥٢

أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكُ أُمُّكَ وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ٤٤١

أَنْتَ الرَّانِي قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ ١٧٣

أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ [محمد بن الأشعث] أَتْرِيدُ ... ٤١٩

أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلْقَيْتَ مَا فِي بَطْنِهَا ١٧٢

أَنْتَ فِي إِذْنِ مِنِّي، فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَلُ بِطَرِيقِنَا ٤٦٩

أُنشِدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ ... ٣٠١

أُنشِدْكُمْ اللَّهَ أَلَا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ ٣٠٠

أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ ١٩٥

أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ ١٩٥

أَوْهٍ أَوْهٍ مَالِي وَ لَالِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَالِي وَ لَالِ حَرْبِ حَرْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَ أَوْلِيَاءِ ٦٠

أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغِيًّا عَلَيْنَا، أَنْ ٩٨

ص: ٧٤٥

أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوِّهِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ ٣٢٠

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ ٢٣٩

أَيُّهَا النَّاسُ! إِسْمَعُوا قَوْلِي، وَ لَا تُعْجَلُونِي حَتَّى أُعْطِيَكُمْ ... ٤١٥

أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَعٍ: أُعْطِينَا ٦٠٥

أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا ... ٣٧١

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ ... ٣٦٤

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ نَحْنُ ... ٢٥٤، ٣٦٦

أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ، ... ٢٤٠، ٣٦١

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَ مَنْ لَمْ ٥٧٣

أَيُّ يَوْمٍ لَأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيُّ يَوْمٍ سُوءٍ لِدُرِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَزْوِ ٢١٣

بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ ... ٣٢٦

بِأَبِي مَنْ [أَضْحَى] عَشْرَهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ ٥٤٨

بَرَزَ أَصْحَابِي وَ أَصْحَابُكَ وَ ابْرِزْ إِلَيَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي ... ٣٦٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرٌ ... ٣٦٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى ... ٢٥٦، ٣٣٣، ٣٤١، ٣٥٥، ٣٨٣

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ ... ٣٢٩

بَعْدَكَ الْعَفَا يَا قَمَرِ بَنِي هَاشِمٍ وَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ ٥٥١

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ ... ٢٤٧

تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ ... ٦٧٩

تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ، أَفْحِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ الْهَيْنَ ٤٢١

تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوجِعُ الْقَلْبُ، وَ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ ٨٠

تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ٥٩

ثُمَّ سَاطَتُهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطِّعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ ١٩٠

... ثُمَّ لَيْدَبُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ ٥٠

ثُمَّ وَلِيَتْ ابْنَكَ وَ هُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ ٢٩٢

جَزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، إِرْجِعِي ٤٣٦

ص: ٧٤٦

حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَيَّ بَنِي أُمَّيَّةَ ٦٩٠

حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلَى ٢٦١، ٣٣١

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا ٤٣

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عَشْتُمْ خُنُوا إِلَيْكُمْ ٧٨

خَضَمْتُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةَ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا ... ٢٧٩

دَعْنِي! فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمَ لَحَمَلُوكَ عَلَى رِقَابِهِمْ ٤٦

ذَاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهَذَا ... ٣٨٠

ذَكَرَتِ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الدَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْفِهَا ٤٧٢

ذَكَرْتُهُمْ فَلَمْ يُذَكِّرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَ لَمْ ... ٣٩٦

رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي، وَ فِيهَا ٤٠٩

رُحِّ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلَى ٤٦٥

رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ ٣٦٢

رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ ٤٦٥

رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمًا! ٤٤٤

سَلُّوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ ٤٧٢

سَيُقْتَلُ بَعْدَ نَاسٍ، يَغْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ ١٩٣

شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي ٦٠٩

صَارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ فَأَدِرْهَا كَالْكَرهِ، وَاجْعَلْ أَوْتَادَهَا بَنِي ١٣٢

صَبْرًا آلَ عَقِيلٍ إِنْ مَوْعِدُكُمْ الْجَنَّةَ ٤٨٤

صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي وَاللَّهِ ٤٨٥

صَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي ١٠٧

صَهْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ، وَتَبْكِينَا ٥٥٩

طُوبَى لِأَرْضٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الطَّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ ٥٥١

عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ ٤١٤

عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا ٤٨٠، ٥٥١

عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْكِي الْبَوَاكِي ٧٨

ص: ٧٤٧

عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاهُ أَصْحَابِي ٤٥٥

عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ ٧٦

فَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ ٢٣٠

فَإِلَّا تَنْصُرْنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا ٣٧٦

فَالصِّقُوا بِالْأَرْضِ، وَ أَحْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهَوَى ٢٣١

فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ، أَحْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَلاَحًا لِلْأُمَّةِ، وَ إِلَّا فَلِمَاذَا ١٤٢

فَإِنَّكَ إِتْمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ ١٤٤

فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفْتَشْكُونَ اثْرًا ... ٤١٨

فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَ يَذْهَبَ ٢٠٠

فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَ لِأَهْلِ بَيْتِ ٣١

فَأَبْكَتُ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ ٦١

فَبَكَى آدَمُ وَ جِبْرِئِيلُ بُكَاءَ الثُّكْلَى ٥٧

فَجَزَاكُمُ اللَّهُ يَا ابْنَ أَخِي بِوَجْدِكُمْ مِنْ ذَلِكَ وَ مُوَاسَاتِكُمْ ٤٣٧

فِدَاكَ عُمُكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطَشًا ٣٩٩

فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِصِغْنِهِ وَ مَالَ الْآخِرُ لِصِغْرِهِ، مَعَ هُنِ وَ هُنِ ١٣٠

فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِكِ الْبَاكُونَ ٥٢، ٨١

فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ ٢٤٤

فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهَ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ ٥٤

فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَ إِنَّكَ لَتَحْبِسُ عَنَّا ١٩٧

فَلَقَدْ كَانَ يَقْرَعُ نَعْرَ أَبِي بِمُخَصَّرَتِهِ وَ هُوَ ٦٤٧

فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا تَهْتَرُ لَهُ الْجَوَانِحُ بِالْحُبِّ ... ٦٦٢

فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ ٥٩١

فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصْنَا بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ ٥٩٢

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَأَسْرُوا ١٠٦

فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ انْتَصَرَ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا بِمَنْ ... ٦٧٧

فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ ٥٩١

ص: ٧٤٨

قال: قال لى أبى: يا جعفر أوقف من مالى كذا و كذا النوادب يندبني ٧٦

قتل ابن رسول الله جائعاً، قتل ابن رسول الله عطشاً ٦٤٧

قتل الله قوماً قتلوك ٤٨٠

قفوا ولا ترحلوا منها، فها هنا والله مناخ ركابنا ٣٨١

قوام الشريعة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ٢٣٩

قوموا فاشربوا من الماء يكن آخر زادكم، وتوضأوا ... ٤١٠

كتب إلى أهل مصركم هذا أن أقدم، فأما إذ ... ٣٨٦

كذبت بل أقدم على رب عفور كريم مطاع ٤٣٨

كونوا بباب هذا الرجل فإني ماض إليه ومكلمه ٣١٧

لا أجيب ابن زياد بذلك أبداً، فهل هو إلا ٣٨٧

لا أفح قوم آثروا مرضاهم أنفسهم على مرضاهم الخالق ٣٨٢

لا تأخذوا من تربتي شيئاً لتبركوا به، فإن كل تربته لنا محرمة إلا تربته جدى ٥٤

لا تطبقوا عني حديداً ولا تغسلوا عني دماً وادفوني في ثيابي، فإني ١٩٢

لا شيء أكبر من الله ٦٠٩

لا ضرر ولا ضرار في الإسلام ١٧٥

لا، كما تشدون وكما ترثيه عند قبره ٥٣

لأن أقتل والله بمكان كذا أحب إلي من أن ... ٣٤٦

لأن فيه مغزل فاطمة بنت محمد، ومفعتها، وفلادتها، وقميصها ٦١٨

لا والله لا عذر دون أن تقتلوا قاتله ٦٦٨

لا والله يا بن عمي! لا فارقت هذا الطريق أبداً ... ٣٣٤

لا، وَ لَكِنَّ لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيِّزِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَ بَنَاتِي يَتَرَكَضْنَ ٥١

لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ ١٨٦

لَكِنَّ حَمْرَةَ لَابَوَاكِي لَهُ الْيَوْمَ ٧٧

لَوْ أَنَّ بِيَدِي مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمِّيهِ حَتَّى يَدْخُلُوهَا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ ١٣٧

لَيْتَ أَنَّ فِي جُنْدِي مِائَةٌ مِثْلَكَ ١٩٤

لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتُ ... ٣٧٠

ص: ٧٤٩

مَا اكْتَحَلْتُ هَاشِمِيَّةً، وَلَا اخْتَضَبْتُ، وَلَا رَأَيْتُ ... ٦٨٠

مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا ٢٥، ٥٧٦

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصِلُونَ ... ٤٠٠

مَا كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَهُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنْ ... ٢٦٠

مَالِكَ، ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَلَا عَفَرَ ... ٣٨٨

مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ؟ إِنَّ لِي عَنِ السَّجَاعَةِ لَشُغْلًا، وَلَكِنْ صَدْرِي نَفَثَ بِمَا قُلْتُ ٥٧٧

مَا لَنَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَلْحَسَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ ١٤٦

مَا لِهَذَا آتَيْتُ، وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ، وَدَفَعْتُمْ ... ٢٤٣

مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةٌ ... ٣٨٢

مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَ أَبِي وَإِخْوَتِي ٥٤٩

مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ لِمَا يَرَى ٥٥

مَا نَدْرِي مَا نَصْنَعُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ أَحْبَبْنَاهُ إِفْتَقَرْنَا وَإِنْ ١٩٩

مِثْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ ٦١٤

مُحَمَّدُ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ يَا زَيْدُ ٦٠٩

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ٢٧٨

مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ ... ٢٣٩

مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ ٢٢١

مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ ٥٢

مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا ٨٦

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ ٥٦

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ ٥٦

مَنْ كَانَ فِيْنَا بَاذِلًا مُهْجَتُهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا ٢٤

مَيِّتٌ لِابْوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْرَازَ لَهُ ٧٧

نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ ٤١٣

نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُقَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ ... ٤١٣

نَحْنُ اسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ ٥٥٧

ص: ٧٥٠

نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ ٤٥٦، ٤٥٧

نَعَمْ وَأَنَا أَلْفَاهُمَا عَلَى أَثْرِكَ ٤٦٦

نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ ٤٤٠

وَأَدْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَاخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ ٢٥٧

وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلِ عِنْدَ إِمَامٍ ... ٢٤٠

وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى ... ٣٣٢

وَاللَّهِ لَأُعْطِيَكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ، وَ لَأَأْفِرُّ فَرَارَ الْعَبِيدِ ٣٢

وَاللَّهِ لَا إِفَارِقُهُ، فَإِنْ فَتَلْتُهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ ٥٧٨

وَاللَّهِ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ أَبَدًا ١٤٥

وَاللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا ... ٢٥١

وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءِ وَ مَلَكَ بِهِ الْأَمَاءَ لَرَدَدْتُهُ ١٤٦

وَاللَّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَى يَزِيدَ حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُزْمَى بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ! ٢١٥

وَأَمِّحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ ٦١، ٥٤٧

وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ... ٢٣٣

وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي، أَرِيدُ ... ٢٤٣

وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ ... ٢٤١

وَ أَخَذُكَ النَّاسَ بِنَيْعِهِ إِيَّاكَ، غُلَامٌ مِنَ الْغُلَمَانِ، يَشْرِبُ الشَّرَابَ ٢١٦

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمَّيَّةُ كَهَاشِمٍ ٩٩

وَ أَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ ١٠١

وَ أَنَا أَلْفَاهُمْ عَلَى أَثْرِكَ ٤٥١

وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ، فَهَمَّهُ غَيْرُ مَفْهَمِهِ ٥٦٤

وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ ٢٣٤

وَخَيْرَ لِي مِضْرَعٍ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ ٢٦٢

وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ ... ٢٣٢، ٢٥٣

وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ ١٣٩

وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ كَانَ قَدْ اشْتَهَرَ بِالْمَعَارِفِ وَ شُرِبِ الْخَمْرِ وَ الْغِنَا ٢١٧

ص: ٧٥١

وَ كَانَ إِسْلَامَ الْمُعَيَّرِ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ صَحِيحٍ وَ لَا إِنْ بَابِهِ وَ تَبِيَهُ جَمِيلَهُ ١٧٢

وَ كَانَ عِظَمَ ذَلِكَ وَ كِبْرَهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُتِلَتْ شِيعَتُنَا ١٨٩

وَ كَانَ عَلِيٌّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنْ ظَفَرْتُ بِالْمُعَيَّرِ لَأَتَّبِعْتَهُ الْحِجَارَةَ ١٧٣

وَ كَأَنَّمَا تَنَارٌ بِهَذَا لِقَاتِلَاهَا فِي بَدْرِ وَ أُحُدٍ، وَ حَسْبُنَا أَنْ نَذُكَّرَ مَصْرَعٍ ١١٤

وَ كُنْتُمْ فِي مُنْتَدَبِكُمْ إِلَى صَفِينٍ وَ دِينِكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ ١٥٧

وَ كُنْتُمْ مَمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَعْبَهُ وَ إِمَّا رَهْبَهُ ١٠٦

وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ ١٠٠

وَ لَا تَسْكُنْ عَلَيْكَ مِنْ أَبِيكَ زَفْرَهُ ٤٨١

وَ لِكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا ١٦٣

وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلِّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ ... ٢٣٩

وَ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى ... ٣٧٧

وَ مَيْلِ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَى الْعَاجِلِ، وَ زُهُدُهُمْ فِي الْأَجَلِ ١٥٨

وَ هَذِهِ كُتِبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ، وَ قَدْ ... ٢٥٨

وَ يَحْكُ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعِهِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ ... ٣٢٢

وَ يَلَا لَهُ مِنْ حُجْرٍ وَ أَصْحَابِ حُجْرٍ ١٩٣

وَ يَلِكُ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! لَقَدْ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ ٦٠٤

وَ يَلِكُ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ ... ٣٨٧

وَ يَلِكُ يَا مَرْوَانَ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجَسٌ، وَ إِنَّا ... ٣٢٣

وَ يَلِكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي ٤٢٠

وَ يَلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَاغَهُ الْأُدْمَ، لَوْ وُلِدَ لِي ... ٢٧٦

هَذَا مَنزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ ٣٩٣

هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا ٣٧٩

هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَ لَا أَرَاهُمْ إِلَّا ... ٢٦٢

هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَائِنَهُ خَيْرٌ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا ... ٣١٨

هَيْهَاتَ! أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَهُ! حَيْلَ بَيْنَكُمْ ٥٧٤

هَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةَ ٢٣، ٢٤، ٣٢، ٤٢٣، ٤٦٥

ص: ٧٥٢

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرُكُونِي ... ٣٤٦

هَيْهَاتَ يَا بَنَ عَمْرٍ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَ إِن ... ٣٣٩

هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبِرْزُوا إِلَى مَصَاجِعِهِمْ ... ٢٥

يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَايِلٍ، أَتَسْلُبُ بِنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ؟ ٦٦٦

يَا ابْنَتِي، أَنَا أَبُوكَ وَ بِنَاتِي أَخَوَاتُكَ ٣٦٣

يَا اخْتَاهُ اعْلَمِي، إِنَّ هُؤُلَاءِ أَصْحَابِي مِنْ عَالِمِ الذَّرِّ ٤٠٥

يَا اخْتَاهُ مِنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً ٤٠٥

يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ ... ٣٥٠

يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، لَقَدْ نَصَحْتَ وَ أَشْرْتَ ... ٣٢٨

يَا أَخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلَجًا ... ٢٥٤، ٣٢٨

يَا أَخِيهِ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَعَزَّى بِعِزِّ اللَّهِ، ٤٠٢

يَا أَخِيهِ! إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي، لَا تَشْقَى ... ٤٠٢

يَا أَصْحَابِي اعْلَمُوا أَنَّ هُؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَصْدٌ ... ٤٠٦

يَا أُمَّاهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ أَنْ ... ٣٣٢

يَا أُمَّاهُ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ أَنِّي ... ٣٣١

يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ٥٣

يَا أَبَا هِرَّةَ! إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبْرْتُ، ... ٣٦٠

يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدٍ بِوِلَادَتِهِ ٥٩

يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا ٤٧٤

يَا أَنَسُ أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْتُوا التُّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ٨٤

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا حَرَامٌ ٥٥٩

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءَ لَكُمْ! مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا ٥٧١

يَا بَنَ الْحُرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ ... ٣٧٥

يَا بَنَ الْخَطَابِ! أَتُرَاكَ مُحْرِقًا عَلَيَّ بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ ١١٩

يَا بَنَ عَبَّاسٍ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَ لَمْ ... ٣٤٠

يَا بَنَ عَبَّاسٍ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بِنْتٍ ... ٣٣٧

ص: ٧٥٣

يا بُنَيَّ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكَذَّبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلَمُكَ ... ٣٥٨

يا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اذْهَبُوا قَدْ ... ٣٩٧

يا جَابِرُ هَيْهَنَا وَاللَّهِ قُتِلَتْ رِجَالُنَا، وَذُبِحَتْ أَطْفَالُنَا، وَسُيِّتَ نِسَاؤُنَا ٦٣٠

يا جَدَّاهِ إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِي الْحُسَيْنَ ٦٤٧

يا حُزْنَاهُ! يا كَرْبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي ٥٤٨

يا حُسَيْنَاهُ! يا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بَنِي مَكَّةَ وَ مِنِي ٥٩٧

يا شَبْتِ بْنِ رَبْعِي، وَ يا حَجَّارَ بْنَ أَبِجَرَ ٤١٨

يا شَيْخُ! هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ ٥٩١

يا ظالِماً لِنَفْسِهِ، عاصِياً لِربِّهِ، عَلامَ تَحَوُّلٍ بَيْنِي وَ ... ٢٧٨

يا عَبَّاسُ! اذْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ - يا أَخِي - ... ٣٨٩

يا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلَنِي؟ تَزْعَمُ أَنْ يُؤَلِّيكَ الدَّعِيَّ ابْنَ ... ٤٢٤

يا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! ائْتَمِرْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ ٣٣

يا فُتَيْانَ بَنِي هَاشِمٍ إِحْمِلُوا أَحْكامَ إِلى الفُسطاطِ ٤٨١

يا فَرَزْدُقُ اِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّيْطانِ، وَ ... ٢٣٣، ٣٥٤

يا وَلَدِي يا عَلِيُّ وَاللَّهِ لا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى ... ٣٧٨

يا وَئيلَكَ يا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَنْسَيْتَ شَرايِعَ الْإِسلامِ ٤٧٢

يا هَذَا بَلِّغْ صَاحِبَكَ عَنِّي اِنِّي لَمْ ارِدْ هَذَا ... ٣٨٦

يا يَزِيدُ ما ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأانا عَلَي هَذِهِ الْحالِهِ ٥٩٤

«آ»

آل امیه ۳۵۳

آمنه

«الف»

ائمه اطهار علیهم السلام ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۲۱، ۷۲۹

ابراهیم علیه السلام ۴۸، ۴۹، ۳۴۰، ۴۲۸، ۶۶۰، ۶۶۲

ابراهیم اشتر ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۸

ابراهیم بن سعید ۴۴۷

ابراهیم بن طلحه ۲۳۴، ۶۵۸

ابراهیم پسر پیامبر ۶۷، ۸۰

ابن ابی الحدید ۳۲، ۴۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۷۸، ۶۷۵، ۶۸۶

ابن اثیر ۴۶، ۶۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۷۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۸۹، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۷، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۷، ۶۷۸

ابن اسحاق ۱۱۶

ابن اعثم ۱۴۷، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۹، ۵۳۴، ۶۷۸، ۶۸۰

ابن جوزی ۲۱۵، ۶۳۱

ابن حمّاد عبدی ۷۲۲

ابن سيرين ١٧٥، ١٩٣

ابن شهر آشوب ٤١، ١٥٦، ٣١٤، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٦٠، ٤٦٦، ٤٨٦، ٤٨٩، ٤٩١، ٤٩٤، ٤٩٥، ٥٠٦، ٥١٣، ٥١٧، ٥٢٠، ٥٢٤، ٦٣١

ابن عباس ٤٦، ٥٩، ١٣١، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٥،

ص: ٧٥٥

٢٠٢، ٢٥٨، ٢٩٣، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٥٨، ٦٢٢

ابن عبد ربّه ١١٨، ١٣٦، ١٩٨، ٢٠٤، ٥٤٤

ابن عرندس ٧٢٩، ٧٣١

ابن عساكر ٤٣٨، ٥٠٧، ٥٣٤

ابن عفيف ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٦٦٧

ابن قتيبه ١٣٦، ١٦٧، ١٨٧، ٢٠٧، ٢٢٠

ابن كثير ٤٤٠، ٦١٣

ابن مسعود ٤٥

ابن ملجم ١٧٥، ١٨٢

ابن نما ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٣٠

ابوالاعلى مودودي ٢٠١

ابوالحتوف بن حارث ٤٧٥

ابوالسلاسل ٤٨٨

ابوالفرج اصفهاني ١٨٧، ٢١٢

ابوالفضل العباس عليه السلام ٣٣، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٥٤، ٤٩٢، ٤٤٠، ٤٦٧، ٤٦٩، ٤٨٩

ابوالسلاسل ٤٨٨

ابو برزه اسلمى ٥٩٧

ابوبكر ٤٤، ١٠٩، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٩، ١٣١، ١٣٢، ١٣٦، ٢٥١، ٢٩٨

ابوبكر بن على ٤٩٢

ابوتراب ١٨٤، ٣٢٣

ابو ثمامه صائدي ٤٧٣، ٤٧١

ابو جعفر ١٧٥

ابو درداء ٢٠٢

ابو ذر ٤٤، ٤٥، ١١٨، ٢٠٢، ٤٠١، ٤٦٨

ابو ريحان بيروني ٦٢٦، ٦٢٩، ٦٣٢، ٦٣٤

ابو زينب ١٨١

ابو سعيد خدي ٤١٧

ابو سفيان ٣٥، ٦٠، ٩٧، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٦، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٥، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٨، ١٤٢، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٨،
١٩١، ٢٥٣، ٢٥٨، ٢٨٢، ٢٨٧، ٢٨٨، ٣١٢، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٥٩٣، ٥٩٥، ٥٩٩، ٦٥٥، ٦٨٤، ٦٨٥

ابو سوار عدوي ١٧٦

ابو شعثاء كندي ٤٣٨

ابو طلحه انصاري ١٢٨

ابو عماره ٦٣، ١٣٣

ابو قبيل ٥٣٤

ابو قيس ٢١٧

ابو لؤلؤ ١٢٧

ابو مخنف ٤٧١، ٤٧٢، ٤٨٥، ٤٩٨

ابو مسلم خراساني ٦٨٦

ابو موسى اشعري ١٣٤، ١٣٨، ١٥٠

ابو هريره ٤٦، ١٢٤، ١٧٤

ابى بن كعب ١١٨

احمد عباس صالح ١٧٠

احمر بن شميٲ ٦٨٢

احنف بن قيس ٣٤٤

اخطل ٢١٢

اخنس بن شريق ١٨٢

اخنس بن مرثد ٥٣٦، ٥٤٢

ادهم بن اميه ٤٦١، ٤٣٠

ص: ٧٥٦

ازرق بن حرث ۴۵۴

اسحاق بن حویہ ۴۹، ۵۳۶، ۵۴۲

اسلم بن عمرو ۴۵۸

اسماعیل علیہ السلام ۴۹، ۷۲۰

اسماء ۵۸، ۵۹

اسود بن حنظلہ ۵۳۶

اسود بن خالد ۵۳۶

اسید بن مالک ۵۴۲

اشعث بن قیس ۱۸۷

ام البنین ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۶۴۹، ۶۵۰

امام باقر علیہ السلام ۵۰، ۶۲، ۷۷، ۸۴، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۳۸، ۲۴۷، ۴۲۷، ۴۹۸، ۵۳۵

امام حسن عسگری علیہ السلام ۶۳۳

امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۷، ۶۷، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۳۰، ۳۵۶، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۵۱، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۱، ۵۲۷، ۵۴۵، ۵۸۰، ۵۹۷، ۶۰۷، ۶۵۶

امام حسین علیہ السلام ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵

،۴۷۷ ،۴۷۱ ،۴۷۰ ،۴۶۸ ،۴۶۶ ،۴۶۲ ،۴۶۰ ،۴۵۶ ،۴۵۳ ،۴۵۲ ،۴۵۱ ،۴۴۴ ،۴۴۲ ،۴۳۴ ،۴۳۳ ،۴۳۲ ،۴۳۱ ،۴۳۰ ،۴۲۵ ،۳۸۹ ،۳۸۲
،۵۶۸ ،۵۶۷ ،۵۶۶ ،۵۶۵ ،۵۶۱ ،۵۵۱ ،۵۵۰ ،۵۴۶ ،۵۳۸ ،۵۳۲ ،۵۲۰ ،۵۱۲ ،۵۱۱ ،۵۱۰ ،۴۹۲ ،۴۹۰ ،۴۸۹ ،۴۸۶ ،۴۸۴ ،۴۸۱ ،۴۷۹
،۶۴۹ ،۶۴۷ ،۶۳۹ ،۶۲۲ ،۶۱۹ ،۶۱۱ ،۶۰۹ ،۶۰۸ ،۶۰۶ ،۶۰۵ ،۶۰۴ ،۶۰۳ ،۵۹۸ ،۵۹۶ ،۵۹۵ ،۵۷۹ ،۵۷۸ ،۵۷۷ ،۵۷۳ ،۵۷۱ ،۵۷۰
۶۸۷ ،۶۷۵ ،۶۶۷

امیمه ۱۲۴

امیه بن سعد طائی ۴۳۰

انس بن حرث کاهلی ۴۵۷

انس بن مالک ۴۱۷

اهل بیت علیهم السلام ۲۵ ،۵۴۱ ،۵۴۴ ،۵۴۷ ،۵۶۸ ،۵۷۶ ،۵۸۱ ،۵۸۷ ،۵۹۰ ،۵۹۲ ،۵۹۳ ،۶۱۱ ،۶۱۴ ،۶۱۵ ،۶۱۸ ،۶۲۰ ،۶۲۱ ،۶۲۲ ،۶۲۵ ،۶۲۶ ،۶۲۷ ،۶۲۸ ،۶۲۹ ،۶۳۰ ،۶۳۱ ،۶۳۲ ،۶۳۵ ،۶۳۶ ،۶۳۷ ،۶۳۸ ،۶۴۰ ،۶۴۹

«ب»

بجدل بن سلیم کلبی ۵۳۶

بحرانی ۲۷۲ ،۴۰۰

بحر بن کعب ۵۳۶

بحریه ۴۶۰

بخاری ۸۴ ،۱۱۵ ،۱۱۶

براء بن عازب ۱۱۸

بریر بن خضیر ۴۳۵ ،۴۴۲

بسر بن ارطاه ۱۵۰ ،۱۵۱ ،۱۵۵ ،۱۶۵

بشر بن خوط همدانی ۴۸۶

بشر بن عمرو ۴۳۰

بشير بن حذلم ٦٢١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤

بكر بن وائل ٦٦٦

بلاذري ١١٩، ١٤٣، ٢٧٨، ٤٣٧

«پ»

پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله ٢٥، ٣٠، ٣٣، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٧، ٤٨، ٥٨، ٦٠، ٦١، ٦٦، ٧٧، ٧٨، ٨٠، ٨٤، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ١٠١،
١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٧،
١٢٩، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٤٢، ١٤٣، ١٥٣، ١٥٧، ١٦١، ١٦٣، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٤، ١٩٠،
١٩٤، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢١٣، ٢٢١، ٢٣٠، ٢٣٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٢،
٢٨٣، ٢٨٥، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١١، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٢،
٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٩، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٥٧، ٣٦٦،
٣٦٧، ٣٧٢، ٣٧٥، ٣٨٠، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٩٥، ٣٩٧، ٤٠٢، ٤٠٥، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٣، ٤١٦، ٤١٧، ٤٢٢

ص: ٧٥٩

٤٠٢، ٤٠١، ٤٩٧، ٤٨٥، ٤٨٠، ٤٧٩، ٤٧٨، ٤٧٤، ٤٦٩، ٤٦٧، ٤٦٢، ٤٥٧، ٤٥٦، ٤٥١، ٤٥٠، ٤٤٩، ٤٣٦، ٤٣٥، ٤٣٤، ٤٣٣، ٤٣٢،
٥٤٤، ٥٤٣، ٥٤٢، ٥٤١، ٥٤٠، ٥٣٨، ٥٣٧، ٥٣٢، ٥٣١، ٥٢٥، ٥٢٣، ٥٢١، ٥١٨، ٥١٧، ٥١٦، ٥١٤، ٥١٣، ٥١٢، ٥١١، ٥٠٥، ٥٠٤،
٥٩٤، ٥٩٢، ٥٩٠، ٥٨٧، ٥٨٦، ٥٨٥، ٥٨٢، ٥٨١، ٥٨٠، ٥٧٩، ٥٧٥، ٥٧٤، ٥٧٢، ٥٦٩، ٥٦٣، ٥٦٠، ٥٥٩، ٥٥١، ٥٤٨، ٥٤٦، ٥٤٥،
٦٣٠، ٦٢٥، ٦٢٤، ٦٢٢، ٦٢٠، ٦١٦، ٦١٤، ٦١٢، ٦١٠، ٦٠٩، ٦٠٨، ٦٠٧، ٦٠٦، ٦٠٥، ٦٠٣، ٦٠١، ٦٠٠، ٥٩٩، ٥٩٧، ٥٩٦، ٥٩٥،
٦٨٥، ٦٨٤، ٦٦٩، ٦٦٨، ٦٥٩، ٦٥٨، ٦٥٧، ٦٥٥، ٦٤٨، ٦٤٧، ٦٤٦، ٦٤٣، ٦٤٢، ٦٤١

«ت»

توماس كارلايل ٣٤

«ج»

جابر بن حجاج ٤٣٠

جابر بن عبدالله انصاري ٤١٧، ٦٢٢، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٨، ٦٣٠، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٧، ٦٣٨

جاحظ ١٨٣، ١٨٥، ٢٠٠

جبرئيل ٥٧، ٨٤، ٢٥٠، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٨٠، ٣٨٢، ٥٠٥، ٦٠١، ٦٠٦، ٦٠٨، ٧١٣، ٧١٤

جَبَلَه بن علي شيباني ٤٣٠

جرج جرداق ١٣٩

جعه ١٨٧

جعفر بن ابى طالب عليه السلام (جعفر طيار) ٧٨، ٨٠، ١٦٦، ٤١٦، ٤١٧، ٤٥١، ٤٨٤، ٤٨٧، ٤٨٩، ٦٠٥، ٧٢١

جعفر بن عقيل ٤٨٥، ٤٨٦

جعفر بن علي ٤٩١

جعفر بن محمد بن جعفر ٦٣٠

جعفر حلي ٧٣٣

جُميع بن خلق ٥٣٦

جُناده بن كعب انصارى ٤٣٠، ٤٥٩

جُنْدَب بن حجر كندى ٤٣٠

جُوَيْن بن مالك تمیمی ٤٣٠، ٤٦٨

«ح»

حاج میرزا ارباب ٦٣٨

حارث بن امرء القیس كندى ٤٣١

حارث بن نبهان ٤٣١

حاکم نیشابوری ٨٤، ١٩٠

حاب بن عامر ٤٣٠

حبيب بن مظاهر ٢٥٥، ٣٨٩، ٤٠٠، ٤٠٤، ٤٠٦، ٤١٧، ٤٣٥، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٥، ٤٧٢، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٣، ٥٥٢

حجاج بن بدر سعدى ٤٣١

حجاج بن مسروق ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٧٤، ٣٦٦، ٤٦٦

حجاج بن يوسف ٩٨، ٣٥٧، ٣٦٣، ٣٧٤، ٤٢٤، ٤٣٠، ٤٣٤، ٤٤٤، ٥٥٧، ٥٩٥، ٦٨٥

حجاج بن ابجر ٤١٨

حجر بن عدی ١١٠، ١٧٤، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠١، ٢٧٩، ٢٨٢، ٢٨٤، ٤٤٩

حَدِيم بن شريك اسدى ٥٦١، ٥٦٤، ٥٧٣، ٥٧٤

ص: ٧٦٠

حرّ بن يزيد رياحى ٣٦٣، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٨٣، ٤٣٢، ٤٣٩، ٤٤١

حسن بصرى ٢٠٨، ٢٢١

حسن مثنى ٥٦٥

حُصَيْن بن تميم ٣٥٦، ٤٥٥، ٤٧٢

حُصَيْن بن نُمَيْر ٢٢٢، ٦٨٠

حفصه بن ثقيف ٤٨٧

حكيم بن ابى العاص ١٣٥، ١٣٦، ١٤٢

حكيم بن طفيل ٤٩٥، ٥٤٢

حكيم بن مُنْقَذِ كِنْدَى ٦٧١

حُلاس بن عمرو راسبى ٤٣١

حمزه ٦٧، ٦٨، ٧٧، ١٠٦، ١٣٣، ٣٠٤، ٣٣٣، ٣٩٣، ٣٩٨، ٤١٧، ٤٢٦، ٤٨٧، ٦٨٩

حميد بن مسلم ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤٣، ٥٥٧، ٦٦٦

حنظله ١٠٥، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٩، ٤٦٤، ٤٦٥

حواريون ٥٨، ١٩٤

حوصاء ٤٨٥

حُوَيّ ٤٠١، ٤٦٨

«خ»

خال المؤمنين ٥٩٣

خالد بن سعد بن نُفَيْل ٦٧٠

خالد بن وليد ١٢٣، ٢٠٤

خامس آل عبا ۸۲

خديجه ۴۸۶

خضير ۴۴۳

خندف ۱۱۲، ۴۵۸، ۵۹۷، ۵۹۸

خوارزمي ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰،
۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۲۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۴،
۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۷، ۵۱۸، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۹۰

خوصاء ۴۸۷، ۴۸۹

خولي بن يزيد ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۳۱، ۵۴۳، ۵۵۷

«د»

داود رقی ۵۰

داودي ۲۷، ۳۷

دعبل ۲۵، ۵۳، ۶۳، ۶۴، ۵۴۷، ۷۲۱

دقيانوس ۵۸۶

دينوري ۱۱۲، ۳۵۷، ۶۸۲

«ذ»

ذهبي ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۳۶، ۲۲۲، ۵۳۴

«ر»

رباب دختر امرء القيس ۶۲، ۵۴۵، ۶۱۵، ۶۳۹، ۷۰۳

ربيع بن تميم ۴۶۳

رجاء بن مُنقذ عدي ۵۴۲

رستم نژاد ۲۷، ۳۷

رُشید هَجَری ۴۵۲

رفاعه بن شداد ۲۵۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۲

ص: ۷۶۱

رقیه ۵۴۵، ۶۱۵، ۶۱۶

رقیه دختر امیرمؤمنان علیه السلام ۴۸۴

رمله ۵۴۵

«ز»

زاهر بن عمرو ۴۳۱

زبیر ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۵۷، ۶۷۵،

۶۷۶، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۲

زحر بن بدر نخعی ۴۹۲

زحر بن قیس ۴۴۷

زُرعہ بن شریک ۵۳۱

زرکلی ۱۱۸

زگار ۱۱۸

زکریا ۵۷، ۵۸

زُهری ۱۴۸

زهیر بن بشر خثعمی ۴۳۱

زُھیر بن سُلیم اَزْدی ۴۳۱

زهیر بن قین ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۵۰۱، ۵۰۳

زیاد بن ابیہ ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۸۲، ۴۳۵

زید بن ارقم ۱۳۸، ۴۱۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۵، ۵۸۶

زید بن حارثہ ۸۰، ۳۰۲، ۳۰۴

زيد بن علي ٦٨٧، ٦٨٩، ٦٩٠

زينب الكبرى عليها السلام ٢٤، ٣٢، ٣٤، ٦١، ٦٢، ٨٢، ٣٥٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٨، ٤٨١، ٤٨٧، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٧،
٥٢٦، ٥٢٨، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٧٠، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٩٤، ٥٩٦
٥٩٧، ٥٩٨، ٦٠١، ٦٠٣، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٣٥، ٦٣٩، ٦٤٧

«س»

سالم بن خثيمه ٥٤٢

سالم بن عمرو ٤٣١

سُدَيْفِ ٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠

سَرْجُون ٢١٢

سعد بن ابى وقاص ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٨٤، ١٨٨، ٢٠٤

سعد بن حارث ٤٧٥

سعد بن حذيفه بن يمان ٦٧٠

سعيد بن عاص ١١٣، ١٣٤، ١٣٨، ١٦٥، ١٩٩، ٢٠٥

سعيد بن عبدالله ٣٤١، ٣٩٧، ٤٥٦، ٤٦٧، ٤٦٨

سعيد بن مسيب ٢٠١

سعيد بن معاذ ٥٧٩

سفيان بن عوف ١٥٠، ١٥١، ٢١٣

سكينه ٥٤٥، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٦٥، ٦٣٩، ٦٤٨

سلمان باهلي ٤٤٧

سلمان فارسي ١١٨

سلمان هادي الطعمه ٢٦

سليمان بن صرد ٢٥٥، ٣٨٤، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢

ص: ٧٤٢

سليمان بن عبدالملك ٦١٩

سمره بن جندب ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٨١

سميه ١٦٨، ١٧٠، ٢٠٦، ٢٨٢، ٢٨٧

سنان بن انس ٥٣١، ٥٣٢

سوار بن ابى حمير ٤٣٢

سويد بن عمرو ٤٧٥

سهل بن سعد ساعدى ٤١٧

سيد بن طاووس ٤٨٠، ٥٣٣، ٥٣٦، ٥٥٧، ٥٦٤، ٥٧٩، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٩١، ٥٩٣، ٦١٥، ٦١٩، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨،

٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨

سيد حميرى ٥٣، ٧٢٠

سيد على اكبر قرشى ٦٦٤

سيد قطب ٦٦١، ٦٦٢

سيد محسن امين ٦١٦، ٦٣٧

سيد محمد حسين قزوينى ٧٣٧

سيف بن حارث ٤٣٢، ٤٣٧

سيف بن مالك ٤٦١

سيوطى ٤٢، ١٤٣، ١٨٧، ٢١٥، ٢٢١، ٦١٣

«ش»

شيث بن ربيعى ٤١٨، ٦٧٩، ٦٨١

شيلنجى ٦٣٢

شيب بن عبدالله ٤٣٢

شعبي ١٩٩، ١٩٥، ١٦٤

شعراني ٦٢٧

شمر ٣٣، ٦٥، ٧٩، ١١٧، ١٢٢، ١٢٧، ١٢٨، ١٥٥، ١٥٨، ١٦٩، ١٩٣، ٢٠١، ٢٠٣، ٢١٦، ٢٢٩، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٨، ٢٨٢،
٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٦، ٣١٢، ٣٨٣، ٤١٢، ٤١٧، ٤٢٧، ٤٣٦، ٤٤٧، ٤٥٠، ٤٧١، ٤٨٧، ٥١٨، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٣٢، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٩، ٥٤٢،
٥٤٤، ٥٥٧، ٥٦٢، ٥٧٢، ٥٩٠، ٦٠٣، ٦٢٢، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٧، ٦٧٩، ٦٨١، ٧٠٣، ٧٢٩، ٧٣٠

شوذب ٤٦٢

شيخ بهايي ٦٣٥، ٦٢٧، ٦٢٦

شيخ خليعي ٧٣٨

شيخ سليمان قندوزي ٥٩

شيخ صدوق ٦٣٢، ٦٣١

شيخ طوسي ٦٢٢، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٨، ٦٢٩

شيخ عباس قمي ٥٥٠، ٥٨٩، ٦٠٥، ٦٠٩، ٦١٤، ٦١٩، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٣٥، ٦٤٩

شيخ مفيد ٤١، ٦٢، ١٥٦، ١٥٨، ١٨٨، ٢٥٥، ٣١٩، ٣٥٧، ٤٠١، ٤٨٥، ٥٦٥، ٥٧٧، ٥٨٥، ٥٨٧، ٦٢١، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٦،
٧٢٢

«ص»

صاحب الزمان عليه السلام ٢٥٠، ٥٣٤، ٦٠٥

صاحب جواهر ٧٧

صالح بن وهب ٥٤٢

صعصعه بن صوحان ٦٤٧

صوحان بن صعصعه ٦٤٧

«ض»

ضحاک بن قیس ۱۶۵

ص: ۷۶۳

طبرانی ۱۰۷، ۶۵۹

طبری ۳۱، ۶۲، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶،
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۴، ۳۱۳،
۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹،
۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۴۳، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱،
۵۹۳، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۱۳، ۶۲۱، ۶۳۶، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۲

طلحه ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۶۵۸

عائذ بن مُجمَع ۴۳۲

عابس بن ابی شیب شاکری ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴

عاص بن وائل ۱۶۵

عامر ۴۶۱، ۶۳۶

عامر بن مسلم ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۶۱

عامر بن نهشل ۴۸۸

عایشه ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸

عباس بن عبدالمطلب ۱۱۸

عباس محمود عقّاد ۳۵، ۶۸۱، ۶۹۱

عبدالدار ۹۵، ۹۶

عبدالرحمان بن عبدالله یزنی ۴۳۲

عبدالرحمان بن عقیل ۴۸۶

عبدالرحمان بن عوف ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠

عبدالرحمان بن مسعود ٤٣٢

عبدالرحمان عبد ربّه ٤٤٢

عبدالكريم خطيب ١١٣

عبدالكريم هاشمي نژاد ٦٦١

عبدالله بن ابي سرح ١٣٥، ١٣٨

عبدالله بن بشر ٤٣٢، ٤٥٣

عبدالله بن جعفر ٤٦، ٩٧، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٩٩، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٩٦، ٤٨٧، ٤٨٨

عبدالله بن حسن ٤٨٢، ٥٢٧

عبدالله بن حمّاد ٦٥

عبدالله بن حوزة تميمي ٤٣٧، ٤٣٨

عبدالله بن خالد ١٣٨

عبدالله بن زبيري ١١١، ٥٩٧

عبدالله بن زبير ٦٢٠، ٦٨١

عبدالله بن سعد بن نُفيل ازدي ٦٦٨، ٦٧٢

عبدالله بن عامر ١٣٤، ١٣٨، ١٤٥، ١٤٨

عبدالله بن عفيف ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٦٦٧

عبدالله بن عقيل ٤٨٧، ٥٠١

عبدالله بن علي ٤٨٩، ٤٩٠

عبدالله بن عمر ٢٠٥، ٣٣٩

عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری ۶۲۲

ص: ۷۶۴

عبدالله بن عمير ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٦٤

عبدالله بن غالب ٦٣

عبدالله بن قُطَبة ٤٨٧

عبدالله بن مسعده ١٥٠

عبدالله بن مسلم بن عقيل ٤٨٤، ٤٨٥

عبدالله بن مطيح ٢٥٨، ٣٥٧، ٣٥٨، ٦٧٨، ٦٧٩

عبدالله بن وال ٣٨٤، ٦٦٨

عبدالله بن يزيد عبدى ٤٣٣

عبدالله بن يقطر ٣٦٠، ٣٦١

عبدالله سَفَّاح ٦٨٦

عبدالمملك مروان ٢١٢، ٥٨٩، ٦٧٩، ٦٨٢، ٦٨٣

عبدشمس ٩٦

عبد مناف ٩٥، ٩٦، ٩٧

عبيدالله بن حُرِّ جعفى ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٤٦٦

عبيدالله بن زياد ١٧١، ٢١٢، ٣٥٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٧٥، ٣٧٩، ٣٨٦، ٣٩٠، ٤٢٨، ٤٣٥، ٤٣٩، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٦١، ٤٧١،
٥١١، ٥١٥، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٦١٢،
٦٢٠، ٦٢٦، ٦٢٨، ٦٤٨، ٦٦٧، ٦٧٢، ٦٧٤، ٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨٩

عبيدالله بن عباس ١٥٥

عبيدالله بن عبدالله بن جعفر ٤٨٩

عبيدالله بن يزيد عبدى ٤٣٣

عتبه بن ابولهب ١١٨

عثمان بن عفان ٤٤، ٤٥، ١٠٩، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤١، ١٤٢،
١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٦٦، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٥، ٣٢٧، ٥٨٤، ٦٤٩

عثمان بن علي ٤٩٠

عثمان بن محمد بن ابوسفیان ٢١٩

عثمان بن مظعون ٦٧، ٨٠، ٤٩٠

عزرة بن قيس ٤٤٨

عطيه ٦٢٢، ٦٢٤، ٦٣٠

عقبه ابن سمعان ٣٦٦

عقبه بن عمر سهمي ٧١٩

عقيل ٤٤٨، ٤٨٤، ٤٨٦

علامة اميني ١٣٤، ١٣٨، ١٦٦، ١٨١، ١٨٣، ١٨٧، ٢٠٢

علامة مجلسي ٤١، ١٠٠، ١٨٥، ٥٧٩، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٣١، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٨١

علقمه حضرمي ٥٠

علي اصغر ٤٩٨، ٦٣٩، ٦٤٧

علي اكبر عليه السلام ٢٤، ٣٥٨، ٣٥٩، ٤١٦، ٤٥٩، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٥، ٤٩٨، ٥٠٣، ٥٥١، ٦٤٠، ٦٤٧

علي بن حمزه ٥٥٢

علي بن عقيل ٤٨٧

علي بن قرظله ٤٧٠

علي بن مظاهر ٤٠٧، ٤٠٨

عمادالدين ابوالقاسم آملی ٦٢٨، ٦٣٠

عمّار بن حسان طائي ٤٣٣

ص: ٧٦٥

عمّار بن سلامه ٤٣٣

عمّار بن ياسر ١١٨

عماره ١٦٦

عمر بن حجّاج ٥٥٧

عمر بن خطاب ٤٤، ١٠٩، ١١٦، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٦، ١٦٦، ١٧١، ١٧٢، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٣

عمر بن عبدالعزيز ١٨٦، ١٩٨

عمر بن علي بن ابي طالب ٣٣٠

عمر سعد ٣٣، ٣٤، ١٢٩، ١٦٥، ١٩٤، ٣٥٧، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٤١٢، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٤، ٤٢٨، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤١، ٤٤٤، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٤، ٤٥٦، ٤٦٠، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٨، ٤٨٢، ٤٩٤، ٥٠٩، ٥١١، ٥٢١، ٥٢٦، ٥٣١، ٥٣٣، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٥٠، ٥٥٧، ٥٢٨

عمرو بن جُناده ٤٥٩، ٤٦٤

عمرو بن حجّاج ٣٩٠، ٤٤٤

عمرو بن حريث ٤٥٢، ٥٧٧

عمرو بن حمق ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠٣، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٧، ٤٣١

عمرو بن سعيد ٦١٩

عمرو بن سهل ٥٧٩

عمرو بن صُبَيْح ٤٨٥، ٥٤٢

عمرو بن ضبيعه ٤٣٣

عمرو بن عبيدالله بن معمر ٣٤٤

عمرو بن قَرْظَه ٤٥٦، ٤٧٠

عمرو عاص ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸

عمیر انصاری ۴۱۳

عون بن عبدالله بن جعفر ۴۸۷

عیسی بن مریم ۵۸، ۲۱۲، ۳۰۹

«غ»

غفورزاده کاشانی ۶۴۲

«ف»

فاطمه بنت الحسین علیه السلام ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۹۴

فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۴۵

فاطمه زهرا علیها السلام ۳۰، ۴۲، ۵۸، ۶۰، ۶۸، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۳۱،
۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۵۰، ۴۶۰، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۳۲، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۱۲، ۶۱۵،
۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۹، ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۹، ۷۳۸

قتال نیشابوری ۶۳۱، ۶۳۲

فرزدق ۲۳۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲

فرعون ۴۵۰، ۵۹۵، ۶۱۴

فرهاد میرزا ۶۲۷

فضیل ۸۲، ۸۳، ۴۵۳

فیض کاشانی ۷۶

ص: ۷۶۶

«ق»

قاسم بن الحسن عليه السلام ٥٤٥، ٥٤٠، ٦٤٠

قاسم بن حبيب ازدي ٤٣٣

قاسم بن زهير ٤٣٣

قاسم بن محمد بن جعفر ٤٨٩

قاضي طباطبائي ٦٣٥، ٦٣٧

قاضي نعمان مصري ٢١٣، ٢٩٢

قُصي ٩٦، ١٥٢

قندوزي ٥٩، ٣٦١

قيس بن اشعث ٥٣٦، ٥٤٤، ٥٥٧

قيس بن عبدالله صائدي ٤٧٣

قيس بن مسهر صيداوي ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٨٥

قيس بن هيثم ٣٤٤

«ك»

كاتب وحى ٥٩٣

كردوس بن زهير ٤٣٣

كشي ٤٥٢، ٤٧٢، ٥٣٢، ٥٣٩، ٥٨٢

كفعمي ٥٤٩، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٥

كلبى ٦٢، ٣٨١

كليني ٥٣٤

کَمیت اسدی ۵۳، ۶۲

کنانه بن عتیق ۴۳۳

«گ»

گاندی ۸۹، ۶۶۳

«ل»

لیلی ۴۹۲

«م»

ماریین ۳۴، ۷۲، ۷۳، ۶۵۹، ۶۶۱

ماریه ۴۶۱

مالک اشتر ۱۳۴، ۱۴۹، ۴۳۲، ۶۴۷، ۶۷۷

مالک بن بشیر کندی ۵۳۵

مالک بن عبدالله ۴۳۷

مالک بن عقرب حضرمی ۵۴۳

مالک بن مسمع بکری ۳۴۴

مالک بن نمیر ۵۳۱، ۵۳۶

مایکل برانت ۷۳

مثنی بن مخزبه عبدي ۶۷۰

مجمّع بن عبدالله ۴۳۲

محتشم ۲۳، ۳۰، ۷۰۹، ۷۱۶، ۷۱۷

محدّث کاشانی ۶۳۵

محسن ابوالحبّ ٢٦

محسن بن الحسين عليه السلام ٥٨٩

محقر بن ثعلبه عاندى ٥٨٨

محقق اصفهاني ١٢٦

محمد بن ابى سعيد بن عقيل ٤٨٧

محمد بن اشعث ٤١٩، ٥٨٣، ٦٨١

محمد بن سليم ١٧٥

محمد بن عبدالله بن جعفر ٤٨٧

محمد بن عقيل ٤٨٧

محمد بن عمر ٣٣٠

محمد بن قيس ٤٥٥

محمد بن مسلم بن عقيل ٤٨٧

محمد بن مسلمه ١٢٤

ص: ٧٦٧

محمد حنفيہ ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۶۷۷، ۶۸۴

محمد علی جناح ۶۶۳

مختار ۳۵۷، ۵۴۲، ۶۳۷، ۶۴۸، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴

مدائینی ۱۷۱

مرتضی مطهری ۶۹، ۱۴۳، ۶۲۹

مروان بن حکم ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۵۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،

۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۶۳۶، ۶۴۹، ۶۷۹، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۷

مُرّه بن مُنقِد ۴۸۰

مریم ۵۳، ۷۳۸

مسرف بن عقبه ۲۲۲

مسعود بن حجاج ۴۳۴

مسعود بن خالد ۴۹۲

مسعود بن عمرو ۳۴۴

مسعود خزرجی ۴۶۰

مسعودی ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۱۱، ۲۱۴

مسلم بن عقبه ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱

مسلم بن عقيل عليه السلام ۱۷۱، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۱۹،

۴۳۰، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۰۰، ۵۰۱، ۶۲۰، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۸۹

مسلم بن عوسجه ۳۹۷، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۳، ۵۰۱، ۵۰۳

مسلم بن كثير ازدي ۴۳۳

مسلم جصاص ۵۵۸، ۵۵۹

مسيب بن نجبه ٢٥٥، ٣٨٤، ٤٦٨، ٤٧٢

مصعب بن زبير ٣٥٧، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤

مطرف بن مغيره ١٠٩

معاويه ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٩٧، ٩٩، ١٠٠، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٣، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤،
١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧،
١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨،
١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩،
٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥،
٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣١٢، ٣١٣،
٣١٤، ٣١٦، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٨، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٥٣، ٣٨٢، ٤٢٢، ٤٣١، ٤٧١

ص: ٧٦٨

نجاشی ۱۶۶، ۴۳۴، ۶۴۷، ۷۲۲

نصر بن ابی نیزر ۴۳۴

نظری منفرد ۵۸۸

نعمان عجلان انصاری ۴۳۴

نعمان بن بشیر ۱۵۰، ۲۵۵، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۶

نعمان بن عمرو الراسبی ۴۳۴

نعمان بن منذر ۳۶۳

نعیم بن عجلان انصاری ۴۳۴

نمرود ۵۹۵

نوار ۵۴۳

نوفل ارزق ۴۹۴، ۴۹۵

«و»

واحد بن ناعم ۵۴۲

وحشی ۶۸۹

ولید بن عتبه ۱۰۵، ۲۱۸، ۲۷۸، ۳۲۰، ۳۲۱

ولید بن عصیر ۶۷۱

«ه»

هارون مکفوف ۵۳، ۶۳

هانی بن ثبیت حُضرمی ۴۹۰، ۵۴۲

هانی بن عروه ۳۶۰، ۴۴۹، ۴۷۱، ۵۰۰، ۵۰۱

هانی بن هانی ۳۴۱

هلال بن نافع ۴۰۶، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۳۰

هند- دختر عبدالله بن عامر ۵۹۵، ۶۱۲، ۶۸۹

هیتلر ۵۹۵

«ی»

یحیی بن زکریا علیه السلام ۳۳۹، ۳۷۷، ۳۷۸

ص: ۷۶۹

يزيد بن اسد قسرى ١٤٣

يزيد بن ثبيط ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٦١

يزيد بن حارث ٤١٨

يزيد بن زياد ٤٣٨

يزيد بن معاوية ٢٥، ٣٢، ٣٥، ٤٧، ٤٠، ٤٢، ٨٠، ٨٢، ٨٤، ٩٧، ١٠٤، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١٢٠، ١٢٢، ١٦١، ١٧٣، ١٧٩، ١٨٧،
١٨٨، ١٩٦، ١٩٧، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣،
٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٨٥، ٦٨٦، ٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢، ٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٥، ٦٩٦، ٦٩٧، ٦٩٨، ٦٩٩، ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٦، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧٠٩، ٧١٠، ٧١١، ٧١٢، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦، ٧١٧، ٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٢، ٧٣٣، ٧٣٤

يزيد بن مفرغ ٣٢٤

يعقوب عليه السلام ٤٩، ٤٧، ٣٤٩

يعقوبى ١٣٨، ١٤٧، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٩، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٤، ٢٧٨، ٢٨٠

يعلى بن اميّه ١٤٨

ص: ٧٧٠

فهرست قبایل و گروه ها

آل امیه ۵۷۹، ۵۹۷

اصحاب کهف ۵۸۵، ۵۸۶

اموی ۶۲۰

امویان ۷۰، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۱، ۱۸۹، ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۷۳، ۶۷۵

أزد ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۸، ۴۸۲، ۴۸۶، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۴۴، ۵۵۷، ۵۸۲، ۵۹۴، ۶۰۳، ۶۱۳، ۶۳۶

بَجِیلَه ۴۴۶

بکر بن وائل ۵۳۸

بنوقیس ۴۵۸

بنی اسد ۴۰۷، ۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۴، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲

بنی اشهل ۷۷

بنی امیه ۵۴، ۶۳، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۹۰، ۳۰۶، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۸۱، ۵۹۱، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۳۵، ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۶۶، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۳۳

بنی شاکر ۴۶۲

بنی ظفر ۷۷

بنی عبّاس ۵۴، ۶۸۶، ۶۸۸

بنی عَلِیم ۴۳۶

بنی فزاره ۴۴۶

بنی هاشم ۸۲، ۸۵، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۸۱، ۲۶۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹

٢٨٠، ٢٩٩، ٣١٧، ٣٣٣، ٣٨٩، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٩، ٤٤٧، ٤٥٤، ٤٨١، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٤، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٤٨،

٤٨٠، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠

٥٤٤ تميم

١٢١، ١٢٢، ١٢٩، ١٣٢، ٣٢٣ تيم

٦٦٤ حزب الله لبنان ٢٣

٤٥٨ خندق

٦٠٨، ٤٧٥، ١٥٠ خوارج

٤٥٨ دودان

٥٨٦، ٥٨٥ رقيم

٦٨٦، ٤٨٥، ٧٠ عباسيان

٧٧١ ص:

عدى ١٢١، ١٢٢، ١٣٢، ١٧٤، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢١٧

عُسفان ٩٦

قاسطين ٤٥

قريش ٩٥، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٨، ١٣٤،
١٦٦، ١٦٩، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨٣، ٢٩٧، ٥٩٩، ٦٠٦

قضاعه ١٣٦

كاهل ٤٥٨

كلب ٤٣٦

كنده ٥٤٤

كوفيان ٤٦٧، ٤٨٣، ٥١٥، ٥٤٤، ٥٥٧، ٥٥٩، ٥٦٢، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧١، ٥٧٣، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٨٨

مارقين ٤٥

مذحج ٥٤٤

مُضَر ٥٨٢، ٦٤٣

ناكثين ٤٥

هَمْدان ٦٢٢

هوازن ٥٤٤

ص: ٧٧٢

فهرست اماکن

آفریقا ۱۳۸

ابطح ۴۶۱، ۴۸۶

احد ۷۷، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۶۸۷

اردن ۱۲۵، ۳۹۷

اقم ۲۱۹

القفا ۶۷۴

انبار ۱۵۱

باب الفرادیس ۶۱۹

بدر ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۱۳، ۲۲۰، ۷۱۳، ۷۲۸، ۷۳۱

بصره ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۳۳، ۲۸۷، ۳۴۴، ۳۴۵،

۳۵۵، ۳۵۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۶۱، ۶۷۰، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۲

بطن الرّمه ۳۵۷، ۳۵۵

بعلبک ۵۸۹

بغداد ۳۴

بقیع ۶۱۹، ۶۴۹

بلنجر ۴۴۷

بیضه ۳۷۱

بین النهرین ۱۹۸

ثعلبیه ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰

جیرون ۱۱۰، ۱۱۱، ۵۹۰، ۵۹۱

حاجز بطن الرّمه ۳۵۵، ۳۵۶

حبشه ۱۶۶

حجاز ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۰۷، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۹۳، ۶۰۸، ۶۳۶، ۶۷۷

حزّه ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۳۵۷، ۷۲۴

حلب ۵۸۹

حمص ۶۲۰

خراسان ۱۸۹، ۶۸۶

دارالاماره ۲۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۷۱، ۵۴۳، ۵۵۸، ۶۸۰، ۶۸۳

دارالرزق ۴۵۲

دارالندوه ۹۸

دروازه ساعات ۵۹۰

دمشق ۴۶، ۸۲، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵

ص: ۷۷۳

٧٠٨ ،٤٨٨ ،٤٨٥ ،٤٨٣ ،٤٨٢ ،٤٧٩ ،٤٧٣ ،٤٦٩ ،٤٦٨ ،٤٦٤ ،٤٣٧ ،٤٢٦ ،٤٢٥ ،٤٠٨ ،٤٥٧ ،٤٣٤ ،٤٢٧ ،٣٨٨ ،٣٥٧ ،٣٥٢

عرفات ١٠١، ٤٠٩

عقبه ٤٢٢

عين التمر ٣٧٣

غاضريه ٣٨١، ٥٥٠

غسان ٩٤

فارس ١٦٩، ٤٧٤

فدك ١٤٢، ١٩٨

فراة ٤٥٤، ٤٩٣، ٥٠٣، ٥٢٢، ٥٤٧، ٥٧٣، ٤٢٢

فلسطين ١٢٥، ١٤٤

قصر بني مقاتل ٣٧٣، ٤٤٤

قُطُطَانِيَه ٣٧٣

ص: ٧٧٤

مدینه ٢٥، ٤٦، ٤٨، ٧٧، ٧٨، ٨٥، ١٠٣، ١١١، ١١٣، ١٢٢، ١٢٤، ١٣٥، ١٣٧، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٦، ١٧٧، ١٧٧، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٤٢، ٢٤٢، ٢٤٧، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦٠، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٨، ٢٩٣، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٣، ٣١٣، ٣١٦، ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٥٢، ٣٥٧، ٣٦١، ٣٦٥، ٤٠٥، ٤٣٤، ٤٦٨، ٤٨٧، ٤٨٨، ٥١١، ٥٩٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٧، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٢، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥٨

٦٦٦، ٦٨٠، ٧١١، ٧١٢، ٧١٤

مرج عذرا ١٩١، ١٩٢

مزدلفه ١٠١

مسجد الحرام ٢٢٢

مسجد النبی صلی الله علیه و آله ٦٤٣

مسجد جامع ٤٨٦، ٥٩١

مسجد کوفه ٥٨٢

مشعر الحرام ٦٠٩

مشهد السقط ٥٨٩

مشهد النقطة ٥٨٩

مصر ٣٥، ١٢٤، ١٣٥، ١٤١، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ٢٠١، ٢٠٩، ٢١٣، ٢٩٢، ٣٤٩، ٣٦٤، ٣٨٦، ٤٢٨، ٤٦١، ٤٨١، ٤٨٧، ٤٩١

مکه ٢٤، ٩٦، ٩٦، ١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٣٥، ١٤٧، ١٤٨، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٢، ١٩٨، ٢٠٦، ٢١٤، ٢١٨، ٢٢٢، ٢٥٨، ٢٦٠

٢٦١، ٢٦٢، ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٤٨، ٣٥٠، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٦٠، ٣٦١، ٤٣٠

٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٦، ٤٥٩، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٨٦، ٥١١، ٥٩٧، ٥٩٩، ٦٠٣، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩

٦٢٢، ٦٣٧، ٦٣٩، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٩

منا ٦٠٨

موته ٧٨

موصل ١٩٤، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٢

نجف ٦١٩

نُخَيْلَه ١٦٢، ٤٣٥، ٦٧١

نقطه ٥٨٩

نهر وان ١٥٠

وادی عقیق ٤٨٧

واقصه ٣٧١

یثرب ١٠٣

یمن ٩٦، ١٤٨، ١٥٠، ١٩٨، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨٣، ٣٢٧، ٣٥٠

ص: ٧٧٦

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح).
- ۳- ابصارالعين في انصارالحسين، شيخ محمد طاهر سماوی، منشورات مکتبه بصیرتی، قم.
- ۴- ابوالشهداء، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد کاظم معزی، انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیة، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- ۵- اثبات الهداه، محمد بن حسن حرّ عاملی، مطبعة علمیه، قم.
- ۶- الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، انتشارات اسوه، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۲ ق.
- ۷- احقاق الحق، سید نورالله حسینی، انتشارات مکتبه اسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.
- ۸- اخبار الطوال دینوری، احمد بن داود دینوری، احیاء الکتب العربیه، چاپ اول، قاهره، ۱۹۶۰ م.
- ۹- ادب الطف، جواد شبر، دارالمرتضی، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۰- اربعین حسینیة، آیت الله حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۱- الارشاد، شیخ مفید، انتشارات اسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۲- الاستیعاب، ابن عبدالبر، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۳۳ ق.

- ۱۳- اسدالغابه، ابن اثیر، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول.
- ۱۴- اشک شفق، رضا معصومی، انتشارات رشیدی، تهران، چاپ ششم.
- ۱۵- الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۳۲۸ ق.
- ۱۶- الأعلام، خیرالدین زرکلی، دارالعلم، بیروت، چاپ هشتم، ۱۹۸۹ م.
- ۱۷- اعیان الشیعه، سید محسن امین، دارالتعارف، بیروت، چاپ اول.
- ۱۸- اقبال الاعمال، سید بن طاووس، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۹- الامالی، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
- ۲۰- الامالی، شیخ مفید، نشر جامعه مدرسین، قم.
- ۲۱- الامالی، محمد بن حسن طوسی، دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- ۲۲- الامام علی صوت العداله الانسانیه، منشورات ذوی القربی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
- ۲۳- الامامه والسیاسه، ابن قتیبہ دینوری، منشورات شریف رضی.
- ۲۴- انساب الاشراف، بلاذری، با تحقیق دکتر زکار و دکتر زرکلی، دارالفکر بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ق.
- ۲۵- بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۶- البدایه و النهایه، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول.
- ۲۷- پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول.
- ۲۸- تاریخ ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۹- تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، چاپ اول.
- ۳۰- تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، دارالقلم، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
- ۳۱- تاریخ تمدن، ویل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم.

- ۳۲- تاریخ طبری، محمّد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق.
- ۳۳- تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، انتشارات داوری، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ ق.
- ۳۴- تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ق.
- ۳۵- تحقیق درباره اربعین حضرت سیدالشهداء، آیت الله سیدمحمدعلی قاضی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۸۳ ش.
- ۳۶- تجارب الامم، ابوعلی مسکویه رازی، تحقیق دکتر ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.
- ۳۷- تذکره الخواص، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ ق.
- ۳۸- تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- ۳۹- تفسیر ابن کثیر، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
- ۴۰- تفسیر فخر رازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم.
- ۴۱- تفسیر نمونه، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ۲۹.
- ۴۲- تنقیح المقال، مامقانی، چاپ سنگی.
- ۴۳- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر صدوق، تهران، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ ق.
- ۴۴- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۵ ق.
- ۴۵- جواهرالکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۹۸۱ م.
- ۴۶- حماسه حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ دهم، ۱۳۶۶ ش.
- ۴۷- حیاه الامام الحسین بن علی، شیخ باقر شریف القرشی، دارالبلاغه، بیروت، چاپ

- ۴۸- الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۴۹- دائره المعارف الاسلاميه الشيعيه، حسن الامين، دارالتعارف، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۲۲ ق.
- ۵۰- درسى كه حسين به انسان ها آموخت، سيد عبدالكريم هاشمى نژاد، انتشارات آستان قدس رضوى، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
- ۵۱- الدر المنثور، جلال الدين سيوطى، كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۵۲- دلائل الإمامه، محمد بن جرير طبرى (شيعى)، مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۵۳- الدمعه الساكبه، ملا محمد باقر بهبهانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، ۱۴۰۴ ق.
- ۵۴- ديوان خوشدل تهرانى، چاپ اول، ۱۳۴۸ ش.
- ۵۵- ربيع الابرار، زمخشري، مؤسسه الاعلمى، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- ۵۶- رجال كشى، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۵۷- روح المعانى، سيد محمود آلوسى، داراحياء التراث، بيروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ ق.
- ۵۸- روضه الواعظين، فتال نيشابورى، منشورات شريف رضى، قم.
- ۵۹- زفرات الثقيلين فى ماتم الحسين، شيخ محمد باقر محمودى، نشر مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، قم، چاپ اول.
- ۶۰- سفينه البحار، شيخ عباس قمى، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- ۶۱- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى، دارالفكر، بيروت.
- ۶۲- سنن ترمذى، محمد بن عيسى ترمذى، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۶۳- سير اعلام النبلاء، ذهبى، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- ۶۴- سيره ابن هشام، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول.
- ۶۵- سيره پيشوايان، مهدي پيشوايى، مؤسسه تحقيقاتى و تعليماتى امام صادق عليه السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.

- ۶۶- سیری در نهج البلاغه، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۶۷- شرح نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
- ۶۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، دارالکتب العلمیه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.
- ۶۹- صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، درالجلیل، بیروت، چاپ اول.
- ۷۰- صحیح مسلم، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.
- ۷۱- صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
- ۷۲- طبقات ابن سعد، دار بیروت للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- ۷۳- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ۷۴- عقیل بن ابی طالب، احمدی میانجی، دارالحدیث، ۱۳۸۳ ش.
- ۷۵- العوالم، شیخ عبداللّه بحرانی، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.
- ۷۶- الغدیر، علامه امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
- ۷۷- فتوح ابن اعثم، دارالندوه الجدیده، بیروت، چاپ اول.
- ۷۸- فرهنگ فارسی معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ ش.
- ۷۹- فروغ ابدیت، آیت الله جعفر سبحانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دهم، ۱۳۷۴ ش.
- ۸۰- فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت.
- ۸۱- فی ظلال القرآن، سید قطب، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ق.
- ۸۲- فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۲ م.
- ۸۳- قصّه کربلا، علی نظری منفرد، انتشارات سرور، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.
- ۸۴- قمقام زخّار، فرهاد میرزا، انتشارات اسلامیّه، تهران.

- ٨٥- القواعد الفقهيّة، آيه الله ناصر مكارم شيرازي، مدرسه الامام اميرالمؤمنين عليه السلام، چاپ دوم، ١٤١٠ ق.
- ٨٦- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، دار صعب و دارالتعارف، بيروت، چاپ چهارم، ١٤٠١ ق.
- ٨٧- كامل ابن اثير، دارالصادر، بيروت، چاپ اول، ١٣٨٥ ق.
- ٨٨- كامل الزيارات، ابن قولويه، نشر صدوق، چاپ اول، ١٣٧٥ ش.
- ٨٩- كشف الغمّه، علي بن عيسى اربلي، مكتبه بنى هاشم، تبريز، ١٣٨١ ق.
- ٩٠- كنز العمال، متقى هندی، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ ق.
- ٩١- لؤلؤ و مرجان، حاج ميرزا حسين نوري، مطبوعات ديني، قم، چاپ اول، ١٣٨٣ ش.
- ٩٢- لسان الميزان، ابن حجر عسقلاني، مؤسسه الاعلمي، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٦ ق.
- ٩٣- مأساه الحسين بين السائل و المجيب، الشيخ عبدالوهاب الكاشي، دارالزهراء، بيروت، چاپ اول، ١٩٧٣ م.
- ٩٤- مثير الاحزان، ابن نما حلي، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٦ ق.
- ٩٥- مجمع البيان، ابوعلی طبرسي، مؤسسه اعلمي، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
- ٩٦- محجّه البيضاء، ملا محسن فيض كاشاني، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، چاپ دوم.
- ٩٧- مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، دارالفكر، دمشق، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.
- ٩٨- مدينه المعاجز، سيد هاشم بحراني، مؤسسه معارف اسلاميه، قم، ١٤١٤ ق.
- ٩٩- مرد ما فوق انسان ها، سيد علي اكبر قرشي، مركز انتشارات دارالتبليغ اسلامي.
- ١٠٠- مروج الذهب، مسعودي، دارالهجره، قم، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
- ١٠١- مسارّ الشيعه، شيخ مفيد، كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
- ١٠٢- مستدرک الوسائل، حاجي نوري طبرسي، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ اول، ١٤٠٧ ق.
- ١٠٣- مستدرک حاكم، دارالمعرفه، بيروت.

- ۱۰۴- مسند احمد، دارالصادر، بيروت.
- ۱۰۵- مصباح، كفعمی، مؤسسه اعلمی، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۰۶- مصنف ابن ابی شیبہ، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۰۷- معالی السبطين، محمد مهدي الحائري، منشورات شريف رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- ۱۰۸- معانی الاخبار، صدوق، دارالتعارف، بيروت، ۱۳۹۹ ق.
- ۱۰۹- معجم البلدان، ابو عبدالله ياقوت حموی، داراحياء التراث، بيروت، چاپ اول، ۱۹۷۹ ق.
- ۱۱۰- معجم رجال الحديث، آيت الله خوئی، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۱۱- معجم الكبير، طبرانی، داراحياء التراث، بيروت، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۱۲- مفاتيح نوین، آيت الله العظمی مكارم شیرازی، مدرسه الامام علي بن ابی طالب، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۶ ش.
- ۱۱۳- مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، منشورات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۱۴- مقتل الحسين، ابومخنف، المطبعة العلميه، قم، ۱۳۹۸ ق.
- ۱۱۵- مقتل الحسين، خوارزمی، مكتبه المفيد، قم، چاپ اول.
- ۱۱۶- مقتل الحسين، مقرّم، منشورات دارالثقافه و النشر، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۱۷- ملهوف (لهوف)، سيد ابن طاووس، دارالاسوه، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۱۸- مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات ذوی القربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
- ۱۱۹- المنتظم، ابن جوزی، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ق.
- ۱۲۰- منتهی الآمال، شيخ عباس قمی، مؤسسه انتشارات هجرت، قم، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۲۱- منهاج البراعه، علامه خوبی، مكتبه الاسلاميه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ق.
- ۱۲۲- موسوعه كلمات الحسين عليه السلام، دارالمعروف، قم، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.

۱۲۳- میزان الاعتدال، محمد بن احمد ذهبی، دارالمعرفه، بیروت.

۱۲۴- ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر، کتابخانه اسلامیة، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۱۲۵- نفس المهموم، شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیه اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.

۱۲۶- نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه عسکری، مجمع علمی اسلامی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ ش.

۱۲۷- نورالابصار فی مناقب آل النبی المختار، شیخ مؤمن بن حسین شبلنجی، انتشارات ذوی القربی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.

۱۲۸- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.

۱۲۹- وصیت نامه الهی - سیاسی امام خمینی، صحیفه نور.

۱۳۰- ینابیع الموده، قندوزی، دارالاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

ص: ۷۸۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

